



VISTA
ویستا

www.vista.ir

مجله الکترونیکی

تاریخ انتشار: شنبه ۲۷ فروردین ۱۳۹۰

مجله الکترونیکی ویستا: هنر - شماره یازدهم - بیوگرافی (سینما)

فهرست مطالب این شماره

• آنته فقیه نصیری

• آتیلا پسیانی

• آتیلا پسیانی

• آدری هپبورن Audrey Hepburn

• آرنولد شواززنگر

• آریتا حاجیان

• آل پاچینو

• آل پاچینو

• آل پاچینو

• آل پاچینو در یک نگاه؛ اسطوره معتاد هارلم که ستاره شد

• آل پاچینو، معیار بازیگری

• آلفرد هیچکاک

• آلن دلون

• آمیتاب باچان

• آمیتاب باچان سلطان بالیوود

• آمیتاب باچان، اسطوره سینمای هند

• آناهیتا همتی

• آنتونی کوئین

• آنتونی کوپین

• آنتونی کوپین و بهترین فیلم‌هایش

• آنتونی هاپکینز

• آنتونیو باندراس

• آنجلینا جولی

• ابراهیم آبادی

• ابراهیم حاتمی کیا

• ابوالحسن داودی

• ابوالفضل پورعرب

• احمد آفالو

• احمد رضا درویش

• احمد نجفی

• ادوارد گوردن کریگ

• استنلی کوبریک

• استیفن کینگ

• استیو مک کوئین

• استیون اسپیلبرگ

• استیون اسپیلبرگ

• استیون سیگال

• افسانه بایگان

• افسانه چهره آزاد

• اکبر بَدایع

• اکبر عبدی

• الویس پریسلی

• الیا کازان

• الیور نورول هاردی

• امیر جعفری

• امیر کاستوریکا

• امیرحسین صدیق

• امین تارخ

• امین حیاتی

• اورسن ولز

• اولین زن بازیگر ایرانی

• ایرج طهماسب

• اینگرید برگمن

• اینگرید برگمن، بانوی همیشه ماندگار تاریخ سینما

• اینگمار برگمان

• اینگمار برگمن: فیلسوفی در سینما

• بابک حمیدیان

• باران کوثری

• برادپیت «جیمزدین دهه ۹۰»

• برد پیت

• برنار ماری کلتس

• بن افلک

• بوتو استروس

• بهاره رهنما

• بهرام بیضایی

• بهرام بیضایی، زندگی نامه و کارهای سینمایی

• بهرام دهقانی

• بهرام رادان

• بهروز افخمی

• بهروز وثوقی

• بهزاد خداویسی

• بهزاد فراهانی

• بهمن دان

• بهمن فرمان آرا

• بهمن قبادی

• بهناز جعفری

• بیتا بادران

• بیتا فرهی

• پارسا پیروزفر

• پرویز پرستویی

• پرویز پرستویی

• پرویز پرستویی دبیر یازدهمین جشن خانه سینما

• پرویز صیّاد

• پیوش نظریه

• پژمان بازغی

• پل نیومن

• پل نیومن

• پوپک گلدره

• پوران درخشنده

• پوران‌دخت مهیمن

• پولاد کیمیایی

• پیتر اشتاین - کارگردان

• پیتر سلرز

• پیر پائولو پازولینی

• پیرس برازنان

• تادئوس کانتور

• تام کروز

• تام کروز

• تام هنکس پسر فقیری که ستاره هالیوود شد

• تام هنکس در یک نگاه

• ترانه علیدوستی

• ترانه علیدوستی

• تقی ظهوری

• تورج منصوری

• تهمینه میلانی

• تیم برتون

• ثریا قاسمی

• جان بلوشی

• جان وین

• جان هیوستن

• جت وارث بروس لی Jet Li

• جعفر دهقان

• جک نیکلسون

• جمشید اسماعیل خانی

• جمشید مشایخی

• جمشید مشایخی پدر سینمای ایران

• جمشید هاشم پور

• جواد عمادی

• جورج تیموتی کلونی

• جورج تیموتی کلونی

• جورج کلونی چهره سیاسی هالیوود

• جولز داسین

• جولیا رابرتز در سمیرنا

• جهانگیر کوثری

• جیم کری

• جیم کری را بهتر بشناسیم

• جیمز بایرون دین

• چارلتون هستون

• چارلتون هستون کیست؟

• چارلی چاپلین

• چارلی چاپلین آموزگار خنده

• چارلی چاپلین نابغه سینمای کمدی

• حامد بهداد

• حبیب دهقان نسب

• حبیب رضائی

• حدیث فولادوند

• حسام نواب صفوی

• حسن جوهرچی

• حسن حسندوست

• حسین جعفریان

• حسین زندباف

• حسین محجوب

• حسین یاری

• حمید جبلی

• حمید فرخ نژاد

• حمیدرضا محدث حکاک

• حمیده خیر آبادی

• حمیرا ریاضی

• خسرو شکیبایی

• داریوش ارجمند

• داریوش مهرجویی

• داستین هافمن

• داستین هافمن Dustin Hoffman

• داستین هافمن و حقیقت زندگی

• دانیال حکیمی

• دانیل کریگ

• داوود میرباقری

• درک ولکت «Derek Walcott»

• دنزل واشنگتن افتخار سپاهان آمریکا

• دیوید فینچر فیلمساز یاغی

• رابرت آلمن، کارگردان هالیوود

• رابرت دنیرو

• رابرت دنیرو

• رابرت دنیرو Robert De Niro

• رابرت ردفورد

• رابرت ردفورد هفتاد ساله

• رابین ویلیامز؛ یک کم‌دین به یاد ماندنی

• راسل کرو

• رامبد جوان

• رامبد شکرابی

• رؤیا تیموریان

• رؤیا نونهالی

• رخشان بنی اعتماد

• رزیتا غفاری

• رسول ملاقلی پور

• رسول ملاقلی پور

• رسول ملاقلی پور

• رضا آقاری

• رضا ارحام صدر

• رضا ایران‌منش

• رضا بابک

• رضا داودنژاد

• رضا عطاران

• رضا فیض نوری

• رضا کیانیان

• رضا ناجی

• رقیه چهره آزاد

• روح الله امامی

• رومن پولانسکی

• رویا تیموریان

• رویا نونهالی

• ریچارد گری؛ ستاره‌ای پرطرفدار

• ریدلی اسکات

• زهرا اویسی

• زیبا بروفه

• زیبا نادری

• ژاله صامتی

• ژاله علو

• ژان رنو

• ژان رنو

• ژان رنو

• ژرارد دیپاردیو، شوالیه سینمای فرانسه

• سالی پاتر

• ساناز سماواتی

• سحر زکریا

• سروش صحت

• سعید پورصمیمی

• سعید پیر دوست

• سعید راد

• سوسن تسلیمی

• سهراب شهید ثالث

• سیاوش خیرابی

• سیدرضا میرکریمی

• سیروس الوند

• سیروس گرجستانی

• سیما تیرانداز

• شاهد احمدلو

• شاهرخان به روایت شاهرخان

• شبنم طلوعی

• شریدان؛ تبهکار ایرلندی

• شقایق فراهانی

• شون پن و فراز و نشیب های جنجالی زندگی

• شهاب حسینی

• شهرام اسدی

• شهرام حقیقت‌دوست

• شهره آعداشلو

• شهره سلطانی

• شهره لرستانی

• شهلا ریاحی

• شهید آوینی

• صابر ابر

• صغری عیسی (آفرین)

• عزت الله انتظامی

• عباس کیارستمی

• عباس گنجوی

• عبدالرضا اکبری

• عبدالرضا زهره کرمانی

• عبدالله اسکندری

• عزت الله انتظامی

• عزت الله انتظامی

• علی حاتمی

• علی صادقی

• علی قربان زاده

• علی مصفا

• علی نصیریان

• علی اصغر گرمسیری

• علیرام نورائی

• علیرضا اوسیوند

• علیرضا خمسه

• علیرضا زرین دست

• علیرضا صنعتی رودی

• عمر شریف

• غلامحسین لطفی

• غلامحسین نقشینه

• فاطمه گودرزی

• فاطمه معتمد آریا

• فاطمه معتمدآریا

• فاطمه هاشمی

• فتحعلی اویسی

• فرامرز قربیبیان

• فرانسیس فورد کاپولا

• فرانک لانگلا

• فرحناز منافی ظاهر

• فرشته صدر عرفایی

• فرهاد اصلانی

• فرهاد جم

• فریبا کامران

• فریبرز عرب نیا

• فریمه فرجامی

• فقیهه سلطانی

• فورست ویتاگر

• فیلیپ کوبر

• قاسم زارعی

• کامرون دیاز

• کنایون ریاحی

• کریستوف کیشلوفسکی

• کلینت ایستوود

• کلینت ایستوود کابوی ۷۷ساله

• کمال تبریزی

• کمند امیرسلیمانی

• کن لوچ

• کوئینتین تاراتینو و سینما

• کیانو ریوز؛ کابوی فضایی

• کیانوش عیاری

• کیت وینسلت

• کیومرث پوراحمد

• کیهان ملکی

• گریگوری پک

• گلاب آدینه

• گلشیفته فراهانی

• گوهر خیر اندیش گوهر سینما و تلویزیون

• گوهر خیراندیش

• گیتی معینی

• لادن طباطبائی

• لارنس اولیویه

• لاله اسکندری

• لاله صبوری

• لئوناردو دی کاپریو

• لعیا زنگنه

• لوییس بونوئل

• لیلا حاتمی

• مارتین اسکورسیزی

• مارلون براندو

• مازیار پرتو

• مامی نخستین زن سیاهپوست دارنده اسکار

• ماهایا پطروسیان

• مایکل شین

• مایکل کین

• مایکل مان

• متیو مکانهی

• مجید مجیدی

• مجید مشیری

• مجید مظفری

• محبوبه بیات

• محمد بزرگ نیا

• محمد علی کشاورز

• محمد علی کشاورز

• محمدرضا داودنژاد

• محمدرضا شریفی نیا

• محمدرضا فروتن

• محمدرضا قومی

• محمدرضا گلزار

• محمدرضا هنرمند

• محمود پاک نیت

• محمود کلاری

• مرتضی احمدی

• مرتضی قلی خان قاجار مؤیدالممالک فکری

• مرجانه دلدار گلچین

• مریلا زارعی

• مریم سعادت

• مسعود کیمیایی

• مسعود ولد بیگی

• مصطفی زمانی (پوزارسیف)

• معصومه اسکندری

• مورگان فریمن

• مهتاب کرامتی

• مهدی رجاییان

• مهدی سلوکی

• مهدی فخیم زاده

• مهدی معدنیان

• مهدی هاشمی

• مهدی هاشمی

• مهران رجیبی

• مهران مدیری

• مهران مدیری

• مهرانه مهین ترابی

• مهراوه شریفی نیا

• مهرداد میرکیانی

• مهرزاد مینوئی

• مهری مهرنیا

• مهری مهرنیا

• مهشید افشار زاده

• مهناز افشار

• مهناز افضلی

• مهوش افشار پناه

• میترا حجار

• میرزا محمد حسین دایی نمایشی

• میرسیف‌الدین کرمانشاهی

• میسائیل هانکه

• میکل آنجلو آنتونیونی

• نازنین فراهانی

• ناصر تقوایی

• نسرین مقانلو

• نعمت حقیقی

• نگار فروزنده

• نیکو خردمند

• نیکول کیدمن

• نیکی کریمی

• نیکی کریمی

• نیکیتا میخالکوف . اسپیلبرگ روسیه

• نیکیتا میخالکوف بزرگمرد سینمای روسیه

• نیما فلاح

• نیوشا ضیغمی

• ویشکا آسایش

• ویل اسمیت

• وین دیزل

• هانیپه توسلی

• هاوارد برکر

• هدیه تهرانی

• هریسن فورد در یک نگاه - فهردمان ملاحظه‌کار

• هریسون فورد

• هلن میرن بانوی اسکار

• هما روستا

• همایون ارشادی

• همفری بوگارت

• هیو جکمن

• یاسمین ملک نصر

• یانگوم (بازیگر سریال جواهری در قصر)

• یکتا ناصر

• یوسف مرادیان

لینک دانلود: <http://vista.ir/?view=pdf>

لینک ضمیمه: <http://vista.ir/?view=item&id=22>

آتنه فقیه نصیری

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1347 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: فارغ التحصیل زبان اسپانیایی از

دانشگاه آزاد اسلامی.

همسر سابق فریبرز عرب نیا (بازیگر).

اوایل دهه هفتاد در سینما بازیگر پرکاری بود و در اواخر

دهه هفتاد در تلویزیون.

شاید برای اولین بار با بازی در مجموعه خاله سارا بود

که توانست مخاطبان زیادی را به خود امیدوار کند. با

بازی در نقش لیلی در مجموعه خانه سبز در میان

عموم به محبوبیت دست یافت و با توانائی‌هایش

موفق شد در سری اول مجموعه داستان يك شهر

چهره‌ای منفور - مونس توانا - ارائه کند به طوری که حتی کارگردان مجموعه هم از دست او عاصی شد و سرانجام پایان غم انگیزی برای نقش اول

داستانش ترتیب داد!

او در سینما هیچ‌گاه نتوانست موفق باشد.

فیلم‌های سینمایی:

جیب‌برها به بهشت نمی‌روند (ابوالحسن داودی، 1370)



دو نفر و نصفی (بدالله صمدی، 1370)
بندر مه آلود (امیر قویدل، 1371)
آهوی وحشی (حمیدخیرالدین، 1371)
بلوف (ساموئل خاچیکیان، 1372)
من زمین را دوست دارم (ابوالحسن داودی، 1372)
در کمال خونسردی (سیامک شایقی، 1373)
کاکادو (تهمینه میلانی، 1373)
غنچه‌های باغ پردیس (ویدنویی، 1373)
سال‌های بی‌قراری (مسعود نوایی، 1374)
من و پنجره و دیگر هیچ (کوتاه، 1374)
سفر به فردا (محمدحسین حقیقی، 1380)
قارچ سمی (رسول ملاقلی پور، 1380)
مزرعه پدری (رسول ملاقلی پور، 1381)

بخشی از مجموعه‌های تلویزیونی:
داستان يك شهر (مجموعه، اصغر فرهادی، 1378)
دختران (مجموعه، اصغر توسلی، 1379)
بیگانه‌ای میان ما (مجموعه، احمد امینی، 1382)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58903>

 **vista.ir**
Online Classified Service

آتیلای پسیانی

جنسیت: مرد
تولد و وفات: (1336 - ...)
محل تولد: ایران
شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر



پسر مرحوم جمیله شیخی (بازیگر).



همسر فاطمه نقوی (بازیگر) .

با بازی در فیلم طلسم به سینما آمد. قبل از آن در تلویزیون و در مجموعه تلویزیونی "محلہ بر و بیا" طبع آزمائی کرده بود. تا سال 1372 تقریباً سالی یک فیلم بازی کرد. و انصافاً خوب هم بازی کرد. اما شاید با بازی بسیار زیبایش در فیلم خاکستر سبز بود که خودی نشان داد. از سال 1372 به بعد او با بازی‌های ماندگارش در فیلم‌های روز شیطان، دو زن، نسل سوخته، آب و آتش در لیست بازیگران توانای سینمای ایران قرار گرفت.

مرگ سفید (حسین زندیاف، 1362)

طلسم (داریوش فرهنگ، 1365)

کشتی آنجلیکا (محمدضا بزرگ نیا، 1367)

پرواز پنجم ژوئن (علیرضا سمیع آذر، 1368)

دو فیلم با یک بلیط (داریوش فرهنگ، 1369)

مسافران (بهرام بیضایی، 1370)

آپارتمان (مجموعه، اصغر هاشمی، 1372)

خاکستر سبز (ابراهیم حاتمی کیا، 1372)

در کمال خونسردی (سیامک شایقی، 1373)

روز شیطان (بهرروز افخمی، 1373)

خانواده رضایت (مجموعه، حمید امجد، 1374)

دیپلمات (داریوش فرهنگ، 1374)

هفت سنگ (عبدالرضا نواب صفوی، 1375)

عقرب (کار گروهی، 1375)

دو زن (تهمینه میلانی، 1377)

هیوا (رسول ملاقلی پور، 1377)

نسل سوخته (رسول ملاقلی پور، 1378)

آب و آتش (فریدون جیرانی، 1379)

نیمه پنهان (تهمینه میلانی، 1379)

شام آخر (فریدون جیرانی، 1380)

گمگشته (مجموعه، رامبد جوان، 1380)

سفر به فردا (محمدحسین حقیقی، 1380)

گاهی به آسمان نگاه کن (کمال تبریزی، 1381)

جانی برای زندگی (محمدرضا بزرگ نیا، 1383)

مجردها (اصغر هاشمی، 1383)

شبانہ (امید بنکدار، کیوان علی محمدی، 1383)
اسپاگتی در هشت دقیقه (رامید جوان، 1383)
کارگران مشغول کارند (مانی حقیقی، 1384)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58789>

 **vista.ir**
Online Classified Service

آتिला پسیانی

آتिला پسیانی می گوید، دلش را در جعبه هایی که آنها را نیز دلی تزئین کرده، گذاشته تا امروز عرضه کند. در این جعبه ها که روی صندوق های میوه قرار گرفته اند، می توان هواپیمایی که با چهار چرخش به زنجیر کشیده شده، ساعتی که بر روی ۲۰ دقیقه به چهار متوقف مانده و یا جعبه ای که در آن دفتر خاطراتی قفل شده است و یک ورق فرص نیمه تمام در کنار آن است، دید. این هنرمند سینما، تئاتر و تلویزیون قرار است پرفورمنس هایش را چهارم خردادماه سال جاری در گالری خاک به نمایش بگذارد. آتिला پسیانی سال ۱۳۳۶ در تهران متولد شد. وی فرزند جمیله شیخی و همسر فاطمه نقوی بازیگر سینما، تلویزیون و تئاتر است. پسیانی دارای لیسانس بازیگری و کارگردانی تئاتر از دانشکده هنرهای زیباست. وی بازی در تئاتر را از سال ۱۳۴۷ و بازی در سینما را از سال ۱۳۶۷ با فیلم «کشتی آنجلیکا» (محمد بزرگ نیا) آغاز کرد.



از جمله فیلم هایی که پسیانی در آنها به ایفای نقش پرداخته است، می توان به این آثار اشاره کرد؛ «در کمال خونسردی» (۱۳۷۳)، «شیخ مفید» (۱۳۷۴)، «تموب» (۱۳۷۵)، «هفت سنگ» (۱۳۷۶)، «دو زن» (۱۳۷۷)، «نسل سوخته» (۱۳۷۸)، «ابر و خورشید» (۱۳۷۹)، «نیمه پنهان» (۱۳۸۰)، «گاو خونی» (۱۳۸۱)، «کما» (۱۳۸۲)، «مجردها» (۱۳۸۳)، «کارگران مشغول کارند» (۱۳۸۴)، «پاداش سکوت» (۱۳۸۵) و....

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=82344>

 **vista.ir**
Online Classified Service

آدری هپبورن Audrey Hepburn

آدری هپبورن در ۴ می ۱۹۲۹ در شهربروسلس بلژیک متولد شد. پدرآدری بانکدار بود و به همین خاطر مجبور بود بین انگلیس، بلژیک و هلند در سفر باشد. آدری در ۵ سالگی به یک مدرسه شبانه روزی در انگلیس فرستاده شد. سال بعد پدرش برای همیشه خانواده را ترک کرد و از این پس آدری با مادرو دو برادرخواندهاش به هلند رفتند. اما بدترین دوران زندگی آدری در همین ایام کودکی و در کشور هلند رقم خورد. در سال ۱۹۳۹ هلند تحت تصرف آلمان نازی قرار گرفت و دوران بسیاری بدی برای مردم به وجود آمد. سوتغذیه بسیار شدید و لاعری غیر عادی اندام آدری ماحصل همین دوران بود که بعدها به یکی از مشخصه‌های بارز بازیگری او و یکی از دلایل معصومیت عجیب او تبدیل شد. بعدها که اوضاع کمی بهتر شد خانواده به



آمستردام نقل مکان کرد و آدری فرصت پیدا کرد در کنسرواتوار آرنهم ثبت نام کند و بعد از سه سال در ۱۹۴۸ به لندن رفت و آموزشهای خود را ادامه داد. در سال ۱۹۴۸ برای بازی در فیلم سینمایی "هلندی در هفت جلسه" تست داد و پذیرفته شد و برای نقشی کوتاه جلوی دوربین رفت. همین حضور کوتاه کافی بود تا دنیای تازه‌ای به روی او گشوده شود. در همان سال در دو نمایش موزیکال "کفشهای پاشنه بلند" و "سس تارتار" به روی صحنه رفت و این روند با نمایشهای دیگر ادامه یافت. فیلم "تعطیلات رمی" در سال ۱۹۵۲ به کارگردانی ویلیام وایلرنوید ورود ستاره‌های جدید را به هالیوود داد. پرنسس اروپایی فیلم "تعطیلات رمی" با شیطنتها و ملاحظت رویایی آدری هپبورن قلب میلیونها تماشاگر سینما را تسخیر کرد و باعث شد آدری راه صد ساله را یک شبه طی کند. کمپانی پارامونت که به هیچ وجه انتظار نداشت در حضور اسطوره‌هایی همچون گریگوری پک و ادی آلبرت، آدری جوان و نسبتا گمنام در مرکز توجه قرار بگیرداز فروش بسیار مناسب فیلم خوشحال بود و انتخاب ویلیام وایلر را مورد تحسین قرار داد. شاید به همین دلیل بود که جلوه بی نظیر آدری هپبورن از نظر اعضای آکادمی دور نماند و او اولین جایزه معتبر زندگی هنری خود را دریافت کرد. در سال ۱۹۵۴ آدری که دیگر بازیگر معروفی بود در کنار همفری بوگارت و ویلیام هولدن قرار گرفت. "سابرینا"، کمدی رمانتیک دل انگیز بیلی وایلدر فیلم تحسین شده بعدی او بود. اما فیلم بعدی او "جنگ و صلح" در سال ۱۹۵۶ بود.

وی در این فیلم با میل فرر هم بازی بود. بازی در این فیلم سه ساعت و نیمه باعث ازدواج این دو با هم شد. ازدواجی که پانزده سال هم دوام داشت. این زوج هنری در چند فیلم دیگر از جمله "با نمک" (۱۹۵۷) و "داستان راهبه" با هم همکاری کردند. وی سپس در دو فیلم تقریبا فراموش شده "خانه های سبز" و "نابخشوده" حاضر شد. آدری در سال ۱۹۶۱ و با فیلم "صبحانه در تیفانی" به کارگردانی بلیک ادواردز مجددا به صحنه اول سینما بازگشت. وی با این فیلم برای بار چهارمین بار نامزد اسکار شد. این فیلم یکی از متفاوتترین فیلمهای پرونده کاری آدری محسوب می-شود. "ساعت بچه ها"، "معما"، "بانوی زیبای من"، "چگونه یک میلیون دلار بدزدیم"، "دو همسفر"، "تا تاریکی صبر کن"، "رابین و ماریان"، "پیوند خونی"، "آن ها همه می خندند" فیلمهای دیگر این بازیگر است. آدری هپبورن سالهای آخر عمر خود را به عنوان سفیر ویژه یونیسف به فعالیتهای بشردوستانه میپرداخت و از اولین موسسین بنیاد کودک بود. آخرین نقش سینمایی آدری در فیلم "همیشه" (۱۹۸۹) تصویری حقیقی از او را برای هوادارانش بود، آرام و بشاش با سرزندگی و نشاطی که قدرت و وقار ذاتیاش را جلوه گر میسازد. یادش گرامی باد.

آرنولد شوارزنگر

آرنولد آلویس شوارزنگر ۳۰ ژوئیه سال ۱۹۴۷ در اتریش به دنیا آمد. شوارزنگر در اتریش به دنیا آمد، مدت زیادی در آلمان زندگی کرد و همواره موفقیت‌هایش را مدیون یک اتریشی-آلمانی زبان می‌داند. پدر او گوستاو شوارزنگر افسر پلیس نازی و مادرش آریلیا جادرنی بود. وی همسر ماریا شرایور بانوی اول کالیفرنیا و خواهرزاده جان اف کندی است.

وی در سال ۱۹۶۵ در ۱۸ سالگی وارد ارتش اتریش شد و یک سال از عمر خود را در آنجا گذراند و در آنجا بیشتر ورزش بدن‌سازی می‌کرد. چندی بعد او اتریش را ترک کرد و به آلمان رفت.

او در سپتامبر ۱۹۶۸ وارد آمریکا شد در حالی که پول کمی داشت و زبان انگلیسی را در حد ابتدایی بلد بود و در سال ۱۹۸۳ شهروند آمریکا شد. در طول این مدت، در سال ۱۹۷۹، لیسانس خود را گرفت.

در سال ۱۹۷۷ زندگی‌نامه او تحت نام آرنولد: تحصیلات یک بدن ساز منتشر شد. شوارزنگر در سال ۱۹۹۷ در نظرسنجی مجله معتبر ایمپایر عنوان بیستمین بازیگر تمام ادوار سینما را به خود اختصاص داد.

همچنین وی را به عنوان بزرگ‌ترین بازیگر اکشن به مدد فیلم‌های موفق‌ی چون ترمیناتور، دروغ‌های حقیقی، یادآوری مطلق، کوماندو، پاک‌کننده کونان



و ... می‌شناسند. نام وی در کتاب رکوردهای گینس به عنوان بزرگ‌ترین بدن بشریت در تاریخ ثبت شده‌است.

آرنولد در سال ۲۰۰۰ یکی از بیست چهره مشهور قرن جدید شناخته شد. او در سال ۲۰۰۳ بعد از تصدی فرمانداری کالیفرنیا به عنوان موفقترین مهاجر تاریخ آمریکا شناخته شد.

او در ۷ اکتبر سال ۲۰۰۳ به جای گری دیویس فرماندار کالیفرنیا شد و در ۱۷ نوامبر ۲۰۰۳ سوگند خورد تا راه گری دیویس را ادامه دهد. در ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۵ اعلام کرد که می‌خواهد در سال ۲۰۰۶ دوباره فرماندار کالیفرنیا شود.

او در سال ۲۰۰۵ بهترین و محبوبترین سیاستمدار سال انتخاب شد. مردم از او به عنوان فرشته نجات کالیفرنیا نام می‌بردند که همانند ترمیناتور با مشکلات مبارزه می‌کند.

مردم به او القابی چون درخت زیتون اتریشی، نابودگر، گاورنیتور به معنای فرماندار و ترمینیتور داده‌اند، او در جوانی در پرورش اندام شهرت زیادی

کسب کرد.

آرنولد یکی از پردرآمدترین بازیگران هالیوود و دریافت کننده بیشترین دستمزد در تاریخ هالیوود در سال ۲۰۰۳ برای فیلم ترمیناتور ۳ به مبلغ ۳۰ میلیون دلار است.

• برخی از آثار هنری آرنولد شوارزنگر:

▪ نابودگر

▪ نابودگر ۲: روز قضاوت

▪ نابودگر ۳: انقلاب ماشینها

▪ پایان روزها

▪ تخریب موازی

▪ دروغهای حقیقی

▪ غارتگر

▪ کونان: ویرانگر

▪ کونان: بیگانه

▪ داغ سرخ

▪ هرکول در نیویورک

▪ خداحافظی طولانی

▪ وزنه برداری

▪ کوماندا

▪ بتمن و رابین

▪ ششمین روز

▪ دور دنیا در هشتاد روز

▪ جونیور

▪ دروغهای واقعی

▪ جزیره بر تا

▪ پارتی آخر

▪ خربین حضور قهرمان

▪ RawDeal

▪ Redsonja

▪ Stay Hangry

▪ Sintra

▪ پلیس کودکستان

▪ the jayne mansfield story

▪ the long good bye

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=124173>

آزیتا حاجیان

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1336 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: لیسانس رشته بازیگری و کارگردانی تئاتر از دانشگاه هنر.

همسر محمدرضا شریفی نیا (بازیگر، برنامه ریز).

مادر مهرآه و ملیکا شریفی نیا (بازیگران).

شروع فعالیت از سال 1354 با نمایش خورشید خانوم آفتاب کن.

سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن در هفدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر برای فیلم رویان قرمز.

دزد عروسک‌ها (محمدرضا هنرمند - 1368)

سفر جادوئی (ابوالحسن داودی - 1369)

اوینار (شهرام اسدی - 1370)



دایان باخ (1371)

راز گل شب بو (سعید خورشیدیان - 1372)

آپارتمان (مجموعه - اصغر هاشمی - 1373)

آدم برفی (داود میربافری - 1373)

راه افتخار (داریوش فرهنگ - 1373)

دومین انفجار (مجموعه - نادر مقدس - 1375)

روبان قرمز (ابراهیم حاتمی‌کیا - 1377)

موج مرده (ابراهیم حاتمی‌کیا - 1379)

شمعی در باد (پوران درخشنده، 1382)

معادله (ابراهیم وحیدزاده، 1382)

جنگ کودکانه (فقط بازیگردانی، ابوالقاسم طالبی، 1383)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58815>

 **vista.ir**
Online Classified Service

آل پاچینو

آلفردو جیمز پاچینو در نیویورک دیده به جهان گشود و پدرش سالواتور پاچینو (زاده شهر کورلئونه) کارمند شرکت بیمه و مادرش رز پاچینو (دارای تبار امریکایی-ایتالیایی) خانه‌دار بود. والدین او هنگامی که او بچه بود از هم جدا شدند. پدربزرگ و مادربزرگ او در اصل اهل سیسیلی بودند.

وی در دوران جوانی و در حالی که بیش از ۲۲ سال از بهار زندگی‌اش نمی‌گذشت مادرش را از دست داد. پاچینو پیش از مرگ مادرش، زندگی چندان لذت بخشی را پشت سر نگذاشته بود و چون والدینش خیلی زود از هم جدا شده بودند، مجبور شد به همراه مادرش به خانه پدربزرگش نقل مکان کرده



و در آنجا اقامت کند.

ورود او به عرصه بازیگری را باید سال ۱۹۶۹ دانست. پاچینو در این سال در فیلم ناتالی و من بازی کرد و دو سال پس از آن نیز ایفای نقشی در وحشت در نیلی پارک را پذیرفت. اما بازی در این دو فیلم هرگز او را راضی نکرد تا اینکه فرانسس فورد کاپولا تصمیم به ساخت یکی از شاهکارهای تاریخ سینما یعنی فیلم پدرخوانده گرفت و نقش «مایکل کورلئونه» به او واگذار شد. رابرت ردفورد و جک نیکلسون و جمعی دیگر از بازیگران معروف سینما مورد آزمایش قرار گرفتند. اما کاپولا فقط پاچینو را انتخاب کرد. پاچینو برای این فیلم نامزد دریافت جایزه اسکار بهترین بازیگر نقش مکمل مرد شد که به آن نرسید.

در سال ۱۹۷۳ او در فیلم‌های مترسک و سرپیکو بازی کرد. در مترسک نقش آدمی سرگشته را داشت که در پی هویت خویش است و در سرپیکو

نیز یک پاچینوی تمام عیار بود. وی در این فیلم نقش فرانک سرپیکو افسر پلیسی را بازی کرد که فساد افسران مافوق خود را افشا می‌کند. پاچینو در همان سال بار دیگر نامزد دریافت اسکار شد اما باز هم این جایزه نصیبش نشد. اما منتقدان، جایزه گلدن گلوب را به سبب بازی در سرپیکو به وی اهدا کردند.

از دیگر بازی‌های چشمگیر پاچینو می‌توان به حضورش در فیلم‌های پدرخوانده ۲ (۱۹۷۴)، بعد از ظهر سگی (۱۹۷۵) و عدالت برای همه (۱۹۷۹) اشاره کرد. پاچینو برای بازی در همه این فیلم‌ها نامزد اسکار شد ولی مورد بی مهری اعضای اسکار قرار گرفت. او می‌گوید: «من برای اسکار بازی نمی‌کنم، چون بازیگری عشق من است، عشقی که هرگز نمی‌توانم رهايش کنم».

او برای بازی در فیلم‌هایی چون کرامر علیه کرامر (۱۹۷۹)، اینک آخرالزمان، متولد چهارم جولای (۱۹۸۹) برای بازی دعوت شد ولی او قبول نکرد. هنگامی که کاپولا برای فیلم اینک آخرالزمان او را دعوت کرد، پاچینو در یک جمله پاسخ منفی به او داد: «من با تو به جنگ نخواهم آمد».

دهه ۹۰ را برای باید دهه نوبنی برای پاچینو دانست، زیرا او که پس از بازی در فیلم انقلاب (۱۹۸۵) مبتلا به ذات الریه شده و مدت چهار سال نیز از عالم سینما دور مانده بود، در فیلم دریای عشق (۱۹۸۹) بار دیگر خوش درخشید. از فیلم‌های معروف او در این دهه می‌توان به دیک تریسی، پدرخوانده ۳ (۱۹۹۰)، فرانکی و جانی (۱۹۹۱)، گلن گری گلنراس (۱۹۹۲)، راه کارلیتو (۱۹۹۳)، التهاب (۱۹۹۵)، تالار شهر (۱۹۹۶)، وکیل مدافع شیطان، دنی براسکو (۱۹۹۷) و خودی (فیلم) (۱۹۹۸) اشاره کرد. اما برترین فیلم او در این دهه، بوی خوش زن در سال ۱۹۹۲ می‌باشد که جایزه اسکار را برایش به ارمغان آورد. او در این فیلم ایفاگر نقش مرد نابینایی بود که عشق به هم‌نوع را به بهترین شکل ممکن بیان می‌کند. علاوه بر جایزه اسکار، جایزه گلدن گلوب نیز برای این فیلم از سوی منتقدان، به او اعطا شد. زمانی که نقش شیطان در فیلم وکیل مدافع شیطان (۱۹۹۷) را ایفا کرد، همه بزرگان، نامداران و تماشاگران سینما و مردم عادی او را نابغه خواندند.

در سال ۱۹۹۶ از سوی انجمن گوتام جایزه ویژه یک عمر فعالیت هنری نصیبش شد و پیش از آن نیز از سوی فستیوال بین المللی فیلم سن سباستین اسپانیا، جایزه مشابهی به او اهدا شد. او در سال ۲۰۰۲ در فیلم بی‌خوابی نقش یک کارآگاه را بازی کرد که در تعقیب یک قاتل حرفه‌ای است. تاجر ونیزی (۲۰۰۴) را باید بهترین فیلم او از سال ۲۰۰۰ به بعد دانست.

کمتر بازیگری در سینمای جهان می‌توان سراغ گرفت که نظیر پاچینو قدرت بازی با چشم را داشته باشد. چشمان پاچینو قدرت صحبت کردن با مخاطب را دارد و می‌توان برق خاصی را در دیدگان وی احساس کرد. این یکی از امتیازات منحصر به فرد او است و فیلم پدرخوانده ۲ اوج بازی وی با چشم‌هایش به شمار می‌رود. قدرت و تاثیر نگاه او صحنه‌های جاودانه‌ای را در تاریخ سینمای جهان خلق کرده است. به‌عنوان مثال بازی استثنایی او در سکانس مرگ سولانسو و پلیس خیانت کار (پدر خوانده ۱) استعداد بی نظیرش را به نمایش می‌گذارد.

پاچینو در بازیگری دارای سبک ویژه‌ای است و به واقع سرشار از استعداد است و به خوبی می‌تواند ایفاگر هر نقشی باشد. نکته برجسته در بیشتر بازی‌های او این است که مخاطب را با خود همراه می‌سازد. فرانسیس فورد کاپولا درباره او می‌گوید: «اگر کارگردان نمی‌شدم دوست داشتم یک پاچینو بودم». صدای گرم و دلنشین او در بازی به پاچینو کمک فراوانی می‌کند، گویی اعضای بدنش همه هنگام بازی واقعا بازیگر هستند.

در میان ستاره‌های هالیوود، بازیگران انگشت شماری چون مارلون براندو را می‌توان یافت که صدایی مانند او داشته باشند. پاچینو تاکنون ازدواج نکرده است اما دارای سه فرزند است که یکی از آنان دختری به نام جولیا ماریاست (متولد ۱۹۸۸) که در پی رابطه چندین ساله‌اش با مربی بازیگری آموزشگاه لی استراسبرگ، جن ترنت به دنیا آمد و دو فرزند دیگرش دوقلوهایی با نام‌های انتون و اولیویا هستند (متولد ۲۰۰۱) که آنها نیز ثمره رابطه ناموفقش با بورلی دی آنجلو بودند.

بعد بازی پاچینو با کولین فرول در فیلم ریکرتوت که منجر به رابطه دوستانه با کولین شد، ال اعتراف کرد که فرول یکی از استعدادهاى نسل جدید هالیوود است.

آل پاچینو در زندگی شخصی خود چیزی برای مخفی کردن ندارد و شاید به همین دلیل نزد مطبوعات و روزنامه‌نگاران از محبوبیت ویژه‌ای برخوردار است. او انسانی وارسته و درستکار است که همواره تلاش دارد به هم‌نوعان خود، آن‌هم به هر شکل ممکن کمک نماید و همین موضوع سبب شده تا وی دوست‌داشتنی باشد.

منبع : پارسیفا

<http://vista.ir/?view=article&id=100668>

آل پاچینو

• نام: آل پاچینو

• تاریخ تولد: ۲۵ آوریل ۱۹۴۰

• محل تولد: نیویورک

اکثر مردم فیلم پدر خوانده را دیده اند و هنر نمایی آل پاچینو را در آن تحسین کرده اند . او یکی از هنرپیشه های بنام آمریکایی است که با بازی در فیلم پدر خوانده به شهرت جهانی رسید.

وی در ۲۵ آوریل ۱۹۴۰ در نیویورک پسری در یک خانواده ایتالیایی تبار چشم به جهان گشود که نامش را آلفرد جیمز نهادند. مادرش رز (خانه دار) و پدرش سالواتره (کارمند شرکت بیمه) پاچینو ایتالیایی بودند که برای زندگی



به نیویورک مهاجرت کردند و آلفرد نیز در آنجا متولد شد . متأسفانه آلفرد نتوانست طعم محبت پدر را بچشد ، زیرا در حالی که او ۲ سال داشت پدرش از دنیا رفت . در نتیجه آنها برای یافتن خانه ای ارزانتر به همراه مادر ، پدر بزرگ و مادربزرگش به حومه شهر نیویورک نقل مکان کردند. او به بازیگری علاقه داشت و مادرش نیز در این راه او را تشویق می کرد . آلفرد اصلا درس و مدرسه را دوست نداشت و همیشه از مدرسه فرار می کرد . بعد از پدر حامی او مادرش بود اما آلفرد آن قدر به بازیگری علاقه مند بود که در سال ۱۹۵۷ در مدرسه هنرهای زیبایی ثبت نام کرد ، اما از شانس بد او مادرش نیز در سال ۱۹۶۲ وقتی او ۲۲ ساله بود ، بر اثر یک بیماری از دنیا رفت و آلفرد را تنها گذاشت او طبق خواست مادر و علاقه خودش به رشته بازیگری را ادامه داد و در تئاتر معرف برادوی نیویورک مشغول به اجرای نقش های مختلف شد . آلفرد در سال ۱۹۶۹ یعنی ۷ سال بعد از مرگ مادرش در فیلم « من ، ناتالی » ایفای نقش کرد و مورد تحسین کارگردانان معروف قرار گرفت . وی در سال ۱۹۷۰ در فیلم « وحشت در نیدل پارک » بازی کرد که بازی در این دو فیلم وی را چندان راضی و خشنود نکرد تا اینکه در سال ۱۹۷۲ هنگامی « فرانسیس فورد کاپولا » تصمیم به ساخت یکی از شاهکارهای تاریخ سینما یعنی فیلم پدر خوانده گرفت نقش « مایکل کورلتوته » به وی یعنی پاچینوی کبیر واگذار شد . بازی بی عیب و نقص او در فیلم همگان را مات و مبهوت ساخت و آغاز خوبی برای آلفرد بود و در این فیلم وی نامزد دریافت اسکار بهترین بازیگر مکمل مرد شد که البته به او نرسید او بعد از این فیلم در فیلم های مترسک و سرپیکو را بازی کرد و روز به روز به موفقیتش افزوده شد. در مترسک نقش آدمی سرگشته که به دنبال هویت خود بود را بازی کرد و در سرپیکو که یکی دیگر از شاهکارهای او بود ، نقش یک افسر پلیس که فساد مافوق های خود را افشا کرد را بازی کرد در این فیلم دوباره کاندید جایزه اسکار شد ولی باز هم نصیب او نشد. ولی جایزه گلدن گلوب را به خاطر درخشانش به وی اهدا کردند.

صدای دلگرم و دلنشین وی در بازی کمک فراوانی به آلفرد می کند ، گویی که اعضای بدنش همه هنگام بازی واقعا بازیگرند آلفرد با دی آنجلو هنرپیشه معروف هالیوود ازدواج کرد و آنها صاحب دو فرزند به نامهای آنتون و البویا شدند. آلفرد اکنون در حال کارگردانی است. او تا به امروز دو فیلم به نامهای کارآموز و بی خوابی را کارگردانی کرده است وی در کتاب خاطراتش می گوید :

«زندگی ام را مدیون مادرم هستم»

• فیلم شناسی:

نانالی و من ۱۹۶۹، حشت در نیدل پارک ۱۹۶۹، پدر خوانده ۱ ۱۹۷۲، کاندید جایزه اسکار، مترسک ۱۹۷۲، سربیکو ۱۹۷۲ کاندید جایزه اسکار، دریافت جایزه گلدن گلاب، پدر خوانده ۲ ۱۹۷۴، بعد از ظهر سگی ۱۹۷۵ کاندید جایزه اسکار، عدالت برای همه ۱۹۷۹ کاندید جایزه اسکار، دیر فیلد ۱۹۷۹ ، انقلاب ۱۹۸۵، دریای عشق ۱۹۸۹، دیک تریسی ۱۹۹۰، پدر خوانده ۳ ۱۹۹۰، بوی خوش زن ۱۹۹۲ دریافت جایزه اسکار ، فرانکی و جان ۱۹۹۱، گلن گری گلن راس ۱۹۹۲، راه کارلیتو ۱۹۹۳، وکیل مدافع شیطان ۱۹۹۷ دریافت جایزه گلدن گلاب، دنی براسکو ۱۹۹۷، فیلم خودی ۱۹۹۸، بی خوابی ۲۰۰۲، تاجر ونیزی ۲۰۰۴ بهترین اثر وی بعد از وی بعد از سال ۲۰۰۰ و مردمی که می شناسم ۲۰۰۲ و سیمونه ۲۰۰۲ و دو نفر برای پول ۲۰۰۵ و ۸۸ دقیقه ۲۰۰۷ و ۱۲ یار اوشن ۲۰۰۷ ...

نوشته شده توسط امیر حسین خواجویی

<http://amir-khajouie.blogfa.com>

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=110548>

 **vista.ir**
Online Classified Service

آل پاچینو

• متولد: ۲۵ آوریل ۱۹۴۰

هنگامی که آلپاچینو با فیلم قهوه چینی به بیست و پنجمین فستیوال بین المللی فیلم تورنتو وارد شد، حضورش همگان را شگفت زده نمود. او به اتفاق روبرت دنیرو بعنوان خدایان بازیگری شور و هیجان بزرگی در فستیوال به راه انداختند که تا آنروز بی سابقه می نمود.

آلپاچینو که تنها فرزند "سالواتوره" و "رز پاچینو" بود در بیست و پنجم آوریل ۱۹۴۰ در ایتالیا بدنیا آمد و هنگامی که تنها دو سال بیشتر نداشت پدر و





مادرش از یکدیگر جدا شدند و از آن پس او با مادرش زندگی می کرد. از همان دوران کودکی به لحاظ اینکه مادرش یک هنرپیشه بود با دنیای بازیگری آشنا شد و شخصیتش بعنوان یک بازیگر در فیلمهایی که با مادرش بازی می کرد، شکل گرفت.

او تحصیلش را از مدرسه ابتدایی بازیگری آغاز نمود و در ۱۴ سالگی وارد مدرسه عالی بازیگری شد. اما نتوانست هیچکدام از کلاسهای آکادمیک را به پایان برساند و در نهایت از آنجا اخراج گردید.

از آن پس او به شغلهای مختلفی دست زد تا توانست با سرمایه ای که از این کارها بدست آورده بود در استودیوی هنری "هربرت برکوف" ثبت نام نماید. او در آنجا زیر نظر "چارل لاتون" آموزش دید و با سعی و کوشش فراوان توانست در سال ۱۹۶۶ جایگاهی برای خود در میان بازیگران باز نماید.

او بعنوان نقش مقابل "جیمز ارل جونز" در تئاتر "خزندهای صلح" اولین کار هنری خود را آغاز نمود و بعد از آن بخاطر نقش "مورفی" در "سرخپوستها برانکس را میخوانند" موفق به دریافت جایزه ویژه گردید.

او در فصل ۶۷-۶۸ بعنوان بهترین بازیگر تئاتر جامعه برادوی انتخاب شد. چند سال بعد او توانست با بازی در "بیر کراوات می زند" که ۳۹ بار به اجرا درآمد مجدداً توجه منتقدین و رسانه ها را بخود جلب نموده و اولین جایزه "تونی آوارد" را دریافت نماید.

در سال ۱۹۶۹ بعنوان سپاهی لشکر در اولین فیلم خود با عنوان "من ناتالی" بازی کرد و بعد از آن در سال ۱۹۷۱ در فیلم "وحشت در پارک سوزن" نقش آفرینی کرد.

در همین زمان بود که "فرانسیس فورد کاپولا" کارگردان شهیر و صاحب سبک سینمای غرب با وجود فشارهای زیادی که از جانب استودیو بر او وارد می آمد نقش "مایکل کورلونه" را در فیلم پدر خوانده به آلپاجینو سپرد و او نیز با زیبایی هرچه تمامتر در آن فیلم نقش آفرینی کرد و توانست جایزه اسکار بعنوان بهترین بازیگر نقش دوم از آن خود کند.

آلپاجینو کار هنری خود را با نقش "سرپیکو" در قسمت دوم فیلم "پدرخوانده" و "یک بعدازظهر سگی" ادامه داد که در آنها نیز موفق به دریافت جایزه اسکار شد.

اگر چه بخاطر انقلابیایی که در کشورش رخ داد او مجبور شد در کار خود چند سالی را توقف نماید اما مجدداً با آثاری همچون "صورت زخمی"، "دریای عشق" و "فرانکی و جانی" خاطرات بیاد ماندنی و قابل توجهی را در اذهان آفرید و در سال ۱۹۷۷ او مجدداً برنده جایزه تونی آوارد گردید.

او ترجیح می داد همیشه بعد از بازی در یک فیلم کار کوچکی را نیز روی صحنه انجام دهد. بازیهای او توانست لحظات بزرگی را در پرده سینما بوجود آورد.

در دهه ۹۰ شاهد هنرنمایی او در فیلمهایی همچون قسمت سوم "پدرخوانده"، "مخمصه" و "وکیل شیطان" بودیم که او توانست در نهایت پنجاه و هشتمین جایزه ویژه "یک عمر تلاش مستمر" را کسب نماید.

در سال ۲۰۰۲ او بهمراه "روبین ویلیامز" و "هیلاری اسوانک" در فیلم "بی خوابی" ایفای نقش نمود و حال نیز در جدیدترین کار خود در سال ۲۰۰۵ با فیلم "تاجر ونیزی" نظر تمام جشنواره های معتبر جهان را به خود جلب نموده است.

او در یکی از جدیدترین مصاحبه های خود عنوان نموده که با گذشت ۶۴ سال از سن خود احساس می کنم هنوز هم کاری ماندگار برای سینمای جهان انجام نداده ام و می خواهم همچنان بدنبال بهترین نقش عمرم بگردم.

اخیراً "جک نیکلسون" یکی از ستاره های پرفروغ هالیوود در مصاحبه خود با مجله سینمایی "ورایتی" عنوان نمود که "فرانسیس فورد کاپولا" قبل از آلپاجینو نقش مایکل کورلونه را در اثر با عظمت پدر خوانده به او پیشنهاد داده و او چون در آن زمان معتقد بوده که نقش یک ایتالیایی را باید یک

ایتالیایی بازی نماید به پیشنهاد کاپولا پاسخ منفی داده است و بدین ترتیب یکی از بزرگترین فرصتهای زندگی هنری خود را از دست داده است. او که تا کنون دوبار موفق به دریافت جایزه پراعتبار اسکار شده است همچنین اعتراف نموده که آلپاچینو در فیلم پدر خوانده با بازی حیرت انگیزش واقعاً همان مایکل کورلئونه است و هرگز کسی نمی توانسته آنچنان قدرتمند در قالب آن نقش تاریخی ظاهر شود و بدین خاطر همیشه او را تحسین می کند.

منبع : سایت یاد بگیر

<http://vista.ir/?view=article&id=289676>

 **vista.ir**
Online Classified Service

آلپاچینو در یک نگاه؛ اسطوره معتاد هارلم که ستاره شد

• آلپاچینو

• تاریخ تولد: ۲۵ آوریل ۱۹۴۰

• محل تولد: نیویورک

• دلیل اشتهار: بازی در فیلمهای پدرخوانده و بوی خوش زن

«آلپاچینو» راه اشتهار و ستارگی را از تئاترهای نیویورک آغاز کرد و پس از ورود به سینما به دلیل حضور در فیلمی بزرگ چون «پدرخوانده» که نامزدی اسکار بهترین بازیگری را برایش به ارمغان آورد، بسرعت تبدیل به یک ستاره تابناک شد. در دهه هفتاد میلادی، پاچینو هم میان منتقدان و هم طرفداران عادی سینما یک چهره پرطرفدار و محبوب بود و با بازی در شماری فیلم عالی چون «سریکوی» در نقش یک پلیس واقعی که نامزدی اسکار را برایش داشت، پدرخوانده ۲ (نامزدی اسکار)، بعدازظهر سگی (نامزدی اسکار) و عدالت برای همه (نامزدی اسکار) موقعیتش را بهبود بخشید. در دهه



هشتاد این بازیگر بزرگ فقط در شمار کمی فیلم بازی کرد اما در دهه نود، باز هم حضور پرشمار در فیلمهای موفق چون بوی خوش زن (برنده اسکار)، گلن گری گلن راس (نامزدی اسکار)، التهاب (دنیرو هم در این فیلم بود) و نفوذی (با بازی راسل کرو) داشت. پاچینو، به عنوان یکی از قدرتمندترین بازیگران تاریخ سینما که روز به روز بر قدرتش افزوده می شود، در سال ۲۰۰۰ به بعد هم در شماری فیلم خوب چون «بی خوابی»، «پارگیری» و «دو نفر برای پول» بازی کرده است.

• شغل: بازیگر، کارگردان، نویسنده

• نوع بهترین نقشها: درام جنایی

• نقاط برجسته کارنامه: پدرخوانده ۲، سرپیکو، پدرخوانده

• اولین نقش مهم: وحشت در نیدل پارک (۱۹۷۱)

حسن بزرگ کار پاچینو در این است که در تمام طول دوران کاری‌اش که کم‌کم به چهل سال نزدیک می‌شود همواره جزو بهترین‌های حرفه‌اش بوده است و این خوب بودن چنان است که با نگاه به کارنامه این هنرپیشه شماری از بهترین فیلم‌های تاریخ سینما پیش چشم نگرنده ردیف می‌شود. این هنرپیشه در محله هارلم شرقی به دنیا آمده، در برانکس جنوبی رشد کرده و سپس به مدرسه بازیگری رفته، اما در سن هفده سالگی از آن مدرسه اخراج شده است. سال‌های بعد را او مدام در حال تغییر شغل بوده است، در حالی که به تنهایی بازیگری هم می‌خوانده و در تئاترهای نه‌چندان مهم برادوی ظاهر می‌شده است. در سال ۱۹۶۶، پاچینو برای تحصیل و تمرین در «اکتورز استودیو» پذیرفته شد و پس از يك کار با «جیمز ارل جونز»، در نمایش «سرخپوست برانکس را می‌خواهد» در نقش يك جوان خشن خیابانی، جایزه بهترین بازیگر تئاتر موسوم به «ابی» را در فصل تئاتری ۱۹۶۸/۱۹۶۷ به دست آورد. يك سال بعد، او با بازی در نمایش «آیا ببر هم کراوات می‌زند؟»

اولین نمایش خود را در برادوی اجرا می‌کند. این نمایش با اینکه پس از چهل اجرا متوقف می‌شود، اما پاچینو بخاطر بازی در نقش يك معتاد موادمخدر بسیار تحسین می‌شود و جایزه «تونی» را هم به دست می‌آورد. در سال ۱۹۶۹، پاچینو با بازی در فیلم نه چندان موفق «من، ناتالی» وارد سینما می‌شود. پس از اولین تجربه کارگردانی تئاتر در سال ۱۹۷۰ با نمایش «موش‌ها»، يك سال بعد از اولین فیلمش با فیلم «وحشت در نیدل پارک» به روی پرده‌های سینما باز می‌گردد و باز هم نقش يك معتاد را بازی می‌کند. برای نزدیک شدن به نقش او و همبازی‌اش «کتیتی وین» تحقیقات گسترده‌ای را میان موادفروشان و نیز کلینیک‌های ترك موادمخدر انجام می‌دهند. با اینکه فیلم چندان موفق نمی‌شود، اما «پاچینو» را منتقدان بسیار تحسین می‌کنند. فیلم بعدی او حماسه مافیایی «فرانسیس فورد کاپولا» به نام «پدرخوانده» است.

پاچینو در نقش «مایکل کورلئونه» در نقش پسر يك پدرخوانده مافیایی که مجبور می‌شود شغل خانوادگی را ادامه دهد، به مقام يك ستاره بزرگ می‌رسد و بخاطر اجرای پر از طراوت و پر از روح و تازگی این نقش نامزد اسکار بهترین هنرپیشه نقش مکمل می‌شود. فیلم بعدی او «مترسک» کمتر از این فیلم گرما داشت، اما پس از آن «پاچینو» در فیلم پلیسی «سرپیکو» درخشان ظاهر می‌شود، همچنان که این حضور درخشان در فیلم «پدرخوانده ۲» هم تکرار می‌شود و سومین نامزدی اسکار را برای پاچینو به ارمغان می‌آورد. درام حقیقی «بعدازظهر سگی» که در آن «پاچینو» نقش يك سارق را بازی می‌کند تا با سرقت يك بانک پول لازم برای عمل جراحی رفیقش را به دست آورد، يك موفقیت دیگر است که دیگر برای طرفداران این هنرپیشه عادی شده است.

اما در سال ۱۹۷۷، فیلم «بابی دیرفیلد» که يك فیلم در مورد مسابقات اتومبیلرانی بود فاجعه از کار درآمد. بعد از آن پاچینو يك بار دیگر به برادوی بازگشت و دومین جایزه «تونی»‌اش را بخاطر بازی در نمایش «تمرینات بنیانی پاولا هاول» به دست آورد. پس از بازگشت به هالیوود او در فیلم «عدالت برای همه» ظاهر شد که اگرچه چندان هم منتقدان را تهنیت نکرد اما سینمادوستان را يك بار دیگر با شکوه بازی آل‌پاچینو آشنا ساخت. فیلم بحث‌برانگیز «گشت‌زنی» ساخته ویلیام فریدکین فیلم بعدی پاچینو بود که در آن نقش يك پلیس نیویورکی را در دادگاه يك قاتل سریالی که هموسکسوال‌ها را به قتل رسانده بود بازی می‌کرد. این فیلم هم چندان فیلم درخشانی نشد، همچنان که کم‌دی «نویسنده، نویسنده!» و فیلم خشن و بازسازی شده «صورت زخمی» به رغم تمام زیبایی‌شان نتوانستند اوجی دوباره برای این هنرپیشه افسانه‌یی باشند.

اما به هر حال، هم‌اکنون این فیلم از معروف‌ترین و محبوب‌ترین فیلم‌هایی است که «آل‌پاچینو» بازی کرده و هر سال که می‌گذرد و فیلم‌های جدید خشن می‌آیند طراوت بازی این هنرپیشه در «صورت زخمی» بیشتر خود را به رخ می‌کشد. به هر حال، اینها با اینکه چندان هم آثار درخشانی نبودند، اما هیچ‌کدام نمی‌توانستند مقدمه‌یی برای شکست مقدر فیلم تاریخی «انقلاب» در سال ۱۹۸۵ باشند و آن را پیش‌بینی کنند. این فیلم با بودجه بیست و هشت میلیون دلار ساخته شد اما در فروش کلی فقط توانست يك میلیون دلار بفروشد. پس از آن فیلم، «آل‌پاچینو» خودش را از منظر تماشاگران مخفی کرد و فیلم خودش را به نام «Local Stigmatic» کارگردانی کرد و این فیلم البته به جز يك نمایش کوتاه در موزه هنرهای مدرن نیویورک، اکرانی نداشت. این دوران دوری پاچینو از سینما را رقم زد، با اینکه در همین دوره هم در اخبار سینمایی همیشه نام او در فیلم‌ها به عنوان شایعه بود، اما او در این چهار سال هیچگاه در فیلمی ظاهر نشد.

در نهایت در سال ۱۹۸۹، پاچینو با فیلم پرهیجان «دریای عشق» به دنیای سینما بازگشت. فیلم بسیار موفق و پرفروش بود و ناگهان پاچینو دوباره عنوان ستارگی‌اش را بازیافت. سپس يك نقش كاملا متفاوت در نقش يك گانگستر در فیلم «ديك تريسی» ششمین نامزدی اسکار را برایش به ارمغان آورد. «پدرخوانده ۳» فیلم بعدی این هنرپیشه بود که آنطور که باید انتظار می‌رفت با موفقیت تجاری و البته انتقادی روبرو نشد.

در سال ۱۹۹۱، فیلم کمدی رمانتیک، «فرانکی و جانی» يك فیلم موفق بود، اما سال بعدش برای «پاچینو» سال موفق‌تری بود و فیلمهای تحسین‌شده «گلن گری گلن راس» و «بوی خوش زن» را بازی کرد که در این فیلم دوم «آل پاچینو» برنده جایزه اسکار شد. پاچینو در سال ۱۹۹۳ در فیلم «راه کارلتیو» با «برایان دی پالما» دوباره همکاری کرد و سپس در فیلم عالی و تحسین شده «التهاب» ساخته «مایکل مان»، در نقش مقابل «رابرت دنیرو» نقش يك پلیس خودرای را بازی کرد.

فیلم سیاسی «سیتی هال» فیلم بعدی او بود، اما حضور اصلی پاچینو در سال ۱۹۹۶، نویسندگی، کارگردانی و بازی در فیلم «در پی ریچارد» بود که اهمیت و اعتباری مضاعف به «آل پاچینو» داد. در سال ۱۹۹۷ پاچینو در مقابل دو ستاره جوان هالیوودی بازی کرد، اول در «دانی براسکو» با «جانی دپ» همبازی شد و سپس با «کیانو ریوز» در «وکیل مدافع شیطان» حاضر شد. نقش‌های بعدی او در «نفوذی» و «هر یکشنبه» چندان توجهی جلب نکردند و سپس در سال ۲۰۰۰ او در فیلم «کافه چینی» براساس نمایشنامه‌یی به همین نام بازی کرد. این فیلم دوری دو ساله او را از پرده سینما پایان داد و سپس پس از يك دوری دو ساله دیگر، پاچینو در سال ۲۰۰۲ با چهار فیلم «بی‌خوابی»، «سیمون»، «مردمی که می‌شناسم» و «یاریگری» جزو پرکارترین بازیگران بود. «پاچینو» به هرحال جزو بهترین‌های بازیگری است. او در طیف وسیعی از نقش‌ها همواره درخشیده و به جماعت سینمارو ثابت کرده که او يك بازیگر همه‌فن حریف، انرژیک، پرتوان و ماجراجوست. شاید در این صفات او در تاریخ سینما بی‌همتا باشد.

منبع : روزنامه اعتماد

<http://vista.ir/?view=article&id=221880>

 **vista.ir**
Online Classified Service

آل پاچینو، معیار بازیگری

این مرد کوچک‌اندام با آن نگاه عمیق ولی بدبین‌اش، اکنون بزرگترین است. بله، «آل» بزرگترین است، هم برای مردم و هم برای دیگر بازیگران که خودشان را با معیار «آل پاچینو» اندازه می‌گیرند... بله، این ریزاندام معمولی معیار بزرگی در سینمای قرن شده است.

کمتر کسی است که عمق نقش‌هایی را که «آل» عزیز و کبیر و دوست‌داشتنی ما بازی می‌کند، درک نکند. کمتر بازیگری است که نقش‌هایی چون او را بازی کند و در ورطه گیجی نیفتد. آخرچه کسی مثلاً





می‌تواند نقش بدبین، نامتعادل و پر از تناقض «آل» را در «بوی خوش زن» بازی کند و جان سالم هم به در ببرد؟ مگر می‌شود مثل «آل» بود؟ «دیوید تامسن» در مقاله‌ی نوشته: «در سال ۱۹۷۷ تلویزیون آمریکا پدرخوانده ۱ و ۲ را با هم ترکیب کرد و برحسب توالی زمانی به نمایش گذاشت. این مساله يك مساله بزرگ را برملا کرد: در حالی‌که براندو و دنیرو برای این دو

فیلم اسکار برده بودند و آل از این مساله بی‌نصیب مانده بود، اما کار تلویزیون آمریکا ناخودآگاه برملا کرد که آل است که حاکم پدرخوانده است و نه هیچ بازیگر دیگری... زهر انتقام و پارانویا در بازی او کاملاً متقاعد کننده است و این از جادوی حضور او می‌آید...»

جادوی حضور پاچینو در کل کارهایش قابل ردیابی است. حتی در نقش جوان هروینی فیلم «وحشت در نیدل پارک» که ظاهراً جزو کارهای خام اوست، اما «آل پاچینو» کار خام ندارد. او «آل پاچینو» است: يك نیمه ایتالیایی آمریکایی دیوانه بازیگری، با فیزیکی ریز، صدای گرفته، نگاهی عمیق و استعدادی فراوان که بسرعت بدل به ستاره‌ی فروزان در تاریخ سینما می‌شود و جایگاهش چنان است که اصلاً و اساساً تصور خیلی فیلم‌ها بدون حضور او ممکن نیست و شگفت که این فیلم‌ها، خود از شاهکارهای تاریخ سینمایند...

• تمام فیلم‌های آل پاچینو؛ بعد از ظهر سگی - وکیل مدافع شیطان

من، ناتالی (۱۹۶۹)، وحشت در نیدل پارک (۱۹۷۱)، پدرخوانده (۱۹۷۳)، مترسک (۱۹۷۳)، سرپیکو (۱۹۷۳)، پدرخوانده ۲ (۱۹۷۴)، بعد از ظهر سگی (۱۹۷۵)، بابی دیرفیلد (۱۹۷۷)، عدالت برای همه (۱۹۷۹)، گشت‌زنی (۱۹۸۰)، نویسنده! نویسنده! (۱۹۸۲)، صورت زخمی (۱۹۸۳)، انقلاب (۱۹۸۵)، دریای عشق (۱۹۸۹)، دیک تریسی (۱۹۹۰)، پدرخوانده ۳ (۱۹۹۰)، مدونا: صداقت یا جرات (۱۹۹۱)، جانی و فرانکی (۱۹۹۱)، گلن گری گلن راس (۱۹۹۲)، بوی خوش زن (۱۹۹۲)، راه کارلتیو (۱۹۹۳)، جوناس در صحرا (۱۹۹۴)، التهاب (۱۹۹۵)، سالن شهر (۱۹۹۶)، در پی ریچارد (۱۹۹۶)، دانی براسکو (۱۹۹۷)، وکیل مدافع شیطان (۱۹۹۷)، نفوذی (۱۹۹۹)، هر یکشنبه (۱۹۹۹)، قهوه چینی (۲۰۰۰)، بی‌خوابی (۲۰۰۲)، سیمون (۲۰۰۲)، مردمی که می‌شناسم (۲۰۰۳)، ژلی (۲۰۰۳)، فرشته‌ها در آمریکا (۲۰۰۳)، تاجر ونیزی (۲۰۰۴)، دو نفر برای پول (۲۰۰۵)، هشتاد و هشت دقیقه (۲۰۰۶) (در مراحل پس از تولید)، ریفی فی (۲۰۰۷) (در مرحله پیش از تولید).

• تمام جوایز آل پاچینو؛ بوی خوش موفقیت!

نامزدی اسکار برای فیلم‌های پدرخوانده (۱۹۷۳)، سرپیکو (۱۹۷۳)، پدرخوانده ۲ (۱۹۷۵)، بعد از ظهر سگی (۱۹۷۶)، عدالت برای همه (۱۹۸۰)، دیک تریسی (۱۹۹۱)، گلن گری گلن راس (۱۹۹۳)، بوی خوش زن (۱۹۹۳) برنده جایزه اسکار برای فیلم «بوی خوش زن» (۱۹۹۳) نامزدی در آکادمی فیلم بریتانیا برای فیلم‌های پدرخوانده (۱۹۷۳)، سرپیکو (۱۹۷۵)، بعد از ظهر سگی (۱۹۷۶)، پدرخوانده ۲ (۱۹۷۶) و دیک تریسی (۱۹۹۱)

جایزه آکادمی فیلم بریتانیا برای فیلم‌های پدرخوانده ۲ و بعد از ظهر سگی (۱۹۷۶)

جایزه بهترین هنرپیشه مرد از طرف انجمن منتقدان بوستون برای فیلم «دانی براسکو» (۱۹۹۷)

جایزه اتحادیه کارگردانان آمریکا برای کارگردانی فیلم «در پی ریچارد» (۱۹۹۷)

نامزد جوایز گلدن گلوب برای فیلم‌های پدرخوانده (۱۹۷۳)، سرپیکو (۱۹۷۴)، پدرخوانده ۲ (۱۹۷۵)، بعد از ظهر سگی (۱۹۷۶)، بابی دیر فیلد (۱۹۷۸)، عدالت برای همه (۱۹۸۰)، نویسنده! نویسنده! (۱۹۸۳)، صورت زخمی (۱۹۸۴)، دریای عشق (۱۹۹۰)، دیک تریسی (۱۹۹۱)، پدرخوانده ۳ (۱۹۹۱)، گلن گری گلن راسن (۱۹۹۳)، بوی خوش زن (۱۹۹۳)

برنده جایزه گلدن گلوب برای فیلم‌های سرپیکو (۱۹۷۴) و بوی خوش زن (۱۹۹۳)

برنده جایزه سیسیل ب دومیل بخاطر يك عمر فعالیت هنری در سال ۲۰۰۱

برنده جایزه «گوتهم» بخاطر يك عمر فعالیت هنری در سال ۱۹۹۶

برنده جایزه بهترین هنرپیشه برای فیلم «بعدازظهر سگی» (۱۹۷۵) از طرف جامعه منتقدان سینمایی لس‌آنجلس
نامزد جایزه MTV برای بهترین نقش منفی در فیلم «وکیل مدافع شیطان» (۱۹۹۷)
برنده جایزه بهترین هنرپیشه انجمن ملی نقد برای فیلم‌های پدرخوانده (۱۹۷۳) و سرپیکو (۱۹۷۳)
برنده جایزه فستیوال بین‌المللی سانفرانسیسکو برای فیلم‌های «بعدازظهر سگی» (۱۹۷۵) و یک عمر فعالیت هنری (۱۹۹۶)
برنده جایزه یک عمر فعالیت هنری از طرف جشنواره فیلم ونیز

منبع : روزنامه اعتماد

<http://vista.ir/?view=article&id=221874>

 **vista.ir**
Online Classified Service

آلفرد هیچکاک

زمانی ارنست همینگوی گفته بود که اگر در داستانی یک تفنگ را که بر روی دیوار قرار دارد توصیف کردید، در طول داستان باید این تفنگ نقشی را ایفا بکند.

این موضوع علاوه بر ادبیات در سینما نیز صدق می‌کند. سینمای هیچکاک در این مورد مثال‌های بسیار خوبی دارد.

کسانی که سرگیجه را دیده اند حتما صحنه زیبای اتاق سبز هتل را به یاد دارند.

اتاق مادلن با نور سبز چراغ بیرونی هتل روشن شده است. حال ببینید که هیچکاک چگونه از این نور سبز استفاده دراماتیک می‌کند.

جودی که پس ارایش و پوشیدن لباس‌هایی شبیه مادلن کاملاً به او شبیه

شده است برای تغییر ارایش مو به حمام می‌رود و پس از بازگشت در حالی که از نور سبز و مه فرو می‌رود. گویی دوباره زاده شده است. و این یعنی استفاده دراماتیک از عناصر صحنه....

زمانی که فیلم "بیگانگان در ترن" را می‌دیدم. در صحنه‌ای شخصیت اول فیلم درواگن مترو با تنها شخصی که روبرو می‌شود یک مرد مست است . در آن زمان به این فکر بودم که این شخص و مست بودن او چه نقشی در داستان ایفا خواهد کرد.

در ادامه داستان مشخص شد که در همان لحظه قتل صورت گرفته است که مظنون اصلی آن شخص اول داستان است . آن شخص مست در واقع تنها شاهدی است که او را دیده است ولی به علت مست بودن او رابه یاد نمی‌آورد.

نوشتن و گفتن از کسی که شهره به "استاد تعلیق" در سینما است کار آسانی نیست. واقعا جسارت می‌خواهد نوشتن از "آلفرد



هیچکاک" ۲۲ مرداد (۱۳ آگوست ۱۸۹۹) سالروز تولد این نابغه هنر هفتم است. او که در ایست لند لندن به دنیا آمده بود تحصیلات ابتدایی را در مدرسه ژوویت ها گذراند و در رشته مهندسی ادامه تحصیل داد و از ۱۹۲۰ با کار طراحی صحنه و نقاشی برای استودیو ها وارد سینما شد و سپس پا به عرصه دستیاری و سپس کارگردانی گذاشت و اولین فیلم مستقلش (باغ تفرج) را در ۱۹۲۵ کارگردانی کرد. حاصل حضور بیش از پنجاه ساله او در سینما ساخت نزدیک ۶۰ فیلم است که بسیاری از آنها جزو شاخص ترین فیلمهای تاریخ سینما هستند. پیرنگهای مشخص آرایشهای تصویری نور و سایه و حرکات پیچیده دوربین به همراه حضور خود فیلمساز در یک نمای فیلم به نوعی امضای تصویری آثار هیچکاک را تشکیل میدهند. هنوز هم از فیلمهای او به عنوان الگوهای اصلی ژانر دلهره و تعلیق نام برده میشوند. هیچکاک در ۱۹۷۱ نشان لژیون دونور را دریافت کرد و در ۱۹۸۰ از دنیا رفت.

• آلفرد هیچکاک (۱۸۹۹-۱۹۸۰):

باغ تفرج (۱۹۲۵) عقاب کوهستان (۱۹۲۶) مستاجر (۱۹۲۶) سرآزیری (۱۹۲۷) تقوای آسمان (۱۹۲۷) حلقه (۱۹۲۷) همسر دهقان (۱۹۲۸) شامیانی (۱۹۲۸) اهل جزیره انسان (۱۹۲۸) حق السکوت (۱۹۲۹) آوای الستیر (۱۹۳۰) جونو و پیکاک (۱۹۳۰) جنایت (۱۹۳۰) بازی پوست (۱۹۳۱) غریب و غنی (۱۹۳۲) شماره ۱۷ (۱۹۳۲) والسهای وین (۱۹۳۳) مردی که زیاد میدانست (۱۹۳۴) سی و نه پله (۱۹۳۵) مامور مخفی (۱۹۳۶) خرابکاری (۱۹۳۶) جوان و بیگناه (۱۹۳۷) خانم ناپدید میشود (۱۹۳۸) میکده جاماییکا (۱۹۳۹) ربیکا (۱۹۴۰) خبرنگار خارجی (۱۹۴۰) آقا و خانم اسمیت (۱۹۴۱) سوئ ظن (۱۹۴۱) خرابکار (۱۹۴۲) سایه شک (۱۹۴۳) قایق نجات (۱۹۴۳) سفر بخیر (۱۹۴۴) طلسم شده (۱۹۴۵) بدنام (۱۹۴۶) قضیه پارادین (۱۹۴۷) طناب (۱۹۴۸) دربرج جدی (۱۹۴۹) ترس صحنه (۱۹۵۰) بیگانه در ترن (۱۹۵۱) اعتراف به گناه (۱۹۵۲) پله پنجم (۱۹۵۴) پنجره عقبی (۱۹۵۴) گربه سیاه (۱۹۵۵) در دسر یک جنایت (۱۹۵۶) مردی که زیاد میدانست (۱۹۵۶) مرد عوضی

منبع : ایران کلاسیک

<http://vista.ir/?view=article&id=252468>

 **vista.ir**
Online Classified Service

آلن دلون

وی در ۸ نوامبر سال ۱۹۳۵ در «سو» شهرکی کوچک در حوالی پاریس به دنیا آمد. نام پدرش «فایان» و مادرش «ادیت» ... زمانی که ۴ سال بیشتر سن نداشت، پدر و مادرش از هم جدا شدند و به ناچاری سرپرستی اش به خانواده دیگری واگذار شد، او در خانه ای رشد کرد که رویروی زندان بود. هنگامی که پس از چند سال پدر و مادر خوانده اش طی حادثه ای کشته شدند، وی دوباره تحت سرپرستی مادرش که با یک قصاب ازدواج کرده بود، قرار گرفت. او در دوران کودکی به دوچرخه سواری، فوتبال و رفتن به سینما علاقه ی وافری داشت، او دوران تحصیل خود را در مدارس کاتولیک





گذرانند و از آنجا که پسر پر شروشوری بود، ده، دوازده بار از مدرسه اخراج شد و در ۱۵ سالگی به کلی درس و تحصیل را ترک کرد، پس به ناچار نا پدری اش او را به مغازه ی قصابی برد تا این حرفه را بیاموزد، اما آلن هیچ علاقه ای به این حرفه نداشت و در ۱۷ سالگی خانه را ترک کرد و به ارتش پیوست. وی در اتریش در یگان تفنگداران دریایی به عنوان چترباز به خدمت ادامه داد و در سال ۱۹۵۴ در جنگ هند و چین حضور داشت. او دوران خدمت خود را در ارتش با اشتیاق ادامه داد. آلن در مورد خاطرات آن زمان می گوید: «در آنجا دوستانی پیدا کردم، کسانی که با آن ها حرف می زدم و به حرف هایم گوش می دادند».

آلن در سال ۱۹۵۶ از خدمت ترخیص شد و به عنوان باربر در بازار «له آل» و سپس نیز به عنوان پیش خدمت در کافه های پاریس به کار پرداخت. او دامد ثابتی نداشت و مستقل از خانواده زندگی می کرد، طی همین مدت با بسیاری از بازیگران که به کافه محل کارش رفت و آمد داشتند، آشنا شد، یکی از این بازیگران «ژان کلود بریالی» بود. آنهایی که در درباره ی زندگی او تحقیق کردند میگویند او با دنیای زیر زمینی جنایتکاران در ارتباط بوده ومدتی هم با آنها زندگی می کرد. این دو دوست در سال ۱۹۵۷ تصمیم گرفتند با هم به جشنواره فیلم کن بروند. این تصمیم، زندگی آلن را برای همیشه تغییر داد، آلن یک آدم معمولی بود که هیچ گونه تجربه ی بازیگری نداشت و آن شب هم با یک دست لباس کرایه ای به جشنواره رفته بود. اما پیش از بازگشت از جشنواره، به یک سوپرستار تبدیل شده بود. چهره ی فوق العاده جذاب او در آن مجلس کاملاً سرآمد همگان بود، در آنجا بود که کارگردانان مختلف به سراغ او آمدند و او بیشتر در نقش دزد ویا آدم کش اجیرشده را بازی می کرد. وی در سال ۱۹۵۹ با بازیگر معروف زن فرانسه «رومی اشنایدر» ازدواج کرد، اما در سال ۱۹۶۴ نامزدی خود را با او به هم زد و در اوت سال ۱۹۶۴ با «نانالی کانووا» ازدوج کرد و در سال ۱۹۶۵ صاحب فرزندى به نام «آنتونی» شد. این زوج در سال ۱۹۶۹ از هم طلاق گرفتند.

و در دهه ۱۹۷۰ علاوه بر بازی در فیلم ها، دومین کمپانی فیلم خود را تاسیس کرد و به جمع آوری ثروت پرداخت. وی دیگر یکی از ثروتمندان جهان بود و فیلم هایی که تهیه می کرد آرم AD را داشتند. او سپس یک شرکت هواپیمایی را تاسیس کرد و بخشی از ثروت خود را در زمینه ی مورد علاقه اش، یعنی جمع آوری آثار هنری و پرورش اسب های مسابقه سرمایه گذاری کرد. گنجینه شخصی او کم نظیر است و صاحب عتیقه هایی است که بسیاری از آنها رادر موزه ها به تماشا گذاشته است. او در دهه ۱۹۸۰ به سوئیس نقل مکان کرد و گفت که زندگی در حکومت «سوسیالیستی» فرانسه را دوست ندارد. ناگفته نماند که وی از ازدواج دوم خود با «رزالی فان بریمن» صاحب سه فرزند است.

نسیم مهدوی

منبع : مطالب ارسالی

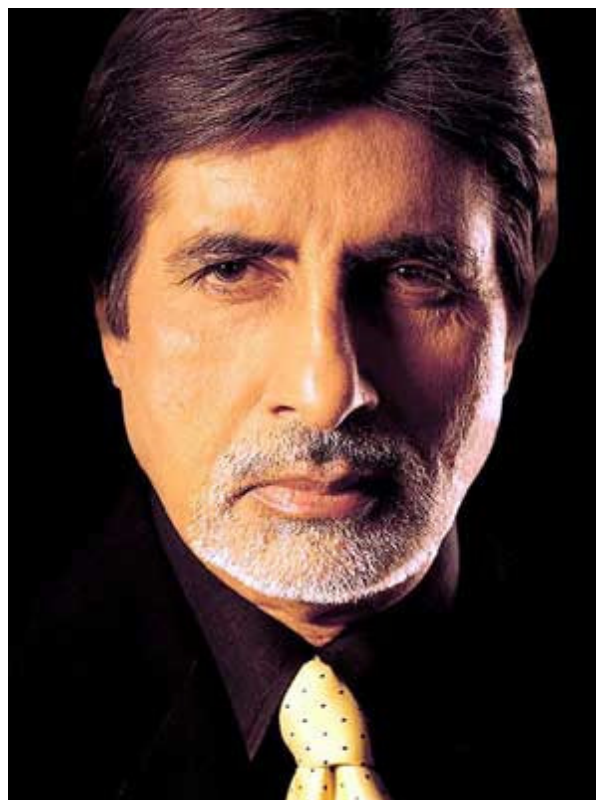
<http://vista.ir/?view=article&id=92904>

آمیتاب باچان

آمیتاب باچان بازیگر و تهیه کننده در سینمای بالیوود ۱۱ اکتبر سال ۱۹۴۲ در الله آباد هند به دنیا آمد پدرش شاعر معروف هند بود. همسر او جایا و پسر او آیشک نیز از هنرپیشگان سرشناس سینمای هند به شمار می‌روند. وی از سال ۱۹۶۹ و با فیلم سیاه و سفید هفت هندی پا به سینما گذاشت و از آن پس همیشه از مطرح‌ترین چهره‌های سینمای هند بوده است. او تا سال ۲۰۰۸ دوازده بار جایزه فیلم فیر (جایزه اصلی فیلم‌های هندی) را از آن خود کرده است. او در طی ۴ دهه دوران بازیگری خود، معروف‌ترین بازیگر (یا دست‌کم یکی از معروف‌ترین بازیگران) سینمای هند بوده است.

• افتخارات هنری آمیتاب باچان:

- بهترین بازیگر مرد نقش مکمل در سال ۱۹۷۲
- بهترین بازیگر مرد نقش مکمل در سال ۱۹۷۴ در فیلم نمک‌حرام
- بهترین بازیگر مرد در سال ۱۹۷۸
- بهترین بازیگر مرد در سال ۱۹۷۹
- جایزه یک عمر دستاورد در سال ۱۹۹۱
- بهترین بازیگر مرد در سال ۱۹۹۲



- جایزه فوق ستاره هزاره
- بهترین بازیگر مرد نقش مکمل در سال ۲۰۰۱
- بهترین بازیگر مرد از نگاه منتقدین در سال ۲۰۰۲
- جایزه نام قدرتمند سال در سال ۲۰۰۴
- بهترین بازیگر مرد از نگاه منتقدین در سال ۲۰۰۶ برای فیلم سیاه
- بهترین بازیگر مرد در سال ۲۰۰۶ برای فیلم سیاه

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=127055>

آمیتاب باچان سلطان بالیوود

آمیتاباچان نه تنها در هند به شهرت رسیده بلکه مردم جهان نیز او را می‌شناسند و طرفدار فیلم‌های او هستند. او با مهارتی خاص ایفای نقش می‌کند. قیافه‌ای در عین حال جدی، باوقار و مهربان دارد. در ذیل به گوشه‌ای از زندگی و فیلم‌های بالیوودی آمیتیا باچان اشاره‌ای می‌کنیم.

زندگی آمیتا باچان

آمیتاباچان در ۱۱ اکتبر ۱۹۴۲ در «ا...آباد» هند چشم به جهان گشود. آمیتا وقتی پا به دنیا گذاشت که حکومت بریتانیا قدرتش را در هند از دست داده بود. پدر او «شری هاریواش رای باچان» شاعر معروفی است و مادرش «شیریماتی تجی ماچان» همیشه دوست داشت پسرش وارد عرصه هنر شود؛ زیرا همیشه محیط خانه



آمیخته باشعور و شاعری و هنر بود. آمیتا در ابتدا حتی به بازیگری هم فکر نمی‌کرد. او در سال ۱۹۶۹ وارد دنیای فیلم شد و به این ترتیب کم‌کم به سوی بالیوود کشیده شد. پس از به پایان رساندن تحصیلات، عازم ممبئی (ممبئی سابق) شد تا در فیلم‌های بالیوودی نقشی برای خود پیدا کند. او پس از سپری کردن موانع بسیار، بالاخره نقش کوچکی را بازی کرد. او این موقعیت را از دست نداد. در آن زمان ۲۹ سال داشت. بدون تجربه قبلی در بازیگری و بدون اینکه در دانشکده یا موسسه‌ای در رشته بازیگری تحصیل کرده باشد، جلوی دوربین فیلمبرداری ظاهر شد و توجه همه کارگردان‌ها را به خود جلب کرد. یکی از مزایای آمیتا باچان اعتماد به نفس بالای او بود. وقتی در فیلم «زنجیر» در سال ۱۹۷۲ ایفای نقش کرد، استعدادش را به همه نشان داد و شناخته شد. با بازی در این فیلم به او لقب «مرد جوان عصبانی» را دادند؛ زیرا در این فیلم نقش یک مرد عصبانی را به خوبی بازی کرد. او تصمیم گرفت در رشته هنر تجربه علمی نیز پیدا کند؛ لذا به دانشگاه دهلی رفت و مدرک دانشگاهی در رشته هنر را گرفت. آمیتا باچان از ابر هنرپیشگانی چون شی‌شی کاپور، راجش کانا و دارمندار درس آموخت و به تجربیات خود افزود. او در یک مصاحبه مطبوعاتی به دوران کودکی‌اش اشاره کرد که پسری بسیار خجالتی بوده اما پدرش که شاعر معروف هند است، به او کمک کرده تا بر این مشکل غلبه کند و اکنون موفقیتش را مدیون تلاش‌های پدر و مادرش می‌باشد. یکی از بهترین و معروف‌ترین فیلم‌های او که نه تنها در هند بلکه در سراسر جهان مطرح شد، «شعله» نام دارد. این فیلم هنوز زیانزد مردم می‌باشد. او در طی دوران بازی‌اش به همه ثابت کرد که این توان و قدرت را دارد تا با هر فیلمساز و کارگردانی و در هر سبک و شیوه‌ای کار کند. به موجب این ویژگی، «باچان» محبوب صنعت فیلم‌هند و مورد توجه تهیه‌کنندگان سینمای هند شد. در دهه ۸۰، مردم و بزرگان سینمای هند به او لقب «سلطان بالیوود» را دادند. او توانست همچون «شی‌شی کاپور» و «راج کاپور» به شهرت و محبوبیت دست پیدا کند. او از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۹ در ۴۸ فیلم بازی کرد و در دهه ۹۰ نیز به شهرت جهانی رسید. او در دهه ۹۰، در فیلم‌هایش نقش یک مرد میانسال را بازی کرد و از عهده آن هم خوب درآمد. حاصل ازدواج باچان با «جایا بهادری» دوفزند یکی پسر به نام آیشک و یک دختر به نام شوتا می‌باشد. پسرش آیشک ادامه دهنده راه خودش می‌باشد و در سال ۱۹۹۷ اولین گام خود را در سینمای هند برداشت. او که پا به ۶۴ سالگی گذاشته، در فیلم‌هایش نقش مرد میانسال را بازی می‌کند. مردم او را دوست دارند و فیلم‌هایی که آمیتا باچان در آن بازی می‌کند، از پرفروش‌ترین فیلم‌های هند می‌باشد. البته در حال حاضر در کنار بازیگری به تهیه‌کنندگی فیلم هم مشغول است. باید افزود که او یکی از ثروتمندترین مردم هند به شمار می‌رود و مرد خیر و نیکوکاری است و به مردم فقیر کشورش کمک می‌کند.

من آدم معمولی هستم

او می‌گوید: همیشه خود را آدمی معمولی و متوسط می‌دانم؛ حتی در حیطه کار بازیگری هم خود را دست بالا احساس نمی‌کنم و یک بازیگر متوسط هستم. هیچ وقت لقب‌ها و جوایز و حتی تشویق‌ها و حمایت‌های مردم سبب نشده واقعیت وجودی خود را نادیده بگیرم اما در مورد خودم واقعا احساس می‌کنم بخت و اقبال سر راهم بوده که مرا این گونه موفق کرده است.

از فیلم‌های آمیتا باچان

از فیلم‌های معروف آمیتا باچان می‌توان به: شعله، محبتین، سورون شان، آرمان (۲۰۰۳)، اعجوبه، انسانیت و کولی اشاره کرد. همچنین اوفیلمی به تازگی بازی کرده به نام «خاکی» که مضمون فیلم پلیسی جنایی است. از سوی دیگر، در فیلمی به نام «کانت» ایفای نقش کرده که جدیدترین فنون و صنعت سینمایی به کارگردانی «سانجی گوپتا» می‌باشد. داستان این فیلم درباره ملاقات ۶ دزد در لس‌آنجلس است که هر کدام محکومیت‌هایی را پشت سر گذاشته‌اند. اما بزرگ‌ترین مشکل آنان نداشتن اعتماد به یکدیگر است. از نکات بارز فیلم کانت نسبت به دیگر فیلم‌های هندی این است که، این فیلم حال و هوای احساسی و عشقی مانند دیگر فیلم‌های هندی ندارد.

چشم به هالیوود

آمیتا باچان یکی از ستاره‌های درخشان سینمای هند برای بازی در فیلم‌های هالیوودی اعلام آمادگی کرده است. او می‌گوید: اگر چنین فرصتی پیش آید، با کمال میل می‌پذیرم. آمیتا باچان اظهار داشته که در گذشته تنها شخصیت‌های قالبی از جمله بازی در نقش «گدای هند» یا «سربازان دستار به سر» به او پیشنهاد شده است. او می‌گوید: موفقیت فیلم‌هایی مانند «مثل یکام شوت بزن» یا «عروسی طوفانی» که هالیوودی ساختند و بازیگران هندی در آن ایفای نقش می‌کنند، به همه نشان داد که هندی‌ها استعداد خوبی در بازیگری در سطح جهانی دارند. به گفته تهیه‌کنندگان معروف هالیوود، این هنرپیشه ۶۴ ساله که تاکنون در بیش از ۱۴۰ فیلم سینمایی ایفای نقش کرده، می‌تواند در هالیوود نیز بهترین باشد. البته او تاکنون از بازی در فیلم‌های انگلیسی‌زبان خودداری کرده است. آمیتا باچان درباره فیلم‌های هالیوودی که بازی در آنها به او پیشنهاد شده است می‌گوید: پیشنهادها از لحاظ خلاقیت هنری برایم راضی‌کننده نبوده؛ برای همین در آنها بازی نکردم. او گفت که: اخیرا با «سر ریدلی اسکات» کارگردان بریتانیایی درباره یک پروژه مشترک گفتگو کرده، اما این طرح هنوز نهایی نشده است.

ازدواج نافرجام

چندی پیش در روزنامه و رسانه‌های هنری هند، خبر از ازدواج دو زوج هنری که پدران‌شان نیز بد طولایی در عرصه سینمای هند دارند، به گوش همگان رسید. این خبر ازدواج «آبیشک» فرزند آمیتا باچان و کریشما دختر راج کاپور معروف بود. اما این ازدواج دوام چندانی نداشت و به جدایی انجامید. اقوام این دو زوج، در مصاحبه‌های مختلف دلیل این جدایی زود هنگام را عدم تفاهم اعلام کردند. جالب است بدانید، پس از این جدایی آمیتا باچان پدر داماد سابق و کریشما کاپور عروس سابق در یک فیلم با هم بازی کردند. البته در فیلمی در عالم کار، مشکلی با هم نداشتند ولی به عنوان پدر شوهر و عروس به تفاهم نرسیده بودند. همچنین آبیشک و کریشما نیز در ۲۵ فیلم سینمایی در کنار یکدیگر ایفای نقش کردند.

مردم او را دوست دارند

در وصف محبوبیت این هنرمند و ستاره درخشان سینمای هند بهتر است که بگویم، او مرکز توجه و علاقه مردم هندوستان است. بهتر است به اتفاقی اشاره کنیم تا علاقه مردم را به این هنرمند معروف نشان دهیم. آمیتا باچان چندی پیش در یک صحنه فیلم، بر اثر یک ضربه مشت مصدوم شد. روز بعد، هواداران و دوستان او که اکثر شامل مردم عادی بودند، با پیمودن کیلومترها راه آن هم با پای پیاده به عیادت او آمده و برای تندرستی او دعا کردند. به هر حال در جامعه هند، آمیتا باچان از محبوبیت و مقبولیت بالایی برخوردار است؛ به گونه‌ای که حتی احزاب و گروه‌های سیاسی فعال در جامعه هم از محبوبیت او استفاده کرده‌اند. چندی پیش پیروزی حزب کنگره هندوستان در ایالت آتار پرادش هند در انتخابات، حاصل حضور این هنرپیشه و حمایت‌های او بوده است. رنگ مورد علاقه آمیتا باچان: سفید، آبی آسمانی، کرم، زرد روشن، نارنجی و طلایی است. سنگ جواهر مورد علاقه او: یاقوت کبود می‌باشد. او روزهای یکشنبه و دوشنبه را دوست دارد و می‌گوید: عدد ۲ و ۱ برایش شانس می‌آورد.

منبع: مجله خانواده سبز

آمیتاب باچان، اسطوره سینمای هند

آمیتاب باچان بازیگر موفق و محبوب هندی است که در کنار بازیگری در زمینه تهیه‌کنندگی نیز فعالیت می‌کند. او هنرپیشگی را در سال ۱۹۶۹ با فیلم «سات هندوستانی» آغاز کرده و این حرفه را تا به امروز ادامه داده است. او یکی از بهترین بازیگران سینمای هند و یکی از گران‌قیمت‌ترین ستارگان در این زمینه می‌باشد. او در سال ۱۹۸۴ دستی نیز در سیاست داشت و به عنوان نماینده پارلمان هند انتخاب شد ولی در سال ۱۹۸۷ این سمت را کنار گذاشت.

• زندگی شخصی

آمیتاب باچان در یازده اکتبر ۱۹۴۲ در «ا...آباد» به دنیا آمد. مادرش «تجی» يك «سیك» و پدرش «هارپوانش رای باچان» يك «هندو» بود. دکتر هاریوانش رای باچان يك شاعر خوشنام و معروف زبان هندو بود. نام فامیل اصلی او «سریواستاوا» نام داشت ولی او خود، نام مستعار «باچان» را برگزید و تمام اشعار و نوشته‌های خود را با این نام امضا می‌کرد. بعدها آمیتاب نیز با همین نام فامیل وارد سینما شد و به خاطر شناخته شده بودن این نام تمام اعضای خانواده با نام «باچان» معروف شدند. «تجی» مادر آمیتاب زنی از فرقه سیکهاست که زادگاهش پنجاب می‌باشد و پدرش از اهالی «اتار پرادش» بود. باچان در نوجوانی در



دیرستان پسرانه «ا...آباد» ثبت‌نام کرد و پس از آن وارد کالج «شروود» شد. بعد از اتمام کالج، آمیتاب وارد دانشگاه دهلی شد و مدرک لیسانس خود را در رشته علوم کسب کرد. باچان مدتی بعد به کار معاملات محموله‌های دریایی در شرکت کشتیرانی «برداندکو» روی آورد ولی کمی بعد آن شغل را رها کرد و به کلکته رفت تا آینده خود را در بازیگری جستجو کند.

آمیتاب در سال ۳۷۹۱ با «جایا بادوری» هنرپیشه دیگر هند ازدواج کرد. آمیتاب و جایا در فیلم‌هایی همچون چوبکه چوبکه (۵۷۹۱)، زنجیر (۳۷۹۱) و شعله (۵۷۹۱) همبازی بودند. این دو صاحب دو فرزند، يك دختر به نام «شوتا» و دیگری پسری به نام «آیشك» شدند. شوتا ظاهراً علاقه چندانی به بازیگری نشان نداد ولی حرفه خود را در زمینه تلویزیون و مجری‌گری ادامه می‌دهد. آیشك هم اکنون یکی از ستارگان بالیوود به شمار می‌رود که روز ۰۲ آوریل امسال با سوپرستار و ملکه زیبایی سابق هند، «آیشواریا رای» ازدواج کرد. شوتا نیز چند سال پیش با نیکیل ناندا از خاندان

معروف ناندا ازدواج کرد.

• شروع کار

آمی‌تا باچان نخستین فیلم خود را در سال ۱۹۶۹ بازی کرد. این فیلم که «سات هندوستانی» نام داشت از موفقیت چندانی برخوردار نشد ولی باچان در همان نخستین حضور سینمایی برنده جایزه ملی فیلم شد. با این وجود شاید او هرگز فکر نمی‌کرد زمانی ستاره بی‌بدیل آسمان پرستاره سینمای هند شود. در سال ۱۹۷۱ آمی‌تا در فیلم «آناند» ظاهر شد و در آن با سوپرستار آن زمان هند «راجش خانا» همبازی بود. در این فیلم نیز باچان برنده جایزه بهترین هنرپیشه نقش مکمل شد زیرا منتقدان سینمایی معتقد بودند او اجرایی به یادماندنی و قوی از خود ارائه داده است. پس از «آناند» فیلم‌های موفق بسیاری نام آمی‌تا باچان را روی سر در سینماها آوردند. فیلم‌هایی همچون «ریشما اورشرا» (۱۷۹۱) و «پروانه» (۱۷۹۱) و از همان زمان باچان پا به مسیری نهاد که او را روز به روز و سال به سال در میان میلیون‌ها نفر از مردم دنیا محبوب و معروف می‌کرد. نخستین فیلم پرفروش و ماندگار آمی‌تا به نام «زنجیر» به کارگردانی «پراکاش مه‌را» بود. این فیلم تضادی واضح با فیلم‌های رمانتیک هندی داشت و فیلمی بود که مردم به داستان آن عادت نداشتند و همین موضوع از آمی‌تا شخصیتی تازه ساخت و تا مدت‌ها با نام «جوان عصبانی بالیوود» شهرت یافت. دهه بعدی عمر آمی‌تا او را به اوج محبوبیت پرتاب کرد. او دست کم در سال در یک فیلم موفق ظاهر می‌شد و گاه تعداد کارهایش به سالی چند عدد هم می‌رسید. از فیلم‌های دهه هفتاد باچان می‌توان به دیوار (۱۹۷۱)، شعله (۱۹۷۱)، تریشن (۱۹۷۱)، دون (۱۹۷۱) و لاوریس (۱۸۹۱) اشاره کرد. این فیلم‌ها لقب او را به عنوان قهرمان اکشن فیلم‌های بالیوود تحکیم بخشیدند.

همچنان که آمی‌تا موفق‌تر می‌شد، کم‌کم تصمیم گرفت فقط در فیلم‌های اکشن ظاهر نشود و استعداد خود را در زمینه‌های دیگر نیز به معرض نمایش بگذارد. بازی‌های تحسین‌برانگیز کمدی او در فیلم‌های چوبکه چوبکه (۱۹۷۱)، امراکه آنتونی (۱۹۷۱) و نمک حلال (۱۹۸۱) به همه فهماند که آمی‌تا باچان تنها در کتک‌کاری تبحر ندارد و حس شیرین طنز و توانایی خنداندن نیز از هنرهای دیگر اوست. او در نقش‌های رمانتیک هم موفق بود و فیلم‌های گاهی‌گاهی (۱۹۷۱) و سیسیلا (۱۸۹۱) از نمونه‌هایی بودند که اشک همه را درآوردند.

• سیاست

عمر سیاسی باچان چندان بلند نبود. او در سال ۱۹۸۱ وارد دنیای سیاست شد و این کار را در واقع برای حمایت از دوست خانوادگی و قدیمی خود «راجیو گاندی» انجام داد. در آن سال او به رقابت با سیاستمدار معروف آن زمان و به موافقت با سیاست‌های گاندی پرداخت و با آرای بسیار بالایی برنده انتخابات پارلمان شد و با اکتساب ۲/۶۸ درصد از آرا روی کرسی پارلمان نشست. ولی این کار دوام زیادی نداشت زیرا باچان سه سال بعد استعفا داد و کار خود را نیمه‌کاره رها کرد اما همسرش «جایا» پا جای پای او گذاشت و فعالیت در امور سیاسی را ادامه داد. او هم اکنون عضو یکی از احزاب سیاسی هند می‌باشد.

• افت کاری

باچان در دهه هفتاد و تا اواسط دهه هشتاد یکی از چهره‌های دائمی بالیوود بود. در سال ۱۹۸۱ تصمیم گرفت وارد عرصه سیاست شود و سه سال از عمر خود را به دور از هنر سینما سپری کرد. در سال ۱۹۸۱ بار دیگر با فیلم جدیدی به نام «شاهنشاه» راهی پرده سینماها شد و این فیلم نیز با موفقیت بسیاری روبه‌رو شد، ولی بعد از بازگشت مجدد، قدرت باچان رو به زوال گذاشت و تعداد زیادی از آثارش با شکست گیشه مواجه شد، روند سقوط همچنان ادامه داشت. در سال ۱۹۹۱ و با بازی در فیلم «آلینپات» که در آن باچان نقش رییس یک باند مافیایی را بازی می‌کرد، برنده جایزه بهترین هنرپیشه داخلی شد ولی باچان کم‌کار شده بود.

در سال ۱۹۹۱ «خداگواه» را بازی کرد اما پس از آن به مدت دو سال خود را نیمه بازنشسته کرد. در سال ۱۹۹۱ پس از مدت‌ها در فیلم «انسانیت» به ایفای نقش پرداخت ولی آن هم فروش چندانی نداشت. باچان در سال ۱۹۹۱ شرکت سهامی آمی‌تا باچان را تاسیس کرد. کار این شرکت معرفی محصولات و خدمات صنعت سینمایی هند بود. این شرکت به کار تولید و توزیع فیلم‌های سینمایی و کاست و نوارهای ویدیویی و کارهایی از این دست می‌پرداخت. در سال ۱۹۹۱ باچان با فیلمی از تولیدات شرکت خودش به عالم بازیگری بازگشت ولی این فیلم هم از نظر مالی و هم از نظر منتقدان شکست خورد.

سرانجام در سال ۷۹۹۱ شرکت باچان ورشکست شد. پس از آن باچان باز هم در چند فیلم بازی کرد که همگی از موفقیت پایین یا متوسطی برخوردار شدند. دیگر فیلمسازان و مردم به این فکر افتادند که دوران درخشندگی باچان به انتها رسیده است.

• محبوبیت دوباره

در سال ۲۰۰۲ جنگ تلویزیونی جدیدی با اقتباس از جنگ انگلیسی «چه کسی می‌خواهد میلیونر شود؟» را ساخت و مجری آن شد. این پروژه با موفقیت سریع مواجه شد. می‌گویند آمیتا هفته‌ای ۵/۲ میلیون روپیه (نیم میلیون دلار) از این طریق پول درمی‌آورد و این موضوع باچان و خانواده‌اش را چه از نظر مالی و چه از نظر روحی به شدت تحت تاثیر قرار داده و وضعیتشان را پس از آن ورشکستگی زیر و رو کرده این برنامه تا نوامبر ۲۰۰۵ ادامه داشت. باچان در سال ۲۰۰۰ در فیلم «محبیتین» ساخته «پاش چوپرا» در نقش مردی عبوس و سختگیر ظاهر شد که به شدت مورد پسند مردم قرار گرفت. در فیلم رشته محبت (۲۰۰۱)، گاهی خوشی گاهی غم (۲۰۰۱) و باغبان (۲۰۰۱) در نقش پدر يك خانواده بود. او در این سالها انواع و اقسام نقش‌ها را بازی کرد. از دیگر فیلم‌های برجسته او عکس (۲۰۰۱)، آنکن (۲۰۰۲)، خاکی (۲۰۰۴)، دو (۲۰۰۴) و برجسته‌تر از همه تاریکی (سیاه) (۲۰۰۵) بودند. شهرت او پس از سال ۲۰۰۰ به حدی رسید که تصویر او در اکثر بیلبوردها و برنامه‌های تلویزیونی به چشم می‌خورد. باچان در سال ۲۰۰۵ با پسرش آبیشتک در چند فیلم ظاهر شد. از جمله این فیلم‌ها «بانتی اوربالی» و «سرکار» با اقتباس از فیلم «پدرخوانده» می‌باشند. جدیدترین فیلم‌های اکران شده باچان بزرگ، بابل (۲۰۰۶) اکلاویا (۲۰۰۷) و نیشاب (۲۰۰۷) هستند. آخرین فیلم باچان که هنوز اکران نشده «شاننارام» است که در آن با «جانی دپ» ستاره هالیوود هم بازی شد.

• مردم نگران

در سال ۲۸۹۱ در زمان ساخت فیلم اکشن «کولی» آمیتا ضربه سختی خورد و به علت پارگی روده‌ها در بیمارستان بستری شد. پزشکان وضعیت او را خطرناک توصیف کردند و حتی خطر مرگ را برای او پیش‌بینی کردند ولی آمیتا بهبود یافت و پس از چندین ماه دوباره به کار برگشت. فیلم «کولی» از برکت مصدومیت باچان از فروش بالایی برخوردار شد. در ماه نوامبر ۵۰۰۲ باچان بار دیگر تحت عمل جراحی قرار گرفت. او از چند روز قبل از درد شکم شکایت داشت. در طول مدت بیماری، عمل جراحی و در زمان نقاهت، بیشتر پروژه‌های کاری او معلق نگه داشته شدند تا او بازگردد و خود کارش را ادامه دهد. زیرا هیچ‌کس در هند پیدا نمی‌شود که بتواند جانشین او شود. آمیتا مارس ۶۰۰۲ به کار برگشت. باچان مبتلا به آسم، تالاسمی مینور و افتادگی و سستی عضلات نیز هست.

• افتخارات بین‌المللی

آمیتا باچان تاکنون به خاطر بازی‌های خوب خود جوایز بی‌شماری را از آن خود کرده است ولی افتخارات او در کشورهای دیگر دنیا نیز کم نیستند.

- در جولای ۹۹۹۱ سایت اینترنتی BBC پس از انجام يك نظرسنجی از باچان به عنوان «بزرگ‌ترین ستاره هزاره» یاد کرد. در این نظرسنجی باچان گوی سبقت را از «الک گینس»، «مارلون براندو»، «سرلورنس اولیویه» و «چارلی چاپلین» ربود.
- در ژوئن ۲۰۰۲ باچان نخستین آسیایی شد که مجسمه مومی‌اش در موزه مجسمه‌های مومی «مادام توسو» در لندن قرار گرفت.
- در مارس ۱۰۰۲ سایت «فوربس» از باچان به عنوان «قدرتمندترین هنرپیشه بالیوود» نام برد.
- در سپتامبر ۱۰۰۲ در جشنواره فیلم اسکندریه مفتخر به دریافت جایزه «ستاره قرن» شد.
- در سال ۲۰۰۲ باچان سفیر حسن‌نیت یونیسف شد.
- در دسامبر ۲۰۰۲ او اولین آسیایی و چهارمین سفیر بنیاد نلسون ماندلا شد.
- در آوریل ۲۰۰۲ مرکز تئاتر لینکلن در نیویورک ویژه برنامه‌ای با نام «يك شب با آمیتا باچان» ترتیب داد و لقب «بزرگ‌ترین ستاره سینمای دنیا» را به او داد.
- در سال ۲۰۰۲ با اجازه باچان، صدای او روی فیلم «رژه پنگوئن‌ها» گذاشته شد.

▪ روزنامه انگلیسی «ساندی تایمز» در مقاله‌ای عنوان کرد باچان تلفیقی از «تام کرو»، «شون کانری» و «کلینت ایست‌وود» است. چندی پیش زندگینامه باچان در لندن به چاپ رسید. نویسنده انگلیسی این کتاب در اثر خود نوشت آمیتا باچان آمیخته‌ای از «کلینت ایست‌وود»، «آل پاچینو»،

منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=262133>

آناهیتا همتی

- شرح حال
- تاریخ تولد: ۱۳۵۲
- دارای مدرک تحصیلی دیپلم.
- در سال ۱۳۷۲ با نمایش تنبورتوزان (هادی مرزبان) بازی در تئاتر را آغاز کرد. و در سال ۱۳۷۴ با بازی در مجموعه تلویزیونی دبیرستان خضراء (اکبر خواجویی) شناخته شد. او تا به امروز در مجموعه های بسیاری بازی کرده است. آناهیتا همتی بازی در سینما را در سال ۱۳۷۵ و با فیلم به نمایش درنیامده افسانه پوپک طلائی (خسرو شجاعی) آغاز کرد و الین فیلمی که از او بر پرده سینماها به نمایش درآمد در سال ۱۳۷۸ و با نام عشق کافی نیست (مهدی صباغزاده) بود.
- آناهیتا همتی هیچگاه ندرخشید. هیچگاه آنطور که باید دیده نشد، اما حضور فعالش در تلویزیون و بازیهای روان و راحت او باعث شده تا همچنان پرکارترین بازیگر تلویزیونی باشد. شاید بهترین و ماندگارترین حضورش در تلویزیون مربوط به بازی مجموعه تلویزیونی «کلانتر (محسن شامحمدی)» بود.
- فیلم شناسی:
- دبیرستان خضراء (اکبر خواجویی، ۱۳۷۴)



- بهشت گمشده (کامران فدکچیان، ۱۳۷۵)
- کهنه سوار (اکبر خواجویی، ۱۳۷۶)
- چراغ جادو (یک قسمت، همایون اسعدیان، ۱۳۷۹)
- برگبار (اکبر خواجویی، ۱۳۷۹)
- روزهای مهتابی (سپهر محمدی، ۱۳۷۹)
- خانه آرزوها (سیامک سهیلی زاده، ۱۳۸۰)

- نسیم رویا (۱۳۸۱)
- کلانتر (محسن شاه محمدی، ۱۳۸۱)
- افسانه پویک طلایی (خسرو شجاعی، ۱۳۷۵)
- عشق کافی نیست (مهدی صباغزاده، ۱۳۷۷)
- دختری به نام تندر (حمیدرضا آشتیانی پور، ۱۳۷۹)
- قلبهای ناآرام (مجید مظفری، ۱۳۸۰)
- نسیم رؤیا (1381)
- کلانتر (محسن شاه محمدی، 1381)
- طلسم‌شدگان (داریوش فرهنگ، 1382)
- خانه به دوش (رضا عطاران، 1383)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74071>

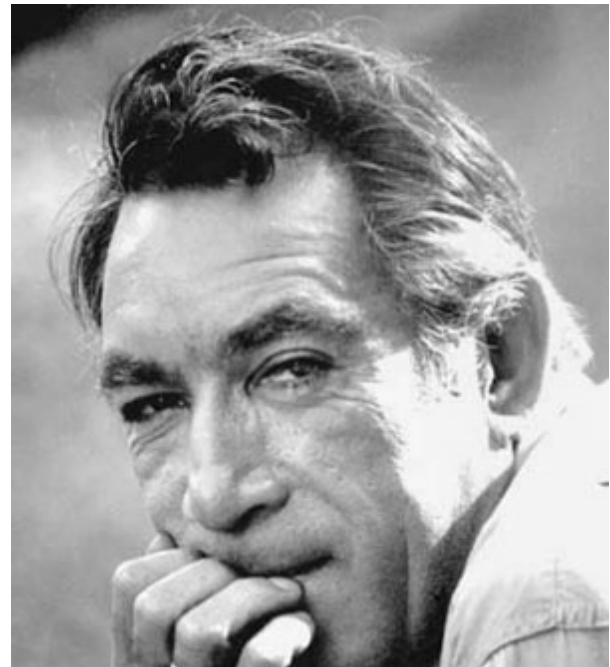


آنتونی کوئین

متولد ۲۱ آوریل ۱۹۱۵ . وی با نام آنتونیو رودولفو اوکزاکا کوئین در مکزیک به دنیا آمد و پدر وی ایرلندی و مادرش مکزیک‌بومی بوده است. او در یکی از مناطق نزدیک لوس آنجلس بزرگ شده بود و مدرسه در زودتر از وقت موعود ترک کرد، اما قبل از اینکه هنرپیشه شود، بوکسر و نقاش بود.

(آنتونی کوئین)، اولین ستاره نامدار هالیوود در جهان است. او در حالی که در ۳ ژوئن ۲۰۰۱ درگذشت که پنج بیوه، سیزده فرزند، دو جایزه اسکار، ۳۱۲ فیلم، شصت سال تجربه بازیگری و ۸۶ سال عمر را پشت سر گذاشته بود و در همه این ۸۶ سال یک لحظه هم تسلیم نشده بود.

کوئین در ناز و نعمت زندگی نکرده بود. در منطقه‌ای فقیر در (چیاوای) مکزیک متولد شد. از مادری سرخ‌پوست و پدری دورگه که سال‌ها برای (پانچویلا) جنگیده بود و حالا آن‌قدر سرخورده شده بود که دست خانواده‌اش را بگیرد و به کالیفرنیا برود. آنتونی ده ساله بود که پدرش در یک تصادف





رانندگی مرد. او که به نسبت هم سالانش حسابی غول‌پیکر بود، شروع کرد به انجام انواع و اقسام کارها، از واکس زدن گرفته تا کارگری کشتارگاه و قصابی، بوکس، چرا که جوان باهوشی بود، پس کمی که بزرگتر شد علاقه‌اش به درس بیشتر شد، پس بورس گرفت و در رشته معماری تحصیل کرد و هر چه کتاب دم‌دستش بود، بلعید. دلش می‌خواست بازیگر شود، ولی هیچ کس حاضر نبود به جوانی که هنوز انگلیسی را با لکنت حرف

می‌زند نقش بدهد. در ۱۹۲۶ به طور اتفاقی نقش چند دقیقه‌ای یک سرخ‌پوست را بازی کرد و چنان خوب که تحسین‌گری (کوپر)، اسطوره سینمای (وسترن) را به همراه داشت. کارگردان‌های دیگر برای دعوت از او مجاب شدند، اما فقط برای نقش سرخ‌پوست‌ها یا بزه‌کارها یاد او می‌افتادند. تا این که در سال ۱۹۴۷ به همراه (مارلون براندو) (آتوبوسی به نام هوس) را روی پرده برد و به شهرت رسید. پنج سال بعد هم به خاطر بازی (زنه باد زاپاتا) در نقش برادر زاپاتا، برنده اسکار شد. (جاده) و (گوژپشت نتردام) بازی‌های عالی‌بعدی او بودند. حالا همه می‌دانستند که کوئین از پس هر نقشی برمی‌آید. دهه ۶۰، دهه‌ی کوئین بود. (توپ‌های ناوارون)، (لورنس عربستان) و (زوربای یونانی) و پخش مکرر آن‌ها، باعث شهرت او در سرتاسر جهان شد. اما او در سرزمین‌های اسلامی هم معروف بود. در سال ۱۹۷۵ زمانی که ۶۰ سال سن داشت در نقش (حمزه) عمومی پیامبر را در فیلم (پیام) (که در ایران به محمد رسول... معروف است) بازی کرد و سه سال بعد نقش عمر مختار، انقلابی معروف الجزایر را در شیر صحرا. همین دو فیلم بود که او را به اسطوره‌ای حماسی در تاریخ سینمای شرق تبدیل کرد.

آنتونی کوئین یک سرخ‌پوست بود. تمام لحظات عمرش را تا آخر زندگی کرد و جزو تاریخ سینما شد. رکورد بازیگری را شکست. در جلد سرخ‌پوست‌ها، مکزیکی‌ها، اسکیموها، یونانی‌ها و حتی چینی‌ها رفت و یک تنه نقش جماعتی را به عهده گرفت که در حاشیه‌اند یا تحقیرشان می‌کنند، اما تسلیم نمی‌شوند... آنتونی کوئین هنرمند معروف هالیوود زندگی هنری خود را با بازی در صحنه تئاتر و ایفای نقش‌های کوتاه سینمایی آغاز کرد. کوئین با همسر دوم خود (ای‌اولاندر ادلری) در فیلم (باراباس) آشنا شد. زندگی زناشویی آنها پس از سی سال رابطه زناشویی به فرجامی تلخ و جدایی آن دو از یکدیگر ختم شد. کوئین پیش از مرگش گفته بود: (این جدایی باعث شد که مهریانی مردم را نسبت به خود دریابم. مردم به گرمی با من رفتار می‌کنند و مرا به خوبی درک می‌کنند) ویژگی بارز او در زندگی و در سینما اشتیاق فراوان به زندگی بود. نخستین بار در سال ۱۹۵۲ برای بازی در نقش برادر (زاپاتا) انقلابی معروف مکزیکی در فیلم زنده باد زاپاتا اسکار گرفت و جایزه اسکار دوم خود را نیز در سال ۱۹۵۶ برای ایفای نقش در درام (شور زندگی) به دست آورد. کوئین در سال ۱۹۸۷ در مصاحبه‌ای گفت به بیشتر آرزوهای که در جوانی داشت دست یافته است. وی با اشاره به کودکی خود گفت: (من هرگز آن‌بچه را راضی نکردم اما گمان می‌کنم من و او حالا معامله‌ای کرده‌ایم. مثل بالا رفتن از یک کوه است. من او را به اورست (بلندترین قله جهان) نبردم اما به قله کوه وینتی رساندم و گمان می‌کنم همین قله هم قله کوچکی نیست). کوئین پیش از مرگ ۱۷ روز به علت سینه پهلو و ناراحتی‌های تنفسی در بیمارستان بستری بود. او که در مکزیکی به دنیا آمده و در شرق لس‌آنجلس با فقر پرورش یافته بود، از تئاتر و بازی نقش‌های درجه دوم در سینما به خاطر حساسیت، فیزیک خاص و شیوه بازیگری به هنرمندی بین‌المللی تبدیل شد و در طول بیش از ۵۰ سال بازیگری در نقش پادشاهان، سرخ‌پوستها، یک پاپ، یک مشتزن و یک هنرمند ظاهر شد. او یک بار در مصاحبه‌ای به شوخی گفت: (من هرگز به دختر دلخواهم نرسیدم اما در عوض به پادشاهی کشورها رسیدم). از نظر بسیاری از تحسین‌کنندگان او، نقش (زوربا) کشاورز یونانی در سال ۱۹۶۴ به یادماندنی‌ترین نقش تمام زندگی‌اش بوده است. این نقش، نقش محبوب خود او نیز بود به طوری که در سال ۱۹۸۲ نسخه‌ای موزیکال از همین اثر را در صحنه تئاتر اجرا کرد.

او پس از بازی در نقش بدل یک هنرپیشه باکاترین دختر خوانده (سیسیل دومیل) تهیه‌کننده معروف سینما آشنا شد و با وی ازدواج کرد، ازدواجی که کارش را در سینما بسیار آسانتر کرد. حضور او در نقش (پل گوگن) در فیلم (شور زندگی) در سال ۱۹۵۶ بیش از هشت دقیقه نبود اما برای همین هشت دقیقه دومین اسکار نقش دوم خود را گرفت. (ایرینه تاگی دسوفی) از دوستان کوئین می‌گوید: (انگیزه کار او عشق به هنر بود. من ۲۹ بار اجرای (زوربا) را توسط او در تئاتر دیدم. هر شب با چنان اشتیاقی بازی می‌کرد که گویی نخستین اجرای اوست. او کارش را با عشق انجام می‌داد).

کوئین همیشه مشغول کار بود. نقاشی، نوشتن، طراحی، بازیگری و هرگز دست از کار نمی‌کشید. او هرگز بیکار نمی‌ماند. در فیلم (مرثیه‌ای برای یک سنگین وزن) که در سال ۱۹۶۲ تهیه شد، مشتزنی که کوئین نقش او را بازی می‌کرد از (کاسیوس کلی) مشتزن جوان که بعدها مسلمان شد و نامش را به (محمد علی) تغییر داد، شکست می‌خورد. وی در سال ۱۹۹۷ درباره محمد علی گفت: کارکردن با او دلپذیر بود و به انسان زندگی و نشاط می‌داد. پس از این که پیدا کردن نقش‌های درجه اول در آمریکا دشوار شد، او از هالیوود برای کار و زندگی به ایتالیا رفت و در سال ۱۹۷۷ در مصاحبه‌ای با آسوشیتدپرس گفت: (چه نقشی را می‌توانستم در آنجا بازی کنم؟ از نظر آنها فقط می‌توانم نقش یک مکزیک، یک سرخپوست یا یک ارباب مافیا را بازی کنم). کوئین در سال ۱۹۶۵ پس از آشنایی با (اولاندر ادلری) طراح لباس ایتالیایی از کاترین جدا شد و در سال ۱۹۷۲ شرح حال خود را با عنوان (گناه نخستین) نوشت که به بیش از ۱۸ زبان ترجمه شده است و جلد دوم آن را با نام (ناگهان غروب) انتشار داد. او در مورد کتابش می‌گوید: می‌توانستم دروغ بگویم یا حقیقت را بنویسم. فکر کردم تنها ارزش در چنین کتابهایی راستگویی خواهد بود). کوئین در سال ۱۹۷۸ در (غول‌یونانی) نقشی را بازی کرد که شباهتی فراوان به (اریستوتل اونا سیس) ثروتمند و غول کشتیرانی یونانی داشت. او در سال ۱۹۹۰ نقش (سانتیاگورا) در کتاب معروف (پیرمرد و دریا) اثر (ارنست همینگوی) در یک فیلم تلویزیونی بازی کرد و شش سال بعد در فیلم (گوتی) ظاهر شد. ازدواج دوم وی با اولاندر پس از ۳۱ سال از هم‌گسیختن. کوئین که در دوره ۵۰ ساله کارش در فیلم‌های بسیاری بازی کرد از کودکی فقیر در مکزیک و در اوج انقلاب کشور به یکی از بزرگترین غول‌هایی سینمای جهان تبدیل شد. او از دوازدهمین سالگی با فرزند داشت و از ازدواج سومش با (کتی بنوین) منشی جوانترش نیز صاحب دو فرزند شد و او اثر بیماری تنفسی در ۸۶ سالگی درگذشت.

از فرزندان کوئین، تنها یک پسر او به حرفه بازیگری رو آورد.

و عشق..

کوئین در رابطه با مرگ همسرش می‌گوید: آه، سبک، سنگین کردن این که کاترین چه بوده و چقدر شده، چه آزاردهنده است. آخرین بار که دیدمش، در چشمانش از زندگی که با روزی با هم داشتیم نشانی نبود.

الزایمر بیماری هولناکی است که آرام آرام همسر اولم را می‌کشد، همچنان که خانواده‌اش را کشت. از آنچه بر سر روحیه و حافظه کاترین آورده، قلبم به درد می‌آید، اما ذهنم در عین حال خالی است. از برخی لحاظ حالا او را بیش از زمانی که با هم بودیم دوست دارم؛ از لحاظ دیگر می‌کوشم او را همان آدم سابق بدانم. عشقم به او امروز واقعی است. نه عشق هالیوودی که چون مردی جوان سالها پیش از جا خوش کردن آلزایمر در جسم او حس می‌کردم. به گذشته که برمی‌گردم، نمی‌دانم آیا هرگز او را از جان و دل در آغوش کشیده‌ام یا نه. به هیچ یک از دو تن مان‌مجال نداده‌ام. آنچه بین ما مانده فرزندان ماست و آن بسته زنج آور که برای محکوم کردن من فرستاده است. امروز تنها نشان از گذشته نام‌اوست، اما زود فهمیدم که (کاترین دومیل) کمتر از آنچه بود که می‌نمود. چهره‌ای پنهانی پشت ظاهرش نهفته بود: چهره‌ای ترس خورده، نایمن و بزدل.

در سال ۱۹۳۶ که از آمریکای لاتین برگشت، ازدواجش سرنگرفته بود. من از این فرصت استفاده کردم تا با او باشم، بی‌آنکه به بهایش فکر کنم. رفته بود تا با یک کلمبیایی وصلت کند، اما رابطه به بن‌بست رسیده بود. هرگز از دلیلش سردرنی‌آوردم و به فکر پرسیدن هم نبودم. مگر من کی بودم که از رویای کلمبیایی کاترین بپرسم؟

وقتی بار دیگر کاترین پیدایش شد، سرنوشت‌مرا به بازی در یکی دیگر از تولیدات سیسیل ب. دومیل - حماسه بی‌باکانه (دزد دریایی) کشاند. مرا برای بازی در نقش اصلی فیلم، یعنی (ژان لافیت) در نظر گرفته بودند، اما دوستان و خانواده‌می‌خواستند مرد بزرگ را از به کارگرفتن من منصرف کنند. دومیل مثل بیشتر تهیه‌کنندگانی که دیگر نمی‌توانند صاحب‌نظر باشند، همه را به اتاق برنامه‌ریزی خصوصی خود دعوت می‌کرد تا نمونه‌های آزمایشی بازیگران را بررسی کند. بعدها فهمیدم که کاترین یکی از مخالفان من بود (کلارک گیبل) را برای این نقش پیشنهاد کرد. به نظرش من برای نقش راهزنی چنین پرمایه زیادی جوان بودم و شاید هم حق داشت و او یک سال بعد همسر من شد.

<http://vista.ir/?view=article&id=330449>

آنتونی کوین

آنتونی کوین ۲۱ آوریل (اول اردیبهشت) ۱۹۱۵ در منطقه فقیرنشین چاهوای مکزیک از مادری سرخ پوست و پدری دورگه به دنیا آمد. در کودکی با خانواده اش به کالیفرنیا مهاجرت کرد. ۱۰ ساله بود که پدرش را از دست داد و به کارهای گوناگون از کارگری کشتارگاه تا بوکس و غیره روی آورد. علاقه اش به تحصیل، او را به رشته معماری کشاند. دلش می خواست بازیگر شود اما هیچ کس حاضر نبود به جوانی که هنوز انگلیسی را با لکنت حرف می زد، نقش بدهد. در ۱۹۳۶ به طور اتفاقی چند دقیقه نقش یک سرخ پوست را بازی کرد و چنان خوب که تحسین گری کوپر اسطوره سینمای وسترن را برانگیخت.



بعد از آن کارگردان ها به سراغ او آمدند اما فقط برای ایفای نقش سرخ پوست ها یا بزهکارها. تا این که در سال ۱۹۴۷ به همراه مارلون براندو «اتوبوسی به نام هوس» را روی پرده برد و به شهرت رسید. پنج سال بعد (۱۹۵۲) به خاطر بازی در نقش برادر زاپاتا در فیلم زنده باد زاپاتا برنده اسکار شد. «جاده» و «گوز پشت نتردام» بازی های درخشان بعدی او بودند. حالا همه می دانستند که کوین از پس هر نقشی برمی آید. آنتونی کوین اسکار دومش را در سال ۱۹۵۶ برای هشت دقیقه بازی در نقش پل گوگون در «شور زندگی» گرفت! دهه ۶۰ دهه کوین بود. «توپ های ناوارون»، «لورنس عربستان» و «زوریای یونانی» باعث شهرت او در سراسر جهان شد.

در سال ۱۹۷۵ زمانی که ۶۰ سال داشت نقش حمزه عموی پیامبر اسلام را در فیلم «پیام» (محمدرسول الله) بازی کرد و سه سال بعد در نقش عمر مختار در «شیر صحرا» ظاهر شد. او با ۶۰ سال تجربه و بازی در ۳۱۲ فیلم، رکورد بازیگری را شکست. در جلد سرخ پوست ها، مکزیک ها، اسکیموها، یونانی ها و حتی چینی ها رفت و نماینده جماعتی شد که در حاشیه اند و مورد تحقیر اما هرگز تسلیم نمی شوند. بسیاری از منتقدان، نقش زوریار (۱۹۶۴) را به یاد ماندنی ترین کار او می دانند. این نقش، نقش محبوب او نیز بود. آنتونی کوین ستاره نامدار هالیوود ۳ ژوئن ۲۰۰۱ از دنیا رفت.

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=81702>

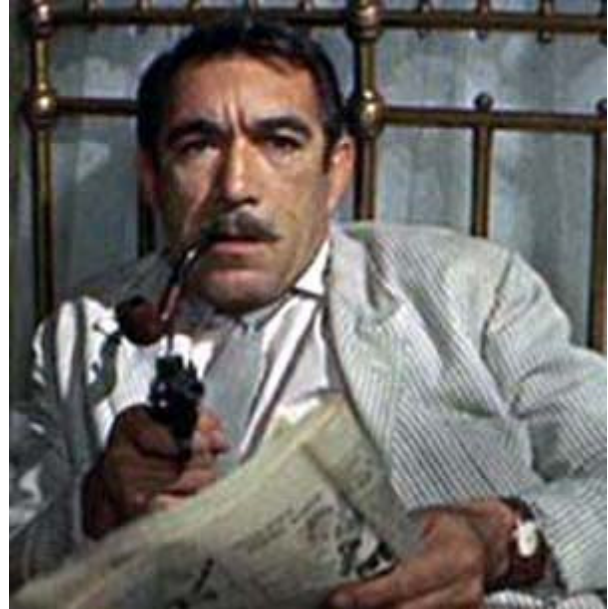
آنتونی کوپین و بهترین فیلم‌هایش

• زنده باد زاپاتا (۱۹۵۲)

• کارگردان: الیا کازان

• سایر بازیگران: مارلون براندو، جین پیترز، جوزف وایزمن، هارولد گوردون، آلن رید و...

خلاصه داستان: سال ۱۹۰۹ مکزیك. دهقانان روستایی برای رهایی از دست زمین‌خواران به رییس جمهور متوسل می‌شوند. اما رییس جمهور کمک نمی‌کند و پس از آن مبارزه دهقانان علیه زمین‌خواران با رهبری «امیلیانو زاپاتا» آغاز می‌شود. زاپاتا با کمک يك شورشی تبعیدی «مادرو» رییس جمهور را شکست می‌دهند و «مادرو» رییس جمهور می‌شود. اما شرایط برای دهقانان چندان تغییری نمی‌کند و طی يك کودتای نظامی توسط يك ژنرال سرنگون می‌شود. «زاپاتا» اما رهبری مبارزه جدید را می‌پذیرد و با پیروزی در جنگ رهبر کشور می‌شود. اما برادر او (آنتونی کوپین) زمین‌خواری را ادامه می‌دهد و روستاییان به کاخ ریاست جمهوری



می‌روند تا از برادر زاپاتا شکایت کنند. «زاپاتا» به این نتیجه می‌رسد که قدرت او را تباه کرده است بنابراین ریاست جمهوری را رها کرده و به زندگی سابقش بر می‌گردد. اندکی بعد، در کمین خیانت گرفتار می‌آید و کشته می‌شود...

در مورد فیلم: فیلم زندگینامه‌پی به قلم «جان اشتاین بک» نویسنده نامدار و صاحب سبک است، در مورد یکی از رهبران شورشی و استقلال طلب مکزیکی، که وجه رمانتیک آن بر وجه تاریخی‌اش چربید و همین هم باعث می‌شود فیلم چندان محبوب منتقدان زمان خودش نباشد. اما کمتر منتقدی پیدا می‌شود که از بازی‌های زیبای «مارلون براندو» و «آنتونی کوپین» در فیلم «زنده‌باد زاپاتا» یاد نکرده باشند. به هر حال، يك آغاز درخشان برای «آنتونی کوپین» کهنه‌کار در نقش‌های منفی است...

• جاده (۱۹۵۴)

• کارگردان: فدریکو فیلینی

• سایر بازیگران: جولیتا ماسینا، ریچارد بیهارت، آلدو سیلوانی و مارچلا رووره

• خلاصه داستان: زامپانو (آنتونی کوپین) نمایشگری است که از طریق نمایش قدرتش روزگار می‌گذراند. «جلسو مینا» ابله و معصوم را می‌خرد تا در نمایش‌هایش دستیار او باشد. «جلسو مینا» عاشق او می‌شود، اما وقتی «زامپانو» دلقك سیرك را می‌کشد، «جلسومینا» از نظر روانی به هم می‌ریزد و وقتی زامپانو او را رها می‌کند...

• در مورد فیلم: فیلمی ساده، عمیق و البته چند لایه و پر رمز و راز، که تلفیقی از نئورئالیسم ایتالیایی با نوعی سوررئالیسم است. فیلم، فیلمی اخلاقگرا و عمیقاً مذهبی است و همین هم باعث شد تا چپ‌گرایان ایتالیا چندان دل‌خوشی از فیلم نداشته باشند. بازی «آنتونی کوپین» و «جولیتا ماسینا» در فیلم جزو بهترین بازی‌های تاریخ سینما قلمداد می‌شود.

• شور زندگی (۱۹۵۶)

• کارگردان: وینسنت مینه‌لی

▪ سایر بازیگران: كرك داگلاس، جیمز داندل، پاملا براوان و اورت اسلوان

▪ خلاصه داستان: «ون گوگ» هلند را ترك می‌کند تا به بلژیک برود و برای معدنچیان زغال سنگ موعظه مذهبی کند. آنجا تحت تاثیر بدبختی مردم قرار گرفته و بر ریاکاری اهالی کلیسا می‌آشوبد. برادرش او را به هلند باز می‌گرداند و «ون گوگ» دوباره به حرفه نقاشی می‌پردازد. تحت تاثیر شدید امپرسیونیست‌ها قرار می‌گیرد و بخصوص با «گوگن» (آنتونی کوپین) دوستی نزدیکی برقرار می‌کند...

▪ در مورد فیلم: فیلم همیشه در ذهن «مینه‌لی»، که به دلیل موضوع آن شکوه يك نقاشی را در بهترین شکل ممکن به روی پرده سینما می‌آورد. «شور زندگی» شاید تلخ‌ترین فیلم کارگردانش باشد و این تلخی نشات گرفته از همدلی کارگردان با نقاشی است که تنها تسلاي زندگی‌اش کار کردن و کار کردن است. فیلم، یکی از روشن‌فکرانه‌ترین و عمیق‌ترین فیلم‌های کارگردانش و نیز کمپانی «پارامونت» که تهیه کننده فیلم بود، به شمار می‌آید و تمام تلاش کارگردان و بازیگران فیلم معطوف در آوردن حس نقاشانه کار شده است و از این حیث «شور زندگی» را جزو بهترین فیلم‌ها در مورد نقاشی به شمار می‌آورند.

• لارنس عربستان (۱۹۶۲)

▪ کارگردان: دیوید لین

▪ سایر بازیگران: پیتر اوتول، الک گینس، جک هاوکینز، عمرشریف، آنتونی کوپین و...

▪ خلاصه داستان: لارنس، گروهیان انگلیسی جوان مستقر در قاهره در طول جنگ اول جهانی در انتظار رفتن به صحرا است. او به ملاقات ملك فیصل فرستاده می‌شود تا شورش عرب‌ها علیه ترك‌ها را ارزیابی کند. در صحرا، راهنمای لارنس کشته می‌شود، اما لارنس پیش ملك فیصل می‌رود و او هم قبول می‌کند تا نیروهایش را با انگلیسی‌ها متحد کند. لارنس با کمک عرب‌ها، از صحرا گذشته و نیروهای عثمانی را در جبهه‌پی شکست می‌دهد. اما پس از بازگشت به قاهره، فرار می‌شود تا او جنگ‌های چریکی‌اش را ادامه دهد، تا اینکه ترك‌ها او را اسیر می‌کنند و پس از آزادی تصمیم می‌گیرد کارش را رها کند، اما دوباره به صحرا فرستاده می‌شود و در نهایت نیروهای ترك را قتل‌عام می‌کند و...

▪ در مورد فیلم: یکی از عظیم‌ترین و مرموزترین فیلم‌هایی است که تاکنون ساخته شده است. فیلم باشکوه‌ترین تصاویر صحرا را در تاریخ سینما دارد، اما مساله اصلی فیلم این است که در فیلم از قهرمان اصلی‌اش چیزی نمی‌گوید و او را در حد يك معما باقی می‌گذارد. ریسک بزرگ هم در این است که با محوریت این «معما» سه ساعت و نیم فیلم ساخته شده و این با شرایط تولید استودیویی اصلا و ابدا همخوان نیست. بازی‌های فیلم عالی است و «کوپین» هم در يك نقش کوتاه مسحور کننده ظاهر می‌شود، با اینکه فیلم بیش از اینکه بازیگرانش را نشان دهد، فیلمی در مورد صحراست...

• مرثیه‌یی برای يك سنگین وزن (۱۹۶۲)

▪ کارگردان: رالف نلسون

▪ سایر بازیگران: جکی گلین، میکی رونی، جولی هریس، استنلی آدامز، محمدعلی کلی و لوگیلبرت

▪ خلاصه داستان: «مانتین ریورا» (آنتونی کوپین) قهرمان سنگین وزن مشتزنی است که در هفده سال مبارزه‌اش بیش از صد مسابقه را برده است. اما «کاسیوس کلی» (محمدعلی) او را در نهایت شکست می‌دهد. پس از این شکست پزشك به «ریورا» توصیه می‌کند دست از مشتزنی بردارد وگرنه نابینا خواهد شد و او هم بوکس را رها کرده و دنبال کار دیگری می‌گردد. اما مدیر برنامه‌های او که سر «مانتین ریورا» شرطبندی کرده و بدهکار است، مانع در کار او به وجود می‌آورد و...

▪ در مورد فیلم: تصویر افول يك قهرمان مشتزنی، دردناک، سیاه، تلخ و آزارنده است و این تلخی و آزارندگی در فیلم به بهترین نحو ممکن از کار درآمده است. فیلم، در خلق و تکوین و بررسی و پیشرفت شخصیت اصلی‌اش با بازی «آنتونی کوپین» که یکی از بهترین بازی‌های عمرش را در این فیلم انجام داده، بی‌نظیر عمل می‌کند. اما باز هم موکدا باید گفت همه چیز فیلم مدیون آنتونی کوپین است که غرور و رنج و شکست يك قهرمان را در زیباترین شکل ممکن به تصویر می‌کشد.

• اسب کهر را بنگر (۱۹۶۲)

• کارگردان: فرد زینه‌مان

• سایر بازیگران: گریگوری پک، عمر شریف، میلدر داناک و...

• خلاصه داستان: «مانوئل آرتی‌گزا» رهبر چریک‌های اسپانیا پس از پایان جنگ‌های داخلی اسپانیا به فرانسه تبعید شده. بیست سال بعد، یک پسر یازده‌ساله که پدرش را ژنرال وینولاس (آنتونی کوپین) اعدام کرده نزد مانوئل می‌آید و می‌خواهد او را متقاعد کند تا برای کشتن وینولاس به اسپانیا بازگردد. مانوئل که از مبارزه

دل‌سرد شده نمی‌پذیرد، اما خبر می‌رسد که مادر بیمار مانوئل می‌خواهد پسرش را ببیند. اما این توطئه‌یی از طرف وینولاس است که خبرش به گوش مانوئل می‌رسد، با این حال تصمیم می‌گیرد به اسپانیا بازگردد تا حسابش را با وینولاس و نیز یکی از افرادی که برای وینولاس جاسوسی می‌کند تسویه کند. او به بیمارستان مادرش می‌رود و در آنجا بین کشتن وینولاس و خائن مردد است، در این حال افراد وینولاس او را می‌کشند. • در مورد فیلم: فیلم را از آثار ناموفق فرد زینه‌مان ارزیابی می‌کنند. فیلمی شعاری و سیاسی، در مورد مردی تنها و مبارز، که میان تعهد اخلاقی مبارزه و زندگی امروزی سرگردان است. فیلم، اثری گرم است که به رغم نظر مخالفانش در آن روز، امروز هم زنده و سرحال به حیاتش ادامه می‌دهد. بازی‌های بازیگران فیلم عالی است و آنتونی کوپین هم یک شخصیت منفی قابل لمس و باور را به بهترین وجهی اجرا کرده است...

• زوریای یونانی (۱۹۶۴)

• کارگردان: مایکل کاکویانیس

• سایر بازیگران: آلن بتیس، ایرنه پاپاس، ژرژ فونداس، لیلا کدرووا و یورگو ویانگیس

• خلاصه داستان: بازیل، نویسنده انگلیسی که عازم کرت است تا معدن به ارث رسیده از پدرش را بازگشایی کند با «زوربا» (آنتونی کوپین) دهقان یونانی آشنا می‌شود و او را به عنوان آشپز استخدام می‌کند. آنها در هتلی اقامت می‌کنند که مدیرش یک بانوی فرانسوی پا به سن گذاشته است و زوربا با او دوست می‌شود.

آنها در حین شروع کار با روستاییان، من جمله یک بیوه جوان و افراد دیگر روستا آشنا می‌شوند. زوربا برای خریدن تجهیزات استخراج معدن به شهر می‌رود و بازیل با زن بیوه جوان (پاپاس) دیدار می‌کند و روستاییان آنها را می‌بینند و جوان دل‌باخته این بیوه هم خودکشی می‌کند. پدر این جوان سوگند می‌خورد که انتقام خواهد گرفت، نامه زوربا به دست بازیل می‌رسد و بازیل به زن مدیر مسافرخانه می‌گوید که در نامه زوربا از او خواستگاری کرده است. زوربا به روستا برمی‌گردد و پس از بازگشت او روستاییان به زن بیوه جوان حمله می‌کنند و پدر جوان خودکشی کرده هم، زن را با چاقو می‌زند. زن هتل دار هم می‌میرد و روستاییان هتلش را ویران می‌کنند. معدن افتتاح می‌شود ولی سیستم خراب می‌شود و فاجعه به بار می‌آید. اما زوربا امیدوار است و سرخوش و سرخوشی او به بازیل هم سرایت می‌کند و هر دو در ساحل می‌خندند و می‌رقصند...

• در مورد فیلم: فیلم براساس رمان بسیار موفق «نیکوس کازانتراکیس» ساخته شده و مثل خیلی از آثار ادبی دیگر، فیلم به اندازه رمان موفق نشان نمی‌دهد. فیلم، در ستایش زندگی و شاد زیستن است، اما تناقض در این است که کارگردان فیلم همواره به درام‌های تیره علاقه نشان داده و این در ساختار فیلم هم قابل رویت است. از نقاط قابل اشاره فیلم بازی عالی «آنتونی کوپین» در نقش دهقان عظیم‌الجثه و شاد دل یونانی است...

• قدم‌زدن روی ابرها (۱۹۹۵)

• کارگردان: آلفونسو آرائو

• سایر بازیگران: کیانو ریوز، آتیانا سانچز و...

• خلاصه داستان: دهه چهل، کالیفرنیا، پل تازه از جبهه برگشته و آن آدم سابق نیست. او نمی‌تواند خاطره انفجار بمب در یک یتیم‌خانه را از سرش بیرون کند، اما اطرافیانش به او فشار می‌آورند تا شغل سابقش که فروشنده شكلات است را از سر بگیرد. او با یک دختر جوان به نام ویکتوریا آشنا می‌شود و با او ازدواج می‌کند، اما پدر خانواده (آنتونی کوپین) از پل خوشش نمی‌آید...

• در مورد فیلم: یک ملودرام دهه پنجاهی هالیوودی با همان خوش‌بینی‌ها، که حالا در دهه نود مثل یک شوخی بی‌مزه به نظر می‌رسد. «کیانو

ریوز» در فیلم عالی است، اما نقش کمرنگ و کوتاه «آنتونی کوین»، شاید پیش زمینه‌ی باشد برای مرگ «استاد»! او از همین زمان به فقرا رفته بود و البته می‌توان حتی گفت از سی‌سال پیش این اتفاق برای «کوین» رخ داده بود...

منبع : روزنامه اعتماد

<http://vista.ir/?view=article&id=224031>

 **vista.ir**
Online Classified Service

آنتونی هاپکینز

سر فیلیپ آنتونی هاپکینز ۳۱ دسامبر سال ۱۹۳۷ در ولز به دنیا آمد. وی فرزند یک خانواده کارگر بود. پس از پایان دوران خدمت نظام در کالج هنرهای نمایشی کاردیف ثبت نام کرد و پس آن تحصیلاتش را در زمینه بازیگری در آکادمی سلطنتی هنرهای نمایشی لندن ادامه داد. آنتونی هاپکینز اولین بار در سال ۱۹۶۴ در لندن به صحنه تئاتر وارد شد. در سال ۱۹۷۴ برای بازی در نمایشی به آمریکا رفت. او ده سال در آمریکا ماند و در این دوران در فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی فراوانی بازی کرد. وی در سال ۱۹۷۴ برای نخستین بار در برادوی روی صحنه رفت. در دومین فیلم بلند سینمایی خود شیر در زمستان در نقش ریچارد شیر دل بازی کرد و در تلویزیون نیز فعالیت داشت. برای بقایای روز و نیکسن کاندید دریافت اسکار بود و قبل‌تر برای سکوت بره‌ها همین جایزه را از آن خود کرده بود. او که از تئاتر به سینما آمده بود خیلی زود موقعیتش را به عنوان یک بازیگر توانا تثبیت کرد و در نقش‌های متفاوت از ریچارد شیر دل گرفته تا لوید جرج و هانیبال؛ قاتل آدم خوار، کازیمودو، آدولف هیتلر، اسحاق رابین و نیکسن رئیس جمهور آمریکا با موفقیت ظاهر شد. لارنس اولیور که نخستین بار در اتللو نقشی به او داده بود آنچنان تحت تاثیر بازی‌اش قرار گرفته بود که به ستایش او پرداخت. هاپکینز از تجارب تئاتری به عنوان زیر بنای بازی خود در سینما و تلویزیون سود جست و در نقش پی بر در مجموعه تلویزیونی جنگ و صلح (۱۹۷۳) بازی فوق العاده‌ای ارائه داد و به



خاطر آن جایزه آکادمی سینما و تلویزیون انگلستان را دریافت کرد .

موفقیت هاپکینز در آمریکا همراه بود با بازی به یاد ماندنی او در محصول تلوزیونی پرونده آدم ربایی لیندبرگ و ایفای نقش ناخدا بلائی در کشتی بوتنی که تحسین مطبوعات را به دنبال داشت. استخوان بندی محکم و ظاهر همچون بوکسور او مناسب هم نقش‌های تاریخی و هم معاصر است. حضور، زمان سنجی و سبک هاپکینز روی پرده متمایز است.

وی توانست لقب سر را نیز در انگلستان به دست آورد. این بازیگر بریتانیایی برنده جایزه اسکار است و از ۱۲ آوریل سال ۲۰۰۰ شهروندی دوگانه بریتانیا و آمریکا را دارا است.

آنتونی هاپکینز در سال ۱۹۹۲ بخاطر بازی در نقش هانیبال لکتر در فیلم سکوت بره‌ها برندهٔ جایزهٔ اسکار شد.

• برخی از آثار و افتخارات آنتونی هاپکینز:

▪ دریافت اسکار بهترین بازیگر بخاطر بازی در سکوت بره‌ها، ۱۹۹۲

▪ دریافت لقب اشرافی «سر» از ملکه الیزابت دوم، ۱۹۹۲

▪ نامگذاری یک ستاره به نام آنتونی هاپکینز در پیاده‌روی شهرت هالیوود، ۲۰۰۳

▪ جایزه گلدن گلوب برای یک عمر بازیگری، ۲۰۰۶

▪ هملت، ۱۹۶۹

▪ مرد فیل‌نما، ۱۹۸۰

▪ دراکولای برام استوکر، ۱۹۹۲

▪ سکوت بره‌ها، ۱۹۹۲

▪ بازمانده‌های روز، ۱۹۹۲

▪ افسانه‌های پائیزی، ۱۹۹۴

▪ نیکسون، ۱۹۹۵

▪ امیستاد، ۱۹۹۷

▪ نقاب زور، ۱۹۹۸

▪ ملاقات با جو بلک، ۱۹۹۸

▪ هانیبال، ۲۰۰۰

▪ قلب‌ها در آتلانتیس، ۲۰۰۱

▪ رفیق بد، ۲۰۰۲

▪ اژدهای سرخ، ۲۰۰۲

▪ لکه ننگ بشری، ۲۰۰۲

▪ اسکندر، ۲۰۰۴

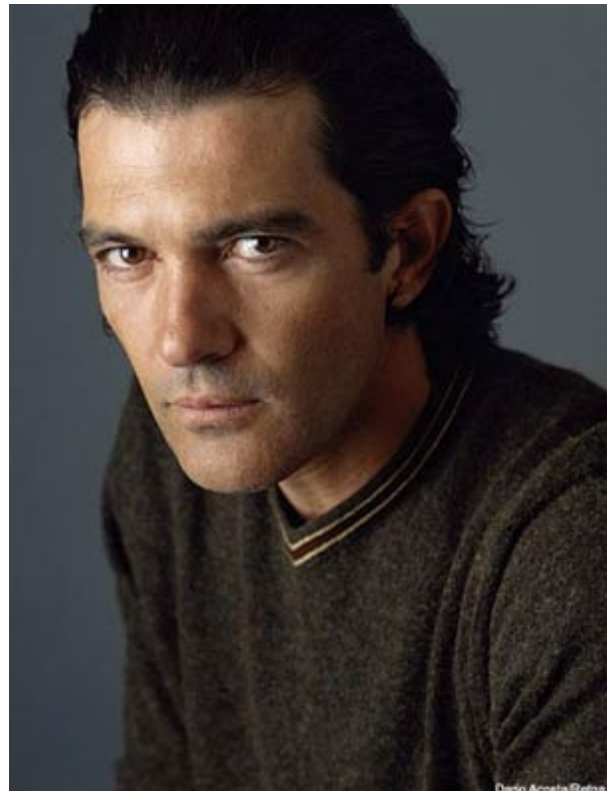
▪ بیو ولف، ۲۰۰۶

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=124177>

آنتونیو باندراس

آنتونیو باندراس متولد ۱۰ آگوست ۱۹۶۰ در مالاگای اسپانیا است. نام کامل او خوزه آنتونیو دومینگوئز باندراس است. یک متر و هفتاد و پنج سانتی متر قد دارد. باندراس یکی از مشهورترین بازیگران اسپانیایی است. او پیش از بازیگری بازیکن فوتبال بود. ولی از وقتی که در ۱۴ سالگی پایش شکست، فوتبال را کنار گذاشت و به بازیگری روی آورد و هر کسی با دیدن او به یاد زورو می افتد. پدر آنتونیو یک پلیس بود و مادرش معلم مدرسه. باندراس جوان یک کاتولیک بود. اما سرانجام خود را از اعتقادات مذهبی جدا کرد. او می خواست یک بازیکن حرفه ای فوتبال شود. در تیم مدرسه هم بازیهای درخشانی انجام می داد. ولی این رویای او با شکسته شدن نقش بر آب شد. در این زمان بود که در مدرسه هنرهای دراماتیک در مالاگا آموزش به تحصیل تئاتر مشغول شد و اولین نقش خود را در یک تئاتر کوچک ایفا کرد. او توسط پلیس اسپانیا به دلیل بازی در تئاتر برتولد برشت دستگیر شد. زیرا از نظر دولت دیکتاتور وقت و ژنرال فرانکو این کار غیر قانونی بود. او تمام شب در اداره پلیس بود. در کل او سه یا چهار بار به دلایل مشابه دستگیر شد. در سال ۱۹۸۱ در ۱۹ سالگی به مادرید مهاجرت کرد. همزمان به نویسندگی هم می پرداخت تا اینکه به تئاتر ملی اسپانیا پیوست. در سال ۱۹۸۴ بازی او به عنوان یک همجنسباز سر و صدای فراوانی ایجاد کرد.



او در سال ۱۹۹۲ به هالیوود رفت و فیلم mambo kings را بازی کرد. چون در آن زمان آنتونیو انگلیسی بلد نبود تنها جملات انگلیسی را حفظ کرده بود و بیان می کرد بدون اینکه بداند چه می گوید. در سال ۱۹۹۳ با نام هنکس در فیلادلفیا همبازی شد و در فیلم Interview with the Vampire نقش متضاد تام کروز و برد پیت را بر عهده گرفت. در سال ۱۹۹۸ نقش زورو را همراه با کاترینا زتا جونز و آنتونی هاپکینز بازی کرد. گر چه این نقش را بعدها در سال ۲۰۰۵ تکرار کرد.

او در سال ۱۹۹۶ توسط "مجله مردم" به عنوان یکی از ۵۰ نفر زیبای جهان برگزیده شد. در همین سال با ملانی گریفیت بازیگر آمریکایی ازدواج کرد. این زوج در حال حاضر یک دختر به نام استلا دارند. البته پیش از آن با آنا لزا ازدواج کرده بود که حاصل آن جدایی در سال ۱۹۹۶ بود. او عاشق تیم رثال مادرید است و نیمی از اوقات خود را در آمریکا و نیمی دیگر را در اسپانیا می گذراند.

او در سال ۱۹۹۶ به عنوان یکی از ۱۰۰ ستاره سکسی دنیا برگزیده شد. او در مورد نقشهای خود گفته است که توجهی که به صدابپیشگی اش در شرک ۳ داشته است بیش از توجهی است که به نقش زورو داشته . برد پیت نیز در مورد او می گوید: " او بازیگر بسیار توانایی است که با هنرش شما را به وجد می آورد ولی اگر با هنرش نتواند این کار را بکند با چهره اش مسلما می تواند." مسلما تمام علاقه مندان موسیقی نیز اجرای باندراس با گیتار در فیلم دسپردورا به خاطر دارند. آهنگی که نام اصلی آن Canción Del Mariachi بود.

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=90779>

آنجلینا جولی

- نام کامل: ANGELINA JOLIE VOIGHT

- تاریخ تولد: ۴ جون ۱۹۷۵.

- محل تولد: لس آنجلس آمریکا.

- شغل: بازیگر و مدل.

- قد: ۱۷۰ سانتی متر.

- وزن: ۵۸ کیلو گرم.

- علت شهرت: ایفای نقش در فیلم GIA در سال ۱۹۹۸.

- نام پدر: JON VOIGHT---شغل: بازیگر اسبق.

- نام مادر: MARCHELINE BERTRAND---شغل: بازیگر اسبق. در سال ۱۹۷۶

از یکدیگر طلاق گرفته اند.

- نام برادر: JAMES HAVEN VOIGHT---شغل: کارگردان.

• شوهران:

(۱) JONNY LEE MILLER---شغل: بازیگر--تاریخ ازدواج: ۱۹۹۶---تاریخ

طلاق: ۱۹۹۹

(۲) BILLY BOB THORNTON---شغل: بازیگر، کارگردان و

فیلم نامه نویس-- ازدواج: ۱۹۹۹---طلاق: ۲۰۰۲.



• روابط دیگر:

• TIMOTHY HUTTON---شغل: بازیگر--- بین سالهای ۱۹۹۸ تا ۱۹۹۹.

• تحصیلات: از سن ۱۱ سالگی در کلاسهای آموزش تئاتر ثبت نام کرد. دوران متوسطه را در دبیرستان بورلی هیلز به اتمام رسانید. در دانشگاه نیویورک نیز راه یافت اما خیلی زود از آنجا انصراف داد.

• فرزندان:

(۱) پسر: MADDOX JOLIE---اهل کامبودیا می باشد که

توسط آنجلینا در سال ۲۰۰۲ به فرزند خواندگی پذیرفته

شد.

(۲) دختر: ZAHARA MARLEY JOLIE ---- اهل اتیوپی
می باشد که والدینش بر اثر بیماری ایدز جان باختند و
انجلینا وی را نیز در سال ۲۰۰۵ به فرزند خواندگی پذیرفت.

• جوایز دریافتی:

بهترین بازیگر، بهترین بازیگر پشتیبان از سوی ACADAMY AWARD و GOLDEN GLOBE.
فیلمهایی که در آنها نقش آفرینی کرده است:

Lookin&#۰۳۹; to Get Out (۱۹۸۲

Cyborg ۲ (۱۹۹۳

Angela & Viril (۱۹۹۳

Alice & Viril (۱۹۹۳

Without Evidence (۱۹۹۵

Hackers (۱۹۹۵

Mojave Moon (۱۹۹۶

Love Is All There Is (۱۹۹۶

Foxfire (۱۹۹۶

Playing God (۱۹۹۷

Gia (۱۹۹۸

Hell&#۰۳۹;s Kitchen (۱۹۹۸

Playing by Heart (۱۹۹۸

Pushing Tin (۱۹۹۸

The Bone Collector (۱۹۹۹

Girl, Interrupted (۱۹۹۹

Gone in Sixty Seconds (۲۰۰۰

Lara Croft: Tomb Raider (۲۰۰۱

Original Sin (۲۰۰۰

Life or Something Like It (۲۰۰۲

Trading Women (۲۰۰۳

Lara Croft Tomb Raider: The Cradle of Life (۲۰۰۳

Beyond Borders (۲۰۰۳

Taking Lives (۲۰۰۴

Shark Tale (۲۰۰۴) (voice

Sky Captain and the World of Tomorrow (۲۰۰۴

The Fever (۲۰۰۴

Alexander (۲۰۰۰)

Mr. and Mrs. Smith (۲۰۰۵)

The Good Shepherd (۲۰۰۶) (coming soon)

• مطالبی در رابطه با انجلینا جولی:

۱) انجلینا جولی در کودکی آرزو داشته مدیر مراسم تدفین گردد.

۲) وی با پدرش میانه خوبی ندارد به همین منظور نام خانوادگی خود را حذف کرده است.

۳. او در لندن و نیویورک بعنوان مدل مشغول بکار است.

۴) انجلینا جولی چپ دست میباشد.

۵) خالکوبیهای متعدد بدنش از مشخصات بارز وی بشمار می رود.

۶) انجلینا جولی از سال ۲۰۰۱ تاکنون به عنوان سفیرویزه سازمان ملل در حوزه پناهندگان مشغول به فعالیت میباشد. وی همچنین گهگاهی به کشورهای جهان سوم و فقیر مسافرت میکند.

<http://vista.ir/?view=article&id=330450>

 **vista.ir**
Online Classified Service

ابراهیم آبادی

• شرح حال

ابراهیم آبادی در مرداد ماه سال ۱۳۱۳ در تبریز محله کوچه باغ بدنیا آمد. تا کلاس پنجم ابتدایی در تبریز به مدرسه رفت و دبیرستان را در تهران به پایان رساند. در همان دوران دبیرستان شدت علاقه اش به بازی در تئاتر روز به روز افزون تر شد. بالاخره به کلاس های تئاتر هنرهای زیبای کشور که بوسیله مربیان خارجی برای تربیت مربیان تئاتر در مدارس تشکیل شده بود امتحان داد و قبول شد. در یکسال تحصیل زیر نظر پروفسور داویدسون و کوتکیم بی موفق به اخذ پایان نامه شد و به هنرستان هنرپیشگی رفت. آنجا زیر نظر اساتیدی مانند: مرحوم گرمسیری، سارنگ، حاتمی موفق به تمام کردن هنرستان و بعد از آن برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و در کشور چکسلواکی





«پراگ» پس از آموزش زبان وارد آکادمی هنرهای دراماتیک شد و بعد از ۵ سال بعنوان کارگردان تئاتر و بازیگر فارغ التحصیل گردید.

همزمان در تئاترهای حرفه ای نیز کار کرد. پس از ۱۴ سال به ایران بازگشت و در اداره برنامه های تئاتر در سمت کارشناسی ارشد و کارگردان تئاتر استخدام شد و به مراکز استان های کشور رفت که از آن جمله: ۷ سال در ارومیه، ۱ سال در گرگان و ۸ سال در تبریز عزیمت کرد که در همه آن شهرها کلاس ها و گروه های تئاتر تشکیل و قریب ۶۰ نمایشنامه در این سه مرکز به وسیله گروه های تشکیل یافته به اجرا درآمد. او در سال ۱۳۷۳ به دریافت درجه بازنشستگی نائل شد. ضمناً او چندین بار ناظر جشنواره تئاتر در تهران و شهرستان ها بوده است. چهار دوره جزو هیئت برگزار کننده جشنواره شهیدان محراب در تبریز بوده و برای شرکت کنندگان کلاس تئاتر فشرده به مدت يك ماه ترتیب داده است. چهار دوره عضو شورای مرکزی انجمن بازیگران سینمای ایران در خانه سینما بوده و چهار دوره داور فیلم های سینمای ایران در جشن خانه سینما بوده که هنوز هم فعالیتش ادامه دارد.

• فیلم شناسی:

- حسرت (۱۳۷۳)
- می خواهم زنده بمانم (۱۳۷۳)
- همه دختران من (۱۳۷۲)
- تماس شیطانی (۱۳۷۱)
- مرد ناتمام (۱۳۷۱)
- آپارتمان شماره ۱۳ (۱۳۶۹)
- ملك خاتون (۱۳۶۹)
- همه يك ملت (۱۳۶۹)
- پرواز پنجم ژوئن (۱۳۶۸)
- دزد عروسك ها (۱۳۶۸)
- عبور از غبار (۱۳۶۸)
- پنجره (۱۳۶۷)
- عروسی خوبان (۱۳۶۷)
- گراند سینما (۱۳۶۷)
- ایستگاه (۱۳۶۶)
- ردپایی بر شن (۱۳۶۶)
- بایکوت (۱۳۶۴)
- زنگها (۱۳۶۴)
- مربای شیرین (مرضیه برومند، ۱۳۸۵)
- از دوردست (۱۳۸۴)
- قلقلك (۱۳۸۴)
- من بن لادن نیستم (۱۳۸۳)
- توکیو بدون توقف (۱۳۸۲)
- مربای شیرین (۱۳۸۰)

- همسر دلخواه من (۱۳۷۹)
- آسمان پرستاره (۱۳۷۸)
- بوی کافور، عطر یاس (۱۳۷۸)
- مومیایی ۳ (۱۳۷۸)
- پشت دیوار شب (۱۳۷۶)
- دنیای وارونه (۱۳۷۶)
- ابراهیم (۱۳۷۵)
- تعطیلات تابستانی (۱۳۷۴)
- توطئه (۱۳۷۴)
- مرد نامرئی (۱۳۷۴)
- یحیی (۱۳۷۴)
- بوی خوش زندگی (۱۳۷۳)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74060>

 **vista.ir**
Online Classified Service

ابراهیم حاتمی کیا

• شرح حال

ابراهیم حاتمی کیا از نسل اول فیلمسازان بعد از انقلاب به شمار می آید. او متولد سال ۱۳۴۰ است. وی یکی از فیلمسازان ژانر دفاع مقدس (جنگ) محسوب می شود که با ساخت آثاری همچون دیده بان و مهاجر خود را معرفی کرد. حاتمی کیا پس از گذشت حدود ۲ دهه هنوز هم فیلمسازی درباره جنگ و شرایط آدمهای جنگ را رها نکرده است. در آثار او کمتر نشانی از قهرمان سازی های کاذب و غیرواقعی دیده می شود بلکه آدمهای آثار او از نمونه های واقعی



گرفته شده اند و به همین دلیل آثار حاتمی کیا مورد استقبال عامه مردم قرار نگرفته است. این فیلمساز در آثار متأخر خود به نقد شرایط اجتماعی می پردازد و لحظاتی را خلق می کند بسیار تلخ است.

• جوایز:

• برنده دیپلم افتخار بهترین فیلم مستند از سومین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۶۳ برای فیلم کوتاه «صراط»

• جایزه ویژه هیات داوران در هفتمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۶۷ برای فیلم «دیده بان»



• جایزه بهترین فیلمنامه و فیلم از هشتمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۶۸ برای فیلم «مهاجر»

• جایزه بهترین فیلم از یازدهمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۷۱ برای فیلم «از کرخه تا راین»

• جایزه بهترین فیلم، بهترین فیلمنامه و بهترین کارگردانی از شانزدهمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۷۶ برای فیلم «آژانس شیشه ای»

• بهترین کارگردانی بخش بین الملل هفدهمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۷۷ برای فیلم «روبان قرمز» و ...

• فیلم شناسی:

• از کرخه تا راین (۱۳۷۱)

• خاکستر سبز (۱۳۷۲)

• برج مینو (۱۳۷۴)

• بوی پیراهن یوسف (۱۳۷۴)

• آژانس شیشه ای (۱۳۷۶)

• روبان قرمز (۱۳۷۷)

• خاك سرخ (سریال تلویزیونی ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۱)

• موج مرده (۱۳۷۹)

• ارتفاع پست (۱۳۸۰)

• به نام پدر (ابراهیم حاتمی کیا، ۱۳۸۵)

• تربت (فیلم کوتاه ۱۳۶۳)

• صراط (فیلم کوتاه ۱۳۶۳)

• طوق سرخ (فیلم کوتاه ۱۳۶۴)

• کوردلان (فیلم کوتاه ۱۳۶۴)

• هویت (۱۳۶۵)

• دیده بان (۱۳۶۷)

• مهاجر (۱۳۶۸)

• وصل نیکان (۱۳۷۰)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74059>

ابوالحسن داودی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1332 - ...)

محل تولد: ایران - خراسان - نیشابور

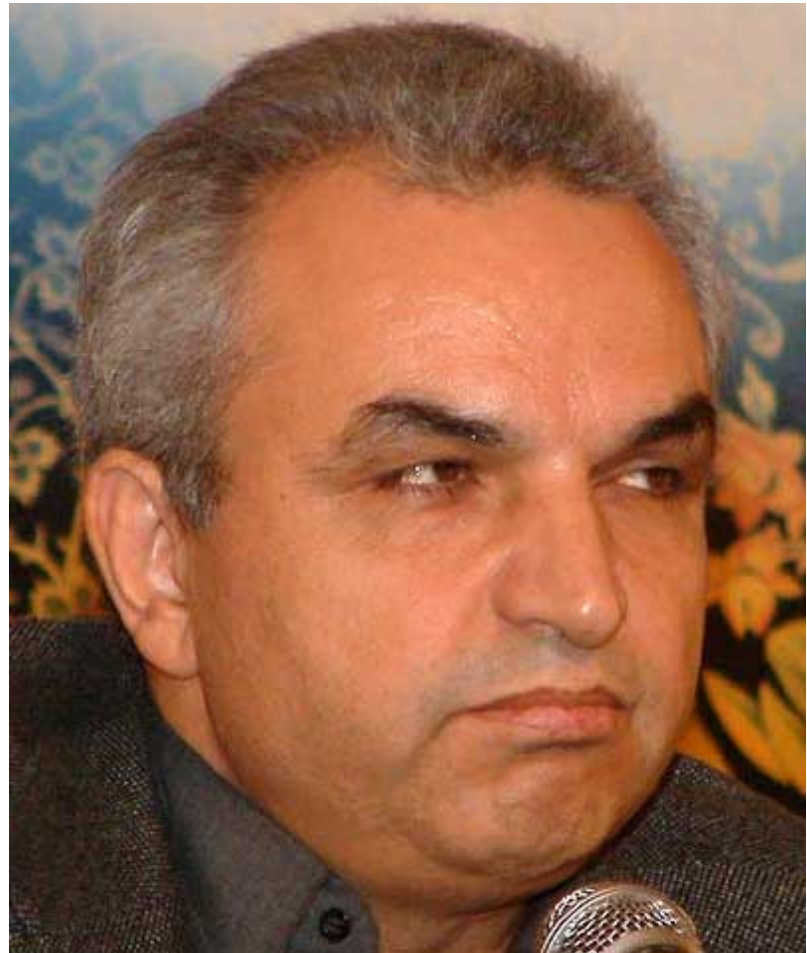
شهرت علمی و فرهنگی: کارگردان

فارغ التحصیل مدرسه عالی تلویزیون و سینما و رشته جامعه شناسی از دانشگاه ملی تهران.

با نویسندگی و نقد فیلم شروع کرد. سپس اولین فیلمش سفر عشق نه تنها نمایش عمومی پیدا نکرد بلکه آنچنانکه باید مورد توجه واقع نشد.

سپس به سینمای کمدی روی آورد و در این زمینه بسیار موفق بود: دو فیلم سفر جادونی و جیب‌برها به بهشت نمی‌روند و من زمین را دوست دارم حاصل رویکرد داودی به سینمای کمدی بودند که در زمان نمایش خود جزء فیلم‌های پرفروش آن سال‌ها بودند.

در سال 1378 سینمای ملودرام را با فیلم خوش ساخت مرد بارانی تجربه کرد. اما در گیشه و نزد منتقدان چندان موفق نبود. در سال 1380 بار دیگر به کمدی روی آورد و فیلم نان و عشق و موتور هزار را ساخت که با فروش نزدیک به چهارصد میلیون تومان



لقب پرفروشترین فیلم سال 1381 و دومین فیلم پرفروشترین تاریخ سینمای ایران - بعد از مرد عوضی - را از آن خود کرد.

فیلم‌ها:

سفر عشق (1367)

سفر جادویی (1369)

جیبیرها به بهشت نمی‌روند (1370)

ایلیا نقاش جوان (1371)

من زمین را دوست دارم (1372)

بوی خوش زندگی (1373)

مرد بارانی (1378)

نان و عشق و موتور 1000 (1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58986>



ابوالفضل پور عرب

• شرح حال

• تاریخ تولد: ۱۳۴۰

• همسر آناهیتا نعمتی (بازیگر)

فارغ التحصیل بازیگری و کارگردانی تئاتر از دانش سرای هنر. فعالیت در تئاتر را از سال ۱۳۵۹ آغاز کرد و نخستین بار در نقش کوتاهی در فیلم زخمه ظاهر شد.

او همچنین در فیلم دزد و نویسنده به عنوان دستیار کارگردان حضور داشته است. به خاطر بازی در فیلم عروس در جشنواره نهم فیلم فجر خوش درخشید و در جشنواره پیونگ یانگ (۱۳۷۳) جایزه بهترین بازیگر مرد را گرفت.

او در سال ۱۳۷۵ و در پاندهمین جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم مردی شبیه باران جایزه بهترین بازیگر نقش اول مرد را از آن خود کرد. او دو بار در مجموعه های تلویزیونی تنهاترین سردار (۱۳۷۴) و مسافر (۱۳۷۹) بازی کرده است. بازی متفاوت او در فیلم تیک بار دیگر او را مطرح کرد.

• فیلم شناسی:

عروس (بهرروز افخمی، 1369)

قربانی (رسول صدرعاملی، 1370)



نرگس (رخشان بنی اعتماد، 1370)
آواز تهران (کامران قدکچیان، 1370)
رابطه پنهانی (جهانگیر جهانگیری، 1371)
مهاجران (مهدی صباغ زاده، 1371)
سوئطن (کاظم معصومی، 1371)
دو روی سکه (محمد متوسلانی، 1371)
نیش (همایون اسعدیان، 1372)
چهره (سیروس الوند، 1373)
بهشت پنهان (کامران قدکچیان، 1373)
در کمال خونسردی (سیامک شایقی، 1373)
بی‌قرار (مجید قاری زاده، 1373)
مرضیه (اسفندیار شهیدی، 1373)
مردی شبیه باران (سعید سهیلی، 1375)
قاصدک (قاسم جعفری، 1375)
حماسه فهرومانان (1376)
غریبانه (احمد امینی، 1376)
تنهاترین سردار (مجموعه، مهدی فخیم زاده، 1376)
باد و شقایق (سیدضیاءالدین دری، 1377)
جوانی (مجید قاری زاده، 1377)
مردی از جنس بلور (سعید سهیلی، 1377)
عشق کافی نیست (مهدی صباغ زاده، 1377)
معصوم (داود توحیدپرست، 1377)
دست‌های آلوده (سیروس الوند، 1378)
رقص شیطان (اسماعیل براری، 1378)
مسافر (مجموعه، سیروس مقدم، 79 - 1378)
زندانی 707 (حبیب الله بهمنی، 1378)
تو را دوست دارم (عبدالله باکیده، 1379)
همسر دلخواه من (افشین شرکت، 1379)
تیک (اسماعیل فلاح پور، 1380)
عروس (مجموعه تلویزیونی، 1382)
چند می‌گیری گریه کنی؟ (شاهد احمدلو، 1384)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74061>

احمد آقالو

احمد آقالو در سال ۱۳۲۸ در قزوین به دنیا آمد. وی دانش‌آموخته تئاتر در دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران است. با بازی در فیلم دادشاه در ۱۳۶۲ به عنوان بازیگر به سینما وارد شد. یکی از به یادماندنی‌ترین نقش‌های آقالو، بازی در نقش کاتب در مجموعه تلویزیونی سلطان و شیبان به کارگردانی داریوش فرهنگ بود. آقالو در دوبلاژ، رادیو، بازی در تئاتر و مجموعه‌های مختلف تلویزیونی و فیلم‌های سینمایی فعالیت داشت. صدای گرم و دلنشین او از پویانمایی گرفته تا دوبله انواع برنامه‌ها و مجموعه‌ها، یکی از برتری‌های این هنرمند بود. وی هنرمند سرشناس تئاتر و رادیو بود و در چند فیلم سینمایی و مجموعه‌



تلویزیونی هم بازی کرد.

دو بار نامزد جایزه جشنواره بین‌المللی فجر شد. یک بار در سال ۱۳۸۱ به عنوان نقش اول مرد در گاهی به آسمان نگاه کن و یک بار هم در سال ۱۳۶۸ به عنوان نقش دوم مرد در تمام وسوسه‌های زمین. آخرین فیلم سینمایی‌اش پاداش نام دارد که در سال ۱۳۸۷ بازی کرد. وی در سحرگاه ۲ آذر ماه سال ۱۳۸۷ در سن ۵۹ سالگی بر اثر بیماری سرطان مغز استخوان در منزل خود درگذشت [احمد آقالو در گذشت] و ۵ آذر ماه پس از تشییع از میدان ۱۵ خرداد در قطعه هنرمندان [احمد آقالو در قطعه هنرمندان آرام می‌گیرد] بهشت زهرا آرام گرفت.

• کارنامه هنری احمد آقالو:

- پاداش، ۱۳۸۷
- شهریار، ۱۳۸۵
- یک تکه نان، ۱۳۸۳
- گاهی به آسمان نگاه کن، ۱۳۸۱
- دارا و ندار، ۱۳۷۸
- مهره، ۱۳۷۷
- عبور از تله، ۱۳۷۲
- کودکانی از آب و گل، ۱۳۷۲

- پانال و آرزوهای کوچک، ۱۳۶۸
- یک مشت پر عقاب، ۱۳۶۸
- تمام وسوسه‌های زمین، ۱۳۶۸
- زنجیرهای ابریشمی، ۱۳۶۴
- دادشاه، ۱۳۶۲
- سلطان و شبان، ۱۳۶۲

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=124778>

 **vista.ir**
Online Classified Service

احمد رضا درویش

• شرح حال

▪ تاریخ تولد: ۱۳۴۰

▪ فارغ التحصیل رشته معماری و گرافیک

احمدرضا درویش از نسل دوم سینماگران بعد از انقلاب به شمار می‌آید. وی در گروه فیلمسازانی قرار دارد که به مضامین جنگ و حاشیه جنگ پرداخته اند. صحنه‌های آغازین فیلم «سرزمین خورشید» شاید بهترین صحنه‌های جنگی سینمای ایران باشد. درویش در آثار خود بدون قهرمان سازی واکنش‌های غیرواقعی شخصیت‌های آثار خود



را معرفی می‌کند و به همین دلیل فیلمهای او همچون «کیمیا»، «سرزمین خورشید» و «متولد ماه مهر» همچنان در یادها باقی مانده اند.

• جوایز:

▪ برنده جایزه بهترین فیلم اول در هشتمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۶۸ برای فیلم «آخرین پرواز»

▪ جایزه ویژه هیات داوران سیزدهمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۷۲ برای فیلم «کیمیا»

▪ جایزه ویژه هیات داوران در پانزدهمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۷۵ برای فیلم «سرزمین خورشید» و ...

• فیلم شناسی:

▪ سرزمین خورشید (۱۳۷۵)

▪ متولد ماه مهر (۱۳۷۸)

▪ دوئل

• آخرین پرواز (۱۳۶۸)

• ابلیس (۱۳۶۹)

• آذرخش (۱۳۷۱)

• کیمیا (۱۳۷۳)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74064>

 **vista.ir**
Online Classified Service

احمد نجفی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1336 - ...)

محل تولد: ایران - خوزستان - خرمشهر

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

فارغ التحصیل مدیریت بازرگانی از دانشگاه وودبری

لوس آنجلس آمریکا.

تأسیس شرکت پخش فیلم در آمریکا (1976).

معاون مدیر شبکه دوم سیما (1358).

مسئول پخش در تل فیلم.

مدیر دفتر نمایندگی تلویزیون در قاره آمریکا.

قائم مقام مدیرعامل شرکت کارگاه آزاد فیلم به

مدیریت مسعود کیمیائی.

تأسیس دفتر هفتمین هنر به همراه ناصر تقوایی.



شروع فعالیت در سینما با دستیاری کارگردانی و همکاری در تدارکات و دکور فیلم غزل به کارگردانی مسعود کیمیائی در سال 1355. با بازی در فیلمی از مسعود کیمیائی به سینما آمد. در دندان مار چندان موفق نبود و حتی بسیاری از منتقدان بازی او را یکی از ضعف‌های دندان مار به حساب آوردند. اما بازی بسیار خویش در گروهیان همه حساب‌ها را به هم ریخت. جنس بازی او شاید مورد پسند بسیاری از کارگردان‌ها نباشد، اما بازی او در فیلم‌های پناهنده، هتل کارتن و در نهایت بازی او در فیلم سگ کشی قابل قبول و پذیرفتنی است.

دندان مار (مسعود کیمیائی - 1368)
گروهیان (مسعود کیمیائی - 1369)
برخورد (سیروس الوند - 1370)
تاواریش (مهدی فخیم زاده - 1372)
پناهنده (رسول ملاقلی پور - 1372)
آخرین بندر (حسن هدایت - 1373)
کارآگاه (مجموعه - حسن هدایت - 1374)
توفان شن (جواد مشقدری - 1375)
هتل کارتن (سیروس الوند - 1375)
بالا تر از خطر (سعید عالم زاده - 1375)
کمکم کن (رسول ملاقلی پور - 1376)
صدای سخن عشق (رضا شالچی - 1379)
سگ کشی (بهرام بیضایی - 1379)
سایه روشن (حسن هدایت - 1380)
جانی دیگر (مهدی کریم پور - 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58952>

 **vista.ir**
Online Classified Service

ادوارد گوردن کریگ

“ادوارد گوردن” کریگ در خانواده‌ای چشم به جهان گشود که اساساً اهل هنر بودند. پدرش “ادوارد ویلیام گودوین” ارشیتکت و مادرش “الن تری” بازیگر نقش اول زن کمپانی “اپروینگ” بود. دلایل و اسناد معتبر نشان می‌دهند که او دوران کودکی خود را در محیطی رویایی و سرشار از لذت و شور کودکی سپری کرده است. گرچه پدر و مادر خیلی زود از یکدیگر جدا شده بودند اما همین امر





سبب می‌شود تا آلن تری به خاطر جبران کمبود محبت پدر به حد کافی ادوارد را لوس بار آورد و زمانی که به عشق اولیه و همیشگی خود یعنی بازیگری روی می‌آورد فرزند نازپرورده‌ی خود را به حال خویش رها می‌کند.

کریگ به عنوان یک نوجوان، هرگز تحصیلات کلاسیک و مداومی نداشت و همواره دوستان و آشنایان‌ش در مقام معلم و استاد، ایده و افکار او را پرورده و منسجم می‌کردند.

کریگ در هفده سالگی در جست‌وجوی مهارت و کار حرفه‌ای خویش بود و پس از ازدواج آلن تری با ایروینگ این حرکت طبیعی‌گرایش به پیشه مادر، یعنی بازیگری نقش اول نمایش‌های ایروینگ بعدها فرصتی استثنایی برای او پیش آورد تا این حرفه را در حد اعلای

مهارت، در آن کمپانی بیاموزد. و سرانجام جوانی، ذکاوت و جذابیت‌ش موجب شد تا در ایروینگ، اجرای نقش اول و قهرمان‌های خود را به او واگذارد. هر چند ایفای نقش محبوب و مورد علاقه‌اش، هملت را تنها یک بار آن هم در کمپانی خود تجربه کرد. او در طول تمام دوران بازیگری، طراحی صحنه و کارگردانی، همواره از حمایت‌های مالی و هنری بی‌دریغ مادر بهره‌مند بود. این دلبستگی و علاقه به مادر تا زمانی که انگلستان را در سال ۱۹۰۵ ترک کرد، رشته‌ی اتصال او به خانواده و بستگان‌ش بود.

انتقال از دنیای بازیگری به صحنه‌پردازی و کارگردانی به تدریج و قدم به قدم صورت گرفت. در واقع او به تدریج از قدرت فوق‌العاده‌ی رویاها و تصورات‌ش در بیان ایده‌های نوین طراحی آگاهی یافت و در صدد عینیت بخشیدن به آن‌ها بر آمد. شکل‌گیری آن ایده‌های منحصر به فرد بعد از مهاجرت، و در خارج از انگلستان گرچه بیشتر به نظر، یک اتفاق ساده می‌آید تا یک نقشه‌ی از پیش طراحی شده، اما او از موفقیت‌های بحرانی و انتقادآمیزش در انگلستان بسیار لذت می‌برد.

اگر چه با آن طراحی‌ها و ایده‌های فوق تصور، شهره خاص و عام شده بود ولی این نکته را نیز دریافت که همکاری با حرفه‌ای‌ها مبارزه‌ی سخت می‌طلبد چرا که آن‌ها با ابداعات او در زمینه طراحی صحنه و لباس نامأنوس و غریب بودند و علاوه بر آن، محصولات او از نظر گیشه‌ای هنوز موفق و پولساز نبود و زمانی که به اروپا دعوت شد تا در برلین، صحنه‌هایی برای "اتو برام" طراحی کند بی‌اراده در جریان نوعی آواره‌گی افتاد. گرچه این تصمیم او برای زندگی کولی‌وار متأثر از عشق ایزادور دانکن رقصنده مشهور بود چرا که او نیز آواره‌گی کولی‌گونه‌ای را در زندگی پشت سر گذاشته بود.

سرانجام، نتیجه‌ی سال‌های فعالیت و مطالعات سخت در زمینه طراحی، تهیه و تحقیق منجر به انتشار کتاب هنر تئاتر در سال ۱۹۰۵ شد. کریگ ترجیح می‌داد تا ابداعات و نوآوری‌های خود را در زمینه تئاتر به صورت مکتوب ارائه دهد تا به صورت همکاری با دیگران، شیوه‌ی ساختاری‌The "First Dialogue" به خوبی تسلط و چیرگی نگارنده‌ی آن را در انجام پرسش‌های کلیدی و ارائه‌ی جواب‌های مستدل نمایان می‌سازد. و از این رو می‌توان گفت کریگ بهترین و قوی‌ترین نویسنده‌ای است که توانسته این چنین پیام خود را در قالب الفاظ بیان، و به گونه‌ای شیوا، به خواننده القا نماید.

در واقع او به عنوان طراح صحنه و کارگردان اطلاعات کافی درباره‌ی چگونگی برخورد متقابل افکار و عقاید دیگران و القای ایده‌های نوین را در اختیار داشت و از آن به خوبی بهره می‌برد. هنر تئاتر نه ایفای نقشی (acting) است و نه نمایش‌نامه (play)، نه صحنه (scene) است و نه رقص (dance).

در واقع ترکیب و چکیده‌ای از اینهاست. کنشی که جان و روح بازیگری است... کلماتی که تنه اصلی نمایش است... خط و رنگی که در قلب صحنه‌ها جریان دارد... ریتمی که گوهر رقصنده‌گی است. بعد از ملاقات با "ایزادورا دانکن"، در بیان عقیده مشترک‌شان، این که ریتم و تئاتر همراه

به تنهایی، قادر به فرم دادن به زیربنای هنر تئاتر است، راسختر شد. نتیجه آن هم خلق تصاویری حکاکای به نام scene بود که در آنها یک پیکره تنها در قالبی بود آبیستره و در عملی دراماتیک بی حرکت بر جامانده بود.

خلق صحنه‌های بدیع و مبتکرانه‌ی واقعی و نه ساختگی برابر بود با تلفیق تکنولوژی تئاتر با تحرک و جنب و جوش شخصیت‌ها و داستان. کریگ ماحصل این فلسفه را به طور کامل در هملت ۱۹۱۱ که در تئاتر هنر مسکو به روی صحنه رفت، اثبات کرد. با حمایت‌های استانیسلاوسکی و بعضاً عناصر مبهم و ناشناخته، او قادر بود عقاید خود را برای ایجاد تئاتر متحرک و پیوسته که از برداشت‌ها و ادراکات سمبولیک شکل گرفته بود تحقق بخشد.

”نمادگرایی“ در این عصر تحرک جدیدی در مجموعه‌ی آثار هنری رایج روسیه به وجود آورد. ویژگی منحصر به فرد این شیوه که درست نقطه مقابل شیوه رئالیستی در تئاتر بود ایجاد هیجان و تحرک احساسات، با هدرق جذابیت‌بخشی بیشتر به صحنه‌ها بود.

پس کریگ هملت را به عنوان تجربه نیمه عرفانی یک روح تنها در نقطه‌ای تاریک، معرفی کرد. این نوع تولیدات نمایش به پوشش کهنه و قدیمی حرفه‌ی صحنه‌پردازی رئالیستی آسیب جدی می‌رساند و قانون و مقررات شکسپیری را به باد انتقاد می‌گیرد. در این شیوه موفقیت هر نقش منوط به بازی خردمندانه و هنرپیشگان آن است و شیوه‌ای کاملن آزاد و بی‌قید و شرط را در راه دستیابی به هدف متون نوشته شده فرا روی راه بازیگر قرار می‌دهد.

جای تامل است که کریگ در اوج شهرت و قدرت قادر به پیگیری و ادامه حمایت از این طرح و حرکت بدیع خود چنانکه از متون کتب فراوانی که درباره‌ی وی نگاشته شده بر می‌آید، دلایل زیادی برای خودداری او از کار وجود داشت. اما نکته غم‌انگیز آن است که او از آن به بعد از قبول پیشنهادات بی‌شماری که برای صحنه‌پردازی نمایش‌های گوناگون به وی شد امتناع ورزید تا از اتهام سازش یا همکاری در امان بماند.

کریگ هنرمندان معاصر و هم‌دوره‌ی خود را با شیوه‌های بدیع و غیرقابل تصور مبهوت کرد و صحنه تئاتر را به میدان مبارزه برای اثبات برتری افکار و عقایدش مبدل نمود. اوج خلاقیت او را می‌توان در حکاکای‌هایش با محتوایی ژرف و عمیق دانست که توسط آنها بابتی جدید بر روی دنیای صحنه‌های مرسوم تئاتر آن روز گشود. در صحنه‌های نمایش او هر رویداد فی‌البداهه و پیش‌بینی نشده‌ای قابل انجام بود.

کریگ در هنر تئاتر، پیامبر زمان خود بود. حرکت فوق تصور و تکان‌دهنده‌ی او در عرصه‌ی هنر نمایش می‌رفت تأثیرات عمیق و بی‌شمار خود را در پیش‌برد انقلابی عظیم در طول دوران حیات آن در قرن بیستم به جای بگذارد. کریگ گرچه بیشتر از ده سال از حیات هنری‌اش را به عنوان بازیگری ثابت در راه تئاتر وقف کرد، به مقتضای رشد در خانواده‌ای کاملن هنری و حرفه‌ای، لاجرم می‌بایست در این رشته به درجات متعالی‌تری می‌رسید و این از او هنرمندی شایسته ساخت. تا آن زمان چهار عامل مؤثر در بنای هنر مشهود است که دو مورد در اثر مطالعات عمیق و دو مورد دیگر در برخورد مستقیم و تجربه توسط خود او به دست آمده است.

۱) تئاتر قرون وسطایی با طبیعت سمبولیک و مقدس‌اش، تئاتری که مشتق شده از رواج دوباره‌ی قوانین مسیحیت و الگوهای برگرفته از شور و حرارت مسیحایی است.

۲) آثار به نمایش گذاشته شده در فضای باز در پرتغال و فرانسه که از سال ۵۰۰ بعد از میلاد به حال خود رها شده بود.

۳) زندگی و افکار پدرش ”ادوارد گروین“.

۴) تجربه‌های اکتسابی توسط ”هابرت ون هوکومر“.

کریگ تئاتر قرون وسطایی را متضاد و در نقطه‌ی مقابل ناتورالیسم می‌دید. تئاترهای که در فضایی باز و چندین کالسکه هم چون رودی در خیابان‌ها می‌شدند و تماشاچیان مستقر در پیاده‌روها جلوه‌ای نمادین از نمایش‌های عامه‌پسند بود. جلال و شکوه دیدنی آن از یک سو و سادگی زبان محاوره‌ای آن بدون هیچ‌گونه رمز و اشاره از طرف دیگر، مورد توجه مخاطب عام و بی‌سواد بود. در مقابل، تئاتر پرتغال، کریگ را به اشکال قرون وسطایی و قدیمی تئاتر می‌برد. تزئین صحنه با تندیس‌ها و مجسمه‌ها و غرق در شکوهمند جلوه دادن صحنه‌ها با هر وسیله‌ی ممکن، با آن همه بازیگران چکمه‌پوش و معماری جاودانه در صحنه‌پردازی، تأثیرات عمیقی را بر کریگ گذاشت. او بعدها نوشت: زمانی حرفه‌ی صحنه‌آرایی نمایش نمادین از معماری حرفه‌ای بود. اندکی بعد این هنر تبدیل به تقلید از معماری شد. سپس صحنه‌ها به صورتی تصنعی و غیر واقعی با تقلیدی

کورکورانه از معماری تزئین می‌یابند تا آن جا که صحنه‌آرایی عقل و شعور خود را از دست داده و در دوران ما تبدیل به دیوانه‌ای زنجیری شده است. گرچه پیوند دیرینه پدر با تئاتر چنانکه باید او را به هیجان نیاورد زمینه‌های هنری او با هر گونه رئالیسم کهنه و پوسیده ناسازگار می‌نمود، چنان که "هرکومر" با ارائه‌ی روش‌های نوین و عملی در صحنه‌پردازی تئاتر، کریگ را به شدت مجذوب و تحت تأثیر خود قرار داد. ایده‌های کلیدی هرکومر عبارت بود از:

- حذف چراغ‌های جلو و عقب صحنه
- عبور دادن ابری از بخار در کنار پرده‌های متحرک پشت صحنه برای تلفیق فضای بیکران با تغییر سطوح و ارتفاع.
- ایجاد طبقات مختلف متحرک در صحنه باری خلق بافت‌ها و فراز و نشیب‌ها.
- ارائه‌ی سیستمی مکانیکی برای تغییرات پیش‌صحنه‌ها.
- آماده‌سازی صحنه به گونه‌ای که به باورپذیری حالات متن کمک کند.

گرچه هرکومر این راه‌حل‌ها را برای حمایت از تئاتر سنتی و رئالیستی ارائه داد ولی چکیده این شیوه‌ها و ترکیب آن‌ها با یکدیگر راه حلی نوین برای حل مشکل صحنه‌پردازی‌های بی‌روح و سرد سنتی بود. به عنوان مثال چراغ‌های جلو و عقب صحنه که "هرکومر" آن‌ها را حذف کرد ایده‌ای به جا مانده از صحنه‌پردازی‌های قرن هیجدهم بود میلادی بود که در شیوه‌ی جدید آن‌ها قسمت‌های پایین صحنه را برای بازیگران چراغانی می‌کردند. پروجکشن‌ها هم کاملن جدید بودند و با پیشرفت تکنولوژی امکان تمرکز، ساماندهی و کنترل شعاع‌های نور هم فراهم آمد. لازم به ذکر است که صحنه‌های چندطبقه‌ای و متحرک برای نخستین بار در ۱۸۸۰ در نیویورک طراحی و اجرا شد ولی پیش‌صحنه‌های قابل‌تنظیم توسط خود "هوکومر" طراحی و خلق شد و البته کریگ نسبت‌های آن را با توجه به فرم‌های خود تغییر داد. در واقع "هوکومر" بازنگری روش‌های صحنه‌پردازی را پایه‌ریزی کرد و کریگ در اولین اجرای خود در ۱۹۰۰ این روش‌ها را به صورت عملی تجربه کرده و آن‌ها را پیاده نمود. کریگ به سرعت این شیوه‌ها را در ذهن خود آنالیز و تحلیل کرد و تغییراتی در آن‌ها به وجود آورد و سرانجام توانست آن‌ها را به صورت مجموعه‌ای از تئوری‌های صحنه‌پردازی ارائه دهد.

منبع : پنجره

<http://vista.ir/?view=article&id=253329>

 Vista.ir
Online Classified Service

استنلی کوبریک

استنلی کوبریک این نابغه بزرگ سینما را می‌توان يك استثنای در تمام طول تاریخ سینمای جهان دانست. بدون شك کوبریک بیش از يك فیلمساز بود. او فیلسوف و متفکری عمیق بود که تمام تفکرات خود را از روزنه‌ای به نام سینما برای مردم دنیا به نمایش درمی‌آورد. برای آشنایی با این فیلم‌ساز



شهر و فیلم‌هایش به مطالعه ادامه مطلب بپردازید .

• استنلی کوبریک، فیلسوفی در چهره يك فیلمساز

برای کوبریک سینما تنها يك وسیله بود برای گفتن تمام آن چیزهایی که با هیچ زبان دیگری نمی توان بیان کرد. به جرعت می توان گفت او جزو معدود فیلمسازانیست که فرم و محتوا را همگام با هم به اوج می برد و از کنار هم فرار دادن این دو به آفرینش شاهکارهایش نایل می شود. برای کوبریک فرم و محتوا به يك اندازه اهمیت دارند و نمی توان آنها را از هم جدا کرد. بلکه این دو همواره باید در خدمت یکدیگر باشند.

با بررسی دقیق تر سینمای کوبریک به مشخصه هایی در سینمای وی پی می بریم که او را از فیلمسازان دیگر متمایز می کند. این مشخصه ها تنها مربوط به سینمای استنلی کوبریک می باشند و آنها را در سینمای هیچ فیلمساز دیگری نمی توان یافت. در ادامه مطلب به پاره ای از این مشخصه



ها اشاره می کنیم:

• اقتباسی بودن تمام فیلمنامه ها:

کوبریک تنها فیلمساز تاریخ سینماست که تمام فیلم‌هایش اقتباس‌هایی از مهمترین و بهترین رمانهای ادبی اند. به دیگر سخن می توان گفت او بدون شك استاد مسلم اقتباس‌های ادبیست زیرا فیلم‌های او فارغ از منابع اقتباسی شان تبدیل به شاهکارهایی بی نظیر می شوند. و این عمل اقتباس‌های ادبی از شخصی که خود می گوید: تا ۱۹ سالگی هیچ کتابی را از روی علاقه نخوانده ام و همواره از درس و مدرسه فراری بوده ام بسیار عجیب به نظر می رسد.

فیلم‌های کوبریک به عنوان آثاری ارزشمند و بزرگ در تاریخ سینما ثبت شده اند در حالی که به طور معمول اکثر رمانهای مهم ادبی که به فیلم تبدیل شده اند، فیلم‌هایشان به مراتب ضعیف تر از اصل رمان‌ها بوده اند.

علت موفقیت کوبریک را در این کار اقتباس‌های ادبی شاید بتوان در اعمال نظر خود کوبریک بر رمان دانست، زیرا کوبریک این آثار ادبی را تنها بستری برای مطرح ساختن عقاید خود در نظر می گیرد زیرا فیلم‌های او همواره امضای کوبریک را با خود به همراه دارند و این را هم هرگز فراموش نکنیم که کوبریک يك فیلمساز صاحب سبک است. واز يك فیلمساز صاحب سبک چیزی جز این انتظار نمی رود.

• تنوع ژانر در فیلم‌ها:

به راحتی می توان گفت که کوبریک هرکدام از فیلم‌هایش را در يك ژانر مجزا ساخته و دیگر هیچ گاه آن ژانر را تکرار نکرده است. به طوری که او در تمام ژانرهای اصلی و شناخته شده سینما مانند: (وحشت، کمدی، تخیلی، تاریخی، جنگی و...) فیلم ساخته است. همانطور که گفته شد برای کوبریک سینما حکم يك قالب زبانی را داشته و به همین علت او آگاهانه در تمام این ژانرها فعالیت کرده است و برای او پرداختن به این ژانرها هرگز جنبه تجربه کردن و آشنایی با آن ژانر را نداشته است.

زیرا او سینما را کاملا می شناسد و تمام ژانرهای مختلف آن را هضم کرده و این تنوع ژانر تنها به این علت است که او در پرداخت داستان‌هایش به این نتیجه می رسد که می تواند حرف‌هایش را به وسیله آن ژانر بهتر به مخاطبانش منتقل کند. به طوری که همواره فیلم‌های کوبریک از بهترین فیلم‌های ژانر خودشان در تاریخ سینما به حساب می آیند. خود کوبریک در جایی می گوید: من هیچ گاه يك ژانر را دوبار تکرار نمی کنم زیرا آنقدر آن کار را کامل و دقیق انجام می دهم که نیازی به ساخت دوباره فیلمی در آن ژانر نمی بینم.

• مدت زمان طولانی فیلم‌ها:

خواسته و یا ناخواسته مدت زمان طولانی فیلم‌ها وحتی بعضی از سکانس‌های فیلم‌های کوبریک تبدیل به مشخصه ای تکرار شونده در آثار او

می شوند. شاید علت این امر را بتوان همان نگاه عمیق و دقیق کوبریک در فیلم هایش دانست و اینکه او می خواهد تمام حرفهایش را در آن موضوع به خصوص، یکجا بگوید. زیرا برای او تکرار معنایی ندارد.

• نگاه بدبینانه به دنیای معاصر:

کوبریک همواره در تمام فیلم های خود نگاهی تند، سیاه و بدبینانه به دنیای اطراف خود دارد. از نگاه او انسان هرچه از نظر علمی و تکنیکی در زندگی خود پیش برود بیشتر در منجلا ب فساد و سقوط پیش خواهد رفت. دنیای معاصر برای کوبریک دنیایی سرشار از خشونت، تباهی و سقوط است. نگاه بدبینانه او به دنیا در اکثر آثار او به وضوح دیده می شود. حتی کوبریک به موضوع انسان معاصر با نگاه هایی روانشناسانه و فیلسوفانه می نگرد.

• لایبرنت های درونی فیلم ها و شخصیت ها:

کوبریک خود اعتقاد دارد که: (کامل ترین شکل بیان پیچیده گویی است). او همواره در پرداخت شخصیت های فیلم هایش سعی در ایجاد این پیچیدگی های درونی دارد. شخصیت های فیلم های کوبریک را می توان به لایبرنت هایی (هزارتو هایی) تشبیه کرد که همواره دارای پیچیدگی های خاص خود هستند.

این لایبرنت درونی تنها در فیلم درخشش نمود عینی پیدا می کند و به صورت ما به ازای خارجی شخصیت اصلی فیلم جک تورنس (جک نیکلسون) ظاهر می شود و در واقع لایبرنتی که در هتل قرار دارد نمایانگر شخصیت پیچیده جک تورنس است. این پیچیدگی تقریباً در تمام فیلم های کوبریک جریان دارد تا در آخرین شاهکار او (چشمان باز بسته) به اوج خود می رسد. این پیچیدگی ها باعث می شود تا مخاطب دقیق تر به موضوع توجه کند و این دقت باعث لذت کشف درونیات فیلم در اومی شود. کوبریک در جایی می گوید: (چگونه می توانستم برای تابلو مونالیزا ارزشی قائل باشم در حالی که لئوناردو در پایین آن نوشته بود می خندد تا رازی را از معشوقش پنهان کند).

• تعداد کم فیلم ها:

کوبریک فیلمسازی بسیار کم کار و گزیده کار بود به طوری که در طی پنجاه سال فعالیت فیلمسازی تنها ۱۲ فیلم بلند ساخت که این تعداد کم فیلم های او بسیار باعث تعجب است. شاید این گزیده کاری را هم بتوان دلیلی بر دقت کوبریک دانست زیرا همین گزیده کاری است که باعث می شود تا او بیشتر بر روی مسائل فیلم هایش دقت کند.

علت مهاجرت کوبریک از آمریکا به انگلستان را شاید بتوان در همین مقوله جستجو کرد. کوبریک در طول مدت کوتاه فعالیتش در هالیوود متوجه شد که هیچ اختیاری از خود نخواهد داشت و همواره باید تحت سلطه نظام سرمایه داری آن جا باشد.

اما او که می خواست فیلم های خودش را بسازد زیر بار حرف های مسئولان هالیوود نرفت و بر خلاف بسیاری از فیلمسازان دنیا _ که از اروپا به هالیوود می روند_ از آمریکا به کشور انگلستان مهاجرت کرد و تا پایان عمر فیلم های دلخواهش را ساخت. به طوری که خود می گوید: (هیچ گاه در تمام عمرم مجبور به ساختن هیچ فیلمی نشده ام و تمام فیلم هایم را با علاقه خود ساخته ام حتی چند فیلمی که در هالیوود کار کرده ام). پس از ذکر چند مشخصه از سینمای کوبریک که از مهمترین مشخصه های فیلم های او بود نگاهی گذرا بر فیلمهای استنلی کوبریک داریم تا با آثاری بیشتر آشنا شویم:

• قتل (کشتن)

قتل اولین فیلمیست که کوبریک به ساختن آن تفاخر کرد. او بعد از ساختن دو فیلم (ترس و هوس) و (بوسه قاتل) که به طبع به عنوان اولین فیلمهای بلندیک فیلمساز جوان مابه چندانی نداشت و تنها راه ورودی بود به دنیای فیلمسازی بلند، فیلم قتل را در سال (۱۹۵۶) ساخت که نه تنها خود کوبریک بسیار از آن راضی بود بلکه باعث ستایش و تمجید اکثر منتقدان شد و کوبریک را به عنوان جوانی مستعد و خوش فکر به دنیای سینما معرفی کرد.

این فیلم اقتباسی است از کتاب (Clean break) نوشته (لایونل وایت). ساختار بسیار دقیق و پیچیده فیلم که به سخن گفتن در باره يك قتل از زبان افراد مختلف می پردازد و کارگردانی دقیق آن که نشان از وجود کارگردانی خوش فکر در پشت دوربین دارد این فیلم را تبدیل به فیلمی ماندگار می

کند. البته هنوز از آن نگاه ژرف و فیلسوفانه کوبریک در این فیلم خبری نیست و تنها ساختار و تکنیک بسیار دقیق آن است که باعث حیرت همگان می شود.

• راه های افتخار

راه های افتخار اولین فیلمیست که کوبریک به طور جدی و به شکلی بسیار زیبا به بیان تفکرات و دغدغه های خود می پردازد. این فیلم اقتباسی است از رمانی به همین نام نوشته (همفری کاب) که کوبریک آن را در سال (۱۹۵۷) ساخت. راه های افتخار فیلمی است در مورد انسان ها و روابط شان با یکدیگر در بستری به نام جنگ.

در واقع موضوع جنگ در این فیلم تنها جولان گاه نیست برای بیان دیدگاه های تلخ اندیشانه کوبریک نسبت به انسان معاصر. ما در تمام مدت فیلم هیچ يك از سربازان دشمن را نمی بینیم و فیلم تنها در جبهه خودی می گذرد، در واقع جنگ اصلی در همین جبهه خودیست که اتفاق می افتد. فرماندهانی که در قصرهای خود نشسته اند و بر سر جان انسان های بی گناهی که به عنوان سرباز در خط مقدم جنگ شرکت دارند معامله می کنند. راه های افتخار راوی از بین رفتن روابط سالم انسانی و جایگزینی رفتار های حیوانی و غیر انسانیست. نگاه کوبریک در این فیلم نگاهی به شدت انسان شناسانه و تلخ است. با وجود اینکه اتفاقات این فیلم در زمان جنگ جهانی دوم می گذرد اما در واقع برای این فیلم زمان و مکانی مشخص نمی توان در نظر گرفت زیرا این روابط سیاه همیشه و در همه جای دنیا وجود دارند.

• اسپارتاکوس

اسپارتاکوس آخرین فیلم آمریکایی کوبریک است. فیلمی که تهیه کننده آن (کریک داگلاس) که بازیگر آن فیلم هم بود بعد از اختلاف نظر با (آنتونی مان) که کارگردانی فیلم را برعهده داشت مسئولیت این کار را به کوبریک سپرد. کوبریک هم پس از باز نویسی فیلمنامه کار که بر اساس رمانی از (هاوارد فاست) نوشته شده بود ساخت فیلم را در سال (۱۹۵۹) شروع کرد. و تنها به سکانس افتتاحیه فیلم که توسط آنتونی مان ساخته شده بود دست نزد.

کوبریک خود این فیلم را فیلمی نیمه تحمیلی توصیف می کند. اما می گوید که باز هم با وجود تمام فشار هایی که از طرف تهیه کننده بر او بوده است نظرات خود را در آن فیلم اعمال کرده است. صحت این مطلب را می توان در برخی از سکانس های فیلم مانند سکانس معروف جنگ دید. کوبریک جوان در حالی که در هنگام ساختن این فیلم تنها ۳۰ سال سن داشت و حتی سابقه ساختن چنین فیلم عظیمی را نداشت توانست به خوبی از عهده این کار برآید و موفق به آفرینش يك فیلمی بزرگ حماسی تاریخی شود. فیلمی که هنوز هم بعد از گذشت سالیان دراز یکی از بهترین و خوش ساخت ترین فیلمهای تاریخی سینماست. این فیلم اولین فیلم کوبریک بود که موفقیت اسکاری را برای کوبریک به همراه داشت. البته خود کوبریک هیچ گاه جایزه اسکار را کسب نکرد.

• لولیتا

کوبریک پس از ساخت اسپارتاکوس به دلیل اینکه جو سینمای آمریکا را مخالف عقاید و تفکرات خود می دید و می دانست که هیچ گاه نمی تواند در آنجا فیلم دلخواهش را بسازد و مدام باید تحت سلطه تهیه کنندگان قرار بگیرد به هجرتی خود خواسته دست زد و در اواخر دهه ۶۰ به انگلستان آمد تا باز هم فعالیت فیلمسازی خود را از سر بگیرد. کوبریک در اولین گام فیلمسازی خود در انگلستان به سراغ رمانی از (ولادیمیر ناباکوف) رفت تا رمان معروف او (لولیتا) را به فیلم تبدیل کند. و در سال (۱۹۶۲) موفق به ساخت این فیلم شد.

لولیتا روایت گر دلباختگی مردی به دختر خوانده خود است که باعث به وجود آمدن دلسردی ها و مشکلات روانی برای او می شود. البته به نظر این حقیر لولیتا در بین دیگر آثار کوبریک از چنان جذابیت فوق العاده ای برخوردار نیست اما باز هم در مواردی فیلمی به شدت کوبریکی است.

• دکتر استرنج لائو

کوبریک کمده سیاه دکتر استرنج لائو را براساس رمان (Red Alert) نوشته (پیتر جورج) در سال (۱۹۶۴) به فیلم تبدیل کرد. دکتر استرنج لائو فیلمی متفاوت از فیلم های هم ژانر خود است. کمده کابوس واری از دورانی سیاه ۹۰ درصد زمان فیلم در محوطه ای بسته می گذرد که سران و فرماندهان بزرگ جنگ در کنار یکدیگر برای آینده جهان تصمیم می گیرند. این شاهکار کوبریک با بازی فوق العاده زیبای (پیتر سلرز) در سه نقش

متفاوت به اوج خود می رسد. کوبریک همان نگاه سیاه و بدبینانه خود را نسبت به جهان معاصر و این بار در فضای طنز آلود به نمایش در می آورد. دغدغه های کوبریک در این فیلم همان دغدغه هایی است که بعد ها در اکثر فیلم های خود با کمی تغییر مطرح می کند. ● ۲۰۰۱ یک ادیسه فضایی

استنلی کوبریک این بار برای ساخت فیلم جدید خود به سراغ رمانی علمی تخیلی، نوشته (آرتور سی کلارک) می رود. و فیلم ۲۰۰۱ ادیسه فضایی را بر اساس همین رمان در سال (۱۹۶۸) می سازد. این شاهکار بی تردید بهترین فیلم علمی و تخیلی تاریخ سینماست و از بهترین فیلم های کوبریک به شمار می رود. به طوری که برخی از منتقدان این فیلم را بهترین کار کوبریک می دانند. ● ۲۰۰۱ یک ادیسه فضایی فیلمیست در مورد تاریخ بشریت و به وجود آمدن انسان و ادامه حیات او تا ابد. در واقع کوبریک فیلمی در مورد زندگی انسان از ازل تا ابد می سازد. فیلمی که به نوعی می توان گفت چکیده ای از تمام فیلمهای کوبریک است و تمام حرف های او را یک جا و به بهترین شکل در خود جای داده است. فیلم با تصاویر میمون هایی آغاز می شود که تخته سنگ سیاهی را که گویی نشانی از تمدن است و نماد تخته سیاه رنگ کلاس درس است کشف می کنند. این میمون ها تبدیل به انسان هایی می شوند که آنقدر پیشرفت می کنند که به کرات دیگر سفر می کنند و به انتهای علم می رسند.

در واقع کوبریک این انسان های متمدن را با همان میمون های ابتدای فیلم مقایسه می کند و بر این موضوع اصرار می ورزد که انسان ها با اینکه به ظاهر متمدن اند اما باز هم همان موجودات وحشی باقی خواهند ماند با این تفاوت که اینک تبدیل به موجوداتی شده اند که ماشین ها بر آنها حکومت می کنند. از نکات مهم دیگر فیلم فیلم برداری شاهکار و همچنین ساختن فضا های فوق العاده زیباست. در ضمن کوبریک که خود در زمینه موسیقی سررشته دارد و موسیقی در آثار او نقش بسیار سازنده ای دارد این بار به صورت استادانه ای دست به انتخاب موسیقی می زند و از استفاده از موسیقی اورجینال پرهیز می کند. کاری که بعد ها نیز در پرتقال کوکی تکرار می کند.

● پرتقال کوکی

در سال (۱۹۷۱) استنلی کوبریک پرتقال کوکی را بر اساس رمانی از (آنتونی بورگس) ساخت. پرتقال کوکی شاهکاریست تکان دهنده در مورد رابطه انسان معاصر و خشونت ویا به تعبیری دیگر نگاهيست بدبینانه به جریان داشتن خشونت در دنیای معاصر. این فیلم روایت گزندگی چند جوان شرور و عصیانگر است که همواره دست به کارهای شرورانه و تجاوزگرانه می زنند. اما سردسته این گرو بالاخره در موقعیتی تنها قرار می گیرد و تابان تمام بی عدالتی هایی را که در گذشته انجام داده پس می دهد.

کوبریک با استفاده هوشمندانه از موسیقی بتهوون در فیلم که در واقع شخصیت اصلی فیلم را عاشق این موسیقی نشان می دهد به این نکته اشاره دارد که هیچ گاه نمی توان خوی و خصلت شرورانه و خشونت بار را در پشت نقابی با نام هنر پنهان کرد.

کوبریک به دلیل استفاده از صحنه های خشن در این فیلم به شدت از طرف منتقدین مورد هجوم قرار گرفت و عده ای او را به عنوان کسی که با فیلمش موجب رواج خشونت می شود محکوم کردند. اما کوبریک به شدت به این اتهام اعتراض کرد و در گفتگویی اعلام کرد که هنوز در هیچ کجای دنیا چنین چیزی با اثبات نرسیده است که نمایش خشونت باعث ترویج آن می شود بلکه بر عکس دیدن چنین صحنه های خشنی موجب تخلیه روانی افراد می شود و آنها را از انجام چنین کارهایی منصرف می کند.

● بری لپندون

کوبریک در سال (۱۹۷۵) تصمیم گرفت تا رمان قرن هجدهمی (ویلیام تاکه ری) به نام بری لپندون را به فیلم تبدیل کند. فیلم بری لپندون در کارنامه کاری کوبریک فیلمی متفاوت جلوه می کند. فیلمی تاریخی با پس زمینه ای جنگی و حتی عاشقانه که به سرگذشت زندگی جوانی بانام بری می پردازد و تمام فراز و فرود های زندگی او را در بر می گیرد.

بسیاری از منتقدین از این انتخاب کوبریک متعجب شدند که یک رمان تاریخی ساده چه جذابیتی برای کوبریک داشته است ویا کدامیک از تفکرات او سازگار بوده که او دست به چنین انتخابی زده است. اما کوبریک با هوشمندی تمام موفق می شود این فیلم را در جنبه های جهان شناسانه رشد دهد واز این رمان فیلمی بسازد که به طور کنایی به سرگذشت انسان ها و مواجهه آنها با مسائل زندگی اشاره می کند.

کوبریک برای گرفتن صحنه های داخلی فیلم در شب دست به اقدامی جدید و فوق العاده می زند. او لنز مخصوصی را به محققان کارخانه زاپس سفارش می دهد تا بتواند به وسیله آن لنز تمام سکانس های شب را با نور طبیعی فیلمبرداری کند. به همین علت از تعداد زیادی شمع در صحنه استفاده می کند که باعث زیبایی بصری فوق العاده فیلم می شود و این صحنه هارا به تابلوهای زیبای نقاشی قرن هجدهم بدل می کند. این فیلم با آنکه مانند اکثر فیلم های کوبریک در گیشه موفق نبود اما کاندیداتوری ۷ جایزه اسکار را برای فیلم کوبریک به ارمغان آورد. البته همان طور که گفته شد کوبریک باز هم از دریافت اسکار باز ماند و هیچ گاه این جایزه را دریافت نکرد تا نامش هم ردیف بزرگان دیگری چون هیچکاک، چاپلین و ... که هرگز موفق به دریافت این جایزه نشده اند ثبت شود. به بیان بهتر می توان گفت جایزه اسکار تا ابد در حسرت دست های کوبریک ماند.

- درخشش

کوبریک این بار برای ساختن فیلم جدید خود به اقدامی عجیب دست می زد. او منبع اقتباس فیلمنامه خود را رمانی با نام (درخشش) نوشته نویسنده ای جوان به نام (استفن کینگ) انتخاب می کند. استفن کینگ نویسنده ای بود که تنها به نوشتن رمان هایی ساده و ارزان ولی پرفروش دست می زد که تمام آنها داستان هایی وحشتناک بودند. اما کوبریک باز هم از داستانی ساده نوشته نویسنده ای جوان در سال (۱۹۸۰) دست به ساخت شاهکاری بزرگ می زند که به نظر این حقیر بهترین فیلم ترسناک تاریخ سینما به حساب می آید. کوبریک داستان نویسنده ای را روایت می کند که بر اثر تنهایی و انزوا به جنونی یکباره مبتلا می شود به طوری که قصد به قتل رساندن همسر و فرزندش را می کند. کوبریک به طرز استادانه به این داستان درجه دوم لایه هایی روانشناسانه تزریق می کند و از تبدیل شدن فیلم به یک فیلم ترسناک معمولی جلوگیری می کند.

لایه های درونی این فیلم همانطوری که قبلا نیز گفته شد باعث خلق شخصیت پیچیده جک تورنس می شود که با بازی استادانه (جک نیکلسون) به اوج خود می رسد. کوبریک در این فیلم از بیان مسائل جهان شناسانه دور می شود و به فیلم خود رنگی روانشناسانه می زند. کوبریک در این فیلم برای اولین بار به طور گسترده ای از دستگاه فیلمبرداری به نام (استیدی کم) استفاده می کند. که این خود باعث خلق سکانس هایی به یادماندنی می شود مانند سکانس تعقیب پسر توسط پدر برای به قتل رساندن او. این فیلم از معدود فیلم های کوبریک است که در گیشه موفق می شود.

- غلاف تمام فلزی

کوبریک در سال (۱۹۸۷) یعنی ۷ سال پس از ساختن درخشش دست به ساخت فیلمی جنگی زد که داستان آن در دوران جنگ آمریکا و ویتنام می گذرد. کوبریک برای ساخت این فیلم به سراغ رمانی از (گوستاو هاسفورد) رفت. غلاف تمام فلزی روایتگر زندگی تعدادی از سربازان آمریکایی است که با هم تعلیم می بینند و با هم به جنگ ویتنام می روند. فیلم به طور مشخص به سه قسمت تقسیم می شود. قسمت ابتدایی فیلم دوران آموزش این سربازان و فشارهایی که بر روی آنهاست را نمایش می دهد. فشار های روانی که باعث می شود یکی از سربازان ابتدافرامنده خود و سپس خودش را بکشد.

قسمت میانی فیلم از اعزام سربازان به جنگ شروع می شود و حکایت جنایات آنان است در مقابل مردم بی پناه ویتنام. و در قسمت پایانی این سربازان پرغرور از کشتن افراد بی گناه و بی سلاح، توسط فردی که بعدا مشخص می شود یک دختر ویتنامیست یکبارگ کشته می شوند. غلاف تمام فلزی فیلمست در نکوهش جنگ و نشان دادن بوجی و ویرانگری آن و همچنین فیلمیست کاملا ضد آمریکایی که روایت گر سقوط تفکرات جنگ طلبانه آمریکاییست. (جوکر) قهرمان فیلم بر روی کلاهش نوشته است زاده شده برای کشتن و بر روی سینه خود علامت صلح را چسبانده است و هنگامی که فرمانده او از معنای این کار از او سوال می کند او می گوید که می خواسته با این کار دوگانگی شخصیت انسان هارا نمایش دهد. همان کاری که کوبریک به وسیله این فیلم موفق به نمایش آن می شود.

- چشمان باز بسته

کوبریک به عنوان آخرین فیلمش دست به ساخت شاهکاری بی تکرار و به تمام معنا تکان دهنده می زند. او این بار بعد از مدتها خاموشی به سراغ رمانی نوشته (آرتور شنیتزler) می رود. و در سال (۱۹۹۸) فیلم چشمان باز بسته را می سازد. این فیلمی به وضوح روانشناسانه است .

کوبریک در این فیلم نگاه خود را از کائنات و مسائل جهانیانه می گیرد و با دقتی اعجاب آور به روابط زناشویی زن و شوهری که ساکن نیویورک هستند می پردازد.

این فیلم فیلمیست درباره حسادت، خیانت و به خصوص سکس. کوبریک در آخرین فیلم خود آنچه عمیق و دقیق عمل می کند که همگان را حیران و مبهور می گذارد. وبه راستی می توان گفت چنین وصیت نامه ای می تواند بهترین پایان برای کارنامه درخشان کوبریک باشد. سخن در باره این شاهکار نکاندهنده بسیا است که به هیچ عنوان جای مطرح شدن در این زمان را ندارد. اما حتما در آینده ای نه چندان دور به طور کامل و دقیق در مورد این فیلم مطالبی خواهم نوشت.

به هر حال استنلی کوبریک تنها مدتی بعد از پایان فیلم چشمان باز بسته در سال ۱۹۹۹ درگذشت. با پایان یافتن عمر کوبریک و با پایان یافتن قرن بیستم آخرین فیلمساز کلاسیک و بزرگ زنده دنیا هم از میان رفت تا در قرن بیست یکم سینمای دنیا سینمایی بدون کوبریک را آغاز کند.

منبع : وب سایت سینمایی هنر هفتم

<http://vista.ir/?view=article&id=244774>

 Vista.ir
Online Classified Service

استیفن کینگ

((کاری))، ((درخشش)) و ((رستگاری در شاونسک))؛ هالیوود نمی تواند به کارهای استیفن کینگ پایان دهد. همزمان با نمایش عمومی آخرین فیلم ساخته شده بر اساس داستان کینگ، فیلمسازان درباره راز موفقیت او سخن می گویند. آمار وحشتناکی است: بیش از هفتاد فیلم سینمایی، تلویزیونی و سریالهای کوچک بر اساس کتابها و داستانهای کوتاه استیفن کینگ ساخته شده اند و حضور او در میان نویسندگان مشهور نظیر جان گریشام و تام کلنسی رقابت شدیدی ایجاد نموده است. به نظر می رسد این حضور موفق کینگ سطحی انگاری در امر اقتباس را به خطر انداخته باشد. آخرین اثر کینگ که بر پرده سینماها نقش بسته، ((صیاد رویا))ی لارنس کاسدن است: فیلمی پر از حمله های گوناگون بیگانه های کرم مانند با دندانهای تیغی، خزهای قرمز رنگ آلوده و قاپیدنهای بدن آدمها که این امر با بسیاری از تصورات وحشی او تا به امروز رقابت می کند. استیفن کینگ کار خود را با نوشتن داستانهایی درباره نوجوانان، تندروی کلیسای سن برناردز و اشغال شهرها توسط خون آشامها آغاز کرد. او بارها تلاش نمود تا به جریان اصلی قابل توجه در ادبیات نزدیک شود، ولی وجود نوعی نخبه گرایی ناخودآگاه در کارش او را همچنان از توجه به ادبیات جدی



مستثنی می کند. شاید گفتن این حرف احمقانه به نظر برسد که چون او برای استنلی کوبریک و دیوید کراننبرگ خوب است، پس باید برای همه

خوب باشد. دست کم پنج فیلمی که بر اساس کتابهای کینگ ساخته شده‌اند یعنی ((درخشش)) ساخته کوبریک، منطقه مرگ ساخته کرانبرگ، ((کاری)) ساخته بریایان دی پالما، ((میزی)) ساخته راب راینر و ((رستگاری در شاوشنک)) ساخته فرانک دارا بونت نسبت به فیلمهای کلاسیک هم دوره خود چیزی کم ندارند. بعضی از آنها در ژانر مربوط به خود حتی در رده بالاتری نیز قرار می‌گیرند. آنچه باعث می‌شود کینگ بر پرده سینماها جلوه‌گر باشد، لزوماً همان چیزی نیست که او را در ردیف بالای جدول کتاب قرار می‌دهد. بهترین رمانهای او همیشه بهترین فیلمها از آب در نمی‌آیند، برعکس، ((درخشش)) و ((کاری))، هر دو، باعث درخشان نمایاندن مصالح اصلی منبع شده‌اند. هیچ قاعده منظمی برای درونمایه فوق طبیعی در کتابهای کینگ وجود ندارد. ((رستگاری در شاوشنک)) روایتی سر راست در ژانر زندان است که قابلیت بالای فیلم باعث می‌شود به راحتی فراموش کنیم آن را کینگ نوشته است. ولی سایت سینمایی Tmdb آن را در رده دوم پرمخاطب‌ترین فیلم همه دوران پس از ((پدر خوانده)) قرار داده است. تیلور هاکفورد که فیلم مهجور ولی باارزش ((دولورس کلیبورن)) را در سال ۱۹۹۵ کارگردانی کرده، نوشته‌های کینگ را اینگونه ارزیابی می‌کند: ((داستانهای او در چندین فضا قابل خرد شدن هستند. او وحشت خیال‌گونه‌ای دارد که بسیار جالب می‌نماید - اگرچه مورد علاقه و تمایل من نیست - ولی اگر بخواهیم تحلیلی عمیق‌تر انجام دهیم، او درامهای انسان محور و شخصیت محور دارد که حساسیت برمی‌انگیزند و حتی وارد روان آمریکا و گاهی مهمتر از آن روان کلی انسانیت می‌شوند.)) ((دولورس کلیبورن)) اولین تاخت و تاز جدی کینگ در جریان اصلی ادبیات است و یکی از بهترین کتابهای او نیز به شمار می‌رود. این داستان، حکایت بیوه خشنی به نام دولورس را بیان می‌کند که به دلیل انجام جنایتی در گذشته گناهکار بوده و به تازگی متهم به کشتن کارفرمایش نیز شده است. این داستان، حماسه دلخراشی از سواستفاده خانوادگی است که هاکفورد و ستارگانش - کتی بیتس و جنفر جیسن لی - آن را به درام پر قدرت و پر سر و صدای مادر / دختر تبدیل کرده‌اند. خشونت در خانواده، یکی از تمهای مورد علاقه و آشنای کینگ است: مثل مادر دیوانه فیلم ((کاری)) که نقش آن را پایپر لوری ایفا نموده است یا سرایدار جک نیکلسن که در ((تلالو)) میان حلقه بی‌پایان خشم جنایت‌آمیزی گرفتار شده است. کار بزرگی که کینگ در داستان ((دولورس کلیبورن)) انجام می‌دهد، قرار دادن این موضوع در قصه اصلی است تا بتواند داستان ترسناک متفاوتی را تعریف کند. در این داستان فقط ارواح گذشته دولورس برای ایجاد ترس وارد عناصر ساختاری می‌شوند. اسکات هیکس فیلمساز سرشناس استرالیایی آزادانه درباره کینگ اظهارنظر می‌کند: ((نباید طرفدار از پیش محکوم کینگ باشیم.)) ساختن فیلمی بر اساس داستان نوستالژیک و بسیار بخته ((قلبهایی در آتلانسیس)) (۲۰۰۱)، به او ثابت کرده است که بی‌شک باید ابهامی وجود داشته باشد: ((وقتی داستان را می‌خواندم، از قدرت خارق‌العاده توصیفی کینگ شوکه شده بودم. این اپیزودهای درست و بجا از دوران کودکی طوری قرار گرفته بودند که بسیار شخصی به نظر می‌آمدند.)) این کتاب درآمیختگی عجیب تکه‌هایی است که از آن فقط قسمت اصلی بر پرده سینما نقش می‌بندد و از ترفند دیوانه‌وار همیشگی کینگ گسسته شده است. کینگ به شدت در داستان‌سرایی پرگویی می‌کند "The Stand": حکایت دردآور ظهور طاعون، به صورت کتابی در ۱۲۴۰ صفحه به چاپ رسید و به همراه کتاب قطور دیگری مثل "Tommyknockers" و "It"، نتوانسته‌اند برای فیلم بلند سینمایی قابل استفاده باشند. سریالهای کوچکی که بر اساس این کتابها ساخته شده‌اند جایگاه خاص خود را دارند، ولی ظاهراً داستانهای کوتاه او بیشتر برای فیلمهای بلند اقتباس شده‌اند. ((صیاد رویا)) استثنايي است که این قاعده را به اثبات می‌رساند. این فیلم آمیزه‌ای است از سه داستان مجزای "Stand By me" و "The Thing" و ((روز استقلال)) که بر اساس کتاب هفتصد صفحه‌ای ساخته شده است که در آن شخصیت مرکزی وجود ندارد و چند رشته داستان برای فضا سازی به هم بافته شده‌اند. ((صیاد رویا)) برای کاسدن به عنوان داستانی علمی / تخیلی، گامی بزرگ و رو به جلو محسوب می‌شود. او بیشتر به عنوان سازنده تکه‌های تلخ و شیرین مثل ((هراس بزرگ)) و ((آبگیر بزرگ)) شناخته شده است. پرده اول فیلم ((صیاد رویا)) که در آن چهار دوست دوران کودکی، پیش از یورش آن فاجعه، برای باز پیوند سالیانه خود گرد هم آمده‌اند، اطلاعاتی درباره این می‌دهد که او از کجا آمده است. کاسدن می‌گوید: ((وقی کتاب را خواندم، دلیل اصلی‌ای که توانستم ارتباط خوبی با آن برقرار کنم، تشابه شروع آن با یکی از فیلمهای خودم بود. کتاب درباره دوستانی است که از زندگی‌شان ناراضی هستند. هر کدام به نوعی مسئول دلداری دیگری در این گروه است. خیلی شبیه ((هراس بزرگ)) است. موضوع مورد علاقه من، پایان نیافتن داستان در این موقعیت است. در فیلمهای من پس از آنکه افراد دور هم جمع می‌شوند و اتفاقاتی رخ می‌دهد، هر کس به خانه خود برمی‌گردد. ولی در این داستان، یورش بیگانه‌ها را شاهد هستیم و این جالب‌تر است.)) کاسدن پی موضوع متفاوتی مثل فیلمهایی با جلوه‌های ویژه بود،

ولی آمیختگی بخشهای داستانی خاص این کتاب، باعث علاقه‌مندی او شد: ((یکپارچه شدن دو موضوع غریب استیفن کینگ در این داستان اتفاق می‌افتد. چگونه طی سالها ارتباطات دوران کودکی شما کمتر می‌شود ولی در عین حال می‌تواند شما را نجات دهد و همچنین ترسهای ژرف شما که بیشتر به کابوس می‌ماند. او (کینگ) با تصورات کابوس گونه‌ای در ارتباط است.)) هنگامی که شخصیت مورگان فریمن، سربازی که می‌خواهد همه آنچه را که ممکن است بیگانه‌ها با آن در تماس باشند نابود کند، درباره احساساتی نشدن نسبت به یک فیلم جمع و جور صحبت می‌کند، فکر نکردن درباره موضوعات هم راستا و امروزی بسیار سخت است. کاسدن از همه این موارد چقدر منظور درستی داشته است؟: ((همیشه بجاست. شما خودتان هم می‌دانید همیشه رهبرانی تندرو وجود داشته‌اند. جنگ سرد، ویتنام، همیشه چیزی وجود دارد. کینگ با آنچه اتفاق می‌افتد در ارتباط است. امنیت‌مان همچنان به روش همیشگی تهدید می‌شود. آنچه خارج از دایره کوچک روشنایی قرار دارد، آنچه را درون آن است تهدید می‌کند.)) همیشه می‌توانیم خلاصه‌ای درباره کتابهای استیفن کینگ بیان کنیم. باید این تبصره را اضافه کنیم که این روشنایی هیچوقت خاموش نمی‌شود. او دلپذیرترین نویسنده‌ای است که درباره وحشت می‌نویسد و بر زندگی پس از یورش پافشاری می‌کند و معتقد است ما همیشه به وضع قبلی می‌رسیم و این، همان وضعیتی است که او می‌خواهد ما را برای داستان بعدی خود نگه دارد.

منبع : پایگاه رسمی انتشارات سوره مهر

<http://vista.ir/?view=article&id=212133>

 **vista.ir**
Online Classified Service

استیو مک‌کوئین

ترنس استیو مک‌کوئین ۲۴ مارس سال ۱۹۳۰ در ایالت ایندیانا در آمریکا به دنیا آمد.

وی در ۱۳ سالگی همراه با مادرش به لوس آنجلس نقل مکان کرد. استیو در ۱۷ سالگی به نیروی دریایی رفت و در آنجا به عنوان راننده تانک و مکانیک فعالیت کرد.

از او هنگامی که توانست جان پنج نفر از نیروی دریایی را در حادثه‌ای تمرینی نجات دهد تقدیر شد. این باعث شد که بعدها مزایای تحصیلی ارتش را دریافت کند و در آکتورز استودیو درس بخواند.

اولین نقش‌آفرینی او در فیلم علمی-تخیلی حباب بود. در فیلم بوچ کسیدی و ساندنس کید قرار بود با پل نیومن همبازی شود



ولی بخاطر درخواست دستمزد زیاد که از عادات او بعد از شهرتش بود از کار کنار رفت.

در سال‌های پایانی زندگی‌اش بدن او در اثر سرطان رنجور شده بود، با این حال در وسترن غیرمعمول تام هورن و در فیلم اکشن شکارچی که آخرین فیلم او محسوب می‌شود در سال ۱۹۸۰ میلادی بازی کرد. بیماری او در ۲۲ دسامبر سال ۱۹۷۹ تشخیص داده شد ولی او این راز را تا یک ماه قبل از مرگش حفظ کرد. سرانجام استیو مک کوئین در ۷ نوامبر سال ۱۹۸۰ در اثر سرطان ریه که ریه راست او را کاملاً سرطانی کرده بود در مکزیک درگذشت. جسد او را سوزاندند و خاکستر او را به اقیانوس آرام ریختند.

استیو مک کوئین موتورسواری قابل و علاقه‌مند به خودروی سواری بود. وی ۳ بار ازدواج کرد و دو فرزند به نام‌های چاد مک کوئین و تری مک کوئین دارد.

او دارای کمر بند مشکی دان ۹ کاراته بود و نزد بروس لی جیت کاندو فرا گرفت. وی ملقب به «سلطان خونسردی» بود.

• آثار هنری استیو مک کوئین:

- پایون
- نه اینقدر کم
- هفت دلاور
- بولت
- دانه‌های شن
- آسمان‌خراش جهنمی
- فرار بزرگ
- فرار مرگبار
- شکارچی

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=124083>

 **vista.ir**
Online Classified Service

استیون اسپیلبرگ

استیون آلن اسپیلبرگ ۱۸ دسامبر سال ۱۹۴۴ در ایالت اوهاو آمریکا به دنیا آمد.

اسپیلبرگ دوران کودکی‌اش را در سالن‌های سینما و با دیدن فیلم‌های والت دیسنی و آثار حادثه‌ای سپری کرد و همین مسئله موجب شد که در





ساخت فیلم‌هایش نیز رگه‌های کودکی و فانتزی را رها نکند، تا جایی که برخی لقب کودک - کارگردان را به او داده‌اند. وی از ۱۲ سالگی برای خودش فیلم‌های آماتوری می‌ساخت، فیلمنامه‌هایش را خودش می‌نوشت، از دوستانش برای بازی استفاده می‌کرد و آنها را به خوبی هدایت می‌کرد. در ۱۶ سالگی، یک فیلم بلند به نام Firelight با زمان ۲ ساعت و نیم ساخت. استیون به کالج ایالتی کالیفرنیا رفت و آنجا در رشته سینما تحصیل کرد. در اواخر دهه ۶۰، پنج فیلم دیگر ساخت اما بالاخره در سال ۱۹۶۸ با فیلم کوتاه آمبلین بود که مورد تحسین قرار گرفت. او همدوره جرج لوکاس، فرانسیس فورد کاپولا، مارتین اسکورسیزی، جان میلوش و برایان دی‌پالما است. اسپیلبرگ توانست با کمپانی کلمبیا قراردادی امضا کند و کارگردانی چند اثر تلویزیونی را به عهده بگیرد. این دوره

کاری تجربه‌های بسیاری برای اسپیلبرگ به همراه داشت.

وی اولین اثر مهم و خلاقانه خود را که به اکران سینماها هم راه یافت در سال ۱۹۷۱ و با نام دونل ساخت. دونل اثری خلاق بود. دونل ماجرای سفر یک فروشنده دوره‌گرد بود که اسیر دیوانگی یک راننده تریلر می‌شود، راننده‌ای که تماشاگر هرگز چهره او را نمی‌بیند.

اسپیلبرگ به خوبی از پس صحنه‌های تعقیب و گریز برآمد و ایجاد دلهره را در متن کار قرارداد. او توانست با این فیلم، توجه دست اندرکاران هالیوود را به خود جلب کند و خود را به عنوان یک استعداد تازه، معرفی کند.

وی در سال ۱۹۹۱ به بازسازی پرهزینه قصه پیتربن پرداخت و نام آن را هوک گذاشت. در سال ۱۹۹۲، اسپیلبرگ انقلابی در جلوه‌های ویژه ایجاد کرد و فیلم پارک ژوراسیک را ساخت. در این فیلم، افسانه علمی - تخیلی و پرفروش مایکل کرایتون را به تصویر کشید و فیلمش مانند کتاب، بسیار پرفروش از آب درآمد.

او یک فیلم بحث برانگیز به نام فهرست شیندلر هم ساخت که جایزه اسکار بهترین فیلم و جایزه اسکار بهترین کارگردانی را بدست آورد. این فیلم، تنها فیلم سیاه و سفیدی است که جایزه اسکار بهترین فیلم را بعد از سال ۱۹۶۰ برنده شده است.

• برخی از محورهای پرونده هنری اسپیلبرگ:

- برنده جایزه اسکار بهترین کارگردانی و بهترین فیلم برای فیلم فهرست شیندلر در سال ۱۹۹۵
- برنده جایزه اسکار بهترین کارگردانی برای فیلم نجات سرباز رایان در سال ۱۹۹۶
- نامزد دریافت اسکار بهترین کارگردانی برای فیلم برخورد نزدیک از نوع سوم در سال ۱۹۷۸
- نامزد دریافت اسکار بهترین کارگردانی برای فیلم مهاجمین صندوقچه گمشده در سال ۱۹۸۲
- نامزد دریافت اسکار بهترین کارگردانی برای فیلم تی تی در سال ۱۹۸۳
- نامزد دریافت اسکار بهترین کارگردانی برای فیلم رنگ ارغوانی در سال ۱۹۸۶
- نامزدی بهترین فیلم برای نجات سرباز رایان در سال ۱۹۹۹
- برنده جایزه گلدن گلوب در رشته بهترین کارگردانی برای فیلم‌های فهرست شیندلر و نجات سرباز رایان
- نامزد دریافت گلدن گلوب در رشته بهترین کارگردانی برای فیلم‌های آرواره‌ها، برخورد نزدیک از نوع سوم، مهاجمین صندوقچه گمشده، تی تی، رنگ ارغوانی، آمیستاد، هوش مصنوعی و مونیخ

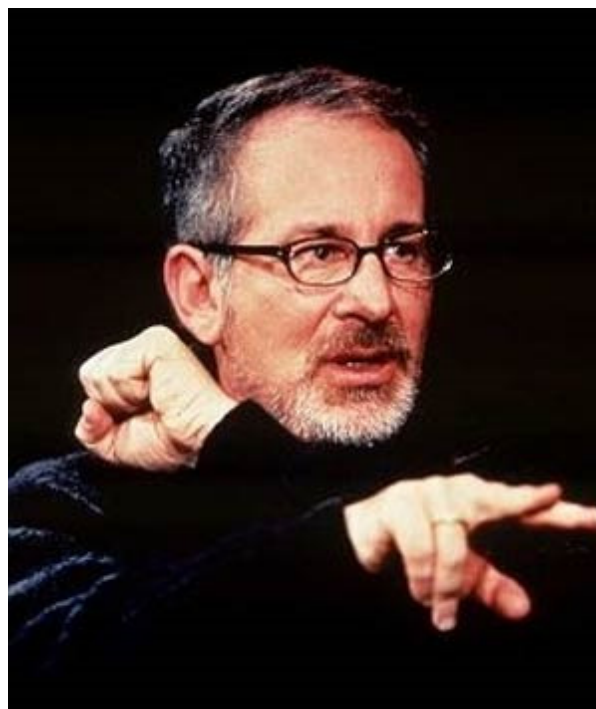
▪ برنده نخل طلای کن برای بهترین فیلمنامه و نامزد دریافت نخل طلایی بهترین فیلم هر دو برای شوگرلند اکسپرس در سال ۱۹۷۴

- برنده جایزه بافتا در رشته بهترین فیلم برای فهرست شیندلر
- نامزد دریافت جایزه بافتا در رشته بهترین کارگردانی برای فیلم آوارها و بهترین کارگردانی و بهترین فیلمنامه برای فیلم برخورد نزدیک از نوع سوم، بهترین کارگردانی و بهترین فیلم برای ئی تی و بهترین فیلم برای نجات سرباز رایان
- برخی از آثار هنری اسپیلبرگ:
 - ایندیانا جونز چهار، ۲۰۰۸
 - مونیخ ۲۰۰۵
 - جنگ دنیاها، ۲۰۰۵
 - ترمینال، ۲۰۰۴
 - اگه می‌تونى منو بگیر، ۲۰۰۴
 - گزارش اقلیت، ۲۰۰۲
 - هوش مصنوعی، ۲۰۰۱
 - نجات سرباز رایان، ۱۹۹۸
 - دنیای گمشده: پارک ژوراسیک، ۱۹۹۷
 - آمیستاد، ۱۹۹۷
 - فهرست شیندلر، ۱۹۹۳
 - پارک ژوراسیک، ۱۹۹۳
 - هوک، ۱۹۹۱
 - ایندیانا جونز و آخرین جنگ صلیبی، ۱۹۸۹
 - همیشه، ۱۹۸۹
 - امپراتوری خورشید، ۱۹۸۷
 - رنگ ارغوانی، ۱۹۸۵
 - ایندیانا جونز، ۱۹۸۴
 - اعماق، ۱۹۸۳
 - ای‌تی موجود فرازمینی، ۱۹۸۲
 - مهاجمان صندوقچه گمشده، ۱۹۸۱

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=121354>

استیون اسپیلبرگ



- نام: استیون آلن اسپیلبرگ (Spielberg Allan Steven)
- تاریخ تولد: ۱۸ دسامبر ۱۹۴۶
- محل تولد: سینسیناتی، ایالت اوهایو ایالات متحده آمریکا
- همسر و فرزندان : امی ایروینگ، از ۲۷ نوامبر ۱۹۸۵ تا ۲ فوریه ۱۹۸۹- یک فرزند
- کیت کاپشواو (Capshaw Kate) از ۱۲ اکتبر ۱۹۹۱ تا به حال - پنج فرزند
- استیون اسپیلبرگ در سینسیناتی اوهایو، در یک خانواده ۲ نفری چشم به جهان گشود. بعدها او صاحب ۳ خواهر کوچکتر نیز شد. اسپیلبرگ نام شهری در اتریش است که اجداد یهودی مجارستانی او در قرن ۱۷ آنجا می زیستند.
- اسپیلبرگ کارگردان معروف آمریکایی، برنده ۴ جایزه اسکار و یکی از موفقترین کارگردانان تاریخ سینما هم در میان منتقدان و هم در بین مردم عادی است. با این حال بعضی از منتقدین او را نمونه فیلمسازان بلک باستر (اهمیت وجه تجاری بر وجه هنری) می دانند.

او ابتدا فیلم های حادثه ای می ساخت اما امروز او را به خاطر چالش هایش

در ساخت فیلم هایی با مضامین هلوکاست (نسل کشی)، برده داری، جنگ و تروریسم می شناسیم. او اکنون موفق ترین کارگردان سینما در زمینه تجاری است. او کارگردان یا تهیه کننده موفق ترین فیلم ها در گیشه سینما بوده است و کارگردانان بسیاری از او تاثیرپذیرند. در سال ۲۰۰۴ از دید مجله پریمیور و دیگر نشریات او قدرتمندترین و پرنفوذترین شخص در صنعت سینما بوده است و در پایان قرن بیستم مجله لایف او را پرنفوذترین شخص در این زمینه شناخت.

او چهاربار نامزد دریافت جایزه اسکار و دو بار برنده این جایزه برای کارگردانی فیلم های « فهرست شیندلر، List s&#۰۳۹;Schinbler » و « نجات سرباز رایان، Ryan Private Saving » شده است.

تا کنون هفت فیلم او نامزدی بهترین فیلم را کسب کرده اند که فقط یکی از آن ها به نام «فهرست شیندلر» توانسته آن را به خود اختصاص دهد.

استیون در لیست سالیانه قدرتمندترین شخصیت ها از سوی مجله « فوربز » در رده دهم قرار دارد.

او هم دوره جرج لوکاس، فرانسیس فرد کاپولا، مارتین اسکورسیزی، جان میلوش و برایان دی پالما است. او با فیلمسازی بزرگ شده است. در نوجوانی با دوستانش فیلم های ۸ میلیمتری می ساخت. اولین فیلم کوتاهش را برای نمایش در سینماها در سن ۲۱ سالگی و در سال ۱۹۶۸ ساخت. پس از پایان دوره دبیرستان در سال ۱۹۶۴ او به دانشگاه کالیفرنیا به نام لانگ بیچ رفت تا ادبیات انگلیسی بیاموزد چون این دانشگاه در آن زمان رشته سینما نداشت در سال ۱۹۶۸ دانشگاه را رها کرد.

او پس از گذشت بیست و پنج سال از شروع تحصیل در سال ۲۰۰۲ تحصیلا تش را با پروژه ای مستقل در «CSULB» پایان داد.

اسپیلبرگ از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۵ به جز چند اثر کارهای درخشانی در پرونده خود ندارد.

اما از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۲ با چندین کار بزرگ اسم خود را به جهانیان شناساند و خود را ابدی نمود. آثاری همچون آرواره ها (Jaws) ، ایندیانا جونز (Jones Indiana) ، برخورد نزدیک از نوع سوم (Kinb Thirb the of Encounters Close) ، ای تی (Terrestrial-Extra The :.T.E) و در نهایت پارک

ژوراسیک (Park Jurassic).

اسپیلبرگ و گروه جلوه های ویژه اش با نوآوری و ابتکارهای منحصر به فردی که در فیلم پارک ژوراسیک (بدون وجود جلوه های ویژه کامپیوتری امروزی) لقب پایه گذاران نسل جدید جلوه های ویژه را از آن خود کردند.

در سال ۱۹۹۳ فیلم برجسته «فهرست شیندلر» برگی دیگر به افتخارات اسپیلبرگ افزود.

در سال ۱۹۹۴ او فرصت بیشتری پیدا کرد تا استودیو فیلم سازی جدیدش یعنی همان «دریم ورکس» (DreamWorks) را ایجاد کند.

در سال ۱۹۹۸ او با تاثیر از حوادث تاسف بار جنگ جهانی دوم یک درام وهم انگیز تمام عیار را جلوی دوربین برد که تحسین همگان را برانگیخت. او در این درام از هنر بازیگری تام هنکس به بهترین شکل بهره جست. داستان یک سرجوخه آمریکایی به فرماندهی کاپتان میلر (تام هنکس) برای پیدا کردن سرباز رایان در سنگرهای میدان نبرد فرانسه به جستجو می پردازند.

در سال ۲۰۰۱ او آخرین پروژه کارگردان و دوست قدیمی خود استنلی کوبریک با نام «هوش مصنوعی I.A.: Intelligence Artificial» را پیگیری و به اتمام رساند. کوبریک نتوانسته بود در زمان حیات خویش این فیلم را به مرحله اجرا در آورد.

ماجرای درام این فیلم مربوط به زمان آینده است. زمانی که انسان ها از رباط ها به عنوان کودک خویش هم استفاده می کنند. در این میان یکی از این رباط های کودک سان عاشق مادر خود می شود.

مجله بینایی و شنوایی لقب بهترین فیلم تمام اعصار را به آن داد. بازی تاثیرگذار هلی جوئل اوسمنت (Osment Joel Haley) در نقش دیوید باعث شد او یک شبه ره صد ساله را بپیماید.

منتقد مشهور سینمایی «آرموند وایت» اظهار کرد که «هوش مصنوعی» فیلم مورد علاقه او برای همیشه است.

از دیگر فیلم های مطرح و متفاوت وی می توان به : «گزارش اقلیت Report Minority» با بازیگری تام کروز، «اگه میتونی منو بگیر Can You If Me Catch» با بازی تام هنکس و لئوناردو دی کاپریو ، «جنگ دنیاها Worlbs the of War» با بازی تام کروز و داکوتا فنینگ، «ترمینال Terminal The» با بازی تام هنکس، کاترین زتا جونز و استنلی توجی و فیلم بحث برانگیز «مونخ Munich» اشاره کرد.

فیلم های دیگری که در سال های اخیر از اسپیلبرگ می بینیم بیشتر در قالب کارگردانی فنی است.

فیلم «ترانسفورمرز Transformers» که هنوز در بعضی از کشورهای دنیا روی پرده است از دسته همین آثار است.

این فیلم آخرین ساخته کارگردان نه چندان با سابقه به نام «مایکل بی» است که از کارهای قبلی او می توان به «پسران بد» اشاره کرد.

داستان فیلم برگرفته از روی انیمیشن ژاپنی به همین نام می باشد که به یاری جلوه های ویژه کامپیوتری به صورت فیلم سینمایی در آمده است. این فیلم داستان رباط هایی که از فضا آمده و در قالب وسایل نقلیه مثل ماشین سواری، کامیون، هلیکوپتر و ... خود را از دید انسان ها مخفی نگه می دارند. جذابیت ماجرا مربوط به قسمت های تغییر شکل دادن این رباط هاست. این موضوع بسیار مورد توجه قشر نوجوان قرار گرفته است.

مهندسان و متخصصان جلوه های ویژه با بهره گیری از کارگردانی فنی استیون اسپیلبرگ فیلمی بی همتا را رقم زده اند که تماشاگران بسیاری را به سوی سالن های نمایش در آمریکای شمالی کشانده است.

برای اولین بار تکنیک های مورد استفاده در این فیلم باعث شده که بیننده قدرت تشخیص صحنه های کامپیوتری و مدل واقعی را نداشته باشد.

پشتیبان و سرمایه گذار اصلی این فیلم کمپانی اتومبیل سازی «جی ام» (GM) آمریکاست که خودروهای مورد نیاز این فیلم را برای تبدیل رباط ها تامین کرده است.

اسپیلبرگ عقیده دارد وقتی که فیلمی را می سازد همیشه دوست دارد به تماشا کردن فیلم فکر کند، بخاطر اینکه خودش را یک تماشاچی می داند.

منبع : روزنامه مردم سالاری

<http://vista.ir/?view=article&id=281094>

استیون سیگال

استیون سیگال یکی از کم کارترین هنرپیشه‌های هالیوود محسوب می‌شود. او علیرغم محبوبیت و شهرت زیادی که در میان مردم به ویژه جوانان اکشن‌پسند دارد، در فیلم‌ها کمتر ظاهر می‌شود. استیون سیگال تنها یک هنرپیشه نیست او یک ورزشکار و موسیقیدان نیز هست. او در زمینه کاراته و چند ورزش رزمی ژاپنی به درجه حرفه‌ای رسیده و کمربند مشکی گرفته و استاد کاراته شده است. او دوست دارد در فیلم‌هایی نقش بازی کند که کاملاً پلیسی و اکشن است و بسیاری از فیلم‌های او شباهت زیادی به فیلم‌های جیمز باند دارد. در این مقاله به شرح حال زندگی این هنرپیشه رزمی‌کار می‌پردازیم.



• کودکی سیگال

استیون سیگال در ۱۰ آوریل ۱۹۵۱ در لانسینگ میشیگان آمریکا چشم به جهان گشود. پدرش کنتارو سیگال انگلیسی و مادرش پاتریشیا با اصلیت ایرلندی، کاتولیک بودند. پدر استیون معلم ریاضی دبیرستان و مادرش تکنسین اتاق عمل بود.

استیون کوچک پسری خوش زبان و زیرک و با اعتماد به نفس بود. وقتی هفت سال داشت به تقاضای دوست پدرش در یک فیلم ایفای نقش کرد. او از همان دوران کودکی به ورزشهای رزمی ژاپنی علاقمند شد.

استیون در عین حال که کم سن و سال بود اما رفتاری بزرگانه داشت و همچون یک فرد عاقل فکر می‌کرد و حرف می‌زد.

او در مدرسه نیز از بهترین شاگردان کلاس به شمار می‌رفت. مادر و پدرش برای ایجاد یک زندگی بهتر تصمیم گرفتند به لس‌آنجلس کالیفرنیا نقل مکان کنند. از این رو استیون دوران دبیرستانش را در لس‌آنجلس گذراند و همانجا نیز تحت تعلیم استاد هنرهای رزمی رود کویا‌یاشی قرار گرفت و چند ورزش رزمی ژاپنی از جمله کاراته و آیکیدو را آموخت. در حقیقت با ورود به کلاس این استاد، گویی وارد فرهنگ آسیایی شد و تحت تاثیر سنتهای ژاپنی قرار گرفت.

در سال ۱۹۷۴ در حالیکه ۲۲ سال بیشتر نداشت به درجه حرفه‌ای در ورزش آیکیدو رسید. پس از فارغ‌التحصیلی از مدرسه برای یافتن شغل به هر کجا سر زد تا بالاخره در رستوران کینگ برگر کاری پیدا کرد. او به دانشگاه رفت و در رشته تاریخ به تحصیل پرداخت و بعد از پایان تحصیلاتش راهی ژاپن شد. در آنجا با دختری به نام آیاکو فوجیتانی آشنا شد. پدر آیاکو مدرسه تعلیم هنرهای رزمی داشت.

• ازدواج با آیاکو

استیون با آیاکو ازدواج کرد و صاحب دو فرزند دختر و پسر شد. او تحت تعلیم پدر آیاکو قرار گرفت و چند هنر ورزشی ژاپنی را آموخت. متأسفانه پدر همسرش قمارباز و مشروب‌خوار بود و استیون از رفتار و اخلاق او ناراحت می‌شد، لذا تصمیم گرفت به آمریکا بازگردد. آیاکو نیز حاضر به زندگی در

آمریکا نبود و از استیون جدا شد. او به نیومکزیکو رفت و یک مدرسه هنرهای رزمی ژاپنی در آنجا باز کرد.

بعد از مدتی دوباره برای کسب تجربیات بیشتر به اوزاکای ژاپن رفت و این بار ورزش‌های دیگری را از رشته کاراته آموخت. او دوباره آن روزگار می‌گوید: به خود افتخار می‌کردم که در ژاپن به آموزش هنرهای رزمی می‌پردازم.

او علاقه زیادی به فرهنگ و سنت ژاپنی‌ها پیدا کرده بود. سیگال به آمریکا بازگشت و در بوربانک کالیفرنیا به بازگشایی یک مدرسه ورزشی اقدام کرد. او اولین فیلمش را با نام فراتر از قانون یا نیکو در همان دوران بازی کرد و مورد توجه کارگردانان مشهور قرار گرفت و به او لقب (هنرمند قهرمان) دادند. او دستمزدهای بالایی دریافت می‌کرد زیرا بدل نداشت و خودش کارهای سخت و خطرناک را یک تنه در فیلم ایفا می‌کرد. پس از مدتی با (آدریان لاراسا) هنرپیشه‌هالیوود ازدواج کرد. اما این ازدواج دوامی نداشت. بعد از مدتی با کلی لبروک هنرپیشه و مدل هالیوود آشنا شد و علیرغم اینکه حاصل این ازدواج سه فرزند بود اما این ازدواج نیز فرجام خوشی نداشت و به جدایی ختم شد. سیگال برای فرزندانش یک پرستار گرفت. آریساولف فقط پرستار فرزندان سیگال نشد بلکه به همسری او درآمد و صاحب یک فرزند شدند. دو فرزند سیگال که ثمره ازدواج اول وی بودند بعد از بزرگ شدن تصمیم گرفتند نزد مادرشان به ژاپن بروند. آنان دین بودایی را برگزیدند و به ژاپن بازگشتند. اما بقیه فرزندان سیگال در لس‌آنجلس مشغول به زندگی هستند. سیگال در طول سالهای ۱۹۹۸ به بعد در چند فیلم اکشن و پلیسی ایفای نقش کرد. مدتی نیز به تبلیغ چند نوشابه انرژی‌زا و روغن‌های مکمل ورزشی پرداخت.

کمپانی موبایل اورنج SA آمریکا نیز از چهره سیگال برای تبلیغات محصولاتش استفاده کرد. سیگال کم‌کم بازیگری را کنار گذاشت و وارد تجارت شد. بعد از طوفان مصیبت بار نیواورلئان، استیون سیگال تصمیم به بازسازی این شهر گرفت. او می‌خواهد یک فیلم در نیواورلئان بازی کند و به این ترتیب موجب بازسازی این سرزمین طوفان زده شود. پروژه جدید او (شاهزاده هفت‌تیرکش) نام دارد. موضوع فیلم کمی غم‌انگیز است از این رو استیون سعی دارد از صحنه‌های غم‌بار این شهر استفاده کند و فیلم خود را بسازد و در آن ایفای نقش داشته باشد. حتی موسیقی این فیلم هم قرار است توسط سیگال تنظیم شود و عایدی فروش بلیت این فیلم صرف مردم نیواورلئان شود.

• کوتاه از زندگی سیگال

- او اولین آمریکایی بود که ورزش آبکی‌وجودو را در ژاپن آموخت.
- صاحب کمربند مشکی در کاراته و آبکی‌دو است.
- گیاه‌خوار است و گوشت نمی‌خورد.
- او علاقه زیادی به نواختن موسیقی با گیتار دارد و چند سبک موسیقی را با گیتار ابداع کرده است. او یک معلم موسیقی داشته که جامائیکایی بوده و آموزش موسیقی خود را مدیون معلمش است.
- خانه‌ای در سانتا اینز با دویست هکتار مساحت دارد و در حیاط خانه‌اش به پرورش درخت انگور پرداخته است.
- مدتی بادی‌گارد بوده و به کارهای بدلکاری می‌پرداخته.
- استیون سیگال در حین تمرین با شون کانری، مچ دست وی را شکست و به وی آسیب رساند.
- از دوستان صمیمی جکی‌چان و پادشاه کارل‌گوستاو سوئدی است.
- در سال ۲۰۰۵ آلبوم موسیقی خود با نام (از دل غار کریستال بخوان) را وارد بازار کرد.
- علاقه زیادی به حیوانات دارد و حامی حمایت از حقوق حیوانات است. او در گوشه‌ای از حیاط خانه‌اش انواع حیوانات خانگی را نگهداری می‌کند.
- چند مدرسه زنجیره‌ای آموزش هنرهای رزمی در ایالت‌های مختلف آمریکا بر پا کرده است.
- علاقه زیادی به جمع‌آوری گیتار در مدل‌های مختلف و شمشیرهای سامورایی دارد.
- به او استاد استیون و یا استاد آبکی‌دو نیز می‌گویند.
- تسلط کامل به زبان ژاپنی دارد.
- به نظریه تناسخ بوداییان معتقد است.

• کتابی در زمینه نکته‌های هنرهای رزمی ژاپن به رشته تحریر درآورده است.

• فیلم‌شناسی

نیمه‌جان، نفوذناپذیر، ساعت، آتش زیر خاکستر، خارجی، امروز خواهی مرد، ماموریت در تایلند، زخم‌های التیام‌ناپذیر، خروج برای یک قتل، بیل وحشی، نیکو، جاسوس بیگانه، میهن‌پرست و خارج از دسترس از جمله فیلم‌های استیون سیگال است.

منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=244587>

 **vista.ir**
Online Classified Service

افسانه پایگان

• شرح حال

• متولد ۱۳۴۰ در تهران.

• دارای مدرک تحصیلی پنجم ادبی.

• شروع فعالیت از سال ۱۳۵۱ با فیلم کوتاه بوق.

با بازی در مجموعه تلویزیونی سرداران، ایفای نقش مقابل دوربین را تجربه کرد و پس از آن بلافاصله به سینما راه یافت. او در دهه شصت پرکارترین بازیگر زن سینما بود.

نامزد دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش اول زن در نهمین جشنواره

فیلم فجر برای فیلم دو فیلم با یک بلیط

دیپلم افتخار بازیگر نقش اول زن در چهاردهمین جشنواره فیلم فجر

برای فیلم خواهران غریب.

• فیلم‌شناسی:



• آما (اکبر صادقی، ۱۳۷۱)

• مریم و میتیل (فتحعلی اویسی، ۱۳۷۱)

• خوش خیال (مهران تأییدی، ۱۳۷۱)

• بدل (جهانگیر جهانگیری، ۱۳۷۲)

• مجازات (جهانگیر جهانگیری، ۱۳۷۳)

• روز دیدنی (فرزین مهدی پور، ۱۳۷۳)

- خواهران غریب (کیومرث پوراحمد، ۱۳۷۴)
- نابخشوده (ایرج قادری، ۷۵/۱۳۷۴)
- زیر چتر خورشید (مجموعه، بهمن زرین پور، ۱۳۷۵)
- زخمی (کامران قدکچیان، ۱۳۷۶)
- یاغی (جهانگیر جهانگیری، ۱۳۷۶)
- پنجه در خاک (ایرج قادری، ۱۳۷۶)
- بدل کاران (مهدی صباغزاده، ۱۳۷۶)
- طوطیا (ایرج قادری، ۱۳۷۷)
- شبیخون (جمشید آهنگرانی، ۱۳۷۷)
- مرد عوضی (محمدرضا هنرمند، ۷۷/۱۳۷۶)
- روزهای زندگی (مجموعه، سیروس مقدم، ۷۸/۱۳۷۷)
- کمین (مجموعه، مسعود کرامتی، ۱۳۸۰)
- خاکستری (مهرداد میرفلاح، ۱۳۷۹)
- کافه ستاره (سامان مقدم، ۱۳۸۵)
- سریداران (مجموعه تلویزیونی، محمدعلی نجفی، ۱۳۶۲)
- گمشده (مهدی صباغزاده، ۱۳۶۴)
- حریم مهرورزی (ناصر غلامرضایی، ۱۳۶۵)
- دبیرستان (اکبر صادقی، ۱۳۶۵)
- تشکیلات (منوچهر مصیری، ۱۳۶۵)
- بگذار زندگی کنم (شاپور قریب، ۱۳۶۵)
- گل مریم (۱۳۶۶)
- مکافات (۱۳۶۶)
- طوبی (خسرو ملک، ۱۳۶۷)
- سالهای خاکستر (مهدی صباغزاده، ۱۳۶۷)
- آخرین مهلت (۱۳۶۸)
- شنگول و منگول (۱۳۶۸)
- فانی (۱۳۶۸)
- دو فیلم با یک بلیط (داریوش فرهنگ، ۱۳۶۹)
- گرگهای گرسنه (سیروس مقدم، ۱۳۷۰)
- قرق (احمد هاشمی، ۱۳۷۰)
- شانس زندگی (شهریار پارسی پور، ۱۳۷۰)
- حمله خرچنگها (۱۳۷۱)
- شکوه بازگشت (۱۳۷۱)
- اتل مثل توتوله (محمد جعفری، ۱۳۷۱)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74067>



افسانه چهره آزاد

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1341 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: دیپلمه.



نوه رفیه چهره آزاد (بازیگر سینما).

همسر شاهرخ فروتن (طراح صحنه و لباس سینما و تلویزیون).

گذراندن دوره دو ساله بازیگری در اداره تئاتر زیر نظر حمید سمندریان.

شروع فعالیت از سال 1366 با مجموعه تلویزیونی سال های بدون خانه.

از سال 1370 بازی در نقشهای دوم فیلمهای سینمایی را آغاز کرد. اما شاید از اجرای برنامه زنده تلویزیونی « جمعه تعطیل نیست » بود که نشان داد می تواند بازیگر خوبی باشد. بازی متفاوت او در نقش کوتاهی در فیلم « بوتیک » او را کاندید دریافت جایزه از هشتمین جشن خانه سینما - شهریور 1383 - کرد.

دندون طلا (حسین فردرو، 1370)

دو همسفر (اصغر هاشمی، 1371)

یک بار برای همیشه (سیروس الوند، 1371)

همسایه ها (مجموعه تلویزیونی، اصغر هاشمی، 1373)

مصائب عاشق فقیر (حسینعلی لیالستانی، 1374)

تهران 11 (مجموعه تلویزیونی، مرضیه برومند، 1376)

هتل (مجموعه تلویزیونی، مرضیه برومند، 1378)

جمعه تعطیل نیست (برنامه تلویزیونی 1381)
بوتیک (حمید نعمت الله، 1381)
چند تار مو (ایرج کریمی، 1382)
اسپاگتی در هشت دقیقه (رامبد جوان، 1383)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58811>



اکبر بدایع

اکبر بدایع از تدوینگران ایرانی فیلم و سریالهای تلویزیونی است.
اکبر بدایع در سال ۱۳۷۳ با همکاری در گروه کارگردانی سریال تلویزیونی " خانه در آتش " وارد حیطه حرفه‌ای سینما و تلویزیون شد. از سال ۱۳۷۴ کار خود را با تدوین سریالهای تلویزیونی افسانه، پدر، کیش مهر، گل یخ، رنگ سبز نارون، غریبه و ... ادامه داد.

چند نمونه از کارهای دیگر او در نقش تدوینگر عبارت‌اند از:

الف) فراق، به کارگردانی مسعود رشیدی

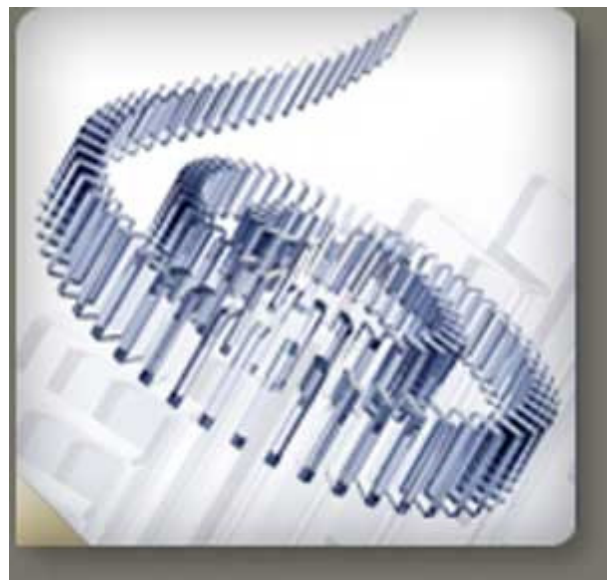
ب) ماه آتش، به کارگردانی اسماعیل میهن‌دوست

ج) سفر آبی، به کارگردانی کاظم بلوچی

د) نرگس، به کارگردانی شاپور قریب

و) تن‌ها، به کارگردانی سیدجواد هاشمی

ه) افسون، به کارگردانی سیدجواد هاشمی



ی) فیلم سینمایی دوئت، به کارگردانی سیدجواد هاشمی

منبع : ویکی پدیا

<http://vista.ir/?view=article&id=73258>



اکبر عبدی

اکبر عبدی بازیگر سینمای ایران است، او که ابتدا با بازی در سریال‌های تلویزیونی محبوب شد، با ایفای نقش‌های کمدی تبدیل به یکی از معروف‌ترین چهره‌های سینما و تلویزیون ایران شد.

• زندگی‌نامه

اکبر عبدی متولد ۱۳۳۷ در تهران است. فعالیت نمایشی اش را با ایفای نقش در نمایش‌های آماتوری در سال ۱۳۵۸ آغاز کرد. اکبر عبدی در سال ۱۳۶۲ با ایفای نقش در مجموعه‌های تلویزیونی مورد توجه قرار گرفت.

با بازی در فیلم جنجال بزرگ به سینما راه یافت و در سال ۱۳۶۸ برای بازی زیبایش در فیلم مادر ساخته علی حاتمی برنده سیمرغ بلورین نقش دوم مرد از هجدهمین جشنواره فیلم فجر شد.

از بازی‌های به یادماندنی او می‌توان به فیلم‌های هنرپیشه (محسن مخملباف) و آدم برفی (داود میرباقری) اشاره کرد.

اکبر عبدی نیمه دوم دهه هفتاد را در سکوت سینمایی سپری کرد و تا حدودی از محبوبیت و شهرت او کاسته شد.

بازی او در چند فیلم کمدی در اواخر دهه هفتاد هم خیلی مورد توجه واقع نشد و با وجود اینکه در سال ۱۳۸۰ و در جشنواره بیستم فیلم فجر برای بازی در فیلم نان و عشق و موتور هزار نامزد جایزه شد، اما بسیاری معتقدند که او از دوران اوج خود، یعنی زمانی که از مشهورترین و پولسازترین بازیگران ایران بود، فاصله گرفته است.



• فیلم‌شناسی

- ۱) مردی که موش شد (۱۳۶۴)
- ۲) اجاره نشینها (داریوش مهرجویی، ۱۳۶۵)
- ۳) ماموریت (حسن زندباف، ۱۳۶۵)
- ۴) گراند سینما (حسن هدایت، ۱۳۶۷)
- ۵) ای ایران (ناصر تقوایی، ۱۳۶۸)
- ۶) دزد عروسکها (محمد رضا هنرمند، ۱۳۶۸)
- ۷) ریحانه (علیرضا رئیسیان، ۱۳۶۸)
- ۸) مادر (علی حاتمی، ۱۳۶۸)

- ۹) در آرزوی ازدواج (اصغر هاشمی، ۱۳۶۹)
- ۱۰) مدرسه پیرمردها (علی سجادی حسینی، ۱۳۷۰)
- ۱۱) دلشدگان (علی حاتمی، ۱۳۷۰)
- ۱۲) ناصرالدین شاه اکتور سینما (محسن مخملباف، ۱۳۷۰)
- ۱۳) امام علی (ع) (مجموعه، داود میرباقری، ۱۳۷۰)
- ۱۴) هنرپیشه (محسن مخملباف، ۱۳۷۱)
- ۱۵) آرزوی بزرگ (خسرو شجاعی، ۱۳۷۳)
- ۱۶) آدم برفی (داود میرباقری ۱۳۷۳)
- ۱۷) پاکباخته (غلامحسین لطفی، ۱۳۷۴)
- ۱۸) مرد آفتابی (همایون اسعدیان، ۱۳۷۴)
- ۱۹) شب روباه (همایون اسعدیان، ۱۳۷۵)
- ۲۰) عشق گمشده (سعید اسدی، ۷۶/۱۳۷۵)
- ۲۱) افسانه پویک طلایی (خسرو شجاعی، ۱۳۷۶)
- ۲۲) جنگجوی پیروز (مجتبی راعی، ۱۳۷۷)
- ۲۳) راه سوم (مجموعه، قاسم جعفری، ۱۳۷۷)
- ۲۴) تارزن و تارزان (علی عبدالعلی زاده، ۱۳۷۹)
- ۲۵) دارا و ندار (فریدون حسن پور، ۱۳۷۹)
- ۲۶) نان و عشق و موتور ۱۰۰۰ (ابوالحسن داودی، ۱۳۷۹)
- ۲۷) زیر آسمان شهر (سری سوم، مهران غفوریان، ۱۳۸۱)
- ۲۸) کفشهای جیرجیرک دار (شاپور قریب، ۱۳۸۱)
- ۲۹) هتل پیاده رو (مجموعه تلویزیونی)
- ۳۰) قاعده بازی (احمدرضا معتمدی) ۱۳۸۴

منبع : ویکی پدیا

<http://vista.ir/?view=article&id=72758>

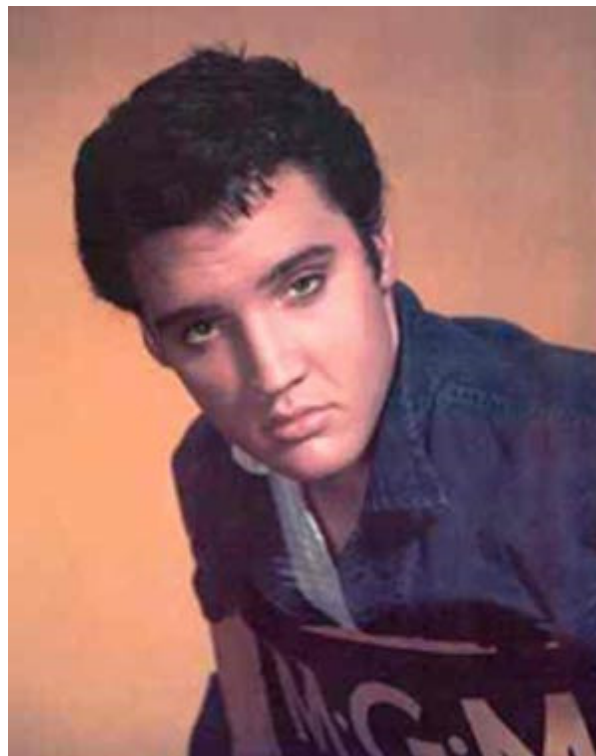
 **vista.ir**
Online Classified Service

الویس پریسلی

الویس در سال ۱۹۳۵ در تولو (می سی سی پی) به دنیا آمد. در بر اساس یک سری از گفته ها، زمانی که الویس پریسلی اولین اثر کلاسیک خود را در تابستان ۱۹۵۵ ارائه داد، تنها یک سال از آشنایی او با دنیای موسیقی و نیز ضبط آن گذشته بود. در طی دو تابستان گذشته (پیش از سال ۱۹۵۵) در بین گروههای سان ریکوردز واقع ممفیس تنس پرسه می زد و برای خواندن چند ترانه برای مادرش (به عنوان هدیه روز تولد وی) چهار دلار دریافت کرد. سم فیلیپس، رئیس گروه سان با مشاهده ی او صدای سیاه پوستی را در جسم یک سفید پوست یافته بود. از این رو سال بعد از آن جوان ۱۸ ساله که در آن هنگام راننده کامیون بود، دعوت کرد تا به استودیو بازگردد.

در یک روز مه آلود کار بر روی اثر «نمایش اد سولیوان» را آغاز کرده و از مردم آمریکا خواست تا فرزندانشان را به مشاهده ی این برنامه ترغیب نمایند. ولی والدین آنها او را وسوسه گر، هرزه و چاپلوس می دانستند که در جذب کودکان آنها به سمت خود افسونگر بود. وی از موسیقی برای دعوتی آشکار برای رهایی استفاده می کرد و کودکان نیز او را در این عرصه بر بالای دستان خود قرار داده بودند. چشمان خمار، لبها و صدای او دختران را دیوانه

کرده بود و جوی را پدیدآورده بود که همه از موسیقی های وی تقلید می کردند. پس از مدتی وارد ارتش شد، به آلمان سفر کرد و میلیونها صفحه از آثار خود را به فروش رسانید. با پرسیلا بیولیون ازدواج کرده و مدتی بعد از او جدا شد. او حدود ۵۰۰ میلیون از آثار خود را به فروش رساند. بعدها فضای دنیای موسیقی وی دگرگون شد و از موسیقی راک به سمت موسیقی های مقدس و روحانی گرایش یافت. به نظر می رسد الویس دیگر از موسیقی های خود خسته شده و از ویژگیهای گذشته تنها حرکات موزونش برجای مانده است. او سریع زندگی کرد و در عین جوانی مرد. در سال ۱۹۷۷ در سن ۴۲ سالگی، جسدش در حمام عمارت باشکوه ممفیس (گریسلند) یافته شد. البته او اضافه وزن داشت و از داروهای پارانوئید استفاده می کرد. مرگ وی اندوه بسیار بوجود آورد. اگر چه نیست، ولی صدایش برای همیشه جاودان ماند.



منبع : زیست نامه

<http://vista.ir/?view=article&id=86882>

 **vista.ir**
Online Classified Service

الیا کازان

الیا کازان اعلو کارگردان سینما و تئاتر، نویسنده، تهیه کننده و رمان نویس عثمانی‌تبار آمریکایی در سال ۱۹۰۹ از پدر و مادری یونانی در شهر کنستانتینوپل #۶۴۸۳۱؛ استانبول امروزی) به دنیا آمد.

وی در سن ۴ سالگی با والدینش به آمریکا مهاجرت کرد و در نیویورک مقیم شد. پدرش تاجر فرش بود. کازان پس از پایان تحصیلات متوسطه به کالج ویلیامز، در دانشگاه ییل رفت و به تحصیل رشته درام نویسی پرداخت و پس از فارغ التحصیلی در دهه ۱۹۳۰ به کار با یک گروه تئاتر پرداخت.

کازان نخستین نمایشنامه‌اش را در سال ۱۹۲۵ روی صحنه برد و در دهه ۱۹۴۰ به عنوان یکی از مستعدترین کارگردانان تئاترهای برادوی شهرت یافت. در زمان او بازیگرانی مانند مارلون براندو، لی جی کاپ و جسیکا تندی را به دنیای سینما معرفی شدند.

وی در سال ۱۹۴۸ اکتوز استودیو را تاسیس کرد و آن را به نهاد مهمی برای بازیگران سینما تبدیل کرد. اولین فیلمش را در سال ۱۹۳۷ ساخت و در سال ۱۹۴۱ برای فیلم توافق شرافتمندانه جایزه اسکار دریافت کرد و خود را به عنوان یک کارگردان بزرگ به عالم سینما معرفی کرد.

در سال ۱۹۵۱، کازان تصمیم گرفت نمایشنامه معروف تنسی ویلیامز،

اتوبوسی به نام هوس را که خود بارها با موفقیت به روی صحنه برده بود جلوی دوربین ببرد. کازان برای ساخت این فیلم به سراغ مارلون براندو رفت تا نقش استنلی کوالسکی را برایش بازی کند.

در سال ۱۹۵۲ کازان فیلم زنده باد زاپاتا را ساخت. این فیلم بر اساس داستان جان اشتاین بک ساخته شد. در این فیلم براندو در نقش زاپاتا و آنتونی کوئین ایفای نقش کردند.

در سال ۱۹۵۳، مردی بر طناب بندبازی، فیلم بعدی کازان بود. فیلمی هیجان انگیز و ضدکمونیستی دو آتشف که ماجرایش در چکسلواکی بعد از جنگ می‌گذرد و در آن یک گروه سیرک می‌خواهند از پشت پرده آهنین (اصطلاحی برای مرزهای شوروی سابق) بگریزند.

فیلم بعدی کازان که یکی از مهم‌ترین و بهترین فیلم‌هایش است، در بارانداز نام دارد که آن را بر اساس داستانی از باد شولبرگ ساخت. در این فیلم براندو نقش محوری را بر عهده داشت.

در سال ۱۹۵۵، کازان به سراغ رمان دیگری از جان اشتاین بک به نام شرق بهشت رفت. در این فیلم جیمز دین در نقش پسر احساساتی و سرکش فیلم ظاهر شد.

در دهه ۷۰ کازان دو فیلم ساخت. ملاقات کنندگان، درباره دو سرباز سابق ویتنام است که به خانه سرباز هم‌رزم دیگرشان حمله می‌کنند و آخرین ثروتمند، درباره هالیوود دهه ۱۹۳۰ که بر اساس رمان اف. اسکات فیتزجرالد ساخته شد. در این فیلم رابرت دنیرو نقش تهیه کننده فیلمی که شخصیتش براساس ایروینگ تالبرگ معروف پرداخت شده بود، بازی کرد که هر دو فیلم با نقدهای متفاوتی مواجه شدند.

الیا کازان یکی از پرافتخارترین کارگردانان تاریخ هالیوود است به طوری که ۳ بار جایزه اسکار، ۴ بار جایزه گلدن گلوب و ۵ بار جایزه تونی را تصاحب نموده همچنین بارها نامزد و برنده جشنواره‌های جهانی نظیر جشنواره فیلم کن و جشنواره فیلم ونیز نیز شده است.



الیا کازان در ۲۸ سپتامبر سال ۲۰۰۳ در سن ۹۴ سالگی درگذشت.

• افتخارات و آثار هنری الیا کازان:

• برنده جایزه اسکار بهترین کارگردانی برای فیلم‌های توافق یک جنتمن در سال ۱۹۴۸ و در بارانداز در سال ۱۹۵۵

- برنده جایزه گلدن گلوب در رشته بهترین کارگردانی برای فیلم در بار انداز در سال ۱۹۵۵ و برنده گلدن گلوب بهترین فیلم برای فیلم‌های توافقی یک جنتلمن در سال ۱۹۴۸ ، در بارانداز در سال ۱۹۵۵ ، عروسک در سال ۱۹۵۷ و آمریکا آمریکا در سال ۱۹۶۴
- برنده نخل طلای کن در رشته بهترین فیلم دراماتیک برای فیلم شرق بهشت در سال ۱۹۵۵
- اهایلی کامبرلندز، ۱۹۳۷
- به تو بستگی دارد، ۱۹۴۱
- درختی در بروکلین می روید، ۱۹۴۵
- دریای علف ها، ۱۹۴۷
- بومرنگ، ۱۹۴۷
- توافقی یک جنتلمن، ۱۹۴۷
- پینکی، ۱۹۴۹
- وحشت در خیابان ها، ۱۹۵۰
- اتویوسی به نام هوس، ۱۹۵۱
- زنده باد زاپاتا، ۱۹۵۲
- مردی روی طناب بندبازی، ۱۹۵۲
- در بارانداز، ۱۹۵۴
- شرق بهشت، ۱۹۵۵
- عروسک، ۱۹۵۶
- سیمایی در میان جمع، ۱۹۵۷
- رودخانه وحشی، ۱۹۶۰
- شکوه علفزار، ۱۹۶۱
- آمریکا آمریکا، ۱۹۶۳
- سازش، ۱۹۶۹
- بازدیدکنندگان، ۱۹۷۲
- آخرین ثروتمند، ۱۹۷۶

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=123981>



«الیور نورول هاردی»، کم‌دین مشهور، هفتم آگوست سال ۱۹۵۷ در سن ۶۶ سالگی بر اثر سکته قلبی بدورد حیات گفت.

الیور نورول هاردی هجدهم ژانویه ۱۸۹۲ در هارلم در جورجیا آمریکا به دنیا آمد. او در دانشگاه ایالتی جورجیا در رشته حقوق تحصیل می کرد و در فواصل بین درس هایش در کنسرواتوی موسیقی آتلانتا آواز می خواند. اگرچه در خانواده او نیز همانند لورل، هیچ پیش زمینه بازیگری وجود نداشت، اما از همان ابتدا استعداد و خلاقیت فراوانی در زمینه هنر بازیگری و نمایش داشت. الیور مدتی حقوق خواند و مدتی نیز به طور جدی آواز را دنبال کرد (او صدای خوبی داشت که بعدها در برخی فیلمها مورد استفاده قرار گرفت)



تا در سال ۱۹۱۰ با افتتاح یک سالن تئاتر در میلد گویل جورجیا به سینما علاقه مند شد و سپس با کمپانی لوسین فلوریدا شروع به کار کرد. یکی از نقش های دو نفره متعددی که او در آن ظاهر شد سگ خوش شانس بود که نقش کوچکی در مقابل لورل داشت. این ماجرا تقریباً یک دهه قبل از آن بود که این دو دوباره با هم همبازی شوند.

او در نقش های چاق بسیاری بازی کرد و در سال ۱۹۲۶ به استخدام هال روچ در آمد. در فیلم های اولیه اش با نام های نورول هاردی، بیب هاردی (لقبش در کودکی)، الیور بیب هاردی و الیور نورول هاردی بازی می کرد و پس از پیوستن به روچ نام الیور هاردی برای او تثبیت شد. شخصیت سینمایی هاردی به قول خودش کمی برآمده از شخصیت واقعی او و کمی نیز متأثر از داستان مصور هلپ فول هنری بود. هاردی از شخصیت خود، خلق و خوی جنوبی و ویژگی هایکلش را گرفت. درون شخصیت تنومند او قلبی مهربان قرار داشت.

مشهور است که لورل مغز متفکر آثار بود و هاردی پس از بازی معمولاً به سراغ گلف می رفت و البته نصف لورل نیز حقوق می گرفت. شخصیت ها و روابط سینمایی آن دو در خلال ۲۷ فیلم کوتاه بین ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۹ شکل گرفت. بعد از بازی در فیلم سوپ اردک این دو به بهترین جفت کم‌دین تاریخ سینما تبدیل شدند. بعد از بیش از دو دهه موفقیت آمیز در کنار استن، الیور بدون استن در فیلم های High Ribing و Kentuckian Fighting محصول سال ۱۹۴۹ ظاهر شد.

البته لورل و هاردی نخستین زوج های موفق کم‌دی بودند که رابطه شان بارها مورد تقلید قرار گرفت و هیچ گاه با آن کیفیت تکرار نشد.

هاردی متواضعانه هیچ گاه خود را به تنهایی خنده دار نمی دانست و از این بابت خود را وامدار لورل می خواند.

همسرش می گوید: او هرگز خود را کم‌دین فرض نکرد و از این تلقی مردم در شگفت بود.

هاردی که همواره یکی از عوامل خنده دار بودنش چاقی اش بود و روز به روز نیز چاقتر می شد، سرانجام در سن ۶۵ سالگی نگران از سلامتی خود به این نتیجه رسید که باید به طور جدی وزن کم کند، آن چنان که در کمتر از چند ماه حدود ۷۰ کیلو وزن کم کرد، ولی ناگهان یک ماه بعد دچار سکته قلبی شد، آنچنانکه تا چند ماه بستری شده و نمی توانست صحبت کند، او همچنان در خانه تحت مراقبت همسرش بود ولی در اوایل آگوست سال ۱۹۵۷ با فاصله بسیار کمی دو سکته قلبی دیگر کرد و به کما فرو رفت ولی دیگر هیچگاه چشم هایش را باز نکرد و سرانجام در تاریخ ۷ آگوست ۱۹۵۷ در سن ۶۶ سالگی چشم از جهان فرو بست.

او را در قبرستانی واقع در شمال هالیوود دفن کردند.

منبع : روزنامه مردم سالاری

<http://vista.ir/?view=article&id=270976>

امیر جعفری

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

همسر ریما رامین فر (نویسنده و بازیگر).

بازیگری را زیر نظر حمید سمندریان آموخت.

او تا به حال پنج بار برای بازی در نمایش‌های زیر از

جشنواره تئاتر فجر برنده جایزه شده است:

جایزه اول: رژیستورها نمی‌میرند - يك دقیقه سکوت

جایزه دوم: پائیز - همان همیشگی

جایزه سوم: رقص کاغذپاره‌ها

تقدیر: شب‌های آوینیون

بازی در سینما را در سال 1380 و با بازی در فیلم نان

و عشق و موتور 1000 آغاز کرد و با بازی در فیلم قارچ

سمی ادامه داد.

بازی او در مجموعه بدون شرح، اولین حضور او در

تلویزیون بود. زوج او و فتحعلی اویسی در دو مجموعه

بدون شرح و کمربندها را ببندیم با استقبال فراوان

مخاطبین مواجه شد.

نان و عشق و موتور 1000 (ابوالحسن داودی - 1380)



قارچ سمی (رسول ملاقلی پور - 1380)

بدون شرح (مجموعه - مهدی مظلومی - 1381)

جنابت (محمدعلی سجادی - 1381)

من يك مستأجرم (مجموعه - پریسا بخت آور - 1382)

تردست (محمدعلی سجادی - 1383)

کمربندها را ببندیم (مجموعه - مهدی مظلومی - 1383)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58803>

 vista.ir
Online Classified Service

امیر کاستوریکا

من دفعات متعددی متولد شده ام و می دانم یکی از تولدهای من در کن بوده است.

امیر کاستوریکا کارگردان، تهیه کننده و آهنگ ساز صربستانی است که در ۲۴ نوامبر ۱۹۵۴ در سارایوو متولد شده است. وی تا کنون نزدیک به ده فیلم بلند سینمایی و تعداد زیادی فیلم کوتاه و فیلمهای تلویزیونی ساخته است. کاستوریکا همچنین بعنوان نوازنده گیتار در یک گروه راک فعالیت می کند. وی تاکنون جوایز متعددی را برای ساخت فیلمهایش دریافت کرده که در میان آنها می توان به دو نخل طلا برای فیلمهای زیرزمین و وقتی پدر برای کار رفته بود و همچنین خرس نقره ای (جایزه ویژه هیات داوران) برای رویای آریزونا اشاره نمود.



• پراگ

اگرچه کاستوریکا در شهر سارایوو متولد شد و این شهر بدلیل مسلمان نشین بودن شهرت دارد اما خانواده او ریشه های ارتودوکس داشت. مورات پدرش، بمانند بسیاری از یوگوسلاوهای دیگر به گروه های کمونیستی پیوست. اما امیر که تنها پسر بود، کمونوسیت را متهم نمود و راه خود را به سمت کارگردانی پیش گرفت. کنجکاوی امیر جوان بیش از آن بود که او را وادار به اطاعت از خانواده اش نماید، به همین دلیل او با افرادی شرور رفت و آمد داشت.

خانواده او برای ممانعت از معاشرت او با این افراد تصمیم گرفتند او را در سن ۱۸ سالگی به خارج از کشور بفرستند. از آنجایی که آنها در همسایگی سینمای سارایوو زندگی می کردند برای او تحصیل در رشته سینما را در نظر گرفتند و در نهایت او را به مدرسه مشهور فامو فرستادند.

• سارایوو

در آن زمان من مثل یک زمین نخورده بودم. من خیلی کنجکاو بودم اما مدرسه را دوست نداشتم و هیچ رابطه ای هم با سینما نداشتم. باید

گفت کار من در سینما یک اتفاق تصادفی بود. پدرم دوستی داشت که در آن زمان مسئولیت یک موسسه سینمایی را بعهده داشت و او کسی بود که مرا وارد این فضا نمود. بعد از اتمام تحصیل در مدرسه سینمایی و بازگشت به سارایوو فهمیدم که چه میزان خاطرات کودکی، تجربیات شخصی و سرزمینی که در آن زندگی کرده ام قابلیت تبدیل شدن به داستانهای غنی را دارند. و این اولین باری بود که من دریافتم سینما چیست. اولین فیلم کوتاه او به شدت مورد توجه قرار گرفت و باعث شد تا او شناخته شود. اولین پروژه شخصی او "وقتی پدر برای کار بیرون رفته بود" کاری پر ریسک بود که در اعتراض به تبعید سیاسی دولت کمونیست یوگوسلاوی ساخته شد. که در آن زمان در جامعه بعنوان یک تابو مطرح بود. کاستوریکا در ساخت فیلمهایش از زبان مادری اش استفاده می کرد و حتی از لهجه های محلی بازیگرانش بهره می جست که این باعث می شد پلورالیسم (چندگانگی) در یوگوسلاوی را بهتر به نمایش بگذارد. در همین راستا فیلم آیا تو دالی بل را بخاطر داری؟ اولین فیلم یوگوسلاو بود که در بوسنی فیلم برداری شد و از زبان رسمی صرب-کروات استفاده نمود.

امیر به همراه فیلم نامه نویس خود تصمیم گرفت تا کارش را با ساخت سه گانه ای در مورد وضعیت سیاسی سارایوو ادامه دهد که این تصمیم منجر به ساخت فیلم وقتی پدر برای کار بیرون رفته بود شد. اما دریافت غیر منتظره نخل طلاپی باعث شد تا امیر به دنیای جدیدی وارد شود و او ساخت این سه گانه را رها کند.

این واقعه باعث شد تا امیر تصمیم بگیرد خود را برای مدتی از دنیای سینما دور کند و به نواختن گیتار در گروهی پانک-راک با نام Smoking Forbidden بپردازد که گروهی شورشی بود.

• نیویورک

نخل طلاپی باعث شد تا تمام درهای سینما به روی او گشوده شود. امیر به موضوعات جدید و مناطق جدید فکر می کرد اما در نهایت فیلم اوقات کولی ها را در کشور خودش ساخت. وی موضوع این فیلم را پس از خواندن مقاله ای درباره معامله کولی ها با مردم انتخاب نمود. امیر موضوع را با یک خبرنگار در میان گذاشت و زمان زیادی را در کمپ گروهی از کولی های مقدونیه گذراند. بعد از اتمام فیلم برداری میلوش فورمن کارگردان چک با او تماس گرفت و به او پیشنهاد داد تا امیر جایگزین او در دانشگاه کلمبیا شود. بعد از تفکر زیاد او تصمیم گرفت تا فیلم بعدی خود رویای آریزونا را به زبان انگلیسی فیلم برداری کند. یکی از شاگردان او در دانشگاه به او فیلم نامه ای در مورد رویای آمریکایی داد. در همین زمان جنگ بالکان آغاز شد و نگرانی های او برای خانواده اش باعث شد تا ساخت این فیلم تبدیل به یک کابوس شود که در نهایت این نگرانی ها موجب شد تا فیلم رنگی تیره به خود بگیرد.

• بلگراد

مورات، پدر امیر بعد از به غارت رفتن خانه شان در سارایوو به دلیل سکنه قلبی از دنیا رفت. بعد از آن خانواده توانست در مونته نگرو پناهگاهی پیدا کند. این واقعه باعث شد تا امیر احساس کند که باید به کشورش بازگردد و حقیقت کشورش را به دنیای غرب بازشناسد و در نهایت او پروژه ساخت فیلم زیر زمین بر اساس فیلم نامه ای از دوشان کواچویچ، یکی از مشهورترین کارگردانان تئاتر در یوگوسلاوی را آغاز نمود. این فیلم بازگویی تاریخ یوگوسلاوی از زمان جنگ جهانی دوم تا زمان حاضر بود. فیلم در فرمی هجو آمیز و با استفاده از ترفندهای متعدد به سبکی بی قاعده و ناموزون و پر از رنگ دست یافته است.

این فیلم دومین نخل طلاپی را برای او به ارمغان آورد و باعث شد تا نام وی به لیست بزرگترین کارگردانان تمام دوران اضافه شود.

بعد از آن وی تصمیم گرفت تا به موضوعات ساده و پایان خوش بپردازد که نتیجه آن ساخت فیلم گربه سیاه، گربه سفید و داستانهای سوپرا بود. پس از آن او دوباره به گروه موسیقی پیوست که اکنون نام خود را به No Smoking Orchestra تغییر نام داده بود. وی همراه گروه به نوشتن ترانه و ساخت موسیقی پرداخت و به همراه آنها به تور دور دنیا رفت.

پس از بازگشت به ساخت فیلم زندگی یک معجزه است پرداخت و در سال ۲۰۰۵ بعنوان رئیس هیات داوران جشنواره کن برگزیده شد. وی در سال ۲۰۰۶ فیلم مارادونا که یک مستند درباره زندگی این اسطوره فوتبال است را ساخت. به گفته کاستوریکا این فیلم کامل ترین مستند درباره زندگی مارادونا است که تا به حال ساخته شده.

آخرین فیلم کاستوریکا Promise me This محصول ۲۰۰۷ است که درباره پیرمردی است در حومه بلگراد که امیدوار است پسرش از شهر برای خود همسری برگزیند و پیش او بازگردد.
کاستوریکا در سال ۲۰۰۷ نشان شوالیه فرهنگ و هنر را از وزیر فرهنگ فرانسه دریافت کرد

منبع : کافه نمایش

<http://vista.ir/?view=article&id=320189>

 **vista.ir**
Online Classified Service

امیرحسین صدیق

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1351 - ...)

محل تولد: ایران - خراسان - نیشابور

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

دیپلم بازیگری از مدرسه هنر و ادبیات صدا و سیما.

شانس او حضور در مجموعه آثار مرضیه برومند بود. او توانست در این آثار توانائی خود را بروز بدهد که انصافاً هم از پس چند نقش کاملاً متفاوت به خوبی برآمد. به خصوص در مجموعه‌های زی زی گولو، خودرو تهران 11، هتل، مریای شیرین و...

قافله (مجید جوانمرد، 1371)

زی زی گولو (مجموعه تلویزیونی، مرضیه برومند، 1373)

ماجراهای آقای اصل تهرانی (مجموعه، مرضیه برومند، 1374)



شب روباه (فیلم / مجموعه، همایون اسعدیان، 1375)

در سرزمینی دیگر (به نمایش درنیامد، مجید جوانمرد، 1375)

خودرو تهران 11 (مجموعه تلویزیونی، مرضیه برومند، 76-1375)

دیروز و فردا (فیلم کوتاه، ایرج کریمی، 1376)

هتل (مجموعه تلویزیونی، مرضیه برومند، 1377)
نسل سوخته (اپیزود سوم، رسول ملاقلی پور، 1378)
ورثه آقای نیکبخت (مجموعه تلویزیونی، مرضیه برومند، 1378)
داستان يك شهر 1 (مجموعه تلویزیونی، مرضیه برومند، 1378)
دختری به نام تندر (حمیدرضا آشتیانی پور، 1379)
مربای شیرین (مرضیه برومند، 1379)
این زمینی‌ها (مجموعه تلویزیونی، 1379)
کارگاه شمسی و مادام (مجموعه، مرضیه برومند، 1380)
بدون شرح (مجموعه تلویزیونی، مهدی مظلومی، 1381)
عشق تنهاست و ... (فیلم کوتاه، امید بنکدار، کیوان علی محمدی، 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58876>

 **vista.ir**
Online Classified Service

امین تارخ

• شرح حال

• تاریخ تولد: ۱۳۳۲

امین تارخ در شیراز متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در این شهر گذراند. او در سال ۱۳۵۶ در رشته تئاتر دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران پذیرفته شد و در سال ۱۳۶۲ در رشته مدیریت امور فرهنگی دوره فوق لیسانس را گذراند.

او ۲۵ سال سابقه فعالیت هنری در سینما، تئاتر و مجموعه های تلویزیونی دارد. در جشنواره های تئاتر و فیلم به عنوان داور و در فستیوالهای فیلم مسکو، ژاپن و آلمان به عنوان میهمان شرکت داشته است.

در سال ۱۳۷۳ اولین آموزشگاه بازیگری سینما را در



تهران تاسیس کرد و ۶ نفر از فارغ التحصیلان این آموزشگاه به نامهای: حبیب رضایی، بیتا بادران، کامبیز کاشفی، غزل صارمی، مهتاب کرامتی و ترانه علیدوستی موفق به دریافت جایزه شدند.



امین تارخ در سال ۱۳۷۹ به استرالیا برای تدریس در دانشگاه فیلندرز و تبادل هنرجو از طرف پروفیسور هالچ دعوت شد. تارخ در سال ۱۳۷۶ در هجدهمین جشنواره تئاتر فجر و در نوزدهمین جشنواره فیلم فجر نیز به عنوان داور شرکت داشت.

• فیلم شناسی:

- سارا (داریوش مهرجویی، ۱۳۷۱)
- آپارتمان (مجموعه، اصغر هاشمی، ۱۳۷۱)
- دادگاه عدالت (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۷۱)
- آنها هیچ کس را دوست ندارند (جعفر سیمایی، ۱۳۷۲)
- آروزی بزرگ (خسرو شجاعی، ۱۳۷۳)
- نوطنه (علی قوی تن، ۱۳۷۴)
- هفت سنگ (فیلم / مجموعه، عبدالرضا نواب صفوی، ۱۳۷۵)
- قاعده بازی (عبدالرضا نواب صفوی، ۱۳۷۵)
- ماه و خورشید (محمدحسین حقیقی، ۱۳۷۵)
- ساغر (سیروس الوند، ۱۳۷۶)
- عشق + ۲ (رضا کریمی، ۱۳۷۸)
- باران عشق (مجموعه، احمد امینی، یک قسمت، ۱۳۸۰)
- معصومیت از دست رفته (مجموعه، داود میرباقری، ۱۳۸۱)
- شهر من، شیراز (کیهان رهگذار، ۱۳۵۵)
- مرگ یزدگرد (بهرام بیضایی، ۱۳۶۰)
- چمدان (جلال مقدم، ۱۳۶۳)
- سریداران (مجموعه، محمدعلی نجفی، ۱۳۶۳)
- ابن سینا (فیلم / مجموعه، کیهان رهگذار، ۱۳۶۵)
- پرنده کوچک خوشبختی (پوران درخشنده، ۱۳۶۶)
- پاییزان (رسول صدراعلمی، ۱۳۶۶)
- سرب (مسعود کیمیایی، ۱۳۶۷)
- جستجوگر (محمد متوسلانی، ۱۳۶۸)
- مادر (علی حاتمی، ۱۳۶۸)
- شقایق (مجید قاری زاده، ۱۳۷۰)
- دلشدگان (علی حاتمی، ۱۳۷۰)
- مجسمه (ابراهیم وحیدزاده، ۱۳۷۱)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74063>

امین حیائی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1349 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

همسر نیلوفر خوش خلق (بازیگر سینما).

- در دوران تحصیل به فعالیت در تئاتر پرداخت و پس از گرفتن دیپلم، ضمن خدمت سربازی در مرکز هنرهای نمایشی عقیدتی - سیاسی نیروی هوایی فعالیتش را آغاز کرد. در سال 1370 بازیگر يك تئاتر کودکان به کارگردانی ثریا قاسمی بود. در پانزدهمین جشنواره فیلم فجر نامزد دریافت جایزه بازیگر نقش دوم برای فیلم براده‌های خورشید شد.

- خیلی زمان برد تا بتواند به‌عنوان بازیگر نقش اول در فیلم‌های سینمایی بازی کند. در اولین نقش‌آفرینی‌اش به‌عنوان بازیگر نقش اول در فیلم "سبب سرخ حوا" (1378) چندان موفق نبود.

- او در فیلم‌های سیروس الوند توانست خوش بدرخشد. در فیلم‌های هتل کارتن، دست‌های آلوده و به‌خصوص در فیلم مزاحم که متأسفانه بازی زیبای امین حیائی با شخصیت پردازی ضعیف از دست رفت. - او در سال 1381، رکورددار بود. شش فیلم با بازی او



در سال 1381 در سینماهای تهران به روی پرده رفت: مزاحم، مانی و ندا، مونس، اثیری، رز زرد، بوی بهشت.

- بازی‌های متفاوت او در سال 1382: عروس خوش قدم و دختر ابرونی و در سال 1383 با فیلم‌های "کما" و "مهمان مامان" نام او را به‌عنوان يك بازیگر توانا سر زبان‌ها انداخت تا جایی که او به‌عنوان یکی از دو بازیگر برگزیده سال برای بازی در فیلم "دختر ابرونی" از جشن سالپانه ماهنامه دنیای تصویر تندیس حافظ دریافت کرد.

بازی کم نقص و تحسین برانگیز او در فیلم "زن زیادی" در جشنواره بیست و سوم فیلم فجر همچنان نشان از سیر صعودی او در زمینه بازیگری دارد.

فیلم‌های سینمایی:

- دو همسفر (اصغر هاشمی - 1371)

- دو روی سکه (محمد متوسلانی - 1371)

- پرنگاه (بهرام ری پور - 1372)

- حامی (قدرت الله صلح میرزایی - 1373)

- براده‌های خورشید (محمدحسین حقیقی - 1375)

- هتل کارتن (سیروس الوند - 1375)

- بادام‌های تلخ (کاظم معصومی - 1376)

- دست‌های آلوده (سیروس الوند - 1378)

- سیب سرخ حوا (سعید اسدی - 1378)

- علف‌های هرز (قدرت الله صلح میرزایی - 1378)

- مونس (حمید رخشانی - 1378)

- تکیه بر باد (داریوش فرهنگ - 1378/79)

- مانی و ندا (پرویز صبری - 1380)

- مزاحم (سیروس الوند - 1380)

- اثیری (محمدعلی سجادی - 1380)

- رز زرد (داریوش فرهنگ - 1381)

- عروس خوش قدم (حبیب الله بهمنی - 1381)

- تب (رضا کریمی - 1381)

- دختر ابرونی (محمدحسین لطیفی - 1381)

- مهمان مامان (داریوش مهرجویی - 1382)

- کما (آرش معیریان - 1382)

- زن زیادی (تهمینه میلانی - 1383)

- شارلاتان (آرش معیریان - 1383)

- سرود تولد (علی قوی‌تن - 1383)

- پوکر (کاظم راست گفتار - 1383)

- آکواریوم (ایرج قادری - 1383)

- ستاره‌ها (فریدون جیرانی، 1384)

مجموعه‌های تلویزیونی:

- آپارتمان (مجموعه، اصغر هاشمی - 1372)

- روزگار جوانی (مجموعه، شاپور قریب - 1377)

- همسایه‌ها (مجموعه، محمدحسین لطیفی - 1379)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58823>

 **vista.ir**
Online Classified Service

اورسن ولز

جرج اورسن ولز ۶ مه سال ۱۹۱۵ در کنوشا در ایالت ویسکانسین آمریکا متولد شد

وی پسر دوم خانواده بود و پدرش ریچارد هید ولز تولیدکننده چراغ خودرو و مادرش بثاتریس ایوز یک پبانیست کنسرت بود. در سال ۱۹۱۹ والدینش از یکدیگر جدا شدند و او به شیکاگو کوچید. در ۱۰ مه ۱۹۲۴ مادرش چهار روز بعد از جشن تولد نه سالگی او، به علت بیماری برفان فوت کرد.

وی اولین بار با اجرای رادیویی جنگ دنیاها اثر هربرت جرج ولز در ۳۰ اکتبر ۱۹۳۸ بود که به شهرت رسید. در اواسط دهه ۱۹۳۰ دو اقتباس تئاتری او به نامهای وودو مکبث و روایت نمادگرایانه جولیس سزار در نیویورک شهرت یافتند.

اورسن ولز وقتی ۲۵ سال بیشتر نداشت این شانس را پیدا کرد که بتواند اطمینان جورج شافر مدیر کمپانی فیلمسازی ارکی.او را به دست آورد و نخستین فیلم بلند خود را بسازد. شافر پیشنهادی به ولز داد که عموماً به عنوان بزرگ‌ترین پیشنهادی که به یک فیلمساز ناآزموده داده شده شناخته می‌شود: کنترل کامل هنرمندان.

این فیلم همشهری کین بود که در سال ۱۹۴۴ ساخته شد و چند سال بعد

در ۱۹۵۸ به‌عنوان یکی از دوازده فیلم تاریخ سینما شناخته‌شد. همشهری کین غالباً در میان نظرسنجی‌های منتقدان فیلم به عنوان عظیم‌ترین

فیلم تاریخ سینما شناخته می‌شود.



بقیه دوران کاری او به دلایل گوناگونی مانند کمبود بودجه، دخالت بی‌جای استودیوها، چه در اروپا و چه در بازگشت کوتاه مدت او به هالیوود زیاد با موفقیت روبرو نبود. با همه این مشکلات اتلو برنده نخل طلایی جشنواره کن ۱۹۵۷ شد و نشانی از شر نیز به جایزه برتر جشنواره جهانی بروکسل نائل آمد.

ولز همشهری کین را در سال ۱۹۴۱ با شجاعت و همراه ایده‌های نو برای روایت داستان در هالیوود بازنویسی کرد. این فیلم پر از ابتکارات تازه در تصویربرداری و صداگذاری بود. حتی گریم ولز که به طور متقاعدکننده‌ای سنس را چندین دهه بیشتر نشان می‌داد، انقلابی محسوب می‌شد. ولز در نقش چارلز فاسترکین تهیه‌کنندگی و کارگردانی فیلم را نیز به عهده داشت. این کلاسیک برای ۹ جایزه اسکار نامزد شده بود که ۴ تا از آنها که به ولز ارتباط داشت عبارتند از بهترین بازیگر، بهترین کارگردان، بهترین فیلمنامه و بهترین فیلم. اما فیلم تنها برنده یک جایزه اسکار برای بهترین فیلمنامه شد. نکته حائز اهمیت این است که اورسن ولز در هنگام ساخت همشهری کین تنها ۲۵ سال داشته‌است.

در سال‌های واپسین زندگی، ولز در حالیکه فقط بوسیله بازیگری، تبلیغات و صداگذاری امرار معاش می‌کرد با یک استودیوی هالیوودی به علت سرمایه‌گذاری نکردن روی پروژه‌های فیلم مستقلش وارد منازعه شد.

در سال ۱۹۷۵ او سومین نفری بود که پس از جان فورد و جیمز کاونی، جایزه یک عمر فعالیت را از موسسه فیلم آمریکا دریافت می‌کرد. منتقدان پس از مرگ وی بطور فزاینده‌ای از او تمجید کرده‌اند. از او به عنوان یکی از مهم‌ترین هنرمندان هنرهای دراماتیک قرن بیستم یاد می‌شود.

وی در سال ۲۰۰۲ در نظرسنجی موسسه فیلم بریتانیا که در مورد ۱۰ کارگردان برتر سینما انجام شده بود عنوان بهترین کارگردان تمام تاریخ را کسب کرد. اورسن ولز ۱۰ اکتبر سال ۱۹۸۵ از دنیا رفت.

• آثار هنری اورسن ولز:

• قلب‌های پیر، ۱۹۳۴

• خیلی زیاد جانسون، ۱۹۳۸

• همشهری کین، ۱۹۴۱

• امبرسون‌های باشکوه، ۱۹۴۲

• غریبه، ۱۹۴۴

• بانویی از شانگهای، ۱۹۴۸

• مکبث، ۱۹۴۸

• آقای آرکادین، ۱۹۵۵

• محاکمه، ۱۹۶۳

• نافوس‌های نیمه شب، ۱۹۶۶

• قصه جاویدان، ۱۹۶۸

• برای تقلید، ۱۹۷۵

• سفر به درون ترس، ۱۹۴۲

• جین ایر، ۱۹۴۴

• پسرها را دنبال کن، ۱۹۴۴

• فردا برای همیشه است ۱۹۴۶

• جدالی در آفتاب، ۱۹۴۶

• جادوی سیاه، ۱۹۴۹

• مرد سوم، ۱۹۴۹

- رز سیاه، ۱۹۵۰
- دردسر در دره تنگ، ۱۹۵۳
- سه پرونده جنایت، ۱۹۵۴
- نهنگ سفید، ۱۹۵۶
- مردی در سایه،
- ۱۹۵۷ ریشه‌های آسمان، ۱۹۵۸
- تابستان گرم طولانی، ۱۹۵۸
- اجبار، ۱۹۵۹
- ترک در آینه، ۱۹۶۰
- معبری به هنگ کنگ، ۱۹۶۱
- داوود و گولیات، ۱۹۶۱
- داستان پادشاه، ۱۹۶۵
- مردی برای تمام فصول، ۱۹۶۶
- کازینو رویال، ۱۹۶۷
- ستاره جنوبی، ۱۹۶۹
- کج ۲۲، ۱۹۷۰
- جزیره گنج، ۱۹۷۲

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=123980>

 **vista.ir**
Online Classified Service

اولین زن بازیگر ایرانی

صدیقه (روح‌انگیز) سامی‌نژاد نخستین بازیگر زن ایرانی بود که در سال ۱۳۷۲ با بازی موفق خود در فیلم دختر لر که توسط عبدالحسین سپنتا در هندوستان ساخته شد به روی صحنه آمد و نامش را در لیست اولین‌ها به ثبت رساند.

او در سوم تیر ۱۳۹۵ در شهرستان بم به دنیا آمد. ۱۳ ساله بود که ازدواج



کرد و همراه همسرش راهی هندوستان شد. همسر او در استودیو امپریال فیلم بمبئی مشغول کار شد و بعد از مدتی راننده خان بهادر اردشیر (تهیه‌کننده فیلم دختر لر) شد. چندی بعد سپنتا در بمبئی اقدام به ساختن فیلم دختر لر کرد و صدیقه را برای ایفای نقش گلنار برگزید.



صدیقه پذیرفت و با سپنتا قرارداد بست. لهجه کرمانی صدیقه، سپنتا را واداشت تا داستان فیلم را طوری تغییر دهد که مربوط به ایران باشد. بعد از این فیلم صدیقه در فیلم شیرین و فرهاد هم بازی کرد. بعد از آن تا سال‌ها از سینما دوری گزید و به ایران بازگشت و تحصیلات خود را ادامه داد و به عنوان پرستار مشغول کار شد.

سامی‌نژاد در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۷۶ در سن ۸۱ سالگی درگذشت.

منبع : روزنامه تهران امروز

<http://vista.ir/?view=article&id=92342>

 Vista.ir
Online Classified Service

ایرج طهماسب

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1338 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: کارگردان

فارغ التحصیل رشته تئاتر از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران.

فیلم‌ها:

شهر موش‌ها (عروسک گردان، 1363)



خط پایان (فقط بازی، 1364)

آن سوی مه (فقط بازی، 1364)

روزهای انتظار (فقط بازی، 1365)

مقاومت (فقط بازی، 1365)

جهیزیه برای رباب (فقط بازی، 1366)

صعود (فقط بازی، 1366)

سفر عشق (فقط بازی، 1367)
روز با شکوه (فقط بازی، 1367)
زیر بام‌های شهر (فقط بازی، 1368)
راز کوکب (فقط بازی، 1368)
کلاه فرمزی و پسرخاله (بازی و کارگردانی، 1373)
عینک دودی (بازی، 1378)
یکی بود یکی نبود (بازی و کارگردانی، 1378)
دختر شیرینی‌فروش (بازی و کارگردانی، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58999>

 **vista.ir**
Online Classified Service

این‌گرید برگمن

بازیگر سوئدی الاصل و فوق ستاره دهه چهل هالیوود در ۲۹ آگوست ۱۹۱۸ از پدری سوئدی و مادری آلمانی به دنیا آمد. در کودکی مادرش را از دست داد و پس از تحصیل در آکادمی هنرهای دراماتیک استکهلم بازی در فیلم های سوئدی را آغاز کرد و در عرض یکسال به ستاره اول سینمای سوئد تبدیل شد. آخرین فیلم او اینترمتسو Intermezzo (میان پرده) مورد توجه دیوید سلزنیک فیلم ساز معروف هالیوود (سازنده فیلم بر باد رفته) قرار گرفت و از او برای بازسازی دوباره این فیلم در آمریکا دعوت کرد.



موفقیت دوباره این فیلم در آمریکا زمینه آغاز حضور برگمن در آمریکا بود. پس از ورود به هالیوود تیپ منحصر به فرد او که با تمام بازیگران زن آن زمان متفاوت بود به خصوص ویژگی طبیعی بودن (به دلیل عدم نیاز به گریم صورت) در کنار زیبایی مسحور کننده و بازی های هنرمندانه او مورد توجه و

استقبال بسیار قرار گرفت به طوری که روزنامه ها در وصف او نوشتند خانم برگمن نه تنها بازیگری واقعا هنرمند است بلکه این قدر زیباست که خود نیز یک شاهکار هنری به شمار می آید .

استعدادی که او در فیلم هایش به نمایش گذاشت باعث شد که در عرض سه سال به ستاره زن اول سینمای آمریکا مبدل شود. . پس از بازی

درخشان در فیلم دکتر جکیل و آقای هاید برای ایفای نقش مقابل همفردی بوگارت در فیلم معروف کازابلانکا انتخاب شد که امروزه از آن به عنوان محبوب ترین فیلم تاریخ سینمای آمریکا نام می برند .

سپس در فیلم معروف زنگها برای که به صدا در می آید در مقابل گری کوپر بازی کرد تا اینکه بازی عالی او در فیلم چراغ گاز به کارگردانی کیوکر اولین جایزه اسکار را برایش به ارمغان آورد یکسال بعد فیلم طلسم شده Spellbound را با کارگردان معروف آلفرد هیچکاک و بازی گریگوری پک ساخت که موفقیت زیاد فیلم باعث شد که سلزینیک بلافاصله فیلم معروف بدنام (Notorious) را پیشنهاد بدهد . اینبار هم بازی درخشان او در برابر کری گرانت و کارگردانی عالی هیچکاک شاهکاری جدید آفرید .

محبوبیت روز افزون او با بازی در فیلم ناقوس های سنت ماری به نقش یک راهبه پر جنب و جوش و فروش عالی فیلم افزایش یافت و عموم مردم آمریکا نه تنها او را بازیگر محبوب خود بلکه الگویی از یک زن نجیب و نیمه مقدس می دانستند.

این الگوی مقدس با بازی او در فیلم ژاندارک به کارگردانی ویکتور فلمینگ (کارگردان بر باد رفته) به اوج رسید. طی سه سال پیاپی او فهرمان مسابقات محبوبیت در آمریکا شده بود چیزی که قبل از آن سابقه نداشت. شور و شوقی که او در اواسط دهه چهل در میان تماشاگران بوجود آورد تا به امروز نظیر نداشته است. اما روزگار هم بازی های خطرناکی برای او در نظر گرفته بود تا شمایل بت گونه اش را بشکند.

پس از بازی در فیلم در برج جدی هیچکاک و طاق نصرت او تصمیم گرفت تا شروع به بازی در فیلم های هنری از نوعی متفاوت کند. چیزیکه از آن به عنوان طغیان او علیه نظام استودیویی آن زمان هالیوود و سیستم ستاره سازی مرسوم آن تعبیر می شد . بدین ترتیب برگمن پس از مشاهده فیلم رم شهر بی دفاع (روبرتو روسلینی ایتالیایی) طی نامه ای پیشنهاد همکاری با روسلینی را داد و برای بازی در فیلم استرومبولی به ایتالیا رفت.

در جریان فیلم برداری با اینکه شوهر و دخترش در آمریکا بودند عشق کارگردان و بازیگر به یکدیگر رسوایی عجیبی در آمریکا به پا کرد و مطبوعات آمریکا بر سر این جریان جنجال عجیبی به راه انداختند چرا که او را فقط به عنوان یک بازیگر مقدس و الگویی نمونه برای مردم آمریکا می خواستند حتی در مجلس سنای ایالات متحده او را تهدید کردند که حق ندارد دیگر به آمریکا باز گردد علاوه بر این فیلم استرومبولی روسلینی هم بایکوت شد و از نظر تجاری شکست خورد. بدین ترتیب اینگرید برگمن هفت سال به دور از هالیوود به همراه روبرتو روسلینی (بنیانگذار سبک نئورالیسم در سینما) شروع به ساخت یک سری فیلم های هنری کرد فیلمهایی همچون اروپا ۵۱ - سفر به ایتالیا که امروزه در نوع خود فیلمهایی با ارزش و هنری به حساب می آیند.

اما در سال ۱۹۵۶ بالاخره ابرها کنار رفت و بازی درخشان برگمن در فیلم آناستازیا در برابر یول براینر باعث شد که هالیوود اسکار بهترین بازیگر زن را به او بدهد و دوباره فرزند خاطی را بپذیرد. پس از ورود مجدد به آمریکا او بیشتر در فیلمهای خاصی که خود انتخاب می کرد و اکثرا هنری بودند بازی می کرد.

بازی های درخشان او در فیلمهایی مانند مهمانخانه ششمین خوشبختی - و سونات پاییزی (به کارگردانی هموطن و هم نامش اینگمار برگمان) بارها نامزدی اسکار (هفت بار) را برایش رقم زد تا اینکه برای بازی در فیلم قتل در قطار سریع السیر شرق سومین اسکارش را بدست آورد. اینگرید برگمن بالاخره در سن ۶۷ سالگی بر اثر بیماری سرطان که هشت سال با آن در ستیز بود در همان سالروز تولدش در لندن در گذشت. در تاریخ سینما شاید کمتر بازیگر زنی را بتوان یافت که در طی حیات خود با چنین طیف وسیعی از معروفترین شخصیت های تاریخ سینما همکاری کرده باشد .

• کارگردانانی همچون:

ویکتور فلمینگ - آلفرد هیچکاک - جرج کیوکر - مایکل کورتیز - ژان رنوار - آناتول لیتواک - سیدنی لومت - اینگمار برگمان - روبرتو روسلینی - دیوید سلزینیک.

• بازیگرانی همچون :

لسلی هاوارد - همفردی بوگارت - کری گرانت - گری کوپر - جوزف کاتن - گریگوری پک - یول براینر - آنتونی پرکینز - آنتونی کوپین - لیو اولمان -

عمر شریف - لورن باکال - ایو مونتان - شارل بوابه .

چهره ای که اغلب برگمن در فیلم هایش بازی می کرد نشان دهنده زنی بود که انگار برای زجر کشیدن آفریده شده بود زنی که تحمل بالایی داشت و به جای اینکه گلایه ای داشته باشد فقط با نگاه هایش حرف می زد. اغلب در جدال عشق در برابر مرد مورد علاقه ای شکست می خورد و قربانی می شد. او اوج این بازی ها را در فیلم های کازابلانکا و بدنام به نمایش گذاشت که هر دو فیلم جزء با ارزش ترین دارایی های عاشقانه تاریخ سینما به حساب می آیند.

منبع : ایران کلاسیک

<http://vista.ir/?view=article&id=252462>

 **vista.ir**
Online Classified Service

اینگرید برگمن، بانوی همیشه ماندگار تاریخ سینما

اینگرید برگمن با بازی در چندین نقش ماندگار نام خود را برای همیشه در تاریخ سینما ماندگار کرده است. اگر علاقه مند به دانستن زندگینامه اینگرید برگمن هستید می توانید به خواندن این مطلب بپردازید.

در طی سالهای مختلف چهره های گوناگونی بر پرده عریض سینما ظهور کرده و به اوج رسیدند. بسیاری از آنان با به جای گذاشتن آثاری بدیع و خارق العاده میراثی برجای گذاشتند که امروز به عنوان گنجینه ای عظیم و گرانبها برای تمامی دوستداران سینما است.

در میان این نامهای بزرگ و به نوعی اسطوره های افسانه ای سینما بدون شک اینگرید برگمن جایگاه ویژه ای دارد. این بازیگر سوئدی با استعداد خارق العاده اش و اشتیاقی که برای بازیگری داشت توانست به جایگاهی دست پیدا کند که از او به عنوان یکی از سه بازیگر زن برتر در تاریخ سینما یاد شود.

• زندگینامه

اینگرید برگمن در ۲۹ آگوست ۱۹۱۵ در استکهلم سوئد به دنیا آمد. او در همان کودکی و در سه سالگی مادرش را از دست داد. فقدان مادر باعث دل بستگی شدید او به پدرش شد که یک عکاس بود. اما در ۱۳ سالگی



اینگرید، پدرش را هم از دست داد و عمویش سرپرستی او را به عهده گرفت.

علاقه وافر اینگرید به بازیگری تا بدان جا پیشرفت که در سال ۱۹۳۳ وارد مدرسه سلطنتی هنرهای دراماتیک در استکهلم شود. چهره زیبا و معصومش باعث شد که در سال ۱۹۳۴ و در حالیکه فقط سه ماه از حضورش در مدرسه هنر می گذشت اولین نقش سینمایی اش را در جلوی دوربین و در نمایشی با عنوان عروس راهبه بازی کند.

آغاز شهرت برگمن با نقش آفرینی در فیلم اینترمتزو در سال ۱۹۳۶ رقم خورد. او در این فیلم نقش مقابل گوستاو اکمان هنرپیشه مورد علاقه اش را اجرا کرد و نامش در سینمای سوئد بر زبانها افتاد. برگمن در سال ۱۹۳۷ با پیتر لیندستروم که یک پزشک جوان بود، ازدواج کرد. ماحصل این پیوند دختری به نام پیا بود.

با نمایش فیلم سوئدی اینترمتزو در سینماهای آمریکا، دیوید سلزنیک تهیه کننده مشهور هالیوودی از او دعوت کرد تا به هالیوود رفته و با او همکاری کند. برگمن این پیشنهاد را پذیرفته و راهی آمریکا شد. بدین ترتیب آغاز دوران طلایی او در هالیوود شکل گرفت.

اولین فیلم برگمن در آمریکا بازی نسخه بازسازی شده آمریکایی اینتر متزو بود. این فیلم در سال ۱۹۳۹ ساخته شد و اینگرید در کنار لزی هاوارد هنرپیشه نامدار آمریکایی به نقش آفرینی پرداخت. این فیلم تا حدی نام او را به عنوان یک بازیگر تازه وارد با چهره معصوم و دوست داشتنی اش مطرح ساخت.

فیلمهای بعدی برگمن آرام آرام چهره او را به عنوان یک هنرپیشه محبوب مطرح کرد. او با بازی در نقش مقابل بزرگانی چون اسپنسر تریسی در فیلم دکتر جکیل و آقای هاید و رابرت مونتگمری در فیلم شورش در بهشت تجربیاتی متفاوت از کار در هالیوود کسب کرد. اما اوج شهرت و محبوبیت برگمن از سال ۱۹۴۱ با بازی در فیلم کازابلانکا بود. او در این فیلم رمانتیک در کنار همفردی بوگارت هنرنمایی کرد و به هنرپیشه درجه یک هالیوود تبدیل شد. برگمن در همان سال با بازی در فیلم زنگها برای که به صدا در می آید نامزد دریافت جایزه اسکار شد.

انتظار او برای دست یافتن به اسکار خیلی طول نکشید و در سال ۱۹۴۳ با هنرنمایی در فیلم چراغ گاز به کارگردانی جرج کیوکر به این مهم دست یافت. بدین ترتیب برگمن محبوبتر و مطرح تر از همیشه پله های رشد و موفقیت را یکی یکی طی کرده و در مدت زمان اندکی در اوج قله افتخار قرار گرفت. در ابتدای دهه ۱۹۴۰ برگمن در سفری به اروپا به میان سربازان رفته و با اجرای نمایش زنده به آنان روحیه می داد.

آشنایی او با آلفرد هیچکاک سرآغاز دوره جدیدی از عمر حرفه ای برگمن بود. او تا سال ۱۹۵۰ در سه فیلم استاد به نامهای طلسم شده (۱۹۴۵)، بدنام (۱۹۴۶) و در برج جدی (۱۹۴۹) نقش آفرینی کرد. اینگرید که به محض ورودش به آمریکا قرار بود در فیلمی در نقش ژاندارک بازی کند، به آرزویش رسیده و در سال ۱۹۴۸ با بازی درخشانش در این فیلم به محبوبیتی جهانی دست یافت. اما این موفقیت و شهرت و محبوبیت دوام چندانی نیافت و سرنوشت طور دیگری رقم خورد...

برگمن در بهار سال ۱۹۴۸ و به طور اتفاقی در یکی از سینماهای آمریکا به تماشای فیلمی از روبرتو روسلینی کارگردان مشهور ایتالیایی (که در آن زمان گمنام بود) به نام رم شهر بی دفاع رفت. این فیلم چنان تاثیری روی او گذاشت که در تماسی با روسلینی خواستار بازی در فیلمی به کارگردانی او شد. هرچند که جواب روسلینی دیر به دست اینگرید رسید، اما با حضور خود او در آمریکا و ملاقاتش با برگمن آشنایی بین آنها شکل گرفت.

اینگرید که سخت شیفته شخصیت روسلینی شده بود پیشنهاد او را برای بازی در فیلم استرومبولی در ایتالیا پذیرفت و علیرغم مخالفت همسرش راهی ایتالیا شد. شایعات زیادی مبنی بر رابطه عاشقانه میان آن دو سراسر رسانه های آمریکا را فرا گرفت. این هیاهو و جنجال زمانی به اوج رسید که خبر باردار شدن برگمن نیز شنیده شد. این در حالی بود که برگمن هنوز به طور قانونی از همسر سابقش جدا نشده بود. بدین ترتیب رسوایی ناشی از این بی آبرویی زندگی حرفه ای و شخصی برگمن را تحت الشعاع قرار داده و بانوی اول هالیوود در اوج سقوط کرد. دوران وحشتناک زندگی اینگرید آغاز شده بود.

با این وجود او این حق را از آن خودش می دانست که در مورد زندگی شخصیش تصمیم بگیرد اما از این نکته مهم غافل مانده بود که مقامش و محبوبیتش به حدی بوده که نه تنها به خودش بلکه به جامعه ای که او را به عنوان یک بت و الگو و اسطوره می پرستیدند، تعلق داشته است. بازتاب این ماجرا تا حدی بود که حتی به مجلس سنای آمریکا نیز کشیده شده و یکی از سناتورها به شدت از برگمن انتقاد کرد. با وجود این همه

فشار برگمن در کنار آتشفشان استرومبولی و در شرایط سخت محیطی و روحی اولین همکاری مشترکش را با همسرش آغاز کرده بود. نمایش فیلم موفقیت آمیز نبود و انتقاد از این زوج هنری فراتر رفت.

برگمن هفت سال را دور از آمریکا سپری کرد. او از روبرتو روسلینی صاحب دو دختر دوقلو و یک پسر شد. برگمن فعالیت هنری خود را با بازی در چند فیلم از روسلینی ادامه داد. زندگی با روبرتو نیز تجربیات خاص خودش را داشت. در حالیکه همگان بر این عقیده بودند که روسلینی باعث زوال برگمن و ضربه زدن به زندگی حرفه ای او شده است اما خود برگمن اعتقاد داشت که بازی در فیلمهای همسرش بلوغ فکری را برای او به ارمغان آورده است. دیدار اینگرید با دخترش پیا نیز حواشی فراوانی را به همراه داشت.

اینگرید در سراسر اروپا به بازی در روی صحنه تئاتر پرداخت. برگمن با حضورش در فرانسه و اجرای زنده نمایش در صحنه تئاتر رفته رفته و آرام آرام مجدداً خود را مطرح کرد. طوری که سالن نمایش هر شب به واسطه حضور او و بازی بی نظیرش لبریز از تماشاگران مشتاق بود. در این زمان بود که اولین پیشنهادات برای بازگشت او به هالیوود پس از گذشت هفت سال مطرح شد. او در این زمان در حال بازی در فیلمی به کارگردانی ژان رنوار بود. اینگرید راهی آمریکا شد. بازگشت او با واکنشهای مختلفی همراه بود. روسلینی مخالف این سفر بود و همین باعث شد تا روابط آنها رو به تیرگی برود. آناستازیا اولین فیلمی بود که برگمن پس از بازگشتش به آمریکا در آن نقش آفرینی کرد. بازی منحصر به فردش در کنار یول برابنر باعث شد تا او دومین جایزه اسکارش را هم به دست بیاورد. در این زمان او با لارس اشمیت ازدواج کرد.

اینگرید با نمایش های فوق العاده اش در صحنه بازگشتی موفقیت آمیز داشت و این مسئله با حمایت رسانه ها و مطبوعات با او همراه بود. برگمن در طی این سالها در فیلمهای مختلفی حضور پیدا کرده و با کارگردانهای مختلفی به همکاری پرداخت. او در سال ۱۹۷۲ از سناتوری که پس از ترک آمریکا به او توهین کرده بود انتقاد کرد. همین مسئله باعث شد تا در مجلس سنا در حمایت از او سخنرانی شود.

برگمن با بازی در فیلم قطار سریع السیر شرق اسکار نقش مکمل را نیز دریافت و به ویتترین افتخاراتش افزود. او در واپسین روزهای حیات حرفه ایش در فیلم سونات پاییزی ساخته هم وطنش اینگمار برگمن هنرنمایی کرد. این در حالی بود که از ابتلا به سرطان سینه رنج می برد. آخرین حضور برگمن در روی صحنه اجرای نمایشی با عنوان آب های ماه در سال ۱۹۷۹ بود. این هنرمند توانای سینما پس از ۶۷ سال زندگی در سالروز تولدش و در ۲۹ اگوست ۱۹۸۲ چشم از جهان فروبست.

• نکات خواندنی از زندگی برگمن

اینگرید برگمن یک برگ برنده در تمام زندگیش به همراه داشت: او همیشه به نظرات و انتقادات که درباره حرفه و نحوه بازیگریش میشد احترام می-گذاشت و از آنها استفاده میکرد. او از تجربیات بازیگران و هنرمندان نامدار تاریخ سینما، حتی در زمانی که در اوج بود، استقبال میکرد و همین تجربیات را عامل موفقیتش در بازیگری و حرفه اش میدانست.

برگمن در اوج عصبانیت خونسردیاش را حفظ میکرد. البته گهگاهی او نیز مانند سایر انسانها عصبانی میشد و حتی پرخاشگری هم میکرد. اما در مجموع رفتار و خصوصیات اخلاقیاش بر پایه یک خونسردی خاص بود. او حتی وقتی برای اولین بار در کودکی روی صحنه رفت آنقدر خونسرد بود که حتی خودش هم باور نمیکرد. او تمام اضطرابها و مشکلات و مصائب حرفه اش را با خونسردیاش از بین برده و روی بازیش تمرکز میکرد.

انسانهای موفق کسانی هستند که در حرفه و کارشان علاوه بر علاقه و پشتکار جدیت نیز داشته باشند. برگمن هیچگاه در طول حرفه اش چه در صحنه تئاتر و چه در بازیگری در سینما جدیتش را از دست نداد. او با جدیت تمام در نقشی که آن را بازی میکرد فرو میرفت و به قول سینماییها بازی او زیرپوستی بود. شوخی و خنده در محیط خانواده یا در زمان استراحت در بین صحنههای فیلمبرداری از خصوصیات برگمن بود و معمولاً هیچگاه خنده از لبانش محو نمیشد. اما هنگامی که کار فیلمبرداری آغاز میشد زبانزد بود. او به قدری برای کارش احترام قائل بود که وقتی صحنه-ای به پایان میرسید، نزد کارگردان رفته و اظهار میکرد که صحنه بعدی را بهتر بازی خواهد کرد. این در حالی بود که کارگردان از بازی او به وجد آمده بود ... و نیازی به گرفتن صحنه مجدد نداشت.

در زمانی که دوران ستاره سازی و ستاره سالاری در اوج بود، معمولاً بیشتر کارگردانان و تهیه کنندگان با بازیگران به خصوص خانمها مشکل خاصی داشتند. آنها مدام از همه چیز ایراد میگرفتند و خواستار امکانات و پول و لباسهای گرانبها و گوناگون داشتند اما اینگرید برگمن از همان لحظه ورودش

به هالیوود بابت قناعتی که داشت مورد مثل بود.

او در اولین ملاقاتش با همسر دیوید سلزنیک، تهیه کننده بزرگ هالیوودی، او را به تعجب واداشت. چرا که با وجود اینکه دیگر ستارگان هالیوود برای یک بازی در یک فیلم طلب ماشین و بهترین محل اقامت را میکردند، اینگرید حاضر شد که در همان اتاق بالای استودیوی فیلمبرداری و تنها با یک چمدان سر کند.

ساده بودن نیز یکی دیگر از خصوصیات برگمن بود. جو حاکم بر هالیوود به گونهای بود که همه چیز جنبه تجملاتی داشت و همه در پی کسب گوشه‌های از این تجملات بودند. اما برگمن از همان ابتدا که وارد این نظام شد به سادگی رو آورد. ساده زندگی میکرد، ساده لباس میپوشید حتی زمانی که با روبرتو روسلینی آشنا شد، روسلینی از اینکه او پالتوی پوست خز نداشت به او خرده گرفت و به زور برای او یک پالتو خرید زیرا عقیده داشت که همه بازیگران زن سینما در آن زمان پالتو پوست خز دارند و اینگرید نیز باید داشته باشد.

پشتکار و علاقه شدید اینگرید به کار و حرفه‌اش میتواند برای هر کسی یک الگوی بزرگ باشد. پشتکار برگمن در زمانی که در آغاز راه هنر بود جالب توجه است. او با وجود مخالفت عمومی که بعد از فوت پدر سرپرستی او را بر عهده گرفت، با پشتکاری که داشت وارد عالم سینما شد. بعد از آن رسوایی بزرگ که در زمان ازدواجش با روسلینی و به طبع بعد از باردارشدنش برایش به وجود آمد، مطمئناً هر کس جای برگمن بود دیگر بازگشتی نداشت. اما او با تلاش فراوان و پشتکار مثال زدنیاش دوباره از افول به اوج بازگشت. شاید هر یک از ما به هنر، کار، یا حرفه‌های عشق داشته باشیم اما عشق واقعی ما به آن زمانی ثابت می شود که نمود پیدا کند. برگمن عاشق سینما و عاشق حرفه اش بود گاهی اوقات پیش می آمد که هیچ پیشنهادی جهت بازیگری دریافت نمی کرد و برخی مواقع ناچار بود که دو سه ماهی را بیکار بگذراند که این برایش دیوانه کننده بود.

عشق به صحنه و عشق به بازی در وجودش مثل یک کوه آتشفشان فوران می کرد. بدترین لحظات برای او دوران بیکاریش بود. بارها شده بود که از خود مایه گذاشته تا مشکلات ناشی از عوامل مختلف را برطرف کرده تا کار فیلمبرداری ادامه یافته و وقفه ای ایجاد نشود. این عشق و علاقه تا بدان جا پیش رفت که زندگی آرام و حرفه در اوجش را به عشق بازی در فیلم هنری یک ایتالیایی ناشناس (روسلینی) فدا کرد تا تجربه ای متفاوت را در عالم بازیگری کسب کند.

هر انسانی در زندگی کمتر صاحب فرصت و موقعیت های مناسب می شود و اگر از همین اندک فرصت ها نهایت استفاده را ببرد مطمئناً انسان موفقی است.

اینگرید نیز از آن دسته انسانهایی بود که از یکی از آن موقعیتها به خوبی استفاده کرد. او در زمانی که به تازگی وارد مدرسه هنرهای دراماتیک استکهلم شده بود به طور اتفاقی مورد پسند گوستاو مولاندر کارگردان سوئدی قرار گرفت. پس از بازی موفقیت آمیز در فیلم عروس راهبه ها مورد توجه و پسند تهیه کنندگان و کارگردانهای مختلفی قرار گرفت اما مدیر کالج با رفتن او شدیداً مخالفت کرد. در نهایت برگمن با فرصت طلبی بهترین تصمیم را گرفته و پس از ترک کالج قدم در راهی گذاشت که شاید هیچ یک از هم دوره هایش به نزدیکی آن هم نرسیدند.

برگمن زمانی وارد هالیوود شد که بسیاری از بزرگان عالم سینما اعم از بازیگر و تهیه کننده در آنجا مشغول به کار بودند. نظام حاکم بر آنجا نیز فقط بر پایه پول و سرمایه بود. فروش خوب یک فیلم تضمین کننده موفقیت کلیه عوامل آن بود. تهیه کنندگان برای رسیدن به فروش بیشتر از هیچ دروغ و افترا و عمل نادرستی ابا نمی کردند. در چنین جوی برگمن سعی کرد تا متفاوت بوده و صداقت و روراستی خود را حفظ کند. این طرز فکر و رفتار برای همه تهیه کنندگان عجیب و باور نکردنی بود. اما برگمن در کل دوران بازیگریش همیشه متانت و صداقتش را حفظ نمود و این نکته از جمله مثبت ترین خصوصیات برگمن بود.

هر کسی در جایگاه و موقعیت برگمن بود مطمئناً وقت و فرصتی برای بودن در خانه و در کنار خانواده پیدا نمی کرد. بسیاری از بازیگران بزرگ سینما بوده و هستند که از این نکته مستثنی نیستند. اما اینگرید با وجود فشار شدید کاری رابطه گرم و صمیمی در داخل خانواده ایجاد می کرد. طوری که پیا لیندستروم که دختر او از همسر اولش بود به واسطه حضور مادرش سالها در خانواده روسلینی و در کنار خواهران و برادر ناتنی اش بدون هیچ مشکلی زندگی می کرد. در حقیقت برگمن با وجود کار فراوان و حرفه وقتگیری که داشت از کوچکترین فرصتی برای حضور در جمع خانواده و ایجاد پیوند مستحکم بین اعضای آن کوتاهی نمی کرد. او حتی چندین پیشنهاد بزرگ را به خاطر خانواده اش رد کرد.

انسانهایی که دارای شخصیتی مثبت باشند همواره زبانزد هستند. به قولی اینگونه انسانها همیشه موج مثبت می دهند. اینگرید نیز با اخلاق خوب و مثبتی که داشت در نزد بسیاری از مردم چهره ای دوست داشتنی بود. فیزیک چهره و معصومیت و سادگی نهفته در آن نیز به این ویژگی برگمن جان می بخشید. با وجود رسوایی اخلاقی که برایش پیش آمد و حتی با وجودی که بسیاری از مردم آمریکا در ابتدا با او بد شدند اما پس از بازگشتش به آمریکا همه چیز به فراموشی سپرده شد. زیرا اینگرید برگمن شخصیتی مثبت و دوست داشتنی داشت. برگمن پس از بازی در نقش ژاندارک در اروپا و خصوصا در فرانسه محبوبیتی بسیار پیدا کرد بطوریکه حتی در برخی از نقاط فرانسه مردم او را هم تراز ژاندارک مقدس می دانند. مقاومت و ایستادگی در برابر مشکلات از خصوصیات بارز و برجسته برگمن بود. به جرات می توان گفت هر کسی جای او بود و آن شرایط سخت گریبانگیرش می شد به راحتی زیر این همه فشار و انتقاد خرد می شد. اما برگمن شجاعانه در برابر این سختیها و مشکلات مقاومت کرده و با موفقیت از تمامی آنها سربلند گذر کرد. بانوی اول هالیوود به ناگاه و در عرض چند هفته توسط مطبوعات و رسانه ها مورد تهاجم موج سنگین انتقادات قرار گرفت اما او با صبر و شکیبایی در برابر این مشکلات مقاومت کرد و هفت سال بعد با سربلندی به آمریکا بازگشت. برگمن شخصیتی شجاع داشت. او با شجاعت تمام به قلب مشکلات می زد و با شهادت حرفها و انتقادات خود را بیان می کرد. او حتی در اولین برخوردش با دیوید سلزنیک با شهادت و شجاعت، تمام آنچه را که در ذهن داشت مطرح کرد که همین گفتگو آغازی برای بی پروایی و شهادت برگمن در هالیوود بود..

• گزیده فیلم شناسی

- عروس راهبه ها (۱۹۳۴)
- خانواده سوئدنیلم (۱۹۳۵)
- اینتر متزو- نسخه سوئدی (۱۹۳۶)
- اینتر متزو- نسخه آمریکایی (۱۹۳۹)
- شبهای ژوئن (۱۹۴۰)
- چهار فرزند آدام هد (۱۹۴۱)
- دکتر جکیل و مستر هاید (۱۹۴۱)
- شورش در بهشت (۱۹۴۱)
- کارابلانکا (۱۹۴۲)
- زنگها برای که به صدا در می آیند (۱۹۴۳)
- چراغ گاز (۱۹۴۴)
- نافوسهای سنت مری (۱۹۴۵)
- ساراتوگا ترانک (۱۹۴۵)
- طلسم شده (۱۹۴۵)
- بدنام (۱۹۴۶)
- طاق نصرت (۱۹۴۸)
- ژاندارک (۱۹۴۹)
- در برج جدی (۱۹۴۹)
- استرومبولی (۱۹۵۰)
- اروپای ۵۱ (۱۹۵۱)
- سفر در ایتالیا (۱۹۵۳)

- ما زنها (۱۹۵۳)
- آناستازیا (۱۹۵۶)
- النا و مردان (۱۹۵۶)
- بی احتیاط (۱۹۵۸)
- مهمانسرای ششمین خوشبختی (۱۹۵۸)
- آیا برامس را دوست دارید (۱۹۶۱)
- دیدار (۱۹۶۴)
- رولز رویس زرد (۱۹۶۴)
- گل کاکتوس (۱۹۶۹)
- قدم زدن زیر باران بهاری (۱۹۷۰)
- از میان پرونده های درهم و برهم خانم بازیل (۱۹۷۳)
- قتل در قطار سریع السیر شرق (۱۹۷۴)
- مسئله زمان (۱۹۷۶)
- سونات پاییزی (۱۹۷۸)
- زنی به نام گلدا (۱۹۸۳)
- نامزد اسکار بهترین بازیگر نقش اول زن:
- زنگها برای که به صدا در می آیند (۱۹۴۳)
- ناقوسهای سنت مری (۱۹۴۵)
- ژاندارک (۱۹۴۸)
- سونات پاییزی (۱۹۷۸)
- برنده اسکار بهترین بازیگر نقش اول زن:
- چراغ گاز (۱۹۴۴)
- آناستازیا (۱۹۵۶)
- برنده جایزه اسکار بهترین بازیگر نقش مکمل زن:
- قتل در قطار سریع السیر شرق (۱۹۷۴)

منبع : وب سایت سینمایی هنر هفتم

<http://vista.ir/?view=article&id=244787>

اینگمار برگمان

از نظر تاثیرگذاری بر سایر کارگردانان، بی‌تردید «اینگمار برگمان» از جمله شاخص‌ترین کارگردان‌هاست. فیلمسازان بزرگی چون وودی آلن، آندری تارکوفسکی، استنلی کوپریک و استیون اسپیلبرگ از جمله این کارگردان‌ها به‌شمار می‌آیند. کیشلوفسکی درباره برگمان می‌گوید: «این مرد از جمله معدود کارگردان‌هایی - شاید تنها کسی- است که به اندازه داستایوفسکی و کامواز «سرشت انسان» سخن به میان آورده است».

ارنست اینگمار برگمان در ۱۴ جولای ۱۹۱۸ و در شهر اوپسالای سوئد متولد شد. آشنایی وی با سینما در دوران کودکی و با هدایت مادر بزرگش شکل می‌گیرد. در واقع مادر بزرگ اینگمار او را به تماشای نمایش‌های مختلف می‌برد که البته این امر دور از چشمان پدر که دیدی سختگیرانه داشت،



صورت می‌گرفت. وی در سال ۱۹۳۷ وارد کالج دانشگاه استکهلم می‌شود تا در زمینه هنر و ادبیات مشغول به تحصیل شود. گرچه برگمان فارغ‌التحصیل نمی‌شود اما دست به نگارش چند نمایشنامه و یک اپرا می‌زند و خود را به عنوان یک دستیار کارگردان تئاتر، مطرح می‌سازد.

در سال ۱۹۴۱ فعالیت برگمان در زمینه سینما آغاز می‌شود اما اصلی‌ترین موفقیت وی به همکاری او با آلف شوبرگ، کارگردان مطرح سوئدی باز می‌گردد؛ چراکه برگمان نویسندگی فیلم آشفستگی (۱۹۴۴) را برعهده می‌گیرد. این فیلم با کارگردانی شوبرگ ساخته شد و موفقیت بین‌المللی آن موجب به وجود آمدن نخستین فرصت کارگردانی برای برگمان شد. وی در سال ۱۹۵۵ و با ساخت فیلم «لیخندهای یک شب تابستانی» موفق شد نامزد جایزه نخل طلای جشنواره کن شود. او سه بار دیگر نیز نامزد این جایزه شد اما نتوانست این جایزه را از آن خود کند هرچند که او و وودی آلن تنها کارگردان‌هایی هستند که جایزه «نخل نخل‌ها»ی این جشنواره را در کارنامه خود دارند اما موفقیت‌های این کارگردان از نظر اسکار جلوه بیشتری دارد؛ چراکه وی موفق شد تا سه بار (۱۹۶۰، ۱۹۶۱، ۱۹۸۲) و با فیلم‌های «همچون در یک آینه»، «شم باکرگی» و «فانی و الکساندر» در بخش بهترین فیلم خارجی این جایزه را از آن خود کند.

تکنیک سینمایی اینگمار برگمان نیز در نوع خود جالب توجه است. وی معمولاً فیلمنامه‌هایش را شخصاً می‌نوشت اما نکته جالب توجه در این است که او پیش از آنکه فرآیند اصلی نگارش را آغاز کند، ماه‌ها و حتی سال‌ها به فیلمنامه فکر می‌کرد. ساختار فیلم‌های اولیه او با احتیاط بسیاری طراحی شده‌اند و بیشتر بر اساس فیلمنامه‌های خود برگمان یا با همکاری فیلمنامه‌نویسان دیگر هستند اما در کارهای بعدی و در مواردی که هنرپیشه‌ها می‌خواستند کارها را به صورتی متفاوت (از خواست او) انجام دهند برگمان این اجازه را به آنها می‌داد که این امر نتایج خوبی نیز به همراه داشت. با پیشرفت کار برگمان و در آخرین فیلم‌هایی که او ساخت، حتی اجازه بدیهه‌گویی نیز به هنرپیشه‌ها داده می‌شد. در بسیاری از فیلم‌های برگمان شاهد استفاده دینامیک از سایه‌ها، استفاده از نمای بسته صورت و ساعت هستیم که این امر تبدیل به نوعی نشانه برای فیلم‌های او شده است.

از نظر مالی، برگمان هرگز نگرانی نداشت؛ چراکه به اعتقاد خودش و در وهله اول او در ایالات متحده که فهرست درآمد فیلم‌های پرفروش مساله مهمی به‌شمار می‌آمد، زندگی نمی‌کرد و همچنین در فیلم‌های او سعی بر استفاده از کمترین بودجه بود.

این کارگردان از دید بسیاری از اهالی سینما یکی از بزرگ‌ترین کارگردان‌های تاریخ به‌شمار می‌رود به‌صورتی که از سوی Entertainment Weekly به عنوان هشتمین کارگردان بزرگ تاریخ نام‌برده شده و مجله تایم نیز در ۱۱ جولای ۲۰۰۵ وی را به عنوان بزرگ‌ترین کارگردان زنده جهان مطرح کرد. اما در میان کارگردان‌های دیگر، برگمان از فدریکو فلینی، ویکتور شوستر و آکیرا کوروساوا به عنوان مهم‌ترین کارگردان‌ها از دید خود نام می‌برد. او

همچنین نظرات جالبی را پیرامون آثار کارگردان‌های دیگری چون اورسمن ولز، ژان لوک گدار، آندری تارکوفسکی و آلفرد هیچکاک بیان می‌کند. به عنوان مثال درباره فیلم «همشهری کین» می‌گوید: «همشهری کین که من یک کپی از آن را دارم محبوب همه منتقدان است و همیشه در صدر همه آمارهاست، اما من فکر می‌کنم که این فیلم یک فیلم کاملا کسل‌کننده است. از همه مهم‌تر، عملکردهایش فاقد ارزش هستند. میزان احترامی که فیلم به دست آورده کاملا غیر قابل باور است.» او همچنین گدار را کسل‌کننده می‌نامد و می‌گوید: «من هرگز چیزی از فیلم‌هایش دستگیرم نشد... او فیلم‌هایش را برای منتقدان ساخته است». برگمان در اکتبر ۲۰۰۶ تحت عمل جراحی قرار می‌گیرد اما سرانجام این کارگردان بزرگ در ۳۰ جولای سال ۲۰۰۷ و همزمان با کارگردان بزرگ دیگری به نام میکال آنجلو آنتونیونی درگذشت. او در این زمان ۸۹ سال داشت و در سوئد بسر می‌برد.

منبع : روزنامه وطن امروز

<http://vista.ir/?view=article&id=368872>

 **vista.ir**
Online Classified Service

اینگمار برگمن: فیلسوفی در سینما

اینگمار برگمن، سینماگر بزرگ روز دوشنبه، ۳۰ ژوئیه در سن ۸۹ سالگی در خانه خود در جزیره فارو درگذشت.

برگمن در سال ۱۹۱۸ در شهر اِپسالا در نزدیکی پایتخت سوئد به دنیا آمد. پدرش کشیش پروتستان بود و او را با تربیت مذهبی بزرگ کرد که با نظم و انضباطی سختگیرانه همراه بود. طبع پرشور و سرکش پسرک به زودی بر زهد عبوس و خفه کننده پدر شورید و راهی جداگانه در پیش گرفت، اما کنکاش در سنت‌ها و هنجارهای تعصب آمیز تا پایان عمر ۸۹ ساله این سینماگر در ذهن و هنر او باقی ماند.

پارسایی تا حد خویشتن داری و ریاضت کشی در تربیت سنتی آیین پروتستان جایی برجسته دارد و احکام این مذهب بر پایه رشته بی‌پایانی از



"منهیات و محرّمات" استوار است. مسیحی واقعی یا بنده خوب پروردگار کسی است که از رانش‌ها و لذت‌های "گناه‌آلود" این زندگی گذرا چشم‌پوشد و در برابر وسوسه‌های "نفس‌آماره" مقاومت کند.

طغیان زودرس برگمن در برابر راه و روش پدر پیش از هر چیز دفاع از امیال طبیعی و غرایز فطری مرد جوان بود، اما در برخورد با موانع خارجی ناگزیر سرشت ضدمذهبی به خود گرفت.

جهان بینی دینی پدر شامل رشته‌ای از احکام قطعی و نهایی بود که به تمام مسائل ریز و درشت زندگی بشری "پاسخ" می‌داد. برگمن برای

حمله به این سیستم فکری به سلاحی مجهز شد که فلسفه (دستکم از زمان سقراط) آن را اساسی ترین وظیفه خود دانسته بود: پرسش. پرسیدن حربه ای کارآ بود که می توانست سخت ترین "حقیقت"ها را بر اندازد.

این رویکرد سراسر اندیشه و آفرینش برگمن را فرا گرفته و با شدت و ضعف به تمام آثار سینمایی او، که بی تردید ارزش هنری بسیار متفاوتی دارند، راه یافته است؛ از فیلم های اولیه مطایبه آمیز او تا آثار پخته تر و پیچیده ترش در سالهای دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰.

زندگی چیست؟ این آمدن و رفتن بهر چیست؟ آیا خالق دانا و توانا بر این جهان ناظر است؟ یا اساساً غایت و معنایی در کار نیست و مرگ پایان همه چیز است؟ آیا به راستی (به بیان شکسپیر) زندگی چیزی نیست مگر "سخنان لغو یک دلک که هیچ معنایی در بر ندارد"؟ چگونه می توان بدون مقصود و هدف به زندگی ادامه داد؟ آیا پای بندی به ایمانی هرچند سست و بی پایه، از بی ایمانی بهتر نیست؟ آیا ایمان مذهبی درمان است یا خود دردی است تازه؟ آیا با این "آزادی" یا به عبارت بهتر، با این "رهاشدگی" می توان به سعادت رسید؟ تا کجا می توان از مسئولیت فردی سخن گفت وقتی بود و نبود من در این دار فانی یکسان است؟ فردا که نیستم سرنوشت دنیا چه اهمیتی برایم دارد؟ برگمن در بهترین فیلم های خود این پرسش ها را بارها و بارها مطرح کرده است. باید دانست که پاسخ دادن با طبع شک گرای او سازگار نیست. کار او طرح هر چه دقیق تر و باریک تر پرسش ها بوده است.

• مرگ، سرچشمه بیهودگی

برگمن در مصاحبه ای گفته که از زمان کودکی هر روز به مرگ فکر کرده است اما دیگر سالهاست که از آن ترسی ندارد. تقریباً در تمام آثار برگمن مرگ چه به صورت انگاره ای ذهنی و چه به صورت پیکری نمادین حضور دارد: برجسته ترین شواهد را می توان در توت فرنگی های وحشی (۱۹۵۷)، پرسونا (۱۹۶۶) و "ساعت گرگ و میش" (۱۹۶۷) یافت. اما آشنا ترین نمونه بی تردید "مهر هفتم" است، که مرگ در هیئت مردی مهیب ظاهر می شود و با شوالیه فیلم (ماکس فون سیدو) شطرنج بازی می کند. (نمونه ای روشن از وام داری این سینماگر به اکسپرسیونیسم آلمان به ویژه آثار اولیه فریتس لانگ).

شوالیه که تازه از جنگ صلیبی (جهاد یا پیکاری در راه دین) برگشته، در ایمان خود گرفتار شک و تردید می شود. تردید او نیز با پرسش هایی ساده شروع می شود، و از همان دم مرگ قدم به قدم به دنبال او می افتد و سرانجام او را به دام می اندازد و به دیار تاریک خود می برد. شوالیه در می یابد که در برابر نیروی عظیم مرگ هیچ قدرتی ندارد. آن "مرجع فناپذیر" که به آن امید بسته بود، او را وا نهاده و در برابر هیولای مرگ تنها گذاشته است.

در بینش برگمن، به پیروی از متافیزیک فیلسوف دانمارکی "کیر که گارد"، غیبت خالق متعال (یا "سوژه ترانسندنتال") خلأ روحی بزرگی به جا می گذارد که از آن به "دلهره وجودی" تعبیر می شود. این "ضایعه" با نمودهای گوناگون در بسیاری از فیلم های او جلوه گر می شود، و روشن تر از همه جا در فیلم های سه گانه "همچون در یک آینه" (۱۹۶۰)، "زایران" و "سکوت".

باید دانست که بی ایمانی برگمن با طغیان خداستیزانه و مهاجم (از آن دست که اگزیستانسیالیسم فرانسوی به ویژه در فلسفه آلبر کامو ارائه می دهد) متفاوت است، این نگرش (باز احتمالاً به تاثیر از کیر که گارد) اساساً سرشتی تراژیک دارد و گاه لحنی عرفانی به خود می گیرد. برگمن حتی در برخی از کارهایش نسبت به ایمان درک و تفاهم انسانی نشان می دهد.

شک گرای برگمن بیش از آنکه پرخاشی جسورانه باشد، ناله ای گلایه آمیز است. بنده ناتوانی که از عنایت پروردگار یا "فیض الهی" محروم شده، اینک در برابر "سکوت فضای بیکران" تنها مانده است. (رگه ای که برگمن را با رویر برسون سینماگر فرانسوی پیوند می زند). بنده زجرکشیده جرأت اعتراض ندارد و تنها وحشت زده می نالد: "پدر، چرا ترکم کردی؟"

فیلم "همچون در یک آینه" را باید به عنوان "ختم کلام" تلقی کرد: زن جوان (با بازی هریت اندرسون) در پایان ریاضت ها و تقلاهای عذاب آلودش در جستجوی خدا، سرانجام او را می یابد، و "ذات کبریایی" را در هیئت عنکبوتی کربه می بیند. کمابیش مقارن ساخت همین فیلم است (اوایل سالهای ۱۹۶۰) که برگمن پرونده "غیبت خدا" را می بندد تا به گرفتاری های "جهانی بدون خدا" بپردازد.

• زخم های التیام ناپذیر

انسانی که "تکیه گاه ایمان" را از دست داده به "لعنت تنهایی" گرفتار می شود، که می توان گفت: "دردی است غیر مردن (یا بدتر از مردن) کآن را دوا نباشد." (مولانا)

در فیلم های نیمه دوم دهه ۱۹۶۰ که از پرسونا شروع و به "تماس" (۱۹۷۰) ختم می شود، همه جا با عوارض یا مظاهر این دلهره یا سرگردانی روحی روبرو هستیم. فیلمساز با دقت و وسواسی بی سابقه در سینما روح آدمهای خود را می کاود تا ببیند آن "ضربه ازلی" چه زخم ها و آسیب هایی بر آن باقی گذاشته است. درام های روانکاوانه که فیلم "فریادها و نجواها" (۱۹۷۲) از برترین نمونه های آن است، از چنین پشتوانه فلسفی برخوردار هستند.

"لعنت تنهایی" آشناترین "سمپتوم" یا عارضه این ضایعه روحی است، که ظاهرا بنمایه ای تقدیرآمیز دارد و با سرنوشت بشر عجین است. در "توت فرنگی های وحشی" (۱۹۵۷) در کابوسی ترسناک به ایژاک بورگ (که نقش او را "ویکتور شوستر" استاد سینمای کلاسیک سوئد ایفا می کند) ابلاغ می شود که برای سراسر عمر به "عقوبت تنهایی" محکوم شده است. استاد پیر می کوشد در گریز از تنهایی به رؤیاهای و خاطرات خود پناه ببرد.

در "پرسونا" هنرپیشه تئاتر الیزابت فوگلر (با بازی لیو اولمان) در گریز از وحشت هایی ناشناخته و مرموز، خود را به تنهایی و انزوا محکوم کرده است. بختک تنهایی در آخرین فیلم سینمایی او به نام سارا باند (۲۰۰۳) نیز بر شخصیت سالخورده فیلم سنگینی می کند.

در بیشتر فیلم های برگمن اشاراتی مستقیم و غیرمستقیم به نابسامانی های اجتماعی و به ویژه به بحران های سیاسی (واضح تر از همه در فیلم "شرم" ساخته سال ۱۹۶۷) وجود دارد، اما این تنش ها غالبا بر بستر التهابات و خلجان های درونی جاری می شود و این روح و روان شخصیت است که چون بارومتري دقیق اضطراب های بیرونی را بازتاب می دهد. باید به یاد آورد که این هنرمند در ردگیری خلجان های روحی، غالبا زنان را حساس تر و خلاق تر و در نتیجه مناسب تر دیده است.

در تداوم همین رویکرد بدبینانه، همه پیوندها و الفت هایی که برای چیرگی بر تنهایی بسته می شود، پیشاپیش محکوم به شکست است. برگمن، کمابیش همزمان و به موازات سینماگر بزرگ ایتالیایی میکل آنجلو آنتونیونی، مضمون "امتناع ارتباط" را در کاوش مناسبات دو جنس کاویده است. در فیلم های "ساعت گرگ و میش"، "فریادها و نجواها"، "سونات پاییزی" و به ویژه فیلم بلند "صحنه هایی از زندگی زناشویی"، گسست روابط به زخمی کهنه و عمیق در درون انسان ها بر می گردد.

• ابداعات سینمایی

برگمن در بیان مفاهیم انتزاعی بلندترین گام ها را در تاریخ سینما برداشته است. یکی از شگردهای آشنای او عبور آزاد و متهورانه از مرزهای آشنای روایت سنتی است: عرصه خواب و بیداری، دنیای واقعی و خیالی، زمان گذشته و آینده، دنیای آگاهی و ضمیر ناخودآگاه...

بسیاری از سینماشناسان یادآوری کرده اند که برگمن به نمای درشت یا "کلوزآپ" در سینما جایگاه و کارکردی تازه داده است. ژیل دلوز فیلسوف فرانسوی در کتاب "تصویر - حرکت" نشان داده است که نوآوری های این سینماگر تنها بدعت یا شگردی فنی نیست، بلکه در رویکرد روانکاوانه و در اصل در خاستگاه فلسفی هنر او ریشه دارد.

چهره ای مضطرب که در کادری بسته با نگاهی ثابت و راسخ رو به دوربین و گاه حتی خیره به عدسی چشم می دوزد، به ما، به دنیای مناظر و اشیا و یا حتی به خود "نگاه" نمی کند، او با دیدی درونی ژرفای وجود خود را "نظاره" می کند. به حفره عظیمی که در درون او سر باز کرده خیره می شود تا شاید به زوایای روح خود نفوذ کند و راز آن را بشناسد.

• راه رستگاری؟!!

سرنوشت بیشتر کاراکترهای برگمن تیره و تار است، اما پیام او (اگر به یافتن آن در آثارش مصر باشیم) به هیچوجه یأس آمیز نیست. پاسخ او به زندگی بی تردید مثبت و تأییدآمیز است. از یاد نباید برد که او چند کمدی سبک ساخته و حتی تلخ ترین فیلمهایش از صحنه های پر شور و نشاط خالی نیست. می توان گفت که برای تراژدی هستی پاسخی یافته که او را از قلمرو فلسفه دور و به پهنه هنر نزدیک می کند.

برگمن در فیلم هایی مانند "زایران"، "همچون در یک آینه" و "توت فرنگی های وحشی" از "موهبت تسکین بخش" ایمان دینی می گوید، که شاید

بتواند اذهان آسان گیر را کمابیش خشنود کند. اما او روی هم رفته "نور ایمان" را تاریک و بی فروغ می بیند که در روشن کردن بن بست های روحی ناتوان است. او ایمان دینی را (با استدلالی نزدیک به نظرگاه دیونیزوسی نیچه) نشانه بزدلی و تبیلی می داند.

به نظر برگمن راه رهایی از "لعنت تنهایی" گریز به معابد نیست، بلکه در آغوش گرفتن زندگی است، غوطه خوردن در خوشی های همین زندگی گذران است که چیزی از آن گرانیهاتر به آدم نداده اند. او درست مانند مؤمنان، عقیده دارد که مرگ همانا لحظه حسابرسی (یوم الحساب) است، اما نه در برابر "آسمان" و به طمع اجر گرفتن در "جهان باقی"، بلکه در برابر خودمان. تا بدانیم با زندگی خود، در همین جهان خاکی و فانی و بی مقدار چه کرده ایم، به آن چه داده و از آن چه بهره ای گرفته ایم.

برگمن بارها و بارها و به شکلی خستگی ناپذیر از دوران کودکی و از شور و نشاط جوانی سخن گفته و آن را علاج مرگ و نیستی دانسته است. این مضمونی است که به جرأت می توان گفت در تمام فیلم های او تکرار شده است. از نظر او کودکی امن ترین و مقدس ترین پرورشگاه عشق (اروتیسم) است. کودکان فارغ از هر دغدغه و قید و بندی به زبان "عشق" سخن می گویند، و این "جزیره سرگردان" را برگمن تنها ملجأ و پناهگاه آدمی می داند. او نیز، مانند حافظ، به آدمی نهیب می زند که در این دنیای فانی "عشقت رسد به فریاد!"

اما کجا؟ عشق کجا یافت می شود در این خراب آباد؟ برگمن پاسخی روشن دارد: در تئاتر. هنرمندان حرفه های نمایشی در سیرک و تئاتر و سینما در بزرگسالی نیز به زیستی کودکانه ادامه می دهند و چون کودکان عاشق می شوند.

برگمن به هنر تئاتر عشق می ورزید و حتی بیش از سینما به آن دلبسته بود. چند سالی پیش از مرگ که تمام کارها و تلاش ها را در بالای هشتاد سالگی قطع کرده بود، به تئاتر برگشت و گفت: "دوری از سینما را می توان تحمل کرد اما دوری از تئاتر را نه." برگمن تئاتر، صحنه تئاتر، کارکنان و بازیگران آن را دوست داشت. تمام دوستان و معاشران و همسرانش از بازیگران تئاتر بودند. اکیپ های سیرک و تئاتر در بسیاری از فیلم های او حضور دارند. از "لیخندهای شب تابستانی" تا "مهر هفتم" و تا "فانی و الکساندر" (فیلمی که در آن بیش از هر اثر دیگر از خود گفته است، محصول ۱۹۸۲)

برگمن به بیان ارسطو به کاتارسیس (یا عنصر شفا بخش تئاتر) باور دارد. در تئاتر اکسیر زندگی جاری ست. او مانند استاد بزرگش شکسپیر و هموطن خود اوگوست استریند برگ جهان را صحنه نمایش می بیند. سراسر زندگی را یک کمدی انسانی می داند که هر یک از ما در آن نقشی داریم که باید در کنار دیگران ایفا کنیم، و پایان نمایش هم بسیار ساده است: "پرده در لحظه محتموم".

تئاتر در بسیاری از زبان های اروپایی "بازی نمایش" خوانده می شود. بازی مال دنیای کودکی است و هنرمندی که در برابر دیگران نقشی را ایفا یا "بازی" می کند، خود را در جهان کودکان سهیم می کند.

در دیدگاه هنری برگمن هنرمندان به ویژه بازیگران تئاتر استادان واقعی زندگی هستند. آنها می دانند که از مرگ گریزی ندارند، اما می توانند از نیروی پلید آن در امان بمانند. در "مهر هفتم" عفریت مرگ همه را به دنبال خود از صحنه بیرون می برد، تنها زن و مرد هنرپیشه هستند که بازیگوشانه از چنگ او فرار می کنند و به گذران شاد و سبکبار خود ادامه می دهند.

<http://vista.ir/?view=article&id=276637>

 Vista.ir
Online Classified Service

بابک حمیدیان

- بیوگرافی:
- متولد ۱۳۵۹ تهران.
- مدرک تحصیلی: فارغ التحصیل رشته نمایش با گرایش طراحی صحنه از دانشگاه آزاد اسلامی.
- در سال ۱۳۷۸ با حضور در یک نمایش بازیگری را آغاز کرد و پس از آشنایی با آتیلا پسیانی عضو گروه «بازی» شد.
- اولین نقش او در سینما بازی در فیلم «قدمگاه» به کارگردانی محمدمهدی عسگرپور بود.
- مجموعه آثار:
- مزرعه پدری (رسول ملاقلی پور، ۱۳۸۲)
- قدمگاه (محمدمهدی عسگرپور، ۱۳۸۲)



- طبل بزرگ زیر پای چپ (کاظم معصومی، ۱۳۸۳)
- زاگرس (محمدعلی نجفی، ۱۳۸۴)
- یک بوس کوچولو (بهمن فرمان آرا، ۱۳۸۴)
- اسب (بابک محمدی، ۱۳۸۴)
- سه زن (مزگان حکمت، ۱۳۸۵)
- خدا نزدیک است (علی وزیریان، ۱۳۸۶)
- خاک آشنا (بهمن فرمان آرا، ۱۳۸۶)
- ریسمان باز (مهرشاد کارخانی، ۱۳۸۶)
- بی پولی (حمید نعمت الله، ۱۳۸۷)

منبع : سینت

<http://vista.ir/?view=article&id=115470>

 **vista.ir**
Online Classified Service

باران کوثری

جنسیت: زن
نام پدر: جهانگیر کوثری



تولد و وفات:)
(1364 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر
دختر رخشان بنی اعتماد و جهانگیر کوثری.

با بازی در فیلم‌های مادرش به سینما آمد. و سرانجام در فیلم زیر پوست شهر بود که خوش درخشید.
باران کوثری سال 1381 را با بازی در فیلمی غیر از ساخته مادرش آغاز کرد: رقص در غبار. بازی او در "خوابگاه دختران" فراتر از حد تصور است.

بهترین بابای دنیا (داریوش فرهنگ، 1370)

نرگس (رخشان بنی اعتماد، 1370)

روسری آبی (رخشان بنی اعتماد، 1373)

بانوی اردیبهشت (رخشان بنی اعتماد، 1376)



باران و بومی (فیلم کوتاه، رخشان بنی اعتماد، 1377)

بگذار آفتاب برآید (مجموعه، يك قسمت، قاسم جعفری، 1377)

زیر پوست شهر (رخشان بنی اعتماد، 1378)

روزگار ما (مستند، رخشان بنی اعتماد، 1380)

رقص در غبار (اصغر فرهادی، 1381)

برگ برنده (سیروس الوند، 1381)

خوابگاه دختران (محمدحسین لطیفی، 1383)

گیلانه (رخشان بنی اعتماد، محسن عبدالوهاب، 1383)

تقاطع (ابوالحسن داودی، 1384)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58920>

برادپیت «جیمز دین دهه ۹۰»

ویلیام برادلی پیت سال ۱۹۶۴ در اوکلاهامای آمریکا به دنیا آمد. تحصیلاتش را در رشته روزنامه‌نگاری به پایان برد. در نوزده سالگی برای جستجوی راهی برای رسیدن به موفقیت راهی لس‌آنجلس شد. در حالی که پیش از آن حتی فکرش را هم نکرده بود که روزگاری بازیگر سینما خواهد شد. پس از نزدیک به یکسال جستجو و این دروآن در زدن در لس‌آنجلس، خیلی اتفاقی وارد دنیای بازیگری شد. نخستین تجربه او در این حیطه حضوری کوتاه در مجموعه تلویزیونی دالاس (۱۹۹۱-۱۹۷۸) بود. پس از آن در مجموعه‌های تلویزیونی دیگری مثل روزهای افتخار (۱۹۹۰) ظاهر شد.

در همین دوران کارش را در سینما با ایفای نقش‌های کم‌اهمیت در آثاری نه‌چندان مشهور مثل بریدن کلاس (پالنبگ) و خوشبخت با هم (دامسکی) آغاز کرد. ضمن این‌که در این دوران بیشتر به عنوان مدل شلووارهای جین «لی‌وایز» شناخته می‌شد تا یک بازیگر جدی. در واقع برای اولین بار با حضور در فیلم تلماولوئیز (ریدلی اسکات) در سال ۱۹۸۹ بود که به عنوان یک بازیگر شناخته شد. ریدلی اسکات در این فیلم دیدنی نقش فرعی اما مهم و تاثیرگذار به او داد.



در این‌جا او نقش جوانی را بازی می‌کند که پس از آشنایی با تلم (با بازی

جینا دیویس) پول‌های او را می‌رباید و تلم به لوئیز (با بازی سوزان ساراندون) پیشنهاد می‌کند که روش همان جوانک را پیش بگیرند و در سر راه‌شان به یک سوپرمارکت دستبرد بزنند. تلم و لوئیز یکی از مهم‌ترین فیلم‌های ریدلی اسکات و یک فیلم جاده‌ای تاثیرگذار بود که به دلیل ارائه روش‌ها و راه‌حل‌های عملی زن آزادخواهی در سینما مورد انتقاد و خشم بسیاری از مردسالاران قرار گرفت.

تقریباً همه مردهای داستان جزو عناصر منفی آن‌اند و در بین آنها همین برادپیت هم هست که در راه اکلاهاماسیتی توسط دو شخصیت اصلی داستان سوار اتومبیل‌شان می‌شود تا به مقصد برسد، اما در نهایت با دزدیدن پول آن‌ها از داستان غیب‌اش می‌زند. برادپیت با همین نقش فرعی و کوتاه اما مهم و تاثیرگذار خوش درخشید و برای اولین بار خود را به عنوان یک بازیگر شناساند.

برادپیت در همان سال در اولین فیلم تام‌دی‌سیلو به نام جانی سوئید (۱۹۹۱) حضور یافت.

مطبوعات عامه‌پسند سینمایی در سال‌های آغازین فعالیت پیت و بخصوص به خاطر حضورش در افسانه‌های پاییز، لقب جیمز دین دهه ۹۰ را به او دادند. پیت در این جا نقش پسری را بازی می‌کند که در حالی که از یک کیوسک تلفن خبر آزار دیدن دختری توسط اوپاش را به پلیس می‌دهد، متوجه یک جفت کفش جیر می‌شود که روی سقف کیوسک می‌افتد.

او به کمک کفش‌ها و موسیقی «ریکی نلسن» خود را یک خواننده محبوب موسیقی پاپ تصور می‌کند و اسم «جانی سوئید» را انتخاب می‌کند. او به همراه رفیق‌اش یک گروه راک تشکیل می‌دهد و پس از از سرگذراندن ماجراهایی پس از آشنا شدن با یک زن متحول می‌شود. در این کمدی ارزان‌قیمت نهایت استفاده از چهره و فیزیک بازیگر تازه کشف شده و خوش‌قیافه‌ای مثل برادپیت شده است. اما در نهایت فیلم اثر کاملاً متوسط و در خیلی موارد ضعیف بود و نقطه مثبتی برای برادپیت در اولین نقش اصلی‌اش در سینما محسوب نمی‌شد.

هرچند خود او بازی قابل‌قبول و خوبی در نقش «جانی» داشت و ثابت کرد که می‌تواند گزینه اصلی خیلی از کارگردان‌ها برای سپردن نقش‌های

اساسی‌تر به خود باشد. البته می‌توان به این نکته هم اشاره کرد که با وجود بازی خوب پیت در تلما و لوئیز و حضور قابل‌قبول‌اش در جانی سوید، او در اغلب فیلم‌هایی که بعدها بازی کرد بیشتر به دلیل ویژگی‌ها و خصوصیات فیزیکی‌اش مورد استفاده قرار گرفت و به نوعی حکم دکور صحنه را پیدا کرد.

یعنی بیش از این که توانایی‌های بازیگری و مهارت‌های هنری‌اش در این فیلم‌ها ملاک حضور او در آنها باشد، به دلیل ویژگی‌های فیزیکی و چهره‌ای مردم پسند و مد روزاش بود که در این فیلم‌ها حضور داشت. نمونه بارزش فیلم ناموفق دنیای آرام (رالف بکشی ۱۹۹۲) است که یک تلفیق نقاشی متحرک و فیلم زنده بود و برادپیت در نقش کارآگاه خصوصی دنیای نقاشی متحرک، تقریباً هیچ کار مهمی در فیلم انجام نمی‌دهد. در همین سال در فیلم شاعرانه رابرت ردفورد رودخانه‌ای از میان آن می‌گذرد حضور پیدا کرد و یکی از نقش‌های اصلی فیلم را به عهده گرفت.

در نقش پسر یک ماهیگیر که همراه با برادرش آموخته که ماهیگیری را عاشقانه دوست بدارد. با گذشت زمان بین دو برادر فاصله می‌افتد و سال‌ها بعد پیت به عنوان یک خبرنگار در دفتر روزنامه‌ای مشغول به کار می‌شود، به الکل اعتیاد پیدا می‌کند، با یک دختر نیمه سرخ‌پوست آشنا می‌شود، به خاطر راه انداختن دعوایی در یک کافه زندانی می‌شود و بالاخره در جریان یک دعوا به قتل می‌رسد. از این فیلم به بعد بود که برادپیت تصمیم گرفت از درجا زدن در قالبی ثابت و کلیشه استفاده از فیزیک و چهره‌اش فاصله بگیرد و با ایفای نقش‌هایی متفاوت، توانایی‌هایش در بازیگری را هم نشان دهد.

پس از بازی در کنار بازیگران معروفی چون پاتریشیا آرکت، دنیس هاپر، گری اولدمن، کریستوفر واکن، ساموئل ال جکسن، تام سایزموور و... در فیلم داستان عاشقانه واقعی (۱۹۹۳ تونی اسکات) که فیلم قابل‌قبولی هم بود، شاید اولین نقش مهم کارنامه‌اش را در نقش یک قاتل زنجیره‌ای در فیلم کالیفرنیا (۱۹۹۲ دومینیک سنا) بازی کرد. پیت در این جا نقش یک بزهکار جوان بسیار خشن را بازی می‌کند که پس از قتل صاحبخانه‌اش توسط نامزد بی‌خبر خود فرار می‌کند و در طول فیلم پس از کشتن چند نفر، سرانجام خود نیز کشته می‌شود. فیلم شاید نخستین اثری بود که کلیشه‌هایی مثل وجود و حضور بنیادی خشونت در جامعه و این که هر آدمی می‌تواند بالقوه یک قاتل خطرناک باشد را در قالب یک فیلم جاده‌ای به کار گرفت. چیزی که بعدها اولیور استون در قاتلین بالفطره (۱۹۹۴) آن را به اوج رساند. به هر حال کالیفرنیا اثری بود که در آن براد پیت توانست از آن قالب تکراری همیشگی خارج شود و با ایفای این نقش غیرمتعارف و خشن، وجه دیگری از توانایی‌هایش را به نمایش بگذارد.

پس از بازی در افسانه‌های پاییز (۱۹۹۴ زوییک) که نوعی وسترن ملودرام بود و براد پیت در آن نقش یکی از سه پسر یک سرهنگ را بازی می‌کرد که از ارتش، جنگ و کشتار سرخپوستان متنفر شده است، در فیلم گفتگو با خون‌آشام (۱۹۹۴ نیل جردن)، نقش یک خون‌آشام ۲۰۰ ساله را بازی کرد که خاطرات خود را برای یک خبرنگار بازگو می‌کند: این که چگونه در لوویزیانای قرن هجدهم به خون‌آشام تبدیل شده و خودش برای جلوگیری از مرگ دختر بچه‌ای او را خون‌آشام کرده است. فیلم که نوعی نگاه تاریخ‌نگارانه به پدیده خون‌آشامی دارد، با وجود حضور بازیگرانی مثل براد پیت، تام کروز و بویژه بازی خوب کریستین دانست، به رغم وجود مولفه‌های مثبتی که دارد، در نهایت اثری کند و کسالت‌بار از کار درآمد که نتوانست طرفداران فیلم‌هایی از این دست را راضی کند. سال ۱۹۹۵ در فیلم علمی تخیلی ۱۲ میمون (تری گیلیام) بازی کرد و حضور متفاوتش در نقش یک بیمار روان‌پریش تبدیل به مهم‌ترین نقطه قوت فیلم شد. براد پیت در اجرای این نقش آنقدر موفق و قدرتمندانه عمل کرد که به خاطر آن کاندیدای دریافت جایزه اسکار بهترین بازیگر نقش دوم شد. ۱۲ میمون در مجموع فیلمی مغشوش و پراکنده بود و شاید حضور براد پیت را می‌شد تنها نکته جذاب فیلم در نقش آن بیمار روان‌پریش دانست، اما شاید بهترین نقش کارنامه‌اش را در همین سال در شاهکار دیوید فینچر، هفت (۱۹۹۵) بازی کرد.

در نقش یک کارآگاه جوان آرمانگرا، پرشور، کم‌تجربه، افسرده و عصبی که همراه کارآگاه ویلیام سامرست (مورگان فریمن)، مامور تحقیق و یافتن یک قاتل زنجیره‌ای خطرناک می‌شود که طبق اصول خود کسانی را که مرتکب ۷ گناه کبیره شده‌اند، کشته است. براد پیت در نقش این کارآگاه جوان در نهایت خود نیز مشمول قربانیان آن قاتل خطرناک می‌شود و پس از کشته شدن زن‌اش به دست او (به جرم زنا)، تحمل‌اش را از دست می‌دهد و آن قاتل را می‌کشد و در نهایت در همان جایی در اتومبیل می‌نشیند که قبلاً او نشسته بود. پیت پس از حضور درخشان‌اش در این شاهکار به غایت تلخ و سیاه، در فیلم نه‌چندان موفق خوابیده‌ها (۱۹۹۶ بری لوینسن) در کنار رابرت دنیرو و داستین هافمن بازی کرد و البته به

دلیل ضعف‌های داستان و فیلمنامه، قابلیت‌هایش آنقدرها به چشم نیامد. پیت سال بعد با حضور در هفت سال در ثبت (ژان ژاک آنو) نقش یک کوهنورد قهرمان اتریشی و عضو حزب نازی را بازی کرد که برای فتح قله‌ای در هیمالیا به تبت می‌رود، اما نظامیان انگلیسی او و دوست کوهنوردش را اسیر می‌کنند و به یکی از اردوگاه‌های اسرای جنگی در هند می‌فرستند.

آن دو موفق به فرار می‌شوند و به لهاسا می‌روند و به دلایلی لامای نوجوان پناه می‌برند. هرچند فیلم از ساختار آنچنان قرص و محکمی برخوردار نیست، اما همچنان بازی پیت در این فیلم قابل توجه است. در همین سال در تریلر سیاسی آلن. ج. پاکولا به نام خودشیطان نقش یک جوان اهل ایرلند شمالی را بازی کرد که به خاطر کشته شدن پدرش به دست سربازان انگلیسی به ارتش جمهوریخواه ایرلند می‌پیوندد تا انتقام مرگ پدرش را بگیرد. فیلم یکی دیگر از نقاط قوت کارنامه براد پیت بود که در آن توانست تناقض بین میل به مبارزه سیاسی و زندگی عادی را به نمایش بگذارد. در ۱۹۹۸ در فیلم نه‌چندان جذاب ملاقات با جوبلک (برت) در نقش یک فرشته مرگ ظاهر شد که اجازه زندگی زمینی پیدا کرده است و در سال بعد در همکاری مجددی با دیوید فینچر در فیلم تلخ و خشن باشگاه مبارزه (۱۹۹۹) یکی دیگر از نقش‌های خوب کارنامه‌اش را به نمایش گذاشت. در نقش یک فروشنده صابون که شخصیت اصلی داستان (ادوارد نورتن) را که افسرده و بی‌خواب است، همراهی می‌کند و در نهایت معلوم می‌شود که او تنها در تصورات این شخصیت حضور داشته است.

در سال ۲۰۰۰ در فیلم گنگستری قاب‌زنی (گای ریچی) نقش یک بوکسور ایرلندی را به طرزی درخشان و فوق‌العاده بازی کرد. یازده یار اوشن، آقا و خانم اسمیت، تروا، نقش غیرمتعارف و متفاوت‌اش در بابل و ... از جمله نقش‌آفرینی‌های او در سده جدید هستند.

مطبوعات عامه‌پسند سینمایی در سال‌های آغازین فعالیت او و بخصوص به خاطر حضورش در افسانه‌های پاییز، لقب جیمز دین دهه ۹۰ را به او دادند. هرچند خود پیت مقایسه‌اش با جیمز دین را درست ندانسته و گفته که جیمز دین در ۳ فیلم سه نقش مشابه را بازی کرده، در حالی که او سعی می‌کند خودش را در فیلم‌ها تکرار نکند. به هر حال دوستداران سینما تا امروز براد پیت را به عنوان ستاره‌ای خوش چهره شناخته‌اند که بازیگر تعدادی از فیلم‌های پرفروش سال‌های اخیر و عکس‌هایش تزیین‌کننده نشریات مختلف بوده است، اما پیت پس از جدایی جنجال‌آفرین‌اش از جنیفر آنیستن و ازدواج با آنجلینا جولی، سعی کرده که در فعالیت‌های اجتماعی و بشردوستانه نیز حضور داشته باشد. سفرهای مختلف او همراه همسرش به مناطق محروم دنیا و قبول کردن چند بچه ویتنامی، اتیوپیایی و ... به فرزندخواندگی، تلاش برای کمک به مردم منطقه جنگ‌زده دارفور سودان و ... از او و آنجلینا جولی چهره‌هایی ساخته که در کنار بازیگری، با چنین فعالیت‌هایی نیز به کسب محبوبیت و خبرسازی می‌پردازند. او و همسرش اخیراً در یک آمارگیری جزو ثروتمندترین ستاره‌های آمریکا در رشته‌های مختلف برگزیده شدند.

منبع : هفته نامه شهرگان

<http://vista.ir/?view=article&id=328076>


Online Classified Service

براد پیت

ویلیام بردلی «براد» پیت (William Bradley "Brad" Pitt) ۱۸ دسامبر سال





۱۹۶۲ در شاونی، اوکلاهاما به دنیا آمد. تبار اصلی پیت به انگلستان برمی‌گردد. او و دو برادر و خواهرش، داو پیت و جولی پیت، در اسپرینگ‌فیلد، میسوری بزرگ شدند. مادر او مشاور مدرسه و پدرش مدیر کارخانه ماشین سازی بود. از سال ۱۹۷۸ تا ۸۲ او به دبیرستان kickapoo رفت. او به بازی‌های تنیس و بسکتبال علاقه زیادی داشت و در همه مسابقات جایزه اول را می‌گرفت. براد پیت یک شاگرد نمونه در دبیرستان بود و در همه درس‌هایش چه

خواندنی و چه ورزش نمرات بالا می‌گرفت.

از سال ۱۹۸۲-۱۹۸۶ به دانشگاه میسوری رفت. رشته او خبرنگاری بود و در زمینه تبلیغات نیز فعالیت می‌کرد. سال ۱۹۸۶ وارد هالیوود شد. اولین شغل او کار در یک ساندویچ فروشی بود که باید لباس مرغ می پوشید و بیرون رستوران تبلیغات پخش می‌کرد. همچنین او راننده لیموزین بود و از جمله کارهای دیگری که انجام می‌داد خدمتکار رستوران و معلم شنا بود.

او پولی که از این کارها بدست می‌آورد خرج کلاس‌های هنرپیشگی می‌کرد. کم‌کم از کلاس‌های پایین به کلاس‌های بالا و از فیلم‌های کوچک خود را به فیلم‌های بزرگ رساند. وی آموزش بازیگری را نزد روی لندن دیده است.

در سال ۱۹۹۱ در فیلم Thelma & Louise نقش کوچکی به مدت ۱۴ دقیقه بازی کرد. بخاطر همین فیلم از او درخواست بازی در فیلم دیگر شد. براد پیت با ۷ چهره در نقش‌های اصلی، که ۴ تا آنها فیلم جنجالی بود، طی سال‌های ۹۲ تا ۹۵ خود را به یک فوق ستاره تبدیل کرد.

در سال ۱۹۹۵ در فیلم seven بازی کرد. فیلم بسیار مورد توجه منتقدان و تماشاگران سینما قرار گرفت تا آنجا که از این فیلم به عنوان یکی از شاهکارهای دهه ۹۰ نامبرده می‌شود. بازی براد پیت و مورگان فریمن در این فیلم خیره کننده بود. این فیلم اولین همکاری براد پیت با دیوید فینچر کارگردان صاحب سبک و بنام هالیوود بود.

در سال ۱۹۹۷ برد پیت در نقش یک بیمار روانی در تریلر روانشناختی تریگیلیام یعنی فیلم دوازده میمون ظاهر شد و جایزه گلدن گلوب را برای بهترین بازیگر نقش دوم را از آن خود کرد. سپس در فیلم خوابگردها در کنار بازیگرانی چون رابرت دنیرو و داستین هافمن ظاهر شد و بعد از آن در فیلم متعلق به شیطان در کنار هریسون فورد بازی کرد.

برد پیت در سال ۱۹۹۷ به آرژانتین رفت تا در پروژه بلند مدت هفت سال در تبت ظاهر شود که بعداً این فیلم با نقدها و اظهارنظرهای عجیبی همراه شد.

فیلم بعدی او با جویک ملاقات کن با زمانی بیش از ۳ ساعت ساخته شد و برد پیت در کنار استاد خود؛ آنتونی هاپکینز بار دیگر بازی عالی از خود نمایش داد.

برد در سال ۱۹۹۹ پس از یک غیبت کوتاه بار دیگر با دیوید فینچر برای بازی در فیلم باشگاه مشت زنی همراه شد. این فیلم با بازی برد و همچنین ادوارد نورتون برای خالی کردن عقده‌های مردان جوان به تصویر کشیده شد و محبوبیتی دیگر برای برد پیت رقم زد.

وی در سال ۲۰۰۱ در یک کمدی جنایی به نام قاپزنی ساخت کشور انگلستان و به کارگردانی ریچی ظاهر شد و بنیسو دل توره در این فیلم با برد همراه بود. در همین سال برد پیت در یک کمدی رمانتیک در کنار جولیا رابرتز ظاهر شد. وی با رابرت ردفورد در فیلم جاسوس بازی همبازی بود.

• آثار هنری برد پیت:

• کمتر از صفر، ۱۹۸۷

• خوشحال با یکدیگر، ۱۹۸۹

• طبقه برنده، ۱۹۸۹

• تلمنا و لوتیز، ۱۹۹۱

- سراسر مسیرها، ۱۹۹۱
- جانی جیروپوش، ۱۹۹۲
- رودخانه‌ای از میان آن می‌گذرد، ۱۹۹۲
- کول ورلد، ۱۹۹۲
- عشق حقیقی، ۱۹۹۳
- کالیفرنیا، ۱۹۹۳
- افسانه‌های خزان، ۱۹۹۴
- مصاحبه با خون‌آشام، ۱۹۹۴
- طرفدار، ۱۹۹۴
- هفت، ۱۹۹۵
- دوازده میمون، ۱۹۹۶
- خواب روها، ۱۹۹۶
- متعلق به شیطان، ۱۹۹۷
- با جو بلک آشنا شوید، ۱۹۹۸
- باشگاه مشتزنی، ۱۹۹۸
- جان مالکوویچ بودن، ۱۹۹۹
- آدمربایی، ۲۰۰۰
- مکزیکی، ۲۰۰۰
- جاسوس بازی، ۲۰۰۱
- بازده یار اوشن، ۲۰۰۱
- تروا، ۲۰۰۴
- دوازده یار اوشن، ۲۰۰۴
- آقا و خانم اسمیت، ۲۰۰۵
- مرحوم، ۲۰۰۵
- بابل، ۲۰۰۶
- بزرگ قلب، ۲۰۰۷
- سرگذشت عجیب بنجامین باتن، ۲۰۰۷
- سیزده یار اوشن، ۲۰۰۷
- ترور جسی جیمز به وسیله رابرت فورد بزدل، ۲۰۰۷
- کیفیت بازی، ۲۰۰۷
- بعد از خواندن بسوزان، ۲۰۰۸
- شانهای اطلس، ۲۰۰۸
- چاد اشتم، ۲۰۰۸

برنار ماری کلتس

نمایشنامه نویس فرانسوی، متولد ۹ آوریل ۱۹۴۸ در شهر مس(۱). او فرزند یک خانواده خرده بورژوا، دست راستی و کاتولیک بود. از ۱۰ سالگی در مدرسه شبانه روزی مسیحی مس درس خواند و در کنار آموزش همگانی، تعلیمات مذهبی دید.

پدرش که افسر گارد ارتش بود، به جنگ های استعماری هندوچین و الجزایر فرستاده شد و غالباً در خانه نبود، از این رو اداره امور خانواده به عهده مادر کلتس بود. در سال های کودکی کلتس (۱۹۶۲-۱۹۵۴)، فرانسه درگیر سیاست های استعماری در الجزایر بود و کلتس رفتار خشونت آمیز پلیس را با ساکنان عرب مس می دید. این خشونت به ویژه در سال ۱۹۶۱، وقتی فرمانداری نظامی مس به ژنرال ژاک ماسو سپرده شد، به اوج خود رسید. کلتس ۱۲ ساله، می دید که قهوه خانه ها منفجر می شوند و عرب ها را به رودخانه ها می اندازند. این حوادث عمیقاً متاثرش می کرد و بعدها سعی کرد آنها را در آثارش به تصویر بکشد.



طی سال های تحصیل، پدرش غیبت مداوم خود را با فرستادن کتاب جبران می کرد، کتاب هایی از جک لندن، ژول ورن و ویکتور هوگو. کلتس در کنار مطالعه، پیانو و ارگ یاد می گرفت و دلش می خواست ارگ نواز شود. به آثار اسکارلای و باخ علاقه مند بود و این علاقه بعدها جای خود را به موسیقی جاز و بلوز داد. مدت کوتاهی در مدرسه روزنامه نگاری درس خواند و بعد تحصیل را رها کرد. اما در همین شهر، اتفاق مهم زندگی اش رخ داد. به دیدن اجرای نمایشنامه «مده آ» اثر سنکا رفت و سخت شیفته تئاتر و به ویژه بازی ماریا کازارس در نقش مده آ شد. از آن پس، تصمیم گرفت بنویسد و برای تامین مخارج زندگی خود، هیچ کار دیگری نکند.

تصمیمی که تا پایان زندگی خود به آن عمل کرد و جز در موارد نادر و کوتاه مدت، مثلاً بلیت فروشی در سینماهای استراسبورگ در ۱۹۷۳، به هیچ شغلی تن نداد، و به استثنای سال های آخر زندگی که توانست از راه نوشتن و اجرای نمایشنامه هایش مخارج خود را تامین کند، به کمک خانواده و به ویژه دوستانش گذران کرد.

در سال ۱۹۷۰، نخستین نمایشنامه اش را بر اساس «کودکی من» اثر ماکسیم گورکی نوشت و آن را برای آتیر ژینیو _ مدیر مدرسه ملی تئاتر استراسبورگ _ فرستاد و درخواست کرد که وارد مدرسه او شود. سال بعد، گروه تئاتر که «بارانداز» را با دوستانش در استراسبورگ تشکیل داد و نمایشنامه اش را به روی صحنه برد. خودش در این اجرا، نقش الکسی را بازی کرد. با اجرای این نمایش، آتیر ژینیو پذیرفت که کلتس وارد مدرسه اش شود. او با دریافت بورس تحصیلی، در کلاس های مدرسه استراسبورگ شرکت کرد و سال بعد، مدرسه را رها کرد.

تا سال ۱۹۷۵ که کلتس برای همیشه به پاریس رفت، تنها زمان خود را نوشت؛ «فرار بر اسب تا دوردست های شهر» (۱۹۷۴)، رمانی که به نظر

خودش ضعیف بود و تا سال ۱۹۸۴ کسی حاضر به چاپش نشد و فقط دوستانش آن را خواندند. چند نمایشنامه هم نوشت که باز در حلقه دوستان خوانده شدند و کلتس حتی بعدها هم مایل به چاپشان نبود.

این نمایشنامه‌ها عبارتند از «پیاده روی» (۱۹۷۱)، که آن را پس از دومین قرائتش از تورات بر اساس غزل غزل‌های سلیمان نوشت، «دادرسی مستانه» (۱۹۷۱) بر اساس «جنایت و مکافات» اثر داستایفسکی، «میراث» (۱۹۷۲) - نخستین نمایشنامه غیر اقتباسی او که از رادیوی فرهنگی فرانسه با شرکت ماریا کازارس پخش شد -، «داستان‌های مرده» (۱۹۷۳)، «نغمه‌های خفته» (۱۹۷۴) و «روز کشتارها در داستان هملت» (۱۹۷۴). این نمایشنامه‌ها که غالباً خود او و دوستانش آنها را به روی صحنه می‌بردند و اجرای رادیویی بعضی از آنها هم در همان دوران از رادیو پخش می‌شد، بعدها به علت استقبالی که از کارهای معتبر کلتس به عمل آمد، بعد از مرگش چاپ شدند.

نخستین نمایشنامه معتبر برنار ماری کلتس، تک‌گویی «شب درست پیش از جنگل‌ها» است که در سال ۱۹۷۷ نوشته شد. نمایشنامه بعدی او «سالینجر» (۱۹۷۷) نام داشت که کلتس آن را به سفارش دوست کارگردانش، برونو بونگلن، بر اساس داستان‌های سالینجر نوشت. خود کلتس از این نمایشنامه راضی نبود و مثل آثار اولش، پس از مرگ او به چاپ رسید.

بین سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ به چند کشور آفریقایی - نیجریه، مالی و ساحل عاج - سفر کرد و همین سفرها الهام بخش یکی از بهترین نمایشنامه‌هایش بودند؛ «جدال سیاه و سگ‌ها» (۱۹۷۹)، نمایشنامه‌ای با بیست صحنه کوتاه درباره نژادپرستی و تبعاتش. پس از نوشتن «جدال سیاه و سگ‌ها»، مرکز ملی ادبیات فرانسه به کلتس بورس داد و او بیشتر از پیش، وقتش را صرف مطالعه کرد. آثار پروست، کنراد، ملویل، بارگاس یوسا، دیگر نویسندگان آمریکای لاتین و آثار فیلسوفان معاصر خود، ژیل دلوز و میشل فوکو را می‌خواند، در حالی که همچنان به مطالعه مداوم شکسپیر و فاکنر ادامه می‌داد.

بین سال‌های ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ دو بار دیگر به نیویورک سفر کرد و نمایشنامه بعدی او، «بارانداز غرب» (۱۹۸۳)، حاصل این سفرهاست. در این دوران، نمایشنامه‌های او در معتبرترین تئاترهای فرانسه اجرا می‌شدند و کمدی فرانسو، بنیاد مهم و تاریخی تئاتر فرانسه، نوشتن نمایشنامه‌های او را به او سفارش داده بود. از طرفی، ترجمه انگلیسی «جدال سیاه و سگ‌ها» در نیویورک به روی صحنه رفت.

در سال ۱۹۸۳ اتفاق مهم دیگری در زندگی کلتس روی داد؛ پاتریس شرو که قبلاً اجراهای متفاوت و موفقی از آثار ماریوو، ساد، و بعدها ژنه، شکسپیر و چخوف را به روی صحنه برده بود، تئاتر آماندیه را در شهر نانتر راه‌اندازی کرد و این تئاتر با اجرای «جدال سیاه و سگ‌ها» افتتاح شد. دیدار این نمایشنامه‌نویس و کارگردان اتفاق هنری مهمی بود که به دوستی آنها انجامید. شرو نمایشنامه‌ها را با دکورهای عظیم و با استفاده از چند بازیگر معروف سینما و تلویزیون به روی صحنه برد و موفقیت این اجرا باعث شد که کلتس دیگر بتواند از درآمد کار خود زندگی کند.

در سال ۱۹۸۴ به سنگال سفر کرد و «جدال سیاه و سگ‌ها» در چند شهر آلمان به روی صحنه رفت. سال بعد، «بارانداز غرب» ابتدا در آمستردام و بعد در تئاتر آماندیه، به کارگردانی پاتریس شرو و بازی ماریا کازارس، به روی صحنه رفت. در سال ۱۹۸۵، کلتس با رو در رو قرار دادن دو شخصیت، موادفروش و مشتری، نمایشنامه «در خلوت پنبه زارها» را نوشت که در یک صحنه واحد، در مکانی پرت و به هنگام غروب اتفاق می‌افتد. در فاصله دو اثر مهم «بارانداز غرب» و «در خلوت پنبه زارها»، کلتس کارهای دیگری نوشت؛ فیلمنامه «نیکل استاف» (۱۹۸۴) که هنوز هم چاپ نشده است، رمان نیمه تمام «پیش درآمد» (۱۹۸۶) و نمایشنامه کوتاهی با عنوان «تاباتا» برای جشنواره آوینیون.

پاتریس شرو «در خلوت پنبه زارها» را با بازی لوران ماله در نقش مشتری و ایزاک دو بانکه در نقش مواد فروش به روی صحنه برد. در دو اجرای بعدی، خودش نقش مواد فروش را بازی کرد و همین امر باعث بروز اختلاف بین نویسنده و کارگردان شد، چون کلتس عقیده داشت که این نقش را برای یک سیاهپوست نوشته است و هیچ کدام از نمایشنامه‌های او بدون سیاه‌نویسند. پس از ترجمه «حکایت زمستانی» شکسپیر به فرانسه، کلتس نمایشنامه «بازگشت به برهوت» را در سال ۱۹۸۸ نوشت؛ آمیخته‌ای از تراژدی و کمدی و یک شخصیت خیالی، که پاتریس شرو آن را با استفاده از چند بازیگر مشهور سینما و تلویزیون با موفقیت به روی صحنه برد. «بازگشت به برهوت» نیز مثل «بارانداز غرب» خانواده‌ای را نشان می‌دهد که پول آن را متلاشی می‌کند.

کلتس نمایشنامه «روبرتو زوکو» (۱۹۸۸) را در حالی که سخت بیمار بود، با الهام از یک حادثه واقعی نوشت. نخستین اجرای «روبرتو زوکو» به

کارگردانی پیتر اشتاین در سال ۱۹۹۰ در آلمان به روی صحنه رفت. از اجرای فرانسوی اثر به کارگردانی برونو بونگلن در سال ۱۹۹۱، در شهر شامبری، جلوگیری شد، چون نمایشنامه را اثری در ستایش جنایت تشخیص دادند. برنار ماری کلتس، در ۵ آوریل ۱۹۸۹، در بازگشت از سفر مکزیک، گواتمالا و لیسبون در یکی از بیمارستان های پاریس بستری شد و ۱۰ روز بعد، در سن ۴۱ سالگی درگذشت.

۱ - Metz از شهرهای شمال شرقی فرانسه، نزدیک مرز آلمان

اصغر نوری، برگرفته از «گزارش» - محمود مسعودی

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=81268>

 **vista.ir**
Online Classified Service

بن افلیک

(بن افلیک) ستاره سینمای آمریکا یکی از خبرسازترین هنر پیشه های هالیوود به شمار می رود. این هنر پیشه جوان و خوش تیپ نه تنها مورد توجه کارگردانان هالیوودی قرار گرفته است بلکه شرکتهای تولیدی و محصولاتی برای ارائه کالای خوداز چهره این هنرمند استفاده کرده و اجناس خودرا تبلیغ می کنند.

البته بن افلیک تنها در حیطه بازیگری به فعالیت نمی پردازد بلکه به ساخت و کارگردانی چندین فیلم بلند و کوتاه نیز اقدام ورزیده و شانس خودرا امتحان کرده است.

باید افزود که بن افلیک بابازی در فیلم معروف (پرل هاربر) به شهرت رسید. همچنین به همراه همسر خود جین گارنر به فعالیت در چند فیلم پرداخته است. این زوج هنری در فیلم (شیطان شجاع) رو بروی هم قرار گرفتند. البته باید متذکر شد به تازگی

بن افلیک فعالیتش را در سینما به حداقل رسانده و بیشتر اوقات خودرا صرف



آگهی های تجاری و تبلیغاتی می کند. در ذیل به زندگی و نکات خواندنی از وی اشاره می کنیم.

متولد برکلی (بنجامین جیزا افلیک) در ۱۵ اگوست سال ۱۹۷۲ در (برکلی) کالیفرنیا چشم به جهان گشود. ولی او در شهر (کمبریج) ماساچوست بزرگ شد. پدرش (تیم افلیک) روانشناس می باشد و در یک کلینیک تخصصی مشاوره روانشناسی مشغول به کار است. مادرش (کریس افلیک) معلم

يك مدرسه است بن يك برادر كوچكتر از خود به نام (كيسی افلك) دارد كه در سال ۱۹۷۵ به دنيا آمده است . او نيز هم اكنون مانند بن افلك هنرپیشه معروفی است . اخيرا با بازی در فيلم (دوازده پاراوشن) به شهرت رسیده است ، همچنين در فيلم (كودك گمشده) با (ميچل موناگان) همبازی شده و اين فيلم را برادرش بن كارگردانی کرده است.

بن از زمانی كه به ياد دارد آرزوی هنر پيشه شدن را در سر می پروراند پدر و مادر برای فرزندانش خود زندگی خوب و راحتی را فراهم کرده بودند و راه را برای تحصیل علم برای آنان هموار ساخته بودند اما بن و كيسی علاقه چندانى به درس و تحصیل نداشتند.

بن در كودكى زمانیکه فقط ۶ سال داشت اولین كار خود را در تبلیغات (بركر كینگ) یکی از رستورانهای زنجيره ای آغاز کرد. همین مسئله او را به بازیگری بيش از بيش علاقمند ساخت. اصولاً بن پسرى شیرين و دلنشين بوده و همیشه سعی داشت با رفتارش مردم را سرگرم کند و توجه آنان را به خود جلب نماید.

در سن ۸ سالگی به او پیشنهاد بازی در يك سریال تلویزیونی بنام (سفر دریایی با می می) شد. او در همین سن با (مت دامون) آشنا شد كه تاكنون باهم دوست صمیمی هستند.

بن با این دوست قدیمی خود به كلاس تئاتر می رفت و در چند فيلم نيز با هم بازی کردند . به این ترتیب او استعداد بازیگری خود را از همان دوران كودكى به همگان نشان داد.

سالها نوجوانی بن در بازی در فیلمهایی چون (دستان غریبه > در سال ۱۹۸۷ و (سفر دریایی می می) سپری شد. البته به اصرار والدینش به تحصیل نيز می پرداخت اما علاقه ای از خود نشان نمی داد. پدر آرزو داشت بن به مراتب علمی بالایی دست یابد اما گویی احساس و وجود بن با خواسته پدر مطابقت نمی کرد. اولین و بزرگترین نقشی كه بن در آن بازی کرده فیلم (گیج و مبهوت > به سال ۱۹۹۳ بود. البته با بازی در فيلم (تاریکی آخر بیابان) نيز خوش درخشید و همین بازیگری عالی او باعث شهرت و شناخته شدن وی در میان مردم شد. فیلمهای چون (تعقیب) در سال ۱۹۹۷ او را به موفقیت های باورنکردنی رساند، متاسفانه در سال ۱۹۹۷ تا مدتی اوضاع برای بن به وفق مراد نبود و فیلمهای زیادی به او پیشنهاد نشد. او در آپارتمانی با برادر كوچك خود زندگی می کرد و بعد از مدتی تصمیم گرفت خودش فیلمی بنویسد و در آن بازی کند از این رو فيلم (شكار خوب) را در سال ۱۹۹۸ نوشت، البته بسیار سخت بود كه شركت مناسبی پیدا کند تا فیلمش به فروش رود. بالاخره با سعی و تلاش توانست فيلم خود را باقیمت ۶۰۰۰۰۰ دلار به فروش و خودش نيز در آن ایفای نقش کند. این فيلم در دسامبر ۱۹۹۸ به روی پرده رفت و توانست او را كه گمنام مانده بود، معروف سازد.

این فيلم برای اسكار انتخاب شد و ۲ اسكار را از آن خود کرد بعد از گرفتن اسكار، معروف شدن بن زندگی اش را تغییر داد. بن در فیلمهای موفقتری همچون (آرماگدون) ۱۹۹۸ (شكسپیر عاشق) ۱۹۹۸ و (پرل هاربر > یا (بند مروارید) ۲۰۰۰ ایفای نقش کرد. شهرت بن تا جایی رسید كه شركتهای بزرگ هالیوود و بهترین كارگردانها دنبال او بوده و هستند. بن در سال ۲۰۰۲ برای بازی در يك فيلم تبلیغاتی شامپوی لوریل Oreal ۱۰۵ میلیون دریافت کرد.

او تاكنون سه عشق بزرگ در زندگی داشت. در سال ۱۹۹۸ با (گیت پرت) نامزد کرد ولی بعد از يكسال از او جدا شد. عشق دوم او (جنیفر لورپز > بود كه در سال ۲۰۰۲ با هم نامزد کردند ولی بعد از مدتی از يكدیگر جدا شدند. اكنون نيز با (جین گارنریكى) از هنرپیشه های معروف هالیوود ازدواج کرده و ثمره این ازدواج يك دختر می باشد. او از اینکه تشكيل خانواده داده بسیار خوشحال است. گارنروبن در فيلم (شیطان شجاع) در برابر يكدیگر قرار گرفتند. گارنر از بن افلك در حیطه بازیگری فعالتر است. حتی زمانیکه باردار بود در سریال (نام عاریتی) فعالیت داشت این فيلم ۵ سال به طول انجامید و بارداری او در این مجموعه به خوبی گنجانده شده بود. بن افلك احساس خوشبختی می کند و از اینکه پدر شده خود را بزرگترین انسان روی زمین می داند او می گوید همه سعی و تلاشم برای ایجاد يك زندگی خوب می باشد و حاضرم هر بهایی برای خوشبختی همسر و فرزندم بپردازم. آنها نام دخترشان را (وایلوت) گذاشتند و مهمانی مفصلی برای ورود فرزند عزیزشان برپا کردند.

• بن افلك در يك آگهی تجاری

بن افلك چهره جدید آگهی های تجاری دنوردانتهای انگلیسی (لینکس) می باشد و برای بازی در يك آگهی کوتاه مبلغ يك میلیون، هشتصد هزار دلار

دستمزد گرفته است. او قبلا نیز در آگهی‌های تجاری (لوریل) نیز شرکت کرده بود و هر بار مبلغ هنگفتی پول گرفته بود. این بازیگر پانزده میلیون دلاری این روزها تقریباً بیکار است زیرا به تازگی بازی در دو فیلم (مردان اطراف شهر و حقیقت) و (عدالت و راه آمریکایی) را به پایان برده است. البته چندی پیش به عنوان کارگردان پشت دوربین قرار گرفت و فیلم (کودک گمشده) را ساخت. در این فیلم برادرش کیسی ایفای نقش می‌کند.

بن افلک قصد دارد چند پروژه دیگر مانند فیلم‌های (سرزمین هالیوود) و (تک‌خال‌های سیگار کشیدن) و (کارمندان دو) را کارگردانی کند.

• چند نکته جالب از بن افلک

وقتی بن کوچک بود همیشه دلش می‌خواست سگ داشته باشد و به خاطر همین مادرش یک طناب به او می‌داد و می‌گفت که هر روز این طناب خالی را ببر بیرون و دور خانه بگردان تا به من ثابت بشه که تو می‌توانی مسئولیت یک سگ را به عهده بگیری. بن تا پنج روز این کار احمقانه را انجام داد ولی از سگ خبری نبود.

نکته بعدی اینست که در نوامبر ۲۰۰۲ بعد از آنکه یک حلقه به مبلغ ۳/۵ میلیون دلار به جنیفر لویزهدیه کرد نامزدی خود را به همه اعلام کرد.

نکته جالب اینست که جنیفر لویز هیچگاه نمی‌تواند عشق به بن افلک را از قلب خود بیرون آورد و همیشه حاضر است عشق خود را تبارش کند اما ظاهراً بن افلک علاقه‌ای به او ندارد. حتی جنیفر لویز برای تبریک قدم نورسیده به بن افلک و همسرش جنیفر گارنر سید نگهداری وسایل بچه به آنها هدیه داد.

جنیفر لویز سعی دارد که خود را دوست گارنر نشان دهد اما گارنر توجه چندانی به او نمی‌کند.

منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=245774>

 Vista.ir
Online Classified Service

بوتو استروس

متولد ۱۹۴۴، برلن. منتقد و نمایشنامه‌نویس. بوتو استروس به همراه هاینر مولر، نمایشنامه‌نویسانی هستند که آثارشان بیشتر از دیگر نمایشنامه‌نویسان آلمانی زبان در اروپا اجرا می‌شوند. استروس قبل از اینکه در یک مجله تئاتری به عنوان منتقد مشغول به کار شود، در رشته‌های ادبیات، تاریخ تئاتر و جامعه‌شناسی به تحصیل پرداخت. در ۲۵ سالگی، تحت نظارت کارگردان بزرگ آلمانی، پیتر اشتاین، به عنوان دراماتورژ وارد گروه Schaubuhne برلن شد و آنجا آثار ایبسن، لایبش و گورکی را ترجمه و آداپت کرد.

در سال ۱۹۷۷، گروه Schaubuhne نمایشنامه‌ای از بوتو به نام «تریلوژی ملاقات» را روی صحنه برد که با موفقیت چشمگیری روبه‌رو شد. این اثر گروهی از هنرمندان و علاقه‌مندان هنر را به نمایش می‌گذارد که در جریان افتتاح یک نمایشگاه نقاشی، با رد و بدل کردن حرف‌هایی پیش‌پاافتاده و تلخ، بیهودگی پیوندها و



جدایی هاشان را آشکار می کنند.

آثار بوتو استروس جان تازه ای به رئالیسم می دهند و اغلب از گسستگی های عاطفی، تنهایی و عدم ارتباط حرف می زنند. در نمایشنامه «زمان و اتاق» که در سال ۱۹۹۱ توسط کارگردان فرانسوی، پاتریس شرو اجرا شد، ماری استوبر از درون نگر رهایی می یابد و به حالت عجیبی دچار می شود که نشانگر جدایی بین فردگرایی مدرن و جست و جوی معنای زندگی است. بسیاری از نمایشنامه های بوتو چهره ای شبیه چهره برلن دارند؛ نویسنده اندوه این شهر مرده را به یاس و تنهایی پرسوناژهایش اضافه می کند که اغلب درون احساسات خود سرگردانند.

بوتو استروس یکی از آوانگاردترین نمایشنامه نویسان آلمانی محسوب می شود که تحول بزرگی در تئاتر آلمان به وجود آورده است. در دهه ۷۰ در نمایشنامه های «تئوری تهدید» و «خواهر مارلن»، با زبانی باشکوه ولی مستتر در لایه های متن، از هویت در حال گریز حرف زد و قصه های نگران کننده ای تعریف کرد که به زودی توجه همه را به خود جلب کردند. در سال ۱۹۸۲، نمایشنامه «Kallidewey» با موفقیت چشمگیری روبه رو شد؛ توی یک کافه کوچک در برلن، زن وشوهری با تازیان به جان هم می افتند.

در این نمایشنامه روان درمانی گروهی از بین می رود و جای آن را نوستالژی راهنمایی می گیرد. در نمایشنامه «پارک» که پارودی نمایشنامه «رویای شب تابستانی» است، یک اثر هنری در چشم پرسوناژها به یک بلای پایان ناپذیر تبدیل می شود. نمایشنامه «لانه» بر اساس یک فوتو-رمان سمبلیک نوشته شده است و حکایت یک استاد و راهنمایش را بازگو می کند. دغدغه راهنمایی فقط می تواند به رمانی با ساختار آثار گوته منتهی شود؛ «مرد جوان». نمایشنامه ای که بر اساس این رمان نوشته شده، اثری سنگین با ساختاری عالی است که تمام زمان ها را انکار می کند و در آن نویسنده به کمک جامعه شناسی و زبانشناسی قهرمانش را به شهری خیالی هدایت می کند.

«کنگره» نمایشنامه ای مبهم و به هم ریخته است که در آن قهرمان، «خواننده متن» است که با صدای یک زن، هرمتیا «فرشته کتاب»، به ماجراهایی خیالی فراخوانده می شود که اعمال نفسانی و معنوی در موقعیت های تاریخی و سمبلیک درهم می آمیزند.

در نمایشنامه «آغاز ناپذیری»، بوتو استروس نقد بیگ- بنگ (جهانی که آغاز نشده است)، زیبایی شناسی «وظیفه» و روایتی غیرخطی را که اجازه می دهد شکوفایی دنیا و من را بهتر شرح دهد، یکجا جمع می کند. نقد مکان های عمومی، پوچی انسانی که گمان می کند نگاهش به آشفتگی معنا می دهد، اینها عناصری هستند که اثری تاثیرگذار و هرچند گاهی کمی مبهم و مغشوش را به وجود می آورند.

دیگر نمایشنامه مهم استروس «قیام علیه جهان دوم» است؛ نمایشنامه ای جنجال برانگیز علیه سیاست های خارجی آلمان و نقد آلمان معاصر که نویسنده در آن به مانند دیگر آثارش با استفاده از زبانی استعاره و بهره گیری از مضامین فلسفی به مقایسه آلمان جدید و قدیم می پردازد.

ترجمه: اصغر نوری

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=81399>

 **vista.ir**
Online Classified Service

بهاره رهنما



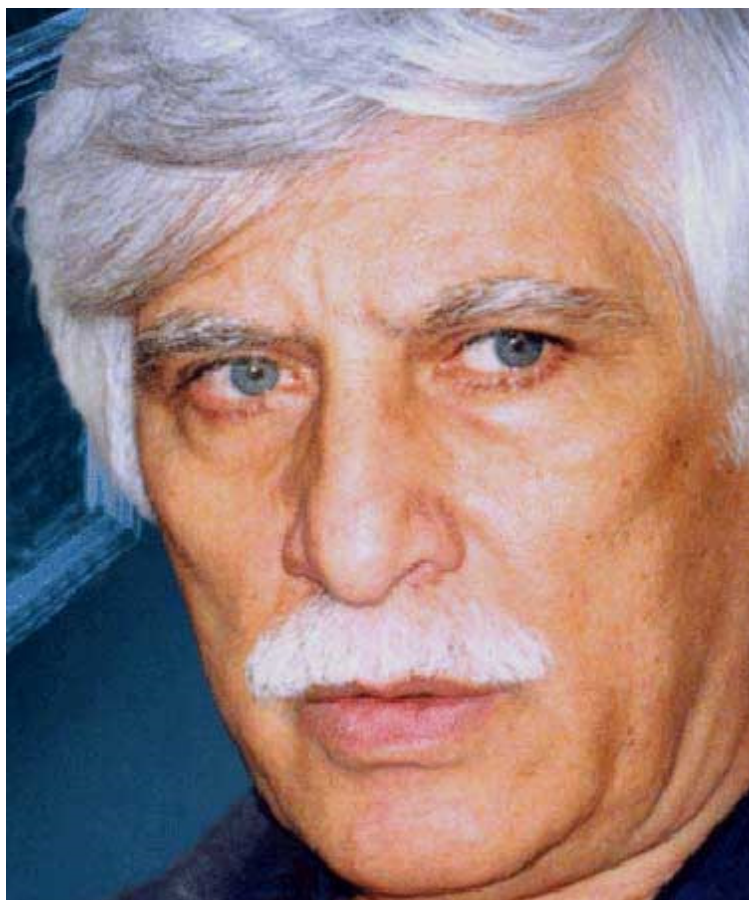
- شرح حال
- همسر پیمان قاسم خانی (نویسنده)
- متولد ۱۳۵۲ در تهران.
- لیسانس ادبیات فارسی و حقوق قضایی از دانشگاه آزاد اسلامی.
- برای اولین بار با يك فیلم اکشن - افعی - به سینما آمد. سپس با همسرش در فیلم عاشقانه بازی کرد. او در سال ۱۳۸۰ بازی در يك فیلم کمدی - نان و عشق و موتور هزار - را تجربه کرد که نشان از توانایی او در زمینه فیلمهای کمدی داشت.
- اما شاید بازی در فیلم گاوخونی ساخته بهروز افخمی یکی از بهترین فرصتها برای نمایش توانایی هایش باشد.
- فیلم شناسی:
- بچه های بد (علیرضا داودنژاد، ۱۳۷۹)
- داستان يك شهر ۲ (مجموعه، اصغر فرهادی، ۱۳۷۹)
- ملاصدرا (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۷۹)
- پیش از آشنایی (تله تئاتر، ۱۳۷۹)

- نان و عشق و موتور هزار (ابوالحسن داودی، ۱۳۸۰)
- گاوخونی (بهروز افخمی، ۱۳۸۱)
- افعی (محمد رضا اعلامی، ۱۳۷۱)
- عاشقانه (علیرضا داودنژاد، ۱۳۷۴)
- غزال (مجتبی راعی، ۱۳۷۴)
- ای نسیم باران (تله تئاتر، ۱۳۷۵)
- بازگشت به خانه (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۷۵)
- بادام های تلخ (کاظم معصومی، ۱۳۷۶)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74073>

بهرام بیضانی



- شرح حال

- تاریخ تولد: ۱۳۱۷

- همسر مزده شمسایی در ازدواج دوم

بهرام بیضایی نویسنده و کارگردان سینما و تئاتر از موفق ترین سینماگران قبل و بویژه بعد از انقلاب اسلامی به شمار می آید، دیالوگ نویسی قوی، کارگردانی سنجیده و گرفتن بازیهای قوی از بازیگران از جمله ویژگی های کار او به شمار می آید.

نکته دیگر اینکه برخی آثار بیضایی همچون «چریکه تارا» و «مرگ یزدگرد» در جذب تماشاگر عام موفق نبوده اند و تنها تماشاگران خاص را به خود جلب کرده اند اما آثاری دیگری همچون «شاید وقتی دیگر» و «سگ کشی» با اقبال عمومی مردم مواجه شدند و بویژه فیلم «سگ کشی» در سال ۸۰ عنوان یکی از پرفروش ترین آثار سال را بدست آورد.

- جوایز:

- برنده جایزه ویژه هیات داوران نخستین جشنواره فیلم

- تهران ۱۳۵۱ برای فیلم «رگبار»

- جایزه از هفتمین جشنواره بین المللی فیلمهای کودکان و

نوجوانان تهران ۱۳۵۱

- جایزه بهترین فیلم کوتاه از جشنواره شیکاگو ۱۳۵۲ و جایزه مدال نقره از جشنواره جهانی فیلم سکو ۱۳۵۲ برای فیلم کوتاه «سفر»

- جایزه جشنواره اوپرویلیه فرانسه ۱۳۶۹ و جایزه آرشیو سلطنتی فیلم بلژیک ۱۳۷۰ برای فیلم «باشو غریبه کوچک»

- جایزه ویژه هیات داوران دهمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۷۰ برای فیلم «مسافران»

- جایزه بهترین فیلم ۱۹ دوره جشنواره فیلم فجر از نگاه تماشاگران برای فیلم «سگ کشی» ۱۳۸۰ و ...

- فیلم شناسی:

- خاکستر سبز (۱۳۷۲)

- برج مینو (۱۳۷۴)

- بوی پیراهن یوسف (۱۳۷۴)

- آژانس شیشه ای (۱۳۷۶)

- روبان قرمز (۱۳۷۷)

- خاك سرخ (سریال تلویزیونی ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۱)

- موج مرده (۱۳۷۹)
- ارتفاع پست (۱۳۸۰)
- رگبار (۱۳۵۱)
- سفر (فیلم کوتاه ۱۳۵۱)
- غریبه و مه (۱۳۵۲)
- کلاغ (۱۳۵۶)
- چریکه نار (۱۳۵۷)
- سلندر (فیلم کوتاه - فقط نویسنده ۱۳۶۰)
- خط قرمز (فقط نویسنده ۱۳۶۱)
- مرگ بزدگرد (۱۳۶۴)
- دونه (فقط تدوین کننده ۱۳۶۴)

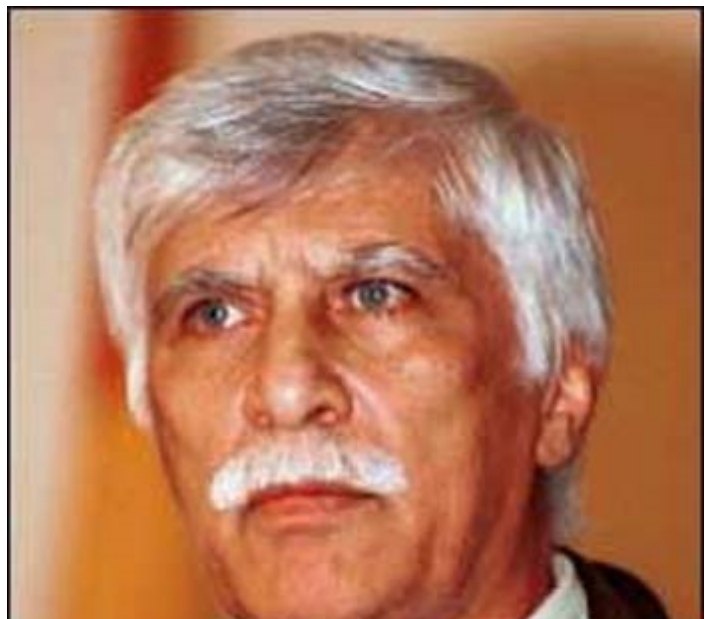
منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74074>



بهرام بیضایی، زندگی نامه و کارهای سینمایی

بهرام بیضایی پس از قریب به شش سال از جلوی دوربین بردن اثر تحسین شده اش، "سگ کشی" که از نظر منتقدین و کارشناسان سینمایی در زمره یکی از تند و تیز ترین آثار سینمای سیاسی ایران قرار گرفته است، اینک با دریافت پروانه ساخت "لبه پرتگاه"، در فصلی جدید از مدیریت های انقباضی فرهنگی کشور عزم جلوی دوربین بردن یازدهمین اثر بلند سینمایی خود را دارد. او که از هم اکنون نسبت به سرانجام کار و به سلامت رسیدن راش های فیلمش تا روی میز تدوین و مراحل پس از آن مردد است ، مشغول تست بازیگران و انجام مراحل پیش تولید فیلم است و احتمالا با به پایان رسیدن این مراحل که چون همیشه با وسواسهای ویژه این فیلمساز یگانه ایرانی همراه





است به زودی شاهد جلوی دوربین رفتن یازدهمین اثر بلند سینمایی او خواهیم بود. این بار، حمید اعتباریان و سیران فیلم میزبان تهیه کنندگی بیضایی هستند و نقش اول زن "لبه پرتگاه" از هم اکنون متعلق به بازیگر ثابت سالهای اخیر او، مزده شمسایی، همسر گریمر و بازیگر اوست. از سایر بازیگران فیلم هنوز خبر موثقی در دست نیست. ظاهراً "لبه پرتگاه" نیز چون "سگ کشی" و نمایش "مجلس شبیه خوانی..." بار دیگر از بن

مایه های سیاسی و اجتماعی قوی برخوردار است که باید نشست و دید که اگر کار ساخت فیلم به سرانجام برسد و همه آن "باید ها و نباید ها" لختی را به بیضایی مجال حرکت دهند، او در آستانه ۶۸ سالگی خود و در فضای فرهنگی و سیاسی که برای او چندان غریب نیز جلوه نمی کند اما به شدت با ذائقه او ناهمخوان، چه روایتی دارد از "پرتگاه"، آن هم از لبه آن! "لبه پرتگاه" کجاست؟! آیا "پهلوان اکبر" بار دیگر می میرد؟ آیا "درد" آن هنگام شروع شد که "زن اثیری" در آغوش هدایت مرد؟! بیضایی در طرح فیلمنامه صادق هدایت، خود، پاسخ این پرسش را میدهد. "... بدیختی تو بود که پیش از مرگ آن درد عمیق را در چشمانش دیدی. این وطن نبود؟..."

• بیضایی در يك نگاه

در جوانی پژوهش هایی در زمینه تئاتر در ایران، ژاپن و چین داشت که هنوز پس از چهار دهه در دانشگاه های کشور تدریس می شود. حالا دهه ۵۰ خورشیدی است. مردانی عزم دیگر کرده اند و جنگل خدا را گواهی می دهد. اینجا دیگر برق شور دامنه هاست... در ابتدای این دهه است که بیضایی به سینما روی آورد و دلیل این کار به قول محمود دولت آبادی این بود که "بیضایی زمانیکه دیگر نتوانست تئاتر روی صحنه برد، سراغ سینما رفت." در دهه ۵۰ خورشیدی، بیضایی پس از ساخت دو فیلم کوتاه، فیلم "رگبار" را جلوی دوربین برد، که همراه با "قیصر" مسعود کیمیایی و "گاو" داریوش مهرجویی در زمره بهترین آثار سینمای موج نو ایران قرار گرفتند. در "رگبار" که به سرگذشت و سوادهای آقای حکمتی (با بازی زنده یاد پرویز فنی زاده) معلم جوانی از طبقه متوسط شهری می پردازد، برای اولین بار يك مأمور امنیتی (ساواکی) با عینک تیره و تیپ مشخصی در فاینال سکانس فیلم ظاهر می شود و این خود شکستن تابویی بزرگ است در اوج قدرت و میدان داری سازمان اطلاعات و امنیت نظام پادشاهی (ساواک) در میهن ما. پس از "رگبار"، بیضایی "غریبه و مه" را جلوی دوربین می برد که فیلمی طولانی و سنگین است. "پروانه معصومی" بازیگر اصلی فیلم اذعان می کند که در آن زمان اصلاً معنای فیلم را نفهمیده است. پس از آن بیضایی با الهام گرفتن از هشت و نیم فلینی فیلم کلاغ را می سازد، در "کلاغ" نیز باز با همان بن مایه های همیشگی کارهای او رو به رو هستیم. کمی بعد اثر جاودانه دیگری به نام چریکه تارا جلوی دوربین می رود. که این بار نیز به رغم طرایف فراوان در این اثر که بارها مورد تحسین احمد شاملو هم قرار گرفت، ارتباط گرفتن با مخاطب مسیر دشواری را می پیماید و در حیث و بیت پیروزی انقلاب بهمن، در سال ۱۳۵۷ خورشیدی است که بیضایی شاهکار خود، فیلمی را که هیچگاه نمایش داده نشد، "مرگ یزدگرد" را ساخت. فیلم، درباره مرگ یزدگرد به دست آسیابانی است. بیضایی با نگاه ژرف خود در لالوهای تاریخ بی سرانجام میهنی که یکصد سال پس از انقلاب مشروطیت و پس از آن ناکامی های پس از این انقلاب، کودتای بیست و هشتم مرداد ۳۲، مبارزات دهه پنجاه و حالا انقلابی که قرار بود طرحی نو در اندازد "مرگ یزدگرد" را نوشت و کارگردانی کرد تا در آن مقطع زمانی مخاطب را رهنمون شود به آن گاه که سپاهی سیاه پرچم آمدند و... با پیروزی بهمن ۵۷ و پس از آن استقرار حکومت دینی در ایران بهرام بیضایی نیز چون بسیاری دیگر از هنرمندان پیشروی کشور با مشکلات عدیده ای در حوزه کار تخصصی خود و نیز حوزه زندگی خصوصی اش رو به روشد. فشارها از هر سو اوج گرفت. مسائل زندگی خصوصی او مانند دین و... وارد کار شد. متعاقب این همه بود که فرزندان را راهی خارج از کشور کرد و اما خود ماند تا گواهی دهد چراغ هنرمند متعهد ایرانی در این خانه می سوزد و لاغیر. آن هنگام که سلطان پور و هاتفی در غربت میهن هم سرنوشت شدند و ساعدی در غربت پاریس خلاص شد و رفت، بیضایی خوب می دانست که سرانجام این غربت، یکی در وطن و دیگری آن سوی وطن چه چیز است. اما می مانم و تاوان می دهم! سینماگر و اندیشمند ما، تجربه هدایت را به خوبی از بر بود. و مگر نه آنکه وقتی هدایت را بر کاغذ به

تصور در آورد از خشم "حاجی آقا" گفت خطاب به او: «آقا این مرتیکه خطرناکه، حتما بلشویکه؛ از مال پس و از جان عاصی؛ باید سرش را زیر آب کرد...» "باشو، غریبه کوچک"، "شاید وقتی دیگر"، "مسافران" و "سگ کنشی"، چهار فیلمی هستند که بیضایی در این بیست و هشت سال جلوی دوربین برده است.

- رگبار (۱۳۵۱)

- غریبه و مه (۱۳۵۴)

- کلاغ (۱۳۵۶)

- چریکه نار (۱۳۵۷)

- مرگ یزدگرد (۱۳۶۱)

- باشو غریبه کوچک (۱۳۶۵)

- شاید وقتی دیگر (۱۳۶۶)

- مسافران (۱۳۷۰)

- گفتگو با باد (فیلم کوتاه، ۱۳۷۷)

- سگ کنشی (۱۳۷۹)

• حافظه تاریخی نداریم

"باشو، غریبه کوچک"، فیلمی که با سرمایه ای اندک جلوی دوربین رفت، بدهکاری های زیادی را روی دست بیضایی گذاشت و به علت مضمون ضد جنگش چهارسال از مجوز نمایش محروم شد را کارشناسان سینما بهترین اثر سینمایی درباره جنگ ایران و عراق عنوان کرده اند. بیضایی در این کار با چشم پوشیدن از هیجانان رایج در غالب فیلم های جنگی چندان پرشتاب و عمیق از فاجعه سخن می گوید که عمق نگاه او با بازی های درخشان سوسن تسلیمی، اثرات تکان دهنده خود را تا هنوز حفظ کرده اند. "مسافران" دیگر فیلم بیضایی دو سال را به علت آنچه "ابتدال" از سوی وزارت ارشاد وقت عنوان شده بود پشت درهای ممیزی ماند و پس از آن این بیضایی خسته بود که در فصلی دیگر از تاریخ تماشایی میهن، "سگ کنشی" را جلوی دوربین برد. تنها مرور حضور پیوسته نظامیانی که در قریب به اتفاق سکانس های این فیلم در يك گراند صحنه حضور پررنگی داشته و مشغول رژه رفتن هستند کافیسیت تا حرف و سخن بیضایی در این اثر نمودار شود. پر بیراه نیست که او در جلسه مطبوعاتی فیلم در فستیوال فیلم فجر، اصحاب رسانه را مخاطب قرار داد و گفت که ما حافظه تاریخی نداریم! در این فاصله با اینکه بارها حرف از جلوی دوربین بردن اثری دیگر از این فیلمساز در جریان بود اما هر بار به دلالتی که این دلالت تقریباً برای اهالی فن روشن است او تا کنون موفق به جلوی دوربین بردن فیلم دیگری نشده است. در سالهای پس از انقلاب، بیضایی چهار پی اس را روی صحنه برد که هر يك با استقبال پر شور علاقه مندان رو به رو شد. بندار بیدخش، بانو آوئی، شب هزار و یکم و مجلس شبیه ذکر مصائب استاد نوید ماکان و همسرش مهندس رخشید فرزین.

• می خواهم فریاد کنم

بهرام بیضایی، در نمایش "مجلس شبیه ذکر مصائب استاد نوید ماکان و همسرش مهندس رخشید فرزین"، خود، پیش از آغاز نمایش، هرشب به روی صحنه رفت و اجرای نمایش را به یاران در خون غلتیده اش، مختاری، پوینده و... تقدیم کرد. روایتی از سرگذشت تراژیک دگراندیش ایرانی با اشاراتی به واقعه قتل های سیاسی روشنفکران در پاییز ۷۷ با نگاه بی بدیل بهرام بیضایی کافی بود تا هرشب که گروه روی صحنه می رفت ناظران پیشبینی کنند که امشب شب آخر است. هرشب اجرا، تن تماشاچیان مشتاق که سالن را لبریز کرده بودند لرزید و لرزید و هر شب اشک بود که روان شد. کار با اینکه به شکل غیر منتظره ای با شروع فصل فرهنگی جدید، از ادامه اجرا باز ماند اما با استقبال بی سابقه ای از سوی مردم رو به رو شد و بیضایی که از هر سو آماج حملات تازه منتقدانی قرار گرفته بود که او را متهم به "شعار دادن" و.. می کردند بی وقع گذاشتن به همه این "اظهار فضل ها" تنها از زمانی سخن گفت که آدمی می خواهد فریاد کند. فریاد!

• متعهد به اصول اخلاقی

آنگونه که اهالی فن شهادت می دهند، وسعت دانش بهرام بیضایی از تاریخ تا ادبیات، از سینما تا تئاتر از شعر تا داستان و اسطوره و آیین، از معماری تا نقاشی و ... ، به همراه تیزبینی ویژه اش ، هوش بالا ، تجربه ، درک عمیق و تحلیلی ، مقاومت بی همتایش و از همه مهم تر ویژگی های اخلاقی پاک و منحصر به فردش در میانه تب و هیاهوی "بی اصولی های هنرمندانه" ، استدلال "دوران پست مدرنیسم است، هنرمند باش، هر کاری می خواهی انجام بده"، موقعیت او را به شدت نسبت به موقعیت همکاران سینماگر دیگرش متمایز کرده و فاصله ای فرسنگی را میان او و دیگر هم‌دیفانش بوجود آورده است. از مواجهه بیضایی با فشارهای طاقت فرسا در طول تمام این سالها بسیار گفته اند و از ایستادگی او در کوران همه آن بزنگاهها. از آن هنگام که در آن برج بلند، همراه با مسعود کیمیایی، چشم در چشم آن مامور بلند پایه دوخت و در حالی که می لرزید "پیشنهاد مشهور" را رد کرد و گفت "از ما گذشته است، به فکر فرزندان ایران زمین باشید!..."

• این وطنت نبود؟

بهرام بیضایی به رغم نبودن فضای ارائه کار، با نگارش سناریو های متعددی در سالهای اخیر همچنان به کار خود به شکلی مستمر ادامه داده است هر چند این آثار مجال تصویر شدن بر پرده نقره ای یا رفتن روی صحنه تئاتر را تاکنون پیدا نکرده اند. از آثار در خور توجه او در طول این سالها باید به نگارش طرح فیلمنامه ای بر اساس زندگی و اندیشه صادق هدایت، بزرگ ترین رمان نویس مدرن ایرانی معاصر اشاره کرد. دم خور بودن بیضایی با شمار زیادی از بزرگان ادب و سیاست این سرزمین از زنده یاد احمد شاملو که حضورش را یگانه توصیف کرده است تا زنده یاد احسان طبری که با احترامی بی نهایت به حضور پر رنگش در عرصه فرهنگ و سیاست این دیار می نگرد موقعیتی بی همتا را بوجود آورده است تا بیضایی در این اثر با تلفیقی ظریف از آرا و اندیشه های هدایت ما را با پرسوناژهای مشهور آثار او همراه کند تا با زن اثیری، پیرمرد خنزر پنزری، زن لکاته، حاجی آقا و خود هدایت و دو سایه همراهش سفری جادویی را میزبان شویم و از سرگذشت وطن بخوانیم. و شاید روزی، روزگاری بر پرده نقره ای هم... حرف و سخن را وا می گذاریم و تنها به طنین کلمات بهرام بیضایی و روایتش از هدایت گوش می سپاریم. این وطنت نبود؟

وطن، وطن، وطن، وطن من! وطن!

تو دوست، دوست، دوست نمی داریم!

قلعه قرمزی بودم

بر شانه های اساطیر،

برآمدگاه خورشید.

ریگی سیاه در گذرگاهم کردی وطن!

افق را از شانه ام شُستی

تو قله، قله، قله را تاب نمی آوری!

حلقه ای که بر گلویم می تنگی

ادامهء دستان آسمانی توست.

این بیت آشفته

در شعر بلند جهان

مویه جانفرسای توست

نیست؟!

وطن جان!

شغاد من!

این چاه که رخس و مرا به مرگ می کشد

دهان فرزندخوار توست

نیست؟!

تو هی بگو غریبه نوازی

مگر این کهکشان شکسته

با ستاره های سرگردانش

در غربتی جهانگستر، حاصل تپای تو نیست؟

هست!

جهان پهلوانا! پدر!

خنجرت پهلوم را پهنهء خون کرده است و پهنای درد!

تو بازهم که پوست مرا زمرگ آکندی و

بر دروازه های جهان آویختی!

وطن! دروغ نگو!

تو دوست، دوست، دوست نمی داریم!

وقتی که تاج شکوهمند به سر داشتی

خواب من از تسمه های شبانگاهی و

سرب های سحرگاهی ات خونین بود

اکنون که شب به خود پیچیده ای

بیداریم از حدیث مرگ و آیات نیستی ات خونین تر است.

وطن جان!

تو در زندانهایت به من تجاوز کردی

نکردی؟!

تو دهانم را پر از خون و توبه کردی

خاک نشابور،

دشت خاوران

و گرمابهء کاشان را پوشش تن خونینم کردی

نگو که نکردی؟!

تو دوست، دوست، دوست نمی داری مرا ، خودت را!

نمی داری. نمی توانی بداری!

عشق من!

تو را تازیانه ای می بینم که برگرده ام فرود می آید

شکل_ تیر خلاصی تو!

شکل_ اسبی که گیسوانم را به دمش بسته اند و

برخارزار تاریخ می دود!

خدایت ببخشاید سلمان پارسی_!

تو اهورایت را فرش سم شترها کردی

نگو که نکردی!
دروغ نگو عزیزم!
تو آتش دانش و دوستی را
زیر سنگ سیاه خموشاندی
همین ساعتی پیش
اسید به زیبایی درخشانم پاشیدی.
نپاشیدی وطن؟!
حالا هی نگو:
«این که می گوئی نیستم فرزندم!»
پس چیستی؟
مام میهن!
تو دوست دوست دوست نمی داری فرزندان را.
تو آواز خوانت را تکه تکه نکردی؟!
این تو نبودی، نیستی مگر که بر خود غلتیده ای
با پهلویت پهنهء خون و پهنای درد؟!
عزیزکم، دلم را کُشتی
حتا برایم سینه ای باقی نگذاشتی
که دمی سر برآن بگذاری و بموئی
حیف!
اگر وطنم نیستی
چیستی؟!
اگر فرزند تو نیستم
کیستم؟!
مانی

منبع : بانک مقالات فارسی

<http://vista.ir/?view=article&id=272460>

 **vista.ir**
Online Classified Service

بهرام دهقانی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1333 - ...)

محل تولد: ایران - فارس - شیراز

شهرت علمی و فرهنگی: تدوینگر

برادر خسرو دهقانی (منتقد و فیلمنامه نویس).

فارغ التحصیل رشته تدوین از دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس آمریکا.



خط پایان (محمد علی طالبی - 1364)

گمشده (مهدی صاعزاده - 1364)

جدال (1365)

شیخ کزدم (کیانوش عیاری - 1365)

گنج (محمدعلی سجادی - 1366)

پرنده کوچک خوشبختی (پوران درخشنده - 1366)

سیمرغ (اکبر صادقی - 1366)

پائیزان (رسول صدراعملی - 1366)

ماه‌ی (کامبوزیا پرتوی - 1367)

... تا غروب (جعفر والی - 1367)

ستاره و الماس (سیامک شایقی - 1367)

تمام وسوسه‌های زمین (حمید سمندریان - 1368)

کاکلی (فریال بهزاد - 1368)

سکوت (علی سجادی حسینی - 1368)

چون ابر در بهاران (سعید امیر سلیمانی - 1368)

علی و غول جنگل (مسعود رسام، بیژن بیرنگ - 1368)

عشق و مرگ (محمد رضا اعلامی - 1368)

مدرسه پیرمردها (علی سجادی حسینی - 1370)

سایه‌های هجوم (احمد امینی - 1371)

ایلیا، نقاش جوان (ابوالحسن داودی - 1371)

بازیچه (تورج منصوری - 1372)

من زمین را دوست دارم (ابوالحسن داودی - 1372)

عبور از تله (غلامرضا رضانی - 1372)

الو الو من جوجو ام (مرضیه برومند - 1373)

بوی خوش زندگی (ابوالحسن داودی - 1373)

ضیافت (مسعود کیمیائی - 1374)
براده‌های خورشید (محمدحسین حقیقی - 1374)
ماه و خورشید (محمدحسین حقیقی - 1374)
ساغر (سیروس الوند - 1376)
زشت و زیبا (احمدرضا معتمدی - 1377)
سیب سرخ حوا (سعید اسدی - 1378)
متولد ماه مهر (احمدرضا درویش - 1378)
آخر بازی (همایون اسعدیان - 1379)
بچه‌های نفت (ابراهیم فروزش - 1379)
قارچ سمی (رسول ملاقلی پور - 1380)
پیش از آنکه بگویم، خداحافظ (صدرا عبداللهی - 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59045>

 **vista.ir**
Online Classified Service

بهرام رادان

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1358 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: کارشناس مدیریت بازرگانی.

در سال 1378 در آموزشگاه هیوا فیلم بازیگری را آموخت.

در اولین حضور سینمایی تنها به واسطه چهره‌اش شناخته شد: "شور عشق"

اما فیلم به فیلم به دانش سینمایی خود افزود و



توانست فوت و فن بازیگری را بیاموزد تا اینکه در چهارمین نقش آفرینی اش کاندید دریافت تندیس بهترین بازیگر نقش اول مرد در پنجمین جشن خانه سینما شد: "آواز قو"

دو سال بعد در بیست و دومین جشنواره فیلم فجر سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول را تصاحب کرد: "شمعی در باد"



- شور عشق (نادر مقدس، 1378)
- آبی (حمید لیخنده، 1379)
- ساقی (محمدرضا اعلامی، 1379)
- آواز قو (سعید اسدی، 80-1379)
- طلوع تارک (فیلم کوتاه، ابراهیم شیبانی، 1380)
- رز زرد (داریوش فرهنگ، 1381)
- عطش (محمدحسین فرح بخش، 1381)
- گاوخونی (بهرز افخمی، 1381)
- شمعی در باد (پوران درخشنده، 1382)
- ننه گیلانه (رخشان بنی اعتماد، 1382)
- سربازهای جمعه (مسعود کیمیائی، 1382)
- رستگاری در هشت و بیست دقیقه (سیروس الوند، 1383)
- ازدواج صورتی (منوچهر مصیری، 1383)
- گیلانه (رخشان بنی اعتماد، محسن عبدالوهاب، 1383)
- حکم (مسعود کیمیائی، 1383)
- تقاطع (ابوالحسن داودی، 1384)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58839>

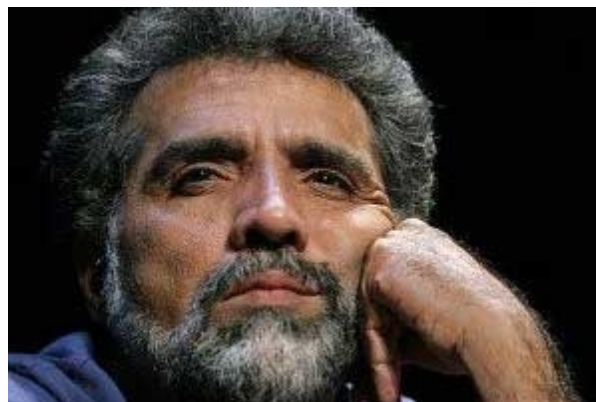
 **vista.ir**
Online Classified Service

بهرز افخمی

• شرح حال

• تاریخ تولد: ۱۳۳۵

بهروز افخمی از جمله کارگردانانی است که از تلویزیون به سینما وارد شده است. مجموعه «کوچک جنگلی» و «تفنگهای سرپر» که یکی از قسمتهای همین مجموعه است تنها فعالیت در تلویزیون به شمار می آید. «عروس» به عنوان فیلمی مستقل اولین فعالیت کارگردانی افخمی در سینماست، وی با این فیلم توانایی های حرفه ای خود را در سینما به نمایش گذاشت و دو بازیگر چهره (نیکی کریمی و ابوالفضل پورعرب) به سینمای ایران معرفی کرد.



«روز فرشته» اثری ارزشمند در ژانر کمدی و «روز شیطان» اثری قابل تعمق در ژانر حادثه محسوب می شوند. فیلم «جهان پهلوان تختی» که اثر نیمه کاره مرحوم علی حاتمی است ساختار متفاوتی با اثر اصلی حاتمی دارد و فیلم «شوکران» که براساس فیلم «پنجره» مرحوم جلال مقدم ساخته شده فیلم زیبا و جنجالی بود که قبل از نمایندگی افخمی به نمایش درآمد. او فعلاً دوره نمایندگی مردم تهران را در مجلس شورای اسلامی می گذراند.

• فیلم شناسی:

• روز شیطان (۱۳۷۳)

• جهان پهلوان تختی (۱۳۷۶)

• شوکران (۱۳۷۷)

• سریال کوچک جنگلی (۱۳۶۷)

• تفنگهای سحرگاه (۱۳۶۷)

• عروس (۱۳۶۹)

• روز فرشته (۱۳۷۲)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74076>

 **vista.ir**
Online Classified Service

بهروز وثوقی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1316 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

همسر سابق گوگوش (فائقه آتشین)

برادر چنگیز و شهزاد وثوقی (بازیگران سینما)

- فعالیت در زمینه دوبله (1337)

- فعالیت در زمینه تئاتر (1356)

- مهاجرت به آمریکا (1359)

شاید نزدیک به یازده سال زمان لازم بود تا بهروز وثوقی کشف شود. او از سال 1337 با بازی در فیلم "طوفان در شهر ما" به سینما آمد و تا سال 1347 در نقش‌های متفاوت اما نچندان پررنگی ظاهر شد. انتخاب او برای بازی در فیلم قیصر توسط مسعود کیمیائی کافی بود تا نام بهروز وثوقی زبازد خاص و عام شود. نقش‌آفرینی تحسین برانگیز بهروز وثوقی در "قیصر" پس از سال‌ها توانست بت فردین را شکسته و چهره اواخر دهه چهل و نیمه اول دهه پنجاه سینمای ایران شود.

بهروز وثوقی بازی‌های ماندگار و متفاوت بسیاری در کارنامه هنری دارد:

قیصر، طوقی، داش آکل، تنگسیر، بلوچ، بت و ... بازی تحسین برانگیز و خارق‌العاده بهروز وثوقی در فیلم‌های "گوزن‌ها" (مسعود کیمیائی، 1354) و "سوته دلان" (علی حاتمی) برای همیشه در تاریخ سینمای



ایران به یادگار ماند.

وثوقی در سال 1359 ایران را برای همیشه ترک کرد. او خارج از ایران در فیلم‌هایی هم بازی کرد.

همکاری بهروز وثوقی و مسعود کیمیائی در هفت فیلم، هفت بازی به شدت متفاوت در کارنامه وثوقی بر جای گذاشت.

- طوفان در شهر ما (1337)

- صد کیلو داماد (1340)

- لذت گناه (1343)

- خداحافظ تهران (1345)

- هاشم خان (محمد زرین دست، 1345)

- دالاهو (1346)
- زنی به نام شراب (1346)
- بیگانه بیا (مسعود کیمیائی - 1347)
- دزد سیاهپوش (1347)
- قیصر (مسعود کیمیائی - 1348)
- پنجره (جلال مقدم - 1349)
- رضا موتوری (مسعود کیمیائی - 1349)
- طوقی (علی حاتمی - 1349)
- لیلی و مجنون (1349)
- داش اکل (مسعود کیمیائی - 1350)
- رشید (پرویز نوری، 1350)
- فرار از تله (جلال مقدم - 1350)
- بلوچ (مسعود کیمیائی - 1351)
- دشنه (1351)
- تنگسیر (امیر نادری - 1352)
- خاک (مسعود کیمیائی - 1352)
- نفرین (ناصر تقوایی - 1352)
- سازش (جلال مقدم - 1353)
- ممل آمریکائی (شاپور قریب - 1353)
- کندو (فریدون گله - 1354)
- گوزن‌ها (مسعود کیمیائی - 1354)
- همسفر (مسعود اسداللهی - 1354)
- بت (ایرج قادری - 1355)
- ماه عسل (فریدون گله - 1355)
- سوتله دلان (علی حاتمی - 1356)
- نفس بریده (سیروس الوند - 1359)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58960>

بهزاد خداویسی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1344 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

لیسانس بازیگری و کارگردانی تئاتر از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران. فوق لیسانس تهیه و تولید.

مدتی را در واحد گریم مرکز هنرهای نمایشی به‌عنوان چهره پرداز همکاری کرد.



با اینکه فعالیت هنری‌اش را از سینما شروع کرد اما در تلویزیون موفق‌تر بود. شاید مهمترین بازی

سینمایی‌اش که ماندگار شد در فیلم ضیافت به کارگردانی مسعود کیمیائی بود.

تحفه‌ها (1366)

در جستجوی قهرمان (1368)

مجسمه (1371)

دره هزار فانوس (1372)

من زمین را دوست دارم (1372)

عصیان (1373)

علاءالدین و چراغ جادو (مجموعه تلویزیونی، 1373)

بانی چاو (1374)

ضيافت (1374)

سوخته دلان (مجموعه تلویزیونی، 1374)

ناگفته‌ها (مجموعه تلویزیونی، 1375)

مدرسه مادر بزرگ‌ها (مجموعه تلویزیونی، 1375)

سرنخ (مجموعه تلویزیونی، 1375)

غریبانه (1376)

یاد سبز لك لكها (به نمایش درنیامده، 1376)

آشوبگران (1376)

ایران سرای من است (1377)

روزگار جوانی (مجموعه تلویزیونی، 1378)

آی آدم‌ها (مجموعه تلویزیونی، 1379)

جوانی (مجموعه تلویزیونی، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58825>

بهزاد فراهانی

بهزاد فراهانی متولد اول بهمن ماه ۱۳۲۳ در اراک است. او فعالیت هنری خود را با بازی در تئاتر آغاز کرد. سپس به سینما روی آورد و با بازی و نگارش فیلمنامه فیلم «تجاوز» به کارگردانی حمید مصداق، به جمع اهالی هنر هفتم پیوست. فراهانی سه دهه است که حضوری مستمر در سینما، تلویزیون و تئاتر دارد. از آثار سینمایی او می توان به این فیلم ها اشاره کرد:

- نقره داغ (۱۳۵۰)،
- میعادگاه خشم (۱۳۵۰)،
- گرگ بیزار (۱۳۵۳)،
- مار (۱۳۶۶)،
- راز کوکب (۱۳۶۸)،
- دستمزد (۱۳۶۸)،
- راه افتخار (۱۳۷۳)،



- ماه مهربان (۱۳۷۴)،
- مهره (۱۳۷۷)،
- طوطیا (۱۳۷۷)،
- شیدا (۱۳۷۷)،
- هفت پرده (۱۳۷۹)،
- سگ کشی (۱۳۷۹)،
- دختری به نام تندر (۱۳۷۹)،
- قلب های ناآرام (۱۳۸۱)،
- چپ دست (۱۳۸۴)،
- زن بدلی (۱۳۸۵).

از میان آثار تلویزیونی وی هم باید به سریال امام علی(ع) اشاره کرد که بازی فراهانی در آن به یادماندنی بود. وی که چند سال پیش نمایش «گل و قداره» را به روی صحنه آورده بود، هم اکنون در تدارک اجرای نمایشی است با عنوان «آرامسایشگاه عمومی». این نمایش که از ۲۰ آذرماه به مدت یک ماه اجرا خواهد شد، درباره سه نفر است که هر یک از آنها به دلیل آشفتگی های فردی، بستری هستند. در نمایش «آرامسایشگاه» بازیگرانی چون فهیمه رحیم نیا (همسر فراهانی)، شمسی صادقی، مهرخ افصلی، شقایق فراهانی (دختر فراهانی)، فخری سلیمی، نقی سیف جمالی، سیاووش چراغانی پور، بهزاد فراهانی و... به ایفای نقش می پردازند.

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=80463>

 **vista.ir**
Online Classified Service

بهمن دان

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1337 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

دیپلم تجربی.



مدتی به عنوان تکنسین رادیولوژی در بیمارستان مهر کار کرد در حال حاضر در کنار

بازیگری به کار کشاورزی هم مشغول است.

فیزیک ظاهری اش به درد آدمهای خبیث فیلمها می خورد. و در اکثر فیلمها هم در چنین نقشهائی بازی کرد اما نتوانست متفاوت ظاهر شود. اما بازی اش در مجموعه تلویزیونی بازی پنهان توانائیهای او را آشکار کرد.

ایستگاه اتوبوس (فیلم کوتاه، 1353)

هدف (1374)

در غربت (ناتمام، 1374)

ویرانگر (1374)

گارد ویژه (1374)

توفان شن (1375)

متهم (1376)

حماسه قهرمانان (1376)

پرواز خاموش (1377)

محاكمه (مجموعه تلویزیونی، 1377)

بازی پنهان (مجموعه تلویزیونی، 1379)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58832>

 **vista.ir**
Online Classified Service

بهمن فرمان آرا

• شرح حال

▪ تاریخ تولد: ۱۳۳۱

▪ تحصیلات: فارغ التحصیل رشته کارگردانی سینما
کالیفرنیا

▪ کارگردان و نویسنده فیلمنامه و تهیه کننده

▪ فعالیت در سینما: از سال ۱۳۴۷ با ساخت فیلمهای
کوتاه

بهمن فرمان آرا چه در پیش از انقلاب و چه پس از
انقلاب در گروه کارگردانان و تهیه کنندگان آثار
روشنفکرانه سینمای ایران قرار دارد. آثار او در قبل از
انقلاب از جمله بهترین آثار اجتماعی سینمای ایران به
شمار می آید. همچنین در بعد از انقلاب آثار او به دلیل
نزدیک بودن به سینمای ناب و استفاده کاملاً حرفه



ای از عوامل مختلف بسیار موفق هستند، تا آنجا که اثر انتقادی «خانه ای روی آب» در نگاه مسوولان سینمایی بعنوان يك اثر دینی نامبرده می
شود و دو فیلم او بعد از انقلاب در دو جشنواره بزرگ داخلی عناوین بهترین فیلم را کسب کرده اند.

• جوایز:

▪ برنده جایزه بزرگ سومین جشنواره جهانی فیلم تهران ۱۳۵۳ برای فیلم «شازده احتجاب»

▪ جایزه بهترین فیلمنامه بخش بین الملل جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۷۸ و جایزه بهترین کارگردانی و بهترین فیلم بخش سینمای ایران همین جشنواره برای فیلم «بوی کافور عطر یاس»

▪ جایزه بهترین فیلم بیستمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۸۰ برای فیلم «خانه ای روی آب»

• فیلم شناسی:

▪ شازده احتجاب (۱۳۵۳)

▪ سایه های بلند باد (۱۳۵۷)

▪ بوی کافور عطر یاس (۱۳۷۸)

▪ خانه ای روی آب (۱۳۸۰)

▪ نوروز و خاویار (فیلم کوتاه ۱۳۴۷)

▪ تهران کهنه و نو (فیلم کوتاه ۱۳۴۸)

▪ تهران و نوروز (فیلم کوتاه ۱۳۴۸)

▪ خانه قمر خانم (۱۳۴۹)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74077>

 **vista.ir**
Online Classified Service

بهمن قبادی

بهمن قبادی، متولد ۱۳۴۸ در سنج و فارغ التحصیل از دانشکده صداوسیماست. وی فعالیت سینمایی خود را از سال ۱۳۷۷ آغاز کرد. او یکی از پرکارترین سازندگان فیلم های کوتاه به شمار می رود و تاکنون جوایز بین المللی فراوانی را به خاطر آثارش به دست آورده است. قبادی توانست با فیلم «زمانی برای مستی اسب ها» برای دومین بار در تاریخ سینمای ایران، جایزه معتبر دوربین طلایی جشنواره کن را از آن خود کند. این جایزه به اولین ساخته های فیلمسازان جوان اهدا می شود. این



کارگردان نام آشنا، پس از فیلم زمانی برای مستی اسب ها این آثار را در کارنامه اش به ثبت رسانده است؛

▪ آوازهای سرزمین مادری ام (۸۱)،

▪ لاک پشت ها هم پرواز می کنند (۸۲)،

▪ چه کسی جنگ را پیشگویی کرد (۸۲)

▪ نیومانگ (۸۵).

قبادی هم اکنون در تهران در تدارک ساخت فیلم جدیدش با نام موقت «اتوبان» است که قرار است آن را اواخر پاییز مقابل دوربین ببرد. این فیلم درباره زندگی مشترک چهار دانشجویست که با هم در تهران زندگی می کنند و قرار است از بازیگران غیرحرفه ای برای بازی در نقش این دانشجویان استفاده شود.

تاکنون حضور حمید خضوعی ایبانه، به عنوان فیلمبردار در این پروژه قطعی شده است. خبر دیگر درباره قبادی اینکه قرار است نام او جزو یکی از صد کارگردان برتر دنیا، در کتابی با عنوان «سینمای حاضر» منتشر شود. این کتاب توسط انتشارات «تاشن» در انگلیس و به سرپرستی اندرو بایلی، منتشر خواهد شد و در ۶۰۰ صفحه تمام رنگی، عکس ها و آثار صد نفر از بهترین فیلمسازان دنیا را مورد بررسی قرار می دهد.

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=82409>

 **vista.ir**
Online Classified Service

بهناز جعفری

• شرح حال

▪ تاریخ تولد: ۱۳۵۲

▪ متولد ۱۳۵۲ در تهران.

فارغ التحصیل رشته ادبیات نمایشی از دانشگاه آزاد اسلامی. او در نمایشهای رادیویی هم بازی کرده است.

در نقش کوتاهی در فیلم رروسی آبی ظاهر شد اما دیگر از او خبری نبود تا اینکه با بازی در نقش اول فیلم عشق طاهر بار دیگر به سینما آمد. بازی متفاوت او در فیلم های آب و آتش و نگین نشان از توانایی های او دارد.

او برای بازی کوتاهش در فیلم خانه ای روی آب، از بیستمین جشنواره بین المللی فیلم فجر، سیمرغ بلورین بهتری بازیگر مکمل زن را گرفت.



شناسی:

فیلم

•



- آب و آتش (فریدون جیرانی، ۱۳۷۹)
- خاک سرخ (مجموعه - ابراهیم حاتمی کیا - ۱۳۷۹)

- دوران سرکشی (مجموعه - کمال تبریزی - ۸۰-۱۳۷۹)
 - نگین (اصغر هاشمی، ۱۳۸۰)
 - خانه ای روی آب (بهمن فرمان آرا، ۱۳۸۰)
 - غوغا (سعید سهیلی، ۱۳۸۱)
 - تهران، ساعت هفت صبح (امیرشهاب رضویان، ۱۳۸۱)
 - چند تار مو (ابرج کریمی، ۱۳۸۲)
 - روسری آبی (رخشان بنی اعتماد، ۱۳۷۳)
 - تنها در تهران (فیلم کوتاه، ۱۳۷۷)
 - عشق طاهر (محمدعلی نجفی - ۱۳۷۸)
 - تخته سیاه (سمیرا مخملباف - ۱۳۷۸)
 - کاپوچینو (فیلم کوتاه - فریدون جیرانی - ۱۳۷۸)
 - زمان شوریدگی (مجموعه - محمدعلی نجفی - ۱۳۷۸)
 - جام جان (فیلم کوتاه، فقط گفتار متن، ۱۳۷۹)
 - مسافر ری (داود میرباقری، ۱۳۷۹)
- مجموعه‌های تلویزیونی:
- غبار نور (مجموعه های تلویزیونی، 1374)
 - زمان شوریدگی (مجموعه - محمدعلی نجفی - 1378)
 - خاک سرخ (مجموعه - ابراهیم حاتمی کیا - 1379)
 - دوران سرکشی (مجموعه - کمال تبریزی - 80 - 1379)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74078>

 **vista.ir**
Online Classified Service

بی‌تا بادران

• بیوگرافی:

با "آژانس شیشه ای" فعالیت سینمایی اش را آغاز کرد و برای بازی در همین فیلم سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل زن را از آن خود کرد. اما دیگر نتوانست موفقیت خود را تکرار کند.

• مجموعه آثار:

- آژانس شیشه ای (ابراهیم حاتمی کیا، ۱۳۷۶)
- بودن یا نبودن (کیانوش عیاری، ۱۳۷۷)
- من و نگین دات کام (حسین قناعت، ۱۳۸۲)



• رمز (محمدعلی سجادی، ۱۳۸۵)

• تله رویاه (علیرضا اسحاقی، ۱۳۸۵)

• دل شکسته (علی رویین تن، ۱۳۸۷)

• جشنواره ها و جوایز:

• برنده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل زن از شانزدهمین جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم "آژانس شیشه ای" - ۱۳۷۶

منبع : سینت

<http://vista.ir/?view=article&id=126066>

 **vista.ir**
Online Classified Service

بیٹا فرہی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1337 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شہرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: دیپلم هنر از مدرسه هنر جان پاورس امریکا.



- شروع فعالیت از سال 1368 با فیلم هامون.

- نامزد دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش اول زن در هشتمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم هامون.

- نامزد دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش دوم زن در سیزدهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم کیمیا.

- نامزد دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش دوم زن در بیستمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم خانه ای روی آب.

هامون (داریوش مهرجویی، 1368)

بانو (داریوش مهرجویی، 70 - 1369)

کیمیا (احمدرضا درویش، 1373)

هتل کارتن (سیروس الوند، 1375)

زندگی (اصغر هاشمی، 1376)

میکس (داریوش مهرجویی، 1378)

اعتراض (مسعود کیمیائی، 1378)

ولایت عشق (مجموعه، مهدی فخیم زاده، 78 - 1377)

خانه ای روی آب (بهمن فرمان آرا، 1380)

طلسم شدگان (مجموعه، داریوش فرهنگ، 1382)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58902>



پارسا پیروزی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1351 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

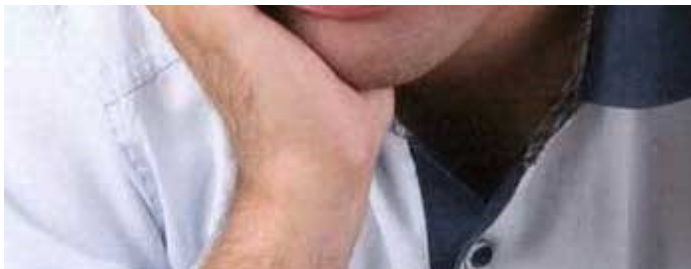
مدرك تحصیلی: لیسانس نقاشی از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران.

پس از تجربیاتی در زمینه گرافیک و تصویرسازی، از سال 1370 در نمایش‌های عروسکی شرکت کرد و سپس به فعالیت در دوبله پرداخت.



از دیگر فعالیت‌هایش، شرکت در نمایشنامه‌های رادیوئی است.

در نمایش "بینوایان" و "بانو آنوئی" بازی کرده و در تعدادی نمایش ویژه کودکان به صورت نوار کاست نیز همکاری داشته است. او تا به حال در سه فیلم از فیلم‌های مسعود کیمیائی خوش درخشیده است: ضیافت، مرسدس و اعتراض.



او اواسط آبان 1380 نمایش "هنر" را با بازی و کارگردانی خویش به روی صحنه برد.

سرانجام پس از ده سال، مزد زحماتش را برای بازی بسیار زیبایش در فیلم "مهمان مامان" از هشتمین جشن خانه سینما دریافت کرد.

پیروزفر طی سال‌های ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۶ به گویندگی پرداخت و فعالیت در عرصه گرافیک و ساخت تیزر را نیز دنبال کرد. پیروزفر علاوه بر بازی در فیلم‌های سینمایی، به ایفای نقش در سریال‌های تلویزیونی هم پرداخته است که از جمله می‌توان به «در پناه تو»، «در قلب من» و «سفر سبز» اشاره کرد. وی تجربه حضور در صحنه تئاتر را هم دارد و در نمایش‌های «بینوایان» (بهروز غریب پور) و «بانو آنوئی» (بهرام بیضایی) بازی کرده است. بخشی از کارنامه سینمایی پیروزفر را بازی در این فیلم‌ها شکل می‌دهد.

پیروزفر برای بازی در فیلم «اشک سرما» جایزه بهترین بازیگر را از پانزدهمین جشنواره «خروس طلایی و صدگل» چین ربوده است. این فیلم توسط عزیزالله حمیدنژاد ساخته شده است و محصول مشترک سیما فیلم و آفاق فیلم است.

فیلم‌های سینمایی:

- مجسمه (ابراهیم وحیدزاده، 1371)
- بری (داریوش مهرجویی، 1372)
- ضیافت (مسعود کیمیائی، 1374)
- مرسدس (مسعود کیمیائی، 1376)
- شیدا (کمال تبریزی، 1377)
- دختران انتظار (رحمان رضایی، 1378)
- اعتراض (مسعود کیمیائی، 1378)
- دختری به نام تندر (حمیدرضا آشتیانی پور، 1379)
- عروس خوشقدم (کاظم راست گفتار، 1381)
- وقت چیدن گردوها (ایرج امامی، 1381)
- اشک سرما (عزیزالله حمیدنژاد، 1382)
- مهمان مامان (داریوش مهرجویی، 1382)
- زن زیادی (تهمینه میلانی، 1383)
- بوکر (کاظم راست گفتار، 1383)
- دیروقت (اصغر نعیمی، 1383)

مجموعه‌های تلویزیونی:

در پناه تو (مجموعه، حمید لیخنده، 74/1373)
در قلب من (مجموعه، حمید لیخنده، 77/1376)
سفر سبز (مجموعه، محمدحسین لطیفی، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58794>


Online Classified Service

پرویز پرستویی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1334 - ...)

محل تولد: ایران - همدان - همدان

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: دیپلم طبیعی.

دارای مدرک درجه سه هنری (معادل لیسانس) از

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

فعالیت هنری را از سال 1348 با اجراء نمایش در مراکز
رفاه، کاخ جوانان و کانون پرورش فکری کودکان و
نوجوانان آغاز کرد.

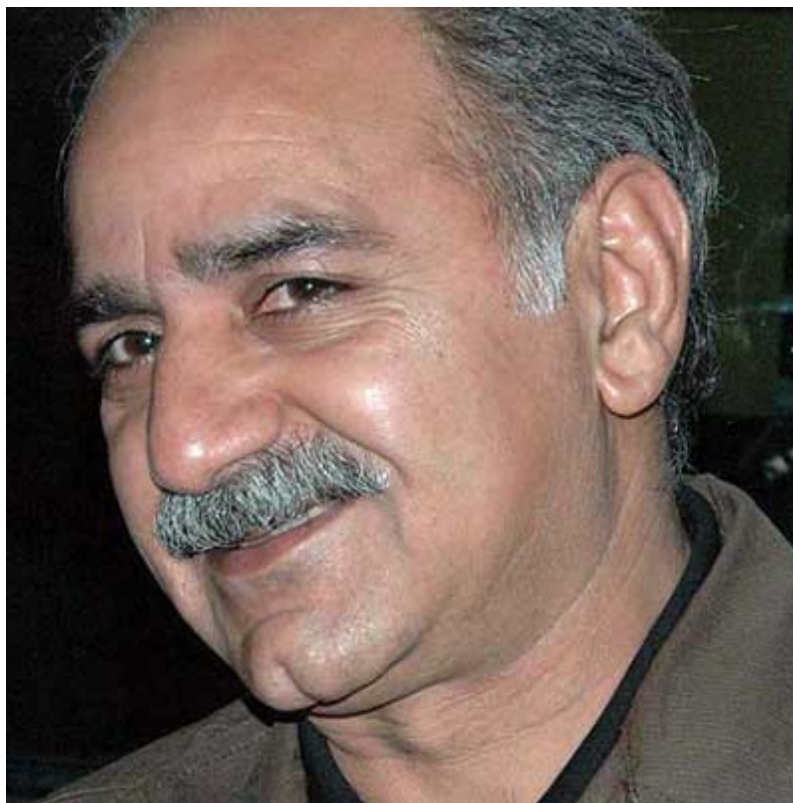
در سال 1353 برای بازی در نمایش "دکه" و یک سال
بعد برای بازی در نمایش "تسلیم شدگان" جایزه کاخ
جوانان را گرفت.

برای نخستین فیلمش "دیار عاشقان" دیپلم افتخار
بازیگر نقش دوم را در دومین جشنواره فجر گرفت.

او همچنین برنده دیپلم افتخار بهترین بازیگر نقش اول

مرد در چهاردهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم "لیلی با من است" و برنده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد در شانزدهمین جشنواره

فیلم فجر برای فیلم "آژانس شیشه‌ای" شد.



بازی زیبای او در فیلم "مومیائی 3" تحسین همگان را در هجدهمین جشنواره فیلم فجر برانگیخت. سال 1380 سال خوبی برای او نبود. فیلم "آب و آتش" با بازی نه چندان دلچسب و انتخاب نامناسب او و فیلم تکه پاره شده "موج مرده" با تکرار نقش حاج کاظم "آزانس شیشه‌ای" چهره موفق‌تری از پرویز پرستویی به‌جا نگذاشت. پرویز پرستویی در سال 1381 فیلم "نچندان موفق" عزیزم من کوک نیستم « را با بازی خوبش بر پرده سینماها داشت که در همان سال یکی از دو جایزه بهترین بازیگر مرد را از "جشن ماهنامه دنیای تصویر" دریافت کرد. پرویز پرستویی در سال 1382 بار دیگر چشم‌ها را به‌سوی خود خیره کرد. بازی معرکه و ماندگار او در نقش "رضا مارمولک" در فیلم "مارمولک" (کمال تبریزی) سیمرغ بلورین ویژه هیئت داوران جشنواره بیست و دوم فیلم فجر (بهمن 1382) و تندیس بهترین بازیگر نقش اول مرد هشتمین جشن خانه سینما (شهریور 1383) را برای او به ارمغان آورد.

فیلم‌های سینمایی:

- دیار عاشقان (حسن کاریخش، 1362)
- پیشتازان فتح (1362)
- سازمان 4 (1366)
- شکار (مجید جوانمرد، 1366)
- حکایت آن مرد خوشبخت (رضا حیدرنژاد، 1369)
- مار (مجید جوانمرد، 1370)
- آدم برفی (داود میرباقری، 1373)
- لیلی با من است (کمال تبریزی، 1374)
- مهرمادری (کمال تبریزی، 1376)
- روانی (داریوش فرهنگ، 1376)
- آزانس شیشه‌ای (ابراهیم حاتمی‌کیا، 1376)
- مرد عوضی (محمد رضا هنرمند، 1377)
- روبان قرمز (ابراهیم حاتمی‌کیا، 1377)
- شوخی (همایون اسعدیان، 1378)
- عشق شیشه‌ای (رضا حیدرنژاد، 1378)
- مومیائی 3 (محمد رضا هنرمند، 1378)
- موج مرده (ابراهیم حاتمی‌کیا، 1378-79)
- آب و آتش (فریدون جیرانی، 1378-79)
- عزیزم من کوک نیستم (محمد رضا هنرمند، 1380)
- دیوانه‌ای از قفس پرید (احمد رضا معتمدی، 1381)
- دونل (احمد رضا درویش، 1381)
- بانوی من (یدالله صمدی، 1381)
- مارمولک (کمال تبریزی، 1382)
- بید مجنون (مجید مجیدی، 1383)

- به نام پدر (ابراهیم حاتمی‌کیا، 1384)

مجموعه‌های تلویزیونی:

- امام علی (ع) (مجموعه - داود میرباقری - 1370)

- آوای فاخته (مجموعه - بهمن زرین پور - 1375)

- زیر چتر خورشید (مجموعه - بهمن زرین پور - 1376)

- خاك سرخ (مجموعه - ابراهیم حاتمی‌کیا - 80/1379)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58788>

 Vista.ir
Online Classified Service

پرویز پرستویی

• تاریخ تولد: ۱۳۳۴ - همدان

• مدرک تحصیلی:

دارای مدرک درجه سه هنری (معادل لیسانس) از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

• شروع فعالیت در سینما:

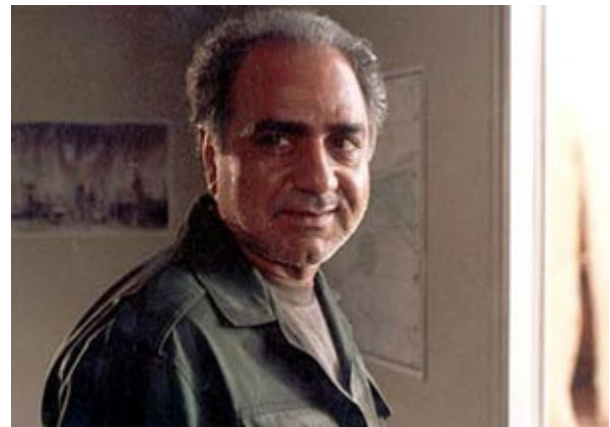
• دیار عاشقان (حسن کاریخش، ۱۳۶۲)

• بازیهای منتخب در پانزده سال اخیر:

حکایت آن مرد خوشبخت، آدم برفی، لیلی با من است، مهرمادری، آژانس شیشه ای، مرد عوضی، رویان قرمز، شوخی، مومیایی ۲، عزیزم من کوك

نیستم، دونل، مارمولک، بید مجنون بهترین بازیگر پانزده سال اخیر سینمای ایران، وقتی در اولین حضور سینمایی اش در فیلم دیار عاشقان (۱۳۶۲) دیپلم افتخار بهترین بازیگر را از دومین جشنواره فیلم فجر دریافت کرد تا سال ۱۳۷۳ در پنج فیلم ظاهر شد که علی رغم بازی خوب او در دو تا از آنها: « شکار » (مجید جوانمرد، ۱۳۶۶) و « حکایت آن مرد خوشبخت » (رضا حیدرنژاد، ۱۳۶۹) نتوانست قدرت خود را به نمایش بگذارد. او در این میان در مجموعه تلویزیونی « رعنا » (داود میرباقری، ۱۳۶۹) هم ایفای نقش کرد که شاید بهترین حضور او در دهه شصت بود. اما همه چیز از « لیلی با من است » شروع شد.

بازی هوشمندانه او در نقش صادق مشکینی يك آغاز کوبنده را برای پرستویی رقم زد و او بار دیگر دیپلم افتخار را اینبار از چهاردهمین جشنواره



فیلم فجر دریافت کرد. او يك سال قبل از « لیلی با من است » هم در فیلم « آدم برفی » بازی کرد که متأسفانه بازی قدرتمند او به دلیل توقیف فیلم برای سه سال دیر دیده شد.

پرستویی اما شاه بازی خود را در نقش حاج کاظم در فیلم « آژانیش شیشه ای » ایفا کرد و بازی ماندگاری در تاریخ سینمای ایران از خود به جای گذاشت. هنرنمایی او سیمرغ جشنواره شانزدهم را برایش به ارمغان آورد. تا پایان سال ۱۳۸۳ او در هر فیلم، بهترین بازی را به نمایش گذاشته است. از فیلمهای کمدی « مرد عوضی »، « مومیایی ۳ »، « شوخی »، « عزیزم من کوك نیستم » و بهترین آنها « مارمولك » تا درام « دیوانه ای از قفس پرید » و « بید مجنون » و فیلم انتزاعی « روبان فرمز » و فیلم جنگی / حادثه ای « دونل » تا نقش کوتاهش در فیلم « مهر مادری ». او تا به حال دو بار هم به دلایل متعدد از جمله انتخاب نامناسب و نقشهای تخت و سطحی بازیهای بدی در کارنامه اش ثبت کرده است: « روانی » (داریوش فرهنگ)، « آب و آتش » (فریدون جیرانی، ۱۳۷۹) و « عشق شیشه ای » (رضا حیدرنژاد، ۱۳۷۸).

پرویز پرستویی در بیست و سومین جشنواره فیلم فجر با بازی معرکه، متفاوت و تحسین برانگیزش در فیلم « بید مجنون » بار دیگر چشمها را خیره کرد. وی پس از این فیلم در جدیدترین ساخته ابراهیم حاتمی کیا با عنوان « به نام پدر » بازی کرد. او تا به حال دو دیپلم افتخار (دیار عاشقان، لیلی با من است) و سه سیمرغ بلورین (آژانس شیشه ای، مارمولك و بید مجنون) از دوره های برگزاری جشنواره فیلم فجر دریافت کرده است.

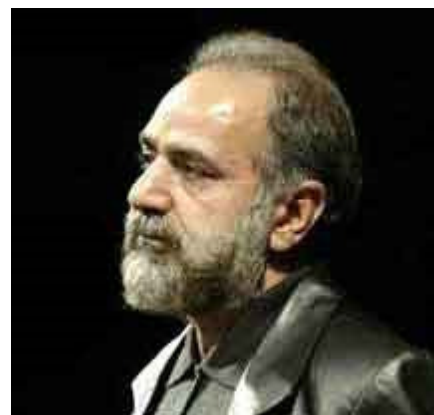
منبع : پایگاه خبری هنر ایران

<http://vista.ir/?view=article&id=82826>

 **vista.ir**
Online Classified Service

پرویز پرستویی دبیر یازدهمین جشن خانه سینما

- متولد ۱۳۳۴ همدان
- مدرک تحصیلی: دیپلم طبیعی
- دارای مدرک درجه یک هنری (معادل لیسانس) از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فعالیت هنری را از سال ۱۳۴۸ با اجرای نمایش در مراکز رفاه، کاخ جوانان و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان آغاز کرد.
- در سال ۱۳۵۲ برای بازی در نمایش دکه و یک سال بعد برای بازی در نمایش تسلیم شدگان جایزه کاخ جوانان را گرفت.
- برای نخستین فیلمش دیار عاشقان دیپلم افتخار بازیگر نقش دوم را در دومین جشنواره فجر گرفت.



- او همچنین برنده دیپلم افتخار بهترین بازیگر نقش اول مرد در چهاردهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم لیلی با من است و برنده سیمرغ بلورین

بهترین بازیگر نقش اول مرد در شانزدهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم آژانس شیشه ای شد.

- بازی زیبای او در فیلم مومیایی ۳ تحسین همگان را در هجدهمین جشنواره فیلم فجر برانگیخت.

- سال ۱۳۸۰ سال خوبی برای او نبود. فیلم آب و آتش با بازی نه چندان دلچسب و انتخاب نامناسب او و فیلم تکه پاره شده موج مرده با تکرار نقش حاج کاظم آژانس شیشه ای چهره موفق از پرویز پرستویی به جا گذاشت.

- پرویز پرستویی در سال ۱۳۸۱ فیلم نچندان موفق عزیزم من کوک نیستم را با بازی خوبش بر پرده سینماها داشت که در همان سال یکی از دو جایزه بهترین بازیگر مرد را از جشن ماهنامه دنیای تصویر دریافت کرد.

- پرویز پرستویی در سال ۱۳۸۲ بار دیگر چشمها را به سوی خود خیره کرد. بازی معرکه و ماندگار او در نقش رضا مارمولک در فیلم مارمولک (کمال تبریزی) سیمرغ بلورین ویژه هیئت داوران جشنواره بیست و دوم فیلم فجر (بهمن ۱۳۸۲) و تندیس بهترین بازیگر نقش اول مرد هشتمین جشن خانه سینما (شهریور ۱۳۸۲) را برای او به ارمغان آورد.

- پرستویی دو بار دیگر در دوره های بیست و سوم (۱۳۸۳) و بیست و چهارم (۱۳۸۴) سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد را برای بازی در فیلم های بید مجنون و به نام پدر از آن خود کرد.

• مجموعه آثار:

- دیار عاشقان (حسن کاربخش، ۱۳۶۲)
- پیشتازان فتح (ناصر مهدی پور، ۱۳۶۲)
- سازمان ۴ (حسین جوانبخش، ۱۳۶۶)
- شکار (مجید جوانمرد، ۱۳۶۶)
- حکایت آن مرد خوشبخت (رضا حیدرئزاد، ۱۳۶۹)
- مار (مجید جوانمرد، ۱۳۷۰)
- آدم برفی (داود میرباقری، ۱۳۷۳)
- لیلی با من است (کمال تبریزی، ۱۳۷۴)
- مهرمادری (کمال تبریزی، ۱۳۷۶)
- روانی (داریوش فرهنگ، ۱۳۷۶)
- آژانس شیشه ای (ابراهیم حاتمی کیا، ۱۳۷۶)
- مرد عوضی (محمدرضا هنرمند، ۱۳۷۷)
- روبان قرمز (ابراهیم حاتمی کیا، ۱۳۷۷)
- شوخی (همایون اسعدیان، ۱۳۷۸)
- عشق شیشه ای (رضا حیدرئزاد، ۱۳۷۸)
- مومیایی ۳ (محمدرضا هنرمند، ۱۳۷۸)
- موج مرده (ابراهیم حاتمی کیا، ۱۳۷۹)
- آب و آتش (فریدون جیرانی، ۱۳۷۹)
- عزیزم من کوک نیستم (محمدرضا هنرمند، ۱۳۸۰)
- دیوانه ای از قفس پرید (احمدرضا معتمدی، ۱۳۸۱)
- بانوی من (یدالله صمدی، ۱۳۸۱)
- دونل (احمدرضا درویش، ۱۳۸۱)

- مارمولک (کمال تبریزی، ۱۳۸۲)
- کافه ترانزیت (کامیوزیا پرتوی، ۱۳۸۲)
- بید مجنون (مجید مجیدی، ۱۳۸۳)
- به نام پدر (ابراهیم حاتمی کیا، ۱۳۸۴)
- پاداش سکوت (مازیار میری، ۱۳۸۵)
- صد سال به این سالها (سامان مقدم، ۱۳۸۶)
- مجموعه های تلویزیونی:
- امام علی (ع) (مجموعه - داود میرباقری - ۱۳۷۰)
- آوای فاخته (مجموعه - بهمن زرین پور - ۱۳۷۵)
- زیر چتر خورشید (مجموعه - بهمن زرین پور - ۱۳۷۶)
- خاک سرخ (مجموعه - ابراهیم حاتمی کیا - ۸۰/۱۳۷۹)
- زیر تیغ (مجموعه - محمدرضا هنرمند - ۱۳۸۵)
- جشنواره ها و جوایز:
- برنده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد از بیست و چهارمین جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم به نام پدر - ۱۳۸۳
- برنده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد از بیست و سومین جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم بید مجنون - ۱۳۸۳
- برنده سیمرغ بلورین ویژه هیات داوران از بیست و دومین جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم مارمولک - ۱۳۸۲
- کاندید سیمرغ بلورین بهترین بازیگر مرد از بیست و یکمین جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم دیوانه ای از قفس پرید - ۱۳۸۱
- برنده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد از شانزدهمین جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم آژانس شیشه ای - ۱۳۷۶
- کاندید سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد از هجدهمین جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم مومیایی ۳ - ۱۳۷۸
- برنده دیپلم افتخار بهترین بازیگر نقش اول مرد از چهاردهمین جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم لیلی با من است - ۱۳۷۴
- کاندید تندیس زرین بهترین بازیگر نقش اول مرد از نهمین جشن خانه سینما برای بازی در فیلم بید مجنون - ۱۳۸۴
- برنده تندیس زرین بهترین بازیگر نقش اول مرد از هشتمین جشن خانه سینما برای بازی در فیلم مارمولک - ۱۳۸۳
- کاندید تندیس زرین بهترین بازیگر نقش اول مرد از پنجمین جشن خانه سینما برای بازی در فیلم موج مرده - ۱۳۸۰
- کاندید تندیس زرین بهترین بازیگر نقش اول مرد از دهمین جشن خانه سینما برای بازی در فیلم به نام پدر - ۱۳۸۵
- بهترین بازیگر نقش اول مرد سال به انتخاب نویسندگان و منتقدان سینمایی برای بازی در فیلم مارمولک - ۱۳۸۳
- دومین بازیگر نقش اول مرد سال به انتخاب نویسندگان و منتقدان سینمایی برای بازی در فیلم روبان قرمز - ۱۳۷۸
- دومین بازیگر نقش اول مرد سال به انتخاب نویسندگان و منتقدان سینمایی برای بازی در فیلم موج مرده - ۱۳۸۰
- چهارمین بازیگر نقش اول مرد سال به انتخاب نویسندگان و منتقدان سینمایی برای بازی در فیلم دیوانه ای از قفس پرید - ۱۳۸۲

<http://vista.ir/?view=article&id=281162>

پرویز صیّاد

پرویز صیّاد از بازیگران سینمای ایران قبل از انقلاب است که علاوه بر بازیگری نمایشنامه‌نویسی، کارگردانی، نویسندگی و تهیه‌کنندگی را نیز در کارنامه هنری خود دارد.

او در سال ۱۳۱۸ در لاهیجان به دنیا آمد و در رشته اقتصاد از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. فعالیت هنری خود را در سال ۱۳۳۶ با چاپ شعر و داستان کوتاه آغاز کرد و در سال ۱۳۳۷ به نمایشنامه‌نویسی نیز مشغول شد. او فعالیت در سینما را از سال ۱۳۳۸ با فیلم «می‌میرم برای پول» به عنوان نویسنده آغاز کرد. پرویز صیّاد در نقش صمد بسیار معروف شد و فیلم‌های طنز انتقادی بسیاری در این نقش بازی کرد. برای چند فیلم شعر، تدوین، نوازندگی، مشاور فیلمنامه، طراح چهره‌پردازی را انجام داد. چند کتاب نیز نوشت. در سال ۱۳۵۸ به آمریکا مهاجرت کرد و در آنجا فعالیتش را در تئاتر و تلویزیون ادامه داد.

• بازیگر

- الف) حسن کچل (۱۳۴۹)
- ب) ستّارخان (۱۳۵۱)
- ج) خواستگار (۱۳۵۱)
- د) مظفّر (۱۳۵۳)
- و) مسلخ (۱۳۵۳)



ه) اسرار گنج درّه جنّی (۱۳۵۳)

ی) در غربت (۱۳۵۴)

ر) راننده اجباری (۱۳۵۴)

ز) زنبورک (۱۳۵۴)

ژ) بر بال عقاب‌ها (بعد از انقلاب)

• بازیگری در نقش صمد

الف) صمد و قالیچه حضرت سلیمان (۱۳۵۰)

ب) صمد و سامی، لایلا و لیلی (۱۳۵۱)

ج) صمد و فولاد زره دیو (۱۳۵۳)

د) صمد به مدرسه می‌رود (۱۳۵۳)

و) صمد خوشبخت می‌شود (۱۳۵۴)

ه) صمد آرتیست می‌شود (۱۳۵۳)

ی) صمد در راه اژدها (۱۳۵۶)

ر) صمد در به در می‌شود (۱۳۵۷)

ز) صمد به شهر می‌رود (۱۳۵۸)

ژ) صمد گور به گور می‌شود (۱۳۵۸) این فیلم در آخرهای ۱۳۵۸ شروع شد و به خاطر خروج پرویز صیّاد از ایران، تهیه‌کننده آن را به فیلم صمد در به در می‌شود چسبانده. به همین دلیل دو نسخه از فیلم صمد در به در می‌شود موجود است. خود فیلم صمد گور به گور می‌شود هرگز پخش نشد.

• کارگردان

الف) صمد و قالیچه حضرت سلیمان (۱۳۵۰)

ب) صمد و سامی، لیلا و لیلی (۱۳۵۱)

ج) صمد به مدرسه می‌رود (۱۳۵۲)

د) صمد آرتیست می‌شود (۱۳۵۳)

و) صمد خوشبخت می‌شود (۱۳۵۴)

هـ) صمد در راه اژدها (۱۳۵۶)

ی) در امتداد شب (۱۳۵۶)

ر) صمد در به در می‌شود (۱۳۵۷)

ز) بن بست (۱۳۵۷)

ژ) صمد به شهر می‌رود (۱۳۵۸)

• نویسنده

می‌میرم برای پول (۱۳۳۸)

صمد و قالیچه حضرت سلیمان (۱۳۵۰)

صمد و فولاد زره دیو (۱۳۵۲)

صمد و سامی، لیلا و لیلی (۱۳۵۱)

صمد به مدرسه می‌رود (۱۳۵۲)

مظفّر (۱۳۵۳)

مسلخ (۱۳۵۳)

صمد آرتیست می‌شود (۱۳۵۳)

صمد خوشبخت می‌شود (۱۳۵۴)

صمد در راه اژدها (۱۳۵۶)

در امتداد شب (۱۳۵۶)

صمد در به در می‌شود (۱۳۵۷)

بن بست (۱۳۵۷)

صمد به شهر می‌رود (۱۳۵۸)

• تهیه‌کننده

الف) صمد و فولاد زره دیو (۱۳۵۲)

ب) ستّارخان (۱۳۵۱)

ج) خواستگار (۱۳۵۱)

د) صمد به مدرسه می‌رود (۱۳۵۲)

و) مظفر (۱۳۵۳)

هـ) مسلخ (۱۳۵۳)

ی) صمد آرتیست می‌شود (۱۳۵۳)

ر) طبیعت بی‌جان (۱۳۵۴)

ز) صمد خوشبخت می‌شود (۱۳۵۴)

ژ) زنبورک (۱۳۵۴)

ص) در غربت (۱۳۵۴)

ض) غزل (۱۳۵۸)

پ) صمد در راه ازدها (۱۳۵۶)

ت) صمد در به در می‌شود (۱۳۵۷)

ف) دایره‌ مینا (۱۳۵۷)

ق) بن بست (۱۳۵۷)

ع) صمد به شهر می‌رود (۱۳۵۸)

• کتاب

الف) Theater of Diaspora

ب) سینمای در تبعید

ج) شیرین عبادی و جایزه صلحش

• نمایش‌نامه

الف) هوو

ب) مستأجر

ج) مردی که مرده بود و خود نمی‌دانست

د) مرد پاره دوز

و) تراژدی خر

هـ) ماشین نویس‌ها و ببر

ی) رستم و سهراب به روایت پنج نقّال

ر) سرایدار

ز) چشم به راه گردو

ژ) هرکول و طویله‌ اوج یاس

ص) امشب از خود می‌سازیم

ض) نمایشنامه‌ بد با کارگردانی خوب

ف) امیر ارسلان

ق) بازجویی

ع) کرگردن

غ) فالگوش

ح) محاکمه سینما رکس آبادان

خ) پرویز صیاد و صمدش

منبع : ویکی پدیا

<http://vista.ir/?view=article&id=239233>

 **vista.ir**
Online Classified Service

پریوش نظریه

جنسیت: زن

تولد و وفات: (سوم بهمن 1348 - ...)

محل تولد: ایران - کهکیلویه و بویراحمد - یاسوج

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: فارغ التحصیل رشته نمایش

عروسی از دانشگاه هنر.

در گچساران به دنیا آمد.

شروع فعالیت از سال 1370 با نمایش کولی.

سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش دوم زن در

چهاردهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم پدر."

نامزد بهترین بازیگر نقش اول زن در پانزدهمین



جشنواره فیلم فجر برای فیلم "سجده بر آب".

فیلمهای سینمایی:

عروس حلبچه (حسن کاربخش، 1369)

پدر (مجید مجیدی، 1374)

سجده بر آب (حمید خیرالدین، 1375)

بوی کافور عطر باس (بهمن فرمان آرا، 1378)

دوئل (احمدرضا درویش، 82 - 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58956>

 Vista.ir
Online Classified Service

پژمان بازغی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1353 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: دانشجوی رشته مهندسی صنایع از دانشگاه امیرکبیر.

با فیلم به نمایش درنیامده "اعتراف" وارد سینما شد و با مجموعه تلویزیونی "آژانس دوستی" به تلویزیون آمد.

در سینما و تلویزیون چندان پرکار نبود تا اینکه در سال 1381 بازی در فیلم "دوئل" ساخته احمدرضا درویش را پذیرفت و در آن بهترین نقش آفرینی کارنامه هنری اش را ارائه کرد. او برای بازی بسیار زیبایش در نقش مشکل و سخت زینال آنهم در دو مقطع جوانی و میانسالی (پس از بازگشت از اسارت) کاندید دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش اول مرد از بیست و دومین جشنواره بین المللی فیلم فجر شد.

فیلمهای سینمایی:

اعتراف (1373)

جوانی (مجید قاری زاده، 1377)

بلوغ (مسعود جعفری جوزانی، 1378)



دوئل (احمدرضا درویش، 1381)
دختری در قفس (قدرت الله صلح میرزایی، 1381)
نارا و تب توت فرنگی (سعید سهیلی، 1382)
سربازهای جمعه (مسعود کیمیائی، 1382)

مجموعه‌های تلویزیونی:

آژانس دوستی (احمد رمضان زاده، 1375-78)
این يك دادگاه نیست (اصغر توسلی، 1378)
گروه ویژه (1380)
دریائی‌های (سیروس مقدم، 1380)
سایه آفتاب (گذر عاشقی) (1383)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58779>

 **vista.ir**
Online Classified Service

پل نیومن

پل لئوناردو نیومن ۲۶ ژانویه سال ۱۹۱۵ در کلیولند اوهایو متولد شد. خانواده وی مرفه بودند و پدرش تاجری موفق در زمینه فروش لوازم ورزشی بود. در دوران کودکی کمتر کسی از اعضای خانواده گمان می‌کرد که پل در آینده به بزرگترین بازیگر سینما در عصر خود بدل شود. مادرش معتقد بود که پل چهره مناسب و فیزیک دوست‌داشتنی‌ای دارد و ممکن است بتواند به عنوان مدل در آینده کاری پیدا کند. اما پدرش معتقد بود که پل می‌بایست تجارت خانوادگی را ادامه دهد. پدرش ریشه‌ای آلمانی - یهودی داشت و مادرش یک ایرلندی کاتولیک بود. پل در دوران کودکی به فوتبال آمریکایی علاقه‌مند شد و مطمئن بود که در آینده یکی از قهرمانان مطرح و موفق این رشته خواهد شد. هنگامی که پدرش از او خواست در دانشکده به رشته اقتصاد بپردازد،



پذیرفت. اما اگر چه در این رشته با جدیت به مطالعه پرداخت و به نظر دانشجوی موفق می‌آمد ولی نتیجه امتحانات رضایت‌بخش نبود و خیلی زود همه فهمیدند که او به درد این رشته نمی‌خورد.



با آغاز جنگ جهانی دوم پل دانشکده را رها کرد و به نیروی دریایی پیوست و به عنوان بی‌سیم‌چی ناوگان دریایی به خدمت پرداخت. اما در سال ۱۹۴۶ و با پایان جنگ نیومن در کالج کانیون ثبت نام کرد و بر حسب عادت همیشگی به عضویت تیم فوتبال کالج درآمد.

بعد از فارغ التحصیلی از کالج، پل نیومن به مدرسه درام بیل رفت و یک سال در آنجا به فراگیری بازیگری پرداخت. او سپس به نیویورک رفت و به آکتورز استودیو پیوست. پل تحت تعلیم استراسبرگ تئورسین بزرگ سینما قرار گرفت.

استراسبرگ معتقد بود که نیومن استعداد بازیگری شگرفی دارد و می‌تواند به بازیگری هم اندازه مارلو براندو میدل شود. اما بنا به نظر استراسبرگ متأسفانه پل نیومن بیش از حد زیبا بود و همین موضوع باعث می‌شد که بیش از آن که از استعدادش استفاده کند، دیگران را مجذوب زیبایی ظاهرش کند.

پل برای اولین بار در سال ۱۹۵۳ در یک نمایش به نام پیک نیک در برادوی ظاهر شد و بعد از این نمایش بود که با کمپانی برادران وارنر قراردادی امضا کرد و اولین بار با فیلم جام نقره‌ای در سال ۱۹۵۴ وارد عالم هنر هفتم شد.

در آن سالها مارلون براندو شاخص‌ترین چهره بازیگری آمریکا و حتی جهان بود اما اصول حرفه‌ای خود را داشت و حاضر نبود در هر فیلمی بازی کند به همین خاطر تهیه کنندگان به دنبال چهره‌ای شبیه او بودند تا بتوانند جایگزین براندویش کنند.

او همچنین تهیه کنندگی و کارگردانی چندین فیلم سینمایی را نیز بر عهده داشته است که از آن جمله می‌توان به فیلم راشل راشل (۱۹۶۸) اشاره کرد که در آن از همسرش جوان وود وارد در نقش اول بهره برد.

از دیگر فیلم‌های او می‌توان به تاثیر اشعه گاما بر روی گل‌های کاملیا اشاره کرد. فیلم راشل راشل نامزد دریافت اسکار بهترین فیلم نیز گردید. پل نیومن در دهه هشتاد و نود بسیار کم کار شد و مهمترین فیلم او در دهه هشتاد رنگ پول بود که در کنار تام کروز برگشتی باشکوه به پرده نقره‌ای تجربه کرد.

در سال ۱۹۹۹ نیز فیلم پیامی در بطری ساخته کوین کاستنر از او به نمایش درآمد که چندان موفق نبود. تنها فرزند پسر او در سال ۱۹۷۸ به علت استفاده بیش از حد مواد مخدر درگذشت. وی از همسر اول خود دو دختر و یک پسر دارد که پسرش فوت کرد و از همسر دوم صاحب سه دختر است.

پل نیومن در سال ۲۰۰۸ به علت سرطان در سن ۸۳ سالگی درگذشت.

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=118260>

 **vista.ir**
Online Classified Service

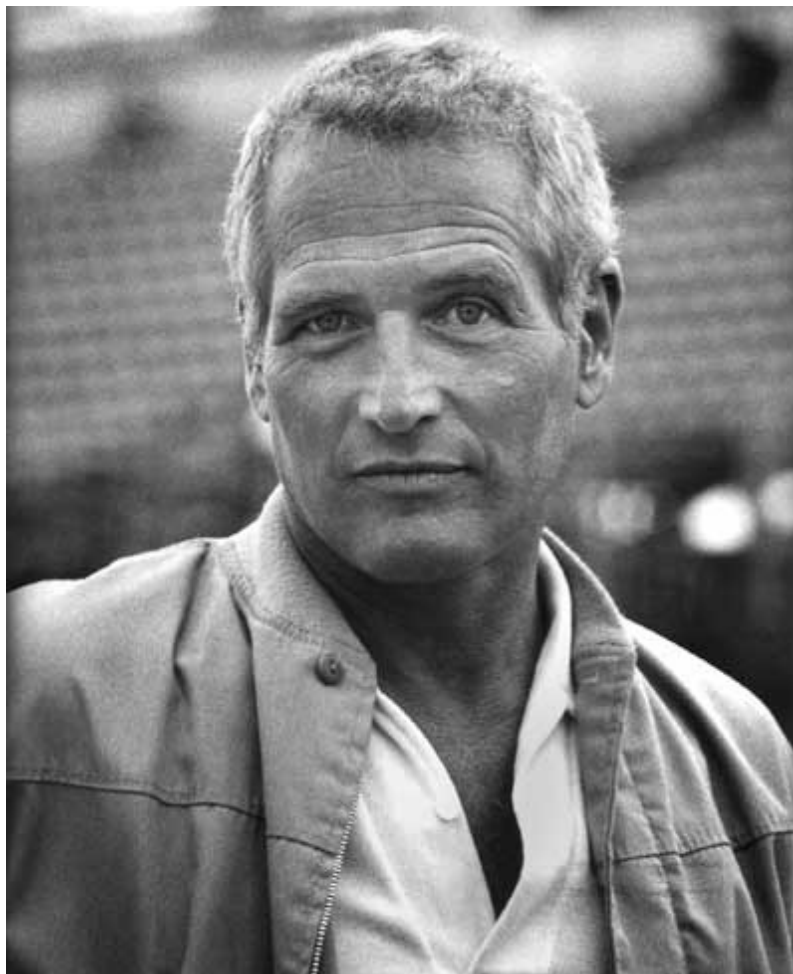
پل نیومن

فکر می کنم هیچ چیز استثنایی و شایسته افتخاری در مورد انسانی خیر بودن وجود ندارد؛ ترجیح می دهم به عنوان آدمی از من یاد کنند که سعی کرد جزئی از زمانه خود بشود. تلاش کرد که به مردم کمک کند تا بتوانند با هم رابطه برقرار کنند و همه هم و غمش این بود که در زندگی اندکی آرامش به دست آورد و خودش را کمی به مقام انسانیت نزدیک کند. کسی که خودخواه و خودپسند نبود و هرگز وا نداد.

▪ پل نیومن

پل لئونارد نیومن در ژانویه سال ۱۹۲۵ در کلوند در اوهایو متولد شد. او دومین فرزند آرتور و ترزا نیومن بود و در خانواده ای متوسط و دررفاه نسبی در ارتفاعات شیکر بزرگ شد. پدراو صاحب یک فروشگاه لوازم ورزشی بود.

تا سال ۱۹۵۰ اتفاقات زیادی در زندگی پل نیومن رخ داده بود. از جمله اینکه وی را به خاطر رفتار نامناسب از دانشگاه اخراج کردند. سپس به مدت سه سال به خدمت نیروی دریایی درآمد و در جنگ جهانی دوم به عنوان اپراتور مشغول به کار شد. سپس از دانشگاه کنیون اوهایو فارغ التحصیل شد و با همسر اولش جکی



ازدواج کرد و صاحب فرزندی به نام اسکات شد.

سال ۱۹۵۰ از جهتی دیگر نیز سالی سرنوشت ساز برای پل جوان بود. در این سال او پدرش را از دست داد. سالها بعد پس از موفقیت‌های چشمگیر تنها تاسف خود را عدم حضور پدرش برای دیدن این موفقیتها بیان کرد. موفقیت‌هایی که هرکدام از آنها کافی بود که پدری به فرزندش ببالد. او جکی را نیز با خود به شیکر آورد و مدت کوتاهی هم فروشگاه به ارث رسیده از پدر را اداره کرد. اما بعد از مدتی به این نتیجه رسید که فروش لوازم ورزشی شغلی نیست که او به دنبال آن بوده است.

نیومن به همراه زن و فرزندش به نیوهیون رفت و در آنجا در کلاسهای تئاتر دانشگاه ییل شرکت کرد. مدتی بعد در حین بازی در تئاتر دانشگاه، دو نفر از واسطه ها که مسئول انتخاب بازیگر بودند بازی پل را پسندیده و از او دعوت کردند که با آنها به نیویورک برود و بازیگری را به صورت حرفه ای دنبال کند.

پس از عزیمت به نیویورک پل به عنوان بازیگر مهمان در برنامه های تلویزیونی مختلفی به ایفای نقش پرداخت تا اینکه در سال ۱۹۵۳ جهش عظیمی در زندگی حرفه ای او پدید آمد. او در نمایشنامه " پیک نیک " که در برادوی به روی صحنه می رفت، به عنوان هنرپیشه علی البدل نقش اول انتخاب شده بود و در همان جا با جوانا وودوارد که او هم هنرپیشه علی البدل بود، آشنا شده و این آشنایی به رابطه عمیقی بین این دو انجامید. در همین اثنا، فرزند دوم پل، سوزان، هم متولد شد.

در سال ۱۹۵۴، " جام نقره ای "، فیلمی که نیومن بسیار از آن ناراضی بود به نمایش درآمد. وی در اواخر عمر هم، هنوز از بازی در این فیلم شرمسار بود و گهگاه آن را مسخره می کرد. پس از پخش فیلم، طی نامه ای به خاطر بازی نه چندان جالبش از همه بینندگان عذرخواهی کرد.

پس از این فیلم، او دوباره به روی صحنه برگشت و در " ساعات نا امیدی " به ایفای نقش پرداخت. در سال ۱۹۵۶ بالاخره شانس به نیومن روی آورد و او توانست توانایی هایش را در " کسی آن بالا مرا دوست دارد " به نمایش بگذارد و نظر منتقدین را به خود جلب کند.

او در سال ۱۹۵۷ در " تابستان داغ طولانی " با جوانا وودوارد همبازی شد. در طول این فیلم، آنها به این نتیجه رسیدند که برای هم ساخته شده اند و نیومن بعد از طلاق جکی، در ژانویه ۱۹۵۸ در لاس وگاس با جوانا وودوارد ازدواج کرد.

آنها صاحب سه دختر شدند. در سال ۱۹۵۹، پل نیومن که معتقد بود برای بازیگر بودن ابتدا باید به دوران پاک کودکی بازگشت، برای اولین بار به خاطر بازی در فیلم " گربه روی شیروانی داغ " نامزد دریافت جایزه اسکار شد. در دهه ۱۹۶۰ مرد چشم آبی به یکی از سرشناس ترین بازیگران سینما تبدیل شد و سه بار دیگر هم برای بازی در سه فیلم " کلاه بردار " ۱۹۶۱ " هاد " ۱۹۶۳ و " لوک خوش دست " ۱۹۶۷ نامزد جایزه اسکار شد.

در اولین تجربه اش در سال ۱۹۶۸ بعنوان کارگردان، اگرچه فیلم " راشل " و بازیگر آن، جوانا وودوارد نامزد اسکار شدند، اما پل نیومن افتخار نامزدی در بخش کارگردانی را به دست نیاورد. با این وجود جایزه گلدن گلوب را برای بهترین کارگردانی دریافت نمود. در سال ۱۹۶۹ نیومن و رابرت رد فورد، دو سوپر استار تاریخ سینما در کنار هم در فیلم " بوچ کسیدی و ساندنس کید " به ایفای نقش پرداختند که منجر به یک رکورد تاریخی در فروش فیلم شد.

در طول دهه ۶۰ نیومن اوج و فرود های متعددی داشت. در کنار فیلمهای مشهوری چون " نیش " ۱۹۷۳ و "آسمانخراش جهنمی " ۱۹۷۴ در فیلمهای کمتر شناخته شده ای نظیر " زندگی قاضی روی بین " ۱۹۷۳ نیز بازی کرد. ۵ سال بعد نیومن در فیلم کلاسیک ستایش شده " اسلپ شات " نیز حضور یافت.

بعد از مرگ تنها پسرش اسکات، در سال ۱۹۷۸ زندگی شخصی و حساسیت او در انتخاب فیلم هایش به کلی دستخوش تغییر شد. به عقیده اکثر منتقدین بازیگری او در دهه ۸۰ و پس از آن به اوج خود رسید. او در خود به آرامشی عجیب رسیده بود و این آرامش در فیلم " حکم " ۱۹۸۲ به خوبی مشاهده می شود. او با این فیلم برای ششمین بار نامزد جایزه بهترین بازیگر مرد اسکار شد. و در سال ۱۹۸۷ بالاخره اولین جایزه اسکارش را به خاطر بازی در فیلم " رنگ پول " ۱۹۸۶ دریافت کرد. اما به دلیل عدم حضور نیومن در مراسم اسکار، رابرت وایزر دوست او و کارگردان فیلم " کسی آن بالا مرا دوست دارد " برای دریافت جایزه از طرف نیومن به روی صحنه رفت.

سینما تنها دغدغه نیومن نبود. او راننده ماشینهای مسابقه هم بود و شرکت مشترک نیومن- هاس را در سال ۱۹۸۲ تاسیس کرد. و بعدها به تنهایی یک شرکت محصولات غذایی نیز راه اندازی کرد که همه عوایدش صرف امور خیریه می شد. وی موسسه دیگری نیز برای حمایت از کودکان بی سرطانی تاسیس نمود.

پل نیومن نه تنها به خاطر بازیهای افسانه ای، بلکه به خاطر کارهای نوع دوستانه و موفقیتهای همیشگی اش در امور تجاری هم شناخته شده است. او پنجاه سال در کنار جوانا، همسر وفادارش که بازیگر مقابل او در فیلم " تابستان داغ طولانی " بود در کانکتیکات زندگی کرد.

نیومن در هشتمین دهه از زندگی پر فراز و نشیب دیگر کمتر به مسابقات اتوموبیل رانی سرمی زد و بیشتر وقت خود را صرف موسسه های خیریه می نمود. وی در سال ۲۰۰۶ رستورانی نیز برای کمک به نیازمندان افتتاح کرد که بسیار به آن می بالید.

در سال ۲۰۰۷ در اظهار نظری عجیب اعلام کرد که ابتکار و اعتماد به نفسش را برای بازی کردن از دست داده و بازیگری برای او کتابی است بسته شده.

پل نیومن در سال ۱۹۹۵ از طرف مجله امپایر به عنوان نوزدهمین بازیگر تمام دوران و دوازدهمین بازیگر جذاب و سکسی تاریخ سینما شناخته شد.

نام نیومن همواره مترادف با طغیان و ضد قهرمان گرایی دهه ۶۰ و ۷۰ بوده است.

منبع : ماهنامه آدم برفی‌ها

<http://vista.ir/?view=article&id=337101>

پوپک گلدره

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1350 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

کارشناس روانشناسی بالینی از دانشگاه آزاد تهران.

فعالیت هنری را با بازی در نمایش "پل" آغاز کرد و در سال 1375 در ویدئو کلیپ "رویای زمین" ظاهر شد. او ضمناً در مجموعه تلویزیونی ساعت خوش (1373) نیز بازی کرده بود.

با مجموعه تلویزیونی رؤیای شیرین دریا به شهرت رسید و با بازی در فیلم موج مرده توانائی خود را در عرصه سینما هم به اثبات رساند.

ساعت خوش (مهران مدیری - مجموعه، 1373)

رؤیای شیرین دریا (بهرز بقائی - مجموعه، 1378)



آخر بازی (همایون اسعدیان - 1379)

موج مرده (ابراهیم حاتمی کیا - 1379)

سیندرلا (بیژن بیرنگ، مسعود رسام - 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58925>

پوران درخشنده

نخستین فیلم سینمایی مشترک ایران و هندوستان با عنوان «داستان عشق» به تهیه‌کنندگی پوران درخشنده ساخته می‌شود. این فیلم سینمایی با نام موقت «داستان عشق»، را «پن کاج پراکاج» فیلمساز و فیلمبردار هندی، کارگردانی می‌کند. طی سفری که درخشنده به تازگی به هندوستان کرده، قرارداد تولید آن امضا شده که اولین فیلم مشترک ایران و هند محسوب می‌شود. با آماده شدن کامل فیلمنامه این اثر که مشترکا توسط نویسندگان هندی و ایرانی نوشته می‌شود تقاضای پروانه ساخت خواهد شد و پس از کسب پروانه تولید آن آغاز می‌شود. ۸۰ درصد فیلمبرداری کار در ایران و ۲۰ درصد در بمبئی انجام می‌شود و از بازیگران ایرانی و هندی بهره برده خواهد شد.

درخشنده قصد دارد در این پروژه از بازیگران جوان ایرانی استفاده کند. البته هنوز بازیگری انتخاب نشده است. درخشنده تهیه‌کنندگی، مشاوره و نویسندگی فیلمنامه را برعهده دارد و کارگردانی و سرمایه کار برعهده عوامل هندی است.



منبع : روزنامه فرهنگ آشتی

<http://vista.ir/?view=article&id=128350>

پوران‌دخت مهیمن

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1332 - ...)

محل تولد: ایران - اصفهان - اصفهان

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

فوق دیپلم دانشسرای هنر.



از تئاتر آغاز کرد و در اوایل دهه شصت به سینما آمد. اما هیچ‌گاه نتوانست خوش

بدرخشد.

شب شکن (1363)

سامان (1364)

رابطه (1365)

معما (1365)

بهار در پائیز (1366)

گل مریم (1366)

زمان از دست رفته (1368)

درخت دوستی (مجموعه تلویزیونی، 1368)

بچه‌های طلاق (1368)

در آرزوی ازدواج (1369)

گربه آوازه خوان (1369)

ساده لوح (1370)

چراغ خانه (مجموعه تلویزیونی، 1371)

مأموریت آقای شادی (1371)

چهارشنبه عزیز (1371)

آخرین ستاره شب (مجموعه تلویزیونی، 1374)

فروشگاه (مجموعه تلویزیونی، 1375)

سیاوش (1377)

گمشده (مجموعه تلویزیونی، 1377)

چشم‌هایش (1378)

شور عشق (1378)

پول (تله تئاتر، 1378)

پس از باران (مجموعه تلویزیونی، 1378)

آبی (1379)

دردسر والدین (مجموعه تلویزیونی، 1381)

چمدان‌های بسته (مجموعه تلویزیونی، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58949>

 **vista.ir**
Online Classified Service

پولاد کیمیایی

• نام و نام خانوادگی : پولاد کیمیایی

• سال تولد : ۱۳۵۹

• محل تولد : تهران

پولاد کیمیایی فرزند مسعود کیمیایی و گیتی پاشایی (آهنگساز) است .

مدرک تحصیلی او دیپلم است .

شروع فعالیت سینمایی او با فیلم " سرب " (مسعود کیمیایی) به عنوان

بازیگر در سال ۱۳۶۷ بود .

با حضور در فیلم " تجارت " ساخته پدرش ، از آلمان به ایران آمد و در ایران

ماند و در فیلم‌های پدرش در نقش‌های دوم ظاهر شد .

در " اعتراض " گوشه‌هایی از توانایی‌هایش را نشان داد اما در فیلم " حکم

" عالی بازی کرد و از همه بازیگران قدرتمند فیلم ، بهتر ظاهر شد.

بهترین کار او را می‌توان سریال " مرگ تدریجی یک رویا " دانست که پولاد در

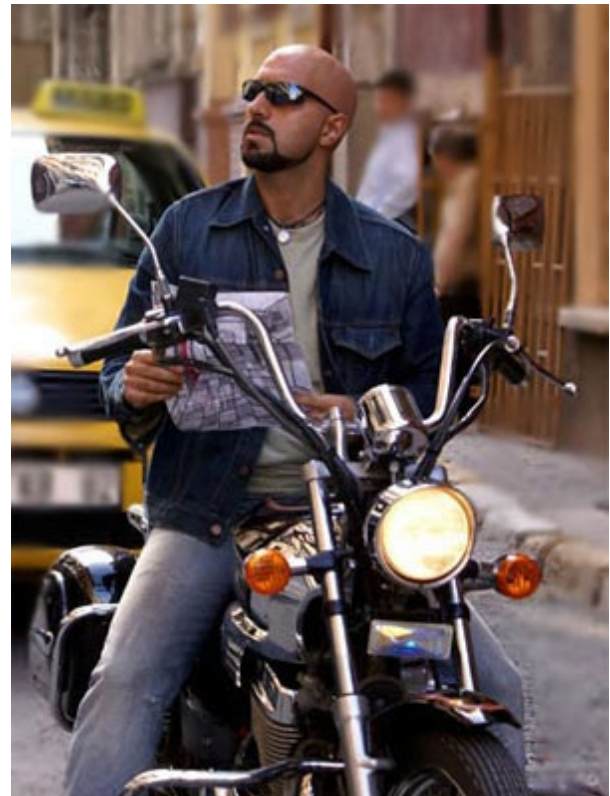
آن با گرمی خاص و نقشی متفاوت ظاهر شده است .

• بخشی از فیلم شناسی :

• سرب (مسعود کیمیایی، ۱۳۶۶)

• تجارت (مسعود کیمیایی، ۱۳۷۳)

• سلطان (مسعود کیمیایی، ۱۳۷۵)



• فریاد (مسعود کیمیایی، ۱۳۷۷)

- اعتراض (مسعود کیمیایی، ۱۳۷۸)
- شمع‌ی در باد (پوران درخشنده، ۱۳۸۲)
- سربازهای جمعه (مسعود کیمیایی، ۱۳۸۲)
- حکم (مسعود کیمیایی، ۱۳۸۳)
- صحنه جرم ورود ممنوع (ابراهیم شیبانی، ۱۳۸۴)
- رئیس (مسعود کیمیایی، ۱۳۸۵)

منبع : ویلاگ پسر اینترنتی

منبع : زنده رود

<http://vista.ir/?view=article&id=123976>



پیتر اشتاین - کارگردان

کارگردان آلمانی متولد ۱۹۳۷. نام پیتر اشتاین و تئاتر Schaubuhne برلن، از تاریخ تئاتر اروپا جدایی ناپذیر است. او پس از تحصیل در رشته تاریخ هنر، کار تئاتر را با دستیار کارگردانی در شهر مونیخ آغاز کرد. در سال ۱۹۶۷ نمایشنامه «نجات یافته» اثر ادوارد باند را کارگردانی کرد و از همین کار اول استعدادی از خود نشان داد که تا به امروز افول نکرده است.

او از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۶ مدیر تئاتر Schaubuhne برلن بود و آن را با روشی خودگردان اداره می کرد. در مدت مدیریت او، این تئاتر یکی از بزرگترین تئاترهای اروپا بود که با گروهی متشکل از بازیگران معروفی چون برونو گانز، نمایش های گوناگونی را به روی صحنه می برد. اشتاین در مدت کار در تئاتر Schaubuhne نشان داد که در تمام ژانرها و سبک ها اعم از تراژدی، کمدی و اپرا استاد است. روش کاری اشتاین به این صورت بود که به همراه بازیگرانش، متن ها را عمیقا تحلیل می کرد و کارگردانی هایش را به کاری جمعی تبدیل می ساخت. او هنوز هم به همین روش کار می کند.



از بهترین کارگردانی های او در تئاتر Schaubuhne می توان به «مادر» اثر ماکسیم گورکی (۱۹۷۰) و نمایشنامه های دوستش، بوتو استروس، «تریلوژی ملاقات» (۱۹۷۸) و «پارک» (۱۹۸۵)، اشاره کرد. پیتر اشتاین از سال ۱۹۸۷ در ایتالیا ساکن شد. او در جایی بین رم و ابری زندگی می کند، جایی که آن را شهر خودش می نامد؛ مزارع زیتون، یک دریاچه و جنگل هایی که تا چشم کار می کند دور دهکده کوچکی گسترده شده

است.

چیزی که اهمیت دارد، میدان مرکزی این دهکده است که دقیقاً فضایی شبیه به فضای صحنه اپیدور یونان دارد. در دل درختان، سالن تمرینی به بزرگی سالن Schaubühne وجود دارد. پیتر اشتاین ۶۸ ساله، در این مکان ایده ال که می تواند یک آکادمی را در خود جا دهد، به طراحی پروژه هایش ادامه می دهد؛ بعد از اجرای نمایشنامه «فاوست» اثر گوته که در سال ۲۰۰۰ اجرایی ۱۵ ساعته از آن را به روی صحنه برد و در آن چند بازیگر نقش مفیستو را بازی می کردند، او آماده می شود تا در سال ۲۰۰۷ «والنشتاین» اثر شیلر (۹ ساعت) را در آلمان و نمایشنامه «ادیپ شهریار» اثر سوفوکل را در تئاتر ادنون پاریس به روی صحنه ببرد.

پیتر اشتاین با وسعت دید تئاتری اش، وسواس اش در دراماتورژی و خلاقیت صحنه ای خود همیشه مخاطبانش را متحیر و مجذوب می کند. از به یاد ماندنی ترین کارگردانی های او می توان به اجرای «سه خواهر» اثر چخوف (۱۹۸۸) و «روبرتو زوکو» اثر برنار ماری کلتس (۱۹۹۰)، هر دو در آلمان، اشاره کرد. او از سال ۱۹۹۶ در برلن هنرهای نمایشی تدریس می کند.

پیتر اشتاین درباره خود می گوید: «قرار نبود من تئاتری بشوم. ولی وقتی تحصیل در ادبیات و تاریخ هنر را شروع کردم، دیدم می توانم متن های تئاتری را بسیار راحت تر از هم کلاسی هایم بخوانم. همیشه از من می پرسیدند معنی این متن ها چیست؟ از طرف دیگر، می توانستم موقعیت ها را در ذهنم مجسم کنم. این پایه کار است؛ وقتی نمایشنامه ای می خوانیم باید فوراً فضایی سه بعدی در ذهن مان شکل ببندد. در واقع ساده ترین تعریف تئاتر این است؛ عملی که توسط دست کم دو پرسوناژ _ از مونولوگ بیزارم _ در زمان و مکان مشخص انجام می گیرد.

بعد از متن ها، دومین استادم اجراهایی بود که می توانستم بینمشان بنابراین به تئاتر می رفتم، تماشا می کردم و سعی می کردم بفهمم. خیلی زود متوجه شدم که نمی توانم به تئاتر آلمان آن دوره، دهه ۵۰، کاملاً اعتماد کنم. چون تئاتر آلمان خیلی شهرستانی است. از این رو شروع کردم به سفرهای اکتشافی. اول رفتم به تئاتر ژورژیو استرلر در میلان که به محل تحصیل، مونیخ، نزدیک بود. بعد، در اوایل دهه ۶۰، به فرانسه رفتم و محیط آنجا به نظرم خیره کننده آمد؛ آمیزه ای از تئاتر بلوار و تئاترهای بسیار جدی، کمدی فرانسوزی و تئاتر افسورد. بعد، در انگلستان، پیتر هال و پیتر بروک را کشف کردم.

به این ترتیب سعی کردم از تئاتر غیر آلمانی تاثیر بگیرم. بعدها، وقتی به عنوان دراماتورژ کارم را در تئاتر کامرسپیل مونیخ آغاز کردم، بازیگرها استادم شدند. یعنی؛ زیر نظر گرفتن بازیگرهای قدیمی، تکنیک شان، دلمشغولی هاشان و همچنین رفتارهای انسانی شان. با کارگردان ها مشکل داشتم. چیز بسیار کمی یادم دادند، فقط اطلاعات پیش پافتاده ای که هر تازه کاری باید بداندشان تنها کارگردانی های فریتز کورتنر بسیار مفید بودند.

در دهه ۲۰ و اوایل دهه ۳۰، بازیگر بسیار مشهوری در آلمان بود که با به قدرت رسیدن هیتلر در سال ۱۹۳۳، مجبور شد آلمان را ترک کند. وقتی در دهه ۵۰ به آلمان برگشت، مرد میانسالی بود که شروع کرد به کارگردانی. او استعداد زیادی در بازیگری داشت و کار دراماتورژی عمیق و خلاقانه ای روی متن های کلاسیک انجام می داد. از نظر او، مهمترین عنصر تئاتر زبان بود و حداکثر استفاده را از آن می برد. او تاثیر زیادی روی من گذاشت، چون به روشی که من دوست داشتم، به معنای متن دست می یافت و بازیگرانش را به همان مسیر هدایت می کرد.

همان طور که گفتم، من یک تئاتری نیستم، ابتدا یک دلگم. یک متخصص زبان آلمانی ناموفق هستم، یک متن شناس ناموفق. نمی توانم خوب روی چیزی تمرکز کنم. نمی توانم به تنهایی فکر کنم، خیلی کودنم. به افرادی نیاز دارم که بیدار نگه ام دارند. اگر تنها کار کنم، خوابم می گیرد. ولی اگر کسی روبه رویم باشد، آن موقع آخرین کسی هستم که به خواب می رود.

در تئاتر، انگیزش و بعدی ورزشی را یافتم که باعث می شوند آدم بخواهد بهترین باشد. اینها چیزهایی مضحک هستند، ولی بخشی از تئاترند، چون تئاتر همیشه با روحیه رقابت و مبارزه شکل گرفته است. از همان آغاز، در تراژدی یونان.

چون، آن دو پرسوناژ معروفی که تئاتر را به وجود می آورند، همیشه روی صحنه در حال جنگ هستند. یک نفر چیزی می گوید و دیگری چیز دیگر. و مردم نمی دانند حق با کیست. اگر اولی بگوید؛ یک و یک دو می شود، همه قبول می کنند. بعد دیگری می گوید؛ «یک و یک سه می شود. مردم

فکر می کنند ابله است. ولی نیم ساعت بعد، همه چیز می تواند عوض شود؛ یک و یک می تواند سه بشود. به این ترتیب، تئاتر بر مبنای تز و آنتی تز بنا شده است که روی صحنه باهم می جنگند. ولی از آنجا که تئاتر، واقعیت نیست، بلکه هنر است، هرگز نمی دانیم برنده کیست. تمام این چیزها را باید قدم به قدم آموخت.»

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=250029>

 **vista.ir**
Online Classified Service

پیتر سلرز

پیتر سلرز بازیگر فیلم های کمدی و کارگردان بریتانیایی سینما و تئاتر، در سال ۱۹۲۵ در پورت موث انگلستان به دنیا آمد. این کمدین بریتانیایی و بازیگر فیلمهایی نظیر لولیتا و دکتر استرنج لاو از نمایشهای دوره‌ای به تئاتر لندن آمد و سپس به تلویزیون راه پیدا کرد و اولین فیلم بلندش را در سال ۱۹۵۲ بازی کرد. وی در سال ۱۹۶۲ فیلم «آقای توپاز» را با بازی خودش، کارگردانی کرد. و در سال ۱۹۶۵ بر اثر حمله قلبی حضور در فیلم احمق مرا ببوس اثر بیلی وایلدر را از دست داد. پیتر سلرز ۲ بار ازدواج کرد و دو بار نامزد جایزه اسکار برای فیلم های «دکتر استرنج لاو، ۱۹۶۴» و «آنجا بودن، ۱۹۷۹» شد. سلرز به دلیل بازیها و گرمهای متفاوت در فیلمهای گوناگون به مرد پنجاه چهره سینما مشهور بود. در سال ۲۰۰۴ فیلم زندگی و مرگ پیتر سلرز به کارگردانی استیون هاپکینز و با بازی جفری راش در نقش سلرز ساخته شد. وی در سال ۱۹۸۰ در سن ۵۵ سالگی در لندن درگذشت.



• برخی از آثار هنری پیتر سلرز:

▪ پارتی، ۱۹۶۸

▪ تازه چه خبر پوسی کت؟، ۱۹۶۵

▪ قاتلین پیرزن، ۱۹۵۵

- لولیتا، ۱۹۶۲
- دکتر استرنج لائو، ۱۹۶۴
- پلنگ صورتی، ۱۹۶۴
- کازینو رویال، ۱۹۶۷
- نقشه شیطان‌ی دکتر فومانچو، ۱۹۸۰

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=124641>

 **vista.ir**
Online Classified Service

پیر پائولو پازولینی

در ادامه این مطلب با پیر پائولو پازولینی فیلمساز توانای سینمای ایتالیا آشنا خواهید شد. پیر پائولو پازولینی ، شاعر نویسنده ، منتقد و سینماگر برجسته ایتالیایی در طول عمر نسبتاً کوتاه خود ، آثار بسیاری در زمینه سینما و ادبیات خلق کرد و تاثیر عمیقی بر فیلمسازان نسل پس از خود گذاشت . با اینکه بسیاری پازولینی را در زمره مهم ترین شاعران و نویسندگان ایتالیا می دانند ، اما وی در ایران بیشتر به عنوان یک سینماگر شناخته شده است .

او از کارگردانان کمتر شناخته شده سینمای ایتالیاست ولی هیچ چیزی از بزرگانی چون جوزپه تورناتوره ، فدریکو فلینی و دیگران کم ندارد. در میان آثار هنری پازولینی بیشتر از کارگردانی ، نگارش سناریو و طرح داستان وجود



دارد. پازولینی در طول ۵۳ سال عمر خود بیش از ۴ سناریو و طرح نوشت که موفق شد ۲۶ طرح را شخصا به تصویر در بیاورد . او در ۵ فیلم نیز به ایفای نقش پرداخت .

پازولینی در اکثر فیلمها و طرحها و سناریو هایش بیانگر موضوعات اجتماعی ، دغدغه های مردم ، برخورد نسلهای پس از جنگ بود با آنچه بر سر ایتالیا آمده و آنها نمی توانستند این حقارت را هضم یا حتی درک کنند. همین علاقه بیش از حد او به مسائل اجتماعی باعث گرایش او به سمت ساخت فیلمهای مستند شد.

پازولینی در یک خانواده اشرافی و ثروتمند که پدرش به عنوان یکی از اشراف زاده های بولونیا و مادرش از رعایا بود در سال ۱۹۲۲ به دنیا آمد .

او در هفت سالگی به شعر گفتن پرداخت و نوشتن را در سنین نوجوانی آغاز کرد.

او هیچگاه موفق نشد تحصیلات خود را به اتمام برساند و در عوض به شغل معلمی در محله های فقیر نشین و کارگری پرداخت و نوشتن داستانهای کوتاه را در همان زمان آغاز کرد ، بعدها پازولینی در کنار نگارش داستانهای کوتاه به نوشتن رمان پرداخت . او تمام عمرش را در میان مردم عادی به زندگی پرداخت و هرگز کنت نماند.

درباره سبک سینمایی و شعری پازولینی گفته شده که به هیچ سبک خاصی وابسته نیست . در سینما دارای نگاهی ویژه و رمز آلود بوده و به سینمای شاعرانه و تجلی شعر در سینما اعتقاد داشت . خود درباره سبک سینمایی فیلمهایش چنین می گوید : همه کارهای من از نظر سبکی ناخالص هستند . من سبک واقعا شخصی ندارم هرچند که سبکم به سادگی قابل تشخیص است . اما این به خاطر این نیست که اسلوب خاصی ابداع کرده ام اگر تکه ای از یک فیلم مرا ببینید ، تنها از لحن آن بلافاصله می فهمید که ا زمن است ، اما نه به این خاطر که من هم مثل چارلی چاپلین یا ژان لوک گدار سبک خاصی دارم . سبک من از ترکیب و آموزش سبک های گوناگون پدید آمده است .

فیلم های پازولینی چنانکه منتقدان اشاره می کنند، ریشه در فرهنگ ایتالیا دارد و همین وابستگی به فرهنگ ملی و بومی ، درک آثار او را برای منتقدان انگلیسی و آمریکایی دشوار ساخته است. سینمای پازولینی ، سینمایی است حماسی و اسطوره ای که به شدت با جنسیت و ارزش های دهقانی در هم آمیخته است.

پازولینی در سال ۱۹۵۵ فیلمنامه « شیهای کابیریا » را برای فردریکو فلینی فقید می نویسد و بهاین ترتیب همکاری او با کارگردانان نئورئالیست سینمای ایتالیا آغاز می شود. بعد ها او توانست همکاری خود را با مائورو بولون بی نی نیز ادامه دهد . در کارنامه بازیگری پازولینی علاوه بر بازی در فیلمهای خود ایفای نقش در دو فیلم از کارلو تینرانی نیز وجود دارد. پازولینی علاوه بر نگارش فیلمنامه به تدوین ، فیلمبرداری و نیز آهنگسازی آثار سینمایی پرداخت و در سال ۱۹۶۱ برای اولین بار روی صندلی کارگردانی نشست و « باج خور» را ساخت.

از آثار او می توان به « انجل به روایت متی » محصول ۱۹۶۴ ، « اودیپ شهریار» ۱۹۶۶ ، « خوکدانی » ۱۹۶۹ ، « دکامرون » ۱۹۷۰ ، « سالو» ، « ۱۰ روز سودوم» و ... اشاره کرد.

پازولینی برای ساخت فیلم انجیل به روایت متی که مراحل ساخت آن سه سال طول کشید ، از سوزانا - مادرش - برای ایفای نقش مادر مریم استفاده کرد ، و شاید بتوان رعیت بودن مادرش و ازدواج با یک کنت را دلیل اصلی انتخاب او برای ایفای نقش دانست. در هنگام تهیه این فیلم که به روایت زندگی مسیح به صورت مستند می پردازد و گاه داستان گویی های پازولینی در دل این فیلم حال و هوایی خاص به فیلم می بخشد. انجیل به روایت متی در جشنواره ۱۹۶۴ ونیز برنده جایزه ویژه هیأت داوران شد.

از طول سه سال ساخت این فیلم یک فیلم مستند سینمایی تهیه شده است که به اعتقاد منتقدان از خود فیلم اصلی بهتر است.

دکامرون فیلم دیگر او فیلمی خوش ساخت و سرگرم کننده است که در ۸ اپیزود ساخته شده است که کل داستان در قرن چهاردهم میلادی اتفاق می افتد. اپیزود قتل یک جوان به دست سه برادر متعصب بسیار جالب از آب در آمده است . این فیلم ۱۱۱ دقیقه ای در سال ۱۹۷۱ در جشنواره برلین موفق به دریافت جایزه مخصوص هیئت داوران جشنواره شده است.

سالو یا صد و بیست روز در شهر فساد(سدموم) آخرین اثر این شاعر، فیلسوف و سینماگر شهیر ایتالیایی است. داستان فیلم از نوشته های مارکی دوساد، نویسیسنده مشهور فرانسوی است و فیلم نامه را هم پازولینی به کمک رولان بارت نوشته. داستان فیلم در ۱۹۴۴ و چهار ماه آخر حکومت فاشیستی ایتالیا اتفاق می افتد. ایتالیا در دست متفقین افتاده و آنچه از حکومت فاشیستی بر جای مانده به «جمهوری سالو» واقع در منطقه کوچکی در شمال ایتالیا، محدود می شود . چهار تن از سردمداران محلی: یک دوک، یک اسقف، یک دادستان و یک رئیس جمهور دست به بازداشت گسترده جوانان میزنند و از آن بین هشت دختر و هشت پسر سالم و جذاب را بر می گزینند و به همراه مزدوران فاشیست، خدمتکاران و یک نوازنده پیانو و سه زن نقال (که با حکایت کردن ماجراهای جنسی خودشان اشتباهی شهنوایی جمع را بالا می برند) در ویلایی دورافتاده گرد هم می آیند .

نقالی سه زن شامل محفل دیوانگی، محفل مدفوع و محفل خون است که پس از اتمام هر حکایت اسیران به انجام آنچه در حکایت ذکر می شود مجبور می شوند . در نهایت چهار مرد به ترتیب در موضع ناظر قرار میگیرند و شکنجه هایی که سه نفر دیگر بر سر اسرا می آورند را تماشا میکنند.

فیلم در سال ۱۹۷۶ اکران شد و غوغایی به پا کرد. مجله معروف هاستلر که در آن دوران در اوج بود از پشت صحنه های فیلم عکس های تکان دهنده ای چاپ کرد. اکران فیلم در کشورهای مختلف ممنوع یا سانسور شد. فیلم اثری درخشان است. ساخته شده تا بیننده از دیدنش منزجر شود و در این امر بسیار موفق عمل کرده. سکانس های غیر متعارفی شامل انسانهایی که چون سگ در بندند و واداشته شده اند که عوعو کنان گوشت خام بخورند، ازدواج دو جوان که هفت ساقدوش و هفت ینگه برهنه آنان را همراهی می کنند و واداشته می شوند که در جلوی چشم چهار سردمدار آمیزش کنند، مجلس نجاست خاری و شکنجه در حیاط ویلا از منحصر به فردترین صحنه های تاریخ سینما هستند. نماهای شکنجه و نجاست خاری عموماً نمای دور هستند تا تاثیر مهوعی بر بیننده بگذارند. تمام صحنه ها با طنزی تلخ خلق شده اند و بیان صحنه های درد آور در آرامش کامل بیشترین تاثیر را دارد.

خشونتتی که پازولینی در این فیلم از طریق روابط جنسی و سادیسم به آن دست پیدا کرده به لحاظ پرداخت هم ردیف کارهای پکین پا، و حتی فراتر از آن است، چنانکه می گویند آلمانها پازولینی را به خاطر این فیلم کشتند.

پازولینی به دو دلیل امروزه برای خود ایتالیایی ها نیز ناشناخته محسوب می شود اول کشته شدن او در سن ۵۳ سالگی و نیز جشنواره ای بودن فیلمهای او.

دغدغه و اکثر آثار پازولینی چه در زمینه سینما و چه داستان برخورد قشرها ی مختلف جامعه ، کاستی ها ، ظلم ثروتمندان بر فقرا و مضامین اجتماعی دیگر می باشد و این سبک ساخته ها بیشتر به درد جشنواره ها می خورد تا اکران های سراسری. علیرغم اینکه هیچ کدام از فیلمهای او در ایران به نمایش عمومی در نیامدند ، ولی منتقدان و مطلعان جدی سینما در ایران با او و آثارش آشنایی دارند.

تقریباً به جز کتاب «پازولینی» نوشته ای از «والد استک» به ترجمه بهمن طاهری که به همت شمیم بهار در مجموعه سینما منتشر شد و اکنون نایاب است و فیلمنامه « پدر وحشی» ، تقریباً هیچ کتاب دیگری درباره این فیلمساز به زبان فارسی وجود ندارد.

یقیناً گرایش های هم جنس گرایانه و دیدگاههای مارکسیستی پازولینی عامل اصلی بی توجهی محافل رسمی نشر و سینمای ایران به این سینماگر سرشناس بوده و محدودیت هایی در زمینه نشر آثار او فراهم آورده است .

پازولینی قبول ندارد که سینما تنها تصویر است . به عقیده او سینما ، یک تکنیک سمعی بصری است که در آن صدا و کلام هم به اندازه و تصویر اهمیت دارد .

سرانجام پیر پائولو پازولینی شاعر، نویسنده ، منتقد ، آهنگساز، تدوینگر و کارگردان فقید سینما در ۱۹۷۵ در سن ۵۳ سالگی در یکی از مراکز تفریحی رم از سوی دو نوجوان ترور شد و قبل از اکران آخرین اثرش یعنی ۱۲۰ روز سودوم درگذشت و آرزوی او در مورد ساختن فیلمی درباره سقراط عملی نشد .

منبع : وب سایت سینمایی هنر هفتم

<http://vista.ir/?view=article&id=237265>

 Vista.ir
Online Classified Service

پیرس برازنان

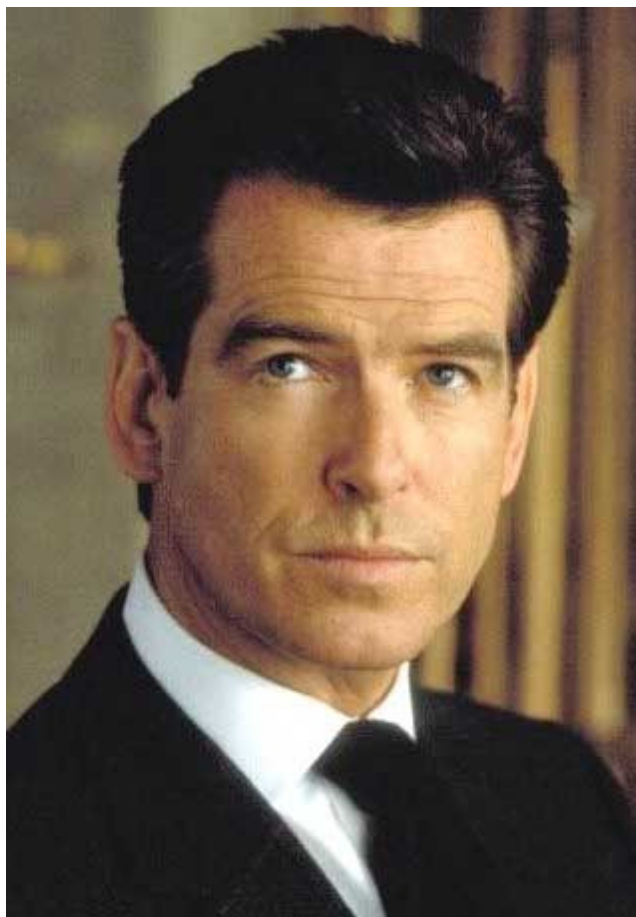
پیرس برازنان ۱۶ می سال ۱۹۵۳ در ناوان کانتی میث، کشور ایرلند به دنیا آمد.

پیرس برازنان در هنگام تولد مادرش ۱۹ سال داشت. در کودکی زمانی که هنوز یک سال هم نداشت پدر و مادرش از هم جدا شدند. در ۱۲ اگوست ۱۹۶۴ پیرس ۱۱ ساله برای اولین بار از ایرلند به انگلستان سفر کرد. درست همان روزی که یان فلمینگ خالق داستان‌های جیمز باند درگذشت.

وی در ۲۷ می سال ۱۹۸۰ با کاساندرای هریس ازدواج کرد، که به کیسی معروف بود. اما در ۲۸ دسامبر ۱۹۹۱ پس از یازدهمین سالگرد ازدواج، همسرش به علت ابتلا به بیماری سرطان درگذشت. سر انجام در ۴ اگوست ۲۰۰۱ با روزنامه نگاری به نام کلی شی اسمیت ازدواج کرد. پیرس برازنان از سوی مجله پپیل چاپ آمریکا در ۱۹۹۶ به عنوان یکی از ۵۰ مرد زیبای جهان شناخته شد و از سوی همان مجله در سال ۲۰۰۱ به عنوان جذاب‌ترین مرده زنده دنیا لقب گرفت.

پیرس برازنان در بررسی‌های انجام شده درباره بزرگترین هنرپیشه‌های مرد انگلستان در سال ۲۰۰۱ رتبه ششم را کسب کرد. وی اولین فیلمی که تماشا کرده از سری مجموعه جیمزباند با عنوان گلدفینگر - ۱۹۶۴ بوده.

او همچنین یک کمپانی فیلمسازی به نام اریش دریم تایم دارد. اولین



فیلمی که در آن تولید شد برادرزاده‌ها در سال ۱۹۹۸ بود.

وی در سال ۱۹۸۶ برای بازی در نقش ۰۰۷ انتخاب شد، اما قراردادش با سریال سازان مجموعه تلویزیونی (رمینگتون استیل) مانع از انجام ایفای نقش در آن سال گردید که سر انجام ایفای این نقش به تیموتی دالتون رسید.

سرانجام در سال ۱۹۹۵ موفق به بازی در مجموعه داستان‌های جیمز باند با نام چشم طلایی گردید.

پیرس برازنان چهارمین هنرپیشه بعد از شون کانری می‌باشد که در چهار فیلم از مجموعه فیلم‌های جیمز باند ایفای نقش کرده‌است.

• برخی از آثار هنری پیرس برازنان:

• چشم طلایی، ۱۹۹۵

• فردا هرگز نمی‌میرد، ۱۹۹۷

• دنیا کافی نیست، ۱۹۹۹

• روزی دیگر بمیر، ۲۰۰۲

• جمعه خوب طولانی

• پروتکل چهارم

• خانم دایت فایر

• اینه دورو دارد

- مریخ حمله می‌کند
- خیاط پانام
- اولین، ماتادور
- حماسه توماس کراین

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=124776>

vista.ir
Online Classified Service

تادنوس کانتور

وی فعالیت‌های هنری خود را با نقاشی و طراحی صحنه آغاز کرد، اما سریعاً به سمت هنر تئاتر اتفاقی گرایش یافت. دیدگاه وی براساس بازتعریف زبان تئاتر و در طی یک پرسش ثابت، درباره رابطه فضای اجرا و اجراکننده شکل گرفت.

کانتور با تأسیس شرکت تئاتر کریکوت ۲ (Cricot۲) در ۱۹۵۵ دست به خلق آثاری همه جانبه زد. شهر فرهنگی کراکوی لهستان برای کانتور و همکارانش که اکثراً نقاش بودند تبدیل به مرکز فعالیت‌های هنری شده بود. وی در ۱۹۷۵ یکی از مهمترین آثار خود "کلاس مرده" را با مضمونی کاملاً سورئالیستی درباره مرگ و با بهره‌گیری از هنرمندانی از تمامی سنین اجرا کرد.

وی به خاطر این نمایش جوایز معتبری را در اروپا و آمریکا دریافت کرد. سبک نمایشی "کلاس مرده" در نمایش‌های دیگر او مثل "ویله پوله، ویله پوله" (۱۹۸۲)، "بگذار هنرمند بمیرد" (۱۹۸۵) و نمایش "دیگر باز نخواهم گشت" (۱۹۸۹) به وسیله کانتور پیگیری شد. وی تولیدات هنری خود را با گروه کریکوت تا زمان مرگ ادامه داد. "امروز، روز تولد من است" (۱۹۹۰) آخرین اثر نمایشی کانتور بود که با مرگ وی قرین شد.

مانیفست مرگ کانتور که یکی از سه بیانیه او به شمار می‌آید، نشان



دهنده چگونگی گسست وی از تمامی سنت‌های تئاتر قدیمی و جدید اروپایی است.

وی تمامی دغدغه‌هایش را در ابژه تاریکال خلاصه می‌کند و بازیگر را به عنوان شیء در وضعیتی قرار می‌دهد که بر عناصر بصری او تأکید بیشتری شود.

بدین ترتیب تئاتر کانتور تناتری کاملاً بصری (Visual) قلمداد می‌شود. هنر کانتور روندی است با دو عنصر موازی کنش و اتفاق که در کنار هم سیماچه وضعیت انسانی را بازنمایی می‌کنند؛ تفسیر تاریک از زندگی انسان مدرن.

• بیانیه تناتر مرگ

(۱) موضوع اصلی کریگ (۱):

بازگرداندن عروسک. حذف بازیگر زنده. انسان - مخلوقی طبیعی - بیگانه‌ای که به ساختار انتزاعی اثر هنری تجاوز می‌کند.

بر طبق نظریات گوردن کریگ جایی در امتداد سواحل رود گنگ (در هندوستان) دو زن به ناچار مسیر خود را به سمت معبد عروسک مقدس کج کردند.

عروسکی که با حسد، تناتر و حقیقت آن را نزد خود پنهان کرده بود. آن دو زن بر نقش و اهمیت این موجود کامل در روشن ساختن ذهن انسان اندیشمند به وسیله مفهوم مقدس وجود الهی و درخشش او رشک ورزیدند. آن دو با مشاهده حرکات و آرایش شکوه‌مند عروسک به تقلید از او پرداخته و نقشی مبتذل و عامیانه را برای عموم مردم ایفا نمودند. در نهایت آن گاه که بنای پادمانی را شبیه به معبد مقدس عروسک برای خود سفارش دادند، تناتر مدرن آفریده شد.

بنیادی هیاهوگر برای خدمت به همگان؛ و در این بنیان‌گذاری بود که بازیگر ظاهر گشت. کریگ در دفاع از نظریات خود به ذکر گفته‌هایی از النور دوسه (۲) می‌پردازد: «برای حفظ تناتر باید به تخریب آن پرداخت. لازم است که تمامی بازیگران چه زن و چه مرد در این طاعون بمیرند. این برای تمامی آنان که خواهان ارائه کنشی ناممکن در هنر هستند، الزامی است.»

(۲) شرح کریگ:

انسان - بازیگر با حذف عروسک، بر جای او نشسته و در نتیجه باعث مرگ تناتر شده است.

وقتی کریگ می‌گوید: «من در تمامی مراحل سخت و مهم فعالیت‌هایم، خواستار بازگشت تناتر تخیلی فوق عروسک هستم.» معلوم است که عوامل بسیاری بر این انسان آرمان‌گرا تأثیر گذاشته است. او در ادامه می‌گوید: «و آن گاه که فوق عروسک ظهور کند مردم بار دیگر به مانند گذشته توانایی این را خواهند یافت که به پرستش شادکامی وجود پرداخته و مرگ را به شکلی نشاط‌آمیز، احترام و بندگی کنند...»

کریگ از زیباشناسی سمبولیسم (۳) الهام گرفته بود. وی ملاحظه کرد که انسان فاعلی است با احساسات و تمایلات لذت جویانه غیرقابل پیش‌بینی.

همین امر باعث شد که انسان به عنوان عنصری کاملاً بیگانه اما همجنس طبیعت و ساختار یک اثر هنری، اصول بنیادین خود را تخریب کند: اصلی به نام "پیوستگی".

در قرن نوزدهم نه تنها نظریات کریگ بلکه تمامی تا ملاقات و برنامه‌های استادانه سمبولیسم (که در زمان خود بسیار تأثیرگذار بود) از ایده اعلام "آغاز دوران و هنر نوین" حمایت کردند. هاینریش فون کلايست (۴) ارنست تئودو آمادئوس هوفمان (۵)، ادگار آلن پو (۶) از این جمله‌اند.

صد سال پیش کلايست با ارائه برخی دلایل (به مانند کریگ) خواهان آن شد که عروسک جای بازیگر را بگیرد. وی معتقد بود که ارگانیزم انسانی برای قوانین طبیعت به مثابه بیگانه‌ای است که به داستان تجاوز می‌کند. این تجاوز، به اعتقاد کلايست ریشه گرفته از اصول ساختاری انسان و خصلت‌های روشنفکری اوست. همین علت برای نقد و تأکید وی بر محدود بودن ظرفیت انسانی کافی بود. کلايست بر این نکته نیز تأکید داشت که انسان دائماً به وسیله خودآگاهی کنترل می‌شود و این خودآگاهی مرتباً به حذف ظرافت و زیبایی می‌پردازد.

(۳) از زهدگرایی رمانتیک و آفرینش‌های تصنعی بشر در قرن نوزدهم تا عقل‌گرایی ذهنی - انتزاعی در قرن بیستم.

به نظر می‌رسید در عقل‌گرایی که راهی مطمئن برای خروج انسان اندیشمند از تاریکی بود ناگهان و به شکل فزاینده، عناصری چون همزادها (Doubles)، مانکن‌ها پدیده‌های خودگردان و کوتوله‌های هنری پدیدار گشتند.

صنایع و آثار هنری تصنعی پدیده‌هایی مضحک و تقلیدی از طبیعت بودند. حاملان ابتذال خالص رویاهای بشری حاملان مرگ هراس و وحشت او. درون نیرویی ناشناخته، اعتقادی نوین زاده شد. جنبش مکانیکال اشتیاقی برای ابداع و برتری ماشینیسیم. سلطه‌ایی تمام و کمال که نشاط گرفته از ضعف ارگانیسیم انسانی بود.

تمامی این رویدادها با حاشیه‌های شارلاتنیسم همراه شد. تجاوز، تخلف و کابوس، جادوگری، اعمال نامشروع... این داستان علمی تخیلی آن روزگار بود. ذهن شیطانی انسان چیزی را به نام "انسان مصنوعی" خلق کرد.

از سوی دیگر، این خود دلالتی بود بر از دست دادن ایمان به طبیعت و فراموش شدن حوزه‌هایی از فعالیت انسان که به شدت با طبیعت در پیوند بود. به شکلی کاملاً متناقض، از رمانتیسم شدت یافته تا نادیده گرفتن حق طبیعت در آفرینش (که به شکل فزاینده و خطرناکی سعی بر مستقل شدن و فاصله گرفتن از طبیعت داشت)، شکلی از عقل گرایی و یا حتی نوعی جنبش ماتریالیستی پدیدار گشت و پس از آن تفکر انتزاعی، ساختگرایی، کارکردگرایی، ماشینیسیم و در نهایت ناب گرایی بصری پدیدار گشته و تنها حضور فیزیکی یک اثر هنری به رسمیت شناخته شد. اما ریشه‌های این خواب مصنوعی مخاطره‌آمیز به هیچ وجه برای عصر تکنولوژیک و علمی جذاب نبود.

۴) دادائیسیم با معرفی اشیاء حاضر و آماده (Ready made) به مثابه عناصر زندگی روزمره به عنوان امری الزامی به وسیله سمبلیسم هنری به رسمیت شناخته شد و به تخریب پیوستگی و مشابهت‌های موجود در اثر هنری پرداخت. آرنوو (V) (Art nouveau) و کریگ اما اجازه دهید به مقوله عروسک کریگ بازگردیم. امروزه ایده کریگ در جهت تعویض بازیگر زنده (Live) با یک مانکن (مخلوقی مکانیکی) برای یافتن و حفظ پیوستگی کامل در یک اثر هنری، ناتوان است. تجربیات اخیر هنری به تخریب وحدت ساختاری اثر هنری پرداخته است. این تخریب به وسیله معرفی عناصر خارجی در کلاژها و سرهم سازی به وقوع پیوست.

پذیرش واقعیتی به نام اشیاء حاضر و آماده و نیز پذیرش بی‌چون و چرای نقش شانس و قرار دادن اثر هنری روی مرز بین واقعیت زندگی و داستان، به وسواسی بی‌معنی منتهی شد که از شروع قرن بیستم یعنی دوران سمبولیسیم و آرنوو، دو راه حل ممکن را پیش پا گذاشت که باید یکی برگزیده می‌شد؛ یا هنر مستقل و ساختارهای روشنفکرانه یا طبیعت‌گرایی. وقتی تئاتر در دوران ضعف خود تسلیم زندگی ارگانیک انسان و قوانین آن شد. به شکلی خودکار و منطقی با ایده تکرار و تقلید از زندگی و فرم‌های آن موافقت کرده و به ارائه و بازآفرینی آن پرداخت.

در شرایطی متضاد، در دوران قدرتمندی و استقلال، هنر تئاتر توانست خود را از قید فشار وارده از طرف انسان و زندگی او آزاد سازد. تئاتر در چنین شرایطی پدیده‌ای هم‌رتبه با زندگی را می‌آفرید. حتی زنده‌تر از زندگی! تجرید فضا و زمان در تئاتر مستقل قادر بود تا به یکپارچگی تمام و کمالی نائل شود. اما امروزه این توانایی‌ها برای شرایط جدیدی که در هنر رخ داده به عنوان روشی جایگزین (Alternative) نه مناسب و نه معتبر است.

ظهور مفهوم واقعیت "حاضر و آماده" که از زندگی استخراج و امکان ضمیمه کردن و کامل ساختنش درون یک اثر هنری تبدیل به امری فریبنده شده از بنا نهادن واقعیت در هنر، آفرینش‌های انتزاعی و حتی از خلق جهان سورئالیستی نیز قوی‌تر است. بسیار نیرومندتر از "عجاب‌انگیز" اندره برتون (۸)

هنر اتفاقی (Hoppening) و محیطی با نیروی آنی خود، با تمامی قلمرو واقعیت ارتباطی دوباره برقرار ساخته و آن را تسخیر نموده و با ناچیز شمردن زمان و پاکسازی پاره سنگ‌های مقصود زندگی به هدف خود نائل شده است. این به اصطلاح احکام زندگی و واقعیت از حیطه تجربیات عملی زندگی خارج و منحرف شده و تصورات انسانی را بسیار قوی‌تر از واقعیت سورئالیستی رویاها تحت تأثیر قرار داده است. در نتیجه هراس از مداخله مستقیم زندگی انسانی در هنر به چیزی خارج از موضوع تبدیل شد.

۵) از آثار حاضر و آماده در حوزه واقعیت و هنر اتفاقی تا ماده‌زدایی (Dematerialization) عناصر اثر هنری

با وجود تمامی فریبندگی‌هایی که این ایده داشت - پس از طی زمانی کوتاه - به شکلی کاملاً بی‌معنی با روشی مبتذل و عوامانه درون یک قرارداد عملی عام جای گرفت. اما در اغلب موارد به عنوان آئینی در حوزه واقعیت، چنین وانمود می‌کرد که در حال منازعه‌ایست بر سر وضعیت هنر و جایگاه آن. روند این نگرش‌ها رفته رفته به سمت به دست آوردن مفاهیم و احساسات مختلف معطوف گشت. حضور مادی یک ابژه و زمان حال

حاضر زمینه منحصر به فردی برای این فعالیت‌ها بود. فعالیت‌هایی که به شکل ناعادلانه و شدیدی مرزهای خود را از همه طرف گسترش می‌داد. در چنین شرایطی، محروم ساختن وضعیت‌های مادی - کاربردی برای من دارای اهمیت بود. این محروم سازی به آثار هنری من گره خورده است: شیء(ایزه) در نمایش صندلی(اسلو ۱۹۷۰)، تبدیل به چیزی تهی شد؛ خالی از تمامی هیجان‌ات و مفاهیم. بدون هیچ گونه تماسی با منابع و شخصیت‌های برنامه‌ریزی شده. پیام شیء منتهی به ناکجا(nowhere) می‌شد؛ چیزی به مانند نعش، لال و بی‌حرکت. موقعیت‌ها و فعالیت درون دایره بسته‌ایی زندانی بودند: معماگونه‌گی در بیانیه قبلی من(تئاتر ناممکن ۱۹۷۳) به عنوان شکلی از دستبرد دلالت بر تجاوزی به حوزه آشکار واقعیت می‌کرد. امری که به لحاظ شکلی تبدیل به حیطة‌ای نامرئی و شفاف جهت عرضه نقش تفکر، حافظه و زمان شده بود.

۶) طرد هنر مفهومی و آوانگاردیسم رسمی عموم مردم

بر این فرض اطمینان یافتم که مفهوم زندگی می‌تواند در طی غیبت زندگی در هنر محقق شود. (دوباره کریگ و سمبولیسم). در آثار من، این روند ماده‌زدایی کردن در مسیری وهم‌آلود، از تمامی نگرش‌های زبان شناسانه سنتی و خشک و همچنین مفهوم‌گرایی پیش دستی می‌کرد. متأسفانه فشار مفهوم‌گرایی در زمانی موجب شکل‌گیری مواضع دادائستی و شعارهای آنان شد که بر "هنر کلی، همه چیز هنر است، همگان هنرمند هستند و هنر در ذهن است" تأکید دارد.

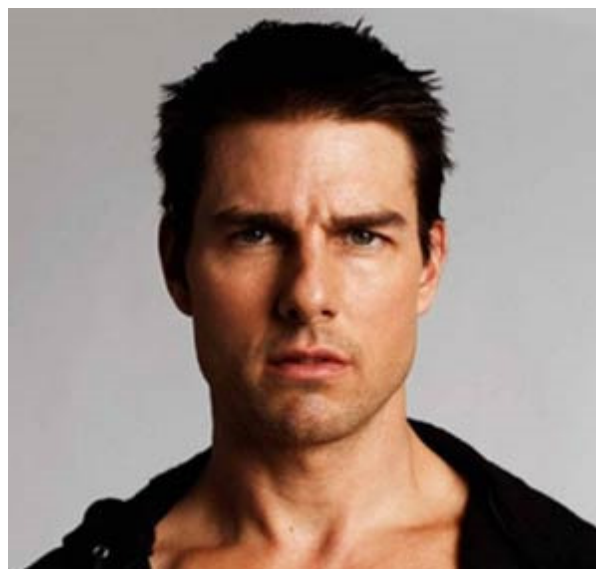
منبع : سایت سیمرغ

<http://vista.ir/?view=article&id=283497>

 **vista.ir**
Online Classified Service

تام کروز

تام که مدتی در مدارس مذهبی آمریکا تحصیل کرده بود در نیو جرسی به دبیرستان رفت و در همان دوران آهسته آهسته به هنر هفتم به ویژه بازیگری علاقه مند گردید و برای همین در سن ۱۸ سالگی دبیرستان را ترک کرد و برای رسیدن به آرزوی خود نیوجرسی را به مقصد نیویورک ترک کرد. اولین فیلم خود را در سال ۱۹۸۱ در شرایطی که هنوز ۲۰ سالش نشده بود بازی کرد این فیلم عشق بی پایان نام داشت در فاصله زمانی ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ کروز در شش فیلم سینمایی ظاهر شد ولی هیچکدام از آنها شاهکار هنری نبود اما همگی به حضور چهره محبوبی چون تام در گیشه با استقبال فراوان روبرو گردیدند و همین امر جایگاه او را به عنوان یک ابر ستاره در سینمای آن دوران هالیوود تثبیت کرد به خصوص فیلم تجارت پر خطر محصول



۱۹۸۲ ساخته پل بریکمن از فیلم هایی بود که بسیار مورد استقبال تماشاگران قرار گرفت. در فیلم دور و دورتر تام با نیکول کیدمن همبازی شد این دو در تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۹۹۰ با هم ازدواج کردند و یکی از جنجالی ترین زوج های هالیوودی را تشکیل دادند. البته تام قبل از نیکول در سال ۱۹۸۷ با



میمی راجرز ازدواج کرده بود که زندگی مشترکشان تا سال ۱۹۹۰ دوام یافت بعد از ازدواج تام و نیکول هر دوی آنها بسیار مورد توجه رسانه ها قرار گرفتند این دو تا سال ۲۰۰۱ به طور مشترک با هم زندگی کردند و در پایان این سال از هم جدا شدند. تام و نیکول در این مدت دوفرزند به نام کانر آنتونی (متولد ۱۹۹۵) و ایزابلا جین (۱۹۹۲) را به فرزند خواندگی قبول کردند که پس از جدایی مسئولیت نگهداری آنها به نیکول سپرده شد. بعد از جدایی این دو نیز شایعات فراوانی درباره ی آنها و زندگی مشترکشان منتشر گردید. از جمله این که تام به دلیل بچه دار نشدن نیکول از او جدا شده و یا این که تام تمایلی به زندگی با تام نداشته و از همان ابتدا هم به دلیل برخی مسائل حاشیه ای با او ازدواج کرده است. بعد از نیکول کیدمن با پنلوپه کروز در سال ۲۰۰۱ آشنا شد و بعد از سه سال زندگی در ژوئن ۲۰۰۴ از وی جدا شد.

خواهر و مدیر تبلیغات تام کروز در این باره می گوید: این جدایی را مسالمت آمیز و دوستانه خواند. تام کروز خود عنوان کرد که هیچ کدامشان ازدواج دیگری نخواهند داشت و دوستان خوبی برای هم خواهند ماند.

تام برای دریافت جایزه دیوید دی نالتو که همرده اسکار است به ایتالیا رفته بود که در این سفر خود قصد ازدواج خودش را با کیتی هولمز اعلام کرد. تام برای بازی در نقش اصلی نیو در فیلم ماتریکس انتخاب شده بود اما این نقش در نهایت به کیناریوز رسید. هرگز به مشروبات الکلی لب نمی زند. برای بازی در فیلم ماموریت غیر ممکن در مجموع ۷۰ میلیون دلار در آمد کسب کرد. دارای سه خواهر به نام های ماریان ، لی آنی و کاس است

<http://shad۲۲.blogfa.ir/post-۱۴۹۷.aspx>

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=93277>

 **vista.ir**
Online Classified Service

تام کروز

تام کروز مایوئر چهارم، ۲ ژوئیه سال ۱۹۶۲ در سیراکیوز از شهرهای مرکزی ایالت نیویورک آمریکا به دنیا آمد.

پدرش مهندس برق و مادرش معلم بود. خانواده آنها در اصل ریشه ای آلمانی، انگلیسی و ولزی دارند. زندگی آنها در مکان ثابتی نبود و خانواده آنها به



شهرهای گوناگونی مهاجرت کردند. وی تا پایان دوره دبیرستان، در پانزده مدرسه مختلف درس خواند. تام دوازده ساله بود که والدینش از هم جدا شدند.

وی و خواهرش تحت سرپرستی مادرشان قرار گرفتند و در سالهای بعد در شهرهای گوناگونی ساکن شدند. تام مدتی آموزش مذهبی دید و قصد داشت کشیش شود اما از این کار رویگردان شد و در نهایت در سال ۱۹۸۰ از دبیرستانی در نیوجرسی فارغ التحصیل شد.

تام کروز در سالهای دبیرستان در فیلم موزیکالی از طرف مدرسه شرکت کرد و مورد تحسین قرار گرفت.



همین مساله باعث شد وی به بازیگری بطور جدی علاقه مند شود.

نخستین بازی جدی وی، تنها یک سال پس از به پایان بردن دوره دبیرستان، در فیلم «عشق بی پایان» به سال ۱۹۸۱ اتفاق افتاد. تا سال ۱۹۸۶ در چندین فیلم بازی کرد که چندان شهرتی برایش نداشت.

در سال ۱۹۸۹ به همراه داستین هافمن در فیلم مرد بارانی شرکت کرد که این فیلم نامزده ۸ جایزه اسکار شد. اما وی یک سال بعد توانست نخستین بار نامزد جایزه اسکار بهتری بازیگر نقش اول مرد برای بازی در فیلم «متولد چهارم ژوئیه» شود.

در همین سال با بازی در فیلم «روزهای تندر» با نیکول کیدمن آشنا شد و بعدها با وی ازدواج کرد. در سال ۱۹۹۲ با بازی در فیلم چند مرد خوب نخستین جایزه اسکار را از آن خود کرد.

تام کروز در سال ۱۹۹۶ به عنوان تهیه کننده و بازیگر نقش اول در فیلم ماموریت غیرممکن حاضر شد که با اقبال فراوان مواجه شد. چشمان کاملاً بسته به کارگردانی استنلی کوبریک با حضور تام کروز و نیکول کیدمن در نقش یک زوج ثروتمند نقطه عطف دیگری در آثار هنری تام کروز به حساب می‌آید.

این فیلم در سال ۱۹۹۹ اکران شد. قسمت دوم فیلم ماموریت غیرممکن در سال ۲۰۰۰ اکران شد و سومین فیلم پرفروش سال شد. تام کروز در سال ۲۰۰۲ در فیلم گزارش اقلیت ساخته استیون اسپیلبرگ بازی کرد. دو سال بعد فیلم جانبی یا کلتراک از وی به نمایش درآمد که جوایز متعددی به همراه داشت. یک سال بعد در فیلم پرفروش جنگ دنیاها باز هم به کارگردانی استیون اسپیلبرگ نقش آفرینی کرد.

سومین بخش از فیلم ماموریت غیرممکن در سال ۲۰۰۶ به روی پرده رفت که همانند دو قسمت قبلی فروش بالایی داشت. وی در سال ۲۰۰۷ در فیلم شیرها برای بره‌ها با رابرت ردفورد همبازی بود.

علاوه بر بازیگری، تام کروز از سال ۱۹۹۶ به عنوان تهیه کننده در تعدادی از فیلمهای سینمایی مشارکت کرده است. وی از سال ۲۰۰۶ همراه با پائولا واگنر صاحب شرکت فیلمسازی یونایتد آرتیستز شد.

تام کروز هنرپیشه و تهیه کننده سرشناس آمریکایی تا سال ۲۰۰۸ سه بار نامزد جایزه اسکار شده و دهها جایزه مهم دیگر از جمله سه جایزه گلدن گلوب را به دست آورده است. وی با بازی در فیلم تاپ گان به شهرت جهانی رسید.

• برخی از آثار هنری تام کروز:

▪ عشق بی پایان، ۱۹۸۱

▪ شیپور خاموشی، ۱۹۸۱

▪ از دست دادن آنها، ۱۹۸۲

- کسب و کار پرمخاطره، ۱۹۸۳
- تمامی حرکات دست، ۱۹۸۳
- افسانه، ۱۹۸۵
- ناپ گان، ۱۹۸۶
- رنگ پول، ۱۹۸۷
- کوکتل، ۱۹۸۸
- مرد بارانی، ۱۹۸۸
- متولد چهارم ژوئیه، ۱۹۸۹
- روزهای تندر، ۱۹۹۰
- دور و دورتر، ۱۹۹۲
- چند آدم خوب، ۱۹۹۲
- موسسه حقوقی، ۱۹۹۳
- مصاحبه با خون آشام، ۱۹۹۴
- ماموریت غیر ممکن، ۱۹۹۶
- جری مگوانر، ۱۹۹۶
- چشمان کاملا بسته، ۱۹۸۸
- ماگنولیا، ۱۹۹۹
- ماموریت غیر ممکن دو، ۲۰۰۰
- آسمان وانیلی، ۲۰۰۱
- گزارش اقلیت، ۲۰۰۱
- شیرها برای بره‌ها، ۲۰۰۶

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=124779>

 **vista.ir**
Online Classified Service

تام هنکس پسر فقیری که ستاره هالیوود شد

(تام هنکس) یکی از معروف‌ترین و گران‌قیمت‌ترین هنرپیشه‌های هالیوودی





به شمار می‌رود. این بازیگر با قیافه معصوم، هیکلی متناسب توانسته خود را در دل کارگردانان مشهور هالیوود جا کند و چندین بار جوایز اسکار را از آن خود کند. در این مقاله اشاره‌ای به زندگی شخصی و هنری این هنرپیشه مطرح سینمای هالیوود خواهیم داشت:

(توماس جی هنکس) در ۹ جولای ۱۹۵۶ در منطقه (کنکورد) کالیفرنیا چشم به جهان گشود. پدرش یک شیرینی فروش دوره‌گرد بود و از این‌رو هر سال به

منطقه‌ای نقل مکان می‌کرد تا مشتریان بیشتری برای شیرینی هایش پیدا کند. از این‌رو (تام هنکس) از همان دوران طفولیت خود را یک مهاجر و خانه به دوش احساس می‌کرد. او مجبور بود هر سال یک بار یا حتی شش‌ماه یک بار مدرسه‌اش را تغییر دهد. تام هنکس در کتاب خاطراتش از دوران کودکی خود می‌نویسد: (تغییر پشت تغییر، همیشه مجبور بودم طبق عادات و سلیقه نامادری هابم زندگی کنم زیرا پدرم سه بار ازدواج کرد و همسرانش را طلاق می‌داد. با مادر من هم نتوانست بیش از ۳ سال زندگی کند. لذا از سن یک سالگی طعم نامهربانی‌های پدر، احساس و رفتارم را عوض می‌کردم. من در بیش از ده خانه زندگی کردم زیرا پدرم مردی دوره‌گرد و لاابالی بود و نمی‌توانست خانه‌ای ثابت برای خانواده‌اش فراهم کند. باید بگویم که در دوران کودکی بیشتر مانند خانه خراب‌ها و خانه به دوش‌ها زندگی کردم و طعم خوش خانواده گرم و صمیمی و دست نوازش گرم پدر و مادر را احساس نکردم و همیشه در حسرتش بودم.) تام هنکس پس از به پایان رساندن دور دبستان در (اوکلند) کالیفرنیا وارد دبیرستان (اسکالی لاین) شد. او بازیگری را از همان سال‌های دبیرستان با تئاتر مدرسه‌ای آغاز کرد؛ و علاقه‌اش را در آن یافت او در تئاترهای مدرسه بهترین بازیگر به شمار

می‌رفت. چشمان آبی و نافذ او در دل همه می‌نشست و رفتار مودبانه و موقرش توجه هر تماشاچی را به سوی خود می‌کشاند. او با این کش و قوس‌ها، دوران دبیرستان خود را به پایان رساند. اومی خواست هرچه زودتر از میان خانواده از هم‌پاشیده‌اش دور شود و استقلال خود را به دست آورد. از این‌رو تصمیم گرفت وارد دانشگاه شود و زندگی دانشجویی مستقلی را برای خود دست و پا کند.

• ورود به دانشگاه

تام هنکس وارد دانشگاه (کبوت) در (هالی‌وارد) کالیفرنیا شد و در رشته ارتباطات به تحصیل پرداخت. ۲۰ سال بیشتر نداشت که در هتل‌های بزرگی چون هتل هیلتون به اجرای نمایش می‌پرداخت و کسب درآمد می‌کرد. در سال ۱۹۷۸ یعنی در سن ۲۲ سالگی به نیویورک رفت و با یک کمپانی فیلم‌سازی قرارداد بست و در ۲۳ سالگی در فیلم کم خرج (او می‌داند که توتنهایی) بازی کرد. پس از این فیلم او توانست چندین نقش متفاوت در مجموعه‌های کمدی تلویزیونی داشته باشد. این جوان هنرمند به سرعت توانست خود را مشهور سازد. در همان دوران با (سامانتا لیویس) که بازیگر و کارگردان و تهیه‌کننده بود، آشنا شد و ازدواج کرد. البته این اولین ازدواجش به شمار می‌رفت. او در سال ۱۹۷۸ با سامانتا زندگی مشترک خود را آغاز کرد. ثمره این ازدواج دو فرزند به نام‌های کولین والیزابت بود. ولی این ازدواج دوام نیافت چرا که در سال ۱۹۸۵ از هم جدا شدند. سپس تام هنکس با (ریتا ویلسون) آشنا شد. او در حالیکه در فیلم داوطلب‌ها شروع به تمرین نقش خود بود باریتا دوست شد و در ۲۰ آوریل ۱۹۸۸ ازدواج کرد. ثمره این ازدواج نیز دو فرزند به نام‌های چستر و تورمن می‌باشد.

• به دنبال هریسون فورد و دنیرو

تام هنکس مورد توجه کارگردانان قرار گرفته بود. بازی تام هنکس در فیلم (بزرگ) که یکی از پر فروش‌ترین فیلم‌های سال ۱۹۸۸ به شمار می‌رفت نام او را بیش از پیش به عنوان بازیگر مسلط بر نقشش بر سر زبان انداخت. او در آن زمان بعد از هریسون فورد و رابرت دنیرو مشهورترین بازیگران هالیوود قرار گرفت. چهره کودکانه، جوان و معصوم او دلیلی بود که در بیشتر فیلم‌هایی که در دهه ۱۹۸۰ به بعد بازی کرد نقش شخصیت‌های بسیار جوان و ساده را داشته باشد. او در سال ۱۹۸۹ جایزه بهترین بازیگر مرد را از (گلان کلوب) دریافت کرد.

سپس در فیلم (کارست گامپ) در سال ۱۹۹۴ ایفای نقش کرد و جایزه اسکار را نصیب خود کرد.

از این‌رو در دهه ۱۹۹۰ بازی تام هنکس در چند فیلم مطرح سبب شد که به یکی از گران‌ترین و محبوب‌ترین ستاره‌های هالیوود تبدیل شود. نام

هنکس با بازی در فیلم‌هایی چون (جاده‌پریشن)، (اگه می‌تونوی منو بگیر) و (قاتلان بانو) موقعیتش را تثبیت کرد، همچنین (آبولو ۱۳) و (نجات سرباز رایان) از مهمترین فیلم‌های هنکس در دهه ۱۹۹۰ می‌باشد.

● فعالیت‌های جانبی تام هنکس

تام هنکس تنها یک بازیگر نیست بلکه به کارگردانی و تهیه‌کنندگی فیلم‌های مستند نیز می‌پردازد.

فیلم مستند (ویرانی فوق‌العاده) که اثر جدید تام هنکس است از تجربیات سفر انسان به کره ماه حکایت می‌کند.

در این فیلم تام هنکس با روشی جدید و منحصر به فرد خود تماشاگران را به کره ماه می‌برد. او در مقام تهیه‌کنندگی و فیلم‌نامه‌نویس و فضاگویی یکی فیلم مستند جدید، را روانه بازار کرده است. برای تهیه این فیلم (تام هنکس) دست به دامن ناسا شده و عکس‌هایی مربوط به سفر انسان به ماه را از ناسا امانت گرفت. این فیلم با سیستم مدرن (ای مکس) تهیه شده و گمان می‌رود دست‌اندرکاران نجوم و فضا را در سطح جهان به خود جلب کند این فیلم روی پروازهای چندین سفینه به کره ماه در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ تکیه کرد و تصاویر و اطلاعات جالبی را ارائه می‌دهد. حتی در این فیلم ادعای می‌شود که ناسا تا سال ۲۰۱۸ بار دیگر انسان به کره ماه اعزام می‌کند.

گفتنی است تام هنکس در دیگر زمینه‌های هنری فعالیت دارد از جمله صداگذاری بر روی شخصیت‌های کارتونی و الت دیسنی...

او در کارتونی معروف (داستان اسباب‌بازی ۱ و ۲) بجای (وودی) پسر کابوی و قهرمان داستان صحبت کرده است.

از سوی دیگر تام هنکس کتاب (امیلیا بدیلیا) را به فیلم تبدیل کرده است. او این فیلم را بر اساس کتاب (پگلی پاریش) کلیه زده است. همچنین کتاب (قطار سریع‌السير قطبی) را هم به فیلم تبدیل کرده، این فیلم مورد توجه کودکان و نوجوانان قرار گرفت و بعنوان یکی از بهترین فیلم‌های این نسل معرفی شد.

● افتخارات تام هنکس

هنکس تاکنون ۵ بار نامزد دریافت اسکار بهترین بازیگر نقش اول مرد بوده که دوبار توانسته این جایزه را برای فیلم‌های (فیلا و دلفینا) و (گارسر گامپ) دریافت کند.

بعد از فیلم (نجات سرباز رایان و اگه می‌تونوی منو بگیر) فیلم (ترمینال) یکی از برترین فیلم‌های تام هنکس بوده است که به کارگردانی (اسپیلبرگ) مورد توجه همگان قرار گرفته است.

● از معروفترین فیلم‌های او می‌توان به:

می‌توان به قاتلین بانو، قطار سریع‌السير قطبی، ترمینال، ولکانو شما نامه دارید، کنسرتی برای جورج، اگه می‌تونوی منو بگیر، کشتی شکسته، مسیرسبز، جاده‌ای بسوی تباهی، بزرگ، رمزداوینچی، اشاره داشت که البته این آخری هنوز اکران نشده است.

● کلید همه قفلها

تام هنکس چندی پیش در جشن فارغ‌التحصیلی کالج واسر حضور داشت او درس‌خوانی خود به مناسبت فارغ‌التحصیلی ۶۷۰ دانشجو اعلام کرد یک واژه سه حرفی کلید مشکل‌گشایی تمام امور است. که این واژه (کمک) می‌باشد. او اظهار کرد شما از طریق کمک کردن می‌توانید تاثیرات بسیاری را بر روند زندگی در شهر، کشور و حتی زمین به جا بگذارید.

شما همواره می‌توانید به دیگران کمک کنید. بنابراین هر جا که لازم است صلح را برقرار کنید، برا ایجاد الفت و دوستی اقدام کنید. کمک کردن تفرقه را از بین می‌برد و موجبات احترام آدمی می‌شود. ناگفته نماند در این مراسم دختر تام هنکس، الیزابت هنکس نیز جزو فارغ‌التحصیلان این دانشگاه به شمار می‌رفت.

● رمز داوینچی

این فیلم با همکاری (ژان رنو) و تام هنکس اجرا شده است. رمز داوینچی با کارگردانی (ران هاروارد) که جایزه اسکار برده، ساخته شده و از جمله فیلم‌هایی است که با بودجه سنگینی مقابل دوربین می‌رود و به احتمال زیاد در اوایل سال ۲۰۰۶ بر پرده اکران می‌نشیند. در این فیلم (ژان رو) کارآگاه است. (تام هنکس) نقش قاتل را ایفا می‌کند. در مورد هنکس باید گفت: اوفقیری بود که به اوج ثروت رسید و به یک ستاره تبدیل شد.

تام هنکس در یک نگاه

• کشتی شکسته

تام هنکس در سال ۱۹۵۶ در کالیفرنیا به دنیا آمد. زمانی که ۵ سال بیش‌تر نداشت والدینش از هم جدا شدند و او در کنار پدرش که یک آشپز دوره‌گرد بود بزرگ شد، بازیگری را تام هنکس از دوران دبیرستان آغاز کرد و در دوران تحصیل در کالج برای شرکت در جشنواره تئاتری گریت لیکز دعوت شد و در عین حال به تحصیل در دانشگاه کالیفرنیا پرداخت. پس از آن به بازیگری در تئاتر و تلویزیون مشغول شد و سپس بازی‌اش در فیلم کمدی شلب (۱۹۸۴) مورد توجه بسیار واقع شد.

او که تا قبل از این فیلم در آثاری از قبیل او می‌داند تو تنها هستی (۱۹۸۴) بازی کرده بود، پس از آن به ایفای نقش در عموما قالب‌های کمدی مانند مردی با یک لنگه کفش قرمز (۱۹۸۶)، مهمانی مجردی (۱۹۸۵)، داوطلب‌ها



(۱۹۸۶) ، دام پول (۱۹۸۷)، هیچ چیز بی‌خود نیست (۱۹۸۷)، هر زمان خداحافظی می‌کنیم (۱۹۸۷) و ... رفته‌رفته مدارج ترقی را پیمود تا این که در سال ۱۹۸۸ برای باز در فیلم بزرگ نامزد دریافت جایزه اسکار شد. اما ۵ سال باقی‌مانده بود تا این جایزه را برای بازی در فیلم فیلادلفیا (۱۹۹۳) بدست آورد. او در این فاصله در آثاری مانند دام (۱۹۸۸) ، جمله (۱۹۸۹)، ترنر و هوچ (۱۹۹۰) خانواده برب (۱۹۹۰)، جو علیه آتشفشان (۱۹۹۱)، آتش خودپرستی (۱۹۹۱)، رادیو باز (۱۹۹۲)، بازی‌های سراسری خودشان (۱۹۹۳) و بی‌خواب در سیاتل (۱۹۹۳) را بازی کرد و در سال ۱۹۹۴ دومین جایزه اسکار خود را برای فیلم فارست گامپ (۱۹۹۴) کسب کرد. از آن پس تام هنکس تبدیل به یک ستاره قدرتمند در سینمای آمریکا شد که با فاصله‌گیری از ساحت کمدی، در آثاری نظیر آپولو ۱۳، نجات سرباز رایان، مسیر سبز، کشتی شکسته، اگه میتونی منو بگیر، قاتلان پیرزن، ترمینال، رمز داوینچی و ... نام خود را در فهرست بهترین بازیگران سالیان اخیر سینمای جهان ثبت کرد. او در عین حال در برخی آثار انیمیشن مانند داستان اسباب‌بازی یک و دو، و نیز قطار سریع‌السير قطبی صدایی‌نگی کرده است. او تجربه کارگردانی نیز دارد: آنچه انجام می‌دهی. آن چه هنکس را در مقام بالایی از ساحت بازیگری قرار داد، عمدتا پس از جایزه اسکاری بود که در سال ۱۹۹۳ برای فیلادلفیا بدست آورد، فیلمی که عبارت «درامی درباره ایدز» را در مورد آن به کار می‌برند. او خود در مورد نقش این اثر می‌گوید: «این نقش بایستی با در نظر گرفتن دو مرحله مختلف شکل می‌گرفت. من باید از این‌که حمله این ویروس به بدن به لحاظ فیزیکی چه تغییراتی در بدن بوجود می‌آورد آگاهی پیدا می‌کردم. برای این‌کار با پزشکی در دانشگاه UCLA صحبت کردم با آدم‌های مختلفی که ایدز داشتند اوقات را سپری می‌کردم. برای این‌که من در قالب این

دگرگونی فیزیکی قرار بگیرم و گذشت زمان به درستی ترسیم شود نماها را به ترتیب زمانی می‌گرفتم. نمای نخستین اول گرفته شده بود و به همین ترتیب تا نمای آخر حدود ۳۷ پوند وزن کم کردم»

نام هنکس زمانی در سینمای جهان به اوج رسید که بسیاری نسبت به بازیگران معاصر سینما به سوی یاس حرکت می‌کردند و هنکس این فرضیه را با ابطال مواجه ساخت و حقه معتبر، خوشرویی نام هنکس بود که نقش‌های اصلی آتش‌زار نخوت‌ها و فیلاولفیا را برای او به ارمغان آورد و سپس شاه نقش فارست گامپ را نصیبش ساخت. او در نقش شخصیتی که نامش را به فیلم داده است آدم ساده‌دلی است که از بین برخی از تعیین کننده‌ترین لحظه‌های آمریکای پس از جنگ عبور می‌کند و با حرکاتی منقطع که در سر تا پای وجودش جاری است و نیز لهجه کشدار جنوبی دل تماشگر فیلم را می‌رباید. بازی تام هنکس و جان بخشیدن به این کاراکتر ساده‌دل، کودک سان و عقب‌مانده ذهنی یکی از بهترین و چشم‌گیرترین کارهای این هنرپیشه در کارنامه سینمایی‌اش به حساب می‌آید. زندگی این شخصیت منشوری است که از یک سو یک زندگی مدرن امروزی و تاریخ معاصر و از سوی دیگر اعمال خود فارست را باز می‌تاباند. او از الویس پریشلی تا کندی، از مانو تانیکسون و حتی جان لئون، جنگ ویتنام و اعتراض‌های ضد جنگ و... در مقابل همه واکنش نشان می‌دهد و در نهایت دوستی را می‌یابد، عاشق می‌شود و به افتخار می‌رسد. با این که روند شخصیت‌پردازی به نظر ساده‌انگارانه می‌آید اما جذابیت کار چنان است که سطحی بودنش چندان به چشم نمی‌آید و این امر بیش از هر چیز به بازی فوق‌العاده هنکس معطوف می‌شود. او خود در مورد شخصیت فارست گامپ در جایی گفته است: «گامپ چارلی چاپلینی است که نقش لورنس عربستان را بازی می‌کند. این فیلم در مورد مردی است که در زندگی‌اش تجربیات و فراز و نشیب‌های بسیاری را پشت سر می‌گذارد. درست مثل همه ما تام هنکس نقش‌های بسیار متفاوتی در پرونده کاری‌اش دارد. یکی از آنها فضاورد است که در فیلم آپولو ۱۳ تجلی پیدا کرد و در طی آن نقش جیم لاول را بازی کرد، یعنی نقشی از یک انسان واقعی. دیگری ایفای بازی در قالب یک انسان تبهکار است که فیلم جاده تباهی در اوج این نوع نقش‌های هنکس قرار دارد. او در این اثر انسانی منزوی و تنها است که صفات خشن را یک جا با هم به همراه دارد. نقش آفرینی هنکس در این فیلم تحسین اغلب تماشاگران و البته منتقدان را برانگیخت، بویژه آن که نقش مقابل هنکس در این اثر بازیگر کهنه کاری مانند پل نیومن بود که با خونسردی دیوانه‌کننده‌اش، گنگسترناپای تام هنکس را دشوار ساخته بود اما هنکس با موفقیت این بازی را پشت سر گذاشت. هنکس ۳ تجربه نیز با استیون اسپیلبرگ دارد: آگه میتونی منو بگیر، ترمینال و نجات سرباز رایان و در هر ۳ نیز درخشش قابل تحسین داشته است. تام هنکس در مورد چگونگی کار با این کارگردان گفته است: «فرض کنیم تو آدمی هستی که دست به آچارت خوب است و کارهای تعمیر خانه با توست. یک روز کسی می‌گوید این بسته را ببر در آن کارگاه و تحویل آن مرد بده و تو نمی‌دانی که داری به طرف کارگاه تاماس ادیسن می‌روی. ادیسن هم تا تو را می‌بیند می‌گوید: «کجا بودی؟ من منتظرت بودم. آن بسته را باز کن یک آچار بردار و تا من دارم روی این فونوگراف کار می‌کنم، تو هم روی این نور الکتریکی مشغول کار شو». تجربه فیلم ساختن با اسپیلبرگ همین است. تام هنکس در نجات سرباز رایان نقش کاپیتان میلر را بازی می‌کند که در جریان جنگ دوم جهانی اکثر سربازان خود را از دست می‌دهد و فرار است با نیروهای اندک باقیمانده‌اش، یک سرباز ویژه را نجات دهد و نزد خانواده‌اش برگرداند.

به اعتقاد هنکس این اثر «سرشار از هر پدیده سینمایی است: یک فیلم گرافیکی، احساسی و ذهنی با درامی روان‌شناسانه و قدرتمند که همه نکات را زیرپوست شخصیت‌ها جاری ساخته است» در ترمینال نیز هنکس نقش یک مسافر را از یک کشور به نام کراکوژیا در شرق اروپا بازی می‌کند که وارد فرودگاه نیویورک می‌شود اما طی مدت پرواز در کشورش کودتا شده است و چون آمریکا هنوز دولت جدید را به رسمیت نشناخته است پاسپورت او نیز از درجه اعتبار ساقط است. بنابراین نه می‌تواند به کشورش بازگردد و نه می‌تواند وارد خاک آمریکا شود و مجبور است در سالن ترانزیت بماند تا وضعیت کشورش مشخص گردد.

بسیاری معتقدند بین لحن جدی نیمه اول این فیلم با لحن کمدی نیمه دومش، یک جور گسست به چشم می‌خورد، اما آنچه باز در این میان قالبی پیوسته به اثر بخشیده است، بازی یکدست و شیرین تام هنکس است. نقش‌آفرینی در قالب یک مامور FBI که به دنبال کلاهبرداری زیرک (با بازی لئوناردو دی‌کاپریو) است، حضور تام هنکس را در فیلم آگه می‌تونی منو بگیر رقم می‌زند، اما نقش‌آفرینی‌های متفاوت و متنوع هنکس همچنان در کارنامه‌اش پیداست.

یکی از بارزترین آنها فیلم کشتی شکسته است که در آن هنکس به ایفای نقش تاجری می‌پردازد که هواپیمایش میانه اقیانوس سقوط می‌کند و او مجبور است ۴ سال را در یک جزیره ناشناخته به تنهایی سپری کند. این فیلم برای هنکس آزمونی سخت بود چراکه فیلم تقریباً تک بازیگر است. اعتقاد هنکس در مورد این نقش دشوار چنین است: «بازیگری مثل یک واکنش است. بزرگ‌ترین وظیفه هم همین است و راه فراری وجود ندارد. چون شما تنها فرد حاضر جلوی دوربین هستید. بعضی روزها کار در چنین شرایطی خیلی سخت بود هم از نظر فیزیکی هم از نظر روحی. چه کسی می‌خواست نسبت به مردی که در یک جزیره تنهاست حساسیت نشان دهد؟ افرادی می‌گفتند بینندگان سینما هیچ وقت به تماشای مردی که تنها در یک جزیره گیر افتاده نمی‌روند، اما اگر کارتان را درست و واقعی انجام دهید و خودتان را درگیر حس درونی درام کنید، مطمئن باشید احساس مطمئن و خالصی در طرف مقابلتان به وجود می‌آورد.

تام هنکس زمانی در سینمای جهان به اوج رسید که بسیاری نسبت به بازیگران معاصر سینما به سوی یاس حرکت می‌کردند و هنکس این فرضیه را با ابطال مواجه ساخت. او که با القابی نظیر جیمز استوارت معاصر مورد یادآوری قرار می‌گیرد یکی از متین‌ترین و دلچسب‌ترین شمایل بازیگری را امروزه به خود اختصاص داده است، آن سان که حتی در برخی فیلم‌های ضعیف نیز جلوه‌ای چشمگیر داشته است. شاید یکی از دلایل این موفقیت نگرش او به امر بازیگری در سینما باشد که در قالب این جملات تجلی یافته است: «برای من شالوده و اساس کار، سخنان هملت خطاب به بازیگران است. حرف‌های او به اعتقاد من کلام آخر است. وظیفه ما این است که آینه‌ای را مقابل طبیعت قرار دهیم. انعکاس آن می‌تواند خنده‌آور یا سرگرم‌کننده باشد که در هر دو صورت خوب است. اما در هر شرایطی حاصل کار باید همان قرار دادن آینه در برابر طبیعت باشد. ما باید دائم در حال بررسی این مساله باشیم که چه هستیم، چگونه سر از این عالم درآوردیم و چطور سیر زندگی را طی می‌کنیم.

منبع : بازیاب

<http://vista.ir/?view=article&id=357292>

 **vista.ir**
Online Classified Service

ترانه علیدوستی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (22 دی 1362 - ...)

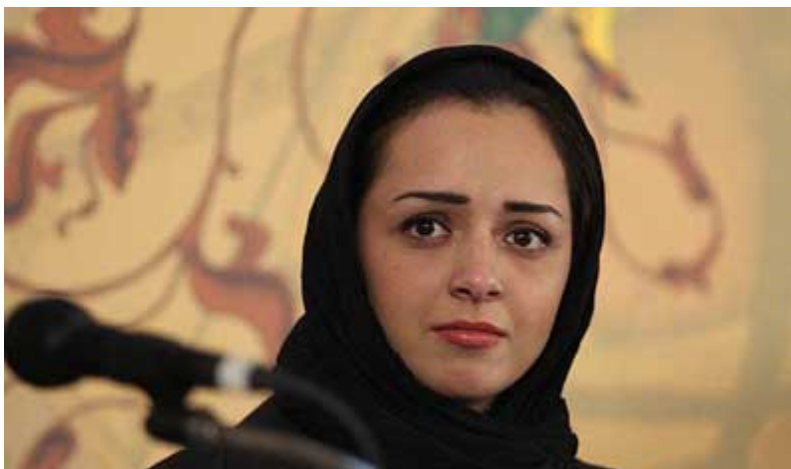
محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: دیپلم کامپیوتر.

(یک دوره کلاسهای فیلمنامه نویسی را در حوزه

هنری گذرانده است)



با اولین فیلم دوران زندگی‌اش خوش درخشید و موفق شد در کمتر از يك ماه چند جایزه مطرح سینمایی به



خود اختصاص دهد:

- سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن از بیستمین جشنواره فیلم فجر.
- بهترین بازیگر زن از پنجاه و پنجمین جشنواره ی فیلم لوکارنو (سوئیس).
- برگزیده منتقدان به‌عنوان بهترین بازیگر نقش اول زن.
- برگزیده جشنواره فیلم آبادان.

با بازی در دومین فیلمش "شهر زیبا" ثابت کرد که دارای استعداد فوق العاده‌ای است در بازیگری. او یکی از چهره‌های شاخص سینمای آینده ایران خواهد بود.

- من، ترانه 15 سال دارم (رسول صدراعملی، 1380)
- شهر زیبا (اصغر فرهادی، 1382)
- چهارشنبه سوری (اصغر فرهادی، 1384)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58888>



ترانه علیدوستی

ترانه علیدوستی مفهوم جدیدی از کم‌کاری را عرضه کرده است. طی ۵ سال، سه فیلم! آن هم برای بازیگری که در همان اولین حضورش سیمرغ بلورین بهترین بازیگر جشنواره فیلم فجر را به دست آورد و به یکباره هم به لحاظ اعتبار هنری و هم محبوبیت عام از جایگاه ویژه‌ی برخوردار شد. من ترانه ۱۵ سال دارم در سال ۸۰ جزو پرفروش‌ترین فیلم‌های سال هم قرار گرفت.

ترانه يك سال فیلمی بازی نکرد و با شهر زیبا، باز هم حضوری موثر داشت. او این بار هم مثل من ترانه ۱۵ سال دارم، در نقش دختری از طبقات پایین



اجتماع ظاهر شد که در ملاقات با جوانی کله شق و گستاخ، معنای جدیدی از عشق را کشف می‌کند. در شهر زیبا بتدریج آن معصومیت کودکانه من ترانه ۱۵ سال دارم، جای خود را به وقار و نشاطی جوانانه داده بود.

شهرزیا، نتوانست موفقیت من ترانه ۱۵ سال دارم را کاملاً احیا کند، اما هیچ کس بازی ترانه را در این فیلم، نقطه منفی‌پی در کارنامه او قلمداد نکرد. او باز هم کاملاً بر نقش خود مسلط بود و به بهترین شکل ممکن ایده‌های فیلمساز را به نمایش گذاشت.

او نشان داد در تجسم عشق نیز مهارت‌های خوبی دارد. پس از شهرزیا او باز هم يك سال کار نکرد. دختر حمید علیدوستی مهاجم تیزپای دهه هشتاد میلادی ایران، که کشف حبیب رضایی در مدرسه بازیگری امین تارخ بود، مصرانه به انبوه پیشنهادات برای بازیگری جواب رد داد. دقت او در انتخاب نقش و وسواسش، تنها با سال‌های اولیه بازیگری نیکی کریمی قابل مقایسه بود. او و هم نسلانش نسل سومی‌های سینما مثل پگاه آهنگرانی، باران کوؤری و گلشیفته فراهانی هوای تازه سینمای ایران بودند که با اتصال به خانواده‌هایی فرهنگی، در انتخاب نقش از ملاک‌ها و معیارهای ویژه‌پی برخوردار بودند و تن به جریان تجاری سینمای ایران ندادند.

سومین نقش‌آفرینی ترانه علیدوستی در چهارشنبه‌سوری، باز هم چشمگیر و موفق بود، اما به سه علت چندان در کانون توجه کارشناسان قرار نگرفت. اول آنکه به شکل متناقضی، نقش او به عنوان نقش دوم در نظر گرفته شد، آن هم در حالی که او موتور پیش برنده خط داستانی فیلم بود و می‌شد او را هم به عنوان نقش اصلی فیلم قلمداد کرد. دوم آنکه بازی خوب او تحت‌الشعاع بازی بی‌نظیر هدیه تهرانی قرار گرفت که در نقش خود کاری شبيه معجزه انجام داد.

و سوم حضور ترانه باز هم در نقش يك دختر کارگر جنوب شهری بود که موجب انتقادات فراوانی از او، بخاطر تکرار يك نوع نقش در سه فیلم مشابه شد. ترانه، حالا بیش از هر چیزی احتیاج دارد تا پوسته نقش‌های تکراری را بشکافد و در کاراکترهای دیگری ظاهر شود. دختر شایسته سینمای ایران باید کم‌کاری را با دقت در انتخاب نقش و ایجاد تنوع همراه کند. او طی دو سال گذشته، عنوان دختر اول سینمای ایران را به گلشیفته فراهانی باخته است. امتیاز مهم گلشیفته تنوع و جسارت در انتخاب نقش‌هاست. چیزی که ترانه تا حالا نشان نداده است.

منبع : روزنامه اعتماد

<http://vista.ir/?view=article&id=70352>

 Vista.ir
Online Classified Service

تقی ظهوری

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (۱۲۹۱ - ۱۳۷۰) شمسی

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

وی فارغ‌التحصیل دوره اول دبیرستان هنرپیشگی تهران بود. پس از پایان تحصیلات به خدمت وزارت دادگستری درآمد. وی با نمایشنامه‌های:

"مشهدی عباد"، "بهلول"، "یوسف و زلیخا" و "خسیس" فعالیت‌های هنری خود را در صحنه تئاتر آغاز کرد. او با شرکت در فیلم "واریته بهاری" وارد کار سینما و فیلم‌های سینمایی شد و کار دوبله و نمایش‌نامه‌های رادیویی را نیز انجام می‌داد. وی در تهران درگذشت. از بهترین فیلم‌هایی که او به بازیگری پرداخته: "گوهر شب چراغ"، "شهر آشوب"، "گنج قارون" و غیره.

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58731>

 **vista.ir**
Online Classified Service

تورج منصوری

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1331 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: فیلمبردار

فیلم‌ها:

مردی که زیاد می‌دانست (یدالله صمدی، 1364)

جاده‌های سرد (مسعود جعفری جوزانی، 1364)

ایستگاه (یدالله صمدی، 1366)

در مسیر تندباد (مسعود جعفری جوزانی، 1367)

یاد و دیدار (رجب محمدین، 1367)

هامون (داریوش مهرجویی، 1368)



ابلیس (احمدرضا درویش، 1369)

بانو (داریوش مهرجویی، 1370)

امید (حبیب کاوش، 1371)

بیا با من (مهدی ودادی، 1371)

جنگ نفت‌کش‌ها (محمدرضا بزرگ نیا، 1372)

بلندی‌های صفر (حسینعلی لیالستانی، 1372)

باریچه (+ کارگردانی، 1372)

دل و دشنه (مسعود جعفری جوزانی، 1373)

چهره (سیروس الوند، 1373)

فرار مرگبار (+ کارگردانی، 1374)

ساغر (سیروس الوند، 1376)

نان و عشق موتور 1000 (ابوالحسن داودی، 1379)

فارچ سمی (رسول ملاقلی پور، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59041>

 vista.ir
Online Classified Service

تهمینه میلانی

تهمینه میلانی متولد ۱۳۳۹ در تبریز و فارغ التحصیل رشته معماری از دانشگاه علوم و صنعت است. او فعالیت سینمایی خود را از سال ۱۳۵۸ با کارگاه آزاد فیلم شروع کرد و به تحقیق برای چند فیلمنامه پرداخت. میلانی فعالیت در سینمای حرفه ای را در سال ۱۳۶۱ به عنوان دستیار کارگردان و مدیر هماهنگی، با فیلم به نمایش درنیامده «خط قرمز» آغاز کرد. وی سپس در زمینه تدوین فیلم به همکاری با عباس گنجوی پرداخت و با مشارکت ابوالحسن داوودی دفتر سینمایی آرتا فیلم را تاسیس کرد. میلانی در سال ۱۳۶۸ با ساخت فیلم «بچه های طلاق» به جمع کارگردانان سینما پیوست. سپس در سال بعد، فیلم «افسانه آه» را ساخت که روایتی عاشقانه از یک افسانه قدیمی بود.

میلانی سپس این فیلم های سینمای را در کارنامه اش به ثبت رساند:

- کاکادو (۱۳۷۳).
- دوزن (۱۳۷۷).
- نیمه پنهان (۱۳۸۰).
- واکنش پنجم (۱۳۸۱).
- زن زیادی (۱۳۸۳).
- آتش بس (۱۳۸۴).



فیلم «آتش بس» با فروش فوق العاده خود توانست عنوان پرفروش ترین فیلم تاریخ سینمای ایران را کسب کند میلانی هم اکنون در تدارک ساخت فیلم «تسویه حساب» است. تهیه کنندگی این فیلم را همچون کارهای پیشین میلانی، همسر او، محمد نیک بین، به عهده دارد. باید منتظر ماند و دید که آیا «تسویه حساب» می تواند موفقیت رویایی و عجیب «آتش بس» را تکرار کند یا خیر.

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=80489>

 **vista.ir**
Online Classified Service

تیم برتون

• بیوگرافی و فیلمساخت جامع و زیبایی از تیم برتون تیموتی ویلیام برتون کارگردان ، نویسنده و طراح آمریکایی که بیشتر به خاطر سبک شخصی و نامتعارف آثارش شناخته می شود؛ در ۲۵ آگوست سال ۱۹۵۸ در برینک کالیفرنیا متولد شد. او پسر بزرگ بیل برتون و جین اریکسون بود. او دوران کودکی خودش را ساکت و آرام توصیف می کند و به تنهایی و گوشه گیری خود در خانه اشاره دارد. در تمام دوران کودکی مدرسه رفتن برایش سخت بود و همیشه با تماشای آثار ترسناک و کم هزینه از حقیقت زندگی فرار می کرد. آثاری که بعدها در بیوگرافی او وود از آنها ستایش به عمل آورد. دیگر چیز با اهمیت در دوران کودکی برتون ، وینسنت پرایس است ؛ کسی که فیلمهایش به زودی تأثیر عمیقی بر روی مسیر شغلی برتون گذاشت. برتون با کمک هزینه ی کمپانی دیزنی توانست در انستیتوی هنر والنسیای کالیفرنیا مشغول به تحصیل شود. او پس از سه سال تحصیل در رشته انیمیشن به عنوان کارآموز در کمپانی والت دیزنی مشغول به فعالیت شد. نخستین فیلمی که کار بر روی آن را آغاز کرد (به عنوان انیماتور) اقتباس رالف باکشی از رمان ارباب حلقه ها بود که ساخته نشد. بعدها کار برتون کشیدن طرح برای « روباه و سگ شکاری » بود چیزی که برتون نمی خواست روی آن کار کند. بعداً برتون درباره خودداری دیزنی در استفاده از طرح های او در انیمیشن « روباه و سگ شکاری» توضیحاتی داد. اینکه مدیران فکر می کردند طرح های او مخالف جذابیت کلی شخصیت های فیلم است.



برتون از کار با والت دیزنی ناراحت بود. در این دوره به گفتن شعر و کشیدن تصاویری می پرداخت که بعدها منبع اصلی او برای انیمیشن تحسین شده اش یعنی «کابوس قبل از کریسمس» شدند.

در ۱۹۸۲ برتون اولین فیلم کوتاهش ، « وینسنت » را که یک فیلم ۶ دقیقه ای بود، ساخت. وینسنت درباره پسر بچه ای بود که از واقعیت زندگی به وهم و خیال فرو می رفت و خودش را وینسنت پرایس تصور می کرد. جالب این است که خود وینسنت پرایس بر روی این انیمیشن شش دقیقه ای صحبت کرده است.

برتون کارش را با فیلم کوتاه « فرانکن وینی» ادامه داد که برت الیور جوان در آن ایفای نقش می کرد. (و البته سوفیا کاپولا هم در بخش کوتاهی از فیلم حاضر شد) فیلم به صورت سیاه و سفید فیلمبرداری شد که در واقع اجرای مجددی از داستان فرانکشترین بود . دانشمندی دیوانه سعی داشت سگش را که به تازگی در یک حادثه رانندگی کشته شده بود زنده کند. فیلم برای کودکان مناسب تشخیص داده نشد. دلیل اصلی این تصمیم خوف آور و ترسناک بودن ایده آن عنوان شد و به سرعت کنار گذاشته شد.

با وجود گمنامی برتون در بین همگان ، پروژه های برتون نظر صنعت سینما را جلب کرد. پل روبنس بعد از تماشای فرانکن وینی ، برتون را استخدام کرد تا براساس برنامه های تلویزیونی اش ، ماجرای بزرگ پی-وی ، فیلمی سینمایی بسازد. فیلم، « ماجرای بزرگ پی - وی» (۱۹۸۵) با بودجه ای ۷ میلیون دلاری ساخته شد و بیش از ۴۰ میلیون دلار در گیشه فروش کرد. برتون در تمام عمرش طرفدار گروه موسیقی Oingo Boingo بود. او از یکی از اعضای گروه برای ساخت موسیقی فیلم دعوت کرد و او کسی نبود جز دنی الفمن .

گرفین دان پیشنهاد ساخت « بعد از ساعتها » (۱۹۸۵) را به برتون داد که می توانست اولین کار جدی برتون باشد. متن فیلمنامه قبلاً توسط دان و تهیه کننده به مارتین اسکورسیزی ارائه شده بود. اسکورسیزی که در حال پیش تولید آخرین وسوسه های مسیح بود ؛ مجبور شد فیلمنامه را رد کند.

برتون کارگردانی آن را پذیرفت و وقتی بودجه آخرین وسوسه های مسیح به نتیجه نرسید، اسکورسیزی با تهیه کنندگان تماس گرفت و کارگردانی بعد از ساعتها را دوباره به آنها پیشنهاد کرد. وقتی دان ، برتون را از خواسته جدید اسکورسیزی مطلع کرد. او به خاطر احترامی که برای اسکورسیزی قائل بود، از فیلم کنار کشید.

بعد از پی - وی ، برتون به سریال « آلفرد هیچکاک تقدیم می کند» پیوست و اپیزود کوزه را کارگردانی کرد. سپس به سراغ فیلم دومش « بیتل جویس» (۱۹۸۸) رفت که مایکل کیتون نقش اصلی آن را بازی می کرد. یک کمدی سیاه که موفقیت دیگری برای برتون بود. بیتل جویس علاوه بر ۸۰ میلیون دلاری که در گیشه نصیبش شد؛ یک جایزه اسکار هم به خاطر گریم فوق العاده اش ربود.

توانایی برتون در ساخت فیلم های موفق با بودجه های اندک ، مدیران اجرایی استودیوها را تحت تأثیر قرار داد و نخستین فیلم پرهزینه برتون ، « بتمن» (۱۹۸۹) را برایش به ارمغان آورد.

ساخت فیلم که یکی از پرهزینه ترین آثار سال ۱۹۸۹ محسوب می شد با دشواری هایی همراه بود حتی در هالیوود شایعه شده بود تولید اثر با مشکل بزرگی مواجه شده است.

انتخاب برتون برای به کارگیری مایکل کیتون در نقش بتمن با واکنش های منفی هواداران همراه بود. با این همه بتمن با فروش ۲۵۰ میلیون دلاری و حس تیره ای که به فیلم های ابرقهرمانی بخشید یک موفقیت کلان به حساب می آمد .

در ۱۹۹۰ برتون با همکاری کارولین تامپسون، « ادوارد دست قیچی » را نوشت و کارگردانی کرد که آغاز همکاری او با جانی دپ بود. دپ ، به خاطر موفقیت سریال تلویزیونی « ۲۱، جامپ استریت » تبدیل به بت نوجوانان شده بود، او در فیلم نقش ادوارد را بازی کرد که توسط یک مخترع پیر و عجیب (با بازی وینسنت پرایس که اتفاقاً آخرین نقش آفرینی او قبل از مرگش بود) ساخته شده بود. ادوارد شبیه انسان ها بود ولی هنوز تکمیل نشده بود و به جای دست ، قیچی های تیز و برنده ای داشت. فیلمبرداری در حومه شهر انجام می شد و به طور عجیبی مثل مکانی بود که برتون دوران کودکی اش را در آنجا گذرانده بود. وینسنت پرایس در اولین اظهار نظرش درباره فیلم گفت: « تیم برتون همان ادوارده». جانی دپ نیز چینی تعبیری را در مقدمه کتاب Mark Salisbury ، برتون به روایت برتون درباره نخستین ملاقاتش با برتون آورده است.

با پایان یافتن پروژه ادوارد دست قیچی ، برتون با ساخت دنباله بتمن موافقت کرد ولی به شرط اینکه کمپانی درباره فیلم به برتون اختیار تام بدهد که اینگونه هم شد. حاصل کار فیلم « بتمن باز می گردد » بود که مایکل کیتون، دنی دووینو ، میشل فایفر و کریستوفر والکن در آن نقش آفرینی می کردند. بر اساس تصمیم برتون ، تمرکز بیشتر فیلم بر روی بد من فیلم بود تا خود بتمن که نتیجه آن فروش کمتر از حد انتظار فیلم بود. فیلم حدوداً ۱۶۰ میلیون دلار فروخت که باعث خداحافظی برتون از بتمن شد که البته در سال ۱۹۹۵ دوباره به عنوان تهیه کننده به پروژه بتمن ملحق شد.

در سال ۱۹۹۳ تنها به نوشتن داستان اصلی و تهیه « کابوس قبل از کریسمس » قناعت کرد. فیلمی که توسط هنری سلیک کارگردانی شد و مایک مک داوول و کارولین تامپسون فیلمنامه اش را بر اساس داستانی از برتون نوشتند. برتون در همکاری دوباره اش با هنری سلیک به عنوان تهیه کننده ، فیلم « جیمز و هلولی گول پیکر » (۱۹۹۶) را ساخت.

فیلم بعدی برتون « اد وود » (۱۹۹۴) یک پروژه جمع و جور درباره زندگی اد وود ، کارگردانی که بعضی اوقات به عنوان بدترین کارگردان تاریخ سینما از او یاد می شود ، بود. جانی دپ دوباره نقش اصلی کار را عهده دار شد. فیلم تجلی از سال های کودکی برتون بود که از اینگونه فیلم ها سرشار بودند. اد وود تنها فیلم برتون تا به امروز است که دنی الفمن موسیقی آن را نساخته و برتون به جای او از هاوارد شور استفاده کرد. « مریخ حمله می کند! » (۱۹۹۶) هجو فیلم های علمی - تخیلی ترسناک دهه نود بود . برتون در این زمان آن قدر اعتبار کسب کرده بود که حتی برای نقش های کوتاه و مکمل فیلمش از بزرگترین ستاره های هالیوود استفاده کرد. فیلم به همراه فیلم بعدی برتون « اسلیپی هالو » (۱۹۹۹) چرخشی در کارنامه فیلمسازی برتون محسوب می شوند. کنار گذاشتن تم های تیره و فضاهای وهم آلود برتونی و جایگزین کردن حس و حال هالیوودی از نشانه های اصلی این تغییر سبک به حساب می آیند.

اسلیپی هالو با بازی جانی دپ در نقش افسر ایخاید کرین و کریستینا ریچی در نقش کاترینا ون تسل توانست نقد های مثبتی را به خودش اختصاص دهد و همچنین موسیقی وهم آلود الفمن نیز مورد توجه قرار گرفت. فیلم در مراسم اسکار همان سال یک جایزه از بابت طراحی صحنه دریافت کرد. موفقیت تجاری این فیلم یک جهش تازه بعد از شکست تجاری مریخ حمله می کند! محسوب می شد.

« سیاره میمون ها » (۲۰۰۰) یک موفقیت تجاری دیگر در کارنامه برتون است که در نخستین هفته نمایشش توانست ۶۸ میلیون دلار به جیب تهیه کنندگان سرازیر کند. فیلم از یک تغییر معنی دار در سبک معمول برتون خبر می داد تا جایی که این سؤال را مطرح می کرد که آیا واقعاً فیلم ساخته برتون است؟ یا اینکه فقط استخدام شده که چنین فیلمی بسازد.

برتون پس از این به سراغ پروژه های « ماهی بزرگ » (۲۰۰۳) « چارلی و کارخانه شکلات سازی » (۲۰۰۵) و انیمیشن « عروس مرده » رفت که این آخری یک نامزدی اسکار برای او به ارمغان آورد.

• زندگی شخصی

در ۱۹۸۹ ، با لئا جیسک (Lena Gieseke) که یک هنرمند آلمانی بود ؛ ازدواج کرد. آنها کمی بعد از ساخت بتمن باز می گردد از هم جدا شدند. برتون بین سالهای ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۱ نامزد لیزا ماری به حساب می آمد. او همچنین با هلنا بونهام کارتر از سال ۲۰۰۱ زندگی مشترک را آغاز کرد و اکنون در لندن زندگی می کند. آن دو یک پسر به نام بیلی - ری دارند که در اکتبر ۲۰۰۲ به دنیا آمده است.

• نشانه های برتونی

سبک بصری و تم های سنگین آثار برتون متأثر از فیلم های ترسناک دهه های بیست و سی ، و به ویژه آثار جیمز وال ، اف. دبلیو. مورانو و همچنین فیلم های اکسپرسیونیستی سینمای آلمان است. نقاشی های ادوارد گوری دیگر عاملی است که برتون از آن تأثیر پذیرفته است. او به صورت مکرر با جانی دپ همکاری داشته است. ادوارد دست قیچی، اد وود، اسلیپی هالو، چارلی و کارخانه شکلات سازی و عروس مرده از فیلمهایی هستند که این دو با هم در آنها همکاری داشتند. برتون در فیلمهایش تصاویری از سگ های مرده ، دلفک ها ، گوسفندها ، درخت های پیچ و تاب دار، مترسک ها ، پروانه ها و همچنین مو قرمزها به نمایش می گذارد.

در اکثر فیلمهایش یک صحنه شام وجود دارد. یک لوگوی شخصی همیشه در ابتدای آثارش قرار می دهد. از سایه ها برای ترساندن و شوم جلوه

دادن استفاده می کند. کاراکترهای اصلی فیلمهای او اغلب غریبه و خجالتی هستند و چهره ای رنگ پریده با موهای متلاطم دارند درست مثل خودش.

• ناگفته ها

• از سوی مجله فونیکس به عنوان بیست و ششمین مرد هالیوودی که نسبت به مسائل جنسی در فیلم هایش بی توجه است ، انتخاب شده است.

• تیم برتون و شون کانری در یک روز شمع تولدشان را فوت می کنند. (۲۵ آگوست)

• دنی الفمن در مورد او گفته : « فکر می کنم اگر شخصیت ادوارد (دست قیچی) و ژوکر(بتمن) را در هم آمیزید ، تصویری کامل از تیم برتون نصیبتان می شود.»

• برنامه های آینده

در ۱۳ ژوئن سال ۲۰۰۶ ، از تعویق پروژه « باور کن یا نکن!» خبر داد و عنوان کرد تمرکز خودش را به اقتباس از کتاب استیفن سانهیم تحت عنوان « سوئینی تاد» معطوف خواهد کرد. برای نقش اصلی این فیلم با جانی دپ قرارداد امضا شده است.

در فوریه ۲۰۰۶ ، در یک مصاحبه شایعه ساخت قسمت دوم فیلم های ، بیتل جویس ، ادوارد دست قیچی و کابوس قبل از کریسمس را تکذیب کرد. همچنین از علاقه اش برای ساخت فیلمی براساس آثار ادگار آلن پو در آینده ای نزدیک خبر داد.

• فیلم شناسی

• باور کن یا نکن! (۲۰۰۹)

• سوئینی تاد (پیش بینی شده برای بعد از سال ۲۰۰۷)

• عروس مرده (۲۰۰۵)

• چارلی و کارخانه شکلات سازی (۲۰۰۵)

• ماهی بزرگ (۲۰۰۳)

• سیاره میمون ها (۲۰۰۱)

• اسلیپی هالو (۱۹۹۹)

• مریخ حمله می کند! (۱۹۹۶)

• اد وود (۱۹۹۴)

• بتمن باز می گردد (۱۹۹۳)

• ادوارد دست قیچی (۱۹۹۰)

• بتمن (۱۹۸۹)

• بیتل جویس (۱۹۸۸)

• آلفردهیچکاک تقدیم می کند- ایزود کوزه (۱۹۸۶) تلویزیونی

• قصه های پریان - علاءالدین و چراغ جادو (۱۹۸۶) تلویزیونی

• ماجرای بزرگ پی - وی (۱۹۸۵)

• فرانکن وینی (۱۹۸۴)

• وینسنت (۱۹۸۲)

• هانسِل و گرتل (۱۹۸۲) تلویزیونی

• به عنوان تهیه کننده

- عروس مرده (۲۰۰۵)
- جیمز و هلوی غول پیکر (۱۹۹۶)
- بتمن برای همیشه (۱۹۹۵)
- کابین بوی (۱۹۹۴)
- کابوس قبل از کریسمس (۱۹۹۳)

منبع : وب سایت سینمایی هنر هفتم

<http://vista.ir/?view=article&id=237231>



ثریا قاسمی

• شرح حال

- تاریخ تولد: ۱۳۱۹
- دختر حمیده خیرآبادی (بازیگر)
- متولد ۱۳۱۹ در تهران
- با بازی در فیلم آرامش در حضور دیگران ساخته ناصر تقوایی به سینما راه یافت.
- او تا قبل از آغاز دهه هشتاد، در نقش مادران دلسوز و فداکار ظاهر می شد.



اما شاید همه چیز از مارال شروع شد. جایزه سیمرغ بلورین بهترین بازیگر

نقش اول زن از نوزدهمین جشنواره فیلم فجر جرعه ای بود تا ثریا قاسمی به فکر ایفای نقشهای دیگر هم بیفتد. که نتیجه آن بازی در شام آخر و

بخصوص دختر شیرینی فروش بود.

• فیلم شناسی:

- مارال (مهدی صباغزاده - ۱۳۷۹)
- قلب یخی (مجموعه، ۸۰/۱۳۷۹)
- شب دهم (مجموعه تلویزیونی - حسن فتحی، ۱۳۸۰)
- شام آخر (فریدون جیرانی - ۱۳۸۰)
- خاکستری (مهرداد میرفلاح - ۱۳۸۰)

- دختر شیرینی فروش (ایرج طهماسب - ۱۳۸۰)
- عشق فیلم (فقط صدا - ابراهیم وحیدزاده - ۱۳۸۰)
- رستگاری (سیروس الوند، ۱۳۸۲)
- سرود تولد (علی قوی تن ، ۱۳۸۵)
- آرامش در حضور دیگران (ناصر تقوایی - ۱۳۴۹)
- زنده باد ... (۱۳۵۷)
- خانه ابری (حجت الله سیفی، ۱۳۶۵)
- ستاره و الماس (سیامک شایقی - ۱۳۶۷)
- خواستگاری (یدالله صمدی - ۱۳۶۸)
- مجسمه (ابراهیم وحیدزاده - ۱۳۷۱)
- در پناه تو (حمید لیخنده - مجموعه، ۱۳۷۳)
- حریف دل (رضا گنجی - ۱۳۷۵)
- در قلب من (حمید لیخنده - مجموعه، ۷۷/۱۳۷۶)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74083>



جان بلوشی

در پنجم مارس ۱۹۸۲، جنازه جان بلوشی، بازیگر و کمدین آمریکا در هتل شاتومارمون در سانست استریپ پیدا شد.

با گذشت ۲۵ سال از مرگ بلوشی، همکار او ریچارد بلیزر هنوز خواب دوست خوب خود و «نابغه شیطان» را می بیند که زندگی را در کام خود فرو برد. جان لندیس که بلوشی را در دو فیلم «خانه حیوانات» و «برادران بلوز» کارگردانی کرد، هنوز از اینکه او چنین احمقانه و جوانمرد، از دستش عصبانی است. وقتی بلوشی در ۳۳ سالگی بر اثر مصرف بیش از حد مواد مخدر مرد، آثار زیادی در کارنامه نداشت اما اجراهای او در تلویزیون، سینما و موسیقی به قدری تاثیرگذار بود که عملاً به چهره برجسته فرهنگ



پاپ تبدیل شد. بلووشی در بطن آشفستگی‌های اجتماعی دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در کنار بازیگران و نویسندگانی که هم‌سلیقه بودند، کم‌دی را در قالبی جدید طرح کرد. میراث دیگر او کلیشه تلخ هالیوود درباره رفتار ویرانگر است که اکنون بیش از هر زمان دیگر در وجود کسانی مانند بریتنی اسپیرز و لیندسی لوهان متجلی است. مرگ تراژیک بلووشی بر وجود او سایه انداخت اما نتوانست استعداد او را محو کند.



در ۱۹۷۸، بلووشی در روز تولد ۳۰ سالگی خود فیلم شماره یک «خانه حیوانات» و ترانه شماره یک «کیف پر از بلوز» (همراه همکارش دان آپکروید) را داشت و در همین حال در قلب «برنامه زنده شنبه‌شب‌ها»، محبوب‌ترین نمایش تلویزیونی آمریکا بود. لن‌دیس می‌گوید هنگام نمایش «برادران بلوز» در ۱۹۸۰، بلووشی به شدت معتاد بوده که این مساله، موقعیت او را به خطر انداخته بود. «همسایه‌ها» (۱۹۸۱)، آخرین پروژه بلووشی بود. او قرار بود در «شکارچیان روح» هم بازی کند اما مرگ امان نداد و بیل موری جایگزین او شد. لن‌دیس می‌گوید: «هر کاری از دست بلووشی برمی‌آمد.»

منبع: شیکاگو سان تایمز، پنجم مارس

منبع: روزنامه تهران امروز

<http://vista.ir/?view=article&id=79928>

 **vista.ir**
Online Classified Service

جان وین

جان وین تنها بازیگر آمریکا بود که در زمان حیاتش سیمای اسطوره‌ای پیدا کرد. او با هیکل تنومند، حرکات نرم و صدای کلفت و دورگه اش از ابعاد انسانی بزرگتر بود. وقتی تفتنگ به دست می‌گرفت و بر پشت اسب می‌نشست تماشاگر میدانست که از او کارهایی بر می‌آید که فراتر از محدودیتها و کمبودهای عادی بشری است. در عین حال که انسانی با تمام ضعفها و محدودیتها باقی میماند. هیچ بازیگری در سینمای آمریکا مانند جان وین به ژانر یا شاخه سینمای وسترن هویت نداده است. همه بزرگان هالیوود از گری کوپر و کرک داگلاس تا برت لنکستر و جیمز استوارت و در سالهای نزدیک تر پل نیومن و رابرت ردفورد و استیو مک کوین به فرمانان غرب وحشی جان داده‌اند، اما هیچ یک از آنها به برازندگی و استواری جان وین در



دل کوههای غریب و دشتهای پهناور و آسمانهای درخشان غرب جا نیفتادهاند. جان وین با قد افراشته، چهره سوخته و نگاه تیزش با چشم اندازه‌های طبیعت بکر و غریب یگانه بود. او در قالب گاوچران یا کلاتر، در سیمای ششلول بند یا سوارکار ارتش، مرد مألوف دنیای وسترن بود که گویی همان دم از دل چشمه‌های پاک و صخره‌های سخت برجوشیده بود.

همفری بوگارت، هنری فوندا، جیمز استوارت و کری گرانت هنرپیشه‌هایی زبردست بودند و از آن جا که بازیگران ماهری بودند نقشهای وسترن را هم استادانه ایفا میکردند. اما جان وین با همه آن ها فرق داشت: او خود یکپارچه وسترن بود. جان وین سراپا مرد غرب بود. او نمونه مثالی یا سیمای اسطوره‌ای زمین پهناور غرب شده بود. او نیاز نداشت نقش کابوی را بازی کند. درست برعکس: این کابوی بود که نیاز داشت از او تقلید کند تا به یک کابوی واقعی بدل شود. جان وین در نزدیک ۲۰۰ فیلم ایفای نقش کرده است، اما سیمای واقعی او در وسترن است که به کمال جان می گیرد و تبلور می یابد. در پهن‌دشت های فراخ وسترن است که او سرشار از سرزندگی و شادابی با تمام قامت در برابر روشن آسمان قد می‌کشد. غولی زیبا که از بطن طبیعت وحشی زاده میشود، آماده، تا بر افقها و افلاک چیره شود.

جان وین متولد ۲۶ می سال ۱۹۰۷ در ایالت یوآی آمریکا است و در سال ۱۹۲۶ در زمان سینمای صامت بازیگری را شروع کرد. سالها بعد در سال ۱۹۳۹ بود که با وسترن برجسته جان فورد به نام "دلپجان" به شهرت رسید. در فیلمهای حماسی جان فورد بود که سیمای جان وین تا حد اسطوره‌ای زوال ناپذیر قوام گرفت. در فیلمهایی مانند "قلعه آپاچی"، "ریو گراند"، "در جستجوی خواهر"، "دختری با رویان زرد"، "آخرین فرمان"، "مردی که لیبرتی والانس را کشت" و "سواره نظام". همه این فیلمها امروزه به گنجینه کلاسیک سینما پیوسته اند. سینماگر بزرگ دیگری که در تکوین سیمای اسطوره‌ای جان وین سهم داشت هوارد هاکز است. او پس از ساختن یک وسترن نو و تکان دهنده به نام "رود سرخ" (۱۹۴۸) در سالهای بعد با سه گانه‌ای ظریف و استادانه موفق شد بلوغ بازیگری جان وین را به نمایش بگذارد. این سه گوهر سینمای وسترن عبارتند از: "ریو براوو"، "ریو لوبو" و "الدورادو". جان وین دو فیلم نیز کارگردانی کرد: وسترنی به نام "آلامو" (۱۹۵۹) و فیلم جنگی "کلاه سبزه" (۱۹۶۸).

منبع : ماهنامه سینما تئاتر

<http://vista.ir/?view=article&id=124530>

 Vista.ir
Online Classified Service

جان هیوستن

«جان هیوستن» کارگردان و سناریست افسانه ای عالم سینما و خالق آثار کلاسیک ارزشمندی چون «شاهین مالت»، «گنج های سیرامادرا» و «جنگل آسفالت» در چنین روزی، پنجم ماه اوت ۱۹۰۶ از «والتر هیوستن» بازیگر و «ری گور» خبرنگار در «نوادا» دیده به جهان گشود و تنها تا شش سالگی لذت زندگی در خانواده را تجربه کرد. با جدا شدن پدر و مادرش وارد زندگی جدیدی شد که به دو بخش کاملا مجزا تقسیم می شد. بخشی از آن به



همراه پدر و در تورهای نمایشی گذشت. بخش دیگر به همراه مادرش در میادین ورزشی طی شد. او که از اوان کودکی با بیماری های مختلفی دست به گریبان بود، در ۱۲ سالگی برای معالجه نارسایی قلبی و ناراحتی کلیوی تحت درمان قرار گرفت و شاید به دلیل همین ناراحتی های جسمانی و زندگی پرفراز و نشیب بود که «هیوستن» صاحب اراده و شخصیتی بسیار محکم شد که رد پای آن تا آخرین لحظات زندگی وی دیده می شود.

«جان» پس از بهبودی و ترك بیمارستان برای ادامه تحصیل به مدرسه بازگشت و بلافاصله در تیم بوکس مدرسه ثبت نام کرد و پس از مدتی آنقدر به این ورزش علاقه مند شد که حتی اخراج از دبیرستان نیز خللی در تصمیم او برای بدل شدن به يك بوکسور تمام عیار وارد نکرد و در همان سال موفق



شد عنوان بهترین بوکسور مسابقات نیمه حرفه ای کالیفرنیا را از آن خود کند و بدین ترتیب به آرزویی که بر روی تخت بیمارستان در سر خود پروراند به جامه عمل پوشاند. او که تحصیلات مقدماتی اش نیمه تمام مانده بود، در این دوران به ادبیات و نقاشی علاقه مند شد و به سر کلاس های نقاشی در لس آنجلس و نیویورک حاضر شد. دو شهری که چندی بعد شاهد اولین بازی های «جان» در صحنه تئاتر بودند.

«جان هیوستن» در ۱۹ سالگی راهی مدرسه نظام شد و طی دو سال حضورش در «مکزیکو» اسب سواری را به خوبی فرا گرفت و پس از بازگشت به نیویورک اولین داستان کوتاه خود را در مجله ای که مادرش زمانی در آنجا مشغول به کار بود، به چاپ رسانید و طولی نکشید که به واسطه نفوذ پدرش به عنوان نمایشنامه نویس راهی هالیوود شد و در سال های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ دو نمایشنامه برای فیلم های House Divided A و «نظم و قانون» نوشت که در هر دو آنها پدرش به ایفای نقش پرداخت.

«هیوستن» با این دو نمایشنامه به شهرتی زود هنگام رسید. اما همان طور که در زندگینامه خود زندگی خود را «پرماجرا، پرمخاطره و غیرقابل پیش بینی» توصیف می کند، جریان موفقیت او با يك حادثه ناگوار رانندگی که منجر به مرگ زنی شد، از حرکت ایستاد و با وجود اثبات بی گناهی هالیوود را ترك کرد و يك سالی را در لندن و پاریس گذراند و تا پنج سال بعد به هالیوود بازنگشت. «هیوستن» در سال ۱۹۳۷ در سن ۳۱ سالگی به هالیوود بازگشت و چندین سال به فیلمنامه نویسی اشتغال داشت تا اینکه در سال ۱۹۴۱ اولین قرارداد کارگردانی خود را برای فیلم «شاهین مالت» منعقد کرد. فیلمی که هنرپیشگانی بزرگ چون «همفری بوگارت»، «ماری استور»، «سیدنی گرین استریت» و «پیتر لور» در آن شرکت داشتند. «هیوستن» فیلمبرداری پروژه را در عرض هشت هفته به پایان رسانید و ۳۰۰ هزار دلار عایدش شد و این سرآغاز زندگی هنری کارگردانی بود که تا چهار دهه بعد توانست طرفداران و مخاطبان بسیاری را به آثار خود جلب کند. اثر سینمایی بعدی او «گنج های سیرامادرا» به سال ۱۹۴۸ تهیه شد که دو جایزه اسکار بهترین فیلمنامه و بهترین کارگردانی را برای «جان هیوستن» به ارمغان آورد. «جنگل آسفالت» در سال ۱۹۵۰ بر روی پرده نقره ای سینما نقش بست که داستانی بی نظیر از جنایت و فساد را به تصویر می کشد. با اینکه بسیاری از کارگردانان معاصر «هیوستن» او را به سطحی نگرگی در سینما متهم می کردند اما صاحب نظران مطرحی در مقابل وجود داشتند که حتی معمولی ترین آثار «هیوستن» را نیز پر از نکات جذاب و جالب می دانستند. شهرت فراوان «جان هیوستن» در دهه ۶۰ به واسطه آثار سینمایی اش تا حدی کمرنگ شد و در این میان برخی از منتقدان فرصت یافتند تا آثار خوب او را نیز به تیغ نقد غیرمنصفانه شان بیازارند.

اما او طی دهه های ۷۰ و ۸۰ به رغم بیماری شدید قلبی و ریوی اش آثار باارزشی چون «شهر فریه» ۱۹۷۲ و «مردی که می خواست سلطان باشد» ۱۹۷۵ را خلق کرد. «جان هیوستن» کارگردانی متفکر و صبور بود. او درباره شیوه کارگردانی خود چنین می نویسد: «بعد از آماده شدن فیلمنامه آنچه بیش از هر چیزی فکر و ذهن مرا مشغول می کند، انتخاب بازیگر است. زمان زیادی صرف آن می شود ولی بهتر از آن است که خود را در دام يك بازیگر نامناسب گرفتار کنم و در تمام طول فیلمبرداری بد و بیراه نثار خود کنم. بزرگترین اشتباه يك کارگردان آن است که بخواهد ذات يك بازیگر را به نفع سوزده فیلم خود تغییر دهد.» این کارگردان بزرگ در طول ۴۶ سال زندگی هنری اش بیش از ۴۱ فیلم کارگردانی کرد و در بیش از

۲۰ اثر سینمایی به عنوان بازیگر شرکت داشت. او عاقبت در عصر روز یکشنبه ۲۸ ماه اوت درحالی که به تازگی از بیمارستان مرخص شده بود در خانه ای در جزیره «رود» در سن ۸۱ سالگی چشم از جهان فرو بست. از دیگر آثار این کارگردان بزرگ که بسیاری از ستارگان مشهور آن زمان در آنها شرکت داشتند می توان به «قایق افریکان کوئین»، «کی لارگو»، «ناچورها»، «نشان سرخ دلیری» و... اشاره کرد.

منبع : روزنامه شرق

<http://vista.ir/?view=article&id=231838>

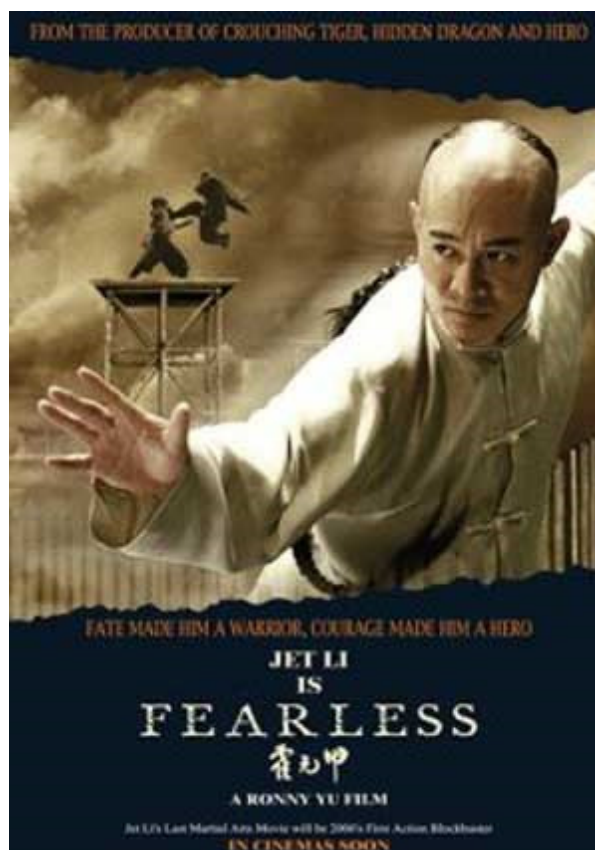
 **vista.ir**
Online Classified Service

جت وارث بروس لی Jet Li

او یک بچه با استعداد در هنرهای رزمی بود. در ووشو پیشرفت زیادی کرد و چند عنوان قهرمانی ملی را کسب نمود و به سراسر دنیا مسافرت کرد. جت لی پیش از ۲۰ سالگی اولین فیلم خود را در نقش یک راهب مبارز در فیلم "معبد شائولین" (۱۹۸۲) بازی کرد. این فیلم در تایوان ساخته شد اما در سراسر آسیا از محبوبیت زیادی برخوردار شد. جت پس از دو قسمت دیگر "معبد شائولین ۲: بچه‌هایی از شائولین" (۱۹۸۴) و "معبد شائولین ۳: هنرهای رزمی شائولین" (۱۹۸۶) که در هر دو قسمت استعدادهای خود را به خوبی به نمایش گذاشت. اولین کارگردانی خود را با فیلم ناموفق "مجبور به دفاع" (۱۹۸۶) انجام داد.

از آنجایی که جت لی دستمزد محدودی دریافت می‌کرد، برای دو سال اجازه خروج گرفت و در سانفرانسیسکو اقامت گزید و مدت کمی بعد از آن با یک هنرپیشه چینی ازدواج کرد. "استاد" (در سال ۱۹۸۹ در سانفرانسیسکو فیلمبرداری شد اما تا ۱۹۹۲ پخش نشد) یک فیلم کونگ‌فو نسبتاً مدرن بود. نکته مهمتر این فیلم این است که این اولین باری بود که جت لی با کارگردان تسوی هارک کار می‌کرد.

این هنرپیشه در سال ۱۹۹۰ به جای بازگشت به میهن به هنگ‌کنگ رفت و تلاش کرد تا با امضاء قراردادی با شرکت گولدن هاروست حرفه خود را از نو شروع کند. بهترین حضور او بر پرده سینما در سال ۱۹۹۰ رخ داد، زمانی که



تسوی هارک در فیلم "روزی روزگاری در چین" او را در نقش قهرمان مردمی، وونگ‌فی‌هونگ به بازی گرفت. فیلم داستان واقعی زندگی این شخصیت بود. علی‌رغم انتقاداتی که درباره جوانی به جتلی و آموزش او در هنرهای رزمی دیگر وجود داشت، او نقش خود را با قدرت تمام اجرا کرد و بر مشکلات متعددی فائق آمد. او در دو فیلم دیگر (در سال ۱۹۹۲) هم به ایفای نقش پرداخت اما یک آسیب‌دیدگی مچ پا او را مجبور کرد که در بسیاری از صحنه‌های مبارزه از بدلکار استفاده نماید. با وجود این جتلی در این فیلم درنقشی ظاهر شد که در نظر بسیاری، برای آن متولد شده بود. با این حال او احساس می‌کرد که از لحاظ مالی آن‌طور که باید قدرش را نمی‌دانند و پس از چند فیلم، همکاری با شرکت گولدن هاروست را قطع کرد. (در سال ۱۹۹۷ و پیش از آن‌که او حق امتیاز خود را به ثبت برساند، برای دو قسمت دیگر این فیلم، یعنی روزی روزگاری در چین و آمریکا، که می‌توان از آن به‌عنوان یک فیلم کونگ‌فو غربی یاد کرد، بازیگر دیگری جایگزین او شد)

جتلی در طی یک دوره پنج ساله (۹۷ - ۱۹۹۲) در چندین فیلم با کیفیت‌های گوناگون ظاهر شد. او در فیلم "فونگ‌سای‌یوک" (۱۹۹۲) در نقش یک قهرمان مردمی دیگر به ایفای نقش پرداخت و در فیلم "آخرین قهرمان چین" (۱۹۹۲) که تهیه‌کنندگی آن را نیز خودش بر عهده داشت مجدداً در نقش وونگ فی هونگ به بازی پرداخت. علاوه بر آن او در فیلم "استاد تای‌چی" (۱۹۹۳) و "افسانه جدید شائولین" (۱۹۹۴) نیز بازی کرد و پس از آن تا سال ۱۹۹۶ که تلاش کرد تا سبک جدیدی از فیلم‌ها بر مبنای کتاب‌های پرتطرف‌دار کم‌دی هنگ‌کنگ را خلق کند، کار او مجدداً رو به افول گذاشت.

علی‌رغم پیشنهادات متعددی که از سوی اشخاص بزرگی چون اولیور استون و کوئنتین تارانتینو به او شده بود، جتلی راه بازیگران هنگ‌کنگی، چون جکی‌چان، میشل نیوه، ماجی‌چونگ و چو یون - فات را در پیش گرفت. یک‌بار جذب گروه ژان کلود وندام شد اما درست پیش از آغاز فیلمبرداری از کار کنار کشید. سرانجام در سال ۱۹۹۸، پس از سقوط اقتصادی آسیا که صنعت فیلمسازی آن هم تحت تأثیر این سقوط قرار گرفته بود، جتلی در اولین استودیو فیلم آمریکائی‌اش حضور یافت و در نقش رزمی‌کاری شرور که به نظر شکست‌ناپذیر می‌رسید و در نقش مقابل مل‌گیسون و دنی‌گلوور در فیلم موفق "اسلحه مرگبار ۴" بازی کرد. لی بسیاری از صحنه‌های حادثه‌ای فیلم را تهیه کرد و با بدن آهنین خود در برابر ضربات مهیبی که گیسون به او وارد می‌آورد، ایستادگی می‌کرد. (این رزمی‌کار در همان سال در یک فیلم هنگ‌کنگی بزرگ دیگر نیز به نقش‌آفرینی پرداخت، فیلم "سات سائو جی وونگ" ساخته وی تونگ که در آن نقش یک رزمی‌کار تازه‌کار و شرور را در برابر یک مبارز با سابقه و کهنه‌کار که اریک تسانگ نقش آن را بر عهده داشت بازی می‌کرد).

تهیه‌کننده فیلم، خوئل سیلور که کاملاً تحت تأثیر بازی جتلی در فیلم "اسلحه مرگبار" قرار گرفته بود، قراردادی برای دومین فیلم بزرگ آمریکائی او امضاء کرد تا به این ترتیب او نیز همانند جکی‌چان به موفقیت بین‌المللی دست یابد. اما در عوض سبک کم‌دی چان، او با فیلم‌های رومانتیک کار می‌کرد.

"رومنو باید بمیرد، به کارگردانی آنورج بارتکوویاک (کسی که در اسلحه مرگبار ۴ بازیگردانی لی را بر عهده داشت) و طراحی صحنه کوری یون که مدت‌ها هماهنگ‌کننده بدلکاری لی بود، تلاش داشت تا یک داستان رومانتیک تراژدیک سبک شکسپیر را در قالب یک ژانر کونگ‌فو حادثه‌ای درآورد. در این فیلم جتلی با هنرپیشه جوان، آلیاه نقش یک زوج را بازی کردند که در وسط یک جنگ میان اقوام نژادی در سانفرانسیسکو قرار گرفته‌اند. فیلم فروش خوبی داشت با این حال، انتقاداتی به‌صورت تمجید از قدرت بدنی هنرپیشه و بی‌جا دانستن استفاده ظاهراً غیرضروری از جلوه‌های ویژه کامپیوتری در صحنه‌های حادثه‌ای وجود داشت.

لی پس از رسیدن به هالیوود زمان زیادی را صرف تقویت زبان انگلیسی خود کرد و مدتی م به خاطر ازدواج و مراقبت از همسرش در دوران بارداری، در کارش وقفه پیش آمد. او در همین دوران پیشنهاد آنگ‌لی برای بازی در "بیر خیزان، اژدهای پنهان" (۲۰۰۰) را رد کرد. لی که از تعهد و پایبندی خود به مراقبت از همسر و فرزندش الهام گرفته بود، داستان معتبری برای فیلم بعدی‌اش دریافت کرد: "بوسه اژدها". که در آن نقش یک افسر آگاهی چین در پاریس را بازی می‌کرد که برای کمک به یک مادر تنها (بریجت فوندا) که یک معنادار ولگرد دخترش را ربوده بود آمده بود. این فیلم عناصری از فیلم "حرفه‌ای" ساخته کارگردان و نویسنده: لوک بسون را با مایه‌هایی از فیلم "جینگ وو نینگ زیونگ" (۱۹۹۴)، مشهور به "مشت افسانه" که در واقع گرامی‌داشت لی نسبت به بروس‌لی بود، ترکیب می‌کرد. (بسون نقش‌های بوسه را نوشت، یک همکاری نادر، آمریکائی، آسیائی،

فرانسوی).

فیلم بعدی "یگانه" (۲۰۰۱) بود. کاری از نویسنده - کارگردان، جیمز وونگ که یک عنصر علمی - تخیلی را نیز به ژانری که لی آن را پایه نهاده بود، اضافه می‌کرد. در این فیلم لی در دو نقش قهرمان گیب لائو، یک مبارز کهنه‌کار و محبوب و صلح‌دوست اداره پلیسی لوس‌آنجلس کانتی، و گابریل یولانو شرور که موجودی بود از یک جهان موازی که با به قتل رساندن بعد دیگرش وجود خود را تغییر داده و قدرت و استقامت و نیروی خود را برای تسخیر جهان افزایش داده بود بازی می‌کرد.

این هنرپیشه پس از آن به ساخت یکی از بزرگ‌ترین شاهکارهای سینمایی‌اش "تینگ زیونگ" (۲۰۰۲) که در سال ۲۰۰۴ با نام "قهرمان" در ایالات متحده به نمایش در آمد. لی برای ساخت این فیلم پرهزینه با کارگردان، نویسنده نامدار زانگ ایمو، که بیشتر به خاطر شخصیت دراماتیک فیلم‌هایش شهرت داشت تا حوادث و زد و خورد‌های آن، سینماگر استرالیایی، کریس دوپل و همکاران رزمی‌کار آسیایی لی، زانگ‌زی‌ئی، تونی لونگ، ماجی چونگ، دائومینگ چن و دونی یین، تیمی تشکیل داد. داستان فیلم مربوط به طلوع خشونت‌بار سلسله کین در سال ۲۲۰ پیش از میلاد بود. جایی‌که فردی که به‌زودی اولین امپراتور می‌شد، در شرف تسلط بر سرزمین چین قرار داشت و پیروزی بر سه تن از سرسخت‌ترین حریفانش (چونگ، لونگ و زی‌ئی) که تلاش داشتند او را به قتل برسانند قرار داشت. او در این موقعیت با لی با عنوان "گمنام"، یک پلیس بی‌ادعا که در برابر ارتش‌های قدرتمند می‌ایستاد، روبه‌رو می‌شود، این فیلم در آسیا و اروپا تبدیل به یک پدیده شد و پیش از نمایش در آمریکای شمالی در سال ۲۰۰۴، کاندیدای اسکار سال ۲۰۰۳ در بخش فیلم‌های خارجی گردید.

لی در ادامه موفقیت‌های بزرگ بین‌المللی‌اش به بزرگ‌ترین موفقیت خود در هالیوود دست یافت، "گهواره‌ای به گورستان" (۲۰۰۳)، یک فیلم حادثه‌ای با موضوع الماس‌های سیاه و نابودی جهان. در حقیقت این فیلم در همان اولین هفته اکرانش از فیلم "نترس" (۲۰۰۳) ساخته بن افلیک که فیلمی پر هیجان با موضوع سوپر قهرمان بود، پیشی گرفت. لی پس از آن از فیلم حادثه‌ای "رها شده" (۲۰۰۵) ظاهر شد. او نقش دنی، کسی که از کودکی تمرین کرده بود تا یک مبارز شرور شود را بازی کرد. دنی که توسط عمو بارت (بات هاپسکنز) در یک زیرزمین نمناک و سرد و با یک لباس کهنه و یک طوق گردنی فلزی نگهداری می‌شد، سرانجام خود را آزاد می‌کند و آزادی را به کمک عشق پیدا می‌نماید. ترکیب هنرهای رزمی و احساسات ناب، اعتبار زیادی به ویژه برای لی به ارمغان می‌آورد.

• خانواده

▪ دختر: جین لی

▪ تحصیلات: مدرسه ورزشی پکن، ۱۹۷۱

▪ همسر: نینا لی - کویان هوانگ

▪ جوایز: جایزه اسب طلایی ویژه در سال ۱۹۹۵

• کارهای برجسته

▪ ۲۰۰۵، بازی در فیلم رها شده در نقش یک یتیم که توسط یک رئیس باند جنایت‌کاران (باب هانسکینز) پرورش یافته بود تا همانند یک سگ شکاری برای او کار کند. در این فیلم مورگان فریمن به‌عنوان بازیگر و لوک بسون به‌عنوان نویسنده نیز حضور داشتند.

▪ ۲۰۰۴، همراه شدن با ماجی چونگ در فیلم "قهرمان" (فیلمبرداری شده در سال ۲۰۰۱) به کارگردانی زانگ ایمو

▪ ۲۰۰۳، همراه با شدن، عوامل فیلم "رومنو باید بمیرد" و به کارگردانی آندرزج باتکوویاک برای فیلم "گهواره‌ای به گورستان".

▪ ۲۰۰۱، برعهده داشتن نقش اول فیلم "بوسه ازدها" به تهیه کنندگی مشترک او و لوک بسون و نویسندگی لوک بسون.

▪ ۲۰۰۱، بازی فیلم رزمی علمی تخیلی "یگانه" در نقش مردی که از طریق ابعاد مختلف وجود خویش، تجسمات متنوعی از خود پیدا می‌کند.

▪ ۲۰۰۱، همراه با مل گیسون تهیه کننده اجرائی فیلم "شکست ناپذیر" برای شبکه TBS، فیلمی که در واقع یک قسمت از سریال با شرکت بیلی

زین بود.

▪ ۲۰۰۰، بازی در "رومنو باید بمیرد".

- ۱۹۹۸، بازی در یک نقش منفی در "اسلحه مرگبار ۴".
- ۱۹۹۴، اولین تهیه کنندگی فیلم با فیلم "بادی گاردی از پکن". او در این فیلم بازی هم کرد.
- ۱۹۹۱، بازی در نقش وونگ فنی - هونگ در "روزی روزگاری در چین" به کارگردانی تسوی هارک.
- ۱۹۹۰، عزیمت به هنگ کنگ و امضاء قرارداد با گولدن هاروست.
- ۱۹۸۹، اولین بازی در ایالات متحده، "استاد" به کارگردانی تسوی هارک، فیلم تا سال ۱۹۹۲ اکران عمومی نشد.
- ۱۹۸۸، اخذ ویزای خروج از چین برای دو سال، اقامت در سانفرانسیسکو، ازدواج و طلاق.
- ۱۹۸۶، اولین کارگردانی، "مجبور به دفاع" فیلم به لحاظ مالی شکست خورد.
- ۱۹۸۲، اولین حضور در سینما در "معبد شائولین". همچنین بازی در دو قسمت دیگر این فیلم در سالهای ۱۹۸۴ و ۱۹۸۶.
- ۱۹۷۴، کسب اولین مدال طلا و عنوان قهرمانی رقابت‌های ورزشی ملی جوانان.
- ۱۹۷۴، اولین سفر به ایالات متحده برای اجرای نمایش ووشو در کاخ سفید برای رئیس‌جمهور، ریچارد نیکسون.
- ۱۹۷۹ - ۱۹۷۴، معرفی چین به سراسر جهان از طریق ووشو و همچنین کسب مدال طلا در سالهای ۱۹۷۹، ۱۹۷۸، ۱۹۷۷، ۱۹۷۵.
- ۱۹۷۱، شروع به آموختن ووشو، در هشت سالگی.

منبع : مجله رزم‌آور

<http://vista.ir/?view=article&id=278793>

 **vista.ir**
Online Classified Service

جعفر دهقان

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

دارای مدرک تحصیلی دیپلم هنرستان فنی.

شروع فعالیت در گروه تئاتر مرکز رفاه(1345).

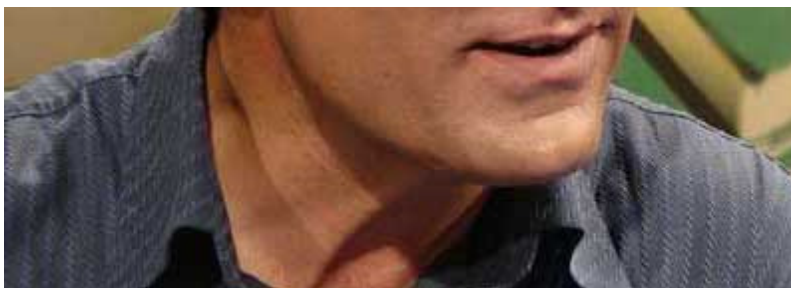
سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش دوم مرد برای فیلم

حماسه مجنون در دوازدهمین دوره جشنواره فیلم

فجر.



توجیه (1360)
مرگ دیگری (1361)
عقود (1363)
بلمی به سوی ساحل (1364)
پرواز در شب (1365)



تیر باران (1365)
دستفروش (1366)
هراس (1366)
بحران (1366)
تعقیب سایه‌ها (1369)
عملیات کرکوک (1370)
صلیب طلائی (1371)
زیر آسمان (1371)
حماسه مجنون (1372)
حمله به اچ-3 (1373)
بوی پیراهن یوسف (1374)
7 گذرگاه (1374)
جهنم سبز (1374)
پاس‌های وحشی (1376)
خلبان (جمال شورجه - 1376)
اصحاب کهف (فرج الله سلحشور - 1377)
سحرگاه پیروزی (حسین بلنده - 1378)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58835>

 **vista.ir**
Online Classified Service

جک نیکلسون

«جان جوزف نیکلسون» ۲۲ آوریل ۱۹۳۷ در نیوجرسی آمریکا متولد شد. پدرش کار نقاشی دکور مغازه ها را انجام می داد و مادرش متخصص زیبایی و پوست بود.

جک و دو خواهرش هیچ گاه حضور پدر را از نزدیک حس نکرده بودند و همه مسئولیت آنها بر عهده مادرشان بود. از کودکی خوب می توانست مردم را بخنداند. در کنار درس ورزش می کرد و به بازیگری هم علاقه داشت و توانست بهترین بازیگر مدرسه لقب بگیرد.

جک پس از پایان تحصیلات با راهنمایی خواهرش به لس آنجلس رفت و در کمپانی «MGM» به عنوان پادو مشغول به کار شد. در ضمن، اجازه داشت در اغلب صحنه های فیلمبرداری حضور داشته باشد و دنیای بازیگری را از نزدیک حس کند.

جک جوان در این دوران الگوهایی چون «جیمز دین» و «مارلون براندو» داشت و «همفری بوگارت» را هم به خاطر بازیهای ستایش می کرد.

اولین تجربه کارگردانی جک فیلم «Drive He said» نام داشت که به خاطر مدیریت نامنظم و موانع زیادی که بر سر راهش قرار گرفت، ناموفق ماند. این فیلم از سوی دیگر به خاطر مسایل سیاسی نیز با انتقادهای تند زیادی مواجه گردید و همین مسأله جک را نسبت به کارگردانی مأیوس کرد.

بعد از این تجربه نیکلسون ۳۴ ساله پیشنهاد بازی در «پدر خوانده» فورد کاپولا را نپذیرفت. وی درباره رد این پیشنهاد گفت: در فیلم هیچ صحنه ای برای بازی او در مقابل «مارلون براندو» در نظر گرفته نشده است و در ضمن عقیده داشت که این نقش را باید یک ایتالیایی بازی کند. او در عوض در فیلم «آخرین پولدار» بازی کرد و بعد از حضور در این فیلم با «جان هیوستون» آشنا شد.

همین مسأله باعث شد جان هیوستون مدتی بعد نقش دوم فیلم «محلہ چینی ها» را بپذیرد و در این فیلم با نیکلسون همبازی شود. جک در «محلہ چینی ها» نقش یک کارآگاه را داشت که جریان پیگیری یک قتل مرموز را در سال ۱۹۳۰ بر عهده می گیرد. «محلہ چینی ها» در ۱۹۷۴ به نمایش درآمد و یک اثر فوق العاده زیبا لقب گرفت. منتقدان و مردم از فیلم استقبال کردند و فیلم در ۱۱ رشته برای دریافت جایزه اسکار نامزد شد.

نیکلسون در ۱۹۷۵ در «دیوانه ای از قفس پرید» بازی کرد و موفق شد یکی از بهترین نقشهای تاریخ بازیگری اش را خلق کند. بعد از نمایش فیلم بسیاری از منتقدان سینما معتقد بودند او در این نقش بیش از هر وقت دیگری به شخصیت واقعی اش نزدیک شده است. «دیوانه ای از قفس پرید» در ۵ رشته نامزد دریافت اسکار شد و جک نیکلسون به خاطر حضور موفق در این فیلم توانست نخستین جایزه اسکارش را دریافت کند.

نیکلسون در سال ۱۹۷۶ به آرزوی دیرینه اش رسید و در «میسوری می سوزد» با «مارلون براندو» همبازی شد. او سعی داشت از این همکاری نهایت استفاده را ببرد، اما رفتارهای نامناسب «براندو» این امید او را نقش بر آب کرد. جک در مصاحبه ای گفته بود: «براندو هیچ یک از دیالوگهایش را حفظ نمی کرد و آنها را از روی یادداشتهای بزرگ کنار دوربین می خواند.» این فیلم به نمایش درآمد و شکست خورد. در همین سال نیکلسون ۳۹ ساله در فیلم «آخرین مأموریت» الیا کازان در کنار «رابرت دنیرو» و «رابرت ردفورد» حضور پیدا کرد. جک همزمان تصمیم گرفت یک بار دیگر کارگردانی را تجربه کند.

این بار «سفر به جنوب» را کارگردانی کرد و باز هم نتوانست در کارش موفق باشد. کار بعدی او بازی در فیلم «درخشش» «استنلی کوبریک» بود. فعالیت ۱۰ ماهه برای ساخت «درخشش» جک را خیلی خسته کرد. بنابراین تصمیم گرفت بعد از بازی در «پستچی همواره دو بار زنگ می زند» دو سال استراحت کند.



دو سال بعد در ۱۹۸۲ چك در «Terms of Endearment» با کارگردانی «جیمز ال بروکس» کار کرد و موفق شد دومین اسکارش را برای نقش دوم این فیلم دریافت کند. بلافاصله بعد از این کار با «آنجلیکا هیوستون» در يك كمدی مافیایی حضور پیدا کرد و بار دیگر توانست با «جان هیوستون» همکاری داشته باشد.

چك در ۱۹۸۹ بازی در نقش شوکر را برای فیلم «بتمن» پذیرفت. نیکلسون با حضور در این فیلم توانست توجه نسل جوان را نیز به بازی اش جلب کند. همکاری مجدد او با «تیم برتون» به تولید فیلم پر فروشی منجر شد که به تعداد طرفداران خودش هم افزود.

این مسأله به همه ثابت کرد که چك می تواند در هر نقشی حضوری موفق داشته باشد. او برای حضور در این فیلم ۶ میلیون دلار دستمزد گرفت و فیلمش هم در مجموع ۶۰ میلیون دلار فروش کرد. «چك نیکلسون» سپس کارگردانی فیلم دیگری را آغاز کرد که البته کارهای آن از ۵ سال قبل شروع، ولی به دلیل پاره ای مشکلات متوقف شده بود.

فیلم ناموفق «هاپا» به کارگردانی «دنی دوبیتو» فیلم بعدی چك بود، اما بازی در «چند مرد خوب» در کنار «تام کروز» بار دیگر او را به اوج نردبان ترقی برد. نام «چك نیکلسون» در دسامبر ۱۹۹۶ بر سنگفرش خیابان هالیوود نوشته شد و در دفتر تاریخ ثبت گردید.

منبع : روزنامه قدس

<http://vista.ir/?view=article&id=255679>

 Vista.ir
Online Classified Service

جمشید اسماعیل خانی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1329 - 1381)

محل تولد: ایران - فارس - شیراز

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرک تحصیلی دیپلم.

همسر گوهر خیراندیش.



از دوران دبیرستان فعالیت‌های تئاتر خود را آغاز کرد. بازی‌های او همیشه زیبا و دیدنی است. او برای بازی در فیلم‌های "زیر بام‌های شهر" و "روسری آبی" کاندیدای بهترین بازیگر نقش دوم مرد از جشنواره‌های هشتم و سیزدهم فیلم فجر شد. او آخرین فیلمی که از او به نمایش درآمد، فیلم "توروز" بود که در بیستمین جشنواره فیلم فجر جزء فیلم‌های بخش مسابقه بود و آخرین حضور او در تلویزیون در مجموعه تلویزیونی "همسایه‌ها" به نقش بنگاه‌دار بود.

فیلم‌های سینمایی:

زیر بام‌های شهر (1368)

چون ابر در بهاران (1369)

همه يك ملت (1369)

آپارتمان شماره سیزده (1369)

در آرزوی ازدواج (1369)

مسافران (1370)

لبه تیغ (1371)

دو همسفر (1371)

روسری آبی (1373)

تعطیلات زمستانی (1374)

سرعت (1374)

مهر مادری (1376)

شیدا (1377)

مرد بارانی (1378)

مونس (1379)

نوروز (1380)

نان و عشق و موتور 1000 (1380)

مجموعه‌های تلویزیونی:

آینه (1367)

روزی روزگاری (1371)

سنگ و شیشه (1373)

همه وصیت من (1373)

آپارتمان (1373)

آخرین ستاره شب (1374)

شلیک نهائی (1374)

دو پنجره (1375)

سفر به جزایه (1375)

کت جادویی (1378)

همسایه‌ها (1379)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58765>

جمشید مشایخی



جمشید مشایخی متولد ۱۳۱۳ در تهران است. او پیش از حضور در سینما سالها در صحنه تئاتر بازیگری آموخت و در سال ۱۳۳۶ در اداره تازه تاسیس هنرهای دراماتیک استخدام شد.

نقش کمال‌الملک را به‌خوبی بازی کرد؛ انگار خود استاد بود. عرب‌زاده شاگرد استاد نقاش هم به او گفت که نقش استادش را خوب بازی کرده؛ فقط قد جمشید مشایخی، کمی کوتاه‌تر از کمال‌الملک بود. جمشید مشایخی نقش‌های ماندگاری در سینمای ایران ایفا کرد؛ از نقشش در «قیصر» گرفته تا «یک بوس کوچولو». همین‌طور او با بهترین کارگردانان ایرانی همکاری کرد.

به قول حاتمی، او بهترین کسی است که دیالوگ‌های شاعرانه‌اش را می‌گوید. دیالوگ‌هایش در «سوته‌دلان» را به یاد بیاورید یا در «هزاردستان» و حتی «کمال‌الملک» را.

مشایخی در اکثر فیلم‌های علی حاتمی حضور داشت و حاتمی، بهترین نقش‌هایش را برای او می‌نوشت. این دو در پنج فیلم با همدیگر همکاری کردند. در «دلشدگان» هم قرار بود جمشید مشایخی حضور داشته باشد ولی قراردادش با سریال «پیک سحر» مانع از آن شد. در «مادر» هم به همین شکل. در تختی - آخرین فیلم حاتمی که نیمه‌کاره ماند - هم نقش داشت اما مشایخی دلیل این عدم همکاری را شیطنت عده‌ای می‌داند که نمی‌خواستند او و حاتمی همکاری کنند.

فیلم‌هایش با حاتمی را بیشتر از بقیه کارهایش دوست دارد. می‌گوید حاتمی، سعدی سینماست؛ در سینما شعر می‌گوید. و مشایخی، شعر را بیش از سینما دوست دارد و علاقه‌اش به حافظ و مولانا بسیار است. پس از فیلم‌های حاتمی، «روز واقعه» را دوست دارد و طلسم را.

سینما را با «خشت و آیین» آغاز کرد و تا پیش از آن، یک تئاتری دوآتشه بود؛ آنقدر شیفته که کار اداری را هم به خاطر تئاتر رها کرد. مشایخی روح ناآرامی داشت. در خدمت سربازی تاب نیاورد و از دانشگاه هم انصراف داد اما تئاتر، مکانی بود برای روح ناآرام جمشید مشایخی که حالا از مفاخر سینما و تئاتر ماست. او وارد اداره تولید تئاتر شد؛ به همراه خیلی‌های دیگر؛ به همراه انتظامی و نصیریان و والی.

خشت و آیین او را به سینما برد اما باعث نشد که تئاتر را رها کند و تا سال‌های سال بعد، او همچنان به تئاتر وفادار ماند. با این که نقشش در خشت و آیین کم بود، اما همواره از مشکل بودن نقشش یاد می‌کند و با احترام از کارگردان آن نام می‌برد. فیلم، آغاز جریان روشنفکری در سینما بود و مشایخی، بازیگری نام گرفت که در این جریان فیلمسازی، بازیگری می‌کند.

بعد از انقلاب، او مدتی مدیر اداره تئاتر شد تا اینکه بیماری باعث شد از نمایشی در حال تمرین بیرون برود و بعد از آن، نمایش دیگری کار نکرد تا ۷ سال پیش. با اینکه حکم استخدامی او در اداره تئاتر، کارگردانی است اما او تنها یک نمایش را کارگردانی و تمام وقتش را صرف بازیگری کرد.

مشایخی سه فرزند دارد؛ نادر، نغمه و سام. شاید شناخته‌شده‌ترین آنها نادر مشایخی باشد. نادر، حالا رهبر ارکستر تهران است و سال‌ها در اتریش موسیقی خواند و ارکسترهای مختلفی را رهبری کرد. شاید وجه تشابه بهترین بازیگران سینمای ایران همین باشد؛ فرزندان مشایخی و انتظامی، هر دو از بهترین آهنگسازان ایران هستند.

مشایخی، از بازیگران نسل بعد از خود، شکیبایی و پرستویی را دوست دارد. در مورد جوان‌ترها هم می‌گوید که کار آنها بی‌نظیر است؛ به همین اکتفا می‌کند و چیز دیگری نمی‌گوید.

مشایخی به نقل از خودش، هیچ برنامه‌ای برای آینده کاری‌اش در بازیگری ندارد. دیگر نقش‌های خوبی به او پیشنهاد نمی‌شود. مشایخی می‌خواهد انتظارها را برآورده کند اما فضای آن ایجاد نمی‌شود؛ «باید دنبال کار دیگری بگردم؛ کاری که اصلاً هنری نباشد. عرصه هنر دیگر به من احتیاج ندارد. دوست دارم گوشه‌ای بنشینم و کتاب بخوانم. می‌خواهم بنان و شجریان گوش کنم».

از جمشید مشایخی در فرانسه تقدیر کردند؛ در شب حافظ که در پاریس برگزار می‌شد.

در این مراسم از هانری دوفوشه کور- حافظ‌شناس برجسته - تقدیر شد و مشایخی هم نماینده ایران بود. به هر حال، او در تمام گفته‌های اخیرش از عدم علاقه به بازیگری می‌گوید. مشایخی حالا دغدغه‌های دیگری دارد؛ موسیقی، شعر، کتاب و نقاشی.

آخرین کار جمشید مشایخی «یک بوس کوچولو» بود؛ فیلمی که خیلی دوستش دارد؛ «مثل اینکه خودم بودم و دارم می‌میرم. من این فیلم را بهترین کار دوران بازیگری‌ام می‌دانم».

جمشید مشایخی در شب حافظ تالی زد؛ زیبا بود و پرمصداق؛ «گفتم غم تو دارم، گفتا غمت سرآید». چه کسی می‌داند؟ شاید استاد، تمایلی برای نقش‌آفرینی ندارد.

• فیلم شناسی:

- شکوه بازگشت (۱۳۷۱)
- راز چشمه سرخ (۱۳۷۱)
- ماه غسل (۱۳۷۱)
- آلما (۱۳۷۱)
- کوسه‌ها (۱۳۷۳)
- حالا چه شود؟ (۱۳۷۳)
- مجازات (۱۳۷۳)
- راه افتخار (۱۳۷۳)
- روز واقعه (۱۳۷۳)
- بی قرار (۱۳۷۴)
- اشک و لبخند (۱۳۷۴)
- اعاده امنیت (۱۳۷۴)
- سلام به انتظار (۱۳۷۴)
- حریف دل (۱۳۷۵)
- حرفه ای (۱۳۷۵)
- تنها (۱۳۷۶)
- بادام‌های تلخ (۱۳۷۷)

- کمیتہ مجازات (۱۳۷۷)
- طهران روزگار نو (۱۳۷۸)
- کاغذ بی خط (۱۳۸۰)
- خانه ای روی آب (۱۳۸۰)
- شمععی در باد (۱۳۸۲)
- آوار (۱۳۶۴)
- پدر بزرگ (۱۳۶۴)
- گمشده (۱۳۶۴)
- ستاره دنباله دار (۱۳۶۴)
- گرد باد (۱۳۶۴)
- حریم مهرورزی (۱۳۶۵)
- تصویر آخر (۱۳۶۵)
- سراب (۱۳۶۵)
- ملاقات (۱۳۶۵)
- طلسم (۱۳۶۵)
- تحفه ها (۱۳۶۶)
- سیمرغ (۱۳۶۶)
- مکافات (۱۳۶۶)
- سایه های غم (۱۳۶۶)
- سرب (۱۳۶۶)
- شاخه های بید (۱۳۶۷)
- دخترک کنار مرداب (۱۳۶۸)
- رانده شده (۱۳۶۸)
- چون ابر در بهاران (۱۳۶۹)
- ملک خاتون (۱۳۶۹)
- گالان (۱۳۶۹)
- دندون طلا (۱۳۷۰)
- خانواده کوچک ما (۱۳۷۰)
- دلاوران کوچہ دلگشا (۱۳۷۱)
- به بوس کوچولو (۱۳۸۴)
- خشت و آینه (۱۳۴۴)
- قیصر (۱۳۴۸)
- گاو (۱۳۴۸)
- آسمون بی ستاره (۱۳۵۰)

- پل (۱۳۵۰)
- سه تا جاهل (۱۳۵۰)
- شکار انسان (۱۳۵۰)
- فریاد (۱۳۵۰)
- مردان خشن (۱۳۵۰)
- آب نبات چوبی (۱۳۵۱)
- چشمه (۱۳۵۱)
- نفرین (۱۳۵۲)
- شازده احتجاب (۱۳۵۳)
- ذبیح (۱۳۵۴)
- ماه غسل (۱۳۵۵)
- سوتله دلان (۱۳۵۶)
- ماهی ها در خاک می میرند (۱۳۵۶)
- گفت هر سه نفرشان (۱۳۵۹)
- دادا (۱۳۶۱)
- تفنگدار (۱۳۶۱)
- کمال الملك (۱۳۶۲)
- خانه عنكبوت (۱۳۶۲)
- پيراك (۱۳۶۳)
- گل های داودی (۱۳۶۳)

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=98607>

 **vista.ir**
Online Classified Service

جمشید مشایخی پدر سینمای ایران

اوایل دهه ۶۰ تا میانه‌های دهه ۷۰ را یکی از ۲ دوره طلایی سینمای ایران می‌دانند. دوره طلایی دیگر از سال ۱۳۴۸ با نمایش گاو و قیصر آغاز می‌شود





که مانند دوره دوم کوتاه بود.

درباره دوره نخست کمابیش حرف‌هایی بیان شده و حتی کتاب‌هایی نیز به چاپ رسیده و نمادها و علل بروز و افول آن به بررسی گذاشته شده است اما درخصوص دوره متاخر به رغم انتشار نوشته‌ها و مصاحبه‌های فراوان، کمتر به نمادها و عوامل انسانی آن توجه شده است، حال آنکه در بررسی، مرور رونق و رکود هر عرصه هنری نمی‌توان براحتی از کنار آدم‌های موثر در

بروز رکود بویژه رونق هر یک از آن دوره‌ها گذشت.

دهه ۶۰ در حالی آغاز شد که وقوع و پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ (۲ سال پیش از شروع این دهه) سینمای ایران را به تبع شرایط جدید فرهنگی و سیاسی دستخوش دگرگونی‌های فراوان کرده بود. این تحولات به حدی بود که از سینمای قبل از انقلاب، در شروع دوران جدید، فقط تعدادی تکنیسین فنی و عده‌ای کمتر از آن بازیگر و کارگردان دستچین شدند و توانستند به کار ادامه دهند.

نگاه بسیار محتاطانه متولیان جدید سینمای ایران به مقوله بازیگری باعث شد تا جوانان (مهم‌ترین پتانسیل‌ها در میان بازیگران و نقش‌ها برای ستاره شدن) به مدت حدود یک دهه تقریباً از میدان اصلی قصه‌های فیلم‌های سینمایی ایران حذف یا به حاشیه رانده شوند.

این چنین بود که میانسالان مرد و معدودی زنان دارای پیشینه مثبت در بازیگری (بیشتر از عرصه تئاتر و کمتر از سینما و تلویزیون) به میدانداران اصلی این هنر بدل شوند. این مجموعه را نرسیدگانی از هر سه عرصه (که دو عرصه دیگر نیز معمولاً به سینما ختم می‌شد) کامل می‌کردند.

جمشید مشایخی همراه همسرانش مانند: عزت‌الله انتظامی، علی نصیریان، داوود رشیدی، جعفر والی، محمد علی کشاورز و فخری خوروش به همراه جوان‌ترهایی چون فرامرز قریبیان و پروانه معصومی از سابقه‌دارهای سینمای ایران بودند که بیش از هر چیز کارنامه پاکیزه‌شان به آنها مجال تداوم هنرنمایی می‌داد و بیشتر آنها را به نمادهای سینمای ایران در این دوره تبدیل کرد.

در میان این نام‌ها ویژگی‌های شخصی مشایخی به همراه سابقه ثبت شده از او در ذهن تماشاگر موقعیت ممتازی برای او ایجاد کرد. مشایخی در دهه ۴۰ با دوستان تئاتری‌اش به سینمای ایران راه یافته بود. خشت و آبنه، گاو و قیصر فیلم‌های اولیه او بودند و عجیب این که این بازیگر در هر دو فیلم مهم سینمای ایران در سال ۱۳۴۸، دهه ۴۰ و تاریخ سینمای ما! حضور داشت.

در هر دو فیلم نیز نقش‌هایی بسیار مسن‌تر از خودش ایفا می‌کرد؛ ویژگی‌ای که همواره با او ماند تا امروز که سن نقش و بازیگر هر دو به هم رسیده‌اند (مشایخی به احتمال زیاد فقط در قسمت‌هایی از سریال به یادماندنی هزارستان نقش یک جوان را ایفا کرده است)

همه اینها جدای از توانایی این بازیگر در ایفای نقش‌های مسن‌تر از خودش، بویژه در قیصر که در ۲۵ سالگی، رل یک آدم با دو برابر سن و سال خود را بازی کرد نشان‌دهنده وجود خصوصیتی فردی و بارز در اوست. این ویژگی فردی مشایخی را بین همه بازیگران تاریخ سینما و شاید تلویزیون ایران منحصر به فرد نشان می‌دهد و آن چیزی نیست جز کاریزمای موجود در شخصیت واقعی‌اش که به تمامی به تصویرش در سینما و تلویزیون راه می‌یابد.

فراموش نکنیم که گاه تصویر آدمی با چهره واقعی و رودرروی خودش تفاوت‌هایی دارد؛ هم از این روست که آدم‌ها را به فتوژنیک، غیرفتوژنیک و چیزی بین این دو تقسیم می‌کنند. در خصوص مشایخی، میان چهره واقعی و تصویر او کمتر توفیری وجود دارد و مهم‌تر این که «آن» این بازیگر بخوبی به بیننده منتقل می‌شود و از او چهره‌ای کاریزماتیک می‌آفریند.

این‌گونه است که روح بازیگر بر جسم و بویژه چهره‌اش سنگینی می‌کند و بر خلاف برخی بازیگرانی که در میانسالگی و حتی در آستانه کهنسالی، به یمن چهره‌های پسرانه خود و نیز ضرب و زور چهره‌پردازی می‌توانند نقش جوان‌ها را بازی کنند، مشایخی از ابتدا بزرگی می‌کند و بر پرده بزرگ می‌نماید.

این ویژگی بخوبی در ذهن تماشاگر ایرانی جای می‌گیرد و او بازیگر را همچون کسان و خویشان نزدیکش پذیرا می‌شود. بازیگران به مدد تصاویر و نقش‌هایی که از خود ارائه می‌کنند، همواره در دل‌های مخاطبان جا خوش می‌کنند و بینندگان نیز به سبب این موانست‌ها و موافقت‌های گاه چند

ده ساله آنان را همچون بستگان خویش دوست می‌دارند و گاه می‌پرستند.

(شاید دور از جان استاد این‌گونه است که وقتی هنرمندی بویژه از جامعه بازیگری به دیار باقی می‌شتابد، فقدان او به عزایی عمومی بدل می‌شود و تا مدت‌ها جامعه را سوگوار می‌کند).

در فیلم گل‌های داوودی (رسول صدرعاملی) مشایخی نقش «استوار» یکی از ماموران زندان را بازی می‌کند که از راز مرگ تعمدی پدر زندانی خانواده با خبر است. او همزمان با بازنشستگی، بر سر مزار این پدر و در واقع دوستش می‌آید تا این راز را به آنها بگوید.

مادر خانواده که قدرت پذیرفتن واقعیت و نیز گفتن آن به پسر و عروس نابینایش را ندارد، در آستانه برگزاری مراسم عروسی که قرار بوده با آزادی و پایان حبس ۲۰ ساله پدر داماد همراه باشد، از استوار می‌خواهد تا به خانه بیاید و واقعیت را به پسرش نیز بگوید، اما در موقع گفتن ماجرا از سوی استوار، او خواسته و ناخواسته استوار را همسرش یعنی پدر داماد معرفی می‌کند و استوار نیز برای چند لحظه مجبور به همراهی است و پسر را همچون پدری واقعی در آغوش می‌کشد این سکانس به مدد دکوپاژ و دیالوگ‌های نسبتاً خوب، پذیرفتنی از کار در می‌آید و تماشاگر را می‌گریاند که در توفیق این صحنه‌ها می‌بایست نقش جمشید مشایخی را بیش از دیگر عوامل دانست. چراکه بیننده بیش از هر چیزی با اوست که همذات‌پنداری می‌کند و در جایگاه دوستی رنج‌دیده که مجبور است نقش پدری مظلوم و مقتول را «زنده‌نمایی» کند، می‌پذیرد.

چند سال بعد از نمایش گل‌های داوودی، حاصل تلاش یک دهه‌ای علی حاتمی و یارانش «هزاردستان» در ۱۷ قسمت بر پرده تلویزیون آمد و این بار جلوه‌هایی تازه از هنر بازیگری مشایخی آشکار شد. او در این سریال، نقش جوانی و پیری رضا خوشنویس را با هنرمندی تمام ایفا کرد؛ بویژه این که (به گفته خودش) پاسخ درخوری به همه کسانی داد که او را فقط مناسب ایفای نقش پیرمردها و پدربزرگ‌ها می‌دانستند، اما جدای از اینها، نقش «پدر» تا ابد برازنده و مناسب این هنرمند خواهد بود.

مشایخی برآستی پدر سینمای ایران است. پدری همیشه پذیرفتنی که همواره تماشاچی، او را در این قالب باور می‌کند؛ چه به جای پدر یکی از آدم‌های فیلم‌ها در دل قصه، چه به جای پدری که ناگزیر قرار است تا مدتی نقش پدر در گذشته یکی دیگر از شخصیت‌ها را بازی کند و چه در جایگاه پدر تماشاگر که اگر نبود، عنصر همذات‌پنداری در سینما، هیچ یک از نمادهای این هنر شکل نمی‌گرفتند و سینما این چنین بر تارک هنرها نمی‌نشست. آن هم در سینمایی به کم‌جانی سینمای ما در سال‌های ابتدایی پس از انقلاب که نمادهای برجسته آن چونان جمشید مشایخی تا حدود یک دهه و نیم بعد به عرش رسانیدش. عمر استاد دراز باد.

منبع : روزنامه جام‌جم

<http://vista.ir/?view=article&id=352725>

 **vista.ir**
Online Classified Service

جمشید هاشم پور

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1323 - ...)



محل تولد: ایران



شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر
جمشید هاشم پور که تا اواسط دهه شصت با نام "جمشید آریا" فعالیت می‌کرد در قبل از انقلاب در چهار فیلم ظاهر شد اما خیلی زود از سینمای آن روزها کناره‌گیری کرد.

او در بعد از انقلاب در اولین حضور سینمایی خود در فیلمی از مسعود کیمیائی با عنوان خط قرمز بازی کرد. این فیلم همچنان توقیف است.

شاید با بازی در نقش زینال بندری در فیلم تاراج ساخته ایرج قادری بود که جمشید هاشم پور با سر تراشیده میان مردم مطرح شد. تا جایی که تیپ قهرمان سر تراشیده تا سالها مخاطبان بسیاری را به‌خصوص در شهرستان‌ها روانه سینماها می‌کرد.

جمشید هاشم پور با بازی در نقش‌های متفاوت توانائی‌های خود را به اثبات رسانده است. او در دهه شصت و اوایل دهه هفتاد در کنار بازی در فیلم‌های اکشن و حادثه‌ای گه گذاری بازی در نقش‌های دیگر را نیز امتحان کرده است: روز باشکوه (کیانوش عیاری، 1367) - مادر (علی حاتمی،

1368) - پرده آخر (واروژ کریم مسیحی، 1369) - عشق و مرگ (محمدرضا اعلامی، 1369) و دلشدگان (علی حاتمی، 1370).

هاشم پور پس از دریافت دیپلم افتخار از هفدهمین جشنواره فیلم فجر (1377) برای بازی در فیلم هیوا (رسول ملاقلی پور) گزیده کار شد و سعی کرد در فیلم‌های خوب و متفاوت بازی کند.

بازی بسیار خوب او در فیلم‌های آواز قو (سعید اسدی، 1379)، سفر به فردا (محمدحسین حقیقی، 1380)، قارچ سمی (رسول ملاقلی پور، 1380)، واکنش پنجم (تهمینه میلانی، 1381) نشان از رویکرد سخت‌گیرانه هاشم پور دارد. او در این سالها يك بازی تحسین برانگیز و معرکه از خود به نمایش گذاشت: مسافر ری (داود میرباقری، 1379).

جمشید هاشم پور در سال 1382 دو فیلم بر پرده سینماهای تهران داشت: واکنش پنجم و سفر به فردا. بازی خوب او در فیلم "سفر به فردا" که نامزدی جشنواره بیستم فیلم فجر را برایش به ارمغان آورد به دلیل اکران نامناسب و نوع فیلم آنچنان که باید دیده نشد.

فراری (1346)

جهنم سفید (1347)

ایوالله (1350)

خوشگلتترین زن عالم (1351)

خط قرمز (مسعود کیمیائی - 1361)

بازداشتگاه (کویال مشکوة - 1363)

نقطه ضعف (محمدرضا اعلامی - 1362)

بالاش (اکبر صادقی - 1363)

تاراج (ایرج قادری - 1364)

- عقاب‌ها (ساموئل خاچیکیان - 1364)
- بوزپلنگ (ساموئل خاچیکیان - 1364)
- تیغ و ابریشم (مسعود کیمیائی - 1365)
- روز باشکوه (کیانوش عیاری - 1367)
- مادر (علی حاتمی - 1368)
- پرده آخر (واروژ کریم مسیحی - 1369)
- عشق و مرگ (محمدرضا اعلامی - 1369)
- دادستان (بزرگمهر رفیعا - 1370)
- قرق (احمد هاشمی - 1370)
- دلشدگان (علی حاتمی - 1370)
- افعی (محمدرضا اعلامی - 1371)
- طعمه (فرامرز صدیقی - 1371)
- تماس شیطانی (حسن قلی زاده - 1371)
- قافله (مجید جوانمرد - 1371)
- نیش (همایون اسعدیان - 1372)
- پادزهر (بهرام کاظمی - 1372)
- پرواز از اردوگاه (حسن کاریخش - 1373)
- دیوانه وار (کامران قدکچیان - 1373)
- روز دیدنی (فرزین مهدی پور - 1373)
- آخرین بندر (حسن هدایت - 1373)
- لاک پشت (علی شاه حاتمی - 1375)
- عقرب (کار گروهی - 1375)
- یاغی (جهانگیر جهانگیری - 1376)
- چشم عقاب (شفیع آقامحمدیان - 1376)
- هیوا (رسول ملاقلی پور - 1377)
- رنجر (احمد مرادپور - 1378)
- سهراب (سعید سهیلی - 1378)
- مسافر ری (داود میرباقری - 1379)
- آواز قو (سعید اسدی - 80/1379)
- سفر به فردا (محمدحسین حقیقی - 1380)
- قارچ سمی (رسول ملاقلی پور - 1380)
- واکنش پنجم (تهمینه میلانی - 1381)
- جنایت (محمدعلی سجادی، 1381)
- مزرعه پدری (رسول ملاقلی پور، 1381)

از دور دست (رامین محسنی، 1383)

قتل آن لاین (مسعود آب پرور، 1384)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58962>



جواد عمادی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1351 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر



- گذراندن دوره بازیگری تخصصی تحت نظر ارشاد خراسان در آموزشگاه موج نو.

- عضو انجمن بازیگران تئاتر خانه هنرمندان.

نمایش‌ها:

- چهل شبان (احمد کاوری)
- شنا در آتش (رضا صابری)
- دانگ هفتم (رضا صابری)
- مد ماه (رضا صابری)
- یخبندان (رضا صابری)
- ترنا و ترنج (رضا جوان)
- حرف‌های ناگفته (رضا جوان)
- کوه نشین‌ها (رضا جوان)
- چهار صندوق (رضا جوان)
- خانه تاریک است (رضا جوان)
- کوچه‌های بن بست (رضا جوان)
- طلعت (رضا جوان)

- عشیق (رضا صابری) (سمتها: بازی و دستیار اول کارگردان)
- اپرای نمیرم از این پس که من زنده‌ام (رضا صابری) (سمتها: بازی و دستیار اول کارگردان)
- باغ بی برگی (رضا صابری)

مجموعه‌های تلویزیونی (بخش در شبکه استانی):

- رستوران مرداد (رضا صابری)
- خانه پدری (رضا صابری)
- جاده (رضا صابری)
- سرگشته عشق (احمد کوری)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58889>



جورج تیموتی کلونی

• نام: جرج تیموتی کلونی

• متولد: ۶ می ۱۹۶۱

• محل تولد: لگزینگتون ایالت کنتاکی آمریکا

• قد: ۱ متر و ۸۰ سانتی متر

جرج کلونی فرزند نیک کلونی است که سالیان سال گوینده اخبار در تلویزیون بود. وقتی جرج ۵ ساله بود پدرش او را به استودیوی شخصی خود میبرد. برای جلوگیری از ایجاد رقابت با پدر جرج بعد از زمان کوتاهی این شغل را رها کرد. جرج مدت کوتاهی در دانشگاه کنتاکی به تحصیل پرداخت و در پیوستن به تیم بیسبال "سینسیناتی ردز" ناموفق بود. او زمانی به بازیگری روی آورد که پسرخاله او میگوئل فرر او را در قسمت کوتاهی از فیلمش به کار گرفت. در سال ۱۹۸۲ او به لس آنجلس نقل مکان کرد و تمام سال را به جستجوی نقشی برای ایفا پرداخت. اولین فیلم او با چارلیز شین اکران نشد ولی تولید کنندگان فیلم برای قراردادهای بعدی به او توجه



داشتند. او در ۱۵ دسامبر ۱۹۸۹ با تالیا بالسام ازدواج کرد ولی در دسامبر ۱۹۹۳ این دو از هم جدا شدند. اغلب نقشهای جرج کلونی نشان دهنده عقاید سیاسی لیبرال او می باشد.



جرج کلونی در مورد ازدواج و داشتن فرزند یک بار گفته که هرگز دوباره ازدواج نخواهم کرد و بچه دار نیز نخواهم شد. اما نیکول کیدمن ۱۰۰۰۰ دلار شرط بست که او تا قبل از ۴۰ سالگی پدر خواهد شد. او اشتباه می کرد زیرا او صاحب فرزند نشد و کیدمن چک ده هزار دلاری را برای او فرستاد ولی جرج کلونی آن را پس فرستاد. او در سال ۱۹۹۷ به عنوان سکسی ترین مرد زنده توسط "مجله مردم" انتخاب شد. در همان سال خوش لباس ترین ستاره تلویزیونی مرد هم شد. پیش از آن در سال ۱۹۹۶ به عنوان یکی از ۵۰ انسان زیبای جهان نیز انتخاب شده بود. جرج بازیگری را در Beverly Hills Playhouse آموخت. اولین نقش تلویزیونی خود را در سال ۱۹۸۴ ایفا کرد. دوست صمیمی او مارک والبرگ بازیگر فیلم departed می باشد. در سال ۲۰۰۲ توسط مجله مردم به عنوان یکی از ۵۰ مجرد برتر از او نام برده شد. او ششمین بازیگر نقش بتمن نیز می باشد.

او یک کمپانی تولید فیلم به نام Maysville Pictures را نیز تاسیس کرده است.

او پس از ریچارد گر تنها مردی است که عکسش روی جلد مجله Vogue چاپ شده است. او در سال ۲۰۰۲ و در جریان فیلم اعترافات یک ذهن خطرناک با کرسا آلن آشنا شد ولی رابطه آنها پس از ۲ سال به جدایی کشید.

"من نمی خواهم زندگی شخصی خود را با کسی تقسیم کنم. چون در آن صورت دیگر شخصی نخواهد بود" (جرج کلونی)

او در سال ۲۰۰۷ و برای بازی در فیلم Ocean's Thirteen و پنزده میلیون دلار دستمزد گرفت. او تا به حال در ۶۳ فیلم سینمایی بازی کرده است. فیلمهای بعدی او The Persuaders، White Jazz، The Fantastic Mr. Fox و Burn After Reading خواهد بود. در ضمن او تولید کننده ۲۲ فیلم و کارگردان ۲ فیلم بوده است. فیلمنامه ۲ فیلم هم توسط جرج کلونی به رشته تحریر درآمده است.

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=90780>

 **vista.ir**
Online Classified Service

جورج تیموتی کلونی

جورج تیموتی کلونی، بازیگر، تهیه کننده و فیلمنامه نویس با ریشه های ایرلندی، متولد ۶ می ۱۹۶۱ در شهر لگزینگتون ایالت کنتاکی آمریکا است. پدر او نیک کلونی گوینده خبر و مجری یک شو تلویزیونی در قالب صندلی داغ در سین سیناتی بود. جورج ۵ سال بیشتر نداشت که با معمولا پدرش به استودیو می رفت. بعدها برای اجتناب از رقابت با پدرش، بعد از مدت کوتاهی کارش را به عنوان گزارشگر هواشناسی رها کرد. او مدتی





در دانشگاه کنتاکی تحصیل کرد اما درسش را در دانشگاه به پایان نرساند. در دوران دانشجویی ورزشکاری بسیار عالی بود و حتی قرار بود که وارد تیم بیسبال کنتاکی شود اما با باشگاه به توافق نرسیدند.

بازیگری را هنگامی شروع کرد که پسر خاله‌اش، میگوئل فرر، نقش کوتاهی در یک

فیلم داستانی به او داد. بعد از این فیلم در سال ۱۹۸۲ به لس‌آنجلس نقل مکان کرد، جایی که مدت‌های زیادی برای به دست آوردن یک نقش تلاش کرد. اولین نقش اولاش را برای بازی در یک سریال کمدی/درام پزشکی به نام «E/R» در سال ۱۹۸۴ به دست آورد. (۱۰ سال بعد ادامه این سریال به نام ER با بازی جورج ساخته شد و شهرتش را چندین برابر کرد.) هر چند اولین فیلم او با چارلی شین، اکران نشده باقی ماند ولی باعث شد که توجه تهیه‌کنندگان را برای قراردادهای بعدی جلب کند. بعد از بازی در ER کلونی در فیلم‌های دیگری هم بازی کرد اما اولین نقش مهمش در هالیوود را با بازی در فیلم رابرت رودریگوئز، «از گرگ و میش تا سحر»، به دست آورد و پس از آن هم با بازی در فیلم‌های «یک روز خوب» (به همراهی میشل فایفر) و «میانجی صلح» (همراه با نیکول کیدمن) موفقیت‌هایش را تکرار کرد. (برای فیلم «میانجی صلح» جایزه اسکار بهترین هنرپیشه نقش دوم مرد را دریافت کرد.) پس از آن در سری جدید فیلم بتمن، در نقشی که وال کیلمر در «بتمن و رابین» بازی کرده بود، ظاهر شد. در ۱۹۹۸ در فیلم زیبای «خارج از محدوده» بازی کرد که بازیگر مقابلش جنیفر لوبز بود. این اولین همکاری او با استیون سودربرگ بود که بعدها بارها تکرار شد. او درباره کار با سودربرگ می‌گوید: «استیون و من رابطه بسیار خوبی داریم. ما فیلم‌هایی با هم ساخته‌ایم که هم دوست‌شان داشتیم و هم فیلم‌هایی که فروش خوبی داشته‌اند. استیون و من پول زیادی را از دست داده‌ایم.» بعد از این فیلم‌ها کلونی از سریال ER کناره‌گیری کرد تا همه‌ی فعالیتش معطوف سینما شود. از این به بعد دایره‌ی موفقیت‌های او با بازی در فیلم‌هایی چون «سه شاه»، «طوفان تمام‌عیار» و «ای برادر، کجایی؟» گسترش یافت. (او حتی پیش از خواندن فیلمنامه به جمع بازیگران «ای برادر، کجایی؟» ساخته برادران کوئن پیوست که البته همکاری بسیار موفق‌تری هم بود.) در سال ۲۰۰۱ او بار دیگر برای فیلم «۱۱ یار اوشن» به تیم کارگردان محبوبش استیون سودربرگ ملحق شد. کلونی در رابطه با ساخت این فیلم گفته است: «این فیلم برای هر بازیگری راحت‌ترین فیلم بود و همه‌ی ما موقع فیلمبرداری این را می‌دانستیم. همه معتقد بودیم که بهتر از این نمی‌شود ولی این فیلم برای استیون یک جهنم بود برای این که خیلی پیچیده بود. ما از ساعت یک تا ساعت شش سر کار می‌رفتیم. شش ساعت کار. و استیون تمام شب را هم مشغول تدوین بود.» کلونی در این فیلم کنار براد پیت، اندی گارسیا، مت دیمون، دان چیدل، برنی مک و جولیا رابرتز بازی می‌کرد و تا امروز هم پرفروش‌ترین فیلم او بوده است. پس از آن فیلم‌های «۱۲ یار اوشن» (۲۰۰۴) و «۱۳ یار اوشن» (۲۰۰۷) هم با همکاری مجدد کلونی با سودربرگ ساخته شد که این آخری با حضور در بخش خارج از مسابقه کن و فروش نسبتاً مناسب شکست دومین فیلم را کمرنگ کرد. این دو در سال ۲۰۰۴ یک استودیو با هم تاسیس کردند. کلونی هم‌اکنون فیلم بسیار موفق «مایکل کلایتون» را بر پرده سینماها دارد که پیش از این نمایش موفق‌تری هم در شصت و چهارمین جشنواره ونیز که در همین امسال برگزار شده داشته است.

سال ۲۰۰۲ جورج کلونی در مقام کارگردان اولین فیلمش را با نام «اعترافات یک ذهن خطرناک» کارگردانی کرد که مورد توجه تماشاگران و منتقدان هم قرار گرفت. اما سال ۲۰۰۵ سال بسیار خوبی برای او بود. کلونی در این سال با دو فیلم در هفتاد و هشتمین دوره اسکار حضور یافت. «شب بخیر و موفق باشید» (فیلمی که کارگردانی و تهیه آن را هم خود او به عهده داشت) و نامزد بهترین کارگردانی و بهترین فیلمنامه هم شد و همچنین برای فیلم «سیربانا» هم نامزد بهترین بازیگر نقش دوم مرد شد که عاقبت هم توانست این جایزه را از آن خودش کند.

کلونی در اکثر فیلم‌هایش نقش ضد قهرمان‌های دوست داشتنی را بازی می‌کند. فیلم‌هایش اکثراً بازتابی از عقاید سیاسی آزادی‌خواهانه‌اش هستند. جورج کلونی در سال ۱۹۸۹ با تالیا Balsam ازدواج کرد و در ۱۹۹۳ از او جدا شد و بعد از آن اعلام کرد که دیگر قصد ازدواج یا بچه دار شدن ندارد و حتی بر سر این مسئله با نیکول کیدمن و میشل فایفر ۱۰۰۰۰ دلار شرط بسته است! جورج کلونی سال ۱۹۸۱ با بایکوت کردن شوی تلویزیونی «سرگرمی‌های امشب» که بدون اجازه‌اش فیلمی از او را نشان داده بودند، دست به مبارزه با پاپاراتزی‌ها زد. او تمایلی به این‌که زندگی شخصیش تیتز رسانه‌ها باشد ندارد و در این باره می‌گوید: «دوست ندارم زندگی خصوصی‌ام را با کسی تقسیم کنم... اگر تقسیم‌اش کنم که

دیگر زندگی خصوصی نیست!" اما جورج کلونی چهره محبوب نظرخواهی‌های بسیاری از مجلات و روزنامه‌ها در این سالها بوده است. کلونی بعد از موفقیت فیلم «شب بخیر و موفق باشید» اعلام کرد که بعد از این بیشتر به کارگردانی خواهد پرداخت. او درباره کارگردانی چنین فکر می‌کند: "کارگردانی واقعا کار هیجان‌انگیزی است. و در آخر باید گفت که نقاش بودن بسیار جذاب‌تر است تا این که نقاشی باشی... کارگردانها ناخداي کشتی هستند." جورج کلونی تنها یک بازیگر و کارگردان نیست بلکه یک فعال سیاسی هم به شمار می‌رود. او یکی از طرفداران سرسخت حزب دموکرات و از مخالفان جدی سیاست‌های جنگ‌طلبانه جمهوری‌خواه‌ها در این سالها بوده است. او درباره جنگ عراق چنین نظری دارد: "امروزه شما دیگر نمی‌توانید دشمن‌تان را در میدان‌های جنگ شکست دهید، به جای آن فقط نسلی از مردم را به وجود می‌آورید که در جستجوی انتقام هستند. این روزها تنها چیزی که اهمیت دارد این است که مقصر کیست. درست در همین موقع و لاف‌لر برای مدتی مقصر خود ما هستیم. مخالفان ما اقدام به بمب‌گذاری در ماشین‌ها و عملیات انتحاری می‌کنند چون راه دیگری برای پیروز شدن ندارند. من اعتقاد دارم که رامسفلد فکر می‌کند در این جنگ پیروز می‌شود در حالی که دیگر اصلا چنین مسئله‌ای مطرح نیست. ما دیگر نمی‌توانیم هیچ‌کس را این‌گونه شکست دهیم." کلونی در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ آمریکا از باراک اوباما حمایت می‌کند. علاوه بر این‌ها او برای حل بحران دارفور هم فعالیت می‌کند.

<http://vista.ir/?view=article&id=330067>

 **vista.ir**
Online Classified Service

جورج کلونی چهره سیاسی هالیوود

جرج کلونی یکی از سینماگران مطرح هالیوود است که تا به حال در مقام بازیگر، تهیه کننده و کارگردان فعالیت کرده است. او فعالیت بازیگری را از سال ۱۹۷۸ با بازی در یک سریال تلویزیونی آغاز کرد. کلونی ۴۷ ساله تا امروز در مجموع ۶۳ اثر تلویزیونی و سینمایی در کارنامه خود دارد. او تنها بازیگر سینما نیست بلکه یک فعال سیاسی هم محسوب می‌شود. او به عنوان فرستاده صلح به کشور های آفریقایی و آسیایی سفر می کند و به بررسی اوضاع و شرایط می پردازد. او به سودان سفر کرد، چرا که فاجعه قتل عام و نژاد کشی در آفریقا یکی از دغدغه های ذهنی اوست، سودان به علت جنگ ها و درگیری های داخلی وضعیت نابسامانی دارد و هزاران نفر از آوارگی و گرسنگی رنج می برند. سال گذشته کلونی به همراه پدرش به اردوگاه های آوارگان سودانی سفر کرد.



آن‌ها از آوارگان فیلمی مستند تهیه کرده‌اند.

فیلم تاثیرگذار این پدر و پسر به انبوهی از جمعیت آواره و تنها با پوست و استخوان که در جستجوی آخرین شانس شان برای زنده مانده هستند، می‌پردازد.

کلونی در زمره بازیگرانی است که از شهرت و اعتبار خود برای فعالیت‌ها و اهداف بشر دوستانه بهره می‌برد.

او می‌گوید: «من یک سیاست‌مدار یا قانون‌گذار نیستم و فقط تلاش می‌کنم آن‌چه را که از دستم بر می‌آید انجام دهم.

در واقع شهرت فرصتی است که از آن برای انجام آن‌چه فکر می‌کنیم درست است، استفاده کنیم» او همیشه بازیگری فعال در عرصه سیاست است. او حتی در فیلم تجاری چون «خارج از دید» بی‌پرده و صریح به بیان عقاید می‌پردازد.

همچنین او در فیلم «سیرانا» که نقش ماموری مرموز را در میانه ماجراهایی با پس‌زمینه نفت، فساد و توطئه بازی می‌کند و سپس در فیلم خوش‌ساخت و زیبای «شب بخیر و موفق باشی» که نویسنده و کارگردان و بازیگر بود، چهره شاخصی از عقاید سیاسی‌اش را بیان می‌کند.

در فیلم مستند کلونی از آوارگان سودانی می‌توان به خوبی انسانیت فراموش شده را در چشمان سرد و بی‌روح دید.

او یکی از دوستان سناتور باراک اوباما و از طرفداران سرسخت حزب دموکرات و از مخالفان جدی سیاست‌های جنگ طلبانه بوش است. او درباره جنگ عراق می‌گوید: «دیگر زمان شکست دادن کسی در میدان جنگ نیست و ما با جنگ تخم‌کینه و انتقام‌می‌کاریم».

پدر او نیک کلونی خبرنگار و مجری تلویزیون بود.

کلونی نیز ابتدا در رشته ژورنالیسم در دانشگاه کنتاکی مشغول به تحصیل بود اما بعد از مدتی دانشگاه را رها کرد و بازیگری را بر روزنامه‌نگاری ترجیح داد.

شاید اگر او تصمیم می‌گرفت مثل پدرش خبرنگار شود، اکنون خبرنگاری ناشناس بود نه بازیگری سرشناس!

به هر حال او در این راه بسیار موفق است و گواه این ادعا جایزه اسکار بهترین بازیگر مرد نقش دوم برای فیلم «شب بخیر و موفق باشی» ساخته سال ۲۰۰۵، اسکار بهترین بازیگر مرد نقش مکمل برای فیلم «سیرانا» ساخته سال ۲۰۰۶ و نامزد دریافت اسکار بهترین بازیگر برای فیلم «مایکل کلایتون» ساخته سال ۲۰۰۷ و ده‌ها فیلم برجسته و پر فروش است. او برای نخستین بار در سریال کمدی درام پزشکی E-R به عنوان نقش اول به ایفای نقش پرداخته گر چه سال‌ها بعد؛ پیش از آن که بازی در این سریال را رها کند، «استیون اسپیلبرگ» به او گفت که اگر از این سریال‌ها دست بردارد خیلی موفق‌تر خواهد بود و می‌تواند بازیگر بزرگی شود. بعد از آن در سال ۱۹۹۷ او در سری جدیدی به نام «بتمن ورابین» دیده شد.

سینمایی «خارج از دید» اولین تجربه همکاری او با استیون سودربرگ سال ۱۹۹۸ بود.

او درباره سو در برگ می‌گوید: «او کارگردان خوبی است ما با هم خیلی خوب می‌توانیم کارکنیم، پول در آوریم و پول از دست بدهیم».

کلونی در سال ۲۰۰۰ بازی‌های موفق‌تری در فیلم‌های «سه شاه»، «توفان تمام‌عیار» و «ای برادر کجایی؟» از خود به نمایش گذاشت.

اما او خود را هیچ وقت یک بازیگر خوب نمی‌داند چرا که معتقد است «بازیگر باید در نقش گم شود در حالی که من خودم را در آن پیدا می‌کنم. من همه چیز را از نگاه یک کارگردان می‌بینم».

از نظر او دانیل دی لوئیس بازیگری تمام‌عیار است. پر فروش‌ترین فیلم کلونی «یازده یار اوشن» محصول ۲۰۰۱ به کارگردانی سودر برگ است که با برادپیت، اندی گارسیا و مت دیمون هم بازی بود. او در این باره می‌گوید: من، برادپیت و مت دیمون با هم دائماً در حال صحبت و تبادل نظر بودیم و به هم خیلی کمک کردیم اما این فیلم در مجموع کار سختی بود»

پس از آن ادامه این فیلم نیز به روی پرده رفت.

دوازده یار اوشن ۲۰۰۴ و سیزده یار اوشن ۲۰۰۷ آغاز همکاری مجدد کلونی با سو در برگ بود.

او از سال ۲۰۰۲ به کارگردانی نیز روی آورد و اولین فیلم خود را در مقام کارگردان به نام «اعترافات یک ذهن خطرناک» به روی پرده برد که با استقبال خوبی هم‌روبه رو شد.

این فیلم بر اساس خاطرات توهم انگیز و وهم آور چاک باریز است. او کارگردانی «شب بخیر و موفق باش» ساخته ۲۰۰۵ را نیز بر عهده داشت که نامزد اسکار بهترین کارگردانی و فیلم نامه غیراقتباسی شد. همچنین اخیرا فیلم کمدی «کله چرمی ها» را نیز کارگردانی کرده است. کلونی از این فیلم تنها به عنوان سرگرمی نام می برد و می گوید قرار نیست که این فیلم دنیا را تغییر دهد (نمونه ای از یک شخصیت صادق و بی رو دربایستی). برای او کارگردانی جذابیت بیشتری نسبت به بازیگری دارد (کاملا مشخص است زیرا در حیطه کارگردانی تصمیم گیرنده است نه مطیع) او دوست دارد کارگردانی متفاوت باشد تا بتواند خیلی چیزها را عوض کند. همچنین او تهیه کنندگی فیلم کمدی «سقوط باب» نوشته «دنی زوکر» را نیز بر عهده دارد. این کمدی درباره زندگی مردی است که در حین سقوط از یک ساختمان قبل از بستن چشم هایش برای آخرین بار گذشته خود را مرور می کند. شخصیت اصلی «باب» در طول فیلم به روایت داستان زندگی خود می پردازد. این طور که مشخص است کلونی بیشتر شخصیتی کمدی دارد کلونی در فیلم هایش نقش ضد قهرمانان دوست داشتنی را بازی می کند. به طور کلی «جرج کلونی» آدمی اجتماعی است و کلی دوست و آشنا دارد و اهل رفاقت های سخت و سخت است. مثلا چند سال پیش ناگهان وبدون اطلاع قبلی هواپیمای جتی کرایه کرده و همه دوستانش را جمع کرده و همگی به مراسم خاکسپاری پدر صمیمی ترین دوستش رفته اند. اما با وجود خوش مشرب بودن اصلا دوست ندارد زندگی خصوصی اش نقل محافل شود و تیترو روزنامه ها باشد. حتی یک بار در سال ۱۹۸۱ با توقیف شوی تلویزیونی «سرگرمی های امشب» که بدون اجازه اش فیلمی از او نشان داده بودند با قاطعیت هشدار داد که وارد مسائل خصوصی زندگی او نشوند. او با عصبانیت از کنجکاوی مردم ابراز ناراحتی می کند و می گوید: «من حتی نمی توانم در اتاقم دماغم را بخارنم چون احتمالا فردا، عکس خاراندن دماغم تیترو اول مجلات است» کلونی در سال گذشته فیلم موفق «مایکل کلایتون» را به روی پرده داشت. فیلم «سوزاندن بعد از خواندن» برادران کوئن که فیلم افتتاحیه جشنواره ونیز نیز بوده است و همچنین فیلم «مردانی که به بزها خیره می شوند» از پروژه های اخیر اوست. «مردانی که به بزها خیره می شوند» نیز عنوان خنده دار فیلم «گرانته هلو» است. این فیلم درباره یک یگان ویژه ارتش با نیروهای مافوق طبیعی است که می توانند با خیره شدن به بزها آن ها را بکشند و اوج فاجعه آن جاست که بتوان با نگاه کردن مردم را کشت. به طور کلی در بازی «جرج کلونی» به نوعی طنزی مخفی و نامحسوس موجود است که در عین پوشیده بودن جذاب و دیدنی می باشد. جالب است بدانید «جورج کلونی» در مصاحبه ای گفته است که آرزو دارد هر چه سریع تر به عنوان سفیر صلح سازمان ملل به ایران سفر کند. او به ایران و رسم و رسوم و تمدن باستانی ما علاقه زیادی دارد و یکی از دوستان صمیمی او فردی شیرازی می باشد. او گفته است بی صبرانه می خواهد شیراز را ببیند. همچنین او عاشق آش رشته، قورمه سبزی و باقالی پلو است (چه خوش اشتها تشریف دارند). کلونی امید دارد در ایران به او کلی خوش بگذرد (صحت این بخش از مطالب به گردن منبع) «منبع مجله فرهنگ و سینما»

منبع : روزنامه خراسان

<http://vista.ir/?view=article&id=357166>

چولز داسین

داسین ۱۸ دسامبر ۱۹۱۱ در میدلتاون ایالت کانکتیکات به دنیا آمد. او یکی از هشت فرزند یک خانواده مهاجر روس بود. خانواده داسین بعدها به هارلم در نیویورک نقل مکان کردند و داسین از دبیرستان موریس در برانکس دانش‌آموخته شد. او پس از تحصیل در رشته تئاتر در اروپا در اوایل دهه ۱۹۳۰ به نیویورک بازگشت و به عنوان بازیگر در گروه بازیگری آرتف مشغول کار شد.

وی سال ۱۹۳۷ نقش اصلی موزیکال مارکسیستی "شورش بیدسترها" را بازی کرد. هر چند او بعدها تایید کرد در اواخر دهه ۱۹۳۰ عضو حزب کمونیست شد، اما آن طور که گفته می‌شود در ۱۹۳۹ با ناراضی‌تی از این حزب کناره‌گیری کرد. یک سال بعد همکاری او به عنوان نویسنده با نمایش رادیویی "کیت اسمیت" آغاز شد.

داسین در ۱۹۴۰ اولین نمایش خود را در برادوی کارگردانی کرد که "نمایش پزشکی" نام داشت و داستانی در تایید خدمات درمانی همگانی بود. در همان سالها به عنوان کارگردان کارآموز با استودیو RKO قرارداد بست و در فیلم "آفا و خانم اسمیت" دستیار آلفرد هیچکاک بود.

او در ۱۹۴۱ فیلم کوتاه The Tell-Tale Heart را بر اساس داستانی از ادگار آلن پو ساخت که مورد استقبال قرار گرفت، اما شروع کار او به عنوان سازنده فیلمهای بلند برای مترو گلدوین مهیر، شوم بود و سه فیلم "مامور نازی"، "ماجراهای مارتا" و رومانس جنگی "تجدید دیدار" با بازی جون



کرافورد و جان وین، همه تولید سال ۱۹۴۲، آثاری متوسط از کار درآمدند.

اولین فیلم او که تا حدی با استقبال مواجه شد "شیخ کانترویل" ۱۹۴۴ بود که بر مبنای داستانی از اسکار وایلد ساخته شد. دو فیلم "نامه‌ای برای ایوی" و "دو آدم زیرک" نیز که سال ۱۹۴۶ و پس از جنگ جهانی دوم ساخته شدند، کمکی به بهبود کارنامه سینمایی داسین نکردند و استودیو قرارداد خود را با او فسخ کرد.

داسین اواخر دهه ۱۹۴۰ با فیلمهای نوآر و واقعگرایانه "نیروی وحشی" ۱۹۴۷، "شهر عریان" ۱۹۴۸، "بزرگراه دزدان" ۱۹۴۹ و "شب و شهر" ۱۹۵۰ نام خود را به عنوان یک کارگردان درجه یک فیلمهای ملودرام مطرح کرد. او در این سالها چند نمایش دیگر به صحنه برد و از جمله در ۱۹۵۲ بت دیویس را در اولین نمایش موزیکال خود در برادوی کارگردانی کرد.

پس از آنکه ادوارد دمیتریک و بعدها فرانک تاتل در جلسات بازجویی کمیته بررسی فعالیت‌های ضدآمریکایی از داسین به عنوان یک همکار در حزب نام بردند، کمیته او را احضار کرد. هرچند احضار او به کمیته برای شهادت به تعویق افتاد، اما لطمه اصلی وارد شده بود و کسی در هالیوود حاضر نبود با او کار کند.

داسین همان سالها همراه همسر و فرزندان به فرانسه رفت و آنجا نیز برای پیدا کردن کار مشکل داشت، چون شرکت‌های توزیع خارجی می‌ترسیدند آمریکایی‌ها حاضر به نمایش فیلم‌های او در آمریکا نباشند.

داسین مدتی نمایشنامه و شعر می‌نوشت و در نهایت در ۱۹۵۵ تریلر کم‌هزینه "ریفیگی" را بر مبنای رمانی از لو برتون ساخت که در اروپا و بعداً آمریکا با موفقیت مواجه شد.

داسین در ۱۹۶۲ با ملینا مرکوری بازیگر و بعدها سیاستمدار یونانی ازدواج کرد که با فیلم "یکشنبه‌ها هرگز" ۱۹۶۰ به نویسندگی و کارگردانی داسین به یک ستاره بین‌المللی تبدیل شد. مرکوری در چند فیلم دیگر نیز با او همکاری کرد

سکانس ۳۵ دقیقه‌ای و بدون گفتگو سرقت در فیلم اکنون یکی از سکانس‌های کلاسیک تاریخ سینما به حساب می‌آید. داسین اواسط دهه ۱۹۹۰ روی فیلمنامه‌ای کار می‌کرد که بازسازی "ریفیگی" بود. داسین و مرکوری در ۱۹۵۶ با هم آشنا شدند و او به داسین کمک کرد با حمایت پدرش که عضو پارلمان یونان بود فیلم بعدی خود را در ۱۹۵۷ بسازد.

"او که باید بمیرد" بر مبنای رمانی از نیکوس کازانتزاکیس ساخته شد. بسیاری از منتقدان این فیلم را که نخستین همکاری داسین و مرکوری بود بهترین فیلم او می‌دانند. ریچارد کو از واشینگتن پست از فیلم "او که باید بمیرد" به عنوان "یک کلاسیک سینمایی" یاد کرد.

داسین سال ۱۹۶۰ فیلم "یکشنبه‌ها هرگز" را با بازی مرکوری ساخت و خود نقشی کوتاه در فیلم داشت. این فیلم که داستان سفر یک مرد آمریکایی شیفته یونان به این کشور و آشنایی او با زنی یونانی بود، در پنج رشته از جمله بهترین کارگردان، فیلمنامه غیراقتباسی (داسین) و بازیگر زن (مرکوری) نامزد جایزه اسکار شد و مانوس حاجیداکیس اسکار بهترین ترانه را دریافت کرد.

"فدرا" ۱۹۶۲ فیلم بعدی داسین و مرکوری که بر مبنای نمایشنامه اورپید ساخته شد، چندان موفق نبود، هرچند کمدی "توپکاپی" ۱۹۶۴ که در آن عناصری از دو فیلم "یکشنبه‌ها هرگز" و "ریفیگی" با هم تلفیق شده بود، فیلمی بسیار موفق از کار درآمد و برای پیترو یوستینوف اسکار بهترین بازیگر مرد نقش مکمل را به همراه داشت.

داسین در ۱۹۶۲ به آمریکا بازگشت و نمایش "جزیره بچه‌ها" را در برادوی به صحنه برد. او در ۱۹۶۸ فیلم "دلخور" را ساخت که روایتی آمریکایی آفریقایی از فیلم کلاسیک "خبرچین" جان فورد بود. "۱۰:۳۰ عصر تابستان" ۱۹۶۶، "میعاد در سپیده دم" ۱۹۷۱، "تمرین" ۱۹۷۴ از دیگر فیلم‌هایی بود که داسین با بازی مرکوری ساخت.

"تمرین" بر مبنای شورش دانشجویان یونانی ساخته شد که به سقوط حکومت نظامیان در این کشور در فاصله ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۴ کمک کرد. آن سالها داسین و مرکوری به اجبار در یونان در تبعید به سر می‌بردند. داسین در ۱۹۸۰ آخرین فیلم خود را با بازی ریچارد برتن ساخت که "حلقه و نفره" نام داشت و در گیشه بسیار ناموفق بود.

مرکوری که سوسیالیستی دوآتشه بود در ۱۹۷۴ به عنوان نماینده مجلس یونان انتخاب شد. او در ۱۹۸۱ وزیر فرهنگ این کشور شد و بیش از هشت سال در این مقام بود. مرکوری در این مدت سعی کرد بخشی از اشیاء باستانی یونان را با بیش از ۲۵۰۰ سال قدمت از موزه‌های خارجی به کشور بازگرداند. پس از مرگ در ۱۹۹۴، داسین با تاسیس بنیاد ملینا مرکوری کار او را ادامه داد.

او و مرکوری سه فرزند داشتند که یکی از آنها در ۱۹۸۰ درگذشت. کوستاس کارامانلیس نخست وزیر یونان در پیام تسلیت به مناسبت درگذشت داسین از او به عنوان "یک یونانی نسل اول" یاد کرد و گفت: "یونان سوگوار از دست دادن یک انسان منحصر بفرد است، یک هنرمند فوق‌العاده و یک دوست واقعی."

منبع : سایت سیمرغ

<http://vista.ir/?view=article&id=305476>

جولیا رابرتز در سمیرنا

جولیا رابرتز در سمیرنا؛ جورجیا (Smyrna, Georgia) در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۷ به دنیا آمد.

جولیا در این سرزمین گرم و شرجی تربیت شده او لاغر است و ۵۹ اینچ قد دارد با بدنی ژرف. لاغر مانند نی با ساقهای بلند با موهای مجعد پرپشت. نمی توان گفت که او خیلی زیبا است :

چشمان خاکستری و دهان بزرگش به خوبی احساسات را روی صحنه می تواند بیان کند.

مادر جولیا بتی لو (Bett-lou) یک هنر پیشه و راز دار (منشی) کلیسا است و پدرش والتر به عنوان فروشنده جاروبرقی و نویسنده و هنر پیشه کار می کرد. او یک برادر بزرگتر به نام اریک داشت و یک خواهر بزرگتر به نام Lisa زمانیکه چهار سال داشت والدینش به خاطر مشکلات مالی از یکدیگر جدا شدند مادرش بتی در سمیرنا به همراه دو دخترش باقی ماند در حالیکه والتر به سمت آتلانتا رفت و برادر بزرگتر را هم با خود برد زمانیکه جولیا ۱۰ سال داشت پدرش فوت کرد.

جولیا آرزو داشت دامپزشک بشود و علاقه ای هم به بازیگری داشت بعد از



فارغ التحصیل شدن از دبیرستان در سمیرنا جولیا به خواهرش و برادرش در نیویورک پیوست تا به مدرسه تئاتر برود.

جولیا تلاش بسیار کرد تا تیتراهای روزنامه های پر تیتراژ و صید عکاسان جهان شود بیوسپله اسنادی که از ریزترین جزئیات زندگی در اختیار آنان قرار می داد.

به زودی نشریات پول زیادی برای عکسهایش پرداخت می کردند.

او رکورد جهانی ۱۰ میلیون دلار را برای فیلم Mary Reilly؛ ثبت کرد. (در سال ۱۹۹۶) (به عنوان دستمزد)

در سال ۱۹۹۸ جولیا در نقش یک پیشخدمت پیتزا فروشی در فیلم Mystic pizza؛ (پیتزای اسرار آمیز) بازی کرد. و سپس یک بازی مشترک با لیام نیسون در رضایتمندی (satisfaction) داشت. این بازی برای آنها موفقیت آمیز بود یک سال بعد او در steel magnolias؛ در برابر نامزدش « دیلان مک درموت » در سال ۱۹۹۰ بازی کرد زمانی که فیلم « زن زیبا » (pretty women) روی صحنه آمد او از یک هنرپیشه با استعداد تازه کار به یک سوپر استار تبدیل شد ناگهان همه جولیا را می خواستند نشریات هر روز درباره او می نوشتند سود باجه بلیط ناگهان مانند موشکی به آسمان رفت. همه دنیا از جولیا صحبت می کردند.

چند سال گذشته برای جولیا خیلی پر سود بوده است هم از نظر حرفه ای و هم از نظر مالی در روز کریسمس سال ۱۹۹۸ نامادری (step mom) روی صحنه رفت و در تابستان سال ۱۹۹۹ او دو بمب بزرگ خارج از تئاتر داشت: Runa و notting hill که دوباره Richard و جولیا، با هم، همبازی شدند برای اولین بار از زمان زن زیبا.

سپس جولیا اولین اسکار خود را برای نقش خود در Erin Brocko Vich فیلی که بر اساس یک داستان واقعی بود دریافت کرد. در «مرکزیک» همراه با برد پیت بازی کرد. که در ماه مارس (مارچ) روی پرده سینما رفت و در ماه ژوئن (جون) در معشوقه آمریکایی بازی کرد و فقط تا فرصت باقیمانده تا کریسمس در Ocean;s Eleven بازی کرد و این فیلمها را با بازیگرانی چون برد پیت و جورج کلنی این فیلمها را بازی کرد. آن سال می رفت که سال بزرگی برای جولیا باشد جولیا ممکن بود مدتی در هیچ فیلمی دیده نشود اما دوباره قوی تر و بهتر از گذشته ظاهر می شد اما هنوز آخرین کار او را ندیده ایم پس به امید آن روز.

منبع : بیا تو جوان

<http://vista.ir/?view=article&id=101078>



جهانگیر کوثری

جهانگیر کوثری در سال ۱۳۳۹ در تهران به دنیا آمد.

وی فارغ‌التحصیل رشته کارگردانی سینما از دانشکده هنرهای دراماتیک است و فعالیت در سینمای حرفه‌ای را از سال ۱۳۵۰ با دستیاری کارگردان در فیلم سراب آغاز کرد. کوثری همسر رخشان بنی‌اعتماد و پدر باران کوثری نیز هست. وی ساخت فیلم‌های کوتاه و مستند، مجری طرح، مدیر تولید و تهیه کنندگی را نیز در کارنامه خود دارد.



کوثری در فیلم‌های گل‌های داوودی، خط پایان و پول خارجی به عنوان مدیر تولید و در

نرگس، عیالوار، روسری آبی، عشق فیلم، نیمه پنهان و طلای سرخ به عنوان مجری طرح و مدیر تولید حضور داشته‌است.

وی همچنین فیلم‌های نرگس، بانوی اردیبهشت، دو زن، زیر پوست شهر، دختران خورشید، روزگار ما، یک شب، به آهستگی، عصر جمعه، نسل جادویی و خون بازی را در مقام تهیه‌کننده در کارنامه خود دارد.

او همچنین از فوتبالیست‌های قدیمی است و سابقه حضور در تیم راه‌آهن را دارد و سال‌ها در صدا و سیما به عنوان گزارشگر و مجری برنامه ورزشی فعالیت کرده است.

کوثری سابقه روزنامه‌نگاری نیز در کارنامه خود دارد و بیش از یک دهه دبیر گروه ورزشی روزنامه همشهری بوده است.

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=122107>



جیم کری

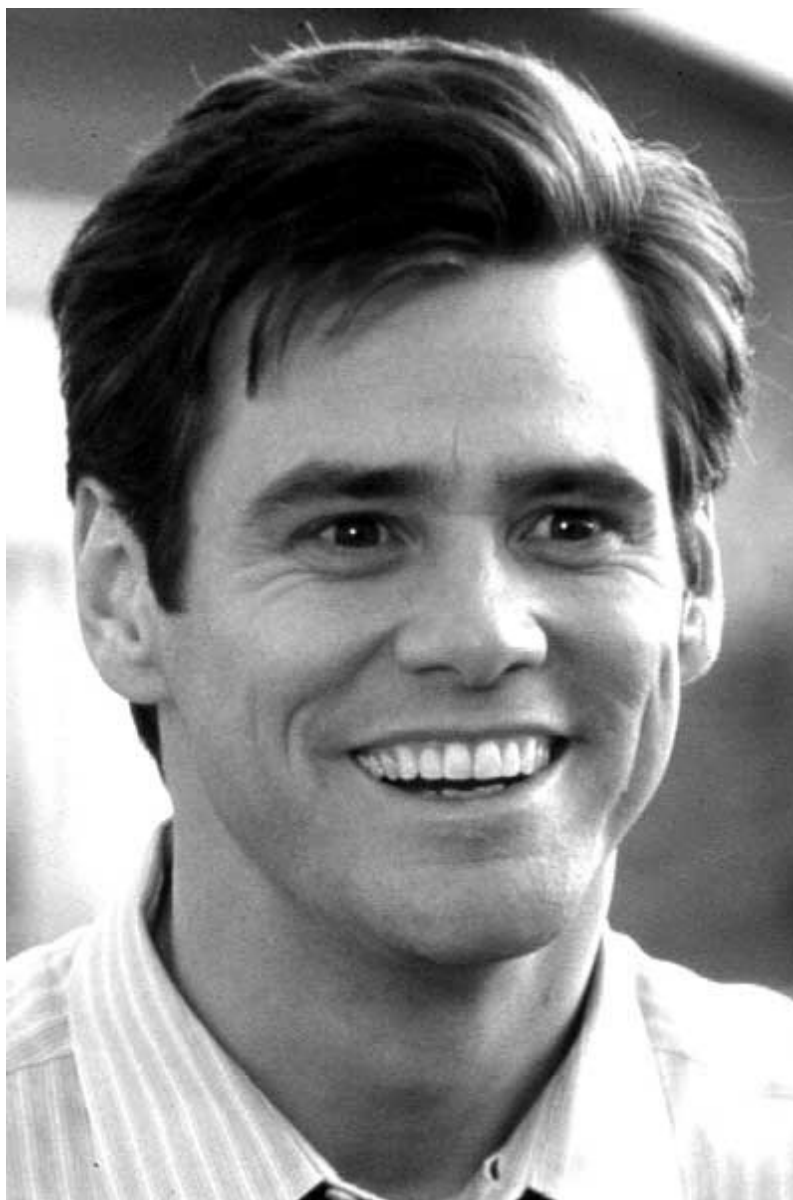
متولد ۱۷ ژانویه ۱۹۶۲ جیم کری، فعالیت حرفه‌ای خود را به‌عنوان یک کمدین با استقامت شروع کرد و پیش از ورود به تصویرهای متحرک، در تلویزیون به موفقیت دست یافت. ترکیب بی‌نظیر، ابتکار، تقلید و نوآوری همراه با شیوه عصیان‌گرایانه کمدی فیزیکی او توجه بینندگان فیلم در تمام جهان را به خود معطوف کرده است.

آثاری همچون "کارآگاه پت"، "ماسک" بر مبنای سری کتاب کمدی "اسپ سیاه" و اثر "احمق و احمق‌تر" از محبوب‌ترین شخصیت‌های کمدی و جذابی است که او در تاریخ معاصر فیلم خلق کرده است.

جیم کری با فروش بیش از صد میلیون دلار در سینماهای داخلی، گیشه را فتح کرد و با اکران Cable Gury در سال ۱۹۹۶ فروش گیشه وی به بیش از یک میلیارد دلار رسید.

او در ایالت اونتاریو کاتادا به دنیا آمد و از پانزده سالگی در کلپ‌های کمدی تورینتو به ایفاء نقش پرداخت. در سال ۱۹۸۱ به لوس‌آنجلس آمد و به سرعت در تمام نمایش‌های کمدی شرکت کرد. پس از موفقیت "احمق و احمق‌تر" جایزه بهترین فیلم انتخاب مردم را به خود اختصاص داد و نامزد جایزه بهترین بازیگر تصویرهای متحرک کمدی شد.

او در سال گذشته جایزه بهترین فیلم انتخابی مردم را برای فیلم Ace Ventura برد و نامزد چهار جایزه MTV و برنده جایزه بهترین بازیگر مرد و بهترین اجراء کمدی



شد.

کری در سال ۱۹۹۸ برای فیلم موزیکال کمدی "دروغگو دروغگو" جایزه بهترین بازیگر را از گلدن گلوب برد. وی در سال ۱۹۹۵ هم برای فیلم "ماسک" نامزد همین بخش شده بود. در سال ۱۹۹۹ برای فیلم "نمایش ترومن" به کارگردانی پیتر وایر، جایزه بهترین بازیگر گلدن گلوب را دریافت کرد و در

همین سال، در نقش اندی کوفمن در فیلم "مردی روی ماه" جایزه گلدن گلوب را در همین بخش دریافت کرد.

• آثار سینمایی

- مرد شش میلیون دلاری (۵۰۰۲) در نقش استیو آستین
- شیطنت با دیک و جین (۵۰۰۲) در نقش دیک هاربر
- درخشش ابدی ذهن کامل (۴۰۰۲) در نقش جوئل باریش
- بروس فهрман (۳۰۰۲) در نقش بروس نولان
- با شکوه (۱۰۰۲) در نقش پیتر اپلتون / لوک تریمیل
- چطور گرینچ کریسمس را دزدید (۰۰۲) در نقش گرینچ
- من، خودم، (۰۰۲) Irene در نقش چارلی بابلی گیتس
- مردی روی ماه (۹۹۹۱) در نقش تونی کلیفتون
- نمایش ترومن (۸۹۹۱) در نقش فلیچر رید
- Gable Guy (۱۹۹۶) در نقش چیپ داگلاس
- Ace Ventura (۱۹۹۵) در نقش آیس وانتورا
- بت من همیشگی (۱۹۹۵) در نقش ادوارد تیگما
- احمق و احمق تر (۱۹۹۴) در نقش لوید کریسمس
- ماسک (۴۹۹۱) در نقش استنلی ایپکیس

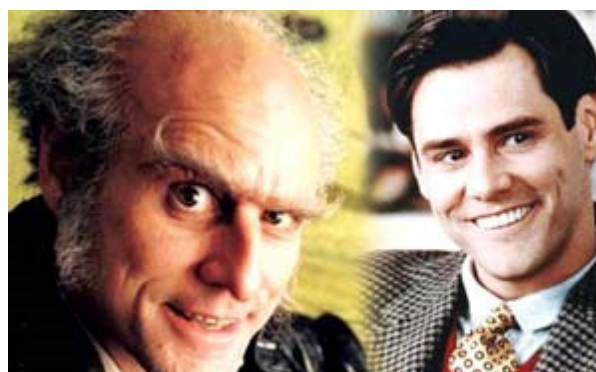
منبع : نشریه تخصصی هنر و رایانه

<http://vista.ir/?view=article&id=84877>

 **vista.ir**
Online Classified Service

جیم کری را بهتر بشناسیم

بعد از مدت ها این بار می خواهیم دوباره برای شما چهره ای مشهور و دوست داشتنی از سینمای جهان را معرفی کنیم:
جیم کری از چهره های شناخته شده در دنیای کمدی و طنز است تا جایی که می توان اظهار داشت یکی از برجسته ترین کمدین های در حال حاضر سینما می باشد.
اما بر خلاف معروفیت و برجستگی او در این زمینه، هیچ گاه سعی نکرده در





ژانری بماند فقط، صرفاً در همان گونه کار کند.

او را با همه پیش زمینه های فکری و مشهوریتش در کارهای جدی و

کاراکترهای معمولی زیاد دیده ایم.

اما منتقدین زیادی اظهار داشته اند جیم کری صرفاً یک بازیگر طنز است و فقط در این گونه از دنیای تصویر برجسته بوده و کارهای تحسین برانگیزی انجام داده است.

جالب ترین وجه این بازیگر طنز، زندگی شخصی و وجه خارج از حرفه اش می باشد.

او مصداق عملی و انسانی مبارزه در برابر سختی و سرنوشت می باشد، جیم کری در زندگی شخصی اش همیشه تلاش کرده بخندد و دیگران را نیز بخنداند، یکی از چیزهایی که دوستان و اطرافیانش از آن لذت می برند این است که جیم با لحنی طنزآمیز از کودکی و خاطرات گذشته برایشان تعریف کند.

• او معتقد است به تلخ ترین و دردناک ترین خاطرات نیز باید خندید زیرا اولاً گذشته است و دوماً مطمئناً این خاطرات تلخ، پیامد یک حرکت و یا فکر احمقانه بوده است و هر کار احمقانه ای خنده دار است.

• در مورد جیم کری بدانید:

(۱) جیم کمدين امروز در سال ۱۹۶۲ در کانادا متولد شده است.

اگر حساب کتابتان خوب باشد و یا اصلاً حال حساب کردن داشته باشید باید بدانید او امروز ۴۹ سال سن دارد.

(۲) او در زندگی شخصی اش اصلاً موفق نبوده است.

در ۲۱ سالگی با لیندا روستات که ۱۶ سال از او بزرگ تر بوده است ازدواج کرده است و بعد از مدت ها جدا شده است به دنبال این شکست دو ازدواج ناموفق دیگر نیز داشته است (آقای کری بد نیست بعد از خندیدن به خاطرات بد گذشته، از آن ها درس هم بگیریم)

(۳) و اما نوجوانی و کودکی جیم کری:

• به طور کلی او در دوران کودکی و نوجوانی اش زندگی فقیرانه داشته است؛ به طوری که او بارها در جاهای مختلفی اظهار داشته: در دورانی به علت بیکاری پدر و مادرش مثل بی خانمان ها در واگن زندگی می کردند.

• او ۲ خواهر و یک برادر دارد، جیم کوچک ترین فرزند خانواده کری بوده است.

• شیطنت های عجیب و گاهی اوقات خطرناک و غیر قابل تحملش او را به کودکی ترسناک بدل کرده بود.

• به علت فقر، مدرسه و درس را نصفه و نیمه رها کرده است (او هیچ تحصیلات آکادمی ندارد)

• در ۱۵ سالگی به علت این که پدرش کارش را از دست داده مجبور بوده روزی ۸ ساعت کار کند. (پدر کری یک نوازنده و موسیقی دان آماتور بوده است)

• او قبل از کشف شدن در دنیای تصویر به کارهایی چون: نگهبانی، سرایداری و ... مشغول بوده است (او در جایی گفته است فقر چنان فشاری به ما آورده بود که همگی مجبور بودیم هر کاری انجام دهیم تا جایی که مدتی دستشویی ها و توالت ها، پارک و شرکت ها را می شستیم)

• اولین اجرای نمایشی اش را در زیرزمین خانه شان برای خانواده اش انجام داده است.

(۴) او به شدت به خداوند و لطفش اعتقاد دارد و بعد از یک دوران سرگردانی و اعتیاد شدید دچار دگرگونی می شود که آن را ناشی از لطف خدا می داند.

(۵) او دچار افسردگی و گوشه نشینی پنهانی است که هر چند وقتی به سراغش می آید. (این افسردگی در اکثر کمدين های سینما موجود است (نمونه اش مستربین) چرا؟)

(۶) تنها امید و عشقش در این دنیا دخترش می باشد که مشوق او در کارهایش است.

(۷) به انیمیشن علاقه زیادی دارد؛ او این اواخر در انیمیشنی تحت عنوان هورتون هیز در نقش فیل جذابی که صورتش را بر اساس چهره خود جیم

طراحی کرده اند ایفای نقش کرده است.

(۸) او عاشق سالوادور دالی می باشد. (نقاشی نابغه و اما دیوانه)

(۹) در نقاشی و مجسمه سازی نیز مهارت دارد (نمونه ای کامل از ایستادن در برابر سرنوشت)

(۱۰) جری لوئیس در مورد او می گوید: او درخشان ترین کمدینی است که طی دهه های اخیر ظاهر شده است.

(۱۱) جالب است که دختر جیم کری در رشته نمایشنامه نویسی درس می خواند.

(۱۲) آخرین فیلم او شماره ۲۲ است، که نوعی فیلم مالیخولیایی و عجیب می باشد که توجهی خاص به قانون اعداد و قوانین پیچیده ریاضی دارد.

داستان فیلم با هدیه کتابی قدیمی شروع می شود، (جیم کری) در این سینمایی نقش مامور جمع آوری سگ های ولگرد را بازی می کند.

داستان کتاب هدیه شده توسط همسر جیم کری در باره یک کارآگاه خصوصی می باشد که عدد ۲۲ ذهنش را مشغول کرده است.

بعد از خواندن این کتاب والتر اسپارو (شخصیتی که جیم کری نقش آن را بازی می کند) نیز دچار این مشغولیت ذهن می شود و در همه جا به طور

اتفاقی عدد ۲۲ را جلوی چشمش می بیند.

اتوبوس شماره ۲۲، بانک شماره ۲۲، خرید، رستوران و ..

و در ادامه به این نتیجه می رسد که این عدد با سرنوشت او به نوعی گره خورده است.

این فیلم نوعی فیلم جنایی نیز می باشد زیرا تمام صحنه های قتل و فیلم آن نوعی به این عدد ربط پیدا می کند فیلم به نوعی یک معما و

چیستان بزرگ است که تا پایان ذهن مخاطب را در گیر می کند.

• این مقدمه کوتاه از این سینمایی بلند را به این خاطر برای شما خواننده محترم گفتیم که: جیم کری نیز بعد از بازی در این فیلم عاشق آن و

مضمون پیچیده اش شده و به سراغ عدد ۲۲ و رمز و رازش رفته است.

او می گوید: گردش خون در بدن ۲۲ ثانیه طول می کشد، جیم کری و جوئل شوماخر (قهرمان کودکی و همیشگی جیم کری) روی هم به حروف

انگلیسی ۲۲ حرف می شود و ...

این توهم ۲۲، این روزها به سرگرمی شدیداً جذاب برای جیم کری بدل شده است.

در آینده از او فیلم های: دوستت دارم فیلیپ موریس، رفقای ناآشنا و از خود متشکرم را خواهید دید. او علاوه بر این فیلم ها به تازگی با تهیه کننده

فیلم آقای بله گو نیز قرارداد بسته است، این فیلم در مورد کسی می باشد که نمی تواند نه بگوید و به همین علت مشکل زندگی اش تغییر می

کند.

تهیه کننده این فیلم دیوید هیمن تهیه کننده هری پاتر است.

منبع : روزنامه خراسان

<http://vista.ir/?view=article&id=347725>

 **vista.ir**
Online Classified Service

جیمز بایرون دین



جیمز دین یکی از پدیده‌های سینماست که خیلی زود از درخشش فروماند و تنها خاطرهاش باقی ماند. شورشی جوان که تا مدت‌ها الگوی جوانان بود. جیمز بیرون دین متولد ۱۹۳۱ در ایندیانا آمریکا است. در نه سالگی مادرش را از دست داد و سرپرستی او به عمویش که یک مزرعه دار بود سپرده شد. دین از همان دوران تحصیل به بازیگری علاقه خاصی داشت و به همین دلیل در تعدادی از نمایشهای دوران دبیرستان بازی کرد. نخستین نقش حرفه‌ای بازیگری‌اش در سال ۱۹۵۱، در آگهی پپسی کولا بود. پس از آن در یک درام مذهبی تلویزیونی به نام "تهی شماره یک" در نقش یکی از حواریون حضرت مسیح ظاهر شد. در اوت همان سال نخستین نقش سینمایی‌اش را در فیلم "سرنیزه‌ها" ایفا نمود که یک خط دیالوگ‌اش را بعداً موقع تدوین حذف کردند. در سال ۱۹۵۲ در آزمون "اکتورز استودیو" شرکت کرد و برای اولین بار در برادوی به روی صحنه رفت (البته نمایشی که ۳ روز بیشتر بر روی صحنه نماند!). در همین سال بود که در چند برنامه‌ی تلویزیونی حضور یافت. از این جا به بعد مورد توجه مطبوعات قرار گرفت و نیویورک تایمز در سال ۱۹۵۴ در باره‌اش نوشت "ستاره‌ی بی‌بند و بار برای بازی در شرق بهشت الیا کازان قرارداد امضا کرد". در فیلم "شرق بهشت" (۱۹۵۵) او نقش کال ف برادر بدی را ایفا کرد که نمی‌توانست توجه پدر سر سختش را به خود جلب کند. تاثیر گذارتر از نقش کال؛ خلق

شخصیت نوجوانی با ژاکتی قرمز به نام جیم استارک در فیلم "شورش بی‌دلیل" بود. آخرین فیلم دین "غول" نام داشت؛ فیلمی که پس از اتمام تولید آن؛ پرونده زندگی دین هم بسته شد. در این اثر او نقش گاوچرانی خود را به نام جت رینک را بازی میکرد.

جیمز دین در ۲۴ سالگی، علیرغم این که خود در آگهی کمیته‌ی ملی ایمنی جاده‌ها بازی کرد و هشدار داد که "آهسته برانید، جانی که نجات میدهید شاید جان من باشد" در اثر حادثه‌ی تصادف اتومبیل جانش را از دست داد. دین تنها ۲ ساعت قبل از مرگ توسط پلیس به خاطر سرعت غیر مجاز جریمه شده بود. نام جیمز دین برای همیشه در تاریخ سینمای جهان باقی خواهد ماند. او تنها با سه فیلم خود تبدیل به یکی از جاودانه‌های سینما شد.

• در حاشیه :

- در فهرست ۱۰۰ بازیگر برتر تاریخ سینما که در سال ۱۹۹۷ از سوی نشریه امپایر منتشر شد، جیمز دین رتبه ۲۳ را به خود اختصاص داده بود.
- یک گروه تحقیق با بازسازی تمام جزئیات حادثه مرگ جیمز به این نتیجه رسیدند که او با سرعت ۵۵ تا ۵۶ مایل در ساعت در حال حرکت بوده و این نشان میدهد سرعت او غیر مجاز نبوده و اینکه گفته شده او بر اثر سرعت غیر مجاز کشته شده شایعه بیش نیست.
- یکی از پنج بازیگری است که به خاطر اولین بازی نامزد جایزه اسکار شد.
- اولین بازیگری بود که بعد از مرگ نامزد جایزه اسکار شد.
- مارلون براندو در بیوگرافی خود نوشته است که دین را به عنوان سمبل خود انتخاب کرده است. و سبک زندگی و بازی خود را مطابق با جیمز دین طراحی کرده است.
- جیمز به شدت علاقه‌مند به سر به سر گذاشتن دوستان و مطالعه بود.

منبع : ماهنامه سینما تئاتر

<http://vista.ir/?view=article&id=124528>

چارلتون هستون

چارلتون هستون که در ۸۴ سالگی درگذشت از دید بسیاری از علاقمندان سینما چهره‌ای فراتر از ابعاد زندگی داشت؛ مردی با آرواره‌های تراشیده، شانه‌های پهن و صدایی پرتین و البته نقش‌آفرینی‌هایی که برای همیشه در تاریخ سینما به یادگار می‌ماند.

بنا به اعلام آسوشیتدپرس، هستون سال ۲۰۰۲ فاش کرد نشانه‌هایی از بیماری آلزایمر در او دیده می‌شود و افزود "باید شجاعت خود را حفظ کنم و در عین حال به یک اندازه تسلیم شوم." او با قامت تنومند، چهره خوش‌ترکیب و صدای پرتین خود گزینه‌ای مناسب برای حضور در نقش شخصیت‌های مذهبی و تاریخی در هالیوود سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بود.

هستون اغلب می‌گفت: "چهره من به یک قرن دیگر تعلق دارد." بازیگر فقید در دنیای خارج از تصویر نیز نقش یک رهبر را داشت. او مدتی رئیس انجمن بازیگران و موسسه فیلم آمریکا بود و در سال‌های ۱۹۵۰ با جنبش حقوق بشر همراه شد، اما هر چه سن‌اش بالاتر رفت بیشتر دیدگاه‌های محافظه‌کارانه پیدا کرد و به حمایت از نامزدهای محافظه‌کار پرداخت. او در ۱۹۹۸ رئیس انجمن ملی تفنگ شد و در آگهی‌های تبلیغاتی تفنگ به دست ژست گرفت و به بیل کلینتن رئیس جمهور وقت آمریکا نیز طعنه زد. هستون که مایکل مور فیلمساز جنجالی آمریکا در مستند "بولینگ برای کلمباین" آشکارا ریاست او را بر انجمن ملی تفنگ زیر سؤال برد، آوریل



۲۰۰۳ از ریاست این انجمن کناره‌گیری کرد و به اعضا گفت تمام لحظه‌های پنج سال ریاست خود را دوست داشت.

هستون اواخر همان سال مدال آزادی ریاست جمهوری را دریافت کرد که بالاترین نشان شهروندی ایالات متحده است. دشمنی دیرین او با اد آسنر دیگر بازیگر آمریکایی که آشکارا یک دموکرات بود و دو دوره ریاست انجمن بازیگران آمریکا را به عهده داشت، بر کسی پوشیده نبود. فعالیت‌های هستون در سال‌های پایانی عمر عملاً دستاوردهای او را به عنوان یک بازیگر که خیلی هم قابل ملاحظه بود، تحت‌الشعاع قرار داد. ستاره هالیوود حضور پر قدرت خود را در اختیار تعدادی از تحسین‌شده‌ترین و موفق‌ترین فیلم‌های نیمه میانی قرن بیستم قرار داد. "بن هور" به کارگردانی ویلیام

وایلر سال ۱۹۶۰ برنده ۱۱ جایزه اسکار شد که از این نظر تنها دو فیلم جدیدتر "تایتانیک" ۱۹۹۷ و "ارباب حلقه‌ها: بازگشت پادشاه" با این فیلم پهلو می‌زنند. "ده فرمان"، "ال سید"، "۵۵ روز در پکن"، "سیاره میمون‌ها" و "زمین لرزه" دیگر فیلم‌های موفق او بودند.

هستن همیشه دوست داشت در مورد تعدادی از شخصیت‌های تاریخی که به نقش آنها ظاهر شده بود حرف بزند؛ افرادی چون اندرو جکسن ("بانوی رئیس جمهور" و "دزد دریایی")، حضرت موسی (ده فرمان)، نقش اصلی فیلم "ال سید"، یحیی تعمیددهنده (بزرگترین داستان عالم)، میکلائو (رنج و سرمستی)،

ژنرال گوردون (خارطوم)، "مارک آنتونی" (جولیوس سزار) و "آنتونی و کلئوپاترا"، کاردینال ریشلیو (سه تفنگدار) و هنری هشتم (شاهزاده و گدا). هستن چهارم اکتبر ۱۹۲۳ با نام چارلز کارتر در حومه شیکاگو به دنیا آمد و در بیشه‌زارهای میشیگان بی‌آنکه همبازی داشته باشد بزرگ شد. چارلز جوان کتاب‌های ماجراجویی می‌خواند و همان حال که با تفنگ اسباب‌بازی خود این طرف و آن طرف پرسه می‌زد، بازی‌های خاص خود را ابداع می‌کرد. پدر و مادر چارلز از هم جدا شدند و مادرش با جستر هستن سرپرست کارخانه‌ای در ایلینوی ازدواج کرد.

چارلز که بسیار خجالتی بود در شهر بزرگ احساس راحتی نمی‌کرد و نمی‌توانست خود را با دبیرستان جدید وفق بدهد. او به ناچار به واحد تئاتر مدرسه پناه برد. هستن بعدها نام فامیل ناپدری را برای خود برگزید و در ۱۹۴۱ بورسیه بازیگری دانشگاه نورث‌وسترن را به دست آورد. هستن به عنوان بازیگر اولین بار در دو فیلم مستقل ساخته دیوید برادلی هم‌کلاسی خود در دانشکده ظاهر شد.

او در ۱۹۴۲ نقش اصلی فیلم Peer Gynt را بازی کرد و در نسخه ۱۹۴۲ برادلی از "جولیوس سزار" به نقش مارک آنتونی ظاهر شد. او برای این فیلم هفته‌ای ۵۰ دلار می‌گرفت. هال بی. والیس تهیه‌کننده فیلم معروف "کازابلانکا" در ۱۹۵۰ هستن را در فیلم تلویزیونی "بلندی‌های بادگیر" دید و به او پیشنهاد کرد با او قرارداد ببندد. همسرش لیدیا کلارک که او نیز یک بازیگر بود به هستن یادآوری کرد که آنها تصمیم گرفته بودند کار خود را در تئاتر و تلویزیون دنبال کنند، اما او پاسخ داد: "خب، شاید فقط در حد یک فیلم تا بینیم کار در سینما چطور است.

"فیلم نوآر" شهر تاریک" تولید سال ۱۹۵۰ اولین فیلم هالیوودی هستن بود. سسیل بی. دمیل سپس او را برای بازی در نقش رئیس یک سیرک بزرگ در فیلم "بزرگترین نمایش زمین" برگزید که در ۱۹۵۲ به عنوان بهترین فیلم از نگاه آکادمی فیلم آمریکا انتخاب شد. هستن در ادامه تا نیمه‌های دهه ۱۹۵۰ در فیلم‌هایی چون "وحشی"، "روبی جنتری"، "بانوی رئیس جمهور"، "Pony Express (به نقش بوفالو بیل)، "پیکان"، "بد برای دیگری"، "جنگل برهنه"، "راز اینکها"، "افق‌های دور"، جنگ شخصی سرگرد بنسن" و "لوسی گالاتن" نقش‌آفرینی کرد. بیشتر این فیلم‌ها آثاری کم‌هزینه و فراموش‌شدنی بودند و به نظر می‌رسید هستن ستاره معمولی فیلم‌های اکشن باقی بماند.

اینجا بود که دمیل رئیس قدیمی‌اش به داد او رسید. فیلمساز نامدار خیلی وقت بود به فکر ساخت نسخه جدید و کاملاً متفاوت فیلم "ده فرمان" بود که قبلاً در ۱۹۲۳ و در عصر سینمای صامت به تصویر کشیده بود. دمیل می‌خواست در "ده فرمان" جدید داستان‌های کتاب مقدس را با روایت مدرن تلفیق کند. او کاملاً تحت تاثیر شباهت چهره هستن با تندیس میکلائو از حضرت موسی (ع) قرار گرفته و بخصوص شباهت بینی شکسته هستن با آن مجسمه برایش جالب بود، اما پیش از انتخاب این بازیگر برای نقش موسی مدت‌ها از او تست گرفت.

فریزر کلارک هستن فرزند تازه به دنیا آمده هستن نیز نقش موسی نوزاد را در فیلم داشت. هستن سپس در تریلر نامتعارف "نشانی از شر" (۱۹۵۸، اورسن ولز) در نقش بازرس ویژه مواد مخدر مکزیک کنار فیلمساز بزرگ جنت لی و مارلنه دتیریش نقش‌آفرینی کرد و در "سرزمین بزرگ" (۱۹۵۸، ویلیام وایلر) با گریگوری پک و جین سیمونز همبازی شد. او سال بعد در "غرق شدن مری دیر" مایکل آندرسن کنار گاری کوپر قرار گرفت و بعد نوبت نقش‌آفرینی بزرگ او شد: "بن هور". هستن اولین بازیگری نبود که برای بازسازی فیلم ۱۹۲۵ "بن هور" بر مبنای داستانی در کتاب مقدس در نظر سازندگان بود.

پیش از او مارلون براندو، برت لنکستر و راک هادسن بازی در نقش جودا بن هور را رد کرده بودند. هستن نقش دوست دوران کودکی مسالا (استفن بوید) از همراهان فرمانده رومی اورشلیم را پذیرفت و برای حضور در صحنه معروف مسابقه ارابه‌رانی دو ماه تمرین کرد.

موفقیت فراوان فیلم "بن هور" و اسکاری که هستن برای این فیلم گرفت، او را به یکی از گرانترین ستاره‌های هالیوود تبدیل کرد. او سپس در کنار فیلم‌های حماسی بزرگ چون "ال سید" و "۵۵ روز در پکن" در فیلم‌هایی کوچکتر چون "سر الماس"، "۱۹۶۲"، "ویل پنی" ۱۹۶۸ و

"فرودگاه ۱۹۷۵" ۱۹۷۴ نقش آفرینی کرد. هستن در سال‌های آخر در فیلم‌هایی مانند "دنیای وین" ۱۹۹۳ و "تومبستون" ۱۹۹۳ نقش‌هایی کوتاه به عهده گرفت. او اغلب به دنیای نمایش بازمی‌گشت و در نمایش‌هایی مانند "سفر روز طولانی به شب" و "مردی برای تمام فصول" ظاهر شد. ستاره عصر طلایی هالیوود چند کتاب نیز نوشت: "زندگی بازیگر: خاطرات ۱۹۷۶ - ۱۹۵۶" که در ۱۹۷۸ منتشر شد، "خاطرات پکن: ۱۹۹۰" در کارگردانی یک نمایش در چین، "در میدان: یک خودزندگی‌نامه" ۱۹۹۵ و "هالیوود چارلتن هستن: ۵۰ سال فیلمسازی در آمریکا" ۱۹۹۸

منبع: روزنامه آفتاب یزد

<http://vista.ir/?view=article&id=306462>

 **vista.ir**
Online Classified Service

چارلتون هستون کیست؟

چارلتون هستون (با نام اصلی جان چارلز کارتر) در ۴ اکتبر سال ۱۹۲۳ به دنیا آمد و در ۵ آوریل ۲۰۰۸ از دنیا رفت. او بازیگر سینما و تئاتر و تلویزیون بود. هستون همواره به عنوان بازیگر نقش‌های قهرمانانه شناخته می‌شود، مثل نقش حضرت موسی در فیلم «ده فرمان»، «سرهنگ جورج تیلور» در فیلم «سیاره میمون‌ها» و «جودا بن هور» در فیلم «بن هور». او برای بازی در همین فیلم بن هور برنده جایزه اسکار بهترین بازیگر مرد شد. در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ او جزو معدود بازیگران هالیوودی بود که آشکارا برضد نژادپرستی صحبت کردند و یکی از حامیان فعال «جنبش حقوق مدنی» بود. او در ابتدا یک لیبرال دموکرات بود ولی بعدها از سیاستمداران محافظه‌کار حمایت کرد و در فاصله سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۳ رئیس انجمن ملی اسلحه بود.

• اوایل زندگی

چارلتون هستون در خانواده‌ای با وضعیت اقتصادی معمولی و از پدر و مادری انگلیسی و اسکاتلندی به



دنيا آمد. ده سالش بود که پدر و مادرش از هم جدا شدند. در اندک مدتی مادرش با شخصی به نام «چستر هستون» ازدواج کرد. خانواده جدید به منطقه مرفه‌نشین «ویلمت» در شمال شیکاگو رفتند. هستون (این نام خانوادگی جدید او بود) در اینجا به دبیرستان «نیو تریبر» رفت.



• حرفه بازیگری

هستون در گروه تئاتر دبیرستانش ثبت نام کرد و در یک فیلم صامت ۱۶ میلیمتری که اقتباس آماتوری از نمایشنامه «پیر جینت» (اثر هنریک ایبسن) بود و توسط «دیوید برادلی» ساخته شده بود، بازی کرد. او سپس از جامعه تئاتر وینتکا برنده یک بورس تحصیلی شد و با همین بورس به دانشگاه نورث وسترن رفت. چندین سال بعد هستون با همکاری دیوید برادلی اولین نسخه ناطق نمایشنامه «جولیوس سزار» ویلیام شکسپیر را که خود در آن نقش «مارک آنتونی» را بازی کرده بود، ساخت.

• خدمت در جنگ جهانی

هستون در سال ۱۹۴۴ در نیروی هوایی ارتش آمریکا ثبت‌نام کرد. او دو سال به عنوان بی‌سیم‌چی و توپچی در جزایر آلاسکا خدمت کرد و عنوان نظامی استواری را نیز به دست آورد. هستون همچنین در همین سال با همسر خود «لیدی مری کلارک» ازدواج کرد.

• تئاتر و تلویزیون

هستون و همسرش پس از جنگ در شهر نیویورک ساکن شدند. در این زمان کارشان این بود که مدل نقاشان باشند. این دو که در جست‌وجوی راهی برای کسب موفقیت در زمینه تئاتر بودند در سال ۱۹۴۷ تصمیم گرفتند تماشاخانه در شهر «اشویل» را اداره کنند.

در سال ۱۹۴۸ آنها دوباره به نیویورک برگشتند؛ در آنجا به هستون پیشنهاد شد در یک نقش مکمل در نمایشنامه «آنتونی و کلئوپاترا» شکسپیر که بار دیگر در برادوی به روی صحنه می‌رفت و «کاترین کورنل» در آن حضور داشت، بازی کند. هستون در تلویزیون حضور موفقی داشت؛ در سال ۱۹۵۰ «هال بی. والیس» تهیه‌کننده سینمایی (کارابلانکا) در حین تولید نسخه تلویزیونی «بلندی‌های بادگیر» هستون را کشف کرد و با او پیشنهاد بستن یک قرارداد را مطرح کرد. وقتی همسرش به او یادآور شد که آنها قرار بود فقط در تئاتر و تلویزیون فعالیت کنند هستون گفت: «شاید فقط در یک فیلم بازی کنم بینم چطور است.»

از جمله نقش‌هایی که هستون بارها بر روی صحنه تئاتر بازی کرد می‌توان به «مکبث» و «سر توماس مور» در «مردی برای تمام فصول» و «مارک آنتونی» در «ژولیوس سزار» و «آنتونی و کلئوپاترا» اشاره کرد.

• هالیوود

هستون با همان اولین حضور در اولین فیلم حرفه‌ای‌اش به نام «شهر تاریک» یک فیلم نوآور که در سال ۱۹۵۰ ساخته شده بود، مورد توجه قرار گرفت. موفقیت بزرگ او وقتی حاصل شد که «سیسیل بی. دمیل» در فیلم «بزرگ‌ترین نمایش روی زمین» به او نقش یک مدیر سیرک را داد؛ این فیلم از سوی آکادمی جوایز اسکار به عنوان بهترین فیلم سال ۱۹۵۲ برگزیده شد.

هستون در سال ۱۹۵۳ انتخاب اول «بیلی وایلد» برای بازی در نقش «سفتون» در فیلم «استالاگ ۱۷» بود ولی این نقش عملاً به «ویلیام هولدن» داده شد که با بازی در آن نقش برنده اسکار بهترین بازیگر مرد شد. هستون با بازی در نقش حضرت موسی در فیلم «ده فرمان» به یک شمایل تبدیل شد؛ گفته می‌شود که سیسیل بی. دمیل او را به خاطر بدن ورزیده و ماهیچه‌ای و قد بلند و آرواره‌های برجسته‌اش برای این نقش برگزید چون معتقد بود که با این مشخصات فیزیکی شباهت عجیبی با مجسمه حضرت موسی ساخته «میکل آنجلو» داشت.

در سال ۱۹۵۹ پس از اینکه بازیگرانی چون مارلون براندو و برت لنکستر و راک‌هادسون بازی در نقش اصلی فیلم «بن هور» را رد کردند، هستون این نقش را پذیرفت و با بازی در آن برنده جایزه اسکار بهترین بازیگر مرد شد. این فیلم در آن سال برنده یازده جایزه اسکار شد که رکورد کم سابقه‌ای

برای یک فیلم در مراسم اسکار به شمار می‌آید. در سال ۱۹۹۵ «گور ویدال» فیلمنامه‌نویس بن هور ادعا کرد که داستان این فیلم در اصل درباره همجنس‌گرایی بوده ولی هستون این ادعای ویدال را رد کرد.

ویدال گفت که فیلمنامه را با چنین معنای ضمنی‌ای نوشته بوده ولی هرگز در مورد زیر-متن آن چیزی به هستون نگفته است (البته ویدال این قضیه را با «استیون بوید» که نقش «مسالا» دوست بن هور را در فیلم بازی کرد، در میان گذاشته بود). هستون گفت که ویدال پس از نوشتن یک صحنه از فیلم بن هور از پروژه کنار گذاشته شد و این داستان در واقع بازسازی یک داستان معروف و احتمالاً جعلی درباره بازی لارنس اولیویه در نقش لاگو و «رالف ریچاردسون» در نقش «اتللو» است. هستون پس از بازی در نقش حضرت موسی و بن هور بیشتر از هر بازیگر دیگری یادآور داستان‌های حماسی انجیل بود.

هستون در ادامه فعالیت‌های سینمایی‌اش نقش‌های اصلی چند فیلم حماسی تخیلی و تاریخی را بازی کرد، از جمله «ال سید» (۱۹۶۱)، «۵۵ روز در پکن» (۱۹۶۲)، میکال آنجلو در «رنج و شعف» (۱۹۶۵) و «خارطوم» (۱۹۶۶).

در سال ۱۹۶۵ هستون رئیس «انجمن بازیگران سینمایی» شد. او تا سال ۱۹۷۱ در این پست ماند.

در سال ۱۹۶۸ در فیلم بسیار موفق «سیاره میمون‌ها» بازی کرد. هستون در سال ۱۹۷۰ بار دیگر در فیلم «جولیوس سزار» نقش مارک آنتونی را بازی کرد منتها این بار در نسخه رنگی «تکنی کالر». از همبازیان او در این فیلم پرستاره می‌توان به اینها اشاره کرد: جیسون روباردز (بروتوس)، ریچارد چمبرلین (اوکتاویوس)، رابرت واگن (کاسکا)، ریچارد جانسون (کاسیوس)، جان گیلگود (سزار) و دایانا ریگ (پورتیا). او در سال ۱۹۷۱ در فیلم علمی-تخیلی «سویلنت گرین» بازی کرد. هر چند منتقدان این فیلم را به باد انتقاد گرفتند ولی اکنون این فیلم در زمینه آثار سینمایی که نشان‌دهنده وحشت آخر زمانی هستند یک اثر کلاسیک محسوب می‌شود.

هستون در سال ۱۹۷۲ برای اولین بار کارگردانی را تجربه کرد؛ او در این سال بر اساس نمایشنامه «آنتونی و کلئوپاترا» شکسپیر که پیش از این بر روی صحنه تئاتر آن اجرا کرده بود، یک فیلم ساخت و خودش هم بار دیگر در نقش مارک آنتونی ظاهر شد. «هیلدگارد نیل» در این فیلم نقش کلئوپاترا را بازی کرد و اریک پورتر نقش اینوباریوس را. این فیلم پس از آنکه به شدت مورد انتقاد قرار گرفت در هیچ سالنی اکران نشد و فقط به دفعات انگشت‌شمار از تلویزیون پخش شد. نسخه دی‌وی‌دی این فیلم هرگز عرضه نشد. هستون سپس در فیلم‌های موفق‌تری چون «مرد امگایی» (۱۹۷۳) و «زمین‌لرزه» (۱۹۷۴) بازی کرد.

هستون وقتی در فیلم «سه تنگدار» (۱۹۷۳) در نقش کاردینال ریچلیو ظاهر شد تعداد نقش‌های مکمل و کوتاه‌ش رو به ازدیاد گذاشت. در فاصله سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۷ در سریال تلویزیونی The Colboys که در ساعات پر بیننده تلویزیون پخش می‌شد بازی کرد.

هستون به همراه پسرش «فریزر» در چند فیلم تلویزیونی بازی کرد علاوه بر اینکه این دو تهیه‌کنندگی این فیلم‌ها را نیز بر عهده داشتند؛ از جمله این فیلم‌ها می‌توان به بازسازی فیلم «جزیره گنج» و «مردی برای تمام فصول» اشاره کرد. در سال ۱۹۹۲ هستون در یک سری برنامه‌های دنباله‌دار کوتاه مدت به نام «انجیل به روایت چارلتون هستون» ظاهر شد. این برنامه‌ها که در خاورمیانه تهیه شده بود از تلویزیون کابلی (پولی) پخش شد با نقدهای بسیار مثبتی مواجه شد و به موفقیت‌های بزرگی دست یافت. او در سال ۱۹۹۲ در فیلم «دنیای وین ۲» نقش کوتاهی بازی کرد (در صحنه‌ای که شخصیت اصلی یعنی «وین کمپبل» (مایک مه برز) تقاضا می‌کند که یک نقش کوچک در فیلم را یک بازیگر بهتر بازی کند). در همان سال مجری‌گری برنامه «نمایش زنده شنبه شب» را بر عهده گرفت. او در فیلم‌های «هملت» و «مقبره» و «دروغ‌های راست» نقش‌های کوچکی بازی کرد. بازی در نقش «شرلوک هولمز» در نسخه تلویزیونی از دیگر تجارب این سال‌های هستون در زمینه بازیگری بود. هستون در سال ۲۰۰۱ در نسخه بازسازی شده تیم برتون از فیلم «سیاره میمون‌ها» در نقش یک شامپانزه پیر و در حال مرگ بازی کرد. آخرین نقش سینمایی هستون بازی در نقش «دکتر ژوزف منگله» در فیلم «پدرم رو آلوگوم» بود که در سال ۲۰۰۳ به طور بسیار محدود (فقط در جشنواره‌ها) به نمایش درآمد.

• فعالیت‌های سیاسی

هستون در مبارزات انتخاباتی «الدای استیونسون» در سال ۱۹۵۶ و «جان اف. کندی» در سال ۱۹۶۰ شرکت کرد. گفته می‌شود وقتی در سال

۱۹۶۱ یک سالن سینما در اوکلاهما هنگام نمایش فیلم «ال سید» او تماشاگران سفیدپوست و سیاهپوست را از هم جدا کرد او به صف پیش‌فراوان اعتصاب پیوست. هستون البته در بیوگرافی خود اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کند ولی می‌گوید که در این سال سفری به اوکلاهما داشته تا در اعتراض به جداسازی نژادی در رستوران‌ها به صف اول اعتصاب‌کنندگان بپیوندد که البته این کار او به مذاق تهیه‌کنندگان فیلم ال سید خوش نیامد.

او در طول برپایی تظاهرات حقوق مدنی در واشنگتن دی‌سی در سال ۱۹۶۳ «مارتین لوتر کینگ جونیور» را همراهی کرد. هستون بعدها گفت او سال‌ها قبل از اینکه هالیوود به جنبش حقوق مدنی توجه نشان دهد به جنبش مزبور یاری رسانده بوده. در پی ترور سناتور رابرت اف. کندی در سال ۱۹۶۸، هستون و بازیگرانی چون گرگوری پک و کرک داگلاس و جیمز استیووارت بیانیه‌ای منتشر کردند و در آن از قانون کنترل حمل اسلحه سال ۱۹۶۸ پرزیدنت جانسون حمایت کردند.

او با جنگ ویتنام مخالف بود و در سال ۱۹۶۹ حزب دموکرات برای نامزدی‌اش در سنای آمریکا به او نزدیک شد. هستون در بیوگرافی خود نوشت بابت تصمیمی که در این مورد می‌خواست بگیرد حسابی با خودش کلنجار رفت و سرانجام به این نتیجه رسید که هرگز نمی‌تواند بازیگری را کنار بگذارد. گفته می‌شود در سال ۱۹۷۲ به ریچارد نیکسون رای داده هرچند در بیوگرافی او حرفی راجع به نیکسون زده نشده است. تا سال‌های ۱۹۸۰ هستون با «اقدام مثبت» (حمایت از اقلیت‌ها) مخالفت کرد، از حق حمل اسلحه حمایت کرد و از دموکرات‌ها رویگردان شد و از جمهوری‌خواهان حمایت کرد. جورج کلونی بازیگر در سال ۲۰۰۳ و در جریان اهدای جوایز «نشنال بورد» درباره سلامت رو به افول هستون شوخی کرد و گفت که هستون همین امروز اعلام کرده که دچار بیماری آلزایمر شده است. وقتی از کلونی در این مورد پرسیدند او گفت که هستون به دلیل عضویتش در «انجمن ملی اسلحه» هر چیزی را که در موردش می‌گویند لایقش است. هستون هم در مقابل گفت که کلونی آدم بی‌کلاسی است و اینکه برای کلونی متأسف است و کلونی هم مثل هرکس دیگری ممکن است به بیماری آلزایمر دچار شود.

• بیماری و مرگ

هستون در سال ۱۹۹۸ اندکی پس از اینکه به عنوان رئیس انجمن ملی اسلحه برگزیده شد عمل جراحی پیوند استخوان لگن خاصره را انجام داد. او سپس در همان سال به سرطان پروستات دچار شد و با گذراندن جلسات رادیوتراپی بیماری سرطان او بهبود نسبی پیدا کرد. هستون در سال ۲۰۰۲ رسماً اعلام کرد دچار علائم بیماری آلزایمر شده است.

در ماه مارس سال ۲۰۰۵ چندین روزنامه مختلف گزارش دادند که خانواده و دوستان هستون از پیشرفت بیماری او دچار شوک شده‌اند و اینکه او بعضی وقت‌ها حتی نمی‌تواند از بستر خود خارج شود. در ماه آگوست سال ۲۰۰۵ شایعه‌ای منتشر شده بود مبنی بر اینکه هستون به دلیل ابتلا به بیماری ذات‌الریه در بیمارستانی در لس‌آنجلس بستری شده است ولی این شایعه هرگز تأیید نشد. در ماه آوریل ۲۰۰۶ منابع مختلف خبری گزارش دادند که بیماری هستون در مرحله پیشرفته‌ای قرار دارد و اینکه خانواده‌اش نگرانند که عمر او به پایان سال قد ندهد.

سرانجام چارلتون هستون در ۵ آوریل ۲۰۰۸ در منزلش واقع در بورلی هیلز کالیفرنیا و در حالی که همسرش لیدیا که ۶۴ سال با هم زندگی کرده بودند، در کنار بسترش بود از دنیا رفت. علاوه بر همسر یک فرزند پسر به نام «فریزر کلارک هستون» و یک دختر فرزند خوانده به نام «هولی ان هستون» از او باقی مانده است. علت مرگ چارلتون هستون هنوز اعلام نشده است.

منبع : روزنامه حیات نو

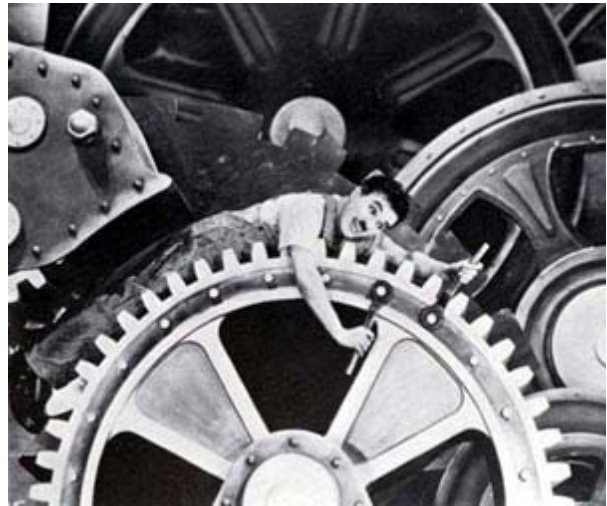
<http://vista.ir/?view=article&id=306838>

چارلی چاپلین

سر چارلز اسپنسر چاپلین، جوانور (۱۶ آوریل ۱۸۸۹ - ۲۵ دسامبر ۱۹۷۷) بازیگر صاحب جایزه اسکار و یکی از مشهورترین بازیگران و کارگردانان هالیوود بوده است.

فیلمهای چاپلین کمدی و اکثر آنها صامت و در سبک انجام شیرینکاری میباشند.

بسیاری چارلی چاپلین را تنها یک کمدین موفق می دانند حال آنکه او در طول زندگی خود در زمینه موسیقی نیز استعداد فراوانی از خود نشان داد. ساخت موسیقی فیلم کار عادی وی بود و توانست در مجموع موسیقی ۲۳ فیلم را به پایان برساند. در توانایی ساخت موسیقی چاپلین همین بس که موسیقی فیلم لایم لایت ساخته چالین در سال ۱۹۷۲ برنده جایزه اسکار شد، بخشی از تم موسیقی لایم لایت. به قسمت اول مطلبی که



یکی از دوستان برای سایت گفتگوی هارمونی ارسال داشته است توجه کنید. چارلی اسپنسر چاپلین مهمترین و تأثیرگذارترین شاگرد مک سنت و فرزند یک نمایشگر تالارهای محلی موسیقی انگلیسی به نام جرالدين چاپلین (بازیگر)، کودکی خود را در صحنهای سرگرم کننده تفریحی گذرانده بود. تصویر او از جهان، همچون چارلز دیکنز و د.و.گریفیث، که شباهت زیادی به هر دو داشت، با هر فقیر و تنگدستی دوران خردسالی و جوانی رنگ آمیزی شده بود و در طول عمر همدردی عمیق خود را نسبت به تنگدستان حفظ کرد.

در ۱۹۱۳، هنگامی که با دستمزد صد و پنجاه دلار در هفته در کمپانی کی استون استخدام شد، یک بازیگر سیار نمایشهای وودویل آمریکایی بود. در نخستین فیلمی که به نام در تلاش معاش (۱۹۱۴) برای مک سنت بازی کرد، نقش یک شیک پوش تیپیک انگلیسی به او محول شد، اما با فیلم دومش، مخمصه غریب مپیل (۱۹۱۴) کارکتر و هیات ظاهری یک ولگرد کوچولو را معرفی کرد؛ کارکتری که بعدها او را شهره آفاق ساخت و به یک نماد جهانی سینمایی از یک فرد عامی در دوران ما بدل کرد.

چاپلین در کمپانی کی استون در سی و چهار فیلم کوتاه و شش حلقه یی داستانی با عنوان رمانس ناکام تیلی (۱۹۱۴) به کارگردانی مک سنت بازی کرد و کاراکتر این دلچک ریزنقش محزون را به تدریج پرورش داد؛ شخصی با کفشهایی که برایش بزرگ بودند، شلواری گشاد و کتی تنگ که کلاه لبه دار دربی بر سر می گذاشت. اما قریحه چاپلین برای سبک ظریفتری ساخته شده بود و نه کمدی هایی با ضرباهنگ دیوانه وار کی استون، بنابراین در ۱۹۱۵ قراردادی برای ساختن چهارده فیلم کوتاه دو حلقه یی با کمپانی اسانی، با دستمزد هفته یی ۱۲۵۰ دلار، که در آن زمان دستمزد کلانی بود، بست او این فیلمها و فیلمهای بعدی خود را، جلای بیشتری داد. شخصیت پردازی درخشان او، همراه با حرکات پاتومیم که چارلی تبحر بی مانندی در آن داشت، از ولگرد کوچولو انسانی ساخت که با جهان پیرامون خود بکلی بیگانه است بهترین فیلمهای که چاپلین در کمپانی اسانی ساخت؛ ولگرد، شغل، بانک، شبی در نمایش. این فیلمها را در سال ۱۹۱۵ ساخت. این فیلمها چندان مورد استقبال قرار گرفتند که سال بعد در خواست هفتهای ده هزار دلار به اضافه پیش پرداختی معادل ۱۵۰۰۰۰ دلاری پس از امضای قرارداد برای ساختن ۱۲ فیلم برای کمپانی میوچوال را کرد. بهترین فیلمهای او در کمپانی میوچوال عبارتانداز: بازرس فرودگاه ۱۹۱۶، مامور آتش نشانی ۱۹۱۶، ساعت یک صبح ۱۹۱۶، سر سره بازی ۱۹۱۶، سمساری ۱۹۱۶، خیابان اوباش ۱۹۱۷، مهاجر ۱۹۱۷، ماجراجو ۱۹۱۷، چارلی از این فیلمها آثاری به یاد ماندنی به وجود آورد.

همچنین او را به شهرت جهانی رساند و برای اولین بار استعداد درخشانش را آشکار کردند. هجویه بی از مردم بسیار فقیر در مقابل مردم بسیار غنی؛ ضعف در مقابل قوی، که چاپلین را نزد مردم نزد مردم فقیر عزیز کرد و بالعکس. به طور مثال در فیلم مهاجر؛ دورویی آمریکایها نسبت به مهاجران و بی رحمی مسولان ادارهای مهاجرت رانشان می دهد. به محض رسیدن کشتی (چارلی چاپلین) به آیلند او با غرور و امید به مجسمه آزادی نگاه میکند و نوشتهای ظاهر میشود : سرزمین آزادی، بلافاصله نمایی از پلیسهای مرزی نیویورک را می بینیم که عده زیادی از مهاجران را همچون گله گوسفند به پیش می رانند. در نمای بعدی چارلی نیم نگاه دیگری به مجسمه آزادی می افکند، اما این بار مشکوک و حتی تحقیر آمیز. فیلمشناسی . آشنانشان . ماجراجو . یک زندگی سگی . پسر بچه . دیکتاتور بزرگ . سیرک . شهر نورانی میشود . عصر جدید . مغازه امانت گذاری . دریا . غریبه . یک زن . بانک . سرسره بازی

مانا مانوی

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=105946>

 **vista.ir**
Online Classified Service

چارلی چاپلین آموزگار خنده

کمدی از کلمه یونانی komos به معنای نوعی رقص اقتباس گردیده و در واقع شخصیت ولگرد چاپلین با همان شلوار گشاد در برگرفته همین مفهوم است. چارلز اسپنسر چاپلین که او را با نام چارلی چاپلین می شناسند، در ۱۶ آوریل سال ۱۸۸۹ در یکی از شلوغ ترین محله های لندن به دنیا آمد. پدرش دائم الخمر بود و بر اثر همین کار هم درگذشت و مادرش خیاط و برای هر بلوزی ۵/۱ پانس دریافت می کرد. مادرش به علت فقر و تنگدستی چارلی ۵ ساله را به نوانخانه سپرد. چاپلین دو سال در شرایطی سخت ماند و سپس نزد مادرش برگشت. در سال ۱۹۰۱ به اتفاق برادرش سیدنی به مدت چند سال به نمایشهای دوره ای می روند تا اینکه به گروه «فرد کارنو» می پیوندند و به نمایشهای دوره ای در فرانسه، آمریکا و کانادا می پردازد. وی که حالا از نظر مالی وضعیت نسبتا خوب شده مادرش را به آمریکا می آورد و به یک بیمارستان خصوصی می فرستد. ابتدا در سال ۱۹۱۰ به عنوان وودیویل (دلفک نمایشهای مضحک و لال بازی) در آمریکا ظاهر شد ولی



چندان مورد توجه مردم این کشور قرار نگرفت. استعداد اجرای نقشهای کمدی در وی تا زمان ارائه اولین فیلم مهم تک حلقه که بروی ژاکت چستر کانکلین روشن نگردیده بود. طی سالهای ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵ در ۳۵ فیلم بازی می کند. در سال ۱۹۱۵ چارلی شروع به نوشتن سناریو می کند و بیست فیلم از سی و پنج فیلم فوق را کارگردانی می کند. چاپلین تقریباً بر تمامی مهارت‌های سینمایی از بازیگری، تهیه کنندگی و کارگردانی تسلط کامل داشت و همراه شخصیت ولگرد به عنوان محبوبترین چهره طنز قرن بیستم شناخته شد.

اگر بخواهیم در آثار او کمی بیان‌دیشیم خواهیم دید که در آثار کلاسیک همچون «حصیر طلایی» (۱۹۲۵)، «عصر جدید» (۱۹۳۶) و «دیکتاتور بزرگ» (۱۹۴۰) موضوع فیلم به گونه ای بیان می شود که پیش از آن مطرح نشده بود. مثلاً حلقه های نان به صرت کفشهای باله، از پوتین غذایی لذیذ پخته می شود و یک روزنامه پاره به عنوان رومیزی مورد استفاده قرار می گیرد. او با خلق چنین لحظات شادی به نقطه اوج نخبگان هنر سینما ترفیع یابد. اینشتین از او به نیکی یاد می کرد، مورد ستایش چرچیل قرار گرفت و جورج برنارد شاو او را نابغه سینما نامید. شهرت هم‌زمان با رشد انفجاری فیلمهای هالیوود در اولین دهه های قرن، رو به تزاید نهاد، بطوری که در سال ۱۹۱۳ تولید فیلمهای تک حلقه ای را برای یکی از برجسته ترین تهیه کنندگان هالیوود با نام مک سانت آغاز نمود. سپس در سال ۱۹۱۵ قرارداد جدیدی را با استودیوی ایسانی به امضا رساند که سود آن به ۱۰ برابر حقوق دریافتی از سانت می رسید. در سال ۱۹۱۶ مجدداً قرارداد جدیدی را با استودیوی موجوآل به امضا رسانید که درآمد آن نیز بسیار بود. در سال ۱۹۱۸ استودیوی مخصوص خود را تاسیس کرده و با مرکز «اولین فیلمهای ملی» برای تولید هشت فیلم سینمایی قرار داد یک میلیون دلاری را امضا نمود. گذر زمان بر شهرت، محبوبیت و ثروت وی افزوده می شد به طوری که در سال ۱۹۲۳ به همراه سه تن از برجسته ترین هنرمندان هالیوود با نامهای مری پیکفورد، داگلاس فیربانکز و دی.وی. گرفت کمپانی هنرمندان متحد را تشکیل دادند که فیلمهای بلندی با شخصیت ولگرد را تولید می نمود. در همان سال ۱۹۲۳ فیلم «زنی از پاریس» را برای یونایتد آرتیستز کارگردانی کرد. این هنرمند بزرگ پس از سالها درخشش در سینما در سال ۱۹۴۷ اتهامات سیاسی، توجه مردم را نسبت به او بیشتر کرد و بالاخره در سپتامبر ۱۹۵۲ حکم تبعید چاپلین از آمریکا صادر شد و در همین سال چارلی با همسرش اونا اونیل به سوئیس می روند. این نابغه بزرگ سینما در سال ۱۹۷۷ درگذشت.

منبع : زیست نامه

<http://vista.ir/?view=article&id=86888>

 Vista.ir
Online Classified Service

چارلی چاپلین نابغه سینمای کمدی

«چارلی (چارلز) چاپلین» نابغه سینما ۱۶ آوریل سال ۱۸۸۹ میلاد در لندن متولد شد. پدر و مادرش بازیگر تئاتر بودند و خود نیز، در نخستین سالهای زندگی، بازیگری را شروع کرد. چارلی در سن ۲۱ سالگی به نیویورک رفت و بلافاصله در یک نمایش کمدی درخشید و سال بعد قراردادهای مهمی با



تهیه کنندگان بست و در سال ۱۹۱۳ برای نخستین بار بازی در فیلمی را به عهده گرفت. چاپلین تنها يك بازیگر نبود، او فیلمنامه می نوشت، کارگردانی می کرد، تهیه کننده بود و در نهایت برای فیلم موسیقی هم ساخت. این نابغه سینما پس از توفیق آناش، يك کمپانی تهیه فیلم ایجاد کرد که در سال ۱۹۱۸ با شرکت چند تن از هنرپیشگان معروف بصورت کمپانی عظیم «یونایتد آرتیستز» درآمد. با تولد سینمای ناطق، هالیوود دچار بحران بزرگی شد و بسیاری از هنرمندان معروف در مدت کمی افول کردند. اما چاپلین تسلیم نشد.

او تصمیم گرفت همچنان فیلم صامت بسازد. استدلال او این بود که اساس کار او پانتومیم (بازی بدون کلام) است. معروفیت چاپلین باعث شد که او با بسیاری از شخصیت های بزرگ زمان خود چون گاندی، انیشتین و برنارد شاو ملاقات کند و مورد ستایش آنان قرار گیرد. به گزارش ایرنا چاپلین در آغاز

دهه ۵۰ به همراه گروهی بزرگ از روشنفکران و هنرمندان از آمریکا اخراج شد و در سوئیس اقامت گزید. او فقط یکبار در اواخر عمر برای دریافت اسکار افتخاری به آمریکا بازگشت. چاپلین به داشتن افکار دست چپی متهم بود و در دوران «مک کارتیسم» مغضوب واقع شد و تا مدت ها حق ورود به آمریکا را نداشت.

• فیلم های چارلی چاپلین:

▪ «زندگی سگی»:

این فیلم در ۱۴ آوریل سال ۱۹۱۸ میلادی ساخته شد و فیلمنامه نویس و کارگردان آن خود چاپلین بود. «زندگی سگی» در واقع نخستین فیلم از آغاز دومین دوره فعالیت سینمایی چاپلین است. این فیلم روایت زندگی مردی تنها و درمانده است. انزوای چارلی در این فیلم واقعا دردناک است. ادنا پوریانس، سیدنی چاپلین، تام ویلسن، آلبرت استین، هنری برگمن به همراه چاپلین در این فیلم ۳۵ میلیمتری سیاه و سفید و ۳۰ دقیقه ای ایفای نقش کردند.

▪ «پیش فنگ»:

این اثر در ۱۲۰ اکتبر سال ۱۹۱۸ با همکاری عوامل فیلم «زندگی سگی» ساخته شد. این فیلم در استودیو چاپلین (فرست نشنال) تهیه شد. بسیاری از تماشاگران سینما، این فیلم را بهترین شاهکار چاپلین قبل از فیلم «جویندگان طلا» می دانند و این فیلم کمدی هنوز تنها فیلم جدی الهام گرفته شده از حوادث جنگ جهانی اول به شمار می رود.

▪ «پسر بچه»:

«پسر بچه» نخستین فیلم بلند چاپلین است، در این فیلم دیگر جهان پیش با افتاده يك مامور پلیس یا رباخوار که به صورت کاریکاتور ارایه شده به چشم نمی خورد، بلکه يك اثر جدی تر از دنیای چاپلین و آمیخته از درام واقعی او است. «پسر بچه» با فیلم زندگی سگی ارتباطی مستقیم دارد با این تفاوت که در این فیلم چاپلین به جای سگ از يك پسر بچه واقعی بازی می گیرد.

▪ «طبقه بیکاره»:

چاپلین پس از پایان فیلم پسر بچه، دو کمدی کوتاه ساخت که حاوی صحنه های سرگرم کننده است که از جمله بهترین صحنه های هنر چاپلین به شمار می رود. فیلم ۲۰ دقیقه ای طبقه بیکاره سال ۱۹۲۱ میلادی با مضمونی اجتماعی بر محور دنیا و دنیاداری ساخته شد.

▪ «روز پرداخت»:

فیلم روز پرداخت نیز در سال ۱۹۲۲ توسط چارلی نوشته و با بازی سازی او عرضه شد. این فیلم هم ۲۰ دقیقه بود.



▪ «زایر»:

فیلم ۴۳ دقیقه ای زایر در سال ۱۹۲۲ تهیه شد. در این فیلم، چارلی به هجو مامور پلیس می پردازد. چاپلین در این فیلم می خواهد برای رفتن به دیولز کالج سوار قطار شود، بلیت می خرد، او به جای اینکه در کویه مستقر شود، زیر واگن جا می گیرد، این فیلم ۴۳ دقیقه ای از آثار قابل اعتنای این هنرمند برجسته است.

▪ «چویندگان طلا»:

فیلم ۷۲ دقیقه ای چویندگان طلا سال ۱۹۲۵ توسط چاپلین ساخته شد و برخی «چویندگان طلا» را شاهکار چاپلین دانسته اند. در این فیلم چاپلین در جستجوی عشق است و همسفرش در پی طلا، اما سرانجام طلا پیدا می شود و چارلی با عشق وعده دیدار دارد کسی به درون می آید و آن چارلی است. چارلی نومید و مایوس همه چیز را رها می کند.

▪ «سیرک»:

سیرک در سال ۱۹۲۵ میلادی و در استودیو یونایتد آرتیست تهیه شد. در میان فیلم های بزرگ چاپلین، «سیرک» از همه موزون و جافتاده تر است. در این فیلم چارلی در نقش دلکش ظاهر می شود و با دقت و ظرافت به بازی می پردازد. در این فیلم زنی که پدر وحشی اش (مدیر سیرک) به قصد کشت او را کتک زده به چارلی پناه می آورد.

▪ «روشنایی شهر»:

این فیلم که از جذابترین آثار چاپلین است در سال ۱۹۲۸ ساخته شد. چارلی در این فیلم می کوشد که نابینایی دختر جوانی را شفا بخشد، ولی تلاش های وی بدون نتیجه می ماند. چارلی در این فیلم گرچه مثل معمول لباس پوشیده اما بیش از گذشته، خوش لباس شده است. ولگرد فیلم پسر بچه و زندگی سگی در این فیلم به کارمند دون پایه بیکاری تبدیل شده. چاپلین، بزرگ مرد سینمای کمیک، سال ۱۹۷۷ در اوج رفت و نامه ای ماندگار که ترسیم گر اخلاق در زندگی است، از او خطاب به دخترش به یادگار ماند.

منبع : روزنامه ابرار

<http://vista.ir/?view=article&id=255047>

 Vista.ir
Online Classified Service

حامد بهداد

• عشق و جنون

حامد بهداد از معدود بازیگران جوان سینماست که با بازی در نقش های مختلف و متنوع، قابلیت های بالایش را به اثبات رسانده است. بهداد همان قدر که در اجرای نقش های بیرونی موفق است، توانایی بازی در نقش های درونی را هم دارد. او علاقه مند بازی در نقش جوان های عاصی



است. (بوتیک، سابه آفتاب) و البته به همان اندازه در نقش‌های آرام و درونی (آدم، آخر بازی) شیرین و دوست‌داشتنی است. حامد بهداد در «روز سوم» مسیر رو به رشدی را که تا امروز طی کرده، به پختگی خاصی



می‌رساند. نقش جذابی که او انتخاب کرده، ویژگی‌های بارزی برای تبدیل شدن به يك کاراکتر محبوب را در فیلم داشته. فواد، معلمی عراقی است که عاشق دختری ایرانی می‌شود و در جریان جنگ می‌کوشد دختر را نجات بدهد. در بازی بهداد، ترکیبی از عشق و خشم دیده می‌شود. فواد با شروع جنگ در کسوت يك نظامی، اهداف رژیم بعث را در خرمشهر دنبال می‌کند اما علاقه او به سمیره (باران کوثری) همچنان پابرجاست. او همه را به چشم دشمن می‌بیند اما برای نجات سمیره تا پای جان می‌ایستد. تناقضی که در این کاراکتر وجود دارد، به آن پیچیدگی و جذابیت داده و این ویژگی در بازی درخشان حامد بهداد بیشتر متجلی شده است. بهداد با بازی در این نقش ثابت می‌کند قابلیت این را دارد که در قالب يك نقش دشوار و منفی به محبوبیت برسد و تماشاگر را با خود همراه کند. این اتفاقی است که درباره همه بازیگران نمی‌افتد و بازی در نقش‌های منفی و پیچیده محبوبیت‌شان را خدشه‌دار می‌کند.

«روز سوم» روایتی عاشقانه است که در بستر جنگ مفهوم پیدا می‌کند. موضوع جذاب عشق بین عراقی و ایرانی در این فیلم برای اولین بار مطرح می‌شود و فیلم هم به‌خوبی از این موضوع جذاب بهره می‌گیرد اما نمی‌توان از اهمیت کاراکتر فواد در این درام عاشقانه به‌راحتی چشم‌پوشی کرد. فواد با وجود منفی‌بودن به یمن بازی متفاوت و عمیق حامد بهداد، يك بدمن خبیث و کلیشه‌ای نیست، گویا او هم قربانی جنگ است.

منبع : روزنامه تهران امروز

<http://vista.ir/?view=article&id=84732>

 **vista.ir**
Online Classified Service

حبیب دهقان نسب

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1328 - ...)

محل تولد: ایران - فارس - شیراز

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

فارغ التحصیل بازیگری و کارگردانی تئاتر از دانشکده

هنرهای زیبای دانشگاه تهران.

فعالیت هنری را از سال 46 با بازی در نمایشنامه‌های



رادیوئی آغاز کرد.
شاید برای اولین بار در مجموعه تلویزیونی «درپناه تو»
فرصت خودنمایی پیدا کرد و موفق شد که نظرها را
به سوی خود جلب کند. بازی او در دو فیلم سفر به
چزابه و به خصوص نسل سوخته در خور تحسین
است.

شرایط عینی (1366)

امام علی (ع) (مجموعه - داود میربافری - 1370-74)



- مستأجر (رحیم رحیمی پور - 1371)
- عبور از تله (غلامرضا رضانی - 1372)
- در پناه تو (مجموعه - حمید لیخنده - 1373-74)
- سفر به چزابه (رسول ملاقلی پور - 1374)
- تنهاترین سردار (مجموعه - مهدی فخیم زاده - 1374)
- خانه سبز (مجموعه - بیژن بیرنگ - مسعود رسام - 1375)
- سیاه، سفید، خاکستری (مجموعه - سیامک شایقی - 1375)
- حماسه قهرمانان (1376)
- کمکم کن (رسول ملاقلی پور - 1376)
- ولایت عشق (مجموعه - مهدی فخیم زاده - 1376-78)
- باشگاه سری (جمال شورجه - 1377)
- روزهای زندگی (مجموعه تلویزیونی - سیروس مقدم - 1377)
- شراره (سیامک شایقی - 1378)
- نسل سوخته (رسول ملاقلی پور - 1378)
- سگ کشی (بهرام بیضایی - 1379)
- سفر سرخ (حمید فرخ نژاد - 1379)
- زمانه (حمیدرضا صلاحمند - 1379)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58836>

حبیب رضائی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1348 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرک تحصیلی: کارشناس مدیریت بیمارستان از دانشگاه تهران.

با بازی بسیار زیبایش در يك قسمت از مجموعه تلویزیونی خانه سبز توانائی خود را به رخ همگان کشید و بلافاصله برای بازی در فیلم آژانس شیشه‌ای انتخاب شد.

بعد از آن در فیلم شوخی با پرویز پرستویی بار دیگر زوج موفق آژانس شیشه‌ای را تکرار کرد.

در سال 1380 بازیگردانی دو فیلم من ترانه 15 سال دارم و ارتفاع پست را به‌عهده گرفت که هر دو فیلم به لحاظ بازیگری



در بیستمین جشنواره فیلم فجر تحسین همگان را برانگیختند.

حبیب رضائی برای بازی در فیلم اینجا چراغی روشن است، سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول بیست و یکمین جشنواره بین المللی فیلم فجر را از آن خود کرد.

خانه سبز (مجموعه، بیژن بیرنگ و مسعود رسام، 1375)

آژانس شیشه‌ای (ابراهیم حاتمی کیا، 1376)

شوخی (همایون اسعدیان، 1377)

خاک سرخ (مجموعه، ابراهیم حاتمی کیا، 1378)

من ترانه 15 سال دارم (فقط بازیگردانی، صدرعاملی، 1380)

بمانی (داریوش مهرجویی، 1380)

ارتفاع پست (فقط بازیگردانی، ابراهیم حاتمی کیا، 1380)

اینجا چراغی روشن است (سیدرضا میرکریمی، 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58841>

حدیث فولادوند

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1356 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرک تحصیلی: فوق دیپلم معماری.

با بازی در نقش عروس جوان در فیلم دست‌های آلوده (1378) به سینما آمد و یک سال بعد در فیلم مارال (1379) بود که فرصت خودنمایی پیدا کرد اما در تلویزیون با مجموعه تلویزیونی گمگشته (1380) معروف شد.

دست‌های آلوده (سیروس الوند، 1378)

سال‌های خاکستری (مجموعه تلویزیونی، 1378)

مارال (مهدی صباغزاده، 1379)

غزل (محمد رضا زهتابی، 1379)



مسافر ری (داود میرباقری، 1379)

همکلاس (سعید خورشیدیان، 1380)

دیوار شیشه‌ای (مجموعه تلویزیونی، 1380)

گمگشته (مجموعه تلویزیونی، 1380)

رز زرد (داریوش فرهنگ، 1381)

سر نیستی (1381)

کما (آرش معیریان، 1382)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58907>

حسام نواب صفوی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

پست الکترونیک: hesamsafavi@yahoo.com

با بازی در نقش کوتاهی در فیلم اعتراض به دنیای بازیگری قدم گذاشت. به قول خودش بخش‌های عمده بازی او پولاد کیمیایی بنابه دلایلی از فیلم حذف شده است.

اما با مجموعه تلویزیونی کیف انگلیسی در نقشی منفی ظاهر شد و فیزیک چهره و بازی‌اش توجه خیلی‌ها را جلب کرد. بازی خوب و قابل قبول او در فیلم اتانازی نشان داد که توانایی‌هایی هم دارد.

فیلم‌های سینمایی:

- اعتراض (مسعود کیمیایی - 1378)



- نان و عشق و موتور هزار (ابوالحسن داودی - 1380)

- اتانازی (رحمان رضایی - 1380)

- عروس خوش قدم (کاظم راست گفتار - 1381)

- سیزده گریه روی شیروانی (علی عبدالعلی زاده، 1381)

- شمعی در باد (پوران درخشنده، 1382)

- ازدواج به سبک ایرانی (حسن فتحی، 1383)

- سرود تولد (علی قوی تن، 1383)

مجموعه‌های تلویزیونی:

کیف انگلیسی (سیدضیاءالدین دری - 1379)

روشن تر از خاموشی (حسن فتحی - 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58957>

حسن جوهرچی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1347 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

دوره يك ساله را در انجمن سینمای جوانان ایران گذرانده و در رشته عکاسی هم فعالیت نموده است. با مجموعه تلویزیونی موفق در پناه تو به شهرت رسید اما دیگر نتوانست این موفقیت را تکرار کند.

فیل در تاریکی (نیمه تمام - نعمت حقیقی - 1367)

برخورد (سیروس الوند - 1370)

بر بال فرشتگان (جواد شمقدری - 1371)



هدف گمشده (مجموعه - 72)

زینت (ابراهیم مختاری - 1372)

جای امن (مجتبی راعی - 1372)

افسانه دو خواهر (کامبوزیا پرتوی - 1373)

در پناه تو (مجموعه - حمید لیخنده - 1373-74)

ضیافت (مسعود کیمیائی - 1374)

ویرانگر (ابوالقاسم طالبی - 1374)

وکلاي جوان (مجموعه - سیروس مقدم - 1374)

روزی که خواستگار آمد (فریال بهزاد - 1375)

بالا تر از خطر (سعید عالم زاده - 1375)

سلطان (مسعود کیمیائی - 1375)

دومین انفجار (مجموعه - نادر مقدس - 1375)

تنگنا (مجموعه - علی درخشی 1375)

بادام‌های تلخ (کاظم معصومی - 1376)

حماسه قهرمانان (1376)

زن شرقی (رامبد لطفی - 1376)

سقوط (مجموعه تلویزیونی، 1376)

روزهای زندگی (مجموعه - سیروس مقدم 1377)

دو زن (تهمینه میلانی - 1377)

روزگار جوانی (مجموعه - شاپور قریب 1378)

دختری به نام تندر (حمیدرضا آشتیانی پور - 1379)

آقای رئیس‌جمهور (ابوالقاسم طالبی - 1379)

آبی (حمید لیخنده - 1379)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58808>



حسن حسندوست

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1337 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: تدوینگر

فارغ التحصیل رشته تدوین از مدرسه عالی تلویزیون و سینما.

شهر موشها (1363)

اجاره نشین‌ها (1365)

شیرک (1366)



برهوت (1367)

سفر عشق (1367)

دخترم سحر (1368)

هامون(1368)
مادر (1368)
سفر جادویی (1369)
گالان (1369)
بانو (1370)
جیب‌برها به بهشت نمی‌روند (1370)
دره شاپرک‌ها (1370)
مسافران دره انار (1370)
مجسمه (1371)
سارا (1371)
بندر مه آلود (1371)
چکمه (1371)
تیک تاک (1372)
پری (1373)
راه افتخار (1373)
پدر (1374)
غزال (1374)
بچه‌های آسمان (1375)
فصل پنجم (1375)
تولد یک پروانه (1376)
کیسه برنج (1376)
جهان پهلوان تختی (1377)
مهر مادری (1376)
پسر مریم (1377)
رنگ خدا (1377)
میکس (1378)
طهران روزگار نو (1378)
نیمه گمشده (1378)
صنم (1378)
باران (1379)
پرنده باز کوچک (1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59044>

حسین جعفریان

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1323 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: فیلمبردار

فیلمها:

چه پرستاره بود شیم (1355)

تاتوره (کیومرث پوراحمد، 1363)

پدربزرگ (مجید قاری زاده، 1364)

بی بی چلچله (کیومرث پورحمد، 1365)



شاخه های بید (امراالله احمدجو، 1367)

زمان از دست رفته (پوران درخشنده، 1368)

صنوبرهای سوزان (عباس شیخ بابایی، 1368)

نقش عشق (شهریار پارسی پور، 1369)

نرگس (رخشان بنی اعتماد، 1370)

زیر درختان زیتون (عباس کیارستمی، 1372)

هتل کارتن (سیروس الوند، 1375)

قاصدک (قاسم جعفری، 1375)

عشق بدون مرز (پوران درخشنده، 1376)

بانوی اردیبهشت (رخشان بنی اعتماد، 1376)

دوزن (تهمینه میلانی، 1377)

نسل سوخته (حسین جعفریان، 1378)

زیر پوست شهر (رخشان بنی اعتماد، 79/1378)

شب یلدا (کیومرث پوراحمد، 1379)

طلای سرخ (جعفر پناهی، 1381)

حسین زندیاف

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1325 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: تدوینگر

دست شیطان (1359)



مرگ سفید (1362)

مردی که زیاد می‌دانست (1363)

طائل (1363)

اتوبوس (1364)

آتش در زمستان (1364)

مأموریت (1365)

معما (1365)

ترن (1366)

ایستگاه (1366)

دلار (1367)

رانده شده (1368)

باغ سید (1368)

مهاجر (1368)

شهر خاکستری (1369)

ساوالان (1369)

آپارتمان شماره 13 (1369)

تبعیدی ها (1370)

دو نفر و نصفی (1370)

شتابزده (1370)

ساده لوح (1370)
مستأجر (1371)
گریز (1371)
از کرخه تا رایب (1371)
دلاوران کوچه دلگشا (1371)
خاکستر سبز (1372)
دمرل (1372)
چشم شیطان (1372)
حمله به اچ 3 (1373)
دل و دشنه (1373)
مهریه بی بی (1373)
عصیان (1373)
سفر (1373)
دایره سرخ (1374)
دکل (1374)
بانی چاو (1374)
قله دنیا (1374)
بوی پیراهن یوسف (1374)
معجزه خنده (1375)
راز مینا (1375)
سینما سینماست (1375)
توفان شن (1375)
شمارش معکوس (1376)
روانی (1376)
تنها (1376)
هیوا (1377)
شیدا (1377)
پیرواز خاموش (1377)
مومیائی 3 (1378)
دختر شیرینی فروش (1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59047>

حسین محجوب

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1327 - ...)

محل تولد: ایران - مازندران - ساری

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

دارای مدرک تحصیلی دیپلم ادبی.

شروع فعالیت در سینما با بازی در فیلم رگبار.

رگبار (بهرام بیضائی - 1351)



چوپانان کویر (کارگردانی - 1359)

مادیان (علی ژکان - 1364)

کنار برکه‌ها (یدالله نوعصری - 1365)

شاید وقتی دیگر (بهرام بیضائی - 1366)

برهوت (محمدعلی طالبی - 1367)

دوران سربی (خسرو معصومی - 1367)

ریحانه (علیرضا رئیس‌یان - 1368)

پرده آخر (واوژ کریم مسیحی - 1369)

نقش عشق (شهریار پارسی پور - 1369)

براده‌های خورشید (محمدحسین حقیقی - 1375)

ماه و خورشید (محمدحسین حقیقی - 1375)

رنگ خدا (مجید مجیدی - 1377)

باران (مجید مجیدی - 1379)

من ترانه پانزده سال دارم (رسول صدرعاملی - 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58932>

حسین یاری

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1346 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: دیپلم



بازیگری را از تئاتر و در سال 1360 آغاز کرد. او در واحد دوبلاژ صدا و سیما به‌عنوان گوینده هم فعالیت کرده است.

با فیلم‌های دفاع مقدس شناخته شد که در این ژانر موفق بود و برای بازی در فیلم "آخرین مرحله" جایزه سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل مرد را از چهاردهمین جشنواره فیلم فجر دریافت کرد.

او بازی در نقش‌های دیگر را هم با فیلم‌های "سرعت" و "دنیای وارونه" تجربه کرد که برای او تجربه گراندردی

بود. بازی او در "بلوغ" تحسین منتقدان را برانگیخت و دیپلم افتخار بهترین بازیگر نقش اول مرد را برای بازی در این فیلم از هجدهمین جشنواره فیلم فجر به‌دست آورد.

اما شاید تنها شانس او بازی در فیلم / مجموعه "شب دهم" بود که توانست با بازی بسیار زیبایش در نقش حیدر در میان عموم محبوبیت بسیار زیادی کسب کند. شاید اگر فیلم سینمایی "شب دهم" به بخش مسابقه جشنواره بیستم فجر راه پیدا می‌کرد خیلی‌ها برای بازی او، کنایون ریاحی و ثریا قاسمی حسابی جدا باز می‌کردند.

او در سال 1383 فیلم "معادله" را بر پرده سینماها داشت.

فیلم‌های سینمایی:

- وارث (کوتاه، 1362)

- 0 منفی (کریم زرگر، احمدرضا گرشاسبی - 1369)

- در مسلخ عشق (کمال تبریزی - 1369)
- هور در آتش (عزیزالله حمیدنژاد - 1370)
- آتش در خرمن (+ منشی صحنه - سعید حاجی میری - 1370)
- گریز (ناصر مهدی پور - 1371)
- جای امن (مجتبی راعی - 1372)
- منطقه ممنوع (رضا جعفری - 1373)
- حمله به اچ3 (شهریار بحرانی - 1373)
- آخرین مرحله (محسن محسنی نسب - 1374)
- سرعت (محمدحسین لطیفی - 1374)
- دنیای وارونه (شهریار بحرانی - 1376)
- پرواز خاموش (حسین برزیده - 1377)
- بلوغ (مسعود جعفری جوزانی - 79/1378)
- مریم مقدس (شهریار بحرانی - 1379)
- نغمه (ابوالقاسم طالبی - 1381)
- معادله (ابراهیم وحیدزاده - 1382)
- دم صبح (حمید رحمانیان - 1383)

مجموعه‌های تلویزیونی:

- مردان آنجلس (فیلم / مجموعه، فرج الله سلحشور - 1377)
- شب دهم (فیلم / مجموعه، حسن فتحی - 1380)
- روشن تر از خاموشی (مجموعه، حسن فتحی - 1381)

منبع : مطالب ارسالی

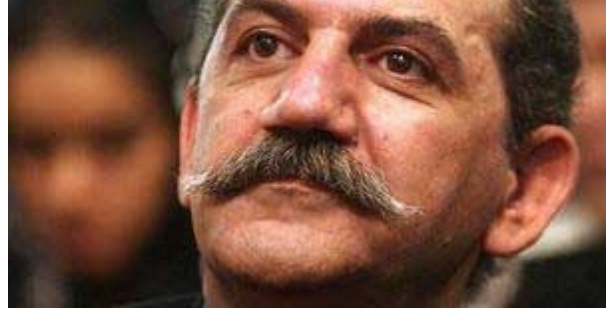
<http://vista.ir/?view=article&id=58965>

 **vista.ir**
Online Classified Service

حمید جبلی

• شرح حال





متولد

۱۳۳۷ تهران.

دارای تحصیلات دیپلم.

فعالیت خود را در سال ۱۳۵۱ در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان آغاز کرد و در سال ۱۳۵۷ نیز در تئاتر مشغول به کار شد. فعالیت در تلویزیون را از سالهای اول دهه شصت با بازی در مجموعه تلویزیونی محله بر و بیا آغاز کرد.

بازی هایش همیشه دیدنی است. از بازی او در جاده های سرد گرفته تا تحفه ها، دیگه چه خبر، دلشدگان، مرد آفتابی، خواب سفید و دختر شیرینی فروش، همه نوع فیلم و همه نوع نقش بازی کرده است. صحبت او به جای کلاه قرمزی و پسرخاله به این دو عروسك جلوه ای ماندگار بخشید.

• فیلم شناسی:

• گریه آوازه خوان (کامبوزیا پرتوی، ۱۳۶۹)

• قرق (احمد هاشمی، ۱۳۷۰)

• دیگه چه خبر؟ (تهمینه میلانی، ۱۳۷۰)

• دلشدگان (علی حاتمی، ۱۳۷۰)

• يك مرد يك خرس (مسعود جعفری جوزانی، ۱۳۷۱)

• مرد ناتمام (محررم زینال زاده، ۱۳۷۱)

• مریم و میتیل (فتحعلی اویسی، ۱۳۷۱)

• آپارتمان (مجموعه، اصغر هاشمی، ۷۳/۱۳۷۲)

• کلاه قرمزی و پسرخاله (ایرج طهماسب، ۱۳۷۳)

• مرد آفتابی (همایون اسعدیان، ۱۳۷۴)

• پسر مریم (کارگردان، ۱۳۷۷)

• خواب سفید (کارگردان و بازیگر، ۱۳۷۹)

• دختر شیرینی فروش (ایرج طهماسب، ۱۳۸۰)

• کلاه قرمزی و سروناز (ایرج طهماسب، ۱۳۸۱)

• زیر درخت هلو (ایرج طهماسب، ۱۳۸۴)

• شهر موشها (محمدعلی طالبی / مرضیه برومند، ۱۳۶۳)

• خط پایان (محمدعلی طالبی، ۱۳۶۴)

• مردی که موش شد (۱۳۶۴)

• جاده های سرد (مسعود جعفری جوزانی، ۱۳۶۴)

• شیر سنگی (مسعود جعفری جوزانی، ۱۳۶۵)

• شیرك (داریوش مهرجویی، ۱۳۶۶)

• تحفه ها (ابراهیم وحیدزاده، ۱۳۶۶)

• در مسیر تندباد (مسعود جعفری جوزانی، ۱۳۶۷)

- ستاره و الماس (سیامک شایقی، ۱۳۶۷)
- ریحانه (علیرضا رئیسیان، ۱۳۶۸)
- مادر (علی حاتمی، ۱۳۶۸)
- ای ایران (ناصر تقوایی، ۱۳۶۸)
- سایه خیال (حسین دلیر، ۱۳۶۹)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74093>



حمید فرخ نژاد

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1348 - ...)

محل تولد: ایران - خوزستان - آبادان

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

فارغ التحصیل دانشکده هنرهای زیبا - دانشگاه تهران

در رشته کارگردانی تئاتر



- آغاز فعالیت به عنوان دستیار کارگردان در سینما -

ساخت چند فیلم کوتاه و چند نمایشنامه دانشجویی.

- پایان نامه "آنکه گفت آری، آنکه گفت نه" - برتولد

برشت (موضوع پایان نامه تئوری: "نمایش در شرق").

- فارغ التحصیل کارگردانی تئاتر از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران.

کارگردان تعدادی فیلم کوتاه و تئاتر دانشجویی. نخستین کارش به عنوان کارگردان تئاتر، نمایش پنجره ای بر بادها نوشته دکتر ناظرزاده کرمانی و

پایان نامه اش نیز نمایش آن که گفت آری، آن که گفت نه بود. کار در سینما را به عنوان دستیار کارگردان و بازیگر نقش کوتاه در فیلم در کوچه های

عشق آغاز کرد. برای بازی در دومین فیلمش عروس آتش سیمرغ بلورین بهترین بازیگر را در هجدهمین جشنواره فیلم فجر دریافت کرد. او همچنین

اولین فیلم سینمایی خود را با نام سفر سرخ کارگردانی کرده است. آخرین بازی او در فیلم زیر آواز باران به کارگردانی رضا کریمی است.

جوایز:

- سیمرغ بلورین بازیگری و فیلمنامه در هجدهمین جشنواره فیلم فجر به‌خاطر « عروس آتش » - 1378
- تندیس جشن خانه سینما (بهترین فیلمنامه - بهترین بازیگر) برای فیلم «عروس آتش» - 1379
- بهترین بازیگر جشنواره سینمای خانواده ارومیه برای فیلم «ارتفاع پست».
- بهترین بازیگر مرد جشنواره کارلوی واری جمهوری چک سال 2000.
- بهترین بازیگر سال 80 و 81 به انتخاب منتقدان مجله فیلم.

فیلم‌های سینمایی:

- عروس آتش (خسرو سینائی، 1378)
- سفر سرخ (فقط کارگردان، 1379)
- ارتفاع پست (ابراهیم حاتمی کیا، 1380)
- تب (رضا کریمی، 1381)
- به رنگ ارغوان (ابراهیم حاتمی کیا، 1382)
- طبل بزرگ زیر پای چپ (کاظم معصومی، 1383)
- چهارشنبه سوری (اصغر فرهادی، 1384)

تئاتر:

نمایشنامه شب هزار و یکم (بهرام بیضائی، 1382)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58897>

 Vista.ir
Online Classified Service

حمیدرضا محدث حکاک

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1357 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر



- دانشجوی کارشناسی بهداشت عمومی.



- مسئول گروه تئاتر دانشکده پیراپزشکی مشهد.
- دبیر کانون تئاتر دانشگاه علوم پزشکی مشهد.
- سابقه بازیگری در تئاتر و تلویزیون مشهد به مدت 8 سال
- مهارت در رشته های ورزشی تکواندو، کونگ فو، بسکتبال، فوتبال
- فعالیت در بیش از 30 نمایش به عنوان کارگردان و بازیگر.

سوابق تئاتر:

تردید (1375)

آی شبنم نمی خیزید (1379)

ولین (احمد مینائی)

فرودگاه (1380)

ستوان کلمبو (مهدی صباغی)

لیلی و مجنون (احمد مینائی)

بی خود و بی گماه (1373)

طلوع سپیده دم (1376)

سوابق تلویزیون (پخش از شبکه استانی):

تبسم بهاری (1378)

کار (1379)

هشدارهای پلیس (79-1378)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58933>

 **vista.ir**
Online Classified Service

حمیده خیر آبادی

جنسیت: زن

تخلص: نادره

تولد و وفات: (1303 - ...)

محل تولد: ایران - گیلان - رشت

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مادر ثریا قاسمی (بازیگر).

دارای مدرک تحصیلی سیکل.

شروع فعالیت از سال 1326 باتئاتر فرهنگ.

امیر ارسلان نامدار (1334)

خروس بی محل (1340)

عروس فرنگی (1343)



ترانه‌های روستائی (1343)

لذت گناه (1343)

خوشگل خوشگلا (1344)

سه کارآگاه خصوصی (1344)

الماس 33 (1346)

ولگردها (1346)

دنیای پر امید (1348)

قصه شب پیدا (1349)

علی بی غم (1349)

رضا موتوری (1349)

طوقی (1349)

دزد و پاسبان (1349)

یک خوشگل و 1000 مشکل (1350)

کاکو (1350)

بابا شمل (1350)

کافر (1351)

شیر تو شیر (1351)

مهدی مشکلی و شلوارک داغ (1351)

آب نوبه (1352)

قصه شب (1352)

اوستا کریم نوکرتیم (1353)

عروس پابرهنه (1353)

- ممل آمریکائی (1353)
مهدی فرنگی (1353)
صلوة ظهر (1353)
همسفر (1354)
پاشنه طلا (1354)
شاهرگ (1354)
مادر جونم عاشق شده (1355)
ماه غسل (1355)
کلك زن خوشگله (1355)
همکلاس (1356)
خدا قوت (1356)
شب آفتابی (1356)
پيراک (1363)
شب شکن (1363)
مدرك جرم (1364)
خانه ابری (1365)
اجاره نشین‌ها (1365)
سایه‌های غم (1366)
هی جو (1367)
زرد قناری (1367)
ریحانه (1368)
بچه‌های طلاق (1368)
مادر (1368)
شب بیست و نهم (1368)
سایه خیال (1369)
در آرزوی ازدواج (1369)
علی و غول جنگل (1369)
جستجو در جزیره (1369)
بانو (1370)
جیب‌برها به بهشت نمی‌روند (1370)
گرگ‌های گرسنه (1370)
یک مرد یک خرس (1371)
تماس شیطان‌ی (1371)

عیالوار (1371)
مریم و میتیل (1371)
هنر پیشه (1371)
راز چشمه سرخ (1371)
روز واقعه (1373)
بازی با مرگ (1373)
کلاه فرمزی و پسر خاله (1373)
تحفه هند (1373)
ماه مهربان (1374)
سلام به انتظار (1374)
مرد آفتابی (1374)
پاک باخته (1374)
روزی که خواستگار آمد (1375)
سفر به خیر (1375)
بازیگر (1377)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58830>

 **vista.ir**
Online Classified Service

حمیرا ریاضی

جنسیت: زن
تولد و وفات: (1346 - ...)
محل تولد: ایران
شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر
مدرک تحصیلی: فوق لیسانس کارگردانی تئاتر از دانشکده سینما و تئاتر.
همسر علیرضا اسیوند (بازیگر).



برای اولین بار با بازی در تله تئاترهای "خسیس دهکده روگافورد" و "انگشتر ژنرال ماسیاس" بود که به تلویزیون آمد و موفقیت خودش در



زمینه نمایش را دوباره تکرار کرد. اوج هنرنمایی او بازی در مجموعه تلویزیونی "طلسم‌شدگان" است. بازی‌اش در فیلم‌های "زیر پوست شهر" و "رنگ شب" از بهترین نقش‌آفرینی‌های کارنامه سینمایی اوست.

فیلم‌های سینمایی:

- هفت سنگ (فیلم و مجموعه، 1376)
- مثلث آبی (به نمایش در نیامده، 1377)
- زیر پوست شهر (رخشان بنی اعتماد - 1379)
- رنگ شب (محمدعلی سجادی - 1379)

مجموعه‌های تلویزیونی:

- همسایه‌ها (حسن فتحی، 1370)
- ساز و ستاره (1371)
- پهلوانان نمی‌میرند (حسن فتحی - 1374)
- در جستجوی گمشده (فیلم داستانی، 1375)
- آژانس دوستی (احمد رمضان زاده - 1378)
- همسفر (قاسم جعفری - 1379)
- دختران (اصغر توسلی - 1379)
- طلسم‌شدگان (داریوش فرهنگ، 1382)

تله تئاتر:

- خسیس دهکده روگافورد (تله تئاتر، 1375)
- انگشتر ژنرال ماسیاس (تله تئاتر، 1375)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58848>

 **vista.ir**
Online Classified Service

خسرو شکیبایی

«خسرو شکیبایی در سن ۶۴ سالگی درگذشت.» خبر همین بود و هیچکس آن را باور نمی‌کرد. باور نمی‌کرد که آقای هامون سینمای ایران، قید زندگی را زده و تسلیم بیماری‌اش شده باشد. اما خبر حقیقت داشت. خسرو شکیبایی روز گذشته بر اثر ایست قلبی در بیمارستان پارسیان تهران درگذشت. مدت‌ها بود که شکیبایی به دلیل بیماری کبد و قند، رنجور و ضعیف شده بود. اما این بار قلبش بود که کار دستش داد. با این همه مرگ او برای هیچکس باورکردنی نبود. او خاطره نسلی بود که با فیلم «هامون» ذوق‌زده شد و از این همه عشق و عرفان گیج شده بود و می‌خواست ماندن «حمید هامون» دنبال «علی عابدینی» خودش بگردد. نسلی که ستاره نداشت و خسرو شکیبایی با پرخاش‌های گاه و بی‌گاهش، با عصبیت و شلوغ‌کاری‌ها و سادگی‌اش، قهرمان او شده بود. او ستاره دوران بی‌ستارگی سینمای ایران بود. اگرچه خیلی زود هم به این مرحله نرسید. بازی در تئاتر و دوبله فیلم‌ها و نادیده گرفتن‌ها را پشت سر گذاشته بود. سال ۶۰، برای اولین بار در فیلم «خط قرمز» ساخته مسعود کیمیایی جلوی دوربین ظاهر شد و از آن زمان، آرام آرام از تئاتر برید و به سینما و تلویزیون آمد. هشت سال بعد بود که داریوش مهرجویی او را دید و برای بازی در نقش «هامون» انتخابش کرد. انتخابی که باعث شد خسرو شکیبایی ۴۵ ساله، به اوج برسد. گیرم که دیر از هر ستاره و چهره‌ای خودش درباره هامون گفته است: «بعد از بازی در هامون یک‌بار روی چارپایه‌ای رفتم که دیگر نمی‌شد از آن پایین آمد. خیلی زود بالا رفته بودم و مگر چند فیلم خوب ساخته می‌شد که من روی آن چارپایه بمانم.» اما او همان زمان به خاطره جمعی ایرانی‌ها اضافه شده بود. فیلم‌های «یک‌بار برای همیشه»، «کیمیا»، «سرزمین خورشید» و این اواخر «حکم» و «اتوبوس شب» توانایی‌های او در بازی را بیش از پیش نشان داد. اگرچه قبل‌تر، وقتی که در مجموعه «مدرس» و «روزی روزگاری» ظاهر شده بود هم می‌شد فهمید که اعجوبه‌ای رودرروی مخاطبان است و حالا در شصت و چهارمین سال او یکی از سمبل‌های سینمای ایران، ستاره سال‌های دور و چهره محبوب سینما، تئاتر و تلویزیون درگذشته است. او سه سیم‌رغ بلورین را از جشنواره فیلم فجر هم برای فیلم‌های «هامون»، «کیمیا» و «سالاد فصل» دریافت کرده تا ثابت کند که هیچکس نمی‌تواند رقیب او باشد. حالا باید باور کنیم که خبر حقیقت دارد و عمو خسرو دیگر نیست.



جوایز / سیم‌رغ بلورین / جشنواره فیلم فجر:

- هامون / هشتمین دوره

- کیمیا / سیزدهمین دوره

کاندید / جشنواره فیلم فجر:

- یک‌بار برای همیشه / یازدهمین دوره

- سایه به سایه / پانزدهمین دوره

- کاغذ بی‌خط / بیستمین دوره

فیلم‌های سینمایی:

خط قرمز (مسعود کیمیائی - 1361)

- دادشاه (حبیب کاووش - 1362)
- صاعقه (1364)
- رابطه (پوران درخشنده - 1365)
- دزد و نویسنده (کاظم معصومی - 1365)
- ترن (امیر قویدل - 1366)
- شکار (مجید جوانمرد - 1366)
- هامون (داریوش مهرجویی - 1368)
- عبور از غبار (پوران درخشنده - 1368)
- ابلیس (احمدرضا درویش - 1368)
- جستجو در جزیره (مهدی صباغزاده - 1369)
- سارا (داریوش مهرجویی - 1371)
- پرواز را به خاطر بسپار (حمید رخشانی - 1371)
- یک بار برای همیشه (سیروس الوند - 1371)
- بلوف (ساموئل خاچیکیان - 1372)
- کیمیا (احمدرضا درویش - 1373)
- پری (داریوش مهرجویی - 1373)
- درد مشترک (یاسمین ملک نصر - 1373)
- لژیون (سیدضیاءالدین دری - 1373)
- سایه به سایه (علی ژکان - 1374)
- خواهران غریب (کیومرث پوراحمد - 1374)
- سرزمین خورشید (احمدرضا درویش - 1374)
- عاشقانه (علیرضا داودنژاد - 1374)
- روانی (داریوش فرهنگ - 1376)
- زندگی (اصغر هاشمی - 1376)
- دختردانی گمشده (داریوش مهرجویی - 1377)
- میکس (داریوش مهرجویی - 1378)
- دختری به نام تندر (حمیدرضا آشتیانی پور - 1379)
- کاغذ بی خط (ناصر تقوایی - 80/1379)
- مزاحم (سیروس الوند - 1380)
- اثیری (محمدعلی سجادی - 1380)
- صیحانه برای دو نفر (مهدی صباغزاده، 1382)
- ازدواج صورتی (منوچهر مصیری، 1383)
- سالاد فصل (فریدون جیرانی، 1383)
- حکم (مسعود کیمیائی، 1383)

ستاره‌ها (فریدون جیرانی، 1384)

مجموعه‌های تلویزیونی:

مدرس

خانه سبز (مجموعه - بیژن بیرنگ، مسعود رسام - 1375)

کاکتوس (مجموعه سری اول - محمدرضا هنرمند - 1377)

تفنگ سرپر (مجموعه - ام‌الله احمدجو - 79/1378)

در کنار هم (مجموعه تلویزیونی - فتحعلی اویسی - 1381)

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=110741>

 Vista.ir
Online Classified Service

داریوش ارجمند

• شرح حال

• تاریخ تولد: ۱۳۲۲

با بازی در فیلم « ناخدا خورشید » ساخته ناصر تقوایی به سینما آمد و با دریافت سیمرغ بلورین بهتری بازیگر نقش اول مرد از پنجمین جشنواره فیلم فجر جای خود را به عنوان یک بازیگر خوب و قابل قبول تثبیت کرد.

• در دهه شصت بازیهای ماندگاری از خود به جای گذاشت:

در فیلمهای کشتی آنجلیکا، جستجوگر، پرده آخر توانا و قدرتمند ظاهر شد. در دهه هفتاد اما کم کار بود. بازی معرکه اش در سه فیلم ماندگار آدم برفی، اعتراض و سگ کشی نشان از توانایی های او دارد. به شرطی که کارگردانی حرفه ای او را هدایت کند.

دریافت سیمرغ بلورین بهتری بازیگر نقش دوم مرد از نوزدهمین جشنواره فیلم فجر آخرین تقدیر از او بود.

اما داریوش ارجمند در تلویزیون يك شكست خورده به تمام معناست.



داریوش ارجمند در زمینه اجرا هم توانا نشان داده است. اولین بار اجرای نشست نقد و بررسی مجموعه تلویزیونی امام علی (ع) را با مهارت هر چه تمام تر بر عهده گرفت و بعدها در يك برنامه تلویزیونی پای ثابت اجرا شد. داریوش ارجمند يك سخنور چیره دست نیز هست.

• فیلم شناسی:

- زمین آسمانی (محمدرضا نجفی، ۱۳۷۳)
- هیبوط (احمدرضا معتمدی، ۱۳۷۴)
- فرار مرگبار (تورج منصوری، ۱۳۷۴)
- هفت سنگ (عبدالرضا نواب صفوی، ۱۳۷۵)
- شور زندگی (فریال بهزاد، ۱۳۷۷)
- بسوی افتخار (مجموعه، سیروس مقدم، ۱۳۷۷)
- اعتراض (مسعود کیمیایی، ۱۳۷۸)
- مسافر ری (داود میرباقری، ۱۳۷۹)
- سگ کنشی (بهرام بیضایی، ۱۳۷۹)
- پلیس جوان (مجموعه، سیروس مقدم، ۱۳۸۰)
- زیر آواز باران (رضا کریمی، ۱۳۸۱)
- ازدواج به سبک ایرانی (حسن فتحی، ۱۳۸۴)
- ناخدا خورشید (ناصر تقوایی، ۱۳۶۵)
- پاییزان (رسول صدراعلمی، ۱۳۶۶)
- کشتی آنجلیکا (محمدرضا بزرگ نیا، ۱۳۶۷)
- سفر عشق (ابوالحسن داودی، ۱۳۶۷)
- جستجوگر (محمد متوسلانی، ۱۳۶۸)
- تیغ آفتاب (مجید جوانمرد، ۱۳۶۹)
- پرده آخر (واروژ کریم مسیحی، ۱۳۶۹)
- قربانی (رسول صدراعلمی، ۱۳۷۰)
- ناصرالدین شاه آکتور سینما (محسن مخملباف، ۱۳۷۰)
- آدم برفی (داود میرباقری، ۱۳۷۳)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74095>

داریوش مهرجویی

* زندگی‌نامه

در سال ۱۳۱۸ تهران به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی را در تهران پشت سر گذاشت و بیست ساله بود که برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت. در سال ۱۳۴۴ ه.خ. از دانشگاه یو.سی.ال.ای در لوس آنجلس لیسانس فلسفه گرفت. در همین سال سردبیری نشریه پارس ریویو در لوس آنجلس را به عهده گرفت و سال بعد به تهران آمد و در سال ۱۳۴۶ نخستین فیلم خود به نام الماس ۳۳ را ساخت که شکستی تجاری محسوب می‌شد و توجه منتقدین را هم به خود جلب نکرد اما در ۱۳۴۸ خورشیدی با کمک غلامحسین ساعدی فیلم‌نامه گاو را از روی یکی از داستان‌های کوتاه عزادارن بیل نوشته ساعدی نوشت و کارگردانی کرد.

این فیلم برای مهرجویی و سینمای ایران جوایز متعددی را در جشنواره‌های بین‌المللی به ارمغان آورد. گاو هم از نظر تجاری هم از نظر هنری فیلم موفقی از کار درآمد و فصل جدیدی در سینمای ایران گشود. طی چهل سال گذشته به جز وقفه چند ساله پس از انقلاب بهمن ۵۷ و وقایع بعد از آن که منجر به مهاجرت مهرجویی به فرانسه شد، او همواره یکی از فیلم‌سازان مطرح و پرکار ایرانی بوده‌است.

* کارگردان

(۱) الماس ۳۳ (۱۳۴۶)

(۲) گاو (۱۳۴۸)، تهیه‌کننده، نمایش داده شده در جشنواره‌های کن، برلن، مسکو،



لندن، لوس آنجلس و... و پخش شده در اغلب کشورهای آسیایی، اروپایی و آمریکایی.

(۳) آقای هالو (۱۳۴۹)، نمایش داده شده در جشنواره‌های برلن، مسکو، لندن و...

(۴) پستچی (۱۳۵۱)، فیلم هفتم از ده فیلم برگزیده جهان توسط منتقدین انگلیسی سالنامه فیلم بولتن، ۱۹۷۱ م.

(۵) دایره مینا (۱۳۵۷)

(۶) مدرسه‌ای که می‌رفتیم (۱۳۵۹)

(۷) اجاره‌نشین‌ها (۱۳۶۵)، تدوین

(۸) شیرک (۱۳۶۶)، تهیه‌کننده

(۹) هامون (۱۳۶۸)، تهیه‌کننده

(۱۰) بانو (۱۳۷۰)

(۱۱) سارا (۱۳۷۱)، تهیه‌کننده

(۱۲) پری (۱۳۷۳)، تهیه‌کننده

(۱۳) لیلا (۱۳۷۵)، تهیه‌کننده

(۱۴) درخت گلابی (۱۳۷۶)، تهیه‌کننده

(۱۵) داستان‌های جزیره (اپیزود اول، دختردایی گمشده) (۱۳۷۷)

- ۱۶) میکس (۱۳۷۸)، تهیه‌کننده، طراح صحنه و لباس
- ۱۷) بمانی (۱۳۸۰)، تهیه‌کننده، تدوین، طراح صحنه و لباس
- ۱۸) مهمان مامان (۱۳۸۲)، تهیه‌کننده
- ۱۹) سنتوری (۱۳۸۵)
- ۲۰) تولدت مبارک (۱۳۸۵)
- ۲۱) فرش ایرانی، یک اپیزود (۱۳۸۵)
- فیلم‌نامه‌نویس
- الماس ۳۳ (۱۳۴۶)
- گاو (۱۳۴۸) با همکاری غلامحسین ساعدی.
- آقای هالو (۱۳۴۹) با همکاری علی نصیریان
- پستچی (۱۳۵۱)
- دایره مینا (۱۳۵۷) با همکاری غلامحسین ساعدی
- الموت (۱۳۵۴)
- فئات (۱۳۵۵) با همکاری هوشنگ گلشیری، بر اساس داستان معصوم ۳
- مدرسه‌ای که می‌رفتیم (۱۳۵۹) با همکاری فریدون دوستدار
- تسخیر شدگان (۱۳۶۰) بر اساس رمان فنودور داستایوسکی
- سفر به سرزمین رمبو (۱۳۶۲)
- اجاره نشین‌ها (۱۳۶۵)
- شیرک (۱۳۶۶) با همکاری کامبورا پرتوی
- هامون (۱۳۶۸)، انتشارات زمانه
- بانو (۱۳۷۰)، بر اساس ویریدیان، لوئیس بونوئل. تهران: تیرازه ۱۳۷۷ ۵-۱-۹۰۸۳۶-۹۶۴-ISBN
- سارا (۱۳۷۱) بر اساس خانهٔ عروسک، هنریک ایبسن
۱۶. پری (۱۳۷۳) تهران: آمه ۱۳۷۶ ۰-۸-۹۰۶۸۸-۹۶۴-ISBN، بر اساس فرانی و زوی، نویسنده: جروم دیوید سالینجر
- لایلا (۱۳۷۵) با همکاری مهناز انصاریان
- درخت گلابی (۱۳۷۶) بر اساس داستانی از گلی ترقی
- داستان‌های جزیره (اپیزود اول، دختردایی گمشده) (۱۳۷۷)
- میکس (۱۳۷۸)
- بمانی (۱۳۸۰)
- مهمان مامان (۱۳۸۲) بر اساس داستانی از هوشنگ مرادی کرمانی
- جوایز
- ۱۹۷۱ م. ۵۱۳۵۰ خ. جایزهٔ منتقدان بین‌المللی (مجمع بین‌المللی منتقدان فیلم)، سی و دومین دورهٔ جشنوارهٔ ونیز. برای فیلم گاو.
- ۱۳۴۹ ه. خ. جایزهٔ بهترین فیلم‌نامه از دومین جشنوارهٔ سپاس، برای فیلم گاو..
- ۱۳۵۰ بهترین کارگردانی، بهترین فیلم‌نامه و جایزهٔ اول به عنوان بهترین فیلم، جشنوارهٔ سپاس برای فیلم آقای هالو.
- ۱۹۷۱ م. ۵۱۳۵۰ خ. جایزهٔ مخصوص هیئت داوران جشنوارهٔ بین‌المللی فیلم مسکو. برای فیلم آقای هالو.

منبع : سیمرغ

<http://vista.ir/?view=article&id=91348>

 **vista.ir**
Online Classified Service

داستین هافمن

«داستین هافمن» در ۸ اوت ۱۹۳۷ در لس آنجلس آمریکا به دنیا آمد. پدر او یک خیاط بود که در کمپانی کلمبیا کار می‌کرد و مادرش هم یک بازیگر آماتور تئاتر. هافمن کار خود را مانند تمام هم‌دوره‌ی‌هایش از تئاتر شروع کرد و در دهه‌ی ۱۹۶۰ پس از گذراندن دوره‌ی آزاد بازیگری با جین هاکمن راهی دنیای بزرگ سینما شد.

او می‌گوید: «با جین تصمیم گرفتیم که به هر نحوی شده خودمان را در این دنیای بزرگ ثابت کنیم». داستین هافمن توانست در دورانی که افول ستارگان هالیوود آغاز شده بود خود را به عنوان یک بازیگر صاحب سبک مطرح کند و جوایز جشنواره‌های معتبر بین‌المللی را یکی پس از دیگری برآید. او در کارنامه‌ی کاری‌اش ۷ بار نامزد اسکار شد و ۲ بار این جایزه را از آن خود کرد.

● سبک بازی

همان‌طور که می‌دانیم بازیگران برای رسیدن به نقش از راه‌های گوناگونی استفاده می‌کنند؛ داستین هافمن هم برای خود سبک و سیاق ویژه‌ی دارد. او بیش‌تر یک بازیگر درونگرا بوده است تا برونگرا. هافمن خود را غرق شخصیت و روحیاتی که کاراکتر دارد می‌کند و به اصطلاح با آن یکی می‌شود و کنش و واکنش‌هایی که انجام می‌دهد را به شخصیت درونش می‌سپارد تا درونش تصمیم بگیرد و او عمل کند. این نوع بازی هافمن و



احساس‌گرایی خاص او در فیلم‌های مشهورش همچون «پاپیون»، «ماراتن من»، «کرامر علیه کرامر» و «رین‌من» مشهود است.

در کرامر علیه کرامر، صحنه‌ی معروف شکسته شدن لیوان توسط هافمن در برابر مریل استریپ، بازیگر نقش مقابلش، به صورت بداهه در یکی از برداشت‌ها شکل گرفت؛ البته رضا کیانیان در کتاب تحلیل بازیگری، علت رفتار هافمن در این صحنه را غرور و تاب و تحمل نداشتن او در برابر بازی

خوب استریپ می‌داند و به صورتی ساده‌تر حسادتش به وی که با توجه به سبک بازی هافمن چنین عملی از او بعید نبود! داستین هافمن در مورد صحنه‌یی از «کابوی نیمه‌شب» می‌گوید: «مشغول فیلمبرداری مخفیانه در خیابان بودیم و به من میکروفن وصل شده بود؛ وقتی خواستم از خیابان رد بشوم ماشین‌یی از کنارم گذشت تا چراغ قرمز را رد کند که به من زد و من فریاد زدم، مگه نمی‌بینی من دارم رد می‌شم!»

• یک بازیگر کوتاه‌قامت

او عاشق بازی در نقش‌های متفاوت است؛ با توجه به کارنامه‌اش و همچنین گفته‌ی خودش خیلی راحت می‌توان به این نتیجه رسید. جالب این‌جاست که او در میان نقش‌های وکیل، دیوانه، خانه‌دار، کابوی، زن، مسیح و ... که بازی کرده است اعتقاد دارد که نقش جیمز باند را کارنامه‌اش کم دارد! هافمن به گفته‌ی بسیاری از منتقدان یک آرمان‌گراست و این را می‌توان از بازی‌هایش در فیلم‌های «ماراتن من» و «سگ را بچیان» دریافت.

او علی‌رغم این که با سیاست آشناست اما به قول خودش سعی می‌کند بیش‌تر یک هنرمند باشد تا سیاستمدار، به‌خصوص پس از سخنان تند مایکل مور در اسکار: «ما به خاطر یک هنرمند این‌جا هستیم، چرا که یک هنرمند گاهی می‌تواند روشن‌نگر گذشته باشد و آن را با حال ارتباط دهد و گاهی آینده را تصحیح کند».

• بازی گمشده

هافمن در میان نقش‌های فوق‌العاده‌یی که ایفا کرده است نقش‌های به چشم نیامده‌ی زیادی دارد مانند نقشی که در «ژاندارک» بسون بازی کرد.

او در این فیلم در مقابل میلایوویچ - که نقش ژاندارک را بازی می‌کرد - نقش ذهنی مسیح (ع) که در نگاه‌های پایانی ژاندارک پیر شده بود را بر عهده داشت.

هافمن در نقشش نه حرکتی داشت، نه با کسی درگیر می‌شد و نه می‌توانست بداهه‌پردازی کند، اما باز هم از عهده‌ی ایفای آن برآمد. کلید موفقیت او در دست بیان فوق‌العاده‌اش بود که پایه‌ی بازی‌اش را علاوه بر میمیک (چهره) در بر داشت. او فقط و فقط از این دو عنصر کمک گرفت و در ۲۰ - ۱۵ دقیقه‌یی که بازی داشت تماشاگر را خسته نکرد.

جالب این که بعضی‌ها ممکن است متوجه داستین هافمن بودن او نشوند و پس از تیتراژ از خود بپرسند که این همان هافمن سرحال و پرانرژی بود؟! این پرسش نشان از آن دارد که هافمن باز هم توانسته نقشی متفاوت را بازی کند. ژاندارک ساخته‌ی لوک بسون محصول ۱۹۹۹ آمریکا است. خیلی اغراق‌آمیز است که بگوییم سینمای معاصر جهان بدون هافمن شکل نمی‌گرفت، ولی دست کم می‌توان این را گفت که وجود او بدون هیچ شک و شبهه‌یی اثری بزرگ بر زمان خود گذاشته است

منبع : سوره مهر

<http://vista.ir/?view=article&id=327017>

 Vista.ir
Online Classified Service

داستین هافمن Dustin Hoffman

ظهور داستین هافمن در دهه ۶۰ خبر از ورد ستاره‌ای جدید به دنیای هالیوود می‌داد. شخصیت بی‌تکلف و سخت کوشش خیلی زود او را در میان معروف‌ترین و ممتازترین بازیگران نسل خویش قرار داد.

هافمن اغلب با کلیشه شدن در نقش‌هایی که از او یک ضد قهرمان (انسانی زجر کشیده و شخصیتی تراژیک که به ندرت به پایان خوش می‌انجامد) می‌ساخت در ستیز بود. به طور عمده او زمینه جدیدی را برای همه بازیگران، نه فقط بازیگرانی که کمتر به قهرمانی و بیشتر به توصیف حقیقت زندگی محدود می‌شوند، ایجاد کرد. داستین هافمن در هشتم آگوست سال ۱۹۳۷ در لس آنجلس به دنیا آمد. او در ابتدا برای پزشکی درس خواند اما پس از مدتی تحصیل را رها کرد و به شغل‌های مختلفی مثل دستیاری روانپزشکی، پیشخدمتی، ظرف‌شویی، تایپیستی و روزنامه‌فروشی پرداخت تا اینکه به هنرستان موسیقی و هنر لس آنجلس راه یافت.

او قبل از رفتن به نیویورک برای تحصیل در استودیوی «لی استراسبرگ» (Lecstrasbreg)، وارد کالج شهر سانتا مونیکا شده بود که پس از آشنایی با دانشجویی دیگری به نام «جن هاگمن» (Jeme Hackman) که هیچ کدامشان موفقیتی را که پیش رو داشتند پیش‌بینی نمی‌کردند - در کاخ پاسادنا (Pasadena) تمام توجه‌اش را متوجه بازیگری کرده بود و در چند



نقش کوچک تلویزیونی نه چندان مهم بازی می‌کرد.

هافمن با ناراحتی از عدم موفقیتش در این نقش‌ها، مدتی بازیگری را رها کرد. اما در سال ۱۹۶۰، اولین نقش روی صحنه‌اش را در محصولی از «گراتراد استین» (Gertrude Stein) با نام «بلی گفتن برای مرد جوان» ایفا کرد که راه را برای ورود به برادوی هموار نمود و نظر مایک نیکولز (Mike Nicholes) کارگران را متوجه خود کرد.

پس از «آشپز برای آقای جنرال» او به تلاش هایش ادامه داد و چندین سال روی صحنه ظاهر نشد که در این خلال به تحصیل و فعالیت در استودیوی بازیگران لی استراسبرگ می‌پرداخت تا به بازیگری دارای مدت تبدیل شود و بالاخره در سال ۱۹۶۴ در چند تئاتر مثل «در انتظار گودو» و «پیشخدمت زبان بسته» بازی کرد و دو سال بعد او جایزه «اوبی» را برای بازی‌اش در «سفر پنجمین سواره» بدست آورد.

در سال ۱۹۶۷ هافمن اولین فیلمش را با نقش کوچکی در «پلنگ بیرون می‌رود» بازی کرد و کمی بعدتر در فیلم طنز و تحسین شده «چی؟» تغییر روش داد. در این زمان بود که او اولین بار توسط کارگردانی بنام «مایک نیکولز» کشف شد، کسی که او را در قالب نقش اول کمدی سیاهش به نام «فارغ‌التحصیلی» قرار داد که با وجود سی‌سالگی‌اش هنگام ساخته شدن فیلم، او به خوبی به شکل یک دانشجوی کالج در آمده بود و بازی زیبایش نه تنها نامزدی اسکار را به دنبال داشت بلکه باعث محبوبیت فراوانش نیز در بین جوانان شد.

مقام او به عنوان یک ستاره تازه کار سینما در نتیجه فیلم «کابوی نیمه شب» ساخته جان اسکلزینگر (John Schlesinger) تثبیت شد که جایزه آکادمی را هم برایش به دنبال داشت و همچنین دومین نامزدی اسکار را به خاطرش کسب کرد. در سال ۱۹۷۰ در فیلم «مرد گنده کوچک» ساخته «آرتورین» (Arthur Pen) درخشید. تصویر فوق‌العاده‌ای از یک جنگجوی هندی و نقشی که مستلزم این بود که به فردی صد ساله تبدیل شود.

بازی در «هوی کلدمن کیست؟» با کارگردانی دوست همیشگی‌اش «بولگاسبارد» (Ulu Gasburd) اولین شکست هافمن در بازی‌های محسوب

می‌شود. او بعد از این فیلم در درام غم‌انگیز «سگهای پوشالی» ساخته سم پکینپا (Som Peckinpa) ظاهر شد که انتقادات تندی را در پی نمایشش در پس داشت.

اما فیلمی که با آن نام هافمن برای همیشه در یادها ماندگار شد «پاپیون» بود که در کنار «اتیسو مک کوین» (Steve McQueen) عالی ظاهر شد. نقش هافمن در این فیلم که زندانی بی‌گناه تبعید شده است تا مدت‌ها او را انتخاب اول بسیاری از کارگردانان برای فیلم‌هایشان قرار داد. او سپس در نقش کم‌دین افسانه‌ای «لنی بروس» (Lenny Bruce) در فیلم «لنی» که در سال ۱۹۷۴ براساس زندگی‌نامه‌اش ساخته شده بود بازی کرد و سومین نامزدی آکادمی را از آن خود کرد.

شاید یکی از دیگر شخصیت‌های به یادماندنی هافمن، نقش «کارل برن استین» در برابر «رابرت ردفورد» در فیلم «تمام مردان رئیس جمهور» باشد. در سال ۱۹۷۶ هافمن بار دیگر با «اسکوزینگر» در فیلم «مرد ماراتن» همکاری کرد. که او را در کنار «لارنس الیور» (Laurance Olivier) قرار داد و این دو بازیگر توانا توانستند فیلم موفق دیگری بیافرینند.

در سال ۱۹۷۸ فیلم «زمان بی‌پردگی» به کارگردانی «گر اسبارد» پرژه‌ای بود که از نگاه منتقدان موفق از کار درآمد اما از نظر مالی شکست سنگینی خورد و سرانجام فیلم «آگاتا» را بازی کرد که نه بینندگان را راضی نگه داشت و نه منتقدان را. ولی در همان سال در درام خانوادگی «کرامر علیه کرامر» که برای هر دو گروه قابل قبول بود ایفای نقش کرد. بازی هافمن در نقش مردی مطلقه بالاخره جایزه آکادمی را برایش بعد از سه بار نامزدی به ارمغان آورد.

او همچنین برنده جایزه گلدن گلاب شد و چندین عنوان از طرف انجمن منتقدان نیویورک و لس آنجلس کسب کرد. فیلم بعدی هافمن در کمدی «توتسی» در سال ۱۹۸۲ در نقش بازیگری که سعی می‌کند نقشی را در اپرا بدست آورد حتی موفق‌تر از قبل بود. با توجه به این‌که این فیلم نامزدی دیگری را برای اسکار نصیب او کرد، در طول نمایش عمومی نزدیک یک میلیون دلار فروش داشت.

او پس از یک غیبت طولانی در سال ۱۹۸۴ با نقش «ویلی لومان» در نمایش «مرگ فروشنده» به روی صحنه برادوی بازگشت. او با بازی در سریال‌های شبکه تلویزیونی CBS جایزه گلدن گلاب دیگری کسب کرد. در سال ۱۹۸۸ با بازی در «مرد بارانی» به کارگردانی «بری لوینسون» (Barry Levinson) که در کنار «تام کروز» (Tom Cruise) ایفای نقش کرد، برنده دومین جایزه اسکار بهترین بازیگر شد و باعث شد تا هنرمند موفق‌تری چه از نظر منتقدان و چه از نظر تماشاچیان باشد.

در همان سال، هافمن دوباره با حضور در «تاجر ونیزی» به صحنه برادوی برگشت و به دنبال آن در کنار «شون کاندری» (Sean Connery) و «میتو برادریک» (Matthew Braderick) در فیلم «حرفه خانوادگی» به ایفای نقش پرداخت. هافمن در سال ۱۹۹۱ در درام جنایی «بیلی بس گیت» بازی کرد که اولین سری از فیلم‌هایی بود که به تدریج هنر ترسیم شخصیت او کاهش می‌یافت. در همان سال در نقش کاپیتان هوک در برابر «رابین ویلیامز» (Robin Williams) در نقش «پیتترین» که شخصیت معروف و دوست داشتنی آن زمان بود در فیلم تخیلی کارگردان مقتدر فیلم‌های علمی-تخیلی یعنی «استیون اسپیلبرگ» در فیلم «هوک» بازی کرد. او پس از بازی در فیلم تار و فراموش شده «قهرمان» سه سال از روی پرده سینما ناپدید شد. اما با فیلم ماجراجویانه «حادثه» به سینما بازگشت و بازی متعادلی را به نمایش گذاشت. اما در ادامه فیلم «بوفالوی آمریکایی» اثر «میشل کورنت» (Micheal Corrent) که اقتباسی از فیلمنامه «دیوید مامت» (David Mamet) بود به صورت محدود نمایش داده شد و خیلی مورد توجه قرار نگرفت.

هافمن سپس در سال ۱۹۹۶ در جمع بازیگرانی از جمله «رابرت دنیرو» (Robert Deniro) و «براد پیت» (Brod Pitt) در درام «خواب رفتگان» ساخته اوینسون قرار گرفت و یکسال بعد در فیلم‌های «شهر آشفته»، «حومه»، «سگ را بچینان» این دهه را سپری کرد. نقش او در فیلم «سگ را بچینان» یک تهیه کننده عصبی به نام «استنلی اوسن» است. در سال ۱۹۹۷ انتقادهای جنجالی زیادی را برای این فیلم هجو سیاسی گفته و نوشته شد. داستین هافمن تجربه فیلم سازی را نیز در کارنامه‌اش دارد که آن هم فیلم «جراحات شخصی» است و فیلم «راه‌پیمایی روی ماه» علاوه بر بازی در آن، تهیه کنندگی آن را نیز به عهده داشت.

در آوریل ۱۹۹۹ هافمن در یک مراسم تلویزیونی مورد ستایش قرار گرفت و جایزه دستاوردهای مادام العمر را دریافت کرد که این عنوان در سال

۲۰۰۳ تکرار شد. داستین هافمن که برنده دو جایزه اسکار و نامزد هفت جایزه است یکی از مؤثرترین و مهم‌ترین بازیگران تاریخ سینما در دو ژانر کمدی و درام است و همانند بازیگران ممتاز هم نسل خود مثل «آل پاجینو»، «رابرت دنیرو» و «مارلون براندو» همیشه جاودانه است. او به تازی در کنار «سوزان سارلندون» (Sarah Sarandon) در درام گیرنده «نور مهتاب» بازی کرد و در سال ۲۰۰۴ نقش رئیس آشوبگر فیلم «اعتماد» را ایفا کرد.

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=88915>

 **vista.ir**
Online Classified Service

داستین هافمن و حقیقت زندگی

اگر قرار بود انتخاب بازیگران هالیوود براساس چهره زیبا باشد مطمئنا داستین هافمن در آن جایی نداشت. اما ظهور این بازیگر در دهه ۶۰ خبر از ورود ستاره ای جدید به دنیای هالیوود می داد. شخصیتی بی تکلف و سخت کوش که خیلی زود خود را در میان معروف ترین و ممتازترین بازیگران هم نسلش جای داد. داستین هافمن در هشتم آگوست سال ۱۹۳۷ در لس آنجلس به دنیا آمد. او در ابتدا برای پزشکی درس خواند اما پس از مدتی تحصیل را رها کرد و به شغل های مختلفی مثل دستپاری روانپزشکی، پیشخدمتی، ظرف شوری، تایپستی و روزنامه فروشی پرداخت تا اینکه به هنرستان موسیقی و هنر لس آنجلس راه یافت.

او قبل از رفتن به نیویورک برای تحصیل در استودیو «لی استراسبرگ»، وارد کالج شهر سانتا مونیکا شده بود و در آنجا پس از آشنایی با دانشجوی دیگری به نام «جن هاگمن» - که هیچ کدامشان موفقیتی را که پیش رو داشتند پیش بینی نمی کردند - در کاخ پاسادنا تمام توجه اش را متوجه بازیگری کرده و در چند نقش کوچک تلویزیونی نه چندان مهم بازی می کرد. هافمن با ناراحتی از عدم موفقیتش در این نقش ها، مدتی بازیگری را رها

کرد. اما در سال ۱۹۶۰، اولین نقش روی صحنه اش را در محصولی از «گراتراند استین» با نام «بلی گفتن برای مرد جوان» ایفا کرد که راه را برای ورود به برادوی هموار و نظر مایک نیکولز کارگران را متوجه خود کرد.



پس از «آشپز برای آقای جنرال» او به تلاش هایش ادامه داد و چندین سال روی صحنه ظاهر نشد که در این خلال به تحصیل و فعالیت در استودیوی بازیگران لی استراسبرگ می پرداخت تا به بازیگری دارای مند تبدیل شود و بالاخره در سال ۱۹۶۴ در چند تئاتر مثل «در انتظار گودو» و «پیشخدمت زبان بسته» بازی کرد و دو سال بعد او جایزه «اوبی» را برای بازی اش در «سفر پنجمین سواره» بدست آورد.

در سال ۱۹۶۷ هافمن اولین فیلمش را با نقش کوچکی در «پلنگ بیرون می رود» بازی کرد و کمی بعدتر در فیلم طنز و تحسین شده «چی؟» تغییر روش داد. در این زمان بود که او اولین بار توسط کارگردانی بنام «مایک نیکولز» کشف شد، کسی که او را در قالب نقش اول کمدی سیاهش به نام «فارغ التحصیلی» فرار داد که با وجود سی سالگی اش هنگام ساخته شدن فیلم، او به خوبی به شکل یک دانشجوی کالج در آمده بود و بازی زیباییش نه تنها نامزدی اسکار را به دنبال داشت بلکه باعث محبوبیت فراوانش نیز در بین جوانان شد.

مقام او به عنوان یک ستاره تازه کار سینما در نتیجه فیلم «کابوی نیمه شب» ساخته جان اسکولزینگر تثبیت شد که جایزه آکادمی را هم برایش به دنبال داشت و همچنین دومین نامزدی اسکار را به خاطرش کسب کرد. در سال ۱۹۷۰ در فیلم «مرد گنده کوچک» ساخته «آرتورین» درخشید. تصویر فوق العاده ای از یک جنگجوی هندی و نقشی که مستلزم تبدیل شدن به فردی صد ساله بود.

هافمن اغلب با کلیشه شدن در نقش هایی که از او یک ضد قهرمان می ساخت بیزار بود. به طور عمده او زمینه جدیدی را برای همه بازیگران، نه فقط بازیگرانی که کمتر به قهرمانی و بیشتر به توصیف حقیقت زندگی محدود می شوند، ایجاد کرد.

در همین سال نیز فرزند دختر او به دنیا آمد و او تلاش می کرد پدری همسر خوبی برای خانواده باشد، اما این امر مقدور نبود چرا که به دلیل فیلمبرداری های زیاد فقط ماهی یک بار موفق به دیدن خانواده اش می شد.

بازی در «هوی کلدمن کیست؟» با کارگردانی دوست همیشگی اش «یولاگاسبارد» اولین شکست هافمن در بازی هایش محسوب می شود. او بعد از این فیلم در درام غم انگیز «سگ های پوشالی» ساخته «سم پکینپا» ظاهر شد که انتقادات تندی را پس از نمایشش در پی داشت.

اما فیلمی که با آن نام هافمن برای همیشه در یادها ماندگار شد «پاپیون» بود که در کنار «مک کوین» عالی ظاهر شد. نقش هافمن در این فیلم که زندانی بی گناه تبعید شده است تا مدتها او را انتخاب اول بسیاری از کارگردانان برای فیلم هایشان قرار داد. او سپس در نقش کمدین افسانه ای «لنی بروس» در فیلم «لنی» که در سال ۱۹۷۴ براساس زندگی نامه اش ساخته شده بود بازی کرد و سومین نامزدی آکادمی را از آن خود کرد.

برای هافمن انتخاب نقش بسیار مهم بود و صرفاً یک فیلم را بخاطر تصویر آن انتخاب نمی کرد و تمام جوانب یک نقش را می سنجید.

شاید یکی از دیگر شخصیت های به یادماندنی هافمن، نقش «کارل برن استین» در برابر «رابرت ردفورد» در فیلم «تمام مردان رئیس جمهور» باشد.

داستین در ایفای نقشش وسواس خاصی داشت و هر صحنه را بارها و بارها تکرار می کرد. این امر نه تنها سبب تاخیر در زمان فیلمبرداری می شد بلکه هزینه های فیلم را بالا می برد، و سبب عصبانیت تهیه کننده می شد، اما فروش خوب فیلم تمام مسائل را جبران کرد.

در سال ۱۹۷۶ هافمن بار دیگر با «اسکوزینگر» در فیلم «مرد ماراتن» همکاری کرد که او را در کنار «لارنس الیور» فرار داد و این دو بازیگر توانا توانستند فیلم موفق دیگری بیافرینند.

در سال ۱۹۷۷ داستین در فیلم «زمان بی پردگی» نه تنها بازیگری بلکه کارگردانی آن را نیز قبول کرد اما متوجه شد به تنهایی نمی تواند بار مشکلات را به دوش بکشد به همین دلیل سراغ دوستش «گر اسبارد» رفت و کارگردانی را به او سپرد. این فیلم پروژه ای بود که از نگاه منتقدان موفق از کار درآمد اما از نظر مالی شکست سنگینی خورد. در کنار آن نیز زندگی مشترک او هم با شکست مواجه شد و سرانجام فیلم «آگانا» را بازی کرد که نه بینندگان را راضی نگه داشت و نه منتقدان را.

ولی داستین در همان سال بازی در درام خانوادگی «کرامر علیه کرامر» را آغاز کرد که کاملاً موافق با شرایط زندگی آن موقع داستین بود، داستان زوجی که با یکدیگر اختلاف و قصد جدایی داشتند. این بار این فیلم هم مورد توجه منتقدان و هم تماشاگران قرار گرفت به طوری که جایزه بهترین بازیگر مرد را پس از سه بار نامزدی از آکادمی گرفت. او همچنین برنده جایزه گلدن گلوب شد و چندین عنوان از طرف انجمن منتقدان نیویورک و لس

آنجلس کسب کرد.

فیلم بعدی داستین در سال ۱۹۸۲ کمدی «توتسی» است که در نقش یک زن ظاهر می شود، او در این فیلم نقش یک بازیگر بیکار را برعهده می گیرد که مجبور است برای گرفتن نقشی در اپرا در قالب یک زن بازی کند.

او حین کار همیشه با کارگردانان به بحث و جدل می پرداخت و نظریات مختلفی می داد که گاهی نیز سبب عصبانیت آنها می شد.

وقتی این فیلم در ۱۷ دسامبر ۱۹۸۲ بر پرده های سینما رسید، موج تماشاگران بود که به سمت سینماها سرازیر می شد.

این فیلم نه تنها ۱۰ جایزه و همچنین نامزدی دیگری را برای اسکار نصیب او کرد بلکه در طول نمایش عمومی نیز نزدیک به یک میلیون دلار فروش داشت.

او پس از یک غیبت طولانی در سال ۱۹۸۴ با نقش «ویلی لومان» در نمایش «مرگ فروشنده» با تراشیدن موهای جلوی سرش به روی صحنه برادوی بازگشت.

در سال ۱۹۸۵ این تئاتر به نام یک سریال تلویزیونی پخش شد و بینندگان بسیاری را به خود جلب کرد.

سپس با بازی در سریال های شبکه تلویزیونی CBS جایزه گلدن گلوب دیگری کسب کرد.

در سال ۱۹۸۷ برای فیلم «ایشتار» مقابل دورین رفت.

در سال ۱۹۸۸ داستین ۵۷ ساله تصمیم گرفت در فیلم «مرد بارانی» به کارگردانی «بری لوینسون» در کنار «تام کروز» ایفای نقش کند. او بارها در حین کار فکر کرده بود ممکن است از پس این نقش برنیاید. در این فیلم تام کروز در نقش یک کلاهبردار بازی می کند که وقتی از مرگ پدرش باخبر می شود به خاطر ارثیه پدری به خانه باز می گردد اما غافل از اینکه پدرش قبل از مرگ برادر او را که داستین نقش آن را بازی می کند وارث خود معرفی کرده است.

داستین در این فیلم برنده دومین جایزه اسکار بهترین بازیگر شد و باعث شد هنرمند موفق چه از نظر منتقدان و چه از نظر تماشاچیان باشد. او پس از دریافت این جایزه آن را به پدرش که در بستر بیماری بود تقدیم کرد.

هافمن در سومین دهه کاری خود قرار داشت و در شرایطی بود که می توانست بهترین و سخت ترین نقش ها را بازی کند.

عشق داستین به همسر و چهار فرزندش سبب شده بود که زندگی خانوادگی خوبی داشته باشند.

در اوایل دهه ۹۰ داستین در فیلم هایی بازی کرد که بیشترین طرفداران آن را جوانان تشکیل می دادند.

هافمن دوباره با حضور در «تاجر ونیزی» به صحنه برادوی برگشت و به دنبال آن در کنار «شون کانری» و «میتو برادریک» در فیلم «حرفه خانوادگی» به ایفای نقش پرداخت.

هافمن در سال ۱۹۹۱ در درام جنایی «بیلی بس گیت» بازی کرد که اولین سری از فیلم هایی بود که به تدریج هنر ترسیم شخصیت او کاهش می یافت.

در همان سال در نقش کاپیتان هوک در برابر «رابین ویلیامز» در نقش «پتترین» که شخصیت معروف و دوست داشتنی آن زمان بود در فیلم تخیلی کارگردان مقتدر فیلم های علمی - تخیلی یعنی «استیون اسپیلبرگ» در فیلم «هوک» بازی کرد.

او پس از بازی در فیلم تار و فراموش شده «قهرمان» سه سال از روی پرده سینما ناپدید شد. اما با فیلم ماجراجویانه «حادثه» به سینما بازگشت و بازی متعادلی را به نمایش گذاشت.

اما در ادامه فیلم «یوفالوی آمریکایی» اثر «میشل کورنت» که اقتباسی از فیلمنامه «دیوید مامت» بود به صورت محدود نمایش داده شد و خیلی مورد توجه قرار نگرفت.

داستین در سن ۶۰ سالگی ورزش تنیس را آغاز کرد و از آنجا که در هر کاری باید بهترین باشد تلاش بسیاری می نمود. هافمن سپس در سال ۱۹۹۶ در جمع بازیگرانی از جمله «رابرت دنیرو» و «براد پیت» در درام «خواب رفتگان» ساخته اونیسون قرار گرفت و یکسال بعد در فیلم های «شهر آشفته»، «حومه»، «سگ را بجنابان» این دهه را سپری کرد.

او در سال ۱۹۹۷ در فیلم «سگ را بچنجان» نقش یک تهیه کننده عصبی به نام «استنلی اوسن» را بازی کرد. او برای این فیلم نامزد دریافت بهترین بازیگر مرد برای هفتمین بار شد. همچنین انتقادهای جنجالی زیادی برای این فیلم هجو سیاسی گفته و نوشته شد. داستین هافمن تجربه فیلم سازی را نیز در کارنامه اش دارد که آن هم فیلم «جراحات شخصی» است و فیلم «راه پیمایی روی ماه» علاوه بر بازی در آن، تهیه کنندگی آن را نیز به عهده داشت.

در آوریل ۱۹۹۹ هافمن در یک برنامه تلویزیونی مورد ستایش قرار گرفت و از سوی انستیتو فیلم آمریکا موسوم به «AFI» جایزه یک عمر فعالیت و تلاش را دریافت کرد، که این عنوان در سال ۲۰۰۲ نیز تکرار شد.

گرید فلدر در سال ۲۰۰۳ هافمن و چند تن دیگر را در کنار هم قرار می داد که هافمن در نقش یک وکیل در شکایت از کارخانه اسلحه سازی برای موکل خود پا به دادگاه می گذارد. هافمن و هکمن در این فیلم قدرت بازیگری را به رخ هم کشیده و صحنه های زیبا و قوی را در برابر هم به نمایش گذاشتند.

کار بعدی هافمن در سال ۲۰۰۴ فیلم «Neverlanb Finbing» است که در کنار جانی دپ داستانی درام و تخیلی را از زندگی «دیوید اوراسل» کمترین معروف راهی سینماها کرد.

رابرت دنیرو در همین سال از هافمن دعوت کرد در فصل دوم فیلم «ملاقات فوکرها» در نقش پدر داماد نقش آفرینی کند. داستین بعد از قبول این نقش به سراغ باریبارا استیفن رفت و از او خواست نقش همسرش را در این فیلم ایفا کند، او که سالها از سینما دور بود بازی کنار داستین را پذیرفت. این فیلم بسیار مورد توجه منتقدان و بینندگان قرار گرفت و فقط در آمریکا فروشی معادل ۲۵۰ میلیون دلار برجا گذاشت.

او نیز در کنار «سوزان سارلندون» در درام گیرنده «نور مهتاب» بازی کرد و پس از آن نقش رئیس آشوبگر فیلم «اعتماد» را ایفا کرد.

در سال ۲۰۰۵ در فیلم «Stripes Racing» از صدای هافمن برای شخصیت دافر استفاده شد. داستان فیلم درباره گورخری بود که آرزو داشت مثل اسب ها در مسابقات اسب دوانی شرکت کند.

در طول سال ها هافمن از یک جوان ضعیف و بدون اعتماد به نفس به یک ستاره و قهرمان سینما تبدیل شد و با انتخاب نقش های سخت خود را به مبارزه می طلبید.

او انسانیت را نه فقط بر پرده نقره ای بلکه در زندگی واقعی خود نیز به معرض نمایش می گذارد.

منبع : روزنامه مردم سالاری

<http://vista.ir/?view=article&id=266681>

 **vista.ir**
Online Classified Service

دانیال حکیمی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1342 - ...)



محل تولد: ایران - سمنان - شاهرود

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر
دیپلم اقتصاد.

به دلیل سابقه تئاتری اش از سال 1360 همکاری با اداره فعالیت‌های فرهنگی و هنری دانشگاه تهران را آغاز کرد. در همان سال دوره‌هایی را در زمینه تئاتر گذراند و نمایش‌هایی را به صحنه برد. سال 1363 پس از گذراندن دوره بازیگری نزد حمید سمندریان و تکنیک بازیگری رادیو، به‌عنوان بازیگر رادیو مشغول به کار شد. صدا و بیان پرورش یافته از ویژگی‌هایی بازیگری اوست.



مخترع 2001 (1370)

دیگه چه خبر؟ (تهمینه میلانی - 1370)

چشم‌هایم برای تو (خسرو شجاعی - 1371)

لژیون (سیدضیاءالدین دری - 1373)

بازی‌های پنهان (کریم هاتفی نیا - 1373)

طوفان (محمدرضا بزرگ نیا - 1375)

ستاره‌های سربی (مهدی ودادی - 1375)

و انبوهی از مجموعه‌های تلویزیونی ...

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58821>

 **vista.ir**
Online Classified Service

دانیل کریگ

• دوران کودکی

کریگ در شهر «چستر» انگلیس چشم به جهان گشود. پدرش تیموتی جان





راوتون کریگ، افسر پایین‌رتبه نیروی دریایی بود و وقتی در کشتی نبود و در ساحل به سر می‌برد کارهای مختلفی برای امرار معاش انجام می‌داد و مادرش «اولیویا ویلیامز کریگ» هنرتدریس می‌کرد. دانیل در محل کار پدرش در «ویلینگتون» و پس از آن در «هوی لیک» واقع در نزدیکی لیورپول بزرگ شد. او از زمان تحصیل در دبیرستان به سینما و بازیگری علاقه داشت و در

شانزده سالگی به لندن رفت تا به تئاتر ملی جوانان بپیوندد. او در دبیرستان عضو تیم راگبی شهرش هم بود.

• کار حرفه‌ای

دانیل کریگ در مدرسه موسیقی و تئاتر گیلدهال تحصیل کرد و در سال ۱۹۹۱ از آنجا فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۹۹۲ چند نقش کوتاه در فیلم‌های «عقاب‌شارپ» و «الاغ مرده» بازی کرد. در سال ۱۹۹۶ اولین نقش اصلی خود را در سریال تلویزیونی «دوستان شمالی ما» ایفا کرد و پس از آن به همکاری خود با شبکه بی‌بی‌سی انگلیس ادامه داد و در سریال‌های مختلفی به ایفای نقش پرداخت.

• جیمز باند

در فوریه سال ۲۰۰۵ نام «دانیل کریگ» به عنوان یکی از بازیگران احتمالی نقش جیمز باند در مطبوعات چاپ شد. شاید در آن زمان خیلی‌ها فکرش را هم نمی‌کردند که او برای این نقش انتخاب شود ولی در ماه آوریل همان سال نشریات نوشتند که کریگ با قیمت ۱۵ میلیون پوند (۶۹۷/۳۹ دلار) با شرکت فیلم‌سازی EON برای بازی در این فیلم قرارداد بسته است و سرانجام در اکتبر ۲۰۰۵ این قرارداد به مراحل نهایی خود رسید و حضور کریگ در این نقش قطعی شد. کریگ نخستین جیمز باندی است که پس از مرگ «آلبرت بروکلی» تهیه‌کننده و سازنده اول جیمز باند در سال ۱۹۹۶ برای بازی در این نقش قرارداد بست. او چندی پیش برای فیلم‌های شماره ۲۴ و ۲۵ جیمز باند هم قرارداد امضا کرد. انتخاب دانیل کریگ به عنوان مامور ۰۰۷ با انتقادات و اعتراضات بسیاری مواجه شد بطوری که بعضی از هواداران این مامور مخفی، تماشای فیلم جدید او را تحریم کردند. دلیل مخالفت این افراد این بود که کریگ برخلاف باندهای قبلی مو بور و متوسط‌القامت است. با پوشش خبری وسیع علیه دانیل کریگ، هنرپیشه‌های بسیاری دست به کار شدند و از او حمایت کردند. در میان این هنرپیشگان چهار بازیگر قبلی این نقش یعنی «تیموتی دالتون»، «شون کانری» «راجر مور» و «پیرس برازنان» هم به چشم می‌خورند که با قدرت از انتخاب کریگ حمایت کردند. «کلایو اوون» بازیگری که مدت‌ها گفته می‌شد او نقش باند جدید را بازی خواهد کرد و «جودی دنچ» بازیگر نقش مقابل کریگ در «کازینورویال» هم در میان حامیان وی بودند.

در مصاحبه با نشریه «گلوب اند میل» از پیرس برازنان پرسیده شد نظراتان درباره دانیل کریگ بازیگر جدید نقش جیمز باند چیست و آیا شما فیلم کازینورویال را تماشا خواهید کرد؟ که او پاسخ داد: «بی‌صبرانه در انتظار اکران آن هستم. همکاران من هم منتظر اکران آن فیلم هستند. دانیل کریگ هنرپیشه بزرگی است و حتما وظیفه‌اش را به نحو احسن انجام خواهد داد.»

اکران فیلم کازینورویال و چهره انسانی‌تر و واقعی‌تر جیمز باند با آن توانایی‌های برجسته بازیگری، همگان را به تحسین واداشت. مهم‌ترین سایت‌های اینترنتی دنیا به بحث و بررسی کازینورویال و بازی بازیگر اول آن پرداختند و ۹۴ درصد از مباحث این فیلم و بازی دانیل کریگ را مثبت ارزیابی کردند. بسیاری از مقالات عنوان کردند که کریگ توانسته است یک باند باور کردنی‌تر و قابل پذیرش‌تر را به نمایش بگذارد. او در ژانویه سال ۲۰۰۶ نامزد دریافت جایزه بهترین بازیگر مرد بریتانیا شد و در جشنواره فیلم انگلیس در فوریه ۲۰۰۷ جایزه بهترین هنرپیشه را از آن خود کرد. کازینورویال در سال ۲۰۰۶ یکی از پنج فیلم پرفروش تاریخ سینما و در سال ۲۰۰۷ به عنوان دومین فیلم پرفروش باند انتخاب شد.

• زندگی خصوصی

دانیل کریگ علاقه خاصی به موسیقی به ویژه موسیقی «هوی متال آلمانی» دارد. او به بازی‌های کامپیوتری نیز به شدت علاقه‌مند است و به گفته خودش بیشتر اوقات فراغتش را صرف نشستن روبه‌روی کامپیوتر و انجام بازی‌های اکشن و بکش بکش کامپیوتری می‌گذراند. کریگ در سال ۱۹۹۲ با «فیونا لودون» هنرپیشه انگلیسی ازدواج کرد و در همان سال صاحب دختری به نام «الا» شد. گفته می‌شود او مدتی با سیه نامیلر آشنا بود ولی در حال حاضر با «ساتسوک میچل» تهیه‌کننده نامزد است.

دانیل در زمان اوج مخالفت‌ها با بازی او در نقش جیمز باند در مصاحبه‌ای گفت دخترش به حضور او در این فیلم افتخار می‌کند. کریگ معمولاً در محافل از دخترش صحبت نمی‌کند. «الا» و مادرش «فیونا» در لندن زندگی می‌کنند. او درباره دخترش می‌گوید: «الا» به این‌که من جیمز باند شده‌ام افتخار می‌کند و خیلی خوب با این قضیه کنار آمده است. من به خاطر این فیلم خیلی خوشحالم ولی در عین حال دوست دارم از دخترم محافظت کنم. نمی‌خواهم مشهور شدن من به عنوان مامور ۰۰۷ برای او مشکل ایجاد کند. به همین خاطر در مصاحبه‌ها زیاد از او صحبت نمی‌کنم چون هر چه بیشتر درباره او بگویم مطبوعات بیشتر به خود حق می‌دهند مزاحم او شوند و از او عکس بگیرند. وقتی صحبت از انتخاب او به عنوان نقش اصلی فیلم کازینوریال به میان آمد، حرف و حدیث‌ها درباره او هم به شدت بالا گرفت و او نمی‌خواست دامنه این اخبار دامن دخترش را بگیرد. در آن زمان مطبوعات شایعات عجیبی از او می‌نوشتند مثلاً چند مجله نوشته بودند او وقتی سوار قایق می‌شود دچار دریاگرفتگی می‌شود یا این‌که او از اسلحه خوشش نمی‌آید یا اصلاً رانندگی بلد نیست. بعد نوبت به انتقادهای دیگر رسید مثلاً می‌گفتند کریگ زیادی فداکوتاه است و گوش‌های بزرگی دارد.

• کریگ آخرین جیمز باند

کریگ پس از شنیدن و خواندن انتقادات وسیع در این باره گفت: «اینترنت وسیله شگفت‌انگیزی برای رساندن صدای مردم است و من به شدت به آن معتقدم. ولی متأسفانه نمی‌توانم از طریق اینترنت با مردم بحث کنم چون مردم بیشتر دوست دارند نظرات شخصی خودشان را اعلام کنند. دموکراسی یعنی همین. تنها چیزی که می‌توانم بگویم این است که بروید فیلم را ببینید. مردم تعصب خاصی نسبت به این فیلم دارند چون خیلی به خودشان نزدیک می‌دانند. آنها با جیمزباند بزرگ شده‌اند. من هم همین‌طور. ولی من قبل از این‌که بتوانم خودم را ثابت کنم مورد انتقاد قرار گرفتم. فقط مجبور بودم ساکت باشم و همه‌چیز را فراموش کنم. نمی‌توانم به این موضوعات فکر کنم. مجبورم به جلو بروم و تمرکز را معطوف ایفای نقشم کنم. تا آن را درست انجام بدهم. هر چند که از قبل خودم را برای این عکس‌العمل‌ها آماده کرده بودم ولی باز هم تحت تاثیر شدیدی قرار گرفتم. توجه دوستان و فامیل خیلی برایم مهم بوده است. دوستان برای همین مواقع هستند. هر وقت یک فیلم بازی می‌کنم بلافاصله نظر آنها را می‌پرسم و نظر آنها برای من خیلی ارزشمند است. دانیل کریگ درباره رنگ کردن موهاش گفت: «حتی یک ثانیه هم به ذهنم خطور نکرده است که موهایم را رنگ کنم. موهای من در داستان فیلم هیچ تاثیری نداشت. تنها چیزی که به من گفته شد این بود که موهایم باید کوتاه باشد و من هم این موضوع را رعایت کردم. خوشبختانه الان دیگر کسی به رنگ موهای من فکر نمی‌کند و بلوند بودن من برای کسی مهم نیست. خوشبختانه من چیزی به جز رنگ مو برای عرضه داشته‌ام بازیگری...»

کریگ برای این فیلم سختی‌های زیادی را تحمل کرد و رژیم غذایی سختی گرفت. او می‌گوید هفته‌ای یک‌بار رژیم را می‌شکستم چون احساس می‌کردم لازم است لااقل هفته‌ای یک‌بار از حال و هوای جیمز باند بیرون بیایم. آنوقت مثل خرس هر چیزی که دلم می‌خواست از انواع شربت و شیرینی گرفته تا غذاهای رنگارنگ را می‌خوردم. پیرس برازنان یک‌بار گفت اولین فیلمی که در عمرش دید فیلم جیمز باند بود. حال دانیل کریگ هم همین ادعا را دارد. او می‌گوید: «وقتی برای اولین‌بار به سینما رفتم فیلم «زندگی‌کن و بمیر» از سری فیلم‌های جیمز باند با بازی «راجرمور» بود. فیلم محبوب کریگ «از روسیه با عشق» است زیرا در آن «رابرت شاو» نقش منفی فیلم را بازی می‌کند و مثل او بلوند است. دانیل کریگ هم در اکثر فیلم‌های خود نقش منفی داشته است. او درباره ثروتمند شدن می‌گوید: «پول درآوردن خیلی خوب است. من دوست دارم پولدار شوم و با پولهایم آثار هنری بخرم. البته از اتومبیل «استون مارتین» هم خوشم می‌آید و شاید یکی خریدم.» آیا دانیل کریگ برای یک شهرت جهانی آماده است؟ می‌گوید: نمی‌دانم. اصلاً نمی‌دانم چطور باید برای این موضوع آماده شد. من به خاطر مشهور شدن در این فیلم بازی نکردم و هیچ‌وقت به دنبال شهرت نبودم. البته از آن هم بدم نمی‌آید ولی بیشتر از شهرت به کارم علاقه‌مند هستم. شهرت خوب است ولی در کنار آن مشکلاتی نیز به وجود می‌آید. حریم خصوصی خیلی اهمیت دارد و می‌دانم که با این شهرت مقدار زیادی از آن را از دست می‌دهم و باید با این موضوع کنار بیایم. کریگ در اوقات فراغت خود به ماهیگیری و نقاشی می‌پردازد. اصولاً دوست دارد تصویر ماهی‌ها را بکشد. می‌گوید: «باید برای اوقات بی‌کاری‌ام برنامه درستی بچینم. من خانواده‌ام را گاهی تا چند ماه نمی‌بینم. باید بروم و ببینم اصلاً هنوز مرا دوست دارند؟ باید ارتباطم را با خانواده‌ام مستحکم‌تر کنم.»

منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=286700>

داوود میرباقری

• شرح حال

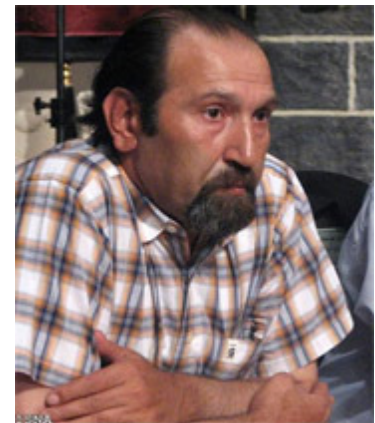
• متولد: ۱۳۳۷ شاهرود

• تحصیلات: فارغ التحصیل رشته معدن از دانشکده پلی تکنیک تهران

• فعالیت در سینما: از سال ۱۳۷۳ با فیلم آدم برفی

داوود میرباقری از جمله کارگردانانی است که از تلویزیون به سینما آمده است. عمده آثار او در تلویزیون به مسایل تاریخی و مذهبی می پردازد. اما در سینما میرباقری کارش را با اثری کم‌دی- اجتماعی آغاز کرد. «آدم برفی» بعد از آماده شدن موفق به نمایش نشد و بعد از روی کار آمدن دولت خاتمی از انبار بیرون آمد و نمایش داده شد که البته مورد استقبال مردم نیز قرار گرفت و به فروش خوبی دست پیدا کرد. «ساحره» دومین ساخته او که براساس داستان «عروسک پشت پرده» صادق هدایت ساخته

شد مورد استقبال منتقدان و تماشاگران قرار نگرفت و فیلم بعدی او «مسافر ری» نیز که تمی مذهبی - تاریخی داشت دچار همین سرنوشت شد. میرباقری البته در حوزه تلویزیونی یکی از بهترین و پربیننده ترین سریالها را با نام «امام علی (ع)» ساخت و در تئاتر نیز نمایش «عشق آباد»، «دندون طلا» و «پرده عاشقی» او با استقبال زیادی همراه شد.



• فیلم شناسی:

• آدم برفی (۱۳۷۳)

• ساحره (۱۳۷۴)

• مسافر ری (۱۳۷۹)

• سریال حکایت مسافر گمنام (۱۳۶۴)

• سریال گرگها (۶۷ - ۱۳۶۶)

• سریال رعنا (۶۹-۱۳۶۷)

• سریال امام علی (۷۵ - ۱۳۷۰)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74097>

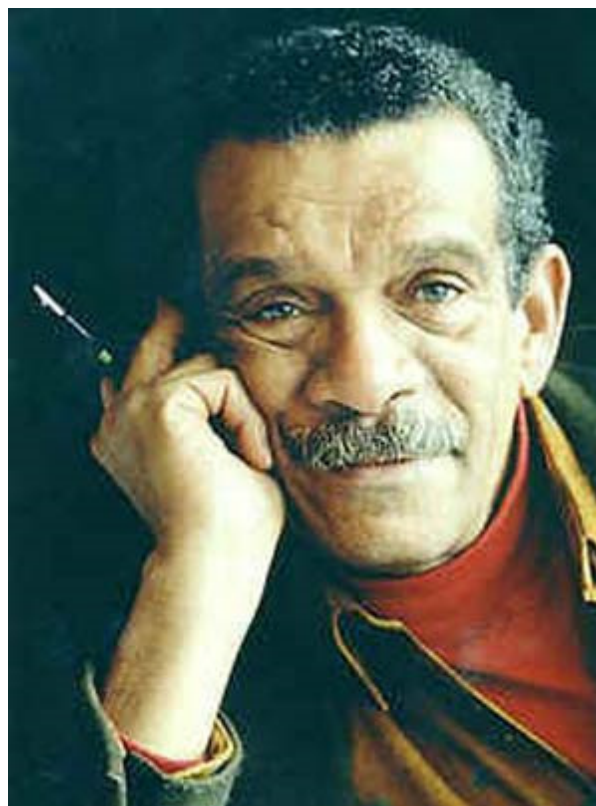
درک ولکت «Derek Walcott»

«درک ولکت» شاعر، نمایشنامه‌نویس، نقاش و منتقد و نظریه‌پرداز ادبی آفریقایی‌تبار، در سال ۱۹۳۰ به دنیا آمد. تحصیلات دانشگاهی او در رشته‌های زبان و ادبیات لاتین، انگلیسی و فرانسه، هنر و شعر است. او شیفته نقاشی بود و در این میان بیشتر از همه شیفته آثار نقاشان اروپایی‌ای، همچون «سزان»، «گوگن» و «ون گوگ» است. ولکت، در ابتدا به عنوان یک شاعر شناخته شد و بین سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸ اشعار بسیاری سرود و منتشر کرد.

اولین شعرش را در سن ۱۴ سالگی سرود، اولین نمایشنامه‌اش را در سن ۱۶ سالگی نوشت و همزمان با آن اولین مجموعه شعرش را نیز چاپ کرد. در ۳۰ سالگی نیز اولین کمپانی تئاتر خودش را تاسیس کرد. در سال ۱۹۵۰ نمایشنامه‌ای به نام «هنری کریستف» نوشت؛ این نمایشنامه، داستان برده‌ای است که در قرن نوزدهم زندگی می‌کرده است و طی زمان به پادشاهی «هائیتی» می‌رسد. او برای نوشتن این نمایشنامه برنده یک بورس تحصیلی برای تحصیل در رشته ادبیات انگلیسی، فرانسوی و لاتین از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ شد و کمک هزینه تحصیلی «موسسه راکفلر» در سال ۱۹۵۷ او را به ایالات متحده کشاند. او در بسیاری از دانشگاه‌های آمریکا از جمله: «بوستون»، «کلمبیا»، «هاروارد» و «ییل» تدریس کرده است.

نمایشنامه دیگرش به نام «رویای کوه میمون» که در سال ۱۹۷۱ برنده جایزه «ابی» شد، تصویر رویاهای یک زغال‌فروش فقیر است. برخی از منتقدان بر این باورند که ولکت در آفرینش صحنه رویا در این نمایشنامه، تحت تاثیر «کافکا» و «هسه» بوده است. ولکت در نمایشنامه‌هایش اغلب دیدی انتقادی و البته منصفانه نسبت به اجتماع دارد، نمایشنامه «پانتومیم» (۱۹۷۸) یکی از نمونه نمایشنامه‌های اوست که در آن نگرش انتقادی‌اش به اجتماع را به طرز آشکاری نشان داده است. نمایشنامه «تی-جان و برادرانش» در مورد سنت‌های فرهنگی سیاهپوستان است. او از این نمایشنامه به بعد سعی کرده است که عناصر رقص و آواز را وارد پلات نمایشنامه‌هایش کند و پس از آن در حیطه نمایشنامه موزیکال نیز دست به تجربیاتی زده است. مضمون اصلی آثار ولکت جست‌وجوی هویت است. او از همان کارهای اولیه‌اش، تضادی را که بین میراث فرهنگی قدیم و سنت فرهنگی جدید می‌دید، در آثارش ارائه می‌کرد.

انتقادهای او از اجتماع، هیچ‌گاه مغرضانه نبوده و در طرح جدی‌ترین و حتی تلخ‌ترین وقایع اجتماعی، تاریخی، سیاسی و یا فرهنگی همواره



شوخطبعی خود را حفظ کرده است. او در زمینه تاریخ، مطالعات عمیقی دارد و از این میان به شخصیت‌هایی علاقه دارد که به کشف جهان پرداخته‌اند، کسانی مانند «کلمبوس»، «جیمز کوک» و «هنری کریستف».

اما شخصیت «رابینسون کروزوئه» برای او جذابیت خاصی دارد. کروزوئه برای او یک «کهن الگوی» واقعی محسوب می‌شود. این علاقه تا جایی است که در سال ۱۹۶۵ شعر بلندی به نام «جزیره کروزوئه» سرود و منتشر کرد و پس از آن نیز بارها و بارها در آثار مختلفش اعم از شعر یا نمایشنامه از زوایای مختلف به این شخصیت پرداخته است. علاقه‌اش به «هومر» و جهانی که او در آثارش ساخته، انگیزه آفرینش نمایشنامه موزیکال «اودیسه» است.

البته ولکت در پلات و تعریف داستان راهی بسیار متفاوت از هومر در پیش گرفته و در اینجا نیز شوخطبعی‌اش را نشان داده است. یکی از ویژگی‌هایی که نوشته‌های ولکت را چندوجهی نشان می‌دهد، مطالعه عمیق او در زمینه‌های مختلف است. او تقریباً همه‌چیز می‌خواند، از شعر و نمایشنامه و ادبیات گرفته تا تاریخ و هنر و علوم مختلف. اگر چه نمایشنامه‌های او به اندازه اشعارش مورد توجه قرار گرفته‌اند و از نظر اهمیت همپایه یکدیگرند، اما بسیاری از منتقدانش بر این باورند که انسجام زیبایی‌شناختی‌ای که در اشعارش وجود دارد، در نمایشنامه‌هایش به چشم نمی‌خورد.

اما در هر دو نوع ادبی که دغدغه اوست، می‌توان پیچیدگی و ظرافت، شگفت‌انگیزی، قدرت تصویرپردازی و تخیل او را مشاهده کرد. در مورد استفاده از عنصر تاریخ، ولکت، نگاه و تعریف خاص خودش را دارد. او تاریخ را در ظرف زمان حال می‌ریزد و بر این باور است که هر لحظه تا لحظه بعد می‌تواند تبدیل به تاریخی تازه شود و هر بار رهاورد تازه‌ای با خود به همراه آورد. او با کاربرد مستندگونه و خام تاریخ در آفرینش یک اثر ادبی مخالف است. او می‌گوید تاریخ، روایتگر ما نیست، این ما هستیم که روایتگر تاریخ هستیم. یک انسان هنرمند خلاق باید به تنهایی بکوشد تا بتواند جایگاه خودش را در تاریخ و زمان پیدا کند.

او بر این باور است که نمونه ناب این انسان هنرمند خلاق کسی نیست جز: «رابینسون کروزوئه». او کروزوئه را حتی استعاره‌ای برای ادبیات خلاقه می‌داند. خلاقیت برای ولکت تنها در رد سنت‌های گذشته ادبی نیست، بلکه او خلاقیت را استفاده صحیح از این سنت‌ها و قرار دادن مناسب آنها در موقعیت کنونی‌شان می‌داند. او در جایی می‌گوید: «آنچه لازم است، این نیست که برای چیزهای قدیمی، نام‌های جدید بگذاریم یا نام‌های قدیمی را برای چیزهای قدیمی، بلکه باید با ایمان و اعتقاد از چیزهای قدیمی، استفاده‌های جدیدی کنیم.» او عاشق «رنالیسم جادویی» است و رد پای این علاقه را در آثارش می‌توان به وضوح دید، چه در اشعارش و چه در نمایشنامه‌های صحنه‌ای یا رادیویی‌اش.

ولکت تقریباً از تمامی سنت‌های فرهنگی سیاهان در آثارش استفاده کرده است؛ از موسیقی، رقص، آواز، کارناوال، پوشش و سنت‌های مربوط به عزاداری و شادی. او در سال ۱۹۹۲ جایزه نوبل را برای ادبیات دریافت کرد و در سخنرانی‌ای که هنگام دریافت جایزه ایراد کرد، به طرح دیدگاه‌هایش درباره ادبیات، تاریخ و سیاست پرداخت. او تا امروز حدود ۲۵ نمایشنامه نوشته است، اگر چه همه آنها چاپ نشده‌اند، اما اجراهای بسیاری از آنها شده است که ماندگاری و تاثیر ولکت و آثارش را به خوبی نشان می‌دهد.

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=328616>

دنزل واشنگتن افتخار سپاهان آمریکا

زندگی و شیوه خط مشی (دنزل واشنگتن) نه تنها مایه افتخار و اعتبار جامعه سپاهبوستان آمریکایی و آفریقایی تبار است بلکه صنعت فیلم هالیوود نیز به این هنرپیشه می‌بالد. او یکی از هنرپیشه‌های مردم‌پسند و عامی است. دنزل واشنگتن تاکنون ۲۶ جایزه معتبر بازیگری را از آن خود کرده است. همچنین ۴ بار نامزد جایزه اسکار شده و کسب ۱ بار جایزه اسکار از افتخارات این بازیگر سپاهپوست محسوب می‌شود. دوران افتخار دنزل واشنگتن از سال ۱۹۸۱ با بازی در فیلم داستان یک سرباز شروع شد. او در دوران پربار حرفه‌ای‌اش در طیفی از نقش‌های گوناگون طنز، پلیسی و نقش منفی ظاهر شده است. در این مقاله زندگی و افتخارات این هنرپیشه را به رشته تحریر در می‌آوریم.

• دنزل چشم به جهان گشود

دنزل واشنگتن در ۲۸ دسامبر ۱۹۵۴ در مانت ورنون نیویورک در یک خانواده مذهبی به دنیا آمد. بعدها با تولد برادر کوچک‌ترش خانواده آنان

۵ نفره شد زیرا دنزل یک خواهر بزرگ‌تر از خودش نیز داشت. پدرش روحانی و مادرش آرایشگر بود. او خودش درباره محل زندگی دوران کودکی‌اش می‌گوید: در محله ما همه جور آدم از اسپانیایی گرفته تا مکزیکی و ایرلندی و چینی پیدا می‌شد. لذا در این محله با چند فرهنگ مختلف رشد یافتیم و چیزهای بسیار زیادی از زندگی آدم‌های اطرافم آموختم. دنزل از همان دوران کودکی اولین گرایش‌های آینده‌اش را جستجو کرد و به کارهای نمایشی علاقمند شد.

او درباره آن دوران می‌گوید: از پدرم و شغلش تکیه بر قدرت خداوندی را آموختم و ساعاتی را که در سالن آرایشگاه مادرم می‌گذراندم داستان‌هایی می‌شنیدم که من را عاشق قصه‌گویی می‌کرد. وقتی دنزل، ۱۲ سال داشت، پدر و مادرش از هم جدا شدند و دنزل و خواهر بزرگ‌ترش به مدرسه شبانه‌روزی فرستاده شدند. دنزل علاقه زیادی به تحصیل در دانشگاه داشت، لذا پس از پایان دوران مدرسه وارد دانشگاه فورد‌هام شد و در سال ۱۹۷۷ در رشته روزنامه‌نگاری از این دانشگاه لیسانس گرفت.

او همچنین در یک دانشکده تئاتر درس تئاتر می‌خواند و در چندین نمایش در نقش‌های شخصیت‌های شکسپیر روی صحنه آمد. البته اولین تجربه‌های نمایشی او بازی در تئاترهای دانشجویی بود که وی را به سوی دانشکده تئاتر کشانید. او نه تنها در دانشگاه فورد‌هام بلکه در دانشکده تئاتر با بالاترین نمره فارغ‌التحصیل شد. دنزل هم‌زمان با تحصیل، برای اینکه خرج خود و خواهرش را درآورد در کتابخانه و رستوران دانشگاه کار می‌کرد.

پس از فارغ‌التحصیلی به سانفرانسیسکو رفت و از آمریکا یک بورس گرفت و پس از پایان یک دوره یک ساله، نقش‌های متفاوتی در برنامه‌های مختلف تلویزیونی بر عهده گرفت. سیمای جذاب دنزل واشنگتن سبب شد که طرفداران زیادی پیدا کند و از همه مهم‌تر، این که او توانایی بازی در نقش‌های مختلف را داشت، تلویزیون از او در سریال‌های گوناگون استفاده می‌کرد. یکی از بهترین سریال‌هایی که در آن دوران دنزل در آن نقش‌آفرینی کرد و از به یاد ماندنی‌ترین بازی‌های او شد، سریالی بود که از سال ۱۹۸۱ به مدت ۶ سال پخش شد و دنزل در آن نقش دکتر چندلر را بر عهده داشت. او با استعداد زیادی که در عرصه بازیگری داشت در میان آمریکایی‌ها به شهرت و محبوبیت رسید. دنزل با چنین تجربه فراوانی، نقش‌آفرینی در سینما را آغاز کرد و با همان فیلم نخستینش توجه همه را به خود معطوف کرد.



• فیلم‌های حرفه‌ای

او از همان سال‌ها به یکی از شخصیت‌های معروف هالیوود تبدیل شد. او با بازی در فیلم (ویلما) به شهرت رسید. در واقع دنزل تا به امروز در ۴۵ فیلم هنرنمایی کرده است. بطور کلی دنزل از فعال‌ترین بازیگران سینمای هالیوود است. دنزل در سال‌های ابتدایی دهه ۹۰ در سه فیلم (اسپایک‌لی) حاضر شد. در کارنامه حرفه‌ای این بازیگر آثار شاخصی به چشم می‌خورد، از جمله (افتخار)، (مالکوم ایکس)، (پرونده پلیکان)، (کلکسیونراستخوان)، (جانی‌کیو) و (آزادی فریاد).

او در سال ۱۹۹۲ در فیلم‌های (گوش‌های خرگوش) ایفای نقش کرد و مورد تایید کارشناسان هنری هالیوود قرار گرفت. در مجموع دنزل را می‌توان از فعال‌ترین بازیگران دهه ۹۰ یاد کرد. او در آن دوران فعالیت‌های چشمگیری داشت. وی در طول این دهه در ۲۲ فیلم نقش آفرینی کرد. او در سال ۱۹۹۶ برای بازی در فیلم (جسارت در زیر آتش) یک میلیون دلار دستمزد دریافت کرد. واشنگتن در سال ۲۰۰۲ برای اولین بار به پشت دوربین رفت و موفق شد که عنوان کارگردانی فیلم خوب و ارزنده (آنتوان فیشر) را از آن خود کند. این فیلم آغازی بر شکل‌گیری دوران حرفه‌ای واشنگتن کارگردان بود. ناگفته نماند که تلاش‌های پیوسته و مداوم دنزل در عرصه سینمای هالیوود بی‌نتیجه و بی‌اثر نبوده است و برای او فهرست بلند بالایی از جوایزی که دریافت کرد یا نامزد دریافت آنها بود باقیمانده است.

• جوایز و افتخارات

جوایز و افتخارات زیادی در کارنامه بازیگری او به چشم می‌خورد.

- ۱۹۸۸، بهترین بازیگر نقش دوم برای فیلم افتخار
- ۱۹۸۹، بهترین بازیگر نقش اول برای فیلم پرونده پلیکان و جایزه اول از سوی انجمن منتقدان نیویورک
- ۱۹۹۱، بهترین بازیگر برای فیلم مالکوم ایکس
- ۱۹۹۲، نامزد بهترین بازیگری در ژانر رمانس برای فیلم مالکوم ایکس
- ۱۹۹۹، بهترین بازیگر در ژانر رمانس برای فیلم هاریکون
- ۲۰۰۰، مدال نقره بهترین بازیگر برای فیلم هاریکون
- ۲۰۰۱، نامزد بهترین بازیگر در ژانر رمانس برای فیلم روز تمرین
- ۲۰۰۱، بهترین بازیگر برای فیلم روز تمرین

• زندگی شخصی

دنزل واشنگتن که نیم قرن اول زندگی‌اش را پشت سر گذاشته حال در سن ۵۲ سالگی در لس آنجلس در یک خانه ویلایی در کنار همسر و چهار فرزندش زندگی می‌کند. وی در زندگی خانوادگی‌اش نیز آدم موفق‌تری به شمار می‌رود. او و (پائولتا) همسر جوانش چندین سال پیش با یکدیگر ازدواج کردند. ثمره این ازدواج چهار فرزند به نام‌های جان، کایا و دوقلوهایبی به نام‌های مالکوم و ایویاست. واشنگتن می‌گوید: (بازی در سینما به معنای زندگی کردن نیست این چهار بچه همه زندگی من را به خود اختصاص داده‌اند آنها همیشه در اولویت بوده‌اند، به راستی اگر من یک خانواده نداشتم، تعطیلات آخر هفته را چگونه سپری می‌کردم؟)

گرچه چندی پیش شایعاتی درباره رابطه دنزل واشنگتن و سانا لاتان ساخته شد. (سانالانتان) هنرپیشه آمریکایی از شنیدن تهمت‌هایی که او را به دنزل واشنگتن نسبت می‌دادند بسیار برافروخت و گفت ما هر دو هنرپیشه هستیم و فقط با یکدیگر در فیلم <خارج از زمان> ایفای نقش کردیم اما متأسفانه روزنامه (اخبار روزانه نیویورک) شایعاتی را ساخته است. این شایعه‌ها تنها به این دلیل بوجود آمده که ما تنها در یک فیلم عاشقانه بازی کرده‌ایم. مردم شایعه کرده‌اند که من باردار هستم. بعضی از آنها به مادرم گفته‌اند من فرزند واشنگتن را در شکم دارم اما وکیل دنزل خبر جدایی دنزل را شایعه خواند و گفت: او زندگی خوبی دارد و با همسر و چهار فرزندش در صفا و صمیمیت زندگی می‌کند.

• هدیه دنزل

دنزل واشنگتن مبلغ ۲۵ هزار دلار به برنامه کمک به ساکنین کوهستان راکی اهدا کرد. این مبالغ اهدا شده برای خرید وسایل گرمایی است. این

بازیگر ۵۲ ساله خبر اهدای این مبلغ را طی مراسمی در دانشکده وسلیمان در شمال کارولینا اعلام کرد. این مبلغ بزرگترین هدیه‌ای است که طی نوزده سال گذشته یعنی از زمان افتتاح برنامه کمک زمستانی به کوه‌های راکی ارائه شده است. بنا به گفته مقامات رسمی، این هدیه حاصل دوستی واشنگتن با (هرمان پون) یکی از اهالی (کوهستان راکی) و مری دوران دبیرستان دنزل است. او از اینکه چنین کمکی را به اهالی کوهستان راکی کرده است احساس شادی و افتخار می‌کند.

• و فیلم‌های او...

دنزل واشنگتن تا کنون در این فیلم‌ها ایفای نقش کرده است: مردی در آتش، روز تمرین، تیتان‌ها، نمایش ژولیوس سزار، خودی، کاندید منچوری، گول‌ها را به یاد داشته باش، بازگشت سوپر فلای، مالکوم ایکس، هاریکون، گریه برای آزادی، افتخار، داستان یک سرباز، استیو بیگو، پرونده پلیکان، کلکسیونر استخوان، جانی کیو و... گر چه جز اینها در سریال‌های مختلف تلویزیونی هم ایفای نقش کرده است.

منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=231459>

 Vista.ir
Online Classified Service

دیوید فینچر فیلمساز یاغی

دیوید فینچر بی پروا و خود رأی تر از همیشه زمزمه های پراکنده مقام های استودیو درباره تازه ترین فیلمش «زودیاک» را نشنیده می گیرد. او با خواندن نقدی نه چندان خوشایند درباره یکی از صحنه های فیلمش نتیجه گیری می کند: «خیلی راحت می شود در پیچ و خم جزئیات گم شد.» از او خواسته شده بود تا از بار اطلاعات فیلم کم کند و در عوض بر روی دو شخصیت اصلی و محوری داستان تمرکز بیشتری کند. فینچر با طعنه و کنایه می گوید: «عاشق این حرف هایشان هستم. آیا واقعا می توان با کمرنگ کردن حضور افراد آنها را در کانون توجه قرار داد؟»



او چنین رفتار انعطاف ناپذیری را به دایره رابطه خود با بازیگران جدیدترین

فیلمش مارک روفالو، رابرت داوونی جونو / و جک جی لینهال - که زیر بار برداشت های متعددی بیش از ۷۰ پلان فیلم رفته بودند، تعمیم داده است. داوونی در کمال محبت او را یک کارگردان منضبط خوانده است و جی لینهال کار با او را اگرچه لذت بخش، اما دشوار توصیف کرده است.

در سن ۴۴ سالگی، دیوید فینچر همچنان همان فیلمساز تجربی یاغی و نترس هالیوود مانده است و تاب نیاوردن دخالت دیگران در کارش این روزها همانقدر شهره شده که تمایل او برای به چالش طلبیدن بازیگرانش در عرصه بردباری، آمادگی و انگیزه آن ها از بازیگری. با این حال، شهرت فینچر بی اغراق به واسطه فیلم های درخشان و معماگونه اوست: «هفت» تریلری خوش ساخت در سال ۱۹۹۵ که به ۲۵۰ میلیون دلار فروش جهانی

دست یافت و «باشگاه مشتزن» که تب تند نسل جوان آمریکا بود.

پس از ۵ سال انصراف از تک تک فیلمنامه های پیشنهاد شده به فینچر، او این بار با جدیدترین تریلر خود «زودیاک» درباره يك قاتل زنجیره ای که در اواخر دهه ۷۰ سانفرانسیسکو را در حاله ای از وحشت فرود برد به سینما بازگشته است و کوله باری پر بار دارد. او همچنین برای سال ۲۰۰۷ فیلم جدید دیگری به نام «قضیه عجیب و غریب بنجامین بوتون» را آماده اکران خواهد کرد که اقتباسی از يك داستان اف اسکات فیتز جرال است که در آن مردی به طرز عجیبی سال های عمر خود پشت سر می گذارد.

(برای آنان که هوادار فینچراند باید اضافه کرد که او برای ساخت این فیلم تجربه همکاری خود را با برادپیت ستاره دو فیلم معروفش ۷ و باشگاه مشتزنی از سر خواهد گرفت) حذف کردن بسیاری از صحنه ها و کوتاه کردن فیلم و رساندن آن به حداکثر دوساعت و نیم فرایند دردناکی برای فینچر بود یکی از صحنه های حذف شده، به عنوان مثال سکانشی دودقیقه ای بود که پخش آهنگ های محبوبی از جانی میچل تا دوناسامر گذر زمان را نشان می دهد و به جای آن از سه کلمه «چهار سال بعد» که کارکرد مشابه اما ارزان و به صرفه تری دارد و فاقد هر گونه ظرافت هنری ای است استفاده می شود.

فینچر همواره صراحت و صداقت با تماشاگر را مبنای کار خود قرار داده است اما اگر درباره این فیلم موضعی شخصی تر در پیش بگیرد و برای آن اهمیتی فراتر قائل شود بی دلیل نیست. برای او داستان قاتل زودیاک که به رعب فراوانی در میان مردم سانفرانسیسکو دامن زد، داستان کهنه و کلیشه ای يك قاتل زنجیره ای نیست.

فینچر که در «Marin county» بزرگ شد تنها ۷ سال داشت که این منطقه در سال ۱۹۶۹ در حاله ای از رعب و وحشت فرورفت. او چندی پیش در مصاحبه ای وقتی که هنوز مشغول تدوین فیلم زودیاک و فیلمبرداری بنجامین بوتون بود گفت: «به یاد دارم که به خانه می آمدم و می گفتم پلیس گشت چند هفته ای است که پشت سر سرویس مدرسه مان راه می افتد و پدرم که در خانه کار می کرد و آدم خشکی بود می گفت: آره، يك قاتل زنجیره ای هست که ۴ یا ۵ نفر را کشته و خودش را زودیاک می نامد. او تهدید کرده است که يك روز با يك هفت تیر حرفه ای لاستیک های سرویس يك مدرسه را سوراخ خواهد کرد و بعد بچه ها را با تیر خواهد کشت.» او می افزاید: «با شنیدن این حرف ها دوست داشتم به پدرم بگویم پس توجه کاره ای؟ می توانی با ماشینت ما را تا مدرسه ببری.»

همین حس غریب بود که او راه ساختن نخستین فیلم درخشانش «هفت» سوق داد: نفوذ رعب آور غریبه ای در میان ما. فینچر می گوید: «برای کودک ۷ ساله ای که در سن آنسلمو بزرگ می شد «زودیاک» این بود. او يك لولو خورخوره واقعی بود.»

بسیاری از ساخته های سینمایی فینچر زاینده این نگرش نهیلیستی و نگاه تاریک او به دنیا و ذات بشری است که نه تنها در آثار بسیار موفق او بلکه در فیلم های کمتر درخشانش همچون «بازی» و «اتاق وحشت» نمود یافته اند. او همچنین بخش دیگری از شهرت خود را مدیون کار در عرصه ساخت جلوه های تصویری نوآورانه و بسیار حرفه ای و همچنین کارهای بدیع با دوربین از سن ۲۲ سالگی است.

او در همین سال ها نخستین کلیپ تبلیغاتی خود را برای انجمن سرطان آمریکا ساخته بود که چینی را در حال کشیدن سیگار در رحم نشان می دهد و همین ایده پردازی های نو بود که جای پای او را در عرصه کارگردانی و ساخت کلیپ های موسیقی محکم کرد. با این حال به گفته خود فینچر جرقه اصلی همان وحشت ساده کودکانه بود و شاید تجربه نشست و برخاست با آدم هایی که بدبینی در وجودشان ریشه دوانیده بود.

او می گوید: «زمانه عجیب و در عین حال جالبی برای بزرگ شدن و سپری کردن يك کودکی بی غل و غش نبود. دوستانی دارم که آنها نیز آن موقع در مارین کانتی بزرگ شده بودند و هم سن من بودند و حال آدم هایی بدبین و بد دل اند. با خودم گاه فکر می کنم شاید زودیاک بی ارتباط با این گونه رفتارها نباشد.»

پروژه «زودیاک» اول توسط براد فیسچر، تهیه کننده ای در کمپانی فونیکس با فیلمنامه ای از جیمز واندربیلت به «فینچر» پیشنهاد شد. فیلمنامه اقتباسی از دو کتاب نوشته رابرت گری اسمیت، کاریکاتوربست سابق نشریه سان فرانسیسکو کرانیکل بود که فکر نوشتن کتابی درباره زودیاک او را رها نمی کرد و سرانجام نیز علیه مظنوننی تشکیل پرونده داد که حالا او در گذشته است. فینچر در ابتدا می خواست واندربیلت (فیلمنامه نویس) در فیلمنامه خود اصلاحات و تغییراتی ایجاد کند اما بعد تصمیم گرفت اول به سراغ منابع موثق پلیس برود.

همین بهانه ای شد تا این کارگردان به همراه فیلمنامه نویس و تهیه کننده ماه ها وقت صرف مصاحبه با شاهدان، محققان و دو قربانی واقعی نجات یافته و تماشای مستندهای بسیار ساخته شده درباره این قاتل زنجیره ای کنند. فینچر می گوید: «از همان اول به آنها گفتم از نوشته های این کتاب ها صرفاً به دلیل آن که گزارش پلیس پشت آنهاست استفاده نخواهم کرد. معمولاً در این گونه پرونده های جنایی حرف ها و نقل قول های پراکنده و گاه غیرموتقی وجود دارند و من می خواستم با اشخاصی که این حرف ها را زده بودند رودررو شوم تا به صحت حرف هایشان ایمان بیاورم.

به گفته گری اسمیت گروه فیلمسازی فینچر در جریان این فرآیند تحقیقاتی به شواهد و یافته هایی دست یافتند که حتی از چشم پلیس و محققان این پرونده پنهان مانده بود. گری اسمیت به شوخی می گوید: «او حتی از پلیس هم جلو زد.»

با يك فیلمنامه اصلاح شده و بی عیب و نقص و ۷۵ میلیون دلار بودجه ساخت، فینچر و فونیکس به سراغ کمپانی فیلمسازی سونی رفتند و کمپانی های دیگر را دعوت به همکاری کردند.

بی پرواترین و ریسک پذیرترین آنها «برادران وارنر» و «پارامونت» تصمیم گرفتند مشترکاً سکان این فیلم را به دست بگیرند.

در همان حال پارامونت از وارنر دعوت کرد تا در بودجه ۱۵۰ میلیون دلاری فیلم «بنجامین بوتون» با آنها سهیم شود و همین کار موجب شد که فینچر قبول کند این دو فیلم را پشت سر هم بسازد.

حاصل کار برای فینچر يك ماراتن تمام ناپذیر سینمایی بود.

«زودیاک» در ۱۱۵ روز فیلمبرداری شد که تقریباً دوبرابر زمان متوسط است و پیش بینی چنین فیلمبرداری طولانی ای به هنگام محاسبه بودجه لازم برای ساخت این فیلم انجام شده بود. دیگر فیلم در دست ساخت فینچر «بنجامین بوتون» قرار است در ۱۵۰ روز فیلمبرداری شود و این بدون احتساب ماههای لازم برای برداشتهای متعدد از دگرگونی برادپیت از يك نوزاد پیر تا يك كودك پریشان حال و رویه مرگ است.

بی شك چالش برانگیزترین مرحله ساخت زودیاک برای فینچر تغییراتی بود که او در شیوه کارگردانی خود اعمال کرده بود و این شامل در پیش گرفتن سبك بصری ملاپم تر و نهایت سعی او در گرفتن درخشان ترین بازی ها از هنرپیشگان بود.

او توضیح می دهد: «این یکی از بی پیرایه ترین فیلم هایی است که ساخته ام. در این فیلم آدمها فقط حرف می زنند و متقاعدکردن مخاطبان

برای توجه به صحبتهای آنها کمی سخت است. راهی که خودم شخصاً برای انجام این کار در پیش گرفته ام درگیرنشدن در جزئیات است.»

به گفته فینچر در این فیلم از «بازی های ادراکی» فیلم باشگاه مشتزنی که موضوع اصلی آن «غیرقابل اعتمادترین راوی ممکن» بود خبری نیست.

او می گوید: «مأموریت من این بود که فیلمبرداری خوبی بکنم، فیلمنامه خوبی آماده کنم، صحنه ها را به ساده ترین شکل ممکن فیلمبرداری کنم و کارم را با این فیلم تمام کنم.»

برای فینچر هیچ چیزی ناخوشایندتر از این نیست که درباره این فیلم خاص تماشاگر به جای توجه به کلیت فیلم و پیام سکانس ها در جزئیات بی مورد همچون رنگ يك تلفن یا سوختگی های سطحی روی صورت يك بازیگر گم شود و رشته فیلم را از دست بدهد. در اواخر سال ۲۰۰۵ و اوایل سال ۲۰۰۶ گاه دیده می شد که فینچر ساعت ها از وقت خود را سر صحنه فیلمبرداری در سن فرانسیسکو و لس آنجلس صرف برداشت های مختلف از يك سکانس می کرد تا برای مثال نور يك لامپ را کمرنگ تر جلوه دهد، ماشینیی را که رنگ خیلی چشمگیری داشت حذف کند یا لباس هنرپیشه ها را تغییر دهد تا طبیعی تر جلوه کنند.

مارك روفالو که نقش کارآگاه اصلی را در این فیلم بازی می کند معتقد است: «زودیاک» به هیچیک از ساخته های قبلی فینچر شباهتی ندارد.

او می گوید: «او در این فیلم کاملاً تمام تلاش خود را معطوف به تصویر کشیدن شخصیت اصلی و داستان خود فیلم کرده و نه ظاهر و پیرایه فیلم. روفالو به خاطر می آورد که فینچر پس از دیدن نیمی از نسخه تمام شده فیلم به او گفته بود: «فکر می کنم فیلم خوبی شده اما با ساختن این فیلم به فلمروبی پا گذاشته ام که قبلاً در آن نبوده ام. نمی دانم مخاطبم چقدر با آن ارتباط برقرار خواهد کرد.»

با این حال دشوارترین قسمت کار تغییر سبك و سیاقی بود که فینچر قبلاً با آن کار کرده بود و حال به یکباره آن را عوض می کرد و از سایر

هنرپیشگان و عوامل فیلم هم می خواست خود را با کارگردانی جدید او وفق دهند. درباره فیلم «اتاق وحشت» فینچر در هزارتوی فرایند دشوار فیلمبرداری و ساخت فیلمش گم شده بود. همه چیز حتی داستان فیلم را نما به نما به صورت يك جدول رسم کرده بود و همین کار او دیگر چیزی بر کشف و شهود ذهنی مخاطب به جا نمی گذاشت. فینچر می گوید: «حس می کردم يك جای کار اشتباه است. گویی آن بازی خوب را از هنرپیشگان نگرفته ام چون تعصب خاصی در افکارم داشتم و بی صبرانه منتظر بودم دیگران به نقطه ای برسند که خودم يك سال و نیم پیش رسیده بودم. پس از آن بود که حس کردم باید به بازیگران توجه بیشتری داشته باشم و وقت بیشتری را صرف تماشای آنها کنم. برای جيك جیلینهال که در فیلم زودياك در نقش آقای گری اسمیت ظاهر می شود دقت و وسواس فینچر يك توفیق اجباری بود. جیلینهال در يك خانواده فیلمساز پرورش یافته است. او می گوید: «ما ایده هایمان را برای هم تعریف می کنیم و گاهی آنها را با هم تلفیق می کنیم.» او می افزاید: «دیوید می داند دقیقاً چه می خواهد و در این باره خیلی صریح و شفاف است. او خیلی خیلی باهوش است. اما گاهی زیربار چندین برداشت می رفتیم و او به یکباره می گفت ده برداشت آخر را حذف کنید. شنیدن این حرف برای يك هنرپیشه بسیار دشوار است.» جیلینهال، ۲۶ساله بخشی از این دست مشکلات را بخاطر اختلاف سلیقه می داند. جیلینهال به تازگی از بازی در فیلم Jarhead به کارگردانی سام مندس فارغ شده است و معتقد است بازی در این فیلم به او آزادی عمل بیشتری داده بود. جیلینهال خاطرنشان می سازد که با وجود همه استرس هایی که در فیلم «زودياك» بر او تحمیل شده بود باز فینچر را شخصاً دوست دارد و کار او را تحسین می کند. ظاهراً تجربه سایر هنرپیشگان زودياك نیز همچون خود او بوده چون همگی آرزو می کردند که درکار بازیگری آنقدر به بلوغ می رسیدند که دقیقاً بازی آنها همانی می شد که فینچر می خواسته چون فینچر تنها به دنبال يك بازی درخشان از آنها بوده و نه اذیت کردنشان. مارک روفالو دیگر بازیگری بوده که زیربار ۷۰ برداشت رفته بود اما از این تجربه دشوار چندان ناراضی نیست. او می گوید: «نگاه من به این مسأله این است که وقتی بازیگر می شوید به دنیای فرد دیگری پامی گذارید. می توانید انتظاراتتان را کنار بگذارید و تجربه جدید و تازه ای کسب کنید که در آینده شما را متحول خواهدکرد و یا آن که به آنچه خودتان فکر می کنید درست است بچسبید و این تجربه همکاری را با لجبازی، عصبانیت و سرخوردگی هدردهید. به گفته او فینچر برای همه آنقدر سخت می گرفت؛ مدیران استودیوها، بازیگران و حتی بدتر از همه خودش. او می گوید: فینچر حاضر نیست چیزی کمتر از رضایت درونی نصیبش شود و این رضایت باید آنقدر عمیق باشد که او را ارضا کند تا روز به روز در کارش بیشتر از پیش پیشرفت کند.

منبع : روزنامه ایران

<http://vista.ir/?view=article&id=254122>

 Vista.ir
Online Classified Service

رابرت آلتمن، کارگردان هالیوود

کارگردان معروف هالیوود، رابرت آلتمن، در سن ۸۱ سالگی و در اثر عوارض





ناشی از نوعی سرطان خونی مرسوم به لوسمی درگذشت. شاید فوت آقای آلمن برای هیچ‌کس باندازه خود وی غافلگیرکننده نبوده باشد زیرا به عقیده خودش و کسانی که با وی کار می‌کردند، وی همیشه فردی پرانرژی بود و هیچ وقت از کارکردن خسته نمی‌شد.

مریل استریپ، هنرپیشه معروف که در حدود یک هفته قبل از مرگ آلمن با وی صحبت می‌کرد می‌گوید که آلمن برای آینده بسیار بی‌قرار و بی‌صبرانه منتظر پروژه‌های بعدی‌اش بود. رابرت آلمن از نظر بسیاری از افراد سرشناس هالیوود فرد بسیار قابل احترامی بوده، به طوری که ریچارد گر وی

را یک مرد فوق‌العاده دانسته و اظهار داشته که کارکردن با هیچ کارگردانی به اندازه رابرت آلمن موجب افتخار وی نبوده است. همچنین الیوت گودکه در نخستین فیلم معروف آلمن به نام مش بازی کرده معتقد است که وی آخرین کارگردان بزرگ آمریکایی از نسل کارگردانان سبک هنری جان فورد بوده است. در هر حال، این کارگردان افسانه‌ای در سن ۸۱ سالگی در بیمارستانی واقع در لس‌آنجلس درگذشت.

وی پس از ۵ بار نامزدی اسکار، در اوایل سال ۲۰۰۶ جایزه اسکار افتخاری یک عمر فعالیت هنری را به خود اختصاص داد ولی در همان موقع اظهار داشت که در حدود ۱۰-۱۱ سال قبل یک پیوند قلبی دریافت کرده ولی به دلیل اینکه نمی‌خواست این موضوع موجب دست‌کم گرفته شدن توانایی‌هایش توسط دیگران شود، تا آن زمان در این مورد به کسی چیزی نگفته است.

آلمن در ۲۰ فوریه سال ۱۹۲۵ در کانزاس آمریکا و در یک خانواده مرفه به دنیا آمد. وی در سال ۱۹۴۳ و در حالی که ۱۸ سال بیشتر نداشت به نیروی هوایی ارتش آمریکا ملحق و به عنوان کمک‌خلبان در هواپیمای بمب‌افکن بی ۴۲ - در طی جنگ جهانی دوم به فعالیت پرداخت. در طی این مدت رابرت به فعالیت‌های سینمایی علاقمند شد و به طوری که پس از ترخیص از ارتش در سال ۱۹۴۷ زندگی در لس‌آنجلس را آغاز و سعی کرد تا به کارگردانی و نویسندگی بپردازد. در سال ۱۹۶۹، نوشتن فیلمنامه و کارگردانی فیلمش به رابرت آلمن پیشنهاد شد. این مساله‌ای بود که بسیاری از فیلمسازان هالیوود آن را رد کرد بودند ولی آلمن به خوبی از پس نویسندگی فیلمنامه و کارگردانی آن که یک کم‌دی سیاه درباره جنگ کره بود برآمد. موفقیت فیلم خارق‌العاده بود به طوری نامزد دریافت جایزه اسکار بهترین فیلم و بهترین کارگردان در آن سال گردید.

فعالیت‌های موفقیت‌آمیز آلمن در سراسر دهه ۷۰ ادامه یافت و وی در سال ۱۹۷۵ فیلم جالب و بحث‌برانگیز نشویل را عرضه کرد که مجدداً نامزد جایزه اسکار بهترین فیلم و بهترین کارگردانی شد. فعالیت هنری آلمن در اوایل دهه ۱۹۸۰ و پس از پایان آن به شدت افت کرد تا اینکه مجدداً در اوایل دهه ۹۰ و با فیلم‌های بازیگر (۱۹۹۲) و میانبرها (۱۹۹۳) اوج گرفت. در سال ۲۰۰۱، فیلم چارک گاسفورد وی نظر بسیاری از منتقدان را به خود جلب کرد و البته از نظر تجاری نیز بسیار موفق بود. آلمن عقیده داشت که قادر است تا آخر عمرش بدون خستگی کار کند و به هیچ وجه بازنشستگی را باور نداشت ولی گزارش‌ها حاکی از افت سلامتی آلمن بودند به طوری که وی آخرین فیلمش را از روی ویلچر کارگردانی کرد.

به گفته سخنگوی آقای آلمن، وی از حدود ۱۸ ماه قبل از فوت با بیماری سرطانش دست و پنجه نرم می‌کرد تا اینکه در نهایت در اثر عوارض ناشی از سرطان خونش موسوم به لوسمی درگذشت است. لوسمی‌ها به خصوص نوع حاد آنها بیماری‌های بدخیم خونی هستند که ۸-۱۰ نفر از هر ۱۰۰،۰۰۰ نفر را گرفتار می‌کنند و با توجه به شکل سلول‌ها و مارکرهای سطحی سلول‌ها بررسی و تقسیم‌بندی می‌شوند.

برخی از عوامل خطر شناخته شده برای لوسمی‌ها عبارتند از تابش اشعه با دوز بالا مواجهات شغلی با ناهنجاری‌های کروموزومی. لوسمی‌ها عوارض متعددی دارد که از جمله آنها می‌توان به کم‌خونی و عفونت اشاره کرد. علاوه بر این، ممکن است که درد استخوانی، درگیری غدد لنفاوی، بزرگ شدن کبد و طحال، درگیری پرده‌های مغزی و پوست هم وجود داشته باشند.

متأسفانه رابرت آلمن که دو بار جایزه جشنواره فیلم کن را برای فیلم‌های بازیگر و نشویل و یک بار جایزه گلدن گلوب را به دلیل پارک گاسفورد برده بود، نتوانست در برابر عوارض متعدد این بیماری طاقت بیاورد و در اثر آنها درگذشت.

آلمن سه بار ازدواج کرد و ۴ پسر و یک دختر داشت. وی همچنین از مخالفین سیاست‌های جرج بوش رئیس‌جمهور آمریکا بود و قبل از انتخابات

ریاست جمهوری اخیر آمریکا اظهار داشت که در صورت انتخاب مجدد بوش به عنوان رئیس جمهوری، آمریکا را ترك و به فرانسه خواهد رفت.

منبع : روزنامه سلامت

<http://vista.ir/?view=article&id=244702>

 Vista.ir
Online Classified Service

رابرت دنیرو

(رابرت دنیرو) به نظر اکثر منتقدان سینما یکی از قوی‌ترین هنرپیشه‌های سینمای دنیا می‌باشد.

او به عنوان برجسته‌ترین بازیگران زمان خود شناخته شده است. (رابرت دنیرو) با بازی در فیلم (پدرخوانده ۲)، به شهرتی مضاعف رسید. او از هنرپیشگان پرکار هالیوودی به شمار می‌رود، همچنین او دومین بازیگری است که به خاطر ایفای نقش (ویتو کورلنون) برنده جایزه اسکار شد. نفر اول (مارلون براندو) بود که برای ایفای همین نقش جایزه اسکار را از آن خود کرد. می‌خواهیم اشاره‌ای به زندگی وی داشته باشیم، بازیگری که در نقش‌های جدی و کمدی چنان ایفای نقش می‌کند که همه از او به نیکی یاد می‌کنند.



• کودکی رابرت دنیرو

رابرت دنیرو در هفدهم آگوست ۱۹۴۳ در (نیویورک) به دنیا آمد. پدر و مادرش هنرمند بودند. پدرش (روبرت) شاعر و مجسمه‌ساز و نقاش بود و مادرش (ویرجینا آدمیرال) نیز یک نقاش بود. والدین رابرت اصلیت ایتالیایی داشتند. اما برای زندگی بهتر به نیویورک مهاجرت کرده بودند. رابرت جثه کوچک و ضعیف و پوست بسیار سفیدی داشت. لذا او را بابی‌میلک (شیربرنج) لقب دادند.

رابرت دوساله بود که والدینش از هم جدا شدند و او مانند توپ فوتبال مدتی را به سوی مادر و مدتی نزد پدر پرتاب می‌شد. همین افت‌محببت و تغییر دگرگونی در زندگی رابرت کوچک سبب شد که او به بچه‌ای خجالتی و منزوی تبدیل شود. مدت‌ها گوشه‌ای از اتاق می‌نشست و با سبب بازی شکسته‌ای خود را سرگرم می‌کرد. همچنین علاقه زیادی به فیلم و تئاتر داشت. رابرت ۶ ساله زمانی که به مدرسه رفت همیشه از دوستان و همکلاسی‌هایش دوری می‌جست. یکی از معلمین او متوجه حالات و روحیات وی شد و برای این که رابرت اعتماد به نفس پیدا کند و وارد جمع دوستانش شود او را وادار کرد تا در تئاترهای نمایشی مدرسه ایفای نقش داشته باشد. همین مساله خجالت او را کاهش داد.

در ۱۰ سالگی اولین نقشش را در تئاتری در نقش شیر در تئاتر (جادوگر اونر) بازی کرد. در دوران نوجوانی به یک گروه خیابانی پیوست و در ۱۶ سالگی بازی در نمایش (خرس) اثر (چخوف) او را با دنیای بازیگری بیشتر آشنا کرد. پس از این که اولین چک دستمزدش را به عنوان بازیگری دریافت

کرد تصمیم جدی خود را برای آینده‌اش گرفت و وارد عرصه تئاتر و سینما شد.

• ورود به عرصه بازیگری

او احساس می‌کرد برای بازیگری نیاز به آموزش دارد. لذا در هنرستان (استلا آدلر) و همچنین در کارگاه هنری آمریکایی آموزش بازیگری دید. به این ترتیب کار حرفه‌ای خود را در زمینه بازیگری به طور نامنظم در برادوی و چندتبلیغ تجاری برای تلویزیون آغاز کرد.

اولین نقش او در يك فیلم سینمایی، به سال ۱۹۶۵ با بازی در فیلم (سه اتاق در منهن) بود که به عنوان سیاهی لشگر و مشتری رستوران در یکی از سکانس‌ها ظاهر شد. در همان سال به او پیشنهاد بازی در يك نقش كوچك در فیلم (مهمانی عروسی) شد. آشنایی او با یکی از دستیاران (برایان دی‌پالما). برای او شانس بود که توانست نقش اصلی در فیلم (تبریک) محصول ۱۹۶۸ را در دست بگیرد. اما فیلم‌هایی که او در آن ایفای نقش می‌کرد، فیلم‌های موفق نبود و باشکست همراه بود. اما (بابی‌میلک) ناامید نشد و به ایفای نقش‌های ارزان مشغول شد تا سرانجام توانست با بازی در فیلم (طبل را آهسته به صدادریاور) به شهرت نسبی برسد.

او با بازی در فیلم (کوچه کثیف) در سال ۱۹۷۳ جایزه بهترین بازیگر نقش مکمل را از آن خود کرد.

موفقیت بزرگ بعدی دنیرو هنگامی بود که (فرانسیس فورد کاپولا) او را برای نقش (دون کولتونه) جوان در فیلم (پدرخوانده ۲) به سال ۱۹۷۴ انتخاب کرد که او جایزه آکادمی اسکار را برای بهترین بازیگر نقش دوم دریافت کرد.

سپس به او پیشنهاد نقش (یک راننده تاکسی) شد. لذا او روزهای متمادی در تاکسی‌های نیویورک می‌نشست و رفتار رانندگان تاکسی را تماشا می‌کرد و پس از بازی در فیلم (راننده تاکسی) در سال ۱۹۷۶ جایزه بهترین بازیگر را به خود اختصاص داد. کار بعدی او (نیویورک نیویورک) به سال ۱۹۷۷ بود. رابرت در سال ۱۹۷۶ در فیلم ۱۹۰۰ شرکت کرد. این فیلم به زبان ایتالیایی و محصول مشترک سه کشور فرانسه، ایتالیا و آلمان بود.

در سال ۱۹۷۸ رابرت دنیرو با اجرای نقش (مایکل ورنسکی) در فیلم (شکارچی گوزن) یکی دیگر از بازی‌های عالی خود را ارائه داد. فیلم (گاو خشمگین) در سال ۱۹۸۰ نیز با استقبال مردم روبرو شد و در این فیلم مجبور شد که ۲۸ کیلو به وزن خود بیفزاید. (کازینو) محصول ۱۹۹۵، (زوریای یونانی) نیز یکی از مهمترین آثار وی در کارنامه هنری اش می‌باشد.

رابرت دنیرو در طول دوران بازیگری چهره‌های بسیار متفاوتی را ارائه کرده است که به‌رغم شباهت‌های ساختاری بسیاری از آنها نقش‌آفرینی دنیرو در آنها کاملاً متفاوت بوده است. او در نقش آدمکش، مشت‌زن، کم‌دین، راننده تاکسی، گانگستر، مافیا، پلیس و... ظاهر شده است که از او بازیگری قوی ساخته است. او در فیلم (ماموریت) به سال ۱۹۸۶ دو شخصیت کاملاً متفاوت را ارائه داد که کاملاً با هم در تضاد بودند ولی انتقال از یکی به دیگری چنان ظریف و بی‌نقص از سوی او انجام شد که تماشاگر به سختی متوجه این تغییر می‌شود.

• حضور در فیلم‌های کمدی

دنیرو با حضور در چند فیلم کمدی در کناره‌تربیشگان صاحب سبک مانند ادی مورفی، علاوه بر ایفای نقش کمدی به ارائه نقش‌های جدی هم تسلط دارد. بازی دنیرو بسیار روان و ساده و در عین حال قوی است. در بازی او کمرمی‌توان جوشش احساسات را دید. او در بسیاری از فیلم‌هایش با حرکاتی ساده و معمولی بهترین شخصیت را نشان می‌دهد و تماشاگران را به آن شخصیت و نقش نزدیک می‌کند و تمامی روحیات خود را به تماشاگر نشان می‌دهد. این سادگی در ارائه نقش باعث شده که بسیاری از تماشاگران او را بهترین بازیگر عصر حاضر هالیوود بشناسند.

به تازگی نیز از سوی وزارت فرهنگ ایتالیا او به‌عنوان شهروند افتخاری ایتالیا معرفی شده است. چرا که پدرش ایتالیایی‌تبار است.

• زبان ایتالیایی

رابرت دنیرو به خاطر بازی در فیلم (پدرخوانده ۲) مجبور به یادگیری زبان سیسیلی و ایتالیایی شد و اکنون به راحتی به زبان ایتالیایی صحبت می‌کند.

• زندگی شخصی رابرت دنیرو

رابرت در سال ۱۹۷۶، با (دیانا آبتون) ازدواج کرد و ثمره این ازدواج يك پسر به نام (رافائل) بود. اما در سال ۱۹۸۸ این ازدواج به‌طلاق منجر شد. گرچه رابرت دختر (دیانا)، (درینا) که از ازدواج اولش بود را به‌فرزند خواندگی پذیرفت.

رافائل پسر رابرت نیز بازیگر است. او در استودیوی بازیگری (استلا آدلر) آموزش دیده است. دنیرو در سال ۱۹۹۸ با (گریس) هنرپیشه هالیوود ازدواج

کرد و صاحب فرزندى به نام(اليوت) شد.

رابرت دنيرو در نيويورك چندين رستوران خريدارى كرده است. همچنين در غرب هاليوودو (سانفرانسيسكو) با مشاركت (فرانسيس فورد كاپولا) كارگردان فيلمهاى پدخوانده، به افتتاح رستورانهاى زنجيره‌اى (لايكا) و (نوبا) اقدام كرده است.

رابرت دنيرو مرد مهربان و دست و دلبازى است او براى كودكان فقير آفريقايى تاكنون چندين جشنواره هنرى برپا كرده و عايدى آن راه نفع كودكان آفريقايى خرج كرده است.

براى مثال او چندين پيش اقدام به فروش روبانهاى سبزنگى كرد كه خودش نيز يكي از روبانها را به يقه‌اش زده بود و درآمد حاصله از فروش روبانها صرف دارو و درمان كودكان ايدى در افريقا شد.

• هاليوود از نظر رابرت دنيرو

نظر او درباره هاليوود چنين است: به نظر من هاليوود شبيه يك طايفه است و بازيگران نيز مثل اهالى اين طايفه هستند. واقعيت اين است كه آنها به دنبال يك تكيه‌گاه مى‌باشند. من سالها درميان هاليوودى‌ها بوده‌ام و احساس مى‌كنم بسيارى از بازيگران در هاليوود دچار غرور بيچاشده‌اند. اميدوارم هيچگاه مغرور نشوم. دنيرو در گفتگوى اخير خود با People مى‌گويد: (هيچ وقت مانند بازيگران تازه به دوران رسيده نبوده‌ام كه خودم را به عنوان يك شخصى دلفريب جلوه دهم.) او همچنين مى‌گويد: (به تمام دنيا سفر كرده‌ام، اما هيچ جا نيويورك نيست.) گفتنى است كه رابرت دنيرو بابت هر بازي بيش از ۲۰ ميليون دلار دستمزد مى‌گيرد. براى مثال با بازي در فيلم (آن را تحليل كن) در سال ۲۰۰۲ حدود ۲۲ ميليون دلار دستمزد دريافت كرده است.

او اكنون يك استوديو به نام (تريپكا) داير كرده و به توليد فيلم مى‌پردازد. رابرت دنيرو يكي از ثروتمندترين بازيگران و در عين حال متواضع‌ترين افراد در هاليوود مى‌باشد.

منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=245716>

 **vista.ir**
Online Classified Service

رابرت دنيرو

رابرت دنيرو بازيگر ايتاليائى تبار آمريكايى در هفدهم اوت سال ۱۹۴۲ در نيويورك دنيا آمد. بازيگرى درونگراست و بازيهاى تأثيرگذار او منبع الهام بسيارى از جوانان بوده است.

خيلى زود با تيم مارتين اسكورسيزى و فرانسيس فورد كاپولا آشنا شد. اين كارگردانان كه همچون رابرت





دنیرو اصل و ریشه‌ای ایتالیایی داشتند تصمیم بر ایجاد موجی از فیلمهای انتقادی از سیستم سرمایه داری و جو بی خیالی حاکم بر آمریکا گرفتند. علمدار این موج کاپولای کیبر بود. اما مارتین اسکورسیسی و رابرت دنیرو تیم هماهنگی از آب درآمدند.

مهمترین فیلمهای رابرت دنیرو را اسکورسیسی کارگردانی کرده است و بی تردید می‌توان بازی دنیرو در نقش تراویس بیکل را الگویی برای کل بازیگری وی

در نظر گرفت. عنوان این فیلم راننده تاکسی بود و دنیرو در نقش یک سرباز از جنگ برگشته که بعلت اختلالات روانی قادر به خوابیدن نیست در مؤسسه تاکسیرانی مشغول بکار می‌شود و با بی تفاوتی حاضر به مسافركشی شبانه در محله هارلم نیویورک می‌شود. تراویس (که نقش او را دنیرو بازی می‌کند) پس از اندی متوجه فجایعی که در خیابانها و در بطن مردم در جریان است می‌شود و با وجود حالت انفعالی که دارد تصمیم به برطرف کردن این مشکلات می‌نماید.

روشهای او خشونتبار است و نهایتا تنها قادر به بازگرداندن جودی فاستر (که در سن ۱۴ سالگی نقش یک فاحشه را بازی میکرد) به خانه می‌گردد. حس انزوای تراویس تا مدت‌های مدیدی بر بازی دنیرو سنگینی میکرد. البته دنیرو بازیگری چیره دست است و با ایفای نقشهای متفاوتی پس از این فیلم سعی در دور شدن از کارکتر تراویس داشت.

دنیرو برای بازی در نقش جیک لاموتا (بوکسور موفق آمریکایی در دهه ۱۹۴۰ و اواسط ۱۹۵۰) برنده اسکار بازیگری گردید. او برای ایفای نقش جیک لاموتا ۲۵ کیلوگرم وزن اضافه کرد و ضرب المثل بازیگری گردید. فیلمهای خوب دنیرو بسیارند. روزی روزگاری در آمریکا یک اودیسه بود. شکارچی گوزن یک فیلم انتقادی محشر از جنگ ویتنام بود.

بیدارها فیلمی در مورد یک بیمار فلج ذهنی بود که دنیرو نقش او را بخوبی ایفا کرد. تنگه وحشت یک فیلم تکان دهنده در مورد وحشت از انتقام بود. دنیرو برای این فیلم دندانهای خود را با اورتودنسی بهم ریخت و تنش را با جوهر گیاهی (که بعدها جذب بدن می‌شد) کلا خالکوبی کرد تا نقش یک جنایتکار جنسی را بازی کند. واقعا کدام بازیگری را سراغ دارید که اینچنین عاشق نقشهایی باشد که بازی می‌کند.

دنیرو همچنان در حال بازی در فیلمهای مختلف است ولی او نیز مانند همه انسان ها پیر شده است و جدیدا در فیلمهای اسکورسیسی بازی نکرده است اما امیدواریم ستاره بختش هیچگاه افول نکند

• از مهمترین فیلمهایش می‌توان موارد ذیل را نام برد:

۱۹۷۳- خیابانهای بیرحم ۱۹۷۴- پدر خوانده: قسمت دوم ۱۹۷۶- راننده تاکسی ۱۹۷۷- آخرین فارون ۱۹۷۸- شکارچی گوزن ۱۹۸۰- گاو خشمگین ۱۹۸۳- سلطان کمدی ۱۹۸۴- روزی روزگاری در آمریکا ۱۹۸۵- برازیل ۱۹۸۶- مأموریت ۱۹۸۷- تسخیرناپذیران ۱۹۹۰- رفقای خوب ۱۹۹۰- بیدارها ۱۹۹۱- تنگه وحشت ۱۹۹۴- فرانکشتاین ۱۹۹۵- کازینو ۱۹۹۸- رونین ۱۹۹۹- این را تحلیل کن ۲۰۰۰- ملاقات با والدین ۲۰۰۲- آن را تحلیل کن ۲۰۰۴- ملاقات با خانواده فاکرز

منبع : ایران کلاسیک

<http://vista.ir/?view=article&id=252465>

رابرت دنیرو Robert De Niro

کسانی که او را می شناسند عاشق بازیش هستند و فیلمهایش را از دست نمی دهند. بازی او هنرپیشگی را به معنای واقعی تعریف می کند. او یک احساس هنرمندانه در فیلمهایش تزریق می کند. به طوریکه در موقع تماشای فیلم خود را دقیقاً به جای شخصیت فیلم می پندارید.

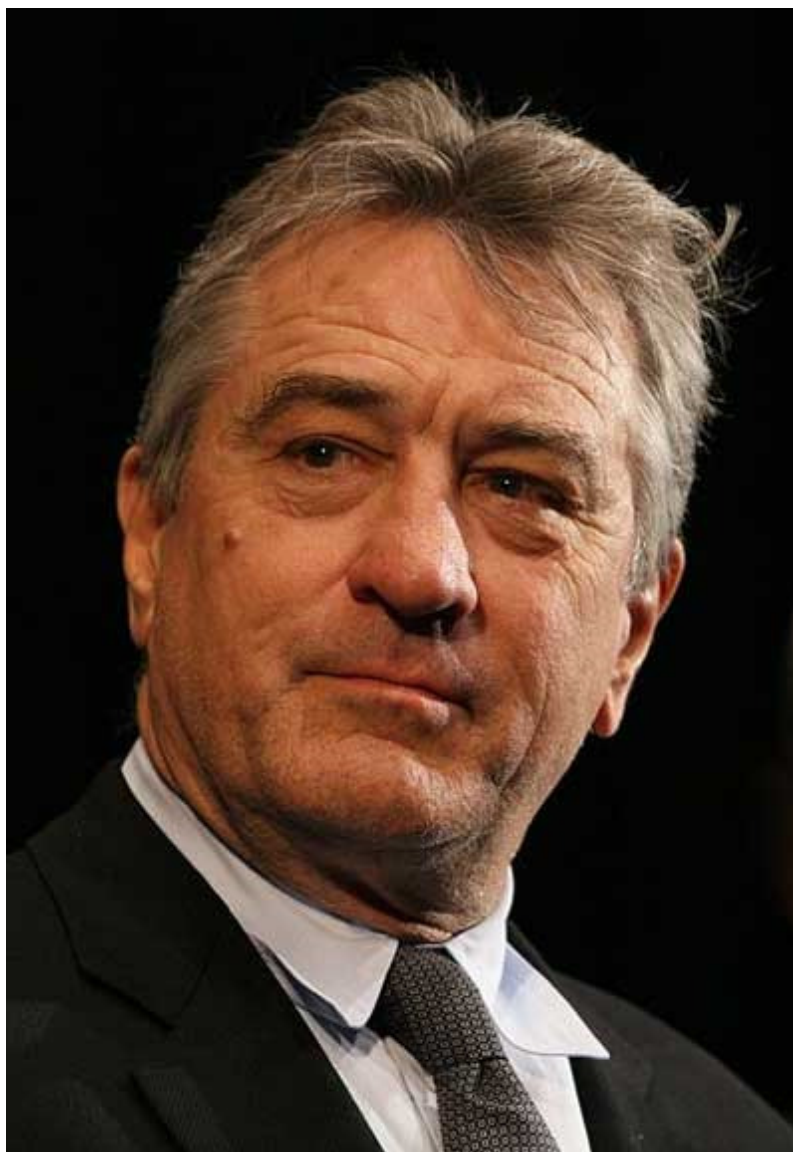
داری با من صحبت می کنی؟ داری با من صحبت می کنی؟ (Are you talking to me) از نقشهایش در پدر خوانده ۲ تا Good fellas ، گاو خشمگین، بیداری و اسکارهایی که گرفته است. او یکی از بهترین هنرپیشه های آمریکاست و همتراز آلپاچینو رده بندی می شود بعضی مواقع با نام کاراکترهایی که در نقش آنها بازی می کند او را می شناسند (با همه معروفیتی که دارد) مثلاً ویتو در «پدر خوانده ۲» یا آل کاپون در «غیر قابل لمس» یا جیک لاموتا در «گاو خشمگین».

از او نقل قول می کنند که گفته است که من دوست ندارم فیلمهای خودم را نگاه کنم و در زمان تماشای آنها به خواب می روم.

Robert De Niro Jr در نیویورک در هفدهم آگوست ۱۹۴۳ میلادی در یک خانواده هنرمند دنیا آمد. پدرش یک اکسپرسیونیست واقعی اهل روستای گرینویچ بود در حالیکه مادرش ویرجینیا آدمیرال یک نقاش بود در کودکی دنیرو بخاطر صورت رنگ پریده و سفید

پوستش به «Bobby Milk» معروف شده بود او در بچگی خجالتی تر از آن بود که با کودکان محله ایتالیایی خود همبازی شود و خواندن رمان را ترجیح می داد.

اولین نقشش روی صحنه در سن ۱۰ سالگی در نقش یک شیر ترسو در «جادوگرشهر از» بود. دنیرو بیشتر نوجوانی خود را با بچه ها و گروه های خیابانی محله شان گذراند و این تجربه در آینده در ایفای نقشهای طبیعی و فعال در این زمینه به او بسیار کمک کرد. دنیرو زیر دست افراد



مشهوری چون استلا آدلر و لی استراسبرگ تعلیم دید او همچنین با کارگردانهای مشهور ارتباط برقرار کرد و با آنها رابطه دوستانه ای برقرار کرد از جمله آنها اسکورسیزی و برایان دپالما که منجر به اولین اولین بازی در فیلم کم هزینه جشن عروسی (The Wedding Party) محصول ۱۹۶۷ و Greetings محصول ۱۹۶۸ شد. بلاخره در فیلم Bang the Drum Slowly دنیرو مورد توجه قرار گرفت.

او در همان سال با بازی در فیلم Mean streets مارتین اسکورسیزی (محصول ۱۹۷۳) امتیاز بزرگی به نام خود ثبت کرد و سال بعد اولین اسکار خود را در « پدر خوانده ۲ » به کارگردانی وینو کورلئونه بدست آورد. و بازی او در فیلم راننده تاکسی به کارگردانی مارتین اسکورسیزی در نقش یک راننده تاکسی که مشکل روانی دارد اوج همکاری او با اسکورسیزی بود که شامل ۸ فیلم می شود که عبارتند از: نیویورک نیویورک (۱۹۷۷) سلطان کمدی (۱۹۸۲)، کازینو (۱۹۹۵) و فیلم معروف گاو خشمگین (۱۹۸۰) که دنیرو دومین اسکار خود را در این فیلم گرفت. (به عنوان بهترین هنرپیشه) رابرت دنیرو استعداد خود را در فیلمهای (نه فقط آنهایی را که با اسکورسیزی کار کرده بود.) به اثبات رساند از آن جمله: شکارچی آهوی کوهی (۱۹۷۸) اعتراف درست (۱۹۸۱) عاشق شدن (۱۹۸۴) بیداری (۱۹۹۰) Stanley and Iris (محصول ۱۹۹۱) و A Bronx Tale (محصول ۱۹۹۲) که آن را کارگردانی هم کرده است. همچنین او در فیلمهای کمدی Midnight Run و Wag the Dog (محصول ۱۹۹۷) و Analyze this (محصول ۱۹۹۹) Meet the parents (محصول ۲۰۰۰) و Show time (محصول ۲۰۰۲) بازی کرده است.

منبع : سایت یاد بگير

<http://vista.ir/?view=article&id=94790>



رابرت ردفورد

چارلز رابرت ردفورد جونپور ۸ اوت سال ۱۹۲۶ در سانتامونیکای کالیفرنیا در آمریکا به دنیا آمد.

وی از مدرسه ون نویز در لس آنجلس فارغ التحصیل شد و از آنجا با بورس بیس بال وارد دانشگاه کلورادو شد که در آنجا بر اثر نوشیدن بیش از حد نوشیدنی های الکلی بعد از مرگ مادرش در سن ۱۸ سالگی بورس خود را از دست داد. بعد از آن در کلاس های نقاشی و نمایش و طراحی آکادمی آمریکایی هنرهای نمایشی در نیویورک شرکت کرد.

سال ۱۹۶۶ نقطه عطفی در کارنامه سینمایی رابرت ردفورد بود. او با ایفای سه نقش



کاملا متفاوت، جایگاه خود را در هالیوود تثبیت کرد. در فیلم این ملک محکوم است در کنار ناتالی وود ایفای نقش کرد و در دو فیلم تعقیب و پابرهنه در پارک با جین فوندا. هر سه فیلم آثاری متفاوت و نو بودند که بر دید هنری و شیوه بازیگری ردفورد تأثیری تعیین کننده باقی گذاشتند.

ردفورد اولین فیلم خود را به نام مردم عادی در سال ۱۹۸۰ کارگردانی کرد که به خاطر آن اسکار کارگردانی را دریافت کرد. وی همانند وارن بیتی،

کلینت ایستوود، مل گیسن، ریچارد آتنورو و کوین کاستنر از معدود دریافت‌کنندگان جایزه اسکار است که بیشتر به بازیگری مشهور است. رابرت ردفورد موسس جشنوارهٔ فیلم ساندنس است که فلسفهٔ وجودی‌اش حمایت از فیلم‌های مستقل و بازار فروش آنها است.

• آثار هنری رابرت ردفورد:

- گاسبای بزرگ
- نیش
- بوچ کسیدی و ساندنس کید
- تعقیب
- جاسوس بازی
- برویکر
- این ملک متروک شده
- همه مردان رئیس جمهور
- آخرین قلعه
- پیشنهاد بیشرمانه
- خروج از آفریقا
- رودخانه‌ای از میانش می‌گذرد
- کفش‌های کتانی
- نجوای اسب
- هاوانا

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=123493>

 Vista.ir
Online Classified Service

رابرت ردفورد هفتاد ساله

رابرت ردفورد تنها یک بازیگر برجسته و سرشناس نیست بلکه در سال‌های اخیر به یکی از ستون‌های مهم سینمای آمریکا و پل ارتباطی آن با سینمای جهان بدل شده است.

رابرت ردفورد در ۱۸ اوت ۱۹۳۶ در سانتامونیکا کالیفرنیا به دنیا آمد. دیپلم



خود را در سال ۱۹۵۴ در شهر لوس آنجلس گرفت. پس از چند سال تحصیلات پراکنده و ناتمام به نیویورک رفت و در رشته تئاتر "آکادمی هنرهای دراماتیک" ثبت نام کرد.

نیویورک در تربیت بازیگر هنوز در ایالات متحده پیشتاز بود و صحنه های تئاتر برادوی، بهترین آزمونگاه برای معرفی استعداد های جوان به شمار می رفت. رابرت ردفورد بازیگری را در سال ۱۹۵۸ با ایفای نقش های کوچک در نمایش ها و سریال های تلویزیونی و روی صحنه برادوی شروع کرد.

اولین کار او در سینما فیلمی بود به نام شکار جنگی (۱۹۶۲) که در آن نقشی فرعی داشت. سیدنی پولاک نیز کار سینمایی خود را به عنوان بازیگر با همین فیلم آغاز کرد. او در سال های بعد به کارگردانی روی آورد و در شکوفایی استعداد های دوست خود، رابرت ردفورد نقش مهمی ایفا کرد. پولاک با اعتماد به توانایی های رابرت ردفورد نقش اول فیلم های خود را به او واگذار کرد و انتقال او را از صحنه تئاتر به پرده سینما تسهیل کرد. ردفورد در برخی از فیلم های او مانند "این ملک محکوم است" (۱۹۶۶)، جرمیا

جانسون (۱۹۷۲)، "آنطور که بودیم" (در ایران به نام "روزهای خوش زندگی" محصول ۱۹۷۳)، "سه روز کندور" (۱۹۷۵) تا سوار کار برقی (۱۹۷۹) و خارج از آفریقا (۱۹۸۵) بهترین کارهای خود را ارائه داده و تیپ سینمایی خود را تکامل بخشیده است.

• سینمای متفاوت

سال ۱۹۶۶ نقطه عطفی مهم در کارنامه سینمایی رابرت ردفورد بود. او با ایفای سه نقش کاملا متفاوت، جایگاه خود را در هالیوود تثبیت کرد. در فیلم "این ملک محکوم است" در کنار ناتالی وود ایفای نقش کرد و در دو فیلم تعقیب (به کارگردانی آرتور پن) و پابرهنه در پارک (ساخته جین ساکس) با جین فوندا. هر سه فیلم آثاری متفاوت و نو بودند که بر دید هنری و شیوه بازیگری ردفورد تأثیری تعیین کننده باقی گذاشتند. عمدتا با همین سه فیلم بود که تیپ رابرت ردفورد (با وجود اکراه خودش!) به عنوان "جوانک موطلاپی" هالیوود تثبیت شد، و با افت و خیزهایی در سینما ادامه پیدا کرد. ردفورد در این تیپ شخصیتی سرزنده و در عین حال ساده دل را ارائه می دهد که در دنیای پیچیده ای که او را فرا گرفته، سرگردان مانده و در بزرگی همچنان بازیگوشانه به شیطنتها و خطاهای کودکی ادامه می دهد.

فیلم مهمی که باز هم به معرفی رابرت ردفورد به عنوان بازیگری کارکشته کمک کرد، وسترنی درخشان بود به نام بوچ کاسیدی و ساندنس کید (در ایران به نام "مردان حادثه جو"، محصول سال ۱۹۶۹) به کارگردانی جورج روی هیل.

فیلم، ستایشی نوستالژیک از دو ششلول بند غرب وحشی است. رابرت ردفورد در این فیلم در کنار بازیگری کارکشته مانند پل نیومن بازی گرم و دلنشینی ارائه داد. روی هیل در سال ۱۹۷۳ با کارگردانی کمدی زیبای "نیش" توانست موفقیت فیلم قبلی را تکرار کند.

رابرت ردفورد در سالهای دهه ۱۹۷۰ نقش هایی ایفا کرد که از شیوه دید و نگاه سینمایی ویژه ای خبر می داد و به خوبی آشکار می کرد که او در انتخاب نقش ها به اصول و معیارهای خاصی پای بند است. برای نمونه فیلم های سینمایی کاندیدا (در هجو نظام انتخاباتی ایالات متحده، محصول ۱۹۷۲) و همه مردان رئیس جمهور (محصول ۱۹۷۵ درباره رسوایی واترگیت) به شدت به نظام سیاسی حاکم آمریکا حمله می کنند.

• پرچمدار سینمای مستقل

رابرت ردفورد از سال ۱۹۸۰ به کارگردانی روی آورد و از آن زمان هفت فیلم سینمایی کارگردانی کرده است که برخی از آنها مانند مردم معمولی (۱۹۸۰) و نجاوگر اسب ها (۱۹۹۸) آثاری ماندگار بوده اند. او برای کارگردانی فیلم "مردم معمولی"، یک درام خانوادگی انتقادی، جایزه اسکار را به دست آورد. البته باید به یاد داشت که او به عنوان بازیگر هنوز این جایزه را به دست نیاورده است.



اما کار بسیار مهم و ارزشمند رابرت ردفورد، پایه گذاری فستیوال سینمایی ساندنس بود که بی تردید اقدام فرهنگی بزرگی بود. رابرت ردفورد در مصاحبه های خود بارها تأکید کرده و در کارهای خود نشان داده است که سینما را قبل از هر چیز رسانه ای فرهنگی می شناسد و نه تنها ابرازی سرگرم کننده.

او به ابتکار خود در سال ۱۹۸۱ در ایالت یوتا به تأسیس انستیتوی سینمایی ساندنس دست زد و در سال های بعد آن را با فستیوال فیلم، مجموعه سینمایی ساندنس و کانال تلویزیونی ساندنس تکمیل کرد. او هدف خود را کمک به شکوفایی "سینمای مستقل" اعلام کرد.

به نظر رابرت ردفورد، هالیوود نماینده "جریان اصلی" سینمای آمریکاست، اما این جریان نه نماینده تمام فیلم هاست و نه نماینده بهترین فیلم ها. فیلم هایی که به هر دلیل با این "جریان اصلی" همخوان نباشند، هیچ شانسی برای پخش و نمایش به دست نمی آورند. این فیلم ها محکوم به شکست هستند و لاجرم به بوته فراموشی فرو می روند. در چهارگوشه جهان فیلم هایی تولید می شوند در سبک ها و قالب های "غیرتجارتی"، مانند فیلم های مستند، فیلم های تجربی و زیرزمینی، سینمای اقلیت ها و غیره که در چارچوب "جریان اصلی" نمی گنجند.

ردفورد هدف خود را حمایت از این "سینمای مستقل" اعلام کرد و مهم تر آنکه آن را وظیفه مدنی خود به عنوان یک شهروند لیبرال دانست، زیرا به نظر او سلطه مطلق "جریان اصلی"، اصل آزادی بیان و تنوع آفریده های هنری را به خطر می اندازد.

در ایالات متحده به ویژه از زمان حملات یازدهم سپتامبر، زیر پوشش "جنگ با تروریسم" به حوزه خصوصی و آزادی بیان "تعرضات گسترده ای" صورت می گیرد. رابرت ردفورد نگرانی خود را از فشارهای روزافزون که در سینما نیز انعکاس دارد، پنهان نمی کند. او در گفتگویی با بی بی سی می گوید: "صداها بسیاری را خاموش می کنند یا به نظرات و دیدگاه های مخالف انگ غیرملمی می زنند. به نظر من این جریانی ناسالم و بی نهایت خطرناک است."

با تکیه به نام و اعتبار رابرت ردفورد، فستیوال سینمایی ساندنس که کار خود را با معرفی چند فیلم انگشت شمار شروع کرده بود، امروزه سالانه به معرفی و توزیع صدها فیلم بلند و کوتاه کمک می کند و از این راه به تنوع صداها و سبک ها یاری می رساند.

<http://vista.ir/?view=article&id=276632>

 **vista.ir**
Online Classified Service

رابین ویلیامز؛ یک کمدین به یاد ماندنی

کمدین‌ها همواره راهی سخت و طولانی را برای مطرح شدن در سینما طی می‌نمایند. شروع کار آنها خیلی مشکل است زیرا فیلمنامه‌هایی که واقعا خنده‌آور و جذاب باشند کم هستند و اغلب بین کارها فاصله می‌افتد. به همین دلیل معمولا پس از چند فیلم، نوع بازی آنها تکراری می‌شود و تماشاگر را خسته می‌کنند. هیچ کمدینی هر چند هم که محبوب باشد نمی‌تواند تنها با تکیه بر شخصیت خود و به طور نامحدود به بازی‌های مطلوب ادامه دهد. (ادی مورفی) و (استیو مارتین) مصداق بارز این گفته





هستند. آنها هر چقدر هم که تلاش کنند در نهایت تبدیل به يك هنرپیشه معمولی و قابل تحمل می‌شوند.

در دنیای معاصر تنها يك کم‌دین وجود دارد که گامی فراتر از دیگران گذاشته

است. کسی که هنوز هم پس از گذشت چند دهه تازگی خود را به همراه دارد و بیننده از بازی او لذت می‌برد. او کسی نیست جز رابین ویلیامز.

• زندگی‌نامه

رابین ویلیامز روز ۲۱ جولای سال ۱۹۵۲ در شیکاگو چشم به جهان گشود. ویلیامز سالهای کودکی خود را در شیکاگو، بلوم فیلد و میشیگان سپری کرد. پدرش رابرت مدیر يك شرکت سازنده اتومبیل فورد و مادرش (لوری) مدل لباس بود. هر وقت پدر در کار خود تفریح می‌گرفت، آنها مجبور بودند به شهر دیگری نقل مکان کنند. وقتی به شهر (دیترویت) رفتند، آنها صاحب يك خانه بزرگ چهل اتاقه! در يك مزرعه شدند ولی آن روزها برای رابین روزهای سختی بود. او درباره کودکی خود می‌گوید: (يك بچه قد کوتاه، خجالتی، چاقالو و تنها). هم‌کلاسی‌ها همیشه او را اذیت می‌کردند و رابین برای اینکه در مسیر مدرسه با شکنجه‌گران خود رو به رو نشود، هر روز راه خود را عوض می‌کرد. او بیشتر اوقات در خانه تنها بود و خود را با ست کامل سربازان اسباب بازی‌اش سرگرم می‌نمود.

در جوانی تبدیل به يك پسر ورزشکار شد. او عضو تیم‌های کشتی و پیاده‌روی شد و دیگر یاد گرفته بود که چگونه بچه‌های دیگر را بخنداند. والدینش نمی‌توانستند حس تنهایی او را برطرف نمایند. پدرش رابرت اکثر اوقات بیرون از خانه بود و در ضمن رابین احساس می‌کرد از او می‌ترسد. مادرش لوری هم اغلب بیرون بود و رابین در واقع توسط خدمتکار خانه بزرگ شد.

او می‌گوید با اینکه می‌دانستم دوستم دارند ولی بلد نبودند با من ارتباط عاطفی برقرار کنند. در واقع کار کم‌دی من از بچگی شروع شد. زمانی که سعی می‌کردم مادرم را بخندانم تا توجهش به من جلب شود. با خود می‌گفتم: اگر مامانم را بخندانم همه چیز درست می‌شود ولی باز هم او همیشه با يك حس غریب کنار گذاشته شدن، بزرگ شد. حسی که خود ویلیامز از آن به عنوان (سندروم مرا دوست بدارید) یاد می‌کند. پس از بازنشستگی زود هنگام پدر، خانواده او به کالیفرنیا و در نزدیکی سان‌فرانسیسکو مهاجرت کرد. پس از فارغ‌التحصیلی از دبیرستان در سال ۱۹۶۹ وارد کالج پسران کلرمونت شد و به تحصیل رشته علوم سیاسی و بازی فوتبال پرداخت.

• ترك تحصیل

ویلیامز تحصیل در رشته علوم سیاسی در دانشگاه کلرمونت را رها کرد و بلافاصله به نیویورک رفت و در دانشگاه (جیلارد) به تحصیل رشته نمایش پرداخت. در (جیلارد) يك اتفاق خوب برای ویلیامز افتاد. اول اینکه او در آن جا با (کریستوفر ریو)، جوانی که بعدها هنرپیشه نقش سوپرمن شد هم‌کلاس و دوست بود. آنها با یکدیگر پیمان بستند که هر کدام که در کار سینما موفق شد دست دیگری را هم بگیرد ولی این قرارداد هیچوقت لازم‌الاجرا نشد چون وقتی بعدها ویلیامز در نقش <مورک> فضایی ظاهر گشت، <ریو> خود يك سوپرمن شده بود. وقتی ویلیامز به سانفرانسیسکو بازگشت به باشگاه کم‌دی <وست کلاست> پیوست و به بازیگری در زمینه‌های نمایش و پانتومیم پرداخت. ویلیامز در دهه هفتاد نمایش‌های خیابانی اجرا می‌کرد و در آن بسیار موفق بود. پس از اجرای يك سری نمایش‌های خنده‌دار در سالهای ۱۹۷۷ و ۷۸، ویلیامز در يك فیلم به نام <روزهای خوش> هنرپیشه مهمان شد و در نقش فردی به نام <مورک> ظاهر شد. مورک يك آدم فضایی عجیب و دوست‌داشتنی بود که از سیاره اورک به زمین آمده بود. وی در سال ۱۹۸۷ ناگهان با کاندیدا شدن برای دریافت جایزه اسکار به خاطر بازی در فیلم کم‌دی درام <صبح بخیر ویتنام> ساخته <برای لوینسون> که درباره يك سرباز بی‌ادب آمریکایی در ویتنام بود، نام رابین ویلیامز در جرگه هنرپیشگان درجه يك قرار گرفت. در همان زمان مهارت‌های بداهه کاری وی مشهور شد و او به خاطر بی‌وقفه حرف زدن‌هایش معروف شد. ویلیامز در سال ۱۹۸۸ در فیلم <ماجرای بارون مایچوزن> نقش کم‌دی دیگری را ایفا نمود. کارگردان ماجراهای <بارون مایچوزن>، (تری گیلیام) بود.

• موفقیت سینمایی

بزرگ‌ترین موفقیت سینمایی و تجاری ویلیامز با فیلم کم‌دی (خانم داوت فایر) در سال ۱۹۹۲ رقم خورد. در این فیلم او در نقش پدری بازی کرد که از همسرش جدا شده است ولی به خاطر نزدیک بودن به فرزندانش، خود را به شکل يك خدمتکار زن درمی‌آورد. این فیلم که ویلیامز یکی از تهیه

کنندگان آن نیز بود، به کارگردانی (کریس کلمبوس) و بازی (سالی فیلد) و (پیرس برازنان) در کنار رابین ویلیامز ساخته شد. خانم داوت فایر ۲۰۰ میلیون دلار درآمد روانه جیب‌های ویلیامز کرد و او را برنده جایزه گلدن گلوب نمود.

بازی او در فیلم (روز پدر) در سال ۱۹۹۷ با استقبال چندانی مواجه نشد ولی در همان سال ویلیامز با بازی در فیلم دیگری به نام (فلایر) که کاری از شرکت دیسنی و برگرفته از فیلم <پروفیسور کم حافظه (۱۹۶۱) بود، گام بلندی به سوی محبوبیت کامل در بین تماشاگران برداشت. سال ۱۹۹۷ برای ویلیامز خبر خوشی را نیز به همراه داشت و او در آن سال به خاطر بازی در فیلم <شکار باحسن نیت> برنده جایزه اسکار بهترین هنرپیشه نقش مکمل شد. گفتنی است ویلیامز یک ستاره غیرمعمول در هالیوود است... یک هنرپیشه با استعداد کم‌دی که می‌تواند احساس صمیمیت را به بیننده انتقال دهد و حالت رمانتیک را به زیبایی اجرا نماید. در سال ۲۰۰۲ او در فیلم <مترجم> بازی کرد. جدیدترین فیلم او کم‌دی تلخی به نام (سپید بزرگ) است.

از فیلم‌های اخیر ویلیامز می‌توان به (خانه D) نوئل، نیویورکی‌ها و اشراف اشاره کرد. سال ۲۰۰۶ شاید برای او سال مهمی باشد زیرا احتمالاً شش فیلم او اکران خواهد شد. فیلم‌های (شنوندگان شب) ، (پاهای شادمان) انیمیشن (امپراطور پنگوئن) ، (شلوغی آگوست)، (مرد سال) و بالاخره (شبی در موزه).

نام ویلیامز بارها تیتراژ مطبوعات بوده و زندگی خصوصی او همیشه برای دوستداران سینما جالب بوده است. شاید اولین شایعات درباره او در اوایل کار حرفه‌ای وی بر سر زبانها افتاد. در آن زمان گفته می‌شد که او معتاد است و با هنرپیشه کم‌دی دیگری به نام (جان بلوشی) کوکائین مصرف می‌نماید. این شایعات تا زمان مرگ بلوشی در اثر مصرف مواد مخدر در سال (۱۹۸۲) ادامه داشت. ویلیامز و همسر اولش (والری ولاردی) در سال ۱۹۸۸ پس از یک دهه زندگی مشترک از یکدیگر جدا شدند و پس از آن او با (مارشا گارنسنز) پرستار پسرش ازدواج نمود. او و گارنسنز دو فرزند به نام‌های (زلرا) و (کودی) دارند. گارنسنز هم اکنون شریک ویلیامز در شرکت تولید فیلم Blue wolf productions نیز است.

منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=230832>

 Vista.ir
Online Classified Service

راسل کرو

راسل کرو ۷ آوریل سال ۱۹۷۴ در ولینگتن نیوزلند به دنیا آمد و از اوایل ۴ سالگی در استرالیا بزرگ شد. پدر و مادرش در کار سینما بودند و زندگی راسل کوچک در میان صحنه‌های فیلمبرداری شکل گرفت. آنها اغلب او را با خود به سر کار می‌بردند و همانجا بود که عشق به بازیگری در وجودش ریشه کرد.



اولین حضور حرفه‌ای راسل در اپیزودی از سریال تلویزیونی نیروی جاسوس در ۶ سالگی انجام شد. او از ۱۲ سالگی به صورت جدی آموزش‌های بازیگری را آغاز کرد و آن را تا ۱۸ سالگی ادامه داد. اولین نقش‌های مهمش در درام‌هایی مانند تقاطع (۱۹۹۰) و مدرک ساخته جوی سلین مورهاوس،



شکل گرفت که به خاطرش جایزه ویژه‌ای از موسسه فیلم استرالیا دریافت کرد.

بعد از آن با کارکتری از یک نژادپرست روانی در ساخته جنجالی فری رایت با نام رمپراستار به چهره جهانی تبدیل شد که باز هم جایزه دیگری برایش به ارمغان آورد. سال ۱۹۹۷ موفقیت عظیمی را با نقش یک پلیس در محرمانه لوس آنجلس به دست آورد و به دنبال آن با تحسین‌های فراوان به عنوان یک بازیگر هالیوودی تثبیت شد.

او جدای از کارهای سینمایی به موسیقی نیز به طور حرفه‌ای علاقه دارد و توانست در آن عرصه نیز موفقیت‌هایی به دست بیاورد. سال ۲۰۰۰ چهره راسل کرو به خوبی نمایان شد و سراسر دنیا نام او را به زبان آوردند. او با بازی در حماسه سال‌های دور روم در فیلم گلاادیاتور به یک چهره بین‌المللی تبدیل شد و جایزه اسکار را به دست آورد، تاجایی که پس از آن بسیاری شروع به دیدن کارهای قبلی او کردند. سال بعد وی در فیلم یک ذهن زیبا در نقش یک بیمار شیذوفرنی ظاهر شد و برای بازی در این نقش نامزده جایزه اسکار شد.

• برخی از آثار هنری راسل کرو:

▪ اسیر خورشید، ۱۹۹۰

▪ عبور، ۱۹۹۰

▪ اسپاتیس، ۱۹۹۱

▪ برنده و بازنده، ۱۹۹۴

▪ بدون بازگشت، ۱۹۹۶

▪ محرمانه لس‌آنجلس، ۱۹۹۷

▪ راز آلاسکا، ۱۹۹۹

▪ خودی، ۱۹۹۹

▪ گلاادیاتور، ۲۰۰۰

▪ یک ذهن زیبا، ۲۰۰۱

▪ استاد و فرمانده، ۲۰۰۲

▪ مرد سیندرلابی، ۲۰۰۵

▪ مجموعه دروغ‌ها، ۲۰۰۸

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=121065>

رامبد جوان

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1350 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: دیپلم.

شروع بازی در تئاتر: از سال 1370

شروع بازی در تلویزیون: از سال 1373

شروع بازی در سینما: از سال 1376

با بازی در نقش کوتاهی در مجموعه تلویزیونی پرترفدار

همسران شناخته شد و سپس با بازی در مجموعه تلویزیونی خانه سبز به شهرت رسید و خیلی زود توانست نویسندگی و کارگردانی بعضی از

نمایش‌ها و مجموعه‌ها را به‌عهده بگیرد. بازی او فیلم مومیائی 3 و مجموعه تلویزیونی ولایت عشق چهره دیگری از او به نمایش گذاشت.

اولین مجموعه تلویزیونی‌اش را در سال 1380 با نام گمگشته کارگردانی کرد که این سریال در ماه مبارک رمضان بسیار مورد توجه واقع شد.

اما بهترین و کامل‌ترین بازی سینمایی‌اش را در فیلم صورتی ایفاء کرد.

او سال 1382 را با کارگردانی دومین مجموعه تلویزیونی‌اش آغاز کرد.

اولین تجربه کارگردانی در سینما را با ساخت فیلم اسپاگتی در هشت دقیقه از 25 آبان 1383 آغاز کرد.

فیلم‌ها:

پشت دیوار شب (1376)

کمکم کن (رسول ملاقلی پور، 1376)

مومیائی 3 (محمدرضا هنرمند، 1378)

سیندرلا (بیژن بیرنگ، مسعود رسام، 1379)

صورتی (فریدون جیرانی، 1381)

مکس (سامان مقدم، 1382)

اسپاگتی در هشت دقیقه (+ کارگردانی، 1383)

مجموعه‌های تلویزیونی:



نوروز 74 (1373)

صرفه جویی آب (1373)

همسران (بیژن بیرنگ، مسعود رسام، 1374)

فروشگاه (احمد بهبهانی، 1374)

نوعی دیگر (بهرروز بقائی، 1374-75)

خانه سبز (بیژن بیرنگ، مسعود رسام، 1375)

سرزمین سبز (بیژن بیرنگ، مسعود رسام، متوقف در مرحله ساخت، 1376)

در همین حوالی (مجموعه، به‌عنوان نویسنده، 1376)

تولدی دیگر (داریوش فرهنگ، یکی از نویسندگان، 1376)

هتل (مرضیه برومند، 1377)

کت جادویی (محمدحسین لطیفی، 1377)

ولایت عشق (مهدی فخیم زاده، 1378)

گمگشته (فقط کارگردانی، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58807>



رامبد شکرابی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1351 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

دیپلم ریاضی فیزیک.



با فیلم ترانزیت به سینما آمد و موفق شد که خود را مطرح کند اما فیلم‌های بعدی‌اش چنگی به دل نزد. شاید با بازی در فیلم مرسدس بود که دوباره دیده شد. در تلویزیون و در مجموعه تلویزیونی داستان یک شهر (سری اول) محبوب شد. با بازی در یک قسمت از مجموعه تلویزیون

باران عشق توانائی‌های خود را به رخ همگان کشید. اما همچنان در زمینه سینما بازی مطرحی ارائه نکرده است.

ترانزیت (1372)

تعقیب (1374)

طالع سعد (1374)

خفاش (1375)

سرزمین ملانك (مجموعه تلویزیونی، 1375)

آخرین نبرد (1376)

مرسدس (1376)

نیمه گمشده (مجموعه تلویزیونی، 1377)

شن‌های کف رودخانه (مجموعه تلویزیونی، 1377)

تنگنا (مجموعه تلویزیونی، 1377)

داستان يك شهر1 (مجموعه تلویزیونی، 1378)

صدای سخن عشق (1378)

اعتراض (1378)

خاکستری (1379)

عروسی مهتاب (1380)

باران عشق (مجموعه، يك قسمت، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58864>

 Vista.ir
Online Classified Service

رؤیا تیموریان

جنسیت: زن

تخلص: دلارا

تولد و وفات: (متولد بیست و هفتم اسفند 1338 - ...

(



محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر
همسر میروالی الله مدنی (مدیر تولید و تهیه کننده
سینما).
لیسانس بازیگری و کارگردانی از دانشگاه هنر در سال
1366.



فعالیت در رادیو از سال 1360.
فعالیت در تلویزیون از سال 1362 با مجموعه برده
رقصان (ابوالقاسم معارفی).
فعالیت در سینما از سال 1373 با بازی در فیلم به
نمایش درنیامده در حسرت دیدار (محرم زینال زاده).
با بازی در مجموعه تلویزیونی رعنا (داود میرباقری -

1369) نوید یک بازیگر با استعداد را داد. در مجموعه‌های تلویزیونی که بازی کرد، همیشه خود بود. و این اواخر در مجموعه محاکمه (حسن هدایت -
1378) اوج هنرنمایی خود را به معرض نمایش گذاشت. در سینما اما موفق تر بود. با بازی در فیلم‌های مرد بارانی، قارچ سمی و به‌خصوص زندان
زنان که جایزه بهترین بازیگر نقش اول را از ششمین جشن خانه سینما دریافت کرد، توانایی خود را به رخ همگان کشید.

حسرت دیدار (محرم زینال زاده - 1373)

لژیون (سیدضیاءالدین دری - 1373)

دفتری از آسمان (پرویز شیخ طادی - 1378)

مرد بارانی (ابوالحسن داودی - 1378)

محاکمه (مجموعه - حسن هدایت - 1378)

شراره (سیامک شایقی - 1378)

تیک (اسماعیل فلاح پور - 1380)

زندان زنان (منیژه حکمت - 1380)

شب دهم (فیلم / مجموعه - حسن فتحی - 1380)

قارچ سمی (رسول ملاقلی پور - 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58800>

رؤیا نونهالی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (متولد بیست و چهارم بهمن 1341 - ...

(

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

لیسانس رشته نقاشی از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران.

شروع فعالیت از سال 1362 با نمایش غم غریب غربت.

سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن در هفتمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم عروسی خوبان.



سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش دوم زن در هجدهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم بوی کافور، عطر یاس.

بار در خانه و ... (خسرو سینائی، 1366)

عروسی خوبان (محسن مخملباف، 1367)

باغ سید (محمدرضا اسلاملو، 1368)

آب را گل نکنید (شهریار بحرانی، 1368)

مدرسه رجائی (کریم زرگر، 1368)

دیدار در استانبول (افشین شرکت، 1370)

پرنده آهنین (علی شاه حاتمی، 1370)

مرد ناتمام (محررم زینال زاده، 1371)

آنها هیچ کس را دوست ندارند (جعفر سیمائی، 1372)

فصل پنجم (رفیع پیتز، 1375)

بوی کافور، عطر یاس (بهمن فرمان آرا، 1378)

صنم (رفیع پیتز، 1378)

زندان زنان (منیژه حکمت، 1380)

خانه‌ای روی آب (بهمن فرمان آرا، 1380)

خواب و بیدار (مجموعه - مهدی فخیم زاده 1380)

سفری این چنین دراز (سپیده فارسی، 1381)

هم نفس (مهدی فخیم زاده، 1382)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58959>

 vista.ir
Online Classified Service

رخشان بنی اعتماد

• شرح حال

• تاریخ تولد: ۱۳۳۳

رخشان بنی اعتماد یکی از ۱۰ کارگردان زن سینمای ایران است. وی یکی از بهترین فیلمسازان ژانر اجتماعی سینمای کشور به شمار می آید. و فیلم هایی نظیر «بانوی اردیبهشت»، «روسی آبی»، «نرگس» و «زیر پوست شهر» توانایی های او را به اثبات رسانده است. بنی اعتماد در آثار خود بویژه بعد از «نرگس» به معضلات و مشکلات زنان ایرانی توجه زیادی داشته است. آخرین اثر او «روزگار ما» که يك مستند سینمایی است درباره زنی بی سرپرست و فقیر است که به دلیل نیاز مای کاندیدای ریاست جمهوری شده است.

بنی اعتماد در میان افراد جامعه به جستجو می پردازد و با تمرکز بر شخصیتی خاص موقعیت یک فشر از جامعه را بیان می کند و حساسیت بیننده را بر می انگیزد. او نه



شخصیت را منفی نشان می دهد و نه از آن جانبداری می کند و در اکثر آثارش به افراد فرو دست و میانی جامعه پرداخته است . دوره اول کاری بنی اعتماد از نوعی طنز تلخ سرچشمه می گیرد اما در دوره دوم کاری اش طنز تلخ جای خود را به فیلمهایی جدی تلخ و تاثیر گذار می دهد و به موضوع هایی عمیق تر و وسیع تر پرداخته می شود. وی در حیطه فیلم مستند نیز فیلمهایی را در کارنامه خود دارد که از آن جمله

می توان به روزگار ما اشاره کرد.

بنی اعتماد سینمایی داستانی دارد و بر خلاف دیگر فیلمسازان زن نگاهی حقیقی تر و واقعی تر به زندگی دارد .

• جوایز:

- برنده جایزه بهترین کارگردانی از دهمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۷۰ برای فیلم «نرگس»
- جایزه بهترین فیلمنامه از سیزدهمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۷۳
- جایزه سومین فیلم برتر جشنواره فیلم لوکارنوسوئیس ۱۳۷۴
- برنده جایزه های مختلف در جشنواره های تسالونیک یونان، دهلی نو هند و ... برای فیلم «روسری آبی»
- برنده بهترین کارگردان و جایزه ویژه هیئت داوران در بخش مسابقه بین المللی و مسابقه سینمای ایران برای فیلم «بانوی اردیبهشت» در شانزدهمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۷۶
- جایزه بهترین فیلم مستند در جشنواره لوکارنو ۲۰۰۲ برای فیلم «روزگار ما» و ...

• فیلم شناسی:

- روسری آبی (۱۳۷۳)
- بانوی اردیبهشت (۱۳۷۶)
- زیر پوست شهر (۱۳۷۸)
- روزگار ما (مستند سینمایی ۱۳۸۰)
- خارج از محدوده (۱۳۶۶)
- زرد قناری (۱۳۶۷)
- پول خارجی (۱۳۶۸)
- نرگس (۱۳۷۰)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74098>

 **vista.ir**
Online Classified Service

رزیتا غفاری

جنسیت: زن
تولد و وفات: (1351 - ...)



محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر
فارغ التحصیل کارگردانی سینما.

بعد از آنکه بازی او به شکلی بی‌رحمانه از مجموعه تلویزیونی در پناه تو حذف شد و هیچ‌گاه تماشاگران بازی او را در نقش انوشه خواهر پارسا (پارسا پیروفر) ندیدند، او در مجموعه تلویزیونی در قلب من خوب ظاهر شد و شاید بزرگترین شانس او بازی در فیلم شوکران به کارگردانی بهروز افخمی بود.
او در نوروز 1381 با مجموعه تلویزیونی شب آفتابی توانست در تلویزیون هم طرفداران خود را پیدا کند.



در پناه تو (مجموعه - حمید لبخنده - 1373)

هتل کارتن (سیروس الوند - 1375)

در قلب من (مجموعه - حمید لبخنده - 1377)

شوکران (بهروز افخمی - 1377)

آوازخوان (کاظم معصومی - 1379)

همسفر (مجموعه تلویزیونی، دو قسمت، 1379)

ملاصدرا (مجموعه تلویزیونی، 80-1379)

انتقام (ویدئویی، 1380)

شب آفتابی (مجموعه تلویزیونی، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58886>

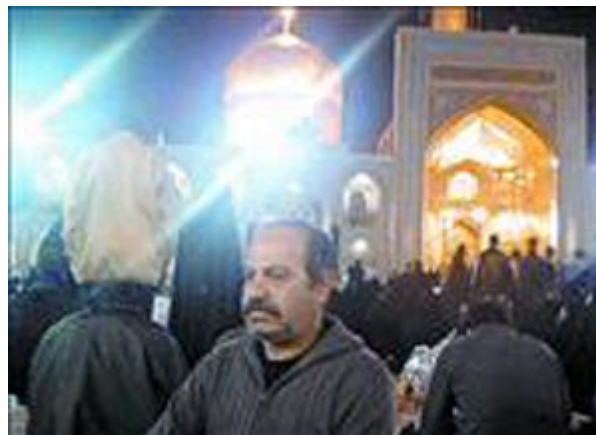
 **vista.ir**
Online Classified Service

رسول ملاقلی پور

رسول ملاقلی پور در سال ۱۳۳۴ در تهران به دنیا آمد. وی در نخستین روزهای انقلاب، عکاسی را به صورت آماتور آغاز کرد و با شروع جنگ به طور حرفه ای این کار را ادامه داد.

او نخستین فیلم بلند خود را در سال ۱۳۶۳ با نام «نینوا» با دوربین ۱۶ میلیمتری ساخت و به این ترتیب به سینمای حرفه ای راه یافت.

ملاقلی پور با نگاهی واقع گرایانه و به دور از کلیشه ها به جنگ از منظری دیگر نگریست، به آدمها و روابط میان آنها نزدیک شد و تصویری ملموس و خاکستری از دشمن نشان داد. از این منظر می توان «پرواز در شب» را نقطه عطف نخست کارنامه ملاقلی پور به حساب آورد، کارنامه ای که فراز و



فرود بسیار داشت و با توجه به شیوه غریزی او در کارش، چندان غیرقابل پیش بینی نیز به نظر نمی رسید.

اما به هر حال هر فیلم او حتی ناموفق ترین آنها نیز از ویژگی هایی قابل توجه برخوردار بود؛ لحظه هایی داشت که بر مخاطب تأثیر بگذارد، دست روی احساسش بگذارد، بغض بر گلو بیاورد و یا اینکه همچون تلنگری، او را به فکر وا دارد.

سادگی، صمیمیت و صداقت فردی او نیز به روشنی در آثارش نمود داشت. از سر همین صداقت و سادگی بود که بدون هیچ ملاحظه کاری یا محافظه کاری آنچه را که طبع حساسش از اتفاقات دریافته بود در آثارش به شکلی تند و گزنده و در عین حال تلخ منعکس می کرد. همین مسأله باعث شده بود که آثارش از ویژگیهایی منحصر به فرد برخوردار باشند، به گونه ای که نه تنها در عرصه سینمای دفاع مقدس، بلکه در دیگر فیلمهای او می توان این ویژگی های خاص را مشاهده کرد و کارهای او را از ساخته های دیگران متمایز ساخت.

دوران اوج کار ملاقلی پور را باید سالهای پس از پایان جنگ به حساب آورد. در این زمان بود که از هر نظر به طور مستقیم و غیرمستقیم شرایط برای بارور شدن یک قریحه استثنایی در میان فیلمسازانی که از دل جنگ بیرون آمده بودند، مهیا شد.

ملاقلی پور به واسطه سالها حضور در جبهه های جنگ و تجربیات عینی خود در آن زمان و مکان، با شناختی کامل به سراغ پاره ای از واقعیتهای سالهای جنگ رفت.

باتوجه به روحیات و حساسیتهای او دور از ذهن نبود اگر در این میان بیشتر به واقعیت های تلخ و گزنده جنگ توجه داشته باشد.

در آثار ملاقلی پور عصبیتی پرخاشگرانه وجود دارد که گاه با پراکنده گویی هایی نیز همراه است، اما این مسأله همانقدر که ضعف آثار او به حساب آمده، حسن آنها نیز بوده است؛ حسنی که باعث تأثیرگذاری هرچه بیشتر این فیلمها شده است.

این عصبیت فی نفسه نشان از میزان حساسیت و تأثیرپذیری او از مسایل و مشکلات درونی و بیرونی اوست که در آثارش نیز در هر دوره، به شکلی منعکس شده اند.

حساسیتی که سرانجام او را از پای درآورد. گویی سرنوشت خودش نیز با سرنوشت آدمهای فیلمهایش که در معرض فشار درونی و بیرونی قرار داشتند گره خورده بود و خودش نیز سرانجام بر همین پایه، غیر منتظره و زود هنگام درگذشت.

ملاقلی پور برای ساختن فیلمهایش اغلب با دشواری روبه رو بود. رویکرد غیرگشیشه محورانه اش، تلخی نگاه او و حرکت در خلاف جهت جریان روز ... باعث می شد کمتر سرمایه گذاری تمایل به تولید فیلمهای ملاقلی پور داشته باشد.

اما اگر قرار بود این گونه باشد، دیگر او رسول ملاقلی پور نبود؛ تمام قدر و ارزش او در مقام فیلمساز و همچنین آثارش به دلیل ویژگی هایی بود که ما در خود او و فیلمهایش شناختیم؛ اینکه صادق بود و صمیمی، سرسخت و درد کشیده، عصبی و تلخ ... او رسول ملاقلی پور بود.

او برای کارهایش خیلی حرص و جوش می خورد و همین مسأله باعث می شد در برخی مواقع حتی بد دهنی کند تا کار درست شود، اگرچه به گفته خودش این جریان را هیچ گاه نتوانست بر سر جمشیدهاشم پور در فیلم هیوا در بیاورد، چرا که به قول معروف برای هر کسی که عمو بود،

برای هاشم پور زن عمو بود!

اختصاص بخشی از جشنواره فیلم فجر امسال به بزرگداشت رسول ملاقلی پور نوشدارو پس از مرگ سهراب بود. چنین ادای دین های دیرنگامی خرسند کننده اما حزن انگیز است، به ویژه در مورد فیلمسازی که به دلیل وسعت کمی و کیفی کارنامه اش پیش از اینها می توانست موضوع چنین بزرگداشتی باشد. آقا رسول در نوشهر و بر اثر سکنه مغزی درگذشت.

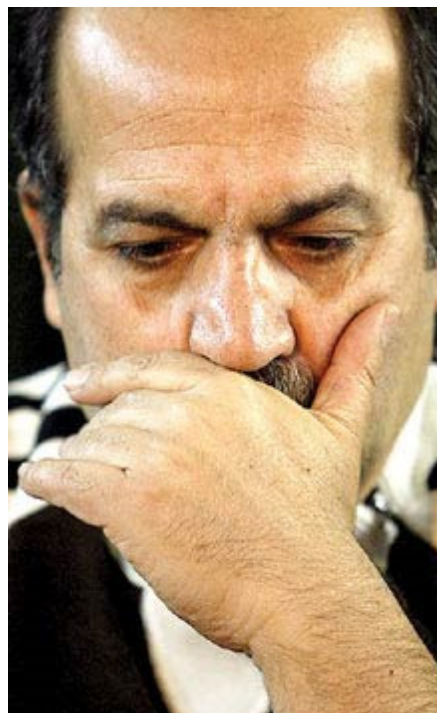
منبع : روزنامه قدس

<http://vista.ir/?view=article&id=301793>



رسول ملاقلی پور

رسول ملاقلی پور که متولد ۱۳۳۴ تهران است در روزهای انقلاب عکاسی آماتور را شروع کرد و با آغاز دفاع مقدس آن را به صورت حرفه ای پی گرفت. ساخت فیلم های مستند از عملیات های دفاع مقدس، راه او را برای حضور حرفه ای در سینما هموار کرد. فیلم کوتاه «شاه کوچک» او که با دوربین ۱۶ میلیمتری ساخته شده بود، توانست جایزه بهترین فیلم را از جشنواره وحدت به دست بیاورد. ملاقلی پور نخستین فیلم بلند خود را در سال ۱۳۶۳ با دوربین ۱۶ میلیمتری ساخت، آن را «نینوا» نام نهاد و به این ترتیب وارد سینمای حرفه ای شد. از سال ۱۳۶۴ و ساخت «بلمی به سوی ساحل» تا «مزرعه پدری» که در سال ۱۳۸۱ ساخته شد و به گفته کارگردان، او با این فیلم از سینمای دفاع مقدس خداحافظی کرد، ۱۶ فیلم در کارنامه سینمایی ملاقلی پور ثبت شده است. پرواز در شب، مجنون، سفر به جزایه، هیوا، نسل سوخته و قارچ سمی تعدادی از آثار این فیلمساز است. مرحوم ملاقلی پور در سفر خود به کربلا برای بازدید از لوکیشن های «عصر روز دهم»، مستندی به نام «شش گوشه عرش» را ساخت که آخرین اثر او محسوب می شود و ماحصل گفت وگو با هنرمندان اصفهانی است که مشغول طراحی ضریح امام حسین (ع) بودند. او که برای دیدن بخشی از لوکیشن های آخرین اثرش «عصر روز دهم» به شمال کشور سفر کرده بود، در تاریخ ۱۵/۱۲/۸۵ در آستانه ۵۱ سالگی بر اثر حمله قلبی دار فانی را



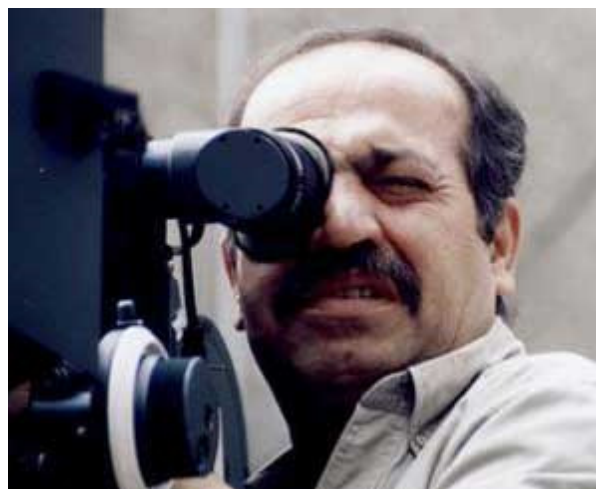
وداع گفت.

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=79825>

رسول ملاقلی پور

کارگردان متعهد سینما و جنگ و دفاع مقدس در ۱۵ اسفندماه و در سن ۵۱ سالگی آخرین فریم زندگی خود را تصویر کرد و درگذشت. از میدان جنگ آغاز کرد و در اولین کار بلند سینمایی خود در سال ۱۳۶۲، "نینوا" را در واحد سمعی و بصری کیتۀ انقلاب اسلامی تولید کرد. ملاقلی پور در سال ۱۳۳۴ در تهران متولد شد، وی کار هنری خود را پس از پیروزی انقلاب با عکاسی آغاز کرد. سپس به ساخت فیلمهای مستند درباره دفاع مقدس پرداخت. نینوا، قارچ سمی، هیوا، پناهنده، نسل سوخته، کمکم کن، خسوف، افق، مجنون، پرواز در شب، ریلی به سوی ساحل و میم مثل مادر از آثار بلند سینمایی وی به شمار می آیند. ملاقلی پور در سفر اخیر خود به کربلا، معلا، مستند "شش گوشه عرش" را کلید زد که در حقیقت آخرین کار وی



بود که البته نیمه تمام ماند.

ملاقلی پور سفر به چزابه، نجات یافتگان و مزرعه پدری را برای مرکز سیما فیلم تولید کرد. آخرین کار وی سریال "هیچکس سرباز به دنیا می آید" بود که نویسندگی و کارگردانی آن برعهده ملاقلی پور بود. این سریال نیز که به دفاع مقدس می پردازد و درباره تجاوز ارتش بعثی به ایران و اشغال خرمشهر و حوادث مربوط به مقاومت جانانه مردم آن دیار است. در خلاصه این سریال آمده است "گروهی از نیروهای عراقی که ساختمان مسکونی را اشغال کرده اند، با حضور زنی ایرانی و فرزندش مواجه می گردند. کوشش یکی از سربازان عراقی برای پنهان نگهداشتن حضور زن بی ثمر می ماند و بچه زنده می ماند. سرباز بچه عراقی را به عراق می برد. بعدها نیروهای اطلاعاتی بعثی نسبت به سرباز مزبور مشکوک شده و با به قتل رساندن کودک و خائن معرفی کردن سرباز او را تحت بازجویی بی رحمانه یکی از فرماندهان ارشد بعثی قرار می دهند و ..."

• فیلمشناسی:

نینوا (۱۳۶۲)، بلمی به سوی ساحل (۱۳۶۴)، پرواز در شب (۱۳۶۵)، افق (۱۳۶۷)، مجنون (۱۳۶۹)، خسوف (۱۳۷۱)، پناهنده (۱۳۷۲)، نجات یافتگان (۱۳۷۴)، سفر به چزابه (۱۳۷۴)، هیوا (۱۳۷۷)، نسل سوخته (۱۳۷۸)، قارچ سمی (۱۳۸۰)، مزرعه پدری (۱۳۸۲)، میم مثل مادر (۱۳۸۵).

منبع : روزنامه رسالت

<http://vista.ir/?view=article&id=80286>

رضا آقاری

رضا آقاری بازیگر تئاتر، سینما و تلویزیون در سال ۱۳۳۷ در تهران به دنیا آمد. وی تا مقطع دیپلم درس خواند و فعالیت هنری‌اش را از سال ۱۳۶۰ با تئاتر آغاز کرد. بازی در فیلم پرچمدار به کارگردانی شهریار بحرانی نخستین تجربه سینمایی اوست.

رضا آقاری که در سریال مختارنامه، در بخش‌های شاهرود و آبادان هنرمندی کرده بود، در نقش عبدالله بن‌وال - یکی از توابعین- با ولی‌الله شیراندازی و قادر پزشکی و فریدون سورانی همبازی بود. وی قبل از این، در سریال یوسف پیامبر(ع) نیز بازی کرده بود.

در کارنامه هنری آقاری علاوه بر بازی در سریال‌های تلویزیونی، بازی در ۹ فیلم و یک بار دستیاری کارگردان به چشم می‌خورد.

دایره سرخ، فرمان آتش، همسفر، ماه غسل، عروس حلبچه، صخره همیشه سبز، خانه‌ای مثل شهر، حماسه دره شیلر و پرچمدار عناوین فیلمهایی است که وی در آنها ایفای نقش کرده بود.

رضا آقاری در مرداد سال ۱۳۸۷ در سن ۵۰ سالگی بر اثر سکته قلبی

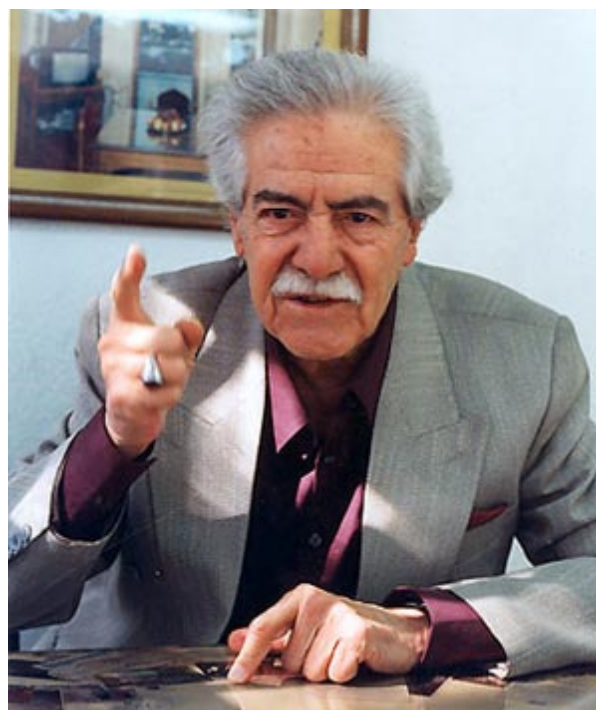


درگذشت.

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=112852>

رضا ارحام صدر



• نام و نام خانوادگی : رضا ارحام صدر
• تولد : ۱۲ اردیبهشت ۱۳۰۲ - اصفهان
• وفات : ۲۴ آذرماه سال ۱۳۸۷ - اصفهان
وی در سال ۱۳۰۲ در محله باغ قلعه اصفهان متولد شد . پدرش محمد تقی نام داشت.
فعالیت هنری خود را از سال ۱۳۲۶ با بازی در " تئاتر سپاهان " آغاز کرد و در واقع از پایه‌گذاران تئاتر در اصفهان محسوب می‌شود.
همچنین وی موسس " گروه هنری ارحام صدر" در سال ۱۳۴۳ بوده‌است.
او که به "شکرپاره اصفهان" معروف بود ، در نمایش‌هایی چون "رفیق ناجنس" ، "بوقلمون‌ها" ، "کدام یک از دو" ، "دلگک‌ها" ، "وادنگ" ، "خروس بی‌محل" و ... بازی کرده است.
رضا ارحام صدر در سال ۱۳۲۶ نیز با فیلم " شب‌نشینی در جهنم " وارد سینما شد و بعدها در فیلم‌هایی چون "علی واکسی" ، "ستاره‌ای چشمک زد" ، "مردان خشن" ، "جعفر خان از فرنگ برگشته" ، "نصف جهان" و "افسانه شهر لاجوردی" بازی کرد.

بداهه‌گویی در نمایش بر اساس اتفاقات روز، از ویژگی‌های منحصر به فرد آقای ارحام صدر بود.

آخرین فعالیت سینمایی این بازیگر که به دلیل کهولت سن کم‌کار بود، به فیلم ویدیویی " درسا " محسن دامادی در سال ۸۴ برمی‌گردد.

• بخشی از فیلم شناسی :

- نصف جهان (۱۳۷۱)
- ماجراهای علاءالدین و چراغ جادو (۱۳۵۷)
- جوجه فکلی (۱۳۵۳)
- اکبر دیلماج (۱۳۵۳)
- پریزاد (۱۳۵۳)
- کی دسته گل به آب داده؟ (۱۳۵۳)
- لچ و لجبازی (۱۳۵۱)
- یک اصفهانی در نیویورک (۱۳۵۱)
- جاده زرین سمرقند (۱۳۴۶)
- داماد فراری (۱۳۴۵)
- زن و عروسک هایش (۱۳۴۴)
- ستاره ای چشمک زد (۱۳۴۲)

منبع : زنده رود

<http://vista.ir/?view=article&id=126091>

رضا ایران‌منش

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1346 - ...)

محل تولد: ایران - کرمان - جیرفت

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

لیسانس بازیگری و فوق لیسانس کارگردانی از دانشگاه تربیت مدرس.

با فیلم سجاده آتش به سینما آمد و خیلی زود در سه فیلم جنگی دیگر بازی کرد. پس از عدم ساخت فیلم‌های جنگی در نیمه دوم دهه هفتاد به تلویزیون آمد اما در آنجا هم موفق نبود. تنها توانست با قسمت دوم مجموعه بسیار موفق داستان يك شهر کمی به حضور خود در تلویزیون سر و سامان بدهد.

شعله گذشت (مجموعه تلویزیونی، 1367)

سجاده آتش (1372)

آخرین شناسائی (1372)

در کنج تنهائی (فیلم کوتاه، 1372)

سفر بیست و یکم (مجموعه تلویزیونی، 1373)



دکل (1374)

کمین (1374)

بهاران (مجموعه تلویزیونی، 1374)

ترور (مجموعه تلویزیونی، 1374-75)

گالری 9 (مجموعه تلویزیونی، 1376)

خبرنگار خارجی (مجموعه تلویزیونی، 1377)

تلفن (1378)

داستان يك شهر2 (مجموعه تلویزیونی، 1378)

آخرین پرواز ققنوس (1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58778>

رضا بابک

• نام و نام خانوادگی : رضا بابک

• تاریخ تولد : ۲۰ اسفند ۱۳۲۴

• محل تولد : تهران

او فارغ التحصیل بازیگری و کارگردانی است.

رضا بابک فعالیت هنری خود را با بازی در تئاتر آغاز کرد و با تأسیس اولین گروه هنری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به اجرای نمایش پرداخت. او تئاتر حرفه ای را از دهه ۵۰ آغاز نمود و حضور در سینما را با فیلم سینمایی "چریکه تارا" به کارگردانی بهرام بیضایی در سال ۱۳۵۶ تجربه کرد.

او همچنین قبل و بعد از انقلاب به عنوان کارگردان، نویسنده و بازیگر در تلویزیون فعالیت کرد.

از جمله کارهای او به عنوان نویسنده ، قای شانس در سال ۱۳۷۳ است.

• بخشی از فیلم شناسی :

- ۱۳۸۷ دعوت

- ۱۳۸۳ به رنگ ارغوان

- ۱۳۸۴ شوریده (محمدعلی سجادی)

- ۱۳۷۵ بزرگ خیلی بزرگ (فرزین مهدی پور)

- ۱۳۷۴ مرد آفتابی (همایون اسعدیان)

- ۱۳۷۴ مصائب عاشق فقیر (حسین علی لیاستانی)

- ۱۳۷۴ شریک زندگی (علی خوش نشین)



- ۱۳۷۲ کودکانی از آب و گل (عطاء الله حیاتی)

- ۱۳۷۱ چشم هایم برای تو (خسرو شجاعی)

- ۱۳۷۱ لبه تیغ (جمال شورجه)

- ۱۳۶۹ گربه آوازخوان (کامبوزیا پرتوی)

- ۱۳۶۸ ریحانه (علیرضا ریسیان)

- ۱۳۶۷ ارثیه (کاظم بلوچی)

- ۱۳۵۷ چریکه تارا (بهرام بیضایی)

منبع : زنده رود

<http://vista.ir/?view=article&id=123973>

 **vista.ir**
Online Classified Service

رضا داودنژاد

جنسیت: مرد

نام پدر: علیرضا داوود نژاد

تولد و وفات: (1359 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

دارای مدرک تحصیلی دیپلم.

همه چیز از همان بدو کودکی با پدر شروع شد. از فیلم بی پناه در سن 6 سالگی. و سالها دوری از سینما و دوازده سال بعد با مصائب شیرین باز هم با پدر. دو سال بعد علی‌رغم بازیگری با نگارش فیلمنامه اولیه بچه‌های بد به جرگه فیلمنامه نویسان هم پیوست و حالا می‌خواهد تک و تنها و بدون حمایت پدر آینده درخشانی برای خود رقم بزند.

بی‌پناه (علیرضا داودنژاد، 1365)



مصائب شیرین (علیرضا داودنژاد، 1377)

بچه های بد (نویسنده و بازیگر، علیرضا داودنژاد، 1379)

چراغ جادو (مجموعه تلویزیونی، 1379)
روزگار ما (مستند، رخشان بنی اعتماد، 1380)
بانوی کوچک (مهدی صباغزاده، 1380)
پشت کنکوری (مجموعه، پریسا بخت آور، 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58833>

 **vista.ir**
Online Classified Service

رضا عطاران

- در سال ۱۳۴۷ در مشهد به دنیا آمد.
- دو خواهر بزرگتر از خود دارد.
- سال ۵۹ وارد حیطة تئاتر شد و از دکتر قطب‌الدین صادقی، مطالب زیادی آموخت.
- گاهی مجسمه سازی می‌کند، نقاش و خطاط ماهری هم است.
- از غرور فاصله دارد.
- تیم فوتبال هنرمندان را پایه‌گذاری کرد، اما بعدها از آن جدا شد.
- عاشق فوتبال است و در بین فوتبالیست‌ها با مهرداد میناوند رفاقت دیرینه‌ای دارد.
- شخصیتی جالب و شوخ دارد.



- از بازیگرانی چون شریفی‌نیا، پرویز پرستویی، رضا کیانیان، خسرو شکیبایی و گوهر خیراندیش خوشش می‌آید.
- مدرک تحصیلی‌اش لیسانس است.
- دوست دارد زمانی که فوتبال بازی می‌کند درون دروازه بایستد.
- با ساعت خوش و مجید دلبندم اوج گرفت.

منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=80866>

 **vista.ir**
Online Classified Service

رضا فیض نوری

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1330 - ...)

محل تولد: ایران - کرمانشاه - کرمانشاه

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر



مدرك تحصیلی: فوق لیسانس بازیگری و کارگردانی تئاتر از دانشگاه آریزونا آمریکا در سال 1984.

پس از بازی در تئاتر تانگو (اسلاومیر مروژک) در دانشگاه آریزونا و نمایش همه علیه من (نیل سایمن) همراه با رضا زیان در آمریکا در سال 1995، در سال 96 به ایران آمد و اولین بار در مجموعه کاکتوس ظاهر شد. بازی متفاوت او در مجموعه گوهر کمال او را به شهرت رساند. او در سینما هم موفق بود.

کاکتوس (مجموعه، محمدرضا هنرمند، 1376)

گوهر کمال (مجموعه، 1377)

شبیخون (جمشید آهنگرانی، 1377)

کزدم 33 (مجموعه، 1378)

مومیائی 3 (محمدرضا هنرمند، 1378)

مریای شیرین (مرضیه برومند، 1379)

عشق فیلم (ابراهیم وحیدزاده، 1379)

علی و دنی (وحید نیکخواه آزاد، 1379)

کاکتوس 2 (مجموعه، محمدرضا هنرمند، 1379)

کلاه فرمزی و سروناز (ایرج طهماسب، 1381)

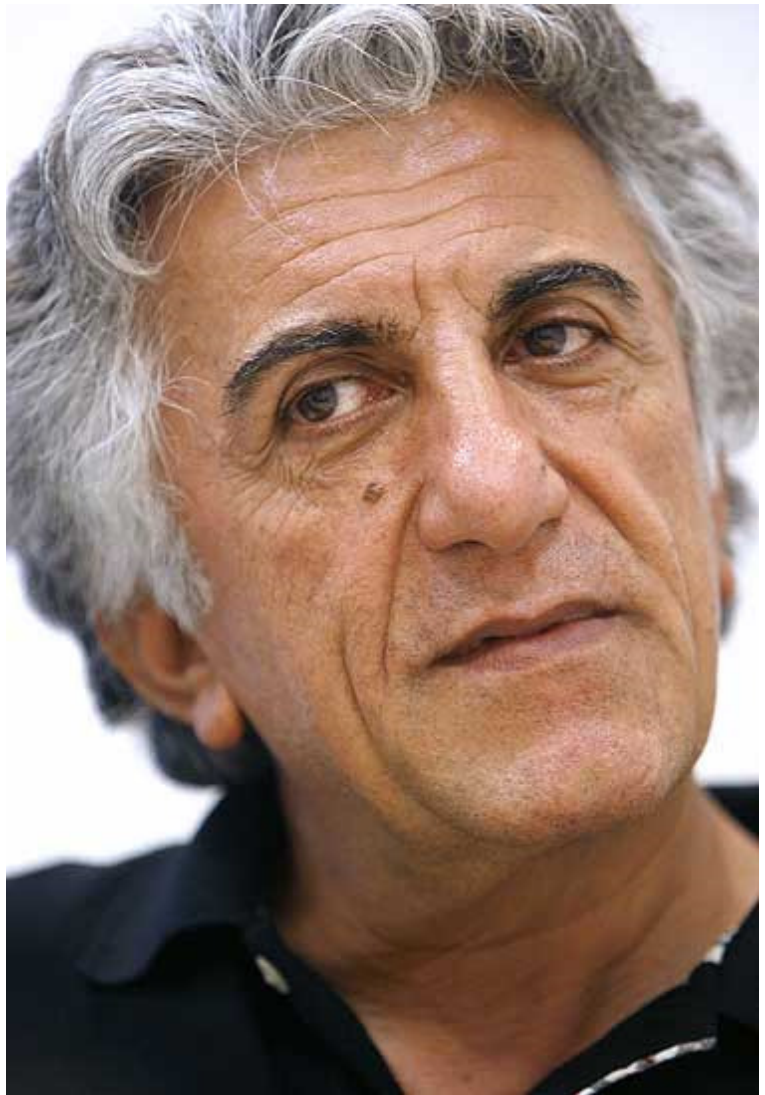
کاکتوس 3 (مجموعه، محمدرضا هنرمند، 1382)

کمربندها را بندیم (مجموعه، مهدی مظلومی، 1383)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58906>

رضا کیانیان



• تاریخ تولد: ۱۳۳۰

• مدرک تحصیلی:

فارغ التحصیل تئاتر از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران

• شروع فعالیت در سینما:

تمام وسوسه های زمین (حمید سمندریان، ۱۳۶۸)

• بازیهای منتخب در پانزده سال اخیر:

درد مشترک، کیمیا، سلطان، سینما سینماست، آژانس شیشه ای، رویان قرمز، عیسی می آید، خانه ای روی آب، فرش باد، گاهی به آسمان نگاه کن، ماهی ها عاشق می شوند، یک تکه نان

وقتی در دو فیلم « کیمیا » (احمد رضا درویش، ۱۳۷۳) و « درد مشترک » (یاسمین ملک نصر، ۱۳۷۳) بازی خوبی از خود به نمایش گذاشت کسی فکرش را نمی کرد که در عرض کمتر از یک دهه بتواند به یکی از بازیگران قدرتمند حال حاضر سینمای ایران تبدیل شود. بازی اغراق شده او در فیلم « مادرم گیسو » (سیامک شایقی، ۱۳۷۴) که در لحظاتی تحسین برانگیز می شد تنها وقفه ای بود در ظهور یک پدیده. حضور خوب و بی نقص او در « سینما سینماست » (ضیاءالدین دری، ۱۳۷۵) و بازی متفاوتش در حضوری کوتاه در فیلم « سلطان » (مسعود کیمیایی، ۱۳۷۵) جرقه هایی بود که منجر به درخشش رضا کیانیان در نقش سلحشور در فیلم بیادماندنی « آژانس شیشه

ای » (ابراهیم حاتمی کیا، ۱۳۷۶) و متعاقب آن نقش جمعه در فیلم متفاوت « رویان قرمز » (ابراهیم حاتمی کیا، ۱۳۷۷) شد.

کیانیان برای بازی در آژانس شیشه ای با اقتدار هم سیمرغ بلورین نقش مکمل را گرفت و هم مورد تحسین نویسندگان و منتقدان قرار گرفت. اما شاید رضا کیانیان سنگین ترین نقش کارنامه سینمایی اش را در فیلم « خانه ای روی آب » (بهمن فرمان آرا، ۱۳۸۰) بازی کرده باشد. نقشی که باعث شد تا او نزدیک به بیست کیلو به وزن خود اضافه کند. بازی معرکه کیانیان در نقش دکتر سپیدبخت دومین سیمرغ بلورین را برای او به ارمغان آورد.

دو بازی متفاوت دیگر در دو فیلم از کمال تبریزی بخصوص در فیلم « فرش باد » نشان می دهد که کیانیان همچنان آس هایی دارد که رو کند. او در سال ۱۳۸۴ فیلم « ماهی ها عاشق می شوند » را روی پرده سینماها خواهد داشت که به قول خودش یکی از آن « عاشقانه » هاست و فیلم « يك تکه نان » را که در سه نقش کاملا متفاوت با گريم هايی آنچنانی هنرنمایی کرده است. به احتمال بسیار زیاد شاهد بازی او در دو فیلم « يك بوسه کوچولو » (بهمن فرمان آرا، ۱۳۸۳) و « کارگران مشغول کارند » (مانی حقیقی، ۱۳۸۴) در بیست و چهارمین جشنواره فیلم فجر خواهیم بود.

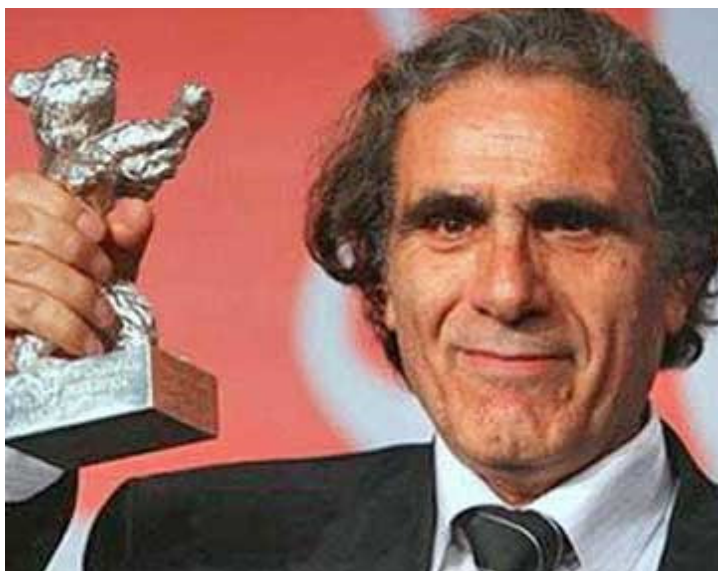
• فیلم شناسی:

- روبان قرمز (ابراهیم حاتمی کیا، ۱۳۷۷)
- بوی کافور عطر یاس (بهمن فرمان آرا، ۱۳۷۸)
- چتری برای دو نفر (احمد امینی، ۱۳۷۹)
- رومشکان (ناصر غلامرضایی، ۸۰/۱۳۷۹)
- عیسی می آید (علی زکان، ۸۰/۱۳۷۹)
- خانه ای روی آب (بهمن فرمان آرا، ۱۳۸۰)
- فرش باد (کمال تبریزی، ۱۳۸۱)
- گاهی به آسمان نگاه کن (کمال تبریزی، ۱۳۸۱)
- جایی برای زندگی (محمدرضا بزرگ نیا، ۱۳۸۲)
- ماهی ها هم عاشق می شوند (دکتر علی رفیعی، ۱۳۸۳)
- باغ فردوس پنج بعدازظهر (سیامک شایقی ، ۱۳۸۵)
- به بوس کوچولو (بهمن فرمان آرا، ۱۳۸۴)
- تمام وسوسه های زمین (حمید سمندریان، ۱۳۴۸)
- پاتال و آروزهای کوچک (مسعود کرامتی، ۱۳۴۸)
- مرد ناتمام (محرر زینال زاده، ۱۳۷۱)
- درد مشترک (یاسمن ملک نصر، ۱۳۷۳)
- کیمیا (احمدرضا درویش، ۱۳۷۳)
- مادرم گیسو (سیامک شایقی، ۱۳۷۴)
- سلطان (مسعود کیمیایی، ۱۳۷۵)
- سینما سینماست (سیدضیاء الدین دری، ۱۳۷۵)
- آژانس شیشه ای (ابراهیم حاتمی کیا، ۱۳۷۶)

منبع : پایگاه خبری هنر ایران

<http://vista.ir/?view=article&id=82825>

رضا ناجی



- مجموعه آثار:
 - بچه های آسمان (مجید مجیدی، ۱۳۷۵)
 - باران (مجید مجیدی، ۱۳۷۹)
 - پرنده باز کوچک (رهبر قنبری، ۱۳۸۰)
 - او (رهبر قنبری، ۱۳۸۲)
 - بید مجنون (مجید مجیدی، ۱۳۸۳)
 - باغ های کندلوس (ایرج کریمی، ۱۳۸۳)
 - باد در علفزار می پیچد (خسرو معصومی، ۱۳۸۶)
 - آواز گنجشکها (مجید مجیدی، ۱۳۸۶)
- جشنواره ها و جوایز:
 - برنده خرس نقره ای بهترین بازیگر مرد جشنواره فیلم برلین برای بازی در فیلم « آواز گنجشکها » - ۱۳۸۶ (۲۰۰۷)
 - کاندید سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول از بیست و ششمین جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم « آواز گنجشکها » - ۱۳۸۶
 - کاندید سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل مرد از نوزدهمین جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم « باران » - ۱۳۷۹
 - کاندید تندیس زرین بهترین بازیگر نقش مکمل مرد از پنجمین جشن خانه سینما برای بازی در فیلم « باران » - ۱۳۸۰
 - چهارمین بازیگر نقش مکمل مرد سال به انتخاب نویسندگان و منتقدان سینمایی برای بازی در فیلم « باران » - ۱۳۸۰
 - برنده دیپلم افتخار بهترین بازیگر نقش اول مرد از بیست و دومین جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم « او » - ۱۳۸۲
 - برنده دیپلم افتخار بهترین بازیگر نقش مکمل مرد از پانزدهمین جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم « بچه های آسمان » - ۱۳۷۵

منبع : سینت

<http://vista.ir/?view=article&id=119466>

 **vista.ir**
Online Classified Service

رقیه چهره آزاد

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1286- 1373)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

دارای مدرک تحصیلی دیپلم.



شروع فعالیت از سال 1310 با تئاتر.

سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن از هشتمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم مادر (1368).

طوفان زندگی (1327)

دستکش سفید (1330)

پریچهر (1330)

سایه (1338)

آقا جنی شده (1338)

عروسک پشت پرده (1339)

بچه ننه (1339)

کی به کیه (1339)

دختر همسایه (1340)

آهنگ دهکده (1340)

علی واکسی (1340)

دخترها اینطور دوست دارند (1340)

طلای سفید (1341)

نصیب و قسمت (1341)

ساحل دور نیست (1341)

مسافری از بهشت (1342)

عروس فرنگی (1343)

دختر ولگرد (1343)

مرخصی اجباری (1344)

شاهنامه آخرش خوشه (1345)

رگبار (1351)

سوته دلان (1356)

زنده باد... (1358)

ارثیه (1367)

مادر (1368)
راز کوکب (1368)
عروس (1369)
سکوت (1369)
عشق من، شهر من (1370)
دلشدگان (1370)
آنها هیچ کس را دوست ندارند (1372)
الو! الو! من جوجوام! (1372)
سه مرد عامی (1372)
زمین آسمانی (1373)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58812>

 Vista.ir
Online Classified Service

روح الله امامی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1319 - آبان ماه سال 1378)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: تدوینگر

فارغ التحصیل رشته کارگردانی سینما و تلویزیون از دانشگاه هنرهای
دراماتیک.

خانه کنار دریا (1348)

بک اتفاق ساده (1352)

به امید دیدار (1354)

در غربت (1354)

طبیعت بی جان (1354)



فانوس خیال (1355)
در امتداد شب (1356)
واسطه‌ها (1356)
زنده باد... (1357)
بن بست (1357)
صمد در به در می شود (1357)
آقای هیروگلیف (1359)
گفت هر سه نفرشان (1359)
توبه نصح (1361)
رهاپی (1361)
هیولای درون (1361)
دادشاه (1362)
مترسك (1362)
سردار جنگل (1362)
پیراك (1363)
میرزا كوچك خان (1364)
خط پایان (1364)
مدار بسته (1364)
رابطه (1365)
شیر سنگی (1365)
طلسم (1365)
روزهای انتظار (1365)
کانی مانگا (1365)
شکوه زندگی (1366)
پرنده كوچك خوشبختی (1366)
جهیزیه برای رباب (1366)
خانه‌ای مثل شهر (1366)
خارج از محدوده (1366)
گل مریم (1366)
در مسیر تندباد (1367)
الماس بنفش (1368)
دستمزد (1368)
آخرین پرواز (1368)
عبور از غبار (1368)

زمان از دست رفته (1368)
ملك خاتون (1369)
آتش پنهان (1369)
در آرزوی ازدواج (1369)
افسانه آه (1369)
اوینار (1370)
دلشدگان (1370)
دو همسفر (1370)
شکوه بازگشت (1371)
پرواز را به خاطر بسیار (1371)
مریم و میتیل (1371)
طعمه (1371)
لبه تیغ (1371)
حماسه مجنون (1372)
پرتگاه (1372)
سفر به خیر (1373)
کلاه فرمزی و پسرخاله (1373)
آرایش مرگ (1373)
آرزوی بزرگ (1373)
خط آتش (1373)
روز واقعه (1373)
سربلند (1373)
رؤیای يك نیمه شب تابستان (1373)
یحیی (1374)
فاتح (1374)
پاتك (1374)
دشمن (1374)
دیپلمات (1374)
آخرین مرحله (1374)
مینا و غنچه (1375)
حرفه‌ای (1375)
مردی شبیه باران (1375)
شب روباه (1375)
سلطان (1375)

روی خط مرگ (1375)

خلیان (1376)

آخرین نبرد (1376)

یورش (1376)

غریبانه (1376)

قرمز (1377)

مردی از جنس بلور (1377)

بلوغ (1377)

عشق بدون مرز (1377)

دست‌های آلوده (1378)

دختران انتظار (1378)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59042>

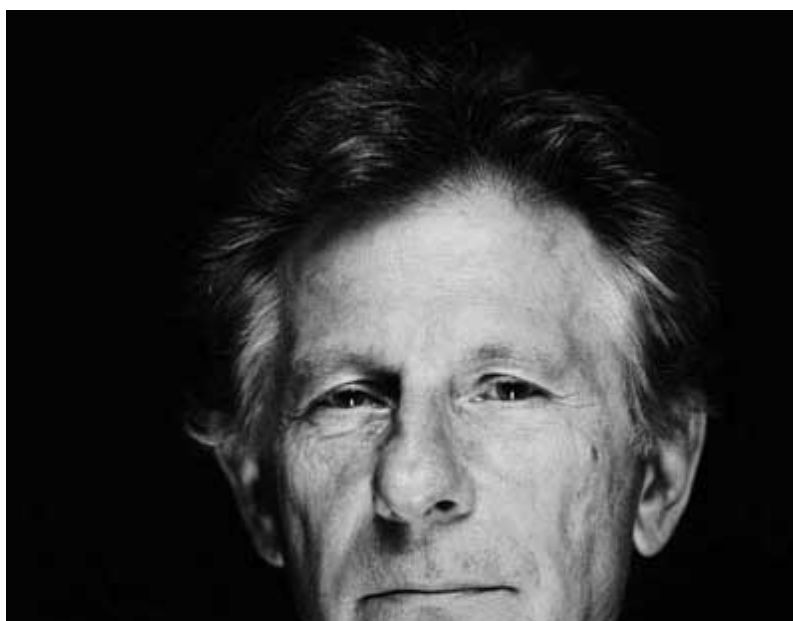
 **vista.ir**
Online Classified Service

رومن پولانسکی

با خواندن این مطلب به یک شناخت کلی از سینمای رومن پولانسکی دست خواهید یافت.

• رومن پولانسکی، راوی شر و شرارت در دنیای معاصر

رومن پولانسکی کارگردان،فیلمنامه نویس و بازیگر در ۱۸ اگوست ۱۹۲۳ در پاریس متولد شد. از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۲ در مدرسه هنرهای کراکوف لهستان واز ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۹ در مدرسه سینمایی لودوز تحصیل کرد.در سال ۱۹۵۹ با (باربارا کویاتکوسکا) ازدواج کرد ودر سال ۱۹۶۱ از او جداشد. همسر دومش (شارون تیت) بود که در سال ۱۹۶۹ به قتل رسید. پولانسکی





از ۱۹۴۷ تا اوایل دهه پنجاه در رادیو و تئاتر فعالیت می کرد. بازیگری در سینما را از سال ۱۹۵۳ آغاز کرد. فیلم کوتاه (دو مرد در يك گنجه) را در سال ۱۹۵۷ کارگردانی کرد. دو سال بعد در مقام دستیار (آندری مونك) به گروه فیلمسازی (كامرا) پیوست.

در سال ۱۹۶۲ فیلم چاقو در آب پولانسکی توسط (گومولکا) دبیر حزب کمونیست لهستان مورد اتهام قرار گرفت. در پی این امر پولانسکی به پاریس رفت. او در

سال ۱۹۶۵ فیلم (انزجار) را در لندن تکمیل کرد. سال ۱۹۶۸ به لوس آنجلس رفت و اولین فیلم آمریکایی خود (بچه رزمی) را در آنجا ساخت. سال ۱۹۷۴ اپرای (لولو) را در جشنواره (اسپولتو) ایتالیا کارگردانی کرد. دو سال بعد فیلم (مستاجر) را در فرانسه ساخت. او در سال ۱۹۷۷ به اتهام رابطه نا مشروع با يك دختر ۱۳ ساله دستگیر و به ۹۰ روز زندان محکوم شد. پولانسکی بعد از این واقعه از آمریکا به فرانسه مهاجرت کرد.

رومن پولانسکی ابتدا به عنوان يك دانشجوی مدرسه سینمایی لهستان و بعد در مقام يك کارگردان تحت سلطه سانسور حکومتی موفق شد با مقداری زیرکی و کاردانی فیلم هایی بسازد. او با استفاده از فقط چند بازیگر تعلیم یافته _ در اولین فیلمش تنها ۳ شخصیت وجود داشت_ و يك دوربین دستی آثاری خلق کرد که موجب افزایش شهرت جهانی سینمای لهستان شد. همین محدودیت ها به رشد و گسترش يك سبک بصری ویژه که به خوبی با نگاه کارگردان به زندگی مدرن تطبیق یافته بود کمک کرد.

مشخصه های این سبک بصری عبارت بودند از: تاکید بر تزلزل و ناپایداری جهان معاصر (از طریق يك دوربین دستی)، حس انزوا و دورافتادگی از يك جامعه بزرگتر (از طریق گروه بندی كوچك شخصیت ها). در واقع می توان کار پولانسکی را تلاشی برای تشریح دقیق و جزیه جز رابطه مستقیم میان ناپایداری جهان معاصر و گرایش فزاینده به خشونت و ناتوانایی های فردی برای غلبه بر حس دور افتادگی از اجتماع قلمداد کرد.

در این رابطه آنچه که مخصوصا قابل توجه است همانا پس زمینه فرهنگی پولانسکی است. از او که محصول يك دولت سوسیالیست و مدرسه سینمایی آن در لودوز بود انتظار می رفت ایدئولوژی و علائق اجتماعی دولت لهستان را در فیلم هایش مطرح کند در حالی که اولین فیلم بلند او (چاقو در آب) خشم حزب کمونیست را بر انگیخت به طوری که در کنگره این حزب در سال ۱۹۶۴ فیلم پولانسکی بخاطر نشان دادن منطری منفی از زندگی لهستان معاصر مورد اتهام قرار گرفت. نمایش (چاقو در آب) و واکنش هایی که در پی داشت سبب شد که پولانسکی به سرعت به يك فیلمساز جهانی مبدل شود.

او طی دوران حرفه ای اش در جست و جوی فرصت هایی برای نوشتن، کارگردانی و بازیگری به فرانسه، انگلستان، ایتالیا و بالاخره ایالات متحده سفر کرد. پولانسکی با سماجت ترجیح می دهد آثارش نمایش دهنده انگیزه های فردی، فشارهای ناخودآگاه، و ناراحتی های روحی پنهان در زندگی بشر باشند و از این که به موشکافی در فعل و انفعالات سیاسی اجتماعی متفاوتی بپردازد که وی در کشور های گوناگون جهان شاهد آنها بوده می پرهیزد.

بدون تردید استفاده پولانسکی از جغرافیای سرزمین های متنوع در فیلم هایش به این منظور بوده که دور شدن شخصیت ها از ساختارهای معمولی زندگی اجتماعی و به همان اندازه دور شدن شان از دیگر مردم را بهتر تصویر کند. قایق روی آب (چاقو در آب)، آپارتمان غیرقابل تحمل و افراد حاضر در آن (انزجار)، قصر دور افتاده در جزیره ای متروک (بن بست)، آپارتمانهای زندان مانند (بچه رزمی- مستاجر) و مزارع خالی و خانه های اربابی متروک (تس) همگی از يك جغرافیای دور افتاده که اغلب به طور نمادین تفسیری از يك جغرافیای ذهنی سرشار از تردید، هراس، آرزو و حتی جنون است خبر می دهند.

بسیاری از عناوین فیلم های پولانسکی_ برای مثال (بن بست) و (محله چینی ها)_ بر غربت و دور افتادگی ماهوی مکان های انتخاب شده توسط وی و حس الیناسیون و از خود بیگانگی ای که شخصیت هارا مبتلا کرده تاکید می کنند. قهرمان پولانسکی در چنین محیط هایی که به واسطه

شرایط فرهنگی (محلہ چینی ها)، فشارها و تحریکات روحی ناشناخته(انرجا- مستاجر)، ویا سرنوشت محتوم شخصیت ها(مکبث) غیر قابل تحمل به نظر می رسند. در تلاش هستند تا آنچه راکه طبیعی است غیر طبیعی جلوه دهند. نتیجه عمل به صورتی نمادین همواره تراژیک (مکبث) ویا پوچ (بن بست) به نظر می رسد.

پولانسکی به سبب تمایلیش به درام های پوچ گرای (ساموئل بکت) خصوصا در فیلم های آغاز دوران حرفه ای اش توجه انتقادی بسیاری را جلب کرده است. همانگونه که در نمایش های بکت نیز دیده می شود زبان و نارسایی های آن _حول تفسیری از فقدان یا شکست ارتباطات در جامعه مدرن_ نقش مهمی را در فیلم های پولانسکی بازی می کند.

استفاده دراماتیک از سکوت در (چاقودراب) عملا، بیشتر از دیالوگ های پرتنش فیلم موثر واقع می شود. در مکالمه های معمولی و کلیشه ای (بن بست) می توان تشخیص داد که چگونه زبان، به جای وسیله تبادل معنا و مفهوم، برای فریب و نیرنگیبه کار می رود. این زبان آنچنان که کارگردان در (محلہ چینی ها) به وضوح نشان می دهد به سادگی برای مغلوب ساختن و یا آشکار کردن سرشت رمز آلود و پیچیده وضعیت بشری نکاپو نمی کند.

انگیزه تمایل به سکوت، نیروی خشنی است که همه فیلم های پولانسکی در جستجوی تجزیه و تحلیل آن هستند. البته زندگی خصوصی پولانسکی او را به این انگیزه آشفته کننده نزدیک تر کرده است. هنگامی که او فقط ۸ سال داشت او و والدینش در یک کمپ آلمانی نگهداری می شدند و در همین جاست که او مادرش را از دست می دهد.

در سال ۱۹۶۹ همسر باردارش (شارون تیت) وعده ای از دوستانش به شکل بی رحمانه ای توسط پیروان (چارلز مانسون) _که شیطان پرست بودند_ به قتل می رسند. خشونت ناگهانی و افراطی پولانسکی در اقتباس خونین او از (مکبث) تاثیر مرگ همسرش را عیان می کند. و بعد از آن نیز در تمامی آثار او ادامه می یابد.

وی در این آثار بارها سعی کرده علل متنوع خشونت شخصیت های بشری را توضیح دهد. وکلا بشر در جهان معاصر، موضوعی است که او بسیار بدان می اندیشد. محور اصلی حوادث (بچه رزمی) کودکی است که ناخواسته رفتاری شیطانی دارد و مادری که در عین حالی که از بچه اش می ترسد، به دلیل عشق مادرانه از او مراقبت می کند. شاید این فیلم آیه مقدسی است که از نگاه تیره پولانسکی و عملکرد او به جهان ما نازل شده است.

در واقع از این نگاه، فرد معصوم یا بی گناه، حتی انسانی با بهترین نیت ها می تواند به صورت غیر عمدی، زاینده و گسترش دهنده شر یا خشونت باشد. برای مثال قهرمان (رقص خون آشام ها) در تلاش است تا لانه خفاش را نابود سازد و معشوقش را از چنگال وی رها کند. با وجود این در طی این عمل، طعمه خفاش می شود و سپس به پراکندن این بلا می شوم در سرتاسر جهان کمک می کند. این پایانی تیره برای یک فیلم کمدی است اما در عین حال نشانه ایست از مایه و نگاه پیچیده ای که فیلم های پولانسکی دارا می باشند.

پوچ گرایی فیلم های کوتاه پولانسکی خصوصا(دومرد در یک گنج) و(چاق ولاغر) پاسخی منطقی به این تناقض به شمار می رود. روایت های پولانسکی که به مرور زمان غنی تر و پیچیده تر شده اند، تعهد او را در موافق ساختن نظر انسان ها و بر طرف کردن موانع توافق نظر آنها، شهادت می دهند. به هر حال پولانسکی در تاریخ سینما جایگاه خاص خود را دارد و کماتان شاهکارهای بی بدیل وی در تمام فیلمخانه ها و دانشگاه های سینمایی بازبینی و بررسی می شود هرچند که زندگی پر آشوب این لهستانی پر شور و شر آثار هنری اش را تحت تاثیر قرار داده و سبک خاص و منحصر به فرد پولانسکی مخالفین پیگیری را در طول سالیان متمادی در برابر وی قرار داده است.

پولانسکی در سال ۲۰۰۲ ناگهان با افتخاری که سال ها از وی دریغ شده بود مواجه گشت و با غیر پولانسکی ترین فیلم خود (پیانیست) هم نخل طلای جشنواره کن و هم اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود نمود هرچند که به علت یک پرونده قدیمی (انتهام تجاوز به یک دختر ۱۳ ساله) در دادگاه های آمریکا نتوانست به آمریکا برود و جایزه اسکارش را شخصا دریافت کند. کوتاه سخن آنکه (رومن پولانسکی) به عنوان مردی بدون وطن، سعی کرده با آثارش به مواجهه با موضوعاتی چون دور افتادگی، خشونت، از خود بیگانگی و شر برود.

● فیلم شناسی رومن پولانسکی:

- دوچرخه (۱۹۵۵)
- بهم ریختن يك رقص / جنایت (۱۹۵۷)
- دو مرد دريك گنج (۱۹۵۸)
- چراغ / وقتی فرشته ها سقوط می کنند (۱۹۵۹)
- چاقو در آب / پستانداران (۱۹۶۳)
- چاق ولاغر (۱۹۶۴)
- انزجار (۱۹۶۵)
- بن بست (۱۹۶۶)
- اپیزود خانه الماس ازفیلم زیباترین کلاهبرداری های دنیا (۱۹۶۷)
- رقص خون آشام ها (۱۹۶۷)
- بچه زمردی (۱۹۶۸)
- يك روز در ساحل(فقط تهیه کننده) / مکیت (۱۹۷۱)
- پایان هفته قهرمان(فقط تهیه کننده) (۱۹۷۲)
- چه؟ (۱۹۷۳)
- محله چینی ها (۱۹۷۴)
- مستاجر (۱۹۷۶)
- تس (۱۹۸۰)
- دزدان دریایی (۱۹۸۶)
- دیوانه وار (۱۹۸۸)
- ماه تلخ (۱۹۹۲)
- مرگ و دوشیزه (۱۹۹۴)
- دروازه نهم (۱۹۹۹)
- پانیست (۲۰۰۲)
- الیورتویبست (۲۰۰۵)

منبع : وب سایت سینمایی هنر هفتم

<http://vista.ir/?view=article&id=244792>



رویا تیموریان، بازیگر تئاتر، تلویزیون و سینما هم‌اکنون در حال مطالعه چند سریال تلویزیونی است تا در صورت مناسب دیدن، آنها را برای کار کردن انتخاب کند. او نامی از این سریال‌ها نمی‌برد چون هنوز آنها را برای بازی انتخاب نکرده است. این بازیگر توانمند تئاتر که سه سال پیش با مسعود رایگان در تئاتر همکاری کرده است، با هم یک نمایش دیگر را در تیرماه امسال به صحنه خواهند آورد، رویا تیموریان بازیگر و مشاور کارگردان در نمایش مرگ تدریجی آقای ترکاشوند خواهد شد و در این کار مسعود رایگان نویسنده و کارگردان است و هما روستا، حسن پورشیرازی و فرهاد اصلانی بازی خواهند کرد. از حالا می‌توان به بازی‌های درخشان این کارامیدوار بود، ۵ بازیگر قدر و توانمند تئاتر به راهنمایی و هدایت مسعود رایگان در صحنه حضور خواهند داشت.

نمایش مرگ تدریجی آقای ترکاشوند، مثل کار قبلی رایگان- رویای یک عکس- درباره مهاجرت و تنهایی آدم‌هاست. رایگان که سال‌ها تجربه مهاجرت به خارج از کشور را دارد، در آثار نمایشی خود به این مضمون پرداخته است. بازی رویا تیموریان در رویای یک عکس با استقبال منتقدان مواجه و برنده جایزه سال کانون ملی منتقدان تئاتر شد.

بازی رویا تیموریان در سریال مدار صفر درجه به کارگردانی حسن فتحی

از جمله بازی‌های به یادماندنی‌ای است که در این سریال به همراه مسعود رایگان بازی کرده بود. رویا تیموریان از بازیگران مطرح تئاتر است که با بازی در نمایش بینوایان در سال ۷۵ و به کارگردانی بهروز غریب‌پور خوش درخشید و از دیگر بازی‌های به یادماندنی او می‌توان به عروسی خون، کار علی رفیعی در سال ۷۷، پابلو نرودا و بازرس به کارگردانی علیرضا کوشک‌جلالی در سال ۷۸ و ۸۰ و خانه برناردا آلبا به کارگردانی روبرتو چولی در سال ۸۱ اشاره کرد.

منبع : روزنامه اعتماد ملی

<http://vista.ir/?view=article&id=105046>

 **vista.ir**
Online Classified Service

رویا نونهالی





- شرح حال

- متولد بیست و چهارم بهمن ۱۳۴۱ در تهران.
- لیسانس رشته نقاشی از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران.
- شروع فعالیت از سال ۱۳۶۲ با نمایش غم غریب غریت.
- سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن در هفتمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم عروسی خوبان.
- سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش دوم زن در هجدهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم بوی کافور، عطر یاس.
- فیلم شناسی:
 - فصل پنجم (رفیع پیتز، ۱۳۷۵)
 - بوی کافور، عطر یاس (بهمن فرمان آرا، ۱۳۷۸)
 - صنم (رفیع پیتز، ۱۳۷۸)

- زندان زنان (منیژه حکمت، ۱۳۸۰)
- خانه ای روی آب (بهمن فرمان آرا، ۱۳۸۰)
- خواب و بیدار (مجموعه - مهدی فخیم زاده ۱۳۸۰)
- سفری این چنین دراز (سپیده فارسی، ۱۳۸۱)
- هم نفس (مهدی فخیم زاده، ۱۳۸۲)
- ماهی ها هم عاشق می شوند (دکتر علی رفیعی، ۱۳۸۳)
- عصر جمعه (مونا زندی حقیقی، ۱۳۸۵)
- یار در خانه و ... (خسرو سینایی، ۱۳۶۶)
- عروسی خوبان (محسن مخملباف، ۱۳۶۷)
- باغ سید (محمدرضا اسلاملو، ۱۳۶۸)
- آب را گل نکنید (شهریار بحرانی، ۱۳۶۸)
- مدرسه رجایی (کریم زرگر، ۱۳۶۸)
- دیدار در استانبول (افشین شرکت، ۱۳۷۰)
- پرنده آهنین (علی شاه حاتمی، ۱۳۷۰)
- مرد ناتمام (محرم زینال زاده، ۱۳۷۱)
- آن ها هیچ کس را دوست ندارند (جعفر سیمایی، ۱۳۷۲)

ریچارد گری؛ ستاره‌ای پرترفدار

شاید کمتر هنرپیشه‌ای مثل «ریچارد گری» در اوج محبوبیت منفور شده و بیکار گشته و دوباره به محبوبیت دست یافته است. کسانی که همچون او گرفتار افسردگی‌ها و رکودکاری شده و بعد به بلندی‌های شهرت دست یافته‌اند زیاد نیستند.

این پستی و بلندی‌ها به دلیل ظاهر اوست؟ به خاطر خوش‌طینتی‌اش است؟ به خاطر جذبه معنوی اوست یا تنها به دلیل نقش‌هایی است که ایفا نموده است؟ او وقتی تصمیم گرفت خود را به عنوان یک بازیگر جدی به دیگران بقبولاند گرفتار رکود کاری شد سرانجام پس از تلاش بسیار توانست به هدف خود برسد و نشان دهد که قادر است در نقش‌های باارزش و متنوع بازی خوبی از خود نشان دهد که قادر است در نقش‌های با ارزش و متنوع بازی خوبی از خود ارائه دهد.

• دوران کودکی

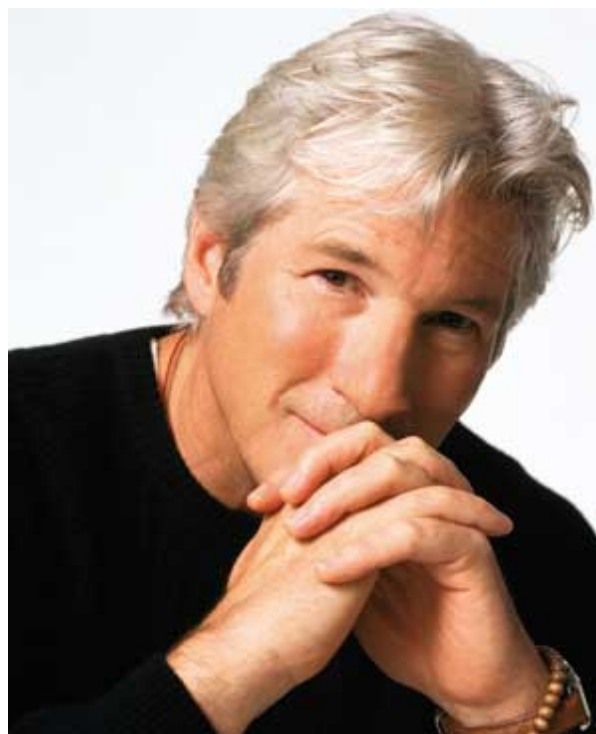
او با نام «ریچارد تیفانی گری» در روز سی و یکم آگوست سال ۱۹۴۹ در فیلادلفیا به دنیا آمد. او دومین فرزند از پنج فرزند خانواده است و سه خواهر و یک برادر کوچک‌تر دارد که همگی شبیه به مادر خانه‌دارشان «دوریس»

هستند. پدرش «هومر» در اداره بیمه کار می‌کرد. وقتی ریچارد هنوز کوچک بود آنها به یک مزرعه خارج از نیویورک اسباب‌کشی کردند و در همان محل، «هومر» آژانس بیمه شخصی خود را به راه انداخت.

ریچارد در دبیرستان دریافت که استعدادها زیادی دارد. او ورزشکار حرفه‌ای نبود ولی عضو باشگاه‌های ژیمناستیک، چوگان و اسکی بود. علاوه بر ورزش به موسیقی هم علاقه خاصی داشت. او پیانو، گیتار، باس و ترومپت را به خوبی می‌نواخت. ریچارد که فریحه غیرقابل انکاری در موسیقی داشت برای نمایشنامه‌های دبیرستان آهنگسازی و نوازندگی می‌کرد.

دوستان قدیمی‌اش همگی اتفاق نظر دارند که ریچارد هیچوقت دوست نداشت مشهور شود ولی شد. «دایان فردریکس» یکی از دوستان دوران تحصیل ریچارد می‌گوید: او همیشه مرا به سینما می‌برد. او عاشق فیلم بود. هم فیلم‌های جدید و هم فیلم‌های کلاسیک. در همان زمان اولین نقش را بازی کرد. او نقش اول فیلم تلویزیونی «پادشاه و من» را ایفا کرد و علت انتخاب او هم این بود که ظاهرش به نقش می‌آمد.

در سال ۱۹۶۷ ریچاردگری از دبیرستان فارغ‌التحصیل شد و برای تحصیل در رشته فلسفه به دانشگاه ماساچوست رفت ولی پس از دو سال آن را



رها کرد و به بازیگری روی آورد. او پس از بازی در چند نقش کوچک و بزرگ به انگلیس رفت. انگلیس به واقع تاثیری عمیق بر پیشرفت گری داشت. او برای نخستین بار در تئاتر «برادوی» حاضر شد. این نمایش «دنی زورکو» نام داشت. چند سال بعد که از روی این نمایشنامه فیلمی ساخته شد، جان تراولتا نقش ریچاردگری را بازی کرد.

در انگلیس گری اوقات خوشی را سپری می‌کرد. او یک موتور سیکلت خریده بود و با لباس سرتاسری از چرم مشکی با سرعت سراسرآمور خیابان‌های لندن را زیر پا می‌گذاشت. وقتی به آمریکا بازگشت آن موتور و لباس را با خودش برد تا در آمریکا هم به آن عادت ادامه دهد ولی همیشه دیوانگی‌های خاص جوانی یک روز به پایان می‌رسد. برای گری این اتفاق زمانی افتاد که از نخستین فیلم سینمایی‌اش به نام «ملاکان فلت بوش» کنار گذاشته شد و جای او را سیلوستر استالونه گرفت. ریچارد که به شدت مایوس شده بود سه روز تمام در رختخواب ماند وقتی سرانجام از خانه بیرون آمد دیگری شده بود. دیگر سر عقل آمده بود. نقش‌های تازه به سرعت به سوی او سرازیر شدند و او فیلم «گزارشی به مامور» را انتخاب کرد چون داستان جذابی داشت و درباره پلیس زنی بود که توسط همکارش به قتل می‌رسید.

پس از آن نوبت به «نیروی ضربت» و سپس «eniraM eulB ybaB» رسید. فیلم‌های بعدی او «در جستجوی آقای گودبار»، «برادران خونی» و «روز بهشتی» بودند. در این زمان گری بار دیگر به انگلیس رفت تا در فیلم «آمریکایی‌ها» به کارگردانی «جان شلسینگر» بازی کند. ناگهان زندگی گری تغییر کرد. پس از بازگشت از انگلیس او تازه فهمید بازی در فیلم‌های «در جستجوی آقای گودبار» و «روز بهشتی» او را تبدیل به یک ستاره سینما کرده است. این موضوع اتفاق خوبی برای او به حساب می‌آمد.

• انسانی خیر

او به سختی تلاش کرد که زندگی متفاوتی برای خود بسازد. در آن زمان با هنرمندی برزیلی به نام «سیلو مارتینز» نامزد بود. آنها با هم به هندوراس، نیکاراگوئه و السالوادور در حال جنگ رفتند. این سفرها حس نوع‌دوستی را در گری زنده کرد و از آن پس همیشه میل داشته است که به دیگران به ویژه مردم قبیله‌نشین کمک کند. او انسان خیری شده بود به طوری که در حراجی که به نفع افراد بی‌خانمان و جنگ‌زده ترتیب داده شده بود تمام درآمدش را که پنجاه هزار پوند می‌شد را اهدا کرد. او یک بار گفت: «وقتی آدم سرزمینش را از دست بدهد خودش را از دست داده است.»

• ازدواج مصلحتی

اوضاع در عالم سینما خوب پیش می‌رفت ولی ریچارد از زندگی خصوصی‌اش اصلاً راضی نبود. ازدواج اول گری شاید فقط از روی مصلحت اندیشی صورت گرفت. او می‌خواست به همه نشان دهد یک انسان معمولی است. از طرفی «سیندی کرافورد» هم سرنوشتی همانند گری یافته بود. او یک مدل سرشناس به حساب می‌آمد. آنها خیلی سریع ازدواج کردند و در یک آگهی به همه اعلام کردند چقدر عاشق یکدیگر هستند ولی این ازدواج مصلحتی فقط چند ماه دوام داشت چون آن دو هیچ تفاهمی با یکدیگر نداشتند. سال ۱۹۹۵ سال طلاق رسمی ریچارد و سیندی بود. او در سال ۲۰۰۲ با همسر فعلی‌اش «کاری لاول» ازدواج کرد. آنها زندگی خوبی با هم دارند و صاحب یک پسر به نام «هومر جیمز» هستند.

ریچارد نام پدرش را روی پسرش گذاشته است و او را به شدت دوست دارد. خانواده گری در یک خانه لوکس در نیویورک زندگی می‌کنند. در سال‌های اخیر ریچارد گری مجدداً محبوبیت خود را بازیافته است. او به خاطر بازی در فیلم «عروس فراری» ۱۲ میلیون دلار و برای فیلم‌های «بی‌وفا» و «پیشگویی مرد پروانه‌ای» هر کدام پانزده میلیون دلار دستمزد گرفت.

او هر روز مدیتیشن می‌کند و می‌گوید مدیتیشن کمک می‌کند برای یک روز انرژی کسب کنم.

ریچارد درباره مدیتیشن می‌گوید: «مدیتیشن و تمرکز ذهن موانع نفس انسان را در هم می‌ریزد به طوری که در نهایت انسان میل دارد خود را با دیگران تقسیم کند. با مطالعه ذات وجود، انسان می‌تواند برای زندگی‌اش برنامه‌ریزی کند و ذهن را از درگیری‌های دنیایی پاک نماید. هدف نهایی از این کار شاد شدن و شادزیستن است. با مدیتیشن انسان قادر است روح خود را ارتقاء ببخشد و از بند ظواهر دنیا رها شود.»

ریچاردگری در سال جاری به خاطر تلاش‌های بی‌وقفه‌اش در زمینه کمک به مردم و همچنین کمک به بیماران مبتلا به ایدز مفتخر به دریافت جایزه «ماریان اندرسون» می‌شود.

جان اف استویت شهردار فیلادلفیا با اعلام این خبر گفت: «تلاش‌های گری به عنوان یک انسان از تلاش‌هایش به عنوان یک هنرپیشه سبقت گرفته است و او به عنوان مدافع حقوق بشر در سراسر دنیا فعال است».

ریچاردگری ۵۷ ساله همچنین بنیادی برای کمک به بیماران مبتلا به ایدز تاسیس کرده و برای آنها کمک‌های خیریه جمع‌آوری می‌کند. جایزه «ماریان اندرسون» هر سال به هنرپیشه یا هنرمندی که در امور خیریه و بشر دوستانه بیشترین فعالیت را داشته باشد، اهدا می‌شود. این روزها ریچاردگری روزهای خوشی را سپری می‌کند.

منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=270012>

 **vista.ir**
Online Classified Service

ریدلی اسکات

ریدلی اسکات کارگردان شهیر سینما، در ۳۰ نوامبر ۱۹۳۷ در انگلستان متولد شد. این کارگردان که علاوه بر کارگردانی به عنوان تولید کننده نیز فیلمهای فراوانی را در کارنامه هنری خود دارد، در خانواده ای هنرمند متولد شد. زیرا برادر او تام اسکات نیز کارگردانی را دنبال می کند. او در کالج هنرهای West Hartlepool ، کالج هنرهای رویال لندن به تحصیل پرداخت. پدر او جیک اسکات نیز کارگردان ویدئو موزیک بود. ریدلی مدتی را در شبکه بی بی سی به عنوان طراح صحنه فعالیت کرد. در سال ۱۹۶۳ هم برای طراحی صحنه سریال doctor who انتخاب شد. کمپانی Mill film که کارهای مربوط به جلوه های بصری را انجام می دهد، متعلق به ریدلی است. در فیلم گلدیاتور تمام کارهای بصری را این کمپانی انجام داد. او در فیلمهایی که می سازد بیشترین میزان دقت را دارد. طوریکه به او لقب "پدر کات" داده اند. ریدلی در سال ۱۹۶۴ با فلیسیتی هیوود ازدواج کرد. حاصل این ازدواج دو فرزند است. ولی این ازدواج در ۱۵ دسامبر ۱۹۷۵ به جدایی انجامید. سپس در ۲۴ می ۱۹۷۹ با سندی واتسون ازدواج کرد ولی در ۱۰ سال بعد از او جدا شد، در حالیکه یک فرزند هم از او داشت.



در فیلمهای او زنان شخصیت‌های بسیار قوی و خاصی دارند. علاقه فراوان به استفاده از ۲ دوربین نیز در کارهای او نمایان است. ریدلی اسکات در فیلمهای بسیاری با هانس زمر (آهنگساز) و راسل کراو (بازیگر) همکاری

کرده است. دختر ریدلی که جردن نام دارد نیز به بازیگری روی آورده است. در سال ۲۰۰۱ فیلم black hawk down را برای مادرش ساخته است که در همان سال چشم از جهان فرو بست. او در فیلمهایش اغلب از بازیگران مردی استفاده می کند که سابقه تئاتر داشته باشند یا فارغ التحصیل ادبیات باشند. تقریباً نیمی از بازیگران مورد استفاده او این چنین بودند. ریدلی تنها کارگردانی است که (به جز جرج لوکاس) که از هریسون فورد و ایوان مک گرگور در یک فیلم استفاده کرده است. وقتی از این کارگردان چپ دست سوال کردند چرا در فیلمهایت سکس وجود ندارد پاسخ داد: سکس یک چیز کسل کننده است اگر چه شما آن را انجام می دهید.

ریدلی سه بار در سالهای ۱۹۹۱، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ برای فیلمهای gladiator ، thelma and louise و black hawk down نامزد دریافت جایزه اسکار به عنوان بهترین کارگردان شده است. او بیش از ۱۲ بار برنده جایزه در جشنواره های سینمایی مختلف شده است.

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=90778>



زهرا اویسی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1362 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

نوه میراحمد صفوی (کارگردان تئاتر)

فرزند زهره صفوی (بازیگر سینما و تئاتر)

خواهر ماندانا اویسی (چهره پرداز و بازیگر سینما)



دارای مدرک دیپلم.

شروع فعالیت از سال 1369 با بازی در مجموعه تلویزیونی خانه من کجاست؟

از سن 9 سالگی بازی در سینما را تجربه کرد و در سن 11 سالگی با فیلم کیمیا شناخته شد. بازی‌اش در مجموعه تلویزیونی خانه ما او را به محبوبیت رساند.

لبه تیغ (جمال شورجه - 1371)

حسرت (1372)

کیمیا (احمدرضا درویش - 1373)
مرضیه (اسفندیار شهیدی - 1373)
ماه‌پیشونی (1374)
تنها (علی قوی تن - 1376)
شور زندگی (فریال بهزاد - 1377)
خانه ما (مجموعه - مسعود کرامتی - 1378)
همسفر (مجموعه - یک قسمت - قاسم جعفری - 1379)
مثلث آبی (هادی صابر، 1379)
خط قرمز (مجموعه - قاسم جعفری - 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58776>



زیبا بروفه

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1345 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: فارغ التحصیل حقوق قضایی از دانشگاه آزاد.

با سریال "خانه شلوغ" (علی شوقیان، 1373) بازیگری را آغاز کرد.

در تلویزیون با مجموعه " زیر گنبد کبود " و سپس با مجموعه " دلبندم " شناخته شد. اما شاید بهترین نقش‌آفرینی وی در فیلم " پر پرواز " باشد. بازی او در این فیلم شاید یکی از نقاط قوت معدود فیلم باشد که زیبا بروفه به بهترین شکل ممکن از پس آن برآمده است. اگر زیبا بروفه دست به انتخاب درست بزند شاید در سینما بتواند بسیار موفق‌تر از تلویزیون باشد.



فیلم‌های سینمایی:

شب رویاه (فیلم / مجموعه، همایون اسعدیان، 1374)

مانی و ندا (پرویز صبری، 1379)

پر پرواز (خسرو معصومی، 1379)

بی‌همتا (جهانگیر جهانگیری، 1380)

دوشیزه (محمد درمنش، 1381)

مجموعه‌های تلویزیونی:

خانه شلوغ (علی شوقیان، 1373)

زیر گنبد کبود (مجموعه، بهمن زرین پور، 1374)

شب رویاه (فیلم / مجموعه، همایون اسعدیان، 1374)

دلبندم (مجموعه، 1377)

جادوی مهتاب (مجموعه، 1376)

گل‌های سیاه (مجموعه، 1377)

رویای کبود (مجموعه، 1378)

دختران (مجموعه، يك قسمت، اصغر توسلی، 1379)

همسفر (مجموعه، يك قسمت، قاسم جعفری، 1379)

طلسم‌شدگان (مجموعه، داریوش فرهنگ، 1382)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58782>

 Vista.ir
Online Classified Service

زیبا نادری

جنسیت: زن

تولد و وفات: (متولد هجدهم شهریور ماه 1344 - ...)



محل تولد: ایران - آذربایجان شرقی - تبریز

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر
دارای مدرک تحصیلی دیپلم اقتصاد.



شروع فعالیت از سال 1373 با فیلم می‌خواهم زنده بمانم.
در بدو ورودش به عالم سینما، در کمتر از یکسال در پنج فیلم ظاهر شد. اما بلافاصله کم کار
شد. پس از 4 سال با فیلم عشق طاهر به سینما بازگشت.

می‌خواهم زنده بمانم (ایرج قادری، 1373)

دیوانه وار (کامران قدکچیان، 1373)

رؤیای نیمه شب تابستان (داریوش مؤدیان، 1373)

هدف (بهرام کاظمی، 1374)

سفر به خیر (داریوش مؤدیان، 1374)

عشق طاهر (محمدعلی نجفی، 1378)

خانه پدری (مجموعه تلویزیونی، 1380)

وکیل (مجموعه تلویزیونی، 1380)

واکنش پنجم (تهمینه میلانی، 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58951>

 **vista.ir**
Online Classified Service

ژاله صامتی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1351 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر





شروع فعالیت در تئاتر از سال 1368 با نمایش کاکا سیاه.

شروع فعالیت در سینما از سال 1374 با بازی در فیلم "دشت ارغوانی" ساخته نادر مقدس. بازی بسیار دیدنی او در فیلم "سایه به سایه" (علی ژکان) (که در سال 1374 به عنوان بهترین بازیگر نقش دوم زن از دید نویسندگان ماهنامه فیلم انتخاب شد) و یک قسمت از مجموعه تلویزیونی "هتل" (مرضیه برومند) همچنان در یادها مانده است.

دشت ارغوانی (نادر مقدس، 1374)

بالاخر از خطر (سعید عالم زاده، 1375)

سایه به سایه (علی ژکان، 1375)

فرار مرگبار (تورج منصوری، 1375)

خفاش (عباس شادروان، 1376)

آخرین نبرد (حبیب الله بهمنی، 1376)

هتل (مجموعه، مرضیه برومند، یک قسمت، 1377)

مربای شیرین (مرضیه برومند، 1380)

نسیم رویا (مجموعه، 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58870>



ژاله علو

جنسیت: زن

تولد و وفات: (متولد اول فروردین ماه 1306 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

فارغ التحصیل دانشسرای مقدماتی تهران و فارغ التحصیل هنرستان هنر



پیشگی تهران.



شروع فعالیت از سال 1327 با تناتر.

- طوفان زندگی (1327)
- وارینه بهار (1328)
- افسونگر (1331)
- آغا محمد خان قاجار (1333)
- آسمون جل (1338)
- بی ستاره‌ها (1338)
- صفر علی (1339)
- دندان افعی (1340)
- ور پریده (1341)
- شیرین و فرهاد (1349)
- طوقی (1349)
- پنجره (1349)
- پل (1350)
- احساس داغ (1350)
- دش اکل (1350)
- لوطی (1350)
- آدمك (1350)
- قلندر (1351)
- صدای صحرا (1354)
- واسطه‌ها (1356)
- زمان ازدست رفته (1368)
- پرواز را به‌خاطر بسپار (1371)
- جنگ نفت کش‌ها (1372)
- آدم برفی (1373)
- روز واقعه (1373)
- پری (1373)
- طالع سعد (1374)
- زن امروز (1375)
- سلطان (1375)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58887>

ژان رنو

ژان رنو بازیگر فرانسوی است که با بازی در فیلم حرفه ای به شهرت رسید . این بازیگر یکی از موفقترین بازیگران فرانسوی تاریخ سینما است . در صورتی که تمایل دارید با این بازیگر آشنا شوید ادامه مطلب را دنبال کنید . ژان رنو در ۳۰ جولای سال ۱۹۴۸ با نام "دون ژوان مورنوای جدريك جیمنز" در کازابلانکای مراکش از والدینی اسپانیایی دنیا آمد. خانواده اش برای فرار از جنگ حکومت فاشیستی "فرانسیسکوال کادیلوفرانکو" به مراکش در افریقای شمالی مهاجرت کردند. در آنجا بود که ژان به دنیا آمد و بعدها با دنیای نمایش و سینما آشنا شد.

ژان رنو در ۱۷ سالگی به فرانسه رفت و برای دریافت تابعیت فرانسه مجبور شد تا در ارتش ثبت نام کند، اما تحصیلاتش در زمینه بازیگری باعث شد در بخش نمایشی به کار گرفته شود. پس از اتمام خدمت سربازی به پاریس رفت و در دهه هفتاد نقش های کوچکی در تئاتر و تلویزیون گرفت ، تا این که در ۱۹۷۱ با ایفای نقش کوچکی در «نور زن اثر کوستا گاوراس» به دنیای سینما راه یافت. این نقش کوچک ستایش فراوانی برای رنو به همراه آورد و باعث شد نقش مناسبی در «قصه ما» - برتران بلیه- به او پیشنهاد شود. اما فرشته شانس در ۱۹۸۱ به سراغ او آمد. این فرشته لوک بسون نام داشت. نتیجه همکاری بسون و رنو برای هر دو شهرت و موفقیت بود. اولین



همکاری شان فیلم کوتاهی به نام «ماقبل آخر» بود. در ۱۹۸۳ لوک بسون با فیلمنامه ای ۳۰ صفحه ای «آخرین نبرد» به سراغ رنو رفت و به او گفت که تصمیم دارد آن را به صورت سیاه و سفید بسازد. رنو پذیرفت تا در ازای فقط صد دلار نقش منفی فیلم را بازی کند. پس از «آخرین نبرد» رنو بار دیگر در ۱۹۸۵ در کنار بسون قرار می گیرد و نقش کوچکی در «مترو» بازی می کند. در ۱۹۸۸ موفقیت با بازی در فیلم «آبی بزرگ» ساخته بسون به سراغش می آید. این اولین نقش بزرگ رنو است. پخش جهانی فیلم باعث محبوبیت رنو می شود. در این هنگام است که او همسرش ژنویو و دو فرزندش سندرا و مایکل را ترک می کند. پس از «آبی بزرگ» منتقدین او را کشف کردند. رنو در ۱۹۹۱ بار دیگر در فیلمی از بسون- «زنی به نام نیکیا»- نقش کوچکی را بازی کرد، نقش آدم

کشی به نام ویکتور که پلی برای رسیدن به نقش بزرگ کارنامه اش «لئون: حرفه ای» در ۱۹۹۴ بود. اما قبل از آن در ۱۹۹۳ در یک کمدی فرانسوی به نام «ملاقات کنندگان» در کنار کریستین کلاویه ظاهر شد. فیلم موفق ترین و پرفروش ترین محصول تاریخ سینمای فرانسه شد، اما به دلیل خصلت های بومی زیادی که داشت، نتوانست در خارج از فرانسه موفقیت زیادی کسب کند.

نمایش لئون در ۱۹۹۴ رنو را به میانه جریان فیلمسازی هالیوود پرتاب کرد. رنو در این فیلم بار دیگر نقش آدمکشی کرایه ای، اما حساس را بازی کرد که که از دختری ۱۲ ساله (ناتالی پورتمن) محافظت میکرد. ۲۳ دقیقه از فیلم برای نمایش در آمریکا حذف شد، تا خشونت آن تلطیف شود.

هرچند منتقدان به دلیل شباهت های فیلم با «نیکیتا» چندان روی خوشی به فیلم نشان ندادند، اما تماشاگران تلاش بسون و رنو را برای ساختن داستان عاشقانه ای غیر عادی پسندیدند. سرانجام با پخش نسخه کامل فیلم روی دی.وی.دی در ۲۰۰۰ نظر منتقدین نیز عوض شد.

« بوسه فرانسوی (۱۹۹۵)» در کنار مگ ریان و کوین کلین ، « ماموریت غیر ممکن (۱۹۹۶)»، در کنار تام کروز از جمله فیلم های آمریکایی هستند که رنو در آنها نقش آفرینی کرده است.

در سال ۱۹۹۶ با همسر دومش ناتالی دسکیوکز (Nathalie Dyszkiewicz) ازدواج میکند و حاصل این ازدواج دو فرزند به نام تام و سرنا میباشد.

وقتی در ۱۹۹۷ با « قبر روزینا » به آمریکا برگشت و کوشید تا تماشاگران آمریکای را با ذوق و تبحر خود در زمینه نقش های کمدی جلب کند، موفق نشد. تماشاگران آمریکایی و البته بسیاری کشورهای دیگر، او را در گونه اکشن می خواستند.

بنابراین در ۱۹۹۸ در بازسازی آمریکایی «گودزیلا» بازی کرد، که تنها نقطه قوت فیلم، بازی او بود. در همین سال بخت بازی در کنار اسطوره بازی هالیوود ، رابرت د نیرو در فیلم « رونین» نصیب اش شد.

«رونین» هر چند در گیشه کمتر از «گودزیلا» سودآور بود، اما تبدیل به یکی از فیلم های مهم دهه نود شد. بعد از « گودزیلا» رنو دوباره به فرانسه بازگشت تا در قسمت دوم «ملاقات کنندگان» بازی کند. موفقیت تجاری فیلم و تلاش های رنو برای آشنا کردن تماشاگر آمریکایی با ذوق کمدی اش باعث شد تا در ۲۰۰۱ نسخه بازسازی شده آمریکایی فیلم ساخته شود.

رنو در سال ۲۰۰۰ فیلم « رودخانه های سرخ» را بازی کرد، فیلمی پلیسی با استانداردهای هالیوود بر اساس کتابی از ژان کریستف گرانژه، موفق ترین نویسنده کتابهای پلیس در فرانسه، که بازی رنو در نقش بازرس نیمان سهم عمده ای در موفقیت فیلم داشت. موفقیت فیلم در پخش جهانی باعث شد تا سه سال بعد، قسمت دوم آن با نام « فرشتگان نابودکننده» ساخته شود.

رنو در سال ۲۰۰۲ در کنار زرار دپاردیو، اسطوره بازیگری در سینمای امروز فرانسه، قرار گرفت و حاصل آن یکی از بهترین کمدی های فرانسوی به نام «روبی و کوئنتین» بود. همچنین در سال ۲۰۰۵ با بازی در فیلم «ببر و برف» در کنار روبرتو بنینی کمدین ایتالیایی نقش یک شاعر عراقی را ایفا کرده است.

آخرین فیلمی که از رنو به نمایش در آمده است، «امپراتوری گرگ ها» نام دارد که باز هم بر اساس رمانی از گرانژه ساخته شده و رنو برای بازی در آن یک و نیم میلیون یورو دستمزد گرفته است.

منبع : وب سایت سینمایی هنر هفتم

<http://vista.ir/?view=article&id=244763>

ژان رنو

ژان رنو يك زبان شناس با استعداد است، البته به معنای عام آن. او خیلی سلیس به زبان های فرانسه، اسپانیایی، ایتالیایی و انگلیسی حرف می زند و علاوه بر همه این ها زبان مخصوص خودش را هم دارد. لابد می پرسید این زبان چیست و چه نامی دارد؟

این زبان «رنویز» یعنی ترکیبی از «رنو» + «نویز» (صدا) است. رنویز مخلوطی از حرکات چشمی، ژست و آداهای بدنی و آواهای حلقی است. سرش را با دو دست می گیرد و می گوید: «اووه»، سینه اش را پف می دهد و می گوید: «هی ی ی». با دستش تظاهر می کند که ماشه تفنگی را کشیده است و می گوید: «پوه ه ه» و جمله آخرش را در این مصاحبه با ژست بالا رفتن از يك دیوار و تظاهر به افتادن در حالی که تفنگی را بر شانه هایش دارد، به زبان می راند.

همه این کارهای او منطقی به نظر می رسد چون ژان رنو در وهله اول و پیش از هر چیزی يك بازیگر است. با این حال، این قدرت بیان با خونسردی و آرامش قبل از طوفان آدمکشی که او در فیلم «لئون» بازی می کند فرسنگ ها فاصله دارد. لئون فیلمی بود که ۱۳ سال پیش «رنو» را در بیرون از مرزهای فرانسه مشهور کرد و از آن زمان تاکنون این بازیگر ۵۸ ساله به محبوب ترین فرانسوی هالیوود تبدیل شده



است.

او با حضور در فیلم های پرفروشی همچون مأموریت غیرممکن تا گودزیلا و رمز داوینچی سفیر سینمای هنری اروپا در هالیوود تجارت محور بوده است. تازه ترین حضور سینمایی اش در يك فیلم آمریکایی سراسر اکشن و پرهزینه دیگر به نام «Flyboys» است که در آن نقش فرمانده فرانسوی عصاب قورت داده ای را بازی می کند که ناوگان هواپی اش متشکل از خلبانان آمریکایی داوطلب جنگیدن با آلمانی ها در جریان جنگ جهانی اول است.

رنو در حالی که در دفتر کارش در یکی از خیابان های مد بالای پاریس نشسته است، این بار نه به عالم فیلمسازی بلکه به سرنوشت کشورش می اندیشد. او هر از گاهی چشمانش را به صفحه بزرگ تلویزیونی می دوزد که تازه ترین اخبار مربوط به انتخابات ریاست جمهوری فرانسه را اعلام می کند.

برای این بازیگر، این دوره از انتخابات با علاقه شخصی مضاعف تری به سرنوشت سیاسی کشورش همراه است چون نیکولای سارکوزی که پیروز شده است سال گذشته سافدوش «رنو» در مراسم عروسی او با همسر سومش «زوفیا بوروکا» بوده است. این دو مرد از ۱۰ سال پیش که دوستی آنها با همسایگی شان آغاز شد، رفقای «خیلی خوب» همدیگر مانده اند. «رنو» با نوستالژی گذشته روزهای خوشی را به یاد می آورد که اوقات فراغت شان را با هم سپری می کردند و سگ هایشان را برای گردش و پیاده روی های شبانه به خیابان می بردند و بدین ترتیب دوستی آنها روزه روز محکم تر شد. گپ های خودمانی آنها درباره ازدواج ناموفق «رنو» و تلاش ها و آرمان های سیاسی سارکوزی بود.

«من در آستانه جدایی از همسرم بودم و او درگیر مشکلات سیاست. همسر سابقم يك سگ داشت و ما هر شب با سگ ها برای پیاده روی بیرون می رفتیم. چه حال، چه احوال و در همین حد و بس. خیلی از سیاست حرف نمی زدیم چون من سیاستمدار نیستم. فقط يك سلام و احوالپرسی ساده و این بهترین راه برای صمیمی شدن با یکدیگر است. بعد نوبت به صحبت درباره دیگر دغدغه های زندگی، طلاق، همسر، بچه

ها، روزمرگی و... می رسد و باز پرهیز از سیاست چون يك سياستمدار يك جانور خونسرد است.

از او می پرسیم واقعاً اینگونه فکر می کند و او با خنده می گوید: «آره و خیلی متفاوت از يك بازیگر». رنو و سارکوزی هر دو علایق مشترکی به بیشتر چیزهای آنگلو ساکسون دارند (همسر فعلی رنو متولد لندن است) و رنو امیدوار است دوستش بتواند تحولات اساسی در فرانسه ایجاد کند.

- «او يك جورهایی مثل تونی بلر است. او راه دشواری را پیموده است و با شیراک مبارزه کرده است وای... پوف... پوف...».

و با گفتن این حرف صحنه قتلی را تداعی می کند و گویی که تیری به او شلیک شده است، تظاهر به مردن می کند. از او می پرسیم به نظرش سارکوزی چگونه فرانسه را تغییر خواهد داد و او در جواب می گوید: «سوسیالیسم کمتر. او برای اقتصاد مفید خواهد بود چون باید کمی بیشتر کار کنیم. فکر می کنم ما تنها کشور دنیا هستیم که يك هفته کاری ۲۵ ساعته داریم و همین طور آن قانون معروف را که کار کردن بیشتر را ممنوع می کند». رنو خنده ای سر می دهد و در ادامه می گوید: «واقعاً غیرقابل باور است. در نتیجه او قانون مالیات ها را عوض خواهد کرد و ما بیشتر در اروپا دخیل خواهیم بود و باید اینگونه باشد».

رنو اگرچه برای تماشاگران بریتانیایی و آمریکایی يك بازیگر فرانسوی تمام عیار محسوب می شود، اما شجره خانوادگی پیچیده تری دارد. او از والدینی اسپانیایی در مراکش به دنیا آمد و در شهر کازابلانکا و در دل کثرت فرهنگی آن بزرگ شد. او در سال ۱۹۶۸ این شهر را ترک گفت تا در ارتش فرانسه اسم نویسی کند چون در آن زمان برای کسب شهروندی فرانسه افراد می بایست این دوره خدمت ملی را سپری کنند.

رنو در پاریس به تحصیل در رشته نمایش پرداخت و به مدت يك دهه در عرصه تئاتر کار کرد تا آن که برای نخستین بار در ۱۹۸۱ و در همکاری با کارگردان معروف فرانسوی لوک بسون در فیلم هایی از او همچون «Subway»، «آبی بیکران»، «نیکیتا» و «لئون» بازی کرد و به شهرت دست یافت. در ۱۹۹۲ رنو با ایفای يك نقش کمدی در فیلم پرفروش «Les visiteurs» از ژان ماری پویر جایگاه خود را به عنوان يك بازیگر طراز اول در فرانسه تثبیت کرد.

روحیه جهانگردی رنو (او به طور متناوب در فیلم های هالیوودی و فرانسوی بازی می کند و بزودی نیز در يك اثر کمدی در فرانسه ظاهر خواهد شد) باعث شده خیلی ها به عرق ملی او شك کنند که او در توجیه خود می گوید: «چون در کازابلانکا به دنیا آمدم و پدر و مادرم از جنوب اسپانیا بودند، خیلی در فرانسه ریشه ندارم.

يك جورهایی خودم را يك فرانسوی می دانم اما نه كاملاً». رنو از یادگیری زبان های مختلف و یا زندگی کردن در کشورهای مختلف لذت می برد. «من فکر نمی کنم با زندگی کردن در فرهنگ های مختلف فرهنگ ملی خود را از دست بدهم و باز حس نمی کنم که باید به خاطر ترس از دست دادن چیزی يك فرانسوی دو آتشفه باشم. هرگز. در ضمن فکر نمی کنم که ما بهترین هستیم». البته رنو خیلی از فرانسوی ها را به خاطر این عرق ملی و افتخار به کشورشان تحسین می کند اما این حرکت را وطن پرستی نمی داند. او در حالی که لیوان محتوی آب معدنی اش را بالا می گیرد می گوید: «آنها به خاطر این آب گوارا احساس غرور می کنند و به خاطر کیفیت خوب بسیاری از چیزهای فرانسوی دیگر. احساس غرور کردن و وطن پرست بودن برای من كاملاً دو چیز متفاوت است».

همچنین رنو نظر مشابهی در مورد آن دسته از فیلم بازان فرانسوی دارد که فیلم های هالیوود یا هیچ کشور دیگری را بجز کشور خودشان قبول ندارند. او از این که نامش در تیتراژ فیلم و تولیدات درخشانی همچون «رمز داوینچی» ران هاوارد یا «Flyboys» آمده خوشحال است و به خود می بالد چرا که به انگیزه، توانایی و جایگاه بسیاری از هم قطاران هالیوودی خود احترام می گذارد و برای آن ارزش بسیاری قائل است.

آن ها تفاوت هایی با ما دارند. واقعاً فیلم ساختن در آنجا دشوار است. برای مثال، به ران هاوارد نگاه کنید. سپس دستش را پنجاه سانتی متری از کف زمین بالاتر می گیرد و می گوید: «وقتی کارش را شروع کرد در همین حد بود او شهری نبود و پدرش هم شهرنشین نبود. يك روز پدرش خانه او را در هالیوود دید».

رنو با گفتن این جمله تظاهر می کند که چشم هایش از حلقه بیرون زده اند و ادامه می دهد: «به پسرش گفت: چه خانه و زندگی ای برای خودت ساختی و چه پولی به هم زدی. به نظر من این آدم ها يك جورهایی خیلی واقعی اند. آنها از هالیوودند اما واقعی اند. نام هنکس هم همین طور بود. او يك بازیگر فوق العاده است و همین طور يك آدم خیلی دوست داشتنی».

در مورد جدیدترین فیلم «رنو» با نام «Flyboys» به نظر می آید که او مناسب ترین گزینه بازیگری برای ایفای نقش يك فرمانده فرانسوی است که به آمریکایی های جوان آموزش می دهد چگونه هواپیماهای نه چندان ایمن خود را در این فیلم هدایت کنند. این فیلم اقتباسی از يك داستان واقعی است و یکی از معدود آثاری است که نشان می دهد آمریکایی ها و فرانسوی ها در فضایی از يك احترام متقابل با یکدیگر در حال کار کردن هستند. رنو ترجیح می دهد فیلم را از منظر روابط فرانسوی - آمریکایی ببیند، بلکه در داستان خود فیلم که يك جورهایی درباره جوانی های سوخته و بی تجربگی های این دوران است، غرق شود.

«فکر می کنم آن آمریکایی هایی که برای جنگیدن آمدند نمی دانستند در اروپا چه خبر است. آنها می خواستند از بحران های خانوادگی خود و یا چیزهای دیگر فرار کنند در نتیجه فکر نمی کنم رابطه ای با انگلیس، آلمان یا فرانسه داشتند. آلمان، کمونیسم و... این چیزها اصلاً در فکرشان نبود. البته بعد متوجه شدند که همه این تجربیات خام را پشت سر گذاشته اند و در تاریخ سهیم بوده اند».

البته رنو معتقد است موضوع این فیلم با توجه به سردی روابط جاری بر سر جنگ عراق تا حدی نامتعارف است، او می گوید پس از ۱۱ سپتامبر تا حد امکان از حرف زدن درباره سیاست های جهانی به خصوص سیاست های دولت فرانسه با دوستان آمریکایی اش خودداری کرده است. وی می افزاید: «خیلی سخت بود. آنچه را که می خواهید ببینید روزانه در اخبار می بینید دیروز به اخبار گوش می دادم و آیا شما خبر داشتید که فرانسوی ها از زمان آغاز جنگ در افغانستان در آنجا جنگیده اند؟

مطمئناً این حرف را به آمریکایی ها نمی زنید چون فضا برای گفتن این حقایق مساعد نیست. فضا حاکم این است که «آن قورباغه های نکبت با جنگ عراق موافق نیستند». این عقیده شیراک بود و او می گفت حمله به عراق ایده خوبی نیست همین و بس».

رنو اعتراف می کند که تجربیات نظامی خودش در ارتش فرانسه به هیچ وجه قابل مقایسه با تجربیات شخصیتی که در فیلم «Flyboys» بازی می کند، نیست. تصویری که او از این فرمانده به نام «Thenault» ارائه می دهد تا حدی رمانتیک است.

اونیفورم آبی و با سبیل های مرتب. این ها متعلق به دنیای گذشته بودند. بیشتر خلبانان در انگلیس و فرانسه آدم های شریفی بودند و در نتیجه از این روحیه شهسواری و دلآوری برخوردار بودند. دوره خدمت رنو در ارتش که در آن موقع تحت فرمان فرمانده های سابق جنگی در ویتنام و الجزیره بودند، به هیچ وجه راحت نبود.

«آنها خیلی خشک و رسمی بودند. در گروه ما که همه جوان بودیم، دو مورد خودکشی رخ داد. آنها از پنجره خودشان را به بیرون پرت کردند. یادم می آید مردی تمام استخوان هایش شکست چون یکی از تمرین های ما بالا رفتن از يك دیوار بود».

رنو با حرکت دست وانمود می کند در حال بالا رفتن از يك دیوار است و توضیح می دهد که تفنگ هایی نیز بر دوش داشتند و در مورد آن مرد همین تفنگ باعث شده بود به هنگام سقوط تمام استخوان هایش بشکند. «همین است که به هیچ وجه آدم های نظامی را دوست ندارم. اونیفورم را دوست ندارم. همه اونیفورم ها را». او اگرچه نقش نظامیان را بازی می کند، اما توضیح می دهد: «این نظامیان من نیستم. این کارم است و سعی می کنم کارم را خوب انجام دهم».

منبع : روزنامه ایران

<http://vista.ir/?view=article&id=261807>

ژان رنو

• ورود به سینما

بعد از اتمام خدمت سربازی به پاریس رفت و در سال ۱۹۷۰ نقشهای کوچکی در تئاتر و تلویزیون در دست گرفت. چند کارگردان تلویزیونی به استعداد وی پی بردند و او را تشویق به تحصیل در زمینه بازیگری کردند. ژان روزها در استودیوی تلویزیون کار می‌کرد و عصرها به کلاس آموزش بازیگری می‌رفت، تا سرانجام در سال ۱۹۷۱ با ایفای نقش کوچکی در فیلمی کوتاه به دنیای سینما راه یافت. این نقش کوتاه و پیش پا افتاده سبب ایجاد اعتماد به نفس در وی شد. از سویی دیگر شانس به او روی آورد و (لوک بسون) یکی از کارگردانان و بازیگران معروف آن دوران با وی دوست شد و (ژان) را در فیلم‌هایش قرار داد. فیلم (گربه‌ها)، (زیرزمین) یا (مترو) را در سال ۱۹۸۵ با همکاری لوک بسون بازی کرد و ستایش فراوانی را برای خود به همراه داشت. در سال ۱۹۸۸ بار دیگر (بسون) در فیلم

(آبی بزرگ) ژان رنو را به کار می‌گیرد. در واقع این اولین نقش بزرگ رنو محسوب می‌شد.

رنو به شهرت رسید. بعد از بازی در (آبی بزرگ) دیگر کارگردانان گویی رنو را کشف کرده باشند به او چند پیشنهاد دادند. وی در سال ۱۹۹۰ فیلم



(نیکینا) را بازی کرد. به دنبال آن در فیلم (صدا) به سال ۱۹۹۲ و (پرواز از محکمه) هنر خود را نشان داد.

• موفقیت بزرگ

فیلم (لئون) در سال ۱۹۹۴ موفقیت بزرگی را به دنبال داشت. این فیلم یکی از موفق‌ترین و پرفروش‌ترین فیلمها در تاریخ سینمای فرانسه محسوب می‌شد. البته این فیلم طیف خشونت را به دنبال داشت و ۲۳ دقیقه از فیلم حذف شد تا خشونت آن کم شود. رنو در سال ۱۹۹۵ با بازی در فیلم (ماموریت غیرممکن) مورد نقد منتقدان زیادی قرار گرفت اما موفقیت فیلم در نظر مردم چشمگیر بود.

• بسوی هالیوود

رنو در سال ۱۹۹۷ به سوی هالیوود راه افتاد و سعی کرد تا تماشاگران آمریکایی را با ذوق و استعداد خود در زمینه‌های فیلمهای کمدی جلب کند. اما تماشاگران او را در نقش‌های اکشن می‌پذیرفتند. از این رو در سال ۱۹۹۸ با بازی در (گودزیلا) علاقه همگان را به خود جلب کرد، یکی از شانس‌هایی که در هالیوود آورد همکاری با رابرت دنیرو در فیلم (رونین) بود.

او دوباره به فرانسه بازگشت ولی هالیوود به دنبالش بود، بدین ترتیب در سال ۲۰۰۰ فیلم (رودخانه ارغوانی) را در هالیوود بازی کرد. رنو می‌خواست استعداد خود را در نقشهای کمدی بیازماید. او در سال ۲۰۰۲ در کنار (ژرار دیاردیو) اسطوره بازیگری در سینمای امروز فرانسه قرار گرفت و حاصل آن یکی از بهترین کمدی‌های فرانسوی به نام (روبی و کوئنتین) بود. این فیلم نه تنها در فرانسه، بلکه در آمریکا مانند بمب صدا کرد و جزو پرفروش‌ترین فیلمهای دنیا قرار گرفت.

یکی از فیلمهای جدید (رنو) را می‌توان (پلنگ صورتی) نامید. همچنین بازی در فیلم (کد داوینچی) در نقش بازرس بزوفاجی براساس کتاب

جنجال برانگیز (دن براون) > در این فیلم همبازی (تام هنکس) شد. از فیلمهای اخیر (ژان رنو) که به نمایش در آمد (امپراطوری گرگها) در سال گذشته بود، رنو برای بازی در آن یک و نیم میلیون یورو دستمزد گرفت. گفتنی است یکی از بهترین فیلمهای رنو بازی در فیلم (بیر و برف) به کارگردانی (روبرتو بنینی) که کمترین معروف ایتالیایی نیز در آن حضور داشته بود. همچنین وی اخیرا موافقتش را برای ایفای نقش در فیلم (پسران پرواز) اعلام کرده است. بودجه این فیلم ۱۰ میلیون دلار است و در زمان جنگ دوم جهانی اتفاق افتاده است. او چهار فرزند دارد.

(ژان رنو) دو بار ازدواج کرد و ثمره هر ازدواج او دو فرزند است ...

اولین ازدواجش در سال ۱۹۷۶ با (جنیو) بود که در سال ۱۹۷۸ صاحب یک دختر به نام ساندرای و یک پسر به نام مایکل در سال ۱۹۸۰ شد. این ازدواج پایان خوشی به همراه نداشت. مسافرت‌های متعدد (ژان رنو) به ایتالیا و فرانسه شکایت همسرش را در پی داشت، لذا این ازدواج به جدایی ختم شد. ژان در سال ۱۹۹۴ با (ناتالی دیسکیویز) مدل ایتالیایی ازدواج کرد و در سال ۱۹۹۶ پسرش (تام) و دو سال بعد دخترش (سرنا) به دنیا آمد. ژان یک خانه مجلل و باشکوه در پاریس و یک خانه در بهترین نقطه لس‌آنجلس دارد.

• گفتگو با لس‌آنجلس تایمز

چندی پیش لس‌آنجلس تایمز گفتگویی با وی انجام داد که در ذیل خواهید خواند.

• نظر شما درباره نقشهای اکشن چیست؟

• رنو: من شخصا انسانی رومانتیک هستم و روحیه‌ای طنزگونه دارم. حتی همیشه ترجیح می‌دهم در فیلمهای کمدی ایفای نقش کنم. به نظرم بازی در فیلمهای کمدی مشکل‌تر از بازی در فیلمهای اکشن است اما این روزها فیلمهای اکشن طرفدار بیشتری میان مردم دارد به ویژه آمریکایی‌ها، فیلمهای اکشن را بهتر می‌پسندند. من هم یک هنرپیشه هستم و باید طبق دیالوگها عمل کنم.

حتی از دست زدن به اسلحه هم خوشم نمی‌آید. البته باید بگویم که تیراندازی و هدف گرفتن بسیار خوب است، زیرا در ارتش چندین دوره را گذرانده‌ام اما نه از اسلحه خوشم می‌آید و نه از شکار کردن.

• آیا حقیقت دارد که در فیلم ماتریکس نقش پیشنهادی را نپذیرفتید...

• رنو: بله، زیرا برای فیلمبرداری مجبور بودم، همراه چهار فرزندم به استرالیا بروم و مدتی را در آنجا زندگی کنم که این برایم غیرممکن بود. لذا بازی در نقش مامور مخفی در فیلم ماتریکس را نپذیرفتم.

• نظرتان درباره بازی با تام کروز و رابرت دنیرو چیست؟

• رنو: من از رابرت دنیرو آموخته‌های زیادی یاد گرفتم و تجربیات زیادی کسب کردم. وقتی یک بازیگر ناشی با عده‌ای ماهر و حرفه‌ای بازی کند واقعا لذت می‌برد و کار به سرعت و با موفقیت به پایان می‌رسد. بازی در فیلم با عده‌ای هنرمند حرفه‌ای همچون بازی در میدان تنیس است. اگر بازیکن طرف مقابل خوب و حرفه‌ای باشد، آن بازی برای تماشاگران دلچسب خواهد شد.

• نظرتان درباره مطالعه چیست؟

• رنو: مطالعه کتب در زمینه‌های مختلف بستگی به ذائقه و معلومات فرد دارد، به نظر من مطالعه کتاب، انسان را به بالاترین مقامها خواهد رساند. همین که با علم روز آشنا شوی بهترین و والاترین ارزش را دارد. کتاب می‌تواند رسانه مکتوب خوبی باشد و سینما و تئاتر نیز می‌تواند یک رسانه تصویری مفید، به شرطی که مفهوم و متن کتاب و یا فیلمنامه غیراخلاقی نباشد.

• قدم بعدی در زندگی شما چیست؟

• رنو: می‌خواهم از بازیگری کنار بکشم چون به اندازه کافی پول دارم. می‌خواهم بقیه عمر خود را در کنار خانواده‌ام باشم. امروزه سیل پیشنهادهای به سوی من سرازیر است از هالیوود، فرانسه و ایتالیا اما خسته شده‌ام می‌خواهم به استراحت بپردازم. شاید مدتی بعد از استراحت و فارغ بودن از کار بار دیگر خواهان فعالیت در عرصه سینما شوم اما اکنون نیاز به استراحت دارم.

• فیلم‌شناسی ژان رنو

مارگارت، کداوینچی، پسران پرواز، پلنگ صورتی، ببر و برف، امپراطور گرگها، هتل رواندا، رودخانه کریسمون، روبین، گودزیلا، ماموریت غیرممکن، لئون، پرواز از محکمه، صدا، نیکیتا، آبی بزرگ، زیرزمین یا مترو و گربه‌ها. همچنین ژان رنو در ساخت، تهیه و صداگذاری فیلمهای (پلی‌استیشن) ۲ نیز فعال بوده است.

<http://vista.ir/?view=article&id=327000>

 Vista.ir
Online Classified Service

ژرارد دیپاردیو، شوالیه سینمای فرانسه

(ژرارد دیپاردیو) یکی از تنومندترین، پرقدرت‌ترین و با استعدادترین بازیگران نقش اول مرد که از دهه هفتاد تاکنون، به (غول دهاتی) معروف بود. او آنقدر خود را پر قدرت و دقیق نشان داده که وجود او در عالم سینما به يك ضرورت بدل شده است.

ژرارد در بیست و هفتم دسامبر ۱۹۴۸ در فرانسه و در يك خانواده فقیر به دنیا آمد. پدرش يك حلبی‌ساز بود. حلبی‌سازی که علاقه شدیدی به الکل داشت. دوران کودکی دیپاردیو درست شبیه به داستان‌های چارلز دیکنز بود. مثل کودکی دیوید کاپرفیلد یا اولیورتویست پر از داستان‌هایی از زیر پا گذاشتن قانون آن هم به خاطر اینکه شکم خود را سیر کند.

او در دوازده سالگی مدرسه را رها کرد و سوار بر اتومبیل‌های گذری به شهرهای مختلف رفت. او اتومبیل می‌دزدید و در بازار سیاه جنس می‌فروخت. شاید اگر بخت با او یار نبود و سینما او را کشف نمی‌کرد، سرنوشتش این بود که در دنیای جرم و جنایت

زندگی کند و در زندان‌های گوناگون عمر را به انتها برساند. دیپاردیو فقط در ده سال گذشته حدود چهل فیلم بازی کرده است. فیلم‌های (دستمالت را در بیاور) ، (استاولسکی)، (آخرین مترو) و... ولی اصلی‌ترین بازی او نقش (موریس) در فیلم (لولو) است. او در این فیلم در نقش مردی پارسی و طرد شده از اجتماع ظاهر شده که بیش از کار کردن به خوش گذرانی علاقه دارد.

دیپاردیو استعداد زیادی در یادگیری زبان انگلیسی ندارد. او با لحن دست و پا شکسته‌ای به نقل از یکی از فیلم‌هایش می‌گوید: (شاید وقتی چهل سالم شد بتوانم انگلیسی حرف بزنم). وی در ادامه می‌افزاید: (در سال ۲۰۰۰ سعی کردم انگلیسی یاد بگیرم و شروع به تمرین کردم. قرار بود يك فیلم انگلیسی زبان بازی کنم. فیلم (بای بای میمون) ساخته (مارکو فرری) ولی در طول بازی من تا حد امکان سعی می‌کردم حرفی نزنم و منظورم را با سوت زدن برسانم)!

او درباره سالهای کودکی خود می‌گوید: من اهل (شانورو) فرانسه هستم. در منطقه‌ای به نام (بری). آن جا يك جایی مثل پنسیلوانیاست. يك شهر کوچک و بسیار خسته کننده. خانواده ما خیلی پر جمعیت بود. ما شش نفر بودیم که همگی با هم در دو اتاق زندگی می‌کردیم. خیلی حرف است. دوازده سال و نیمه بودم که از خانه بیرون زدم و به سمت دریا به راه افتادم. دیدن دریا اولین آرزوی من بود. اگر قرار باشد که يك روزی فیلم



بسازم، فیلمی درباره همین پسریچه می‌سازم. پسر بچه‌ای که همانی شد که دیگران می‌خواستند. سرنوشت این پسر بچه بستگی به این داشت که چه کسی سر راهش قرار می‌گیرد. چرا که انسانها کاراکترهای مختلفی دارند. خیلی وقت است که به فکر ساخت چنین فیلمی هستم. ژرارد جوان يك پسرک طرف‌شوی و دست فروش بود تا اینکه به (ری‌ویه‌را) رسید. دیپاردیو می‌گوید: (من برای مردم چتر نگه می‌داشتم. کار سختی بود. آخه خیلی کوچک بودم. دستهایم خسته می‌شد ولی باید بگویم خیلی هم قوی بودم. مجبور بودم درباره سنم دروغ بگویم. درباره همه چیز دروغ می‌گفتم. _ مجبور بودم.) دیپاردیو خالکوبی کوچکی از يك ستاره بر روی بازوی عضلانی خود دارد. او درباره این خالکوبی می‌گوید: (آن موقع دوازده سالم بود و مدتی بود که از خانه رفته بودم. دلم می‌خواست خالکوبی داشته باشم. شاید می‌خواستم هر چه سریعتر مرد شوم. از نظر من مرد شدن مساوی بود با درد را تحمل کردن.)

در آن سالهای تاثیرپذیری بود که سینما را شناخت: (جوان بودم و تنها شور و احساساتی را می‌دیدم که بر روی پرده سینماها بود. سینما تنها وسیله ارتباطی من با دنیای بیرون بود. آن موقع تازه شنیده بودم که تئاتر هم وجود دارد. عاشق بازیگری شدم. پانزده سالم بود که به پاریس رفتم و نامم را در کلاسهای بازیگری نوشتم.) و این چنین زندگی دیپاردیو تغییر کرد.

او درباره زندگی در پاریس می‌گوید: (من اهل جنگل و جاده بودم. از شهر، چیزی نمی‌دانستم. زندگی خیلی متفاوت بود. آن قدر متفاوت که وقتی با آن همه آمال و آرزوها به پاریس آمدم، زبانم بند آمده بود. واقعا نمی‌توانستم درست حرف بزنم. تا يك کلمه می‌گفتم بقیه دانش‌آموزان کلاس بازیگری به من می‌خندیدند. دیگر فقط صدا درمی‌آوردم. ولی بعد یاد گرفتم چه طور از گفتار و رفتار آدم‌های دیگر تقلید کنم.)
روش یادگیری دیپاردیو هم متفاوت بود: (مطلب نوشته شده را رنگ می‌کردم. هر رنگ بیانگر يك نوع احساس بود. این طوری درسها یاد می‌ماند.)

در شانزده سالگی شانس آورد و توانست در دو فیلم کوتاه بازی کند ولی در بیست و سه‌سالگی بود که اولین نقش بلند و مهم سینمایی‌اش را ایفا کرد. نام آن فیلم (ناتالی گرانژه) بود که در سال ۱۹۷۱ ساخته شد. پس از آن پشت سر هم در فیلمهای مختلفی ظاهر شد. ژرارد دیپاردیو درباره بازیگری می‌گوید: (اگر بخواهیم از بازیگری صحبت کنیم باید از کودکی حرف بزنیم. بازیگری و کودکی، یکی هستند فقط به بازیگران اجازه داده شده که مثل بچه‌ها باشند. اما کارگردانها؛ آنها از بچه بودن می‌ترسند. به خاطر همین هم دیگران را مجبور می‌کنند این کار را انجام بدهند. وی بخشی از متن يك فیلم را از بر می‌خواند: (من يك مجرمم و يك آدم‌کش. من يك یاغی هستم. من کاری را می‌کنم که دیگران نمی‌توانند. مثل فیلمهای نژادپرستانه (زان روش). من برای مردم نمایش می‌دهم. می‌توانم دیوانه باشم ولی دیوانگی‌ام را در قالب هنری به اسم سینما تفسیر می‌کنم.)

همسر دیپاردیو، (کارول بوکت) هنرپیشه فرانسوی است. آن دو اولین بار در سال ۱۹۷۹ و در فیلم (برش‌های سرد) با هم رو به رو شدند. معروف‌ترین اثر کارول بازی در فیلم (خسته) بود که در سال ۱۹۹۴ در نقش خودش یعنی (کارول بوکت) به عنوان يك ستاره سینما بازی کرد. دیپاردیو از زندگی زناشویی خود می‌گوید: (عشق يك موضوع خصوصی است. دلم می‌خواهد آن را برای آنهایی که دوستشان دارم نگه دارم. من مدت‌های طولانی است که ازدواج کرده‌ام. دو تا بچه دارم. این دیگر ازدواج نیست بلکه يك خانواده است. خانواده‌ای که محل آرامش من است. من عاشق عشق ورزیدن هستم ولی نمی‌شود این جور چیزها را با کلمات توضیح داد.)

دیپاردیو را شاید بتوان شوالیه سینمای فرانسه نامید. او در آستانه ۵۸ سالگی می‌گوید: (من ۱۷۰ فیلم بازی کرده‌ام. دیگر چیزی برای ثابت کردن ندارم. دلم نمی‌خواهد مثل يك آدم احمق سماجت کنم.)

زیباترین اثر او سریال‌های تلویزیونی بینوایان و کنت مونت کریستوست.

• فیلم‌های پرفروش

(فساد میامی) بر (دزدان دریای کارائیب) غلبه کرد .

فیلم سینمایی (فساد میامی) به کارگردانی مایکل مان در نخستین هفته اکران در آمریکا موفق شد (دزدان دریای کارائیب) را مغلوب کند.

این اثر که به جستجوی دو مامور پلیس برای دستیابی به فروشندگان مواد مخدر می‌پردازد، تنها در يك روز حدود ۹ میلیون دلار فروخت و بر (دزدان

دریای کارائیب و صندوقچه مرد مرده) غلبه کرد.

مایکل مان (فساد میامی) را براساس يك مجموعه تلویزیونی محبوب که در دهه ۸۰ پخش می‌شد، ساخته است. مان در آن مجموعه مدیر تولید بود. کالین فارل و جیمی فاکس از جمله هنرپیشگانی هستند که در این اثر به نقش‌آفرینی می‌پردازند. (صندوقچه مرد مرده) به کارگردانی گور وربینسکی دومین قسمت از مجموعه آثار (دزدان دریای کارائیب) است که سه هفته پیاپی صدرنشین جدول فروش بود، اما روز جمعه تنها شش میلیون دلار فروخت و مجموع فروش خود را به ۲۲ میلیون دلار رساند.

منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=232545>

 **vista.ir**
Online Classified Service

سالی پاتر

" سالی پاتر " متولد ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۹ بریتانیا است. او در ۱۶ سالگی مدرسه را به هدف فیلمسازی ترک کرد و به گروه فیلمسازان لندن پیوست و شروع به ساختن فیلم های کوتاه تجربی کرد. کم کم به رقص و طراحی حرکات موزون علاقه مند شد و به مدرسه رقص معاصر لندن رفت. در همین سال ها او توانست جایزه بهترین کارگردانی تئاتر و پرفرمنس را به خاطر اجراهای " کوهنوردی " و " مرگ و دوشیزه و برلین " بگیرد. علاوه بر این او عضو چندین گروه موسیقی نیز بوده است. در گروه هایی چون FIG و ارکستر موسیقی فیلم به عنوان شاعر و خواننده حضور داشته است. فعالیت او در زمینه موسیقی ادامه پیدا کرد و در ساخت موسیقی فیلم " اورلاندو " با دیوید موشن آهنگساز فیلم همکاری کرد. و موسیقی فیلم های " کلاس تانگو " و " Yes " را خودش ساخت.



پاتر در سال ۱۹۷۹ با فیلم کوتاه " تریلر " به فیلمسازی بازگشت و اولین فیلم بلندش " حفاران طلا " را در ۱۹۸۳ بر اساس آن ساخت. او با " اورلاندو " در

۱۹۹۲ توانست موفقیت های جهانی زیادی به دست آورد و فیلم با استقبال زیاد تماشاچیان روبرو شد. " اورلاندو " که بر اساس رمانی به همین نام از ویرجینیا وولف ساخته شده بود علاوه بر این که نامزد دریافت دو جایزه اسکار شد توانست بیش از ۲۵ جایزه بین المللی از جمله جایزه بهترین فیلم اروپایی سال ۱۹۹۳ را از آکادمی فیلم اروپا دریافت کند. " کلاس تانگو " نیز موفقیت هایی را برایش به ارمغان آورد. پاتر در سال ۲۰۰۰ ساختن فیلم " مردی که گریه کرد " را که داستانش در پاریس سال های پیش از جنگ جهانی دوم می گذشت با بازی جانی دپ، کریستیانو و کیت

بلانشت به پایان رساند.

" Yes " آخرین فیلم پاتر است که داستان عشقی پرشور را بین یک زن آمریکایی (بوهان آلن) و مردی خاور میانه ای (سیمون اکبریان) به تصویر می کشد.

سالی پاتر پس از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شروع به نوشتن فیلمنامه " Yes " کرد. و برای تاکید بر جهانشمول بودن داستان فیلم، اسمی برای دو شخصیت اصلی فیلم در نظر نگرفت و ما فقط آن ها را " she " و " he " می شناسیم. " she " یک میکروبیولوژیست آمریکایی است که ازدواج نا موفقی با یک سیاستمدار آمریکایی داشته است. " He " یک جراح لبنانی است که به آمریکا مهاجرت کرده و در آشپزخانه هتلی مشغول به کار است. بین این دو شخصیت عشق پرشوری شکل می گیرد که داستان فیلم حول این موضوع است.

• به نظرم آخرین اثران " Yes " تا امروز جسورترین فیلمتان در رابطه با مسائلی مثل ملیت، جنسیت، سیاست، مذهب و نگرش های زنان به جسمشان محسوب می شود. چرا همه این موضوعات را یکجا بیان کردید؟

• سالی پاتر: به ریسک بود، بعضی از مردم از اینکه می بینند کسی اینقدر بلند پروازه احساس ناراحتی می کنند. این فیلم فقط راجع به ارزش های خانوادگی و یا درامی درباره زنان محجوب خانه دار نیست. حول موضوعات بزرگ جهان صحبت می کند: آیا خدا موجود دارد؟ چه ارتباطی بین علم و دین هست؟ مردن مثل چی می مونه؟ و بعد همه اینها را در کنار هم گذاشتم.

ولی فکر می کنم هرکسی با این مسائل به نوعی در ارتباطه. همه ما مدام در حال بررسی افکار و اطلاعاتی هستیم که مخلوقمان در ذاتمان گذاشته است. در لایه های پنهانی مغزمان از خود چیزهایی می پرسیم مثل : اون کسی که باهاش ازدواج کردم را واقعا دوست دارم یا نه یا اینکه می تونم با یه نفر دیگه باشم در حالی که به کش دیگه ای متعهدم؟

• مردم نسبت به این بیان شعرگونه ۵ مضربی چه واکنشی داشتند؟

• اکثر مردم اصلا متوجه چنین چیزی نشدند و این از طرفی به نفع من شد. توصیه ام به بازیگرانم این بود که طبیعی رفتار کنند و شعر را نادیده بگیرند و کلماتی را بیان کنند که از قلبشان می آید. برای اینکه چنین چیزی را طبیعی جلوه دهیم سخت کار کردیم. کلمات زیادی در فیلم نداریم فقط زبان عادی و روزمره به نظم در آمده.

شعر ۵ مضربی ایامیک یکی از قدیمیترین فرم های نظم است و این امکان را به شما می دهد که راجع به مسائل با زبان شعر صحبت کنید و موضوعاتی را که ممکن است چندان قابل فهم نباشد معرفی کنید.

• فیلم با مونولوگی که یکی از شخصیت ها پشت سر فرد دیگری صحبت می کند شروع می شود و با همین مونولوگ هم تمام می شود.

• ۱۵ سالم بود که مدرسه ام را رها کردم و اولین شغلی که انجام دادم تمیز کردن منزل بود. و بیشتر شخصیت های اصلیم مستخدم هستند و اغلب به اونها و توهین هایی که بهشون می شه فکر می کنم و واقعیت کارهایی که انجام می دهند را به همه نشان می دهم. آنها در آوار خانه هامان زندگی می کنند و هنوز هم حقشان نادیده گرفته شده است. بنابراین شخصیت مستخدمی که در این فیلم ساختم یه آدم نخبه نیست ولی یه فیلسوف واقعیه. او کسیه که راجع به موجودیت و زندگی مسائل عمیقی را مطرح می کنه. یک ترجیع بند بند آمیز یونانی می گه که: خیلی مهمه که زمانی که با مسائل سنگین فلسفی روبروید تا می تونید لحظات شاد داشته باشید و از انتقال پیام های جدی دوری کنید.

• مثل سکانس فکاهی در آشپزخانه هتل.

• یک سکانس کاملا غیر مذهبی است چون مکالمه ای که آنجا در جریان هست کاملا راجع به مسائل دنیوی است و سرشار از کلمات سوگند آمیزه. شبیه یه موزیکه. ولی این نشون میده که مردم چطور سعی دارند زندگیشون را با رد کردن عقاید دیگران و قبولاندن ایده های متعصبانه خودشان درک کنند. وقتی آخرین سال نوجوانی ام را پشت سر می گذاشتم در آشپزخانه ها کار می کردم و با خودم فکر می کردم آدم هایی که شغل های کاذبی دارند _ مثل بشقاب شورهای همین دنیا _ دنبال کسی می گردند که او را به خاطر اینکه آنها نتوانسته اند زندگی موفقی داشته باشند ، سرزنش و ملامت کنند.

• شما به عنوان یک کارگردان زن شناخته شده اید در حالی که سکانس های قوی برای مردان نوشته اید.

• به نظرم به چیزی اینجا دیده نشده که نمی فهمم چیه. همیشه به عنوان یک کارگردان زن صحبت کرده ام. ممکنه چون شخصیت های اصلیم کمتر زن هستند و این به نظر غیر عادی می رسه. ولی می خوام به سوال بپرسم، اینکه رمانس به موضوع زنانه است؟ متوجه نشدید که اکثر شخصیت ها در " Yes " مرد هستند؟ نقش مرد اصلی اهل خاور میانه بود و من زمان زیادی را صرف این کردم که خودم را در موقعیت آنها تصور کنم. سخنرانی شخصیت خاور میانه ای مثل شعر بود و تعداد زیادی از شعرهای خاور میانه را خواندم و به آنها علاقه مند شدم.

• چرا هر دو شخصیت اصلی فیلم دانشمند هستند؟

• این ایده به تدریج رشد کرد، چون یک میکروبیولوژیست جهان را به شکل چیزهای کوچک می بیند. درست مثل مستخدم با ذرات گرد و غبار و سائل ارتباط برقرار می کند. و این نکته وجود دانه که هر چیز کوچکی به یه چیز بزرگ ختم می شه ، به سوالاتی در رابطه با خدا و زندگی. مباحثی که مقدار را مشخص می کنند همیشه یک زیر متن بوده اند. همچنین دوست داشتم شخصیت زن خرد گرا باشه کسی که به علم و دنیای مادی اعتقاد دانه و یک کاتولیک ملحد است. مذهبش همیشه در پس زمینه ذهنش حضور دانه و اون را به سمت خودش می کشه.

• آیا سکانس هایی داشتید که خیلی مشکل باشند؟

• همه افراد از انرژی و شوق زیادی برخوردار بودند ولی لحظات دشواری هم داشتیم. مهم ترین بخش فیلم سکانس پارکینگ بود. اونجا یک محیط شهری دلگیر بود که برای ماشین ها و سایر وسائل نقلیه ساخته شده بود. یک محیط خشک و سخت بود. اگر کمی می خواستید به اون فضا لطافت بدید، یه زن چاق با تمام ضعف هاش در اون مکان یک تضاد شدید داشت. وقتی چنین اختلافی بین بازیگر و موقعیتش می بینید بهتره که یک موقعیت به شدت دراماتیک ایجاد کنید. ولی این سکانس همه را خسته کرد، هرگز فکر نمی کردیم این صحنه خیلی خیلی بهتر از اون چیزی بشه که در تمرین بود. از طرفی حرکت ها در این فیلم زیاد بود و ناچار بودیم برای یوهان تمرینات زیادی داشته باشیم که بتواند بدود.

• مانع اصلی شما برای ساختن این فیلم چه بود؟

• پول! یه فیلمنامه نوشته شده به زبان شعر با وجود کاراکترهایی که خاور میانه ای بودند دلایل خوبی برای جلب نظر تهیه کنندگان نبودند. ولی هیچ وقت پولی را همینجوری مصرف نکردم. و علتش هم اینه که هر یک از فیلم هایم به نوع ریسکه. قبل از ساختن " اورلاندو " گفتند تو نمی تونی این فیلم را بسازی. بعد از اینکه فیلم نمایش داده شد، همه می گفتند سالی نمی خوای درامی بسازی که در اون تغییر جنسیت را نشون بدهی؟ بعد از " کلاس تانگو " آنها انتظار فیلم دیگری راجع به تانگو را داشتند. توقع داشتند همون مسائلی که همیشه درباره تانگو مطرح شده را بیان کنم. نمایم به ریسک پذیری کارم را برای رسیدن به آنچه که می خواهم دشوارتر می کند، و " Yes " از نظر فرم یک ریسک بود. از طرفی با انتخاب بازیگر هیچ مشکلی نداشتم. بازیگرانم همه با استعداد و قوی بودند.

منبع : وب سایت سینمایی هنر هفتم

<http://vista.ir/?view=article&id=237240>

 Vista.ir
Online Classified Service

سازمان سماواتی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1350 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

فارغ التحصیل مترجمی زبان از دانشگاه آزاد اسلامی.

شروع فعالیت از سال (1372) با مجموعه تلویزیونی
گرازها.

تمام مجموعه‌های تلویزیونی او یک طرف، برنامه "نود
شب" یک طرف، محبوبیتی که او با برنامه نود شب
به دست آورد هیچ بازیگری دیگر به جز لاله صوری
به دست نیاورده بود.

حامی (1373)

هدف (1373)



زن امروز (1375)

متهم (1375)

کلید ازدواج (1375)

دو پنجره (مجموعه تلویزیونی، 1376)

محاكمه (مجموعه تلویزیونی، 1377)

جوانی (1377)

شن‌های کف رودخانه (مجموعه تلویزیونی، 1379)

مسافر (مجموعه تلویزیونی، 1379)

نود شب (مجموعه تلویزیونی، 1379)

تولدی دیگر (مجموعه تلویزیونی، 1379)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58860>

سحر زکریا

جنسیت: زن

تولد و وفات: (...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

با بازی در مجموعه تلویزیونی در پناه تو (در نقش دخترعموی رامین) وارد دنیای بازیگر شد. سپس توانائی خود را در بازی در نمایش‌ها و تله تئاترهای مختلف آزمود. اما شاید از بازی در فیلم مردی از جنس بلور بود که دیده شد و بار دیگر به تلویزیون بازگشت و نقش‌های نچندان مهمی در چند مجموعه بازی کرد. بازی در نقش همسر رابین هود در مجموعه طنز قطار ابدی تا حدودی او را به شهرت رساند، اما شاید او با برنامه طنز پاورچین بود که هم استعدادهای نهفته بازی در نقش



کمدی خود را بروز داد و هم توانست به محبوبیت دست یابد.

در پناه تو (مجموعه، حمید لبخنده، 1373)

مردی از جنس بلور (سعید سهیلی، 1377)

کاشانه (مجموعه، قاسم جعفری، 1377)

همسفر (مجموعه، قاسم جعفری، 1378)

دنیای شیرین دریا (مجموعه، بهروز بقائی، 1378)

پسران مهتاب (مهدی ودادی، 1379)

قطار ابدی (مجموعه، 1379)

باران عشق (مجموعه، احمد امینی، يك قسمت، 1380)

پاورچین (مجموعه، مهران مدیری، 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58852>

 **vista.ir**
Online Classified Service

سروش صحت

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (...)

محل تولد: ایران

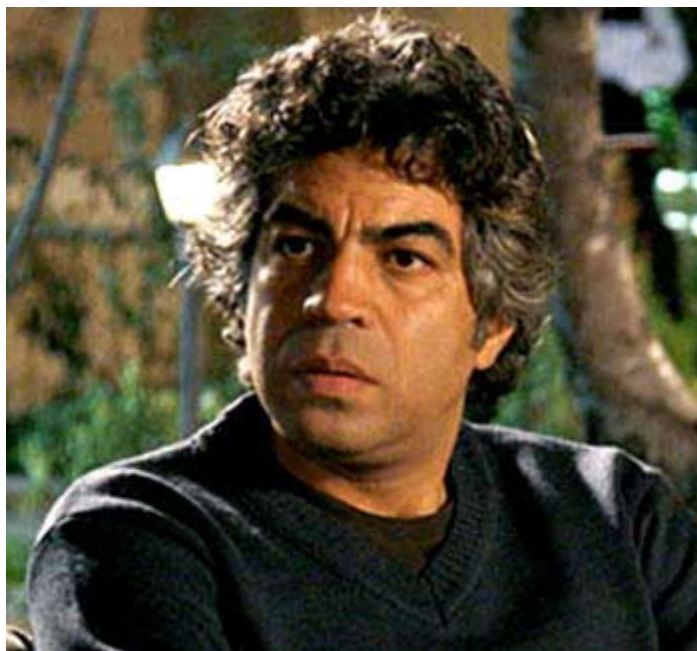
شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

با نویسندگی و بازی در مجموعه طنز "جنگ 77" خوش درخشید. بازی روان و راحت او در سری دوم مجموعه تلویزیونی "داستان يك شهر" او را به عنوان بازیگری توانا مطرح کرد و بازی متفاوتش در فیلم "نان، عشق و موتور هزار" از او چهره‌ای ماندگار ساخت. سروش صحت در ضمن يك نویسنده خوش قریحه نیز هست.

جنگ 77 (نویسنده - بازیگر - مهران مدیری - 1377)

داستان يك شهر (سری دوم - بازیگر - 1378)

شراره (بازیگر - سیامک شایقی - 1378)



چراغ جادو (مجموعه تلویزیونی، نویسنده، 1379)

نان و عشق و موتور 1000 (بازیگر، 1380)

کاکتوس (مجموعه تلویزیونی، بازیگر، 1380)

زیر آسمان شهر (سری سوم - فقط نویسنده، 1381)

گاوخونی (بازیگر - بهروز افخمی - 1381)

منبع : مطالب ارسالی

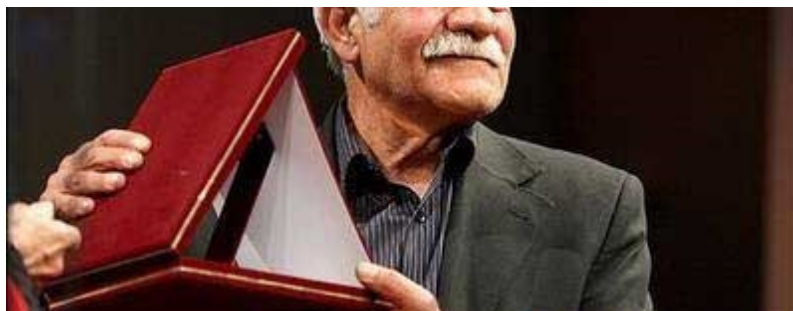
<http://vista.ir/?view=article&id=58873>

 **vista.ir**
Online Classified Service

سعید پورصمیمی

- شرح حال
- متولد ۱۳۲۲ در تهران.
- فارغ التحصیل رشته بازیگری و کارگردانی از





دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران.

▪ وقتی که برای بازی در فیلم ناخدا خورشید جایزه بهترین بازیگر نقش دوم مرد را از پنجمین جشنواره فیلم فجر دریافت کرد، هیچکس باورش نمی شد که سعید پورصمیمی فارغ التحصیل رشته بازیگری و کارگردانی باشد.

▪ سعید پورصمیمی استاد بازی در نقشهای دوم

است. در هر فیلمی که نقش دوم بازی کرده، بازی اش مورد توجه بوده و چندبار کاندید جایزه شده است. سه سیمرغ بلورین حاصل کار سعید پورصمیمی برای بازی در نقشهای دوم فیلمهای ناخداخورشید، تحفه ها و پرده آخر بوده است.

• فیلم شناسی:

- سرزمین خورشید (احمدرضا درویش، ۱۳۷۵)
- ایران سرای من است (پرویز کیمیای، ۱۳۷۷)
- زشت و زیبا (احمدرضا معتمدی، ۱۳۷۷)
- عشق طاهر (محمدعلی نجفی، ۱۳۷۸)
- عروس آتش (خسرو سینایی، ۱۳۷۸)
- نسل سوخته (رسول ملاقلی پور، ۷۹/۱۳۷۸)
- تگ درختها (سعید ابراهیمی فر، ۱۳۷۹)
- زیر آواز باران (رضا کریمی، ۱۳۸۱)
- اینجا چراغی روشن است (رضا میرکریمی، ۱۳۸۱)
- ناخدا خورشید (ناصر تقوایی، ۱۳۶۵)
- تحفه ها (ابراهیم وحیدزاده، ۱۳۶۶)
- هی جو (منوچهر عسگری نسب، ۱۳۶۷)
- ... تا غروب (جعفر والی، ۱۳۶۷)
- پرده آخر (واروژ کریم مسیحی، ۱۳۶۹)
- مدرسه پیرمردها (علی سجادی حسینی، ۱۳۷۰)
- دلشدگان (علی حاتمی، ۱۳۷۰)
- آبادانی ها (کیانوش عیاری، ۱۳۷۱)
- چهره (سیروس الوند، ۱۳۷۳)
- در پناه تو (مجموعه تلویزیونی - حمید لیخنده، ۱۳۷۳)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74105>

سعید پیر دوست

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1329 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

دارای مدرک تحصیلی متوسطه.



شروع فعالیت در سینما با بازی در فیلم خاک.

خاک (مسعود کیمیائی، 1352)

گوزنها (مسعود کیمیائی، 1354)

غزل (مسعود کیمیائی، 1355)

سفر سنگ (مسعود کیمیائی، 1357)

خط قرمز (مسعود کیمیائی، 1361)

تیغ و ابریشم (مسعود کیمیائی، 1365)

سرب (مسعود کیمیائی، 1366)

دندان مار (مسعود کیمیائی، 1368)

گروهیان (مسعود کیمیائی، 1369)

رد پای گرگ (مسعود کیمیائی، 1371)

فردا روز دیگری است (1372)

سربلند (فتحعلی اویسی، 1373)

بالا تر از خطر (سعید آرمزاده، 1375)

هتل کارتن (سیروس الوند، 1375)

قرمز (فریدون جیرانی، 1377)

دست‌های آلوده (سیروس الوند، 1378)

چشم‌هایش (فرامرز قریبیان، 1378)

مزاحم (سیروس الوند، 1380)

پاورچین (مجموعه تلویزیونی، مهران مدیری، 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58793>

سعید راد

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1323 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

دارای مدرک تحصیلی دیپلم.

- فعالیت هنری با فیلمهای تبلیغاتی (1349)

- فعالیت هنری با خوانندگی (1338)

- شروع فعالیت در سینما با بازی در فیلم " فاتحین صحرا "

- شروع مجدد فعالیت بازیگری از سال 1381 با فیلم " دونل "

- فاتحین صحرا (1350)

- خداحافظ رفیق (امیر نادری، 1350)

- صادق کرده (ناصر تقوایی، 1351)

- صبح روز چهارم (کامران شیردل، 1351)



- کافر (1351)

- تنگنا (امیر نادری، 1352)

- خروس (1352)

- کنیز (کامران قدکچیان، 1353)

- شرف (1354)

- هدف (1354)

- سفر سنگ (مسعود کیمیائی، 1357)
- ساخت ایران (1357)
- برزخی‌ها (ایرج قادری، 1361)
- خط قرمز (مسعود کیمیائی، 1361)
- عبور از میدان مین (1362)
- عقاب‌ها (ساموئل خاچیکیان، 1363)
- دوئل (احمدرضا درویش، 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58838>

 vista.ir
Online Classified Service

سوسن تسلیمی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1325 - ...)

محل تولد: ایران - گیلان - رشت

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

فرزند منیر و خسرو تسلیمی (بازیگر تئاتر و سینما).

همسر سابق داریوش فرهنگ (بازیگر و کارگردان).

خواهر سیروس تسلیمی (تهیه کننده).

لیسانس بازیگری از دانشکده هنرهای زیبا.

در مدت فعالیت سینمائی‌اش در ایران تنها در شش

فیلم ظاهر شد که چهار تای آن را بهرام بیضایی



کارگردانی کرده بود. اما نامش همچنان به عنوان یکی از چند بازیگر توانای سینمای ایران دیده می‌شود.

بازی خارق‌العاده او در فیلم باشو غریبه کوچک (بهرام بیضایی، 1365) یکی از بهترین بازی‌های تاریخ سینمای ایران است.

سوسن تسلیمی پس از جدائی از داریوش فرهنگ به سوئد رفت و در آنجا ماندگار شد.

چریکه تارا (بهرام بیضائی، 1357)
مرگ یزدگرد (بهرام بیضائی، 1360)
سربداران (مجموعه، محمدعلی نجفی، 1363)
مادیان (علی ژکان، 1364)
طلسم (داریوش فرهنگ، 1365)
باشو غریبه کوچک (بهرام بیضائی، 1365)
شاید وقتی دیگر (بهرام بیضائی، 1366)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58796>

 **vista.ir**
Online Classified Service

سهراب شهید ثالث

• زندگی نامه کوتاه از زندگی کارگردان نامی و صاحب سبک سینمای ایران مرحوم سهراب شهید ثالث

او از آغازگران موج نو سینمای ایران بود. در هر کجای دنیا که فیلمی ساخته می‌شود و مورد استقبال قرار می‌گیرد، دیگران نیز آن راه را ادامه می‌دهند. ولی در ایران این اتفاق نمی‌افتد، در دهه ۱۳۴۰ کسی علاقه‌ای به کار با ما نداشت تا این که فیلم‌های «قیصر» و «گاو» ساخته شدند که تاثیر گذار بودند. ما هم به تدریج احساس کردیم که برای ادامه سینما باید خودمان به فکر باشیم .

کانون سینماگران پیشرو را تاسیس کردیم که «طبیعت بی‌جان» سهراب شهید ثالث اولین نتیجه‌اش بود این سخنان بخشی از گفته‌های ناصر تقوایی بود که در مراسمی که چند



سال قبل در بزرگداشت شهید ثالث برگزار شد، مطرح کرد.

شهید ثالث ۷ تیر ماه سال ۱۳۲۲ در تهران متولد و ۱۰ تیرماه ۱۳۷۷ در غربت درگذشت. سهراب شهید ثالث، کارگردان هم دوره و هم عصر با ناصر تقوایی، علی حاتمی، بهرام بیضایی، داریوش مهرجویی، پرویز کیمیایی، مسعود کیمیایی و عباس کیارستمی بود. فیلم‌سازی را با هم‌نسلان خود شروع کرد و در مسیری متفاوت از حاتمی، مهرجویی، تقوایی و بیضایی و از حیث آزمایش‌گری و بدعت در مسیری گام نهاد، که کیمیایی و کیارستمی رفتند.

همان طور که تقوایی در همان نشست ضمن اشاره به فیلمسازان نسل موج نو سینمای ایران گفته بود: «این فیلمسازان همگی هم‌سن و سال

بودند و جریان موج نو در عرض چهار پنج سال بسیار رشد پیدا کرد. این فیلمسازان اگرچه با هم دوست بودند و رفت و آمد داشتند ولی آثارشان هیچ شباهتی با هم نداشت. آنها می‌خواستند کار خود را با صداقت و خلوص انجام دهند. سهراب شهید ثالث در اندکی بیش از نیم قرن عمرش، ۲۲ فیلم کوتاه و بلند مستند و دوازده فیلم سینمایی ساخت.

دست کم دو فیلم نخست که در ایران ساخت؛ در شمار آثار ماندگار سینمای ایران است. شهید ثالث در فاصله سالهای ۱۳۴۶- ۱۳۴۳ تحصیلات عالی خود را در مدرسه پروفسور کراوس وین در رشته سینما آغاز کرد و در فرانسه ادامه داد. در بازگشت به ایران در وزارت فرهنگ و هنر مشغول به کار شد و فیلم مستند ساخت. بیست و سومین فیلم او قرار بود يك اثر بیست دقیقه‌ای باشد که به يك فیلم داستانی تبدیل شد، يك فیلم نود دقیقه‌ای به نام «يك اتفاق ساده» فیلمی آرام با نماهای ساکن و ثابت در فضای گرفته بندرانزلی با نور ملایم و در هوای ابری. «يك اتفاق ساده» به نمایش عمومی در نیامد و مورد بی‌مهری و بی‌اعتنایی قرار گرفت. شهید ثالث دو سال بعد «طبیعت بی‌جان» را ساخت و زمانی فیلم در ایران به نمایش درآمد که او به آلمان غربی مهاجرت کرده بود و «در غربت» را می‌ساخت.

وی، فعالیت در سینما را از سال ۱۳۴۵ با ساخت فیلم کوتاهی به نام «آیا» آغاز کرد. کارش را به عنوان نویسنده و مترجم سینما بین سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۴ ادامه داد. در سال ۱۳۵۵ بعد از درخشش فیلم‌های اول و دومش «يك اتفاق ساده» (۱۳۵۲) و «طبیعت بی‌جان» (۱۳۵۴) به آلمان مهاجرت کرد.

از فیلم‌های شهید ثالث در آلمان می‌توان به «در غربت» ۱۳۵۴، «قرنطینه» ۱۳۵۵، «زمان بلوغ» ۱۳۵۵، «آخرین تابستان گرابه» ۱۳۵۹، «يك زندگی، چخوف» ۱۳۶۰ اشاره کرد. وی چند سال قبل از مرگش از آلمان به آمریکا رفت و در شیکاگو اقامت گزید و از آن پس دیگر فیلمی نساخت. فیلم گل‌های سرخ برای آفریقا، ۱۳۷۰، مورد توجه زیاد منتقدان غربی قرار گرفت و توانست جوایزی برای شهید ثالث به ارمغان بیاورد. وی در آخرین روزها عمرش با سرطان دست به گریبان بود و در سال ۱۳۷۷ دار فانی را وداع گفت.

شهید ثالث که به تعبیر خودش چخوف برایش «مساله‌ای است شخصی و خصوصی» و نمی‌تواند خود را از زیر باراثرات فرهنگی دیدگاه‌های او خلاص کند، گفته است: «من فیلم‌هایم را از زاویه نگاه يك نظاره‌گر می‌سازم و با این روش اجازه می‌دهم مخاطبانم خودشان به قضاوت بنشینند.» آیدین آغداشلو نیز سالها قبل در مراسم بزرگداشت این فیلم‌ساز گفته بود: «سهراب، مردم‌گریزی بود که مردم را دوست داشت.

او می‌دانست کجا ایستاده و چه می‌کند.» آغداشلو مطرح کرده بود: پنج مقاله درباره او نوشته‌ام و بیم داشتم که از یاد برود و بعدها مطمئن شدم که از یاد نخواهد رفت. سهراب همیشه در کارهایش حدیث نفس می‌کند. او از شعار، ساتی‌مانتالیزم و احساسات‌گرایی بسیار نفرت داشت و هر چیز نحیف و پیش‌پاافتاده‌ای او را رنج می‌داد. او مهر سرشاری نسبت به هر موجودی داشت که در معرض مخاطره قرار می‌گیرند.

او مردم‌گریزی بود که هرگز مردم را تحقیر نکرد. سهراب شهید ثالث رفقای اندکی داشت و معتقد بود که تناقض هر هنرمند از طریق اثرش حل می‌شود. سهراب بی‌جایگزین بود و شیوه‌اش را در دورانش کسی تکثیر نکرد. حرف تلخی به کسی نمی‌زد و با کسی تندی نمی‌کرد. انسان شریفی به تمام معنا بود و وقتی سهراب درگذشت، جهان جای تنگ‌تری شد.»

دربخشی از مقاله‌ای که مرتضی ممیز درباره شهید ثالث نوشته است ضمن اشاره به فیلم‌های شهید ثالث، شخصیت‌های فیلم‌های ساخته شده در ایران وی را، آدم‌های خوبی که تلخ هستند توصیف کرده است و شخصیت‌های فیلم‌های خارجی او را آدم‌های بی‌رحم و تلخ عنوان کرد. آدم‌هایی که خشن، آزاردهنده و به بن بست رسیده‌اند.

منبع : وب سایت سینمایی هنر هفتم

<http://vista.ir/?view=article&id=244769>

سیاوش خیرابی

• بیوگرافی:

▪ متولد آذر ۱۳۶۳

▪ مدرک تحصیلی: فوق‌دیپلم کامپیوتر - نرم افزار
از کودکی به دلیل شغل پدرش با عکاسی و
فیلمبرداری آشنا بود.

سال سوم راهنمایی در یک کار ایفای نقش کرد. بعد
از آن به خاطر درس و مدرسه، به دنبالش نرفت. تا
این‌که در دوره دانشگاه توسط یکی از دوستانش برای
یک کار مستند داستانی به آقای رزاق کریمی معرفی
شد.

اینجا بود که تصمیم گرفت جدی‌تر به این حرفه
بپردازد.

یک دوره کلاسهای آموزش بازیگری کانون سینماگران



جوان را هم گذرانده است.

با بازی در مجموعه تلویزیونی "ترانه مادری" (حسین سهیلی زاده، ۱۳۸۷) یکباره درخشید و نامش مطرح شد.

• مجموعه آثار:

▪ فیلم‌ها:

- تله فیلم تلخون (امینی)

- حس پنهان (مصطفی رزاق کریمی، ۱۳۸۶)

▪ تلویزیون:

- مجموعه: ترانه مادری

منبع : سیت

<http://vista.ir/?view=article&id=115469>

سیدرضا میرکریمی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1345 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: کارگردان

فارغ التحصیل رشته گرافیک.



کارگردانی را با ساخت چند فیلم کوتاه از جمله برای او، یک روز بارانی و خروس آغاز کرد.

همچنین دو مجموعه تلویزیونی آفتاب و عزیز خانم و بچه‌های مدرسه همت را نیز ساخته است.

کودک و سرباز نخستین فیلم او بود که در جشنواره هجدهم فیلم فجر به نمایش درآمد و دیپلم افتخار بهترین کارگردانی را برای او به ارمغان آورد.

دومین فیلم او با نام زیر نور ماه در نوزدهمین جشنواره فیلم فجر خوش درخشید.

میرکریمی سومین فیلمش را با سختی‌های بسیار به پایان رساند. قرار بود حمید فرخ نژاد یکی از دو بازیگر اصلی فیلم باشد که بدقولی کرد و رضا میرکریمی که نمی‌توانست در آن شرایط آب و هوایی منتظر فرخ نژاد بماند، با چند تغییر در فیلمنامه و با حضور سعید پورصمیمی، فیلم را به پایان رساند.

فیلم‌ها:

کودک و سرباز (1378)

زیر نور ماه (1379)

اینجا چراغی روشن است (1381)

دیگر آثار:

برای او، یک روز بارانی (کوتاه)

خروس (کوتاه)

آفتاب و عزیز خانم (مجموعه تلویزیونی)

بچه‌های مدرسه همت (مجموعه تلویزیونی)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59016>

سیروس الوند

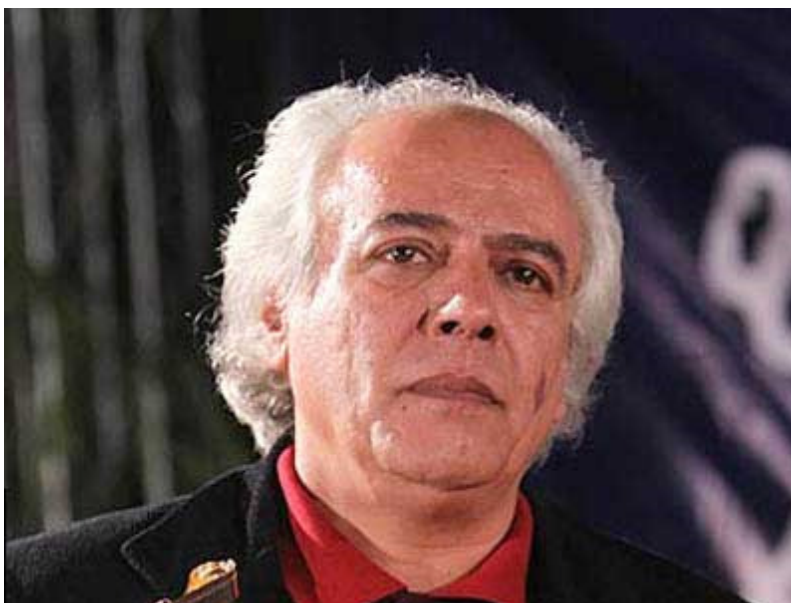
جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1329 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: کارگردان

دارای مدرک تحصیلی دیپلم.



فعالیت خود را به‌عنوان منتقد در سینمای قبل از انقلاب و در مجلات ستاره سینما و فردوسی آغاز کرد. بعدها با فیلمنامه نویسی فعالیت خود را ادامه داد و در سال 1354 موفق به ساخت اولین فیلم بلند خود شد.

در بعد از انقلاب یکی از پرکارترین کارگردانان بود. او در سال 1371 با فیلم یکبار برای همیشه موفق به

دریافت سیمرغ بلورین بهترین کارگردانی از یازدهمین جشنواره فیلم فجر شد. اما بعدها هیچ‌گاه نتوانست موفقیت این فیلم را دوباره تکرار کند.

فیلم‌ها:

حیدر (فقط نویسنده، 1350)

ساعت فاجعه (فقط نویسنده، 1350)

میعادگاه خشم (فقط نویسنده همکار، 1350)

مرد (فقط نویسنده، 1351)

بندری (فقط نویسنده، 1352)

مکافات (فقط نویسنده، 1352)

سالومه (فقط نویسنده، 1352)

هرجانی (فقط نویسنده، 1352)

سلام بر عشق (فقط نویسنده، 1353)

تعصب (فقط نویسنده، 1354)

شب آفتابی (نویسنده و کارگردان، 1354)

هم‌خون (فقط نویسنده، 1354)

- تنها حامی (فقط نویسنده، 1355)
- فریاد زیر آب (نویسنده و کارگردان، 1356)
- جای امن (فقط نویسنده، 1356)
- تکیه بر باد (فقط نویسنده، 1358)
- نفس بریده (فقط کارگردان، 1359)
- مرز (فقط نویسنده، 1360)
- تفنگدار (فقط نویسنده، 1361)
- ریشه در خون (فقط کارگردان، 1362)
- فرار (فقط نویسنده، نویسنده، 1363)
- آوار (نویسنده و کارگردان، 1363)
- محموله (کارگردان، 1366)
- شب حادثه (نویسنده و کارگردان، 1367)
- برخورد (کارگردان، 1370)
- یکبار برای همیشه (نویسنده و کارگردان، 1371)
- چهره (نویسنده و کارگردان، 1374)
- هتل کارتن (نویسنده و کارگردان، 1375)
- ساغر (فقط کارگردان، 1376)
- دست‌های آلوده (نویسنده و کارگردان، 1378)
- مزامح (فقط کارگردان، 1380)
- برگ برنده (نویسنده و کارگردان، 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58971>



سیروس گرجستانی

- در سال ۱۳۲۳ در بندر انزلی به دنیا آمد.
- هشت، نه ساله بود که به تهران کوچ کردند، البته قبل از آن در رشت



زندگی می‌کردند...

- در مدرسه رودکی رشت تحصیل می‌کرد.
- محل زندگی‌اش در تهران کوچه پس کوچه‌های ناصر خسرو و کوچه مروی بود.
- هر از چند گاهی سر به آن محله‌ها می‌زد.
- بچه که بود، دوست داشت، تا پشت ویتترین مغازه‌های خیابان لاله‌زار را دائما نگاه کند، برایش همیشه تازگی داشت.
- در سال ۱۳۴۸ وارد اداره تئاتر شد.
- نخستین تئاترش را در سنگلج بازی کرد.
- می‌گوید: اگر بازیگر نبودم، شمال ایران را برای زندگی انتخاب می‌کردم، صفای آنجا، صفای دیگری است.
- ثمره زندگی مشترک او دو دختر است که در انگلیس زندگی می‌کنند.
- احترام به پیشکسوت را در هنر يك «فرهنگ» می‌داند.



منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=80872>

 **vista.ir**
Online Classified Service

سیما تیرانداز

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1349 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

همسر ناصر هاشمی (بازیگر).

دوره بازیگری را زیر نظر جاری خود - گلاب آدینه - گذراند.

لیسانس رشته ادبیات نمایشی از دانشگاه آزاد.

شروع فعالیت از سال 1367 بانمایش‌های آموزشی مدرسه هنر و ادبیات.



جایزه بهترین بازیگر زن از دهمین جشنواره تئاتر فجر برای نمایش مرگ یزد گرد (1370).

نامزد جایزه بهترین بازیگر نقش اول در یازدهمین فیلم فجر برای فیلم سایه‌های هجوم.

با بازی در نقش کوتاهی در فیلم هامون ساخته داریوش مهرجویی به سینما آمد و سپس در فیلم بانو ساخته دیگر داریوش مهرجویی بازی کرد. اما سایه‌های هجوم فرصت

مناسبتی برای هنرنمایی او بود که برای بازی در همین فیلم نامزد جایزه بهترین بازیگر زن از یازدهمین جشنواره فیلم فجر شد.



هامون (1368)

بانو (1370)

سایه‌های هجوم (1371)

جاده عشق (1372)

پنجره‌ای رو به باغچه (مجموعه تلویزیونی، 1372)

بی بی یون (مجموعه تلویزیونی، 1374)

دور باغ گذشت (مجموعه تلویزیونی، 1374)

وکلاهی جوان (مجموعه تلویزیونی، 1375)

دومین انفجار (مجموعه تلویزیونی، 1375)

باران عشق (مجموعه تلویزیونی، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58799>

 **vista.ir**
Online Classified Service

شاهد احمدلو

جنسیت: مرد

نام پدر: محمدولی احمدلو

تخلص: بازیگر

تولد و وفات: (1353 - ...)



محل تولد: ایران - تهران - تهران



شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر
دانشجوی نقاشی دانشگاه هنر

در نوجوانی و به مدد حضور پدرش: محمدولی احمدلو (مدیر تولید و همان کسی که در فیلم دندان مار او را به شدت کتک می‌زند!) با بازی در فیلم‌های کیمیائی به سینما راه یافت. در سه فیلم کیمیائی به نام‌های سرب، دندان مار و گروهان بازی کرد و سپس به صورت حرفه‌ای بازیگری را ادامه داد.

او فیلم‌های کوتاه بسیاری ساخته که چندتای آنها موفق به دریافت جایزه از جشنواره‌های داخلی و خارجی شده اند. او در ضمن اولین کارگردانی است که فیلمی داستانی از پشت صحنه يك فیلم سینمایی ساخته است: پس از سکوت / پشت صحنه فیلم کاغذ بی‌خط ساخته ناصر تقوایی.

فیلم‌های سینمایی:

سرب (مسعود کیمیایی، 1367)

دندان مار (مسعود کیمیایی، 1368)

گروهان (مسعود کیمیایی، 1369)

چاووش (ساموئل خاچیکیان، 1369)

دره شاپرک‌ها (فریال بهزاد، 1370)

قافله (مجید جوانمرد، 1371)

فردا روز دیگری است (مجموعه تلویزیونی، 1372)

پائیز بلند (مجموعه، منوچهر عسگری نسب، 1372)

سیاهی لشکر (کوتاه، فقط کارگردان، 1372)

نبردی دیگر (مجموعه، عبدالله باکیده، 1374)

حریف دل (رضا گنجی، 1375)

سینماسگ (کوتاه، فقط کارگردانی، 1379)

پس از سکوت (پشت صحنه کاغذ بی خط، فقط کارگردان، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58756>

شاهرخ خان به روایت شاهرخ خان

بدون شك پس از «آمیتا باچان» و خانواده کاپورها، بزرگ‌ترین هنرپیشه سینمای هند کسی نیست جز شاهرخ خان. او به طور خلاصه از زندگی‌اش می‌گوید:

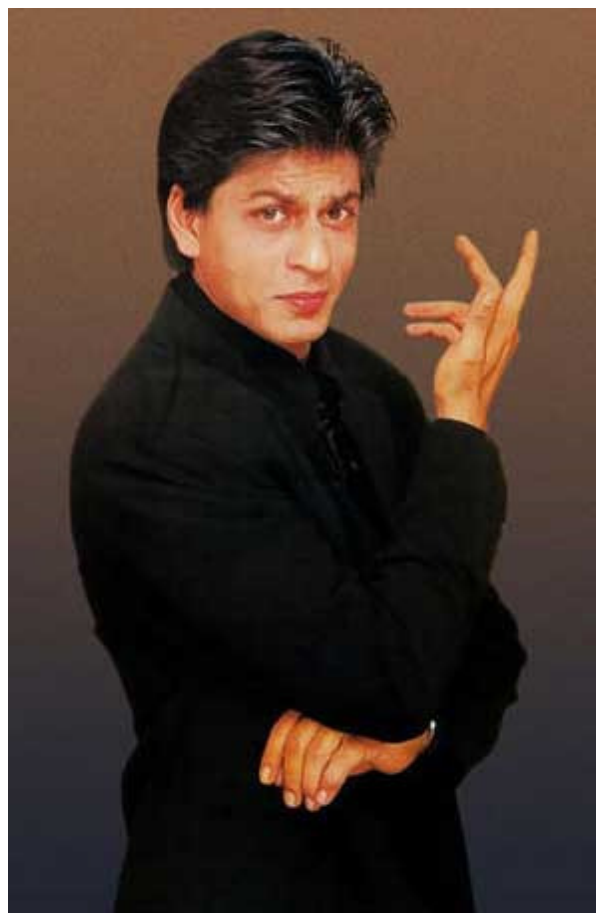
دوم نوامبر ۱۹۶۵ در مرکز پرستاری تالوار در دهلی‌نو، به اتفاق خیلی معمولی افتاد. مثل خیلی از نوزادان تازه به دنیا اومده، من هم موقع تولد با مشکل بندناف مواجه شدم، یعنی بند نافم دور گردنم پیچیده شده بود! پرستارها می‌گفتند لطف خدا و شانس خوبم بوده که زنده موندم و این تنها چیزیه که پدر و مادرم در مورد تولدم بهم گفتن. ما در محله «راجیندرناگار» زندگی می‌کردیم. حتی دقیقا یادمه که شماره ساختمون مون اف - ۴۴۲ بود. روزهای دبستانم دقیق یادمه، مدرسه‌مون درست کنار خونه‌مون بود. بعد از اون، تحصیلات متوسطه رو در دبیرستان کلمبیا شروع کردم که خیلی دبیرستان منظم و دقیق و یکی از مدرسه‌های رده بالای دهلی بود. روز اول مدرسه دقیقا یادمه که خانمی به اسم «بالا» با من مصاحبه کرد و ازم پرسید شغل پدرم چیه. اون زمان پدرم در کار حمل و نقل بود و مدام با ماشین و کامیون ... کار می‌کرد و یک شرکت حمل و نقل داشت. منم اینقدر می‌دونستم که هر کسی با وسایل حمل و نقل سر و کار داشته باشه، راننده است و برای همین گفتم پدرم راننده است!

برای رفتارمون و نمره‌های امتحانی‌مون بهمون ستاره‌های سیاه و طلایی می‌دادند. اگه پنج ستاره سیاه می‌گرفتم توسط خانم معلم تنبیه

می‌شدیم! از اون‌جا که من بچه شیطونی بودم خیلی تنبیه شدم! دلم می‌خواست چنین تنبیهاتی الانم برام وجود داشت! وقتی به گذشته نگاه می‌کنم می‌بینم چیزی که اون موقع تنبیه به چشم می‌اومد، خیلی هم مفید بود! در کل، روزهای مدرسه‌ام خیلی خوب بود. خیلی تنبیه می‌شدم و خیلی هم مجبورم می‌کردن کنار تخته سیاه بایستم.

معلمون مجبورم می‌کرد شنا کردن رو یاد بگیرم. اون منو به زور توی استخر می‌انداخت و انتظار داشت در حالی که به عالمه آب توی چشم و حلقم جمع شده، دست و پا بزنم و خودمو نجات بدم. هنوزم شنا کردن و اون معلم رو که اون‌جوری تنبیهم می‌کرد دوست ندارم! در مدرسه، فوتبال رو خیلی دوست داشتم. الکترونیک درس مورد علاقه‌ام بود و همیشه هم بیشترین نمره رو در این درس می‌گرفتم. توی ریاضی خیلی ضعیف بودم و حتی هنوزم با اعداد مشکل دارم! تا حدی که وقتی کسی بهم شماره تلفنی رو می‌ده باید چندین بار بپرسم و برام تکرار کنن تا بتونم روی کاغذ بنویسمش!

در کالج هم فوتبال، کریکت و هاکی رو ادامه دادم. در حالی که دلم می‌خواست در ورزش جدی کار کنم ولی مشکل کم‌رم و درد زانو هام بهم اجازه نمی‌داد و این زمانی بود که اولین سریال‌های تلویزیونی، فوجی و دیل دریا رو بازی کردم. درس رو برای فوق‌لیسانس رشته ارتباطات در مرکز علمی جامیا میلیا اسلامیا ادامه دادم که در مورد فیلمسازی و روزنامه‌نگاری بود. سال اول رو خیلی خوب تموم کردم و خیلی هم در اون رشته موفق بودم چون همیشه عاشق ساختن فیلم‌های تبلیغاتی بودم اما مدیر کالج از این‌که به جز کالج کارهای متفرقه زیادی هم می‌کردم خوشش



نیومد، به روز بهم گفت چون غیبت زیاد داشتم نمی‌تونم در امتحانات پایان ترم شرکت کنم. حضور غیاب سر کلاس مسئله بزرگی نبود چون من به جاش پروژه‌های اضافی به دانشگاه تحویل داده بودم. من هم تصمیم گرفتم از اون کالج بیرون بیام و فیلمسازی رو در حد حرفه‌ای یاد بگیرم و فقط وقتی به اون کالج برگردم که ازم دعوت کنن به عنوان استاد مهمان براشون کلاس فیلمسازی بذارم!

• خانواده

پدرم، «میرتاج محمد»، ده سال بزرگ‌تر از مادرم «فاطمیما» بود. لیسانس حقوق و فوق‌لیسانس علوم انسانی داشت و به شش زبان فارسی، سانسکریت، پشتو، پنجابی، هندی و انگلیسی تسلط داشت. پدر هیچ وقت سر من و خواهرم فریاد نزد، اما مادرم چرا. پدر کارهای مختلفی می‌کرد، او یک تجارت موفق میلان داشت و سپس وارد کار حمل و نقل شد. ۵۱ سال بیشتر نداشتم که او مرد، پس از مرگش مدتی به لاهور در پاکستان رفتم، اما دوباره به هندوستان بازگشتم.

مادر من در حیدرآباد متولد شد، او زنی زیبا بود. پدرم هم بی‌اندازه خوش‌تیپ. اولین ملاقات اتفاقی‌شون باعث شد که اونها عاشق هم بشن. مادرم در یک تصادف اتومبیل، صدمه دید و به خون نیاز داشت. پدرم خیلی اتفاقی به بیمارستان رفته بود تا خون اهدا کنه، در همین مدت، کمک پدرم باعث نجات مادرم شد و اونها عاشق هم شدند. اگرچه پدرم ۱۱ سال از مادرم بزرگ‌تر بود، اما خانواده مادرم که نجات دخترشون رو مدیون او می‌دیدند، این مسئله را نادیده گرفتند. احساس می‌کردم خواهرم «شهناز» به پدر و مادرم نزدیک‌تره چون به هر حال شش سال بزرگ‌تر و بچه اول بود. آن زمان که من به دنیا آمدم، پدرم یک سرمهندس بود و مادرم در یک دفتر درجه یک قضایی، مددکار اجتماعی بود. او در آکسفورد تحصیل کرده و جزو زنان مسلمان هندی محسوب می‌شد که تا این حد به موفقیت رسیده بود. او برای مدتی طولانی دستیار قاضی بود و به بزهکاری نوجوانان رسیدگی می‌کرد. خواهرم شهناز یک دختر تحصیل کرده است، دوره‌های مدیریت را گذرانده و سابقا به عنوان مدیر برای شرکت «یادمان ایندراگاندی» کار می‌کرد. او فوق‌لیسانس را در روان‌شناسی گرفته است. مرگ پدر و مادرم بی‌اندازه روی او تاثیر گذاشت، من جوان‌تر بودم، بنابراین فکر می‌کنم زودتر از حالت مرگ پدرم بیرون آمدم. او تنها رشته ارتباطی من با والدینم است، من پدر و مادرم را در وجود او می‌بینم، همیشه به او می‌گویم: «تو عین مامان هستی!» حتی وقتی که آماده خشم است. هرگاه غمگین هستم تنها به بالکن می‌روم و گریه می‌کنم و می‌دانم او از جایی به من نگاه می‌کند، چون نمی‌توانستم آنچه هستم، باشم، مگر این‌که مورد دعاها خیر او قرار گرفته باشم.

• ازدواج

نام همسر من «گوری» است، پدر و مادر گوری به شدت مخالف ازدواج‌مان بودند. مادرش تهدید کرده بود که خودکشی می‌کند! یه بار من با یه قیافه دیگه به تولدش رفتم! اسمی رو به کار بردم که تو سریال فوجی صدام می‌کردن، ولی وقتی اونا منو شناختن جهنمی به پا شد! اونا یه خانواده پنجابی خیلی اصیل هستن. منو از همه اعضای خانواده‌ش ترسونده بودن. مجبور بودم دل تکتک اعضای خانواده‌شو یکی یکی به دست بیارم. با یکی از دایی‌هاش که پشت تلفن حرف زد بهم گفت: به خواهرزاده من نزدیک نشو وگرنه...! ولی بعد که دیدمش دیدم خیلی مهربونه! پسرخاله‌هاشو با خودم می‌بردم تفریح، کم‌کم همه‌شون ازم خوش‌شون اومد و بهم امیدواری دادن که پدر و مادر گوری رو راضی می‌کنن، ولی اونا قبول نمی‌کردن... گوری توی خونه حبس شده بود! همیشه به من می‌گفت: شاهرخ تو مامان بابای منو نمی‌شناسی... تو خیلی همه چیزو ساده می‌گیری! و من همیشه بهش می‌گفتم: همه چیز درست می‌شه...! ده سال دیگه به همه این روزا می‌خندیم...! و این دقیقا کاریه که الان می‌کنیم! بعضی شب‌ها که می‌شینیم و درباره گذشته فکر می‌کنیم، حسابی می‌خندیم...

یه بار گوری حسابی قاطی کرد!! فکر می‌کرد من با غیرتی که دارم اذیتش می‌کنم! راست می‌گفت، یه زمانی بود که من خیلی روی گوری حساسیت نشون می‌دادم... اینا به خاطر این بود که زیاد همدیگه رو نمی‌دیدم. اما اون نتونست تحمل کنه. این بود که سال ۱۹۸۹ منو ول کرد و بدون این‌که بهم بگه با دوستاش اومد بمبئی. وقتی فهمیدم حسابی قاطی کردم! روز قبل از این‌که بره، اومد پیشم. اون روز تولدش بود و من اتاقمو با یه عالمه بادکنک تزئین کرده بودم و کلی هم کادو براش خریده بودم. وقتی اتاقمو دید خیلی گریه کرد. من فکر کردم به خاطر ناراحتیه زیادیه که خانواده‌ش بهم وارد می‌کنن، ولی بهم نگفت که می‌خواد بره... وقتی فهمیدم رفته، به مادرم گفتم، اون بهم گفت برم و دختری که دوستش دارم رو برگردونم. بهم ده هزار روپیه داد و من با دوستانم اومدم بمبئی دنبالش. چند روز مدام دنبالش گشتیم، شب‌ها هم مجبور بودیم تو

خیابون کنار ساحل هتل تاج بخوابیم! همه جا رو دنبالش گشتیم به خصوص ساحل‌ها. گوری عاشق ساحل بود. پول‌هامون تقریباً تموم شده بود، مجبور شدم دوربینم رو بفروشم. من قیافه گوری رو برای مردم توضیح می‌دادم، به همه می‌گفتم به دوسته و گمش کردم. همه جا رو گشتیم تا این‌که به بار یکی ما رو برد به یه ساحل خصوصی. رفتیم توی ساحل... و گوری اون‌جا بود! ایستاده بود توی آب، با دیدن هم‌گروه کردیم. اون موقع بود که فهمیدم بی‌دلیل حساسیت نشون می‌دادم. همین‌طور فهمیدم که هیچ‌کس بیشتر از من نمی‌تونه گوری رو دوست داشته باشه و این بهم اعتماد به نفس خیلی زیادی داد.

وقتی تصمیم گرفتیم ازدواج کنیم قبلش از خونه خاله گوری به پدر و مادرش زنگ زدیم و بهشون گفتیم که ما ازدواج کردیم! خیلی عصبانی شدن. مادرش غذا خوردنو گذاشت کنار. وضع خونه‌شون حسابی ریخته بود به هم. رفتیم که پدرشو ببینیم، احساس گناه می‌کردم. وقتی باهاشون صحبت کردم فکر می‌کنم چاره دیگه‌ای نداشتن جز این‌که قبول کنن. الان می‌تونم احساس پدر مادر گوری رو درک کنم، اونا به خونواده ۱۵ نفری سفت و سخت پنجابی بودن که گوری جوان‌ترین‌شون بود. تصور کنین که اون بگه می‌خواد با یه پسر با یه دین دیگه، با یه فرهنگ و رفتار دیگه با یه شغل متفاوت ازدواج کنه... هیچ نقطه مثبتی برای من نبود. اونا رو سرزنش نمی‌کنم. اونا حتما فکر می‌کردن می‌تونن شوهر خیلی بهتری برای دخترشون پیدا کنن. ما هیچ وقت نمی‌خواستیم کاری برخلاف خواسته خونواده‌هامون بکنیم. فکر فرار حتی یه بارم هم به سرمون نزد اما مطمئن بودیم که حتما با هم عروسی می‌کنیم... وقتی که من، پدر و مادر گوری رو دیدم اصلاً روی زبونم نمی‌اومد بگم: «من دخترتونو دوست دارم!» به نظرم خیلی احمقانه می‌اومد! به خاطر این‌که من هیچ وقت نمی‌تونستم گوری رو بیشتر از اونا دوست داشته باشم. اونا گوری رو به دنیا آورده بودن و بزرگش کرده بودن. عشق من هیچ وقت نمی‌تونست جانشینی برای عشق اونا باشه...

مراسم ازدواج‌مون هم به رسم مسلمونا برگزار شد. ما می‌خواستیم یه مراسم ساده داشته باشیم. پدر و مادر گوری آخر شب وقتی گوری نشست توی ماشین شروع کردن به گریه کردن، بعد همه خونواده‌ش هم شروع کردن به گریه کردن. منم که دیدم این‌جوریه خیلی جدی گفتم: اگه اینقدر ناراحتین، می‌تونین دخترتونو پیش خودتون نگه دارین، من می‌آم می‌بینمش و می‌رم!

در مورد بچه‌هام، دلم می‌خواد پسر تا ۱۶ سالگی حسابی شر و شلوغ باشه که بتونه بعد از اون پسر خوبی باشه! موقع به دنیا اومدن «آریان»، حال گوری خیلی بد شد. زایمانش خیلی خطرناک بود. اون موقع من فقط می‌خواستم گوری سالم بمونه، اجازه هم دادم اگه خیلی وضع وخیم شد اول گوری رو نجات بدن... ولی الان همه چیز آریان... آریان... آریان...!!

درباره دخترم هم همه عشقی که توی وجودم هست رو بهش می‌دم... با وجود این‌که همسرم فکر می‌کنه من دیوونه‌ام دلم می‌خواد با دخترم رفیق و صمیمی باشم. پدر و مادر من بهترین دوستان من بودن، به همین ترتیب منم می‌خوام صمیمی‌ترین دوست بچه‌هام باشم... من به گوری احترام می‌ذارم برای این‌که اون یه زنه و مادر بچه‌هام، دوستش دارم چون خیلی صافه و تکمیل‌کننده منه. اون بهم یاد داد چه‌طور توی زندگی سیاست داشته باشم! اون همیشه بهم می‌گه که خیلی چیزهایی رو می‌گم که نباید بگم، اون ثابت‌ترین و محکم‌ترین عامل توی زندگی منه و به خاطر موقعیت و یافته‌هام نیست که اون به من احترام می‌ذاره یا دوستم داره، اون منو دوست داره به خاطر این‌که من می‌خندونمش! نمی‌دونم... من اونو می‌خندونم؟...

منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=271841>

شینم طلوعی



• شرح حال

- تاریخ تولد: ۱۳۵۰ - تهران
- مدرک تحصیلی: دیپلم حسابداری.
- همسر کوروش تهامی (بازیگر)
- فارغ التحصیل دوره دو ساله مرکز آموزش فیلمسازی در رشته کارگردانی سینما.
- از تئاتر آغاز کرد و شمار جوایزش نشان از توانایی هایش دارد. در سینما با نقش آفرینی متفاوتش در فیلم « شراره » و بازی بسیار کوتاه اما قدرتمندش در فیلم « خانه ای روی آب » و بخصوص سه بازی ماندگار در فیلم کوتاه و سه اپیزودی « عشق تنهاست و ... » نوید ظهور یک بازیگر موفق را داد.
- شینم طلوعی در سال ۱۳۸۱ با دو مجموعه تلویزیونی پرمخاطب « نیستان » و بخصوص « بدون شرح » بیشتر دیده شد.
- جوایز (در زمینه نمایش):
- بهترین بازیگر
- بهترین بازیگر دوم
- بهترین نویسنده نمایش دوم

- بهترین کارگردانی دوم

فیلمها:

- دفتری از آسمان (پرویز شیخ طادی، 1378)
- شراره (سیامک شایقی، 1378)
- روزی که زن شدم (مرضیه مشکینی، 1378)
- کویر آینه‌ها (فیلم کوتاه، 1379)
- خانه‌ای روی آب (بهمن فرمان آرا، 1380)
- عشق تنهاست و ... (فیلم کوتاه، امید بنکدار و کیوان علی محمدی، 1381)

مجموعه‌های تلویزیونی:

- همسفر (قاسم جعفری، 1379)

- نیستان (حسین مختاری، 80-1379)

- بدون شرح (مهدی مظلومی، 1381)

- کارآگاه شمسی و مادام (مرضیه برومند، 1381)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74108>

 **vista.ir**
Online Classified Service

شریدان؛ تبهکار ایرلندی

جیم شریدان فیلمنامه‌نویس و کارگردان شهیر ایرلندی زندگی جیمز وایتی بالجر تبهکار بدنام و فراری بوستن و جاسوس افبی‌آی را دستمایه یک فیلم سینمایی قرار می‌دهد. جیم شریدان این فیلم را بر مبنای فیلمنامه‌ای کارگردانی می‌کند که او و همکارش بر اساس کتاب «مضحکه آئین عشای ربانی: داستان واقعی اتحاد شوم افبی‌آی و تبهکار ایرلندی» می‌نویسند. کتاب را دیک لر و جرارد اونیل خبرنگاران برنده جایزه پولیتزر بوستن گلوب نوشته‌اند. انتظار می‌رود تولید فیلم اواخر سال جاری میلادی آغاز شود.

بالجر متولد ۱۹۳۹ نام خود را به عنوان یک جنایتکار ترسناک و موسس و رهبر خانواده تبهکار ایرلندی آمریکایی «گروه وینتر هیل» در بوستن آمریکا مطرح کرد. او از ۱۴ سال پیش تاکنون فراری است. تاکنون فیلم‌های موفق «پای چپ من» ۱۹۹۰، «به نام پدر» ۱۹۹۳ و «در آمریکا» را کارگردانی کرده است.



منبع : روزنامه فرهنگ آشتی

<http://vista.ir/?view=article&id=128722>

شقایق فراهانی

• تاریخ تولد: ۱۳۵۱

• دختر بهزاد فراهانی

• شرح حال

از کودکی همراه پدر و مادرش (بهزاد فراهانی و فهیمه رحیمی نیا) به بازی در تئاتر پرداخت. دیپلم گرافیک از هنرستان هنرهای تجسمی و فارغ التحصیل نقاشی از دانشگاه آزاد اسلامی. با حضوری کوتاه در فیلم لیلا به سینما آمد اما تنها در فیلم چتری برای دو نفر توانست توانایی های خود را به نمایش بگذارد. بازی او در این فیلم کاملا بر بازی بازیگران مقابلش - رضا کیانیان و هدیه تهرانی - برتری دارد.

• فیلم شناسی:

• صدای سخن عشق (رضا شالچی، ۱۳۷۹)

• سمفونی تارک (محمد عرب، ۱۳۸۰)

• آدمکها (علی قوی تن، ۱۳۸۱)

• آخرین پرواز ققنوس (مسعود نکاور، ۱۳۸۱)

• پروانه (عباس رافعی)

• شارلاتان (آرش معیران، ۱۳۸۲)



• میهمان (سعید اسدی، ۱۳۸۵)

• صحنه جرم، ورود ممنوع (ابراهیم شیبانی، ۱۳۸۶)

• لیلا (داریوش مهرجویی، ۱۳۷۵)

• مهره (محمدعلی سجادی، ۱۳۷۶)

• درخت گلابی (داریوش مهرجویی، ۱۳۷۶)

• طوطیا (ایرج قادری، ۱۳۷۷)

• عشق کافی نیست (مهدی صباغزاده، ۱۳۷۷)

• شهرت (ایرج قادری، ۱۳۷۸)

• راز شب بارانی (سیامک اطلسی، ۱۳۷۸)

• چتری برای دو نفر (احمد امینی، ۱۳۷۹)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85492>

شون پن و فراز و نشیب های جنجالی زندگی

به بهانه برگزیده شدن «شون پن» به عنوان بهترین بازیگر مرد اسکار ۲۰۰۹، بد ندانستیم به طور اجمالی و گذرا به این شخصیت متفاوت سینمای جهان بپردازیم. اگر فیلم آخرش «به درون طبیعت وحشی»، نبود، حالا «شون پن» تنها یک بازیگر مشهور قابل اتکا برای بسیاری از پروژه های سینمایی بود که احتمالاً دغدغه های ارزشمند سیاسی و اجتماعی هم داشت. اما کارگردانی او در فیلم آخرش تمام پیش فرض ها را به هم ریخت.

• بیوگرافی

اسم شناسنامه ای اش «شاوون جاستیس پن» بوده و در کالیفرنیا به دنیا آمده است. پدرش «لیوپن» به عنوان کارگردان در فهرست سیاه، فعالیت



های ضد آمریکایی «سناتور مک کارتی» بوده است (روحیه ضد آمریکایی از پدرش به او ارث رسیده است) «شون پن» بعد از پایان تحصیلات در دبیرستان به یک گروه تئاتر در لس آنجلس پیوست.

او در فیلم های ابتدایی زندگی حرفه ای اش بیشتر نقش جوان های پرشور شر و آتشینی را بازی می کرده و به همین دلیل به «پسر بد هالیوود» شهرت پیدا می کند. با ازدواج جنجالی اش با «مدونا» خواننده معروف پاپ در آمریکا به چهره شناخته شده و شهرتش چندین برابر می شود. کارگردان موثر در سرنوشت «شون پن»: «برایان دی پالما» کارگردان شانس او می باشد. «شون پن» با بازی در فیلم «تلفات جنگ» این کارگردان وارد سکوی پرتاب شد و با فیلم «روش کارلینو» (از همان کارگردان) پرتاب شد.

او بعد از بازی در تلفات جنگ که اثری انتقادی از جنگ ویتنام بود، به فکر نویسندگی و کارگردانی افتاد و به سبک و سیاق پدرش دنیای تصویر را به وسیله ای برای اعتراض بدل کرد.

چهره «شون پن» برای مخاطبان ایرانی: مطمئناً شما نیز «من سام هستم» را دیده اید و با این درام عاطفی گریسته اید. «من سام هستم» ماجرای پدری عقب افتاده ذهنی و فرزند دخترش را روایت می کند که قانون قصد جدا کردن آن دو و گرفتن دختر از پدر را دارد. در این سینمایی «شون پن» به خوبی توانسته نقش فردی عقب افتاده را بازی کند (البته دوبلورهای ایرانی از هر فیلمی و بازی شاهکاری ماندگار می سازند) سینمایی «۲۱ گرم» به کارگردانی «ایناریتو» نیز از دیگر فیلم های «شون پن» می باشد که از تلویزیون ایران پخش شده است.

• اولین اسکار: با «رودخانه مرموز» به کارگردانی «کلینت ایستوود» در شرایطی که به نظر می رسید به خاطر فعالیت های سیاسی اش چندان مورد توجه داوران آکادمی قرار نگیرد، اسکار بهترین بازیگر نقش اول را گرفت. او هنگام دریافت جایزه (برخلاف انتظار) توانست خودش را کنترل کند و تنها طعنه ای به بوش درباره ادعایش درباره وجود جنگ افزارهای کشتار جمعی در عراق زد.

• حضورش در ایران: نکته قابل توجه این هنرپیشه متفاوت، حضور هم زمان با انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران بود تا علاوه بر نشست با سینماگران و عوامل سینمای ایران، مقاله ای انتقادی به سیاست گذاری های آمریکا در برابر ایران برای روزنامه «سانفرانسیسکو کرونیکل» بنویسد.

• پن وقتی که کارگردان می شود: اولین فیلم خود را در مقام کارگردانی در ۳۱ سالگی ساخت.

فیلم اول «شون پن» «دونده سرخ پوست» نام داشت که با شکست بدی رو به رو شد، چهار سال بعد او دومین فیلمش «نگهبان چهار راه» را کارگردانی کرد که محصول خوش آب و رنگ تری به حساب می آمد، البته بازی «جک نیکلسون» در فیلم به آن اعتباری قابل پذیرش داده بود. او سال بعد با بازیگر زن همین فیلم یعنی «رابرت رایت پن» ازدواج کرد که برعکس ازدواج اولش با مدونا، پایدار و آرامش بخش از آب درآمد و همچنان ادامه دارد، بعد از شش سال پن فیلمی براساس داستانی واقعی ساخت که درمورد قاتلی مرموز بود. این فیلم که «قول» نام داشت باز هم توانست پن و منتقدان را راضی کند. اما بالاخره او توانست بهترین فیلم سال «به درون طبیعت وحشی» را بسازد و در عرصه فیلم سازی بدرخشد.

و اما بعضی از جملات قصار این شخصیت پرهیایو و جنجالی هالیوود و دیگر حواشی اش:

- وظیفه یک هنرمند شناخت دوره ای است که در آن زندگی می کند (این طور که مشخص است از هیچ تلاشی در این راستا فروگذار نبوده است).
- او یک بار به علت ضرب و شتم یک خبرنگار عکاس بازداشت شده است.

- در اکتبر ۲۰۰۲ در روزنامه «واشنگتن پست» یک تبلیغ ۵۶ هزار دلاری را خرید تا از طریق آن نامه ای سرگشاده خطاب به «جرج بوش» منتشر کند.
«شون پن» نه به عنوان یک بازیگر هالیوود که به عنوان یک شهروند معمولی آمریکایی و پدر ۲ بچه، در آن نامه از بوش خواست که جنگ عراق را هر چه سریع تر رها کند.

- او در جشنواره کن ۲۰۰۸ رئیس هیئت داوران بود.

- پن در همین جشنواره با روشن کردن غیرقانونی و دردسر آفرین سیگار در سالن کنفرانس مطبوعاتی، جنجالی اساسی برپا کرد.

- او بارها و بارها به بهانه های مختلف در مطبوعات اظهار داشته، بازیگری را به خاطر «رابرت دنیرو» پیشه کرده است.

- او شخصیتی بسیار باهوش، زیرک و رک دارد، که از بیان اعتقاداتش به هر قیمتی دست برنمی دارد.

- «شون پن» در کن هم دست از سر بوش برنداشته و گفته است: وقتی شخصی بدون استفاده از عقل و قلبش عمل می کند، صدها هزار نفر را در سراسر جهان به کشتن می دهد. ما هم سربازان خودمان را به کشتن داده ایم و هم مردم عراق را. باید از خودمان بپرسیم که سربازان ما در بازگشت به خانه چه چیزی به ارمغان آورده اند؟ من خودم را یک میهن پرست می دانم اما واقعا فرق میان اورانیوم با یک تپانچه کالیبر ۲۸ چیست؟ با هر دوی آن ها در آمریکا جان عده ای گرفته می شود.

- و اما نظر «شون پن» درمورد هالیوود خواندنی و شنیدنی می باشد: می دانید فرق ماست و هالیوود در چیست؟ در ماست به هر حال ذره ای مولفه فرهنگی پیدا می شود اما در هالیوود نه.

منبع: روزنامه خراسان

<http://vista.ir/?view=article&id=364146>

شهاب حسینی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1352 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: دانشجوی انصرافی روانشناسی

دانشگاه تهران.

ابتدا با گویندگی در رادیو آغاز کرد و سپس در تعدادی

از برنامه‌های تلویزیون مجری بود.

در مجموعه تلویزیونی "پس از باران" در عرصه بازیگری



هم خود را آزمود و در نهایت در سال 1379 در فیلم رخساره به‌عنوان اولین فیلم سینمایی‌اش موفق ظاهر شد.

مجموعه "پلیس جوان" اوج هنرنمایی او در زمینه بازیگری است.

شهاب حسینی در سینما هم خوب ظاهر شده: بازی موفق اما در حاشیه (واکنش پنجم) و بازی فوق العاده‌اش در فیلم "شمعی در باد" که کاندید

دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش دوم از جشنواره بیست و دوم فیلم فجر هم شد.

فیلم‌های سینمایی:

رخساره (امیر قویدل، 1379)

آدمک‌ها (علی قوی تن، 1381)

واکنش پنجم (تهمینه میلانی، 1381)

این زن حرف نمی‌زند (احمد امینی، 1381)

زهر عسل (ابراهیم شیبانی، 1381)

شمعی در باد (پوران درخشنده، 1382)

رستگاری در هشت و بیست دقیقه (سیروس الوند، 1383)

قتل آن لاین (مسعود آب پرور، 1384)

مجموعه و برنامه‌های تلویزیونی:

اکسیژن (سری اول، مجری، 1377)

رنگ صبح (مجری، 1378)

برپا - برپا (مجری، 1378)

با شما (مجری، 1378)

آفتابگردان (مجری، 1378)

اکسیژن (سری دوم، مجری، 1378)

ویژه برنامه عید فطر (مجری، 1379)

پس از باران (مجموعه، سعید سلطانی، 1379)

همسفر (مجموعه تلویزیونی، در دو اپیزود، 1380)

پلیس جوان (مجموعه، سروس مقدم، 1380)

تب سرد (مجموعه، علیرضا افخمی، 1382)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58818>



شهرام اسدی

• شرح حال

• تاریخ تولد: ۱۳۳۸

• شهرام اسدی در سال ۱۳۳۲ در سلماس متولد شد.

تا اواسط دوره ی متوسطه تحصیلاتش را در سلماس ادامه داد و سپس به تهران آمد. در سال ۱۳۵۴ از مدرسه ی عالی تلویزیون و سینما فارغ التحصیل شد و به عنوان فیلمساز از همان زمان در تلویزیون استخدام شد. در کانال بین المللی تلویزیون چند فیلم نیمه داستانی ساخت که از جمله آنها می توان به چند فیلم گزارشی از مراسم زار و آئین های جنوبی اشاره کرد. بعد از انقلاب به لندن رفت و به عنوان عکاس و فیلمبردار با سازمان نشنال جئوگرافیک شروع به همکاری نمود.

او همچنین در شبکه ی تلویزیونی (NBC national broadcasting company) قسمت هایی از چند سریال تلویزیونی را کارگردانی کرد که از میان آنها می توان به سریال های «دیلینجر»، «وان اند وان»، «میراث در

ژرفا» و «فساد در میامی» اشاره کرد. اسدی در مقطع فوق لیسانس رشته ی سینما فارغ التحصیل شد و مدتی را نیز در کالجی در لوس آنجلس به تدریس پرداخت. او در سال ۱۳۶۷ به ایران بازگشت و در سال ۱۳۶۸ فیلم «روز واقعه» را بر اساس فیلمنامه ای از بهرام بیضائی کارگردانی کرد.

• فیلم شناسی:



- به من نگاه کن (۱۳۸۱)
- عشق گمشده (۱۳۷۵)
- روز واقعه (۱۳۷۳)
- اوینار (۱۳۷۰)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=74110>

 **vista.ir**
Online Classified Service

شهرام حقیقت دوست

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1351 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرک تحصیلی: کارشناس رشته تئاتر از دانشگاه آزاد اسلامی.

بازیگری را از سال 1373 و با بازی در نمایش پسر کارون (امیر دژاکام، 1373) شروع کرد و با بازی در مجموعه تلویزیونی مهر خویان (یوسف سیدمهدوی، 1374) به تلویزیون آمد. تنها تجربه سینمایی شهرام



حقیقت دوست بازی در نقش کوتاهی در فیلم درخت گلابی (داریوش مهرجویی، 1376) است.

بازی روان او در مجموعه های تلویزیونی و به خصوص در مجموعه خط قرمز (1379) نشان از توانایی های او دارد. او هنوز فرصت خودنمایی در عرصه سینما را پیدا نکرده است.

بازی متفاوت او در فیلم عطش (1381) به دلیل ضعف در شخصیت پردازی به چشمها نیامد.

نقش آفرینی بسیار زیبای او در فیلم جنایت (محمدعلی سجادی) ، بازی ماندگاری در کارنامه او به یادگار گذاشت.

فیلمهای سینمایی:

- درخت گلابی (داریوش مهرجویی، 1376)
- عطش (محمدحسین فرح بخش، 1381)
- غوغا (سعید سهیلی، 1381)
- جنایت (محمدعلی سجادی، 1381)
- تردست (محمدعلی سجادی، 1383)
- چند می‌گیری گریه کنی؟ (شاهد احمدلو، 1384)

مجموعه‌های تلویزیونی:

- داستان يك شهر 2و1 (مجموعه، دو اپیزود، 79-78)
- همسفر (مجموعه، قاسم جعفری، 1379)
- خط قرمز (مجموعه، قاسم جعفری، 1380)
- ستاره خاموش (فیلم داستانی، 180)
- شب آفتابی (مجموعه، 1380)
- طلسم‌شدگان (مجموعه، داریوش فرهنگ، 1382)

تئاتر (نمایش):

- پسر کارون (نمایش، 1373)
- شبیه زندگی (نمایش، 1374)
- مهر خوبان (نمایش، 1374)
- بازگشتی نیست (نمایش، 1375)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58819>

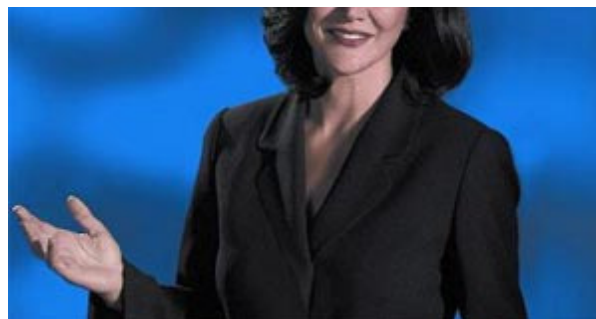
 **vista.ir**
Online Classified Service

شهره آغداشلو

- نام اصلی: شهره وزیری تبار
- تاریخ تولد: ۱۳۲۱ - تهران



▪ تحصیلات: دانش‌آموخته روابط بین الملل - لندن



▪ نام: شهره آعداشلو

▪ همسر پیشین: آیدین آعداشلو (نقاش و گرافیست)

▪ همسر کنونی: هوشنگ توزیع (نویسنده، کارگردان و بازیگر)

▪ آغاز فعالیت سینمایی: شطرنج باد (محمدرضا اصلانی، ۱۳۵۵)

▪ آغاز فعالیت تئاتر: از سال ۱۳۵۶

▪ عمده فیلمها: گزارش (۱۳۵۶)، سوت دلا (۱۳۵۶)، میهمانان هتل آستوریا، مریم (۲۰۰۱)، خانه‌ای از شن و مه (۲۰۰۳)

▪ عمده نمایشها در ایران: قوی تر، چرخ فلک، گلدونه خانم، بانویی می میرد، موضوع جدی نیست، شبی خون و ...

▪ عمده نمایشها در آمریکا: هفت رنگ، کافه اکبر آقا نوستالژی، بوی خوش عشق، سهم ما از خانه پدری، امیر ارسلان ۲۰۰۰ و ...

▪ تهیه برنامه «زیر آسمان کبود» در تلویزیون ایران.

▪ تهیه برنامه رادیویی «صدا و نوای ایران» (پخش از کانال بین المللی سراسری آمریکا)

شهره آعداشلو بازیگر قدیمی سینمای ایران که سالهاست مقیم امریکاست و همچنان فعالیتهای هنری اش را با شور و اشتیاق فراوانی ادامه می دهد، در فیلم «خانه‌ای از شن و مه» اولین ساخته وادیم پرلمن در کنار بزرگانی چون بن کینگزلی (برنده اسکار برای بازی در فیلم «گاندی» در سال ۱۹۸۲) و جنیفر کانلی (برنده اسکار برای بازی در فیلم «یک ذهن زیبا» در سال ۲۰۰۱) نقش آفرینی کرده است.

شهره آعداشلو که کاندید جایزه اسکار بهترین بازیگر نقش مکمل زن برای فیلم «خانه‌ای از شن و مه» شده، چهار جایزه منتخب انجمن منتقدین لوس آنجلس، نیویورک، سین سینتاتی و آنلایم را از آن خود کرده است. آعداشلو که پیش از انقلاب در سه فیلم مطرح آن زمان بازی کرد و با سه کارگردان بزرگ سینمای ایران: عباس کیارستمی، علی حاتمی و محمدرضا اصلانی همکاری داشت، بازیهای ماندگاری از خود به جای گذاشت. او پس از انقلاب به آمریکا رفت و به اتفاق همسرش (هوشنگ توزیع) در نمایشهای متعددی بازی کرد.

آعداشلو در فیلم «خانه‌ای از شن و مه» در نقش «نادی» زنی ایرانی و افسرده را بازی می‌کند که به اتفاق همسرش - بن کینگزلی، سرهنگ مهاجر ایرانی - در شمال کالیفرنیا زندگی می‌کنند. به آمریکا می آیند و بر سر تصاحب خانه‌ای با صاحب قبلی خانه (جنیفر کانلی) درگیر می‌شوند. آعداشلو ز چگونگی حضور در فیلم «خانه‌ای از شن و مه» اینچنین می گوید: «کتاب «خانه‌ای از شن و مه» - نوشته آندره دوبوس - را می خواندم که به همسرم گفتم: غیرعادلانه است که اگر روزی از این کتاب فیلمی تهیه شود و به من این نقش نادی را ندهند. پس از بازی در نقش یک زن تروریست ایرانی در سریال تلویزیونی ۲۴ از سوی هموطنانش مورد سرزنش قرار گرفت. همچنین اظهارات وی درباره گوگوش خواننده و هنرپیشه نامدار ایرانی که کمی بوی حسادت میداد منجر به اعتراضات شدید هموطنانش در اینترنت گردید.

شهره آعداشلو در سال ۱۳۵۷ عنوان محبوب‌ترین بازیگر زن سینما را به خود اختصاص داد.

منبع : زنده رود

<http://vista.ir/?view=article&id=123972>

شهره سلطانی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1348 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: لیسانس رشته موسیقی از دانشگاه آزاد اسلامی.



با مجموعه ماندگار روزی روزگاری به شهرت رسید. و در چند مجموعه، موفق ظاهر شد و به‌عنوان يك بازیگر توانای تلویزیونی به محبوبیت رسید. اما در سینما به هیچ

وجه موفق نبود. حتی در فیلم "قرمز".

اما بازی زیبای او در يك قسمت از مجموعه خانه سبز و همچنین در يك قسمت از مجموعه همسایه‌ها از او چهره‌ای محبوب ساخت.

روزی روزگاری (مجموعه، ام‌الله احمدجو، 1369)

عبور از تله (غلامرضا رضانی، 1372)

سه مرد عامی (1372)

توطئه (علی قوی تن، 1374)

خانه سبز (مجموعه، بیژن بیرنگ، مسعود رسام، 1376)

شلیک نهانی (مجموعه، محسن شامحمدی، 1376)

قرمز (فریدون جیرانی، 1377)

همسایه‌ها (مجموعه، محمدحسین لطیفی، 1379)

رستوران خانوادگی (مجموعه، 1380)

جوانی (مجموعه، سعید سلطانی، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58858>

 **vista.ir**
Online Classified Service

شهره لرستانی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1345 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

لیسانس کارگردانی تئاتر از دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران.



با فیلم نیاز ساخته داودنژاد به سینما آمد و خوب هم ظاهر شد در فیلم بعدی‌اش آذرخش همچنان موفق بود اما شاید بهترین بازی‌اش در فیلم پناهنده باشد. هرچند که در فیلم - مجموعه لیلی با من است بیشتر دیده

شد. او در دهه 80 قصد کارگردانی دارد. او در زمینه کارگردانی تئاتر، نمایش موفق "سلطان مار" را در کارنامه دارد.

نیاز (1370)

امام علی (ع) (مجموعه تلویزیونی، 74/1370)

آذرخش (1371)

مأموریت آقای شادی (1371)

پناهنده (1372)

آپارتمان (مجموعه تلویزیونی، 1373)

مرورید سیاه (1374)

آوای فاخته (مجموعه تلویزیونی، 1374)

لیلی با من است (فیلم/ مجموعه، 1374)

به رنگ صدف (مجموعه تلویزیونی، 1375)

محبوبه (1376)

یک روز معمولی (حسن فتحی، 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58931>

 **vista.ir**
Online Classified Service

شهلا ریاحی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1305 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

همسر اسماعیل ریاحی (نویسنده و کارگردان سینما)

دارای مدرک تحصیلی سیکل.

شروع فعالیت از سال 1323 با تئاتر.

خواب‌های طلائی (1330)

دزد عشق (1331)

بوسه مادر (1335)

مرجان (1335)

عروسك پشت پرده (1339)



مرغابی سرخ کرده (1340)

بیست سال انتظار (1345)

جهان پهلوان (1345)

گدایان تهران (1345)

میلیونرهای گرسنه (1346)

چرخ فلک (1346)

زیر گنبد کبود (1346)

شکوه جوانمردی (1346)

خشم کولی (1347)

دنیای پر امید (1348)

بهشت دور نیست (1348)

قصه شب یلدا (1349)

شاطر عباس (1350)

آسمون بی ستاره (1350)

درشکه‌چی (1350)

سراب (1352)

پرنده کوچک خوشبختی (1366)

پرستار شب (1366)

گل مریم (1366)

چشم عقاب (1367)
در مسیر تند باد (1367)
گلنار (1367)
بچه‌های طلاق (1368)
زمان از دست رفته (1368)
مرگ پلنگ (1368)
رانده شده (1368)
تیغ آفتاب (1369)
دو فیلم با یک بلیط (1369)
دلشدگان (1370)
دیدار در استانبول (1370)
دلوران کوچه دلگشا (1371)
راه بی‌راه (1371)
رابطه پنهانی (1371)
چشم‌هایم برای تو (1371)
بدل (1372)
بی تو هرگز (1372)
عروسی خون (1373)
می‌خواهم زنده بمانم (1373)
انتهای قدرت (1373)
رویای نیمه شب تابستان (1373)
حالا چه شود؟ (1373)
تحفه هند (1373)
مرضیه (1373)
سلام به انتظار (1374)
فرار از جهنم (1374)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58846>

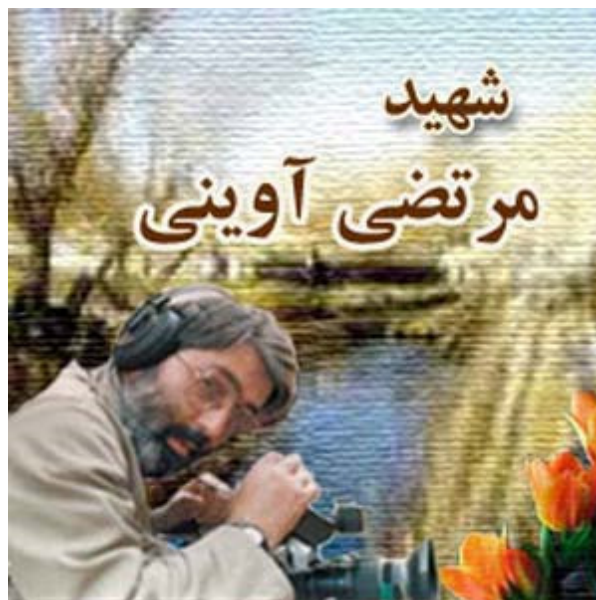
شهید آوینی

• بهار در کلام شهید آوینی:

خاک محتاج زمستان است تا پذیرای بهار شود، و جان محتاج صوم است تا روح به ابتدال ربیع واصل شود. تا خورشید عشق از افق جان طلوع کند، و نسیم لطف بوزرد و درخت دل به شکوفه بنشیند، و این بهار درون است.

بیستم فروردین سال ۱۳۷۲ شمسی یادآورد عروج سید شهیدان اهل قلم و هنرمند فرزانه حاج سید مرتضی آوینی نویسنده توانا، راوی باصفای روایت فتح، سر دبیر مجله ادبی و هنری سوره و مسئول واحد تلویزیونی حوزه هنری است.

وی که به همراه یک گروه فیلمبردار جهت ساخت مجموعه جدیدی از روایت فتح به یکی از مناطق عملیاتی دفاع مقدس عزیمت کرده بود در حین بررسی منطقه و تحقیق درباره هشت سال دفاع مقدس به همراه مهندس محمد سعید یزدان پرست با مین برخورد کرد و به شهادت رسید. شهید آوینی دو روز قبل از عزیمت به منطقه فکه، در پاسخ به این سؤال که به



کدام منطقه می روی گفته بود:

"می دانی به کجا می روم، به فکه، همانجایی که رزمندگان ما با چشم خود تحویل نفوس شهدا توسط فرشتگان را مشاهده می کردند." پس از شهادت این بزرگوار، رهبر حکیم انقلاب اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مد ظله العالی) از ایشان به عنوان "سید شهیدان اهل قلم" تجلیل کردند.

سالروز شهادت هنرمند متعهد انقلاب اسلامی و دلسوخته جبهه های حق علیه باطل و بیانگر حقایق و رشادتها و شجاعتهای رزمندگان اسلام، بنا به پیشنهاد شاعران، نویسندگان و هنرمندان حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی به مقام معظم رهبری، "روز هنر انقلاب اسلامی" نامگذاری شد.

• زندگینامه و فعالیتهای شهید سید مرتضی آوینی:

شهید بزرگوار سید مرتضی آوینی در سال ۱۳۲۶ شمسی در شهر ری دیده به جهان گشود. بعد از گذراندن تحصیلات مقدماتی و اخذ دیپلم، موفق به گرفتن کارشناسی ارشد معماری از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد و قبل از انقلاب شکوهمند اسلامی، در زمینه ادبیات مطالعاتی انجام داد.

بعد از پیروزی انقلاب و تشکیل جهاد سازندگی به فرمان حضرت امام خمینی (ره) در سال ۱۳۵۸ شمسی به فعالیت در جهاد سازندگی مشغول شد و جهت مرتفع ساختن مشکلات روستائیان به روستاها عزیمت کرد؛ اما از مشاهده ظلم و ستمی که به این طبقه از جامعه از طرف رژیم سابق وارد شده بود، بنا به ضرورت به سوی فیلم سازی برای جهاد سازندگی کشانده شد و اولین کار خود را در مجموعه تلویزیونی "خان گزیده ها" که در ارتباط با غائله خسرو قشقایی بود، به تصویر کشاند. سال بعد به عنوان نماینده جهاد سازندگی به گروه تلویزیونی جهاد پیوست و مجموعه فیلمهای "روایت فتح" را که خلقتی زیبا از هنر به یاد ماندنی رزمندگان اسلام بود، به یادگار گذاشت.

شهید هنرمند بیش از صد فیلم مستند را تدوین و کارگردانی کرد (یک قسمت از سیل خوزستان، قسمتی از مزد جهاد شهادت، یک قسمت از فراق یار، یک قسمت از دیار فراموش شده بشاگرد و هفتاد قسمت روایت فتح). شهید آوینی از سال ۱۳۶۷ شمسی تا پایان جنگ به فعالیت در حوزه

هنری پرداخت و تا سال ۱۳۷۰ علاوه بر سردبیری ماهنامه سوره و نشریات وابسته به آن، مسئولیت واحد تلویزیونی را نیز به عهده داشت. کتاب آیینہ جادوی او (حاوی مجموعه مقالات سینمایی) نشان داد که برخلاف بسیاری از مدعیان، حرفهای اساسی و جهان بینی و نگرشی قوام یافته و سامانمند نسبت به سینما دارد. شهید آوینی از سال ۱۳۷۱ با تأکید مقام معظم رهبری فعالیت دوباره ای در جهت ساخت سری جدید روایت فتح آغاز کرد و همزمان با فعالیت گروه های تفحص، جهت شناسایی پیکرهای شهیدان جاویدالتر هشت سال دفاع مقدس، تصاویر جدید "روایت فتح" را جهت بازگویی حقانیت این شهیدان و بیان مظلومیت آنان ضبط کرد و سرانجام در ۲۰ فروردین ۱۳۷۲ شمسی در تحقق همین هدف به شهادت نایل شد و در جوار شهیدانی که سالها در فراقشان، برایشان مرثیه می خواند و در وصلشان لحظه شماری می کرد، آرمید.

شهید آوینی به جوار مولایش حسین علیه السلام و ولی امرش حضرت امام خمینی (ره) پیوست تا راه و رسم شهادت را بسته نیندازیم. پیکر پاک شهید سید مرتضی آوینی هنرمند بسیجی در ۲۲ فروردین با حضور مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی) و گروهی از مسئولان کشور و هنرمندان شیفته هنر، تشییع شد و در گلزار شهدای بهشت زهرا (س) به خاک سپرده شد.

• آثار شهید آوینی:

از آثار شهید آوینی مجموعه مقالات سینمایی با نام آیینہ جادو، کتاب آغازی بر يك پایان، کتاب فتح خون و کتاب مجموعه مقالات فرهنگ و هنر، مقاله شرح نور در تفسیر غزلیات حضرت امام خمینی (ره)، پروسترویکای اسلامی وجود ندارد، گرداب شیطان، وفاق اجتماعی، اسلامیت یا جمهوریت، یادداشتی ناتمام در باب هویت و حقیقت انسان، آیا تناثر زنده می ماند؟، کدام عرفان، آفات غرض ورزی، تحلیل آسان، حلزون هایی خانه به دوش، تجدد یا تجر، یک هشدار، کانون کدام نویسندگان، انقلاب اسلامی و اتوپیای غرب زدگان، راز رمز، شعر و جنون، غزال غزل، یاد بهشت و نوحه انسان در فراق، فرهنگ یا فرهنگ توسعه؟، زبان و فضا، تکرار مکررات، بنیان سفسطه بر باد است، صلیبی از خون سرخ، راز سرزمین آفتاب، آزادی قلم، ادبیات آزاد یا منعهد، فلسفه تسخیرگر، ما و فرهنگ واحد جهانی، انفجار اطلاعات و زورنالیسم حرفه ای را می توان نام برد.

• دیدگاههای شهید آوینی:

شهید آوینی تنها صورت مشروع از حکومت را نظام مبتنی بر ولایت فقیه می دانست:

"ولایت فقیه تنها صورتی است که می تواند به حکومت اسلام فضیلت بخشد. فقیه، انسانی است که حقیقت دین در وجود او تعیین یافته است و قدرت استنباط احکام عملی دین را از سرچشمه های حقیقت که کتاب و سنت داراست."

سید شهیدان اهل قلم، آزادی را برای انسان حق نمی دانست بلکه آزادی را يك تکلیف برای انسان می دانست:

"آزادی حق انسان نیست، بلکه تکلیف اوست در برابر حقیقت و عدالت و البته در این گفتار نیز مسامحه ای وجود دارد که آزادی در حقیقت خویش مقابله ای با حقیقت و عدالت یا تعهد ندارد و اگر حقیقت آزادی ظهور می یافت، همه دعاوها از میان بر می خاست. این دعاوها از سر جهل در خصوص حقیقت آزادی است که "حریت" است."

شهید بزرگوار آوینی حضور را برتر از حصول می دانست و تقوا را یگانه راه حقیقی کسب معرفت می خواند و حضور دل آگاهانه و متذکرانه را از لوازم تفکر حقیقی می دانست؛ زیرا که او تفکر را جز به معنای تقرب نمی دانست:

"تفکر حقیقی، همان تفکر حضوری است که ذکر است و ذکر نیز نه آن چنان است که به کوشش خود حاصل آید. حضور عین ذکر است و تقرب است و غفلت عین بُعد است."

شهید آوینی ترویج التقاط فرهنگی را یکی از اهداف تهاجم فرهنگی می دانست:

"تهاجم فرهنگی دشمنان انقلاب متوجه همه آن نقاطی است که انقلاب اسلامی را هویت مستقل بخشیده و آن را به مبارزه با غرب می کشاند: فرهنگ اسلامی انقلاب، ولایت فقیه و عدم رابطه با آمریکا."

سید شهیدان اهل قلم، عاشق پاکباخته مقام عظامی ولایت و پیرو راه پیر و مراد خویش حضرت امام خمینی (ره) و مطیع و فرمانبردار مقام معظم رهبری حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی) بود.

منبع : واحد مرکزی خبر

<http://vista.ir/?view=article&id=80928>

صابر ابر

- بیوگرافی:

کارش را از اجرای برنامه کودکان و نوجوانان در تلویزیون آغاز کرد. او با بازی در فیلم شاعر زبانه ها (محمد احمدی) به سینما آمد و خیلی زود به جایزه رسید.

- مجموعه آثار:

• شاعر زبانه ها (محمد احمدی، ۱۳۸۴)

• مینای شهر خاموش (امیرشهاب رضویان، ۱۳۸۵)

• دایره زنگی (پریسا بخت آور، ۱۳۸۶)

• پاداش (کمال تبریزی، ۱۳۸۷)

• درباره الی (اصغر فرهادی، ۱۳۸۷)

- جشنواره ها و جوایز:

• برنده تندیس زرین بهترین بازیگر نقش مکمل مرد از یازدهمین جشن خانه

سینما برای بازی در فیلم مینای شهر خاموش - ۱۳۸۶

• کاندید سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل مرد از بیست و پنجمین

جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم مینای شهر خاموش - ۱۳۸۵



منبع : سینت

<http://vista.ir/?view=article&id=115468>

صغری عبیسی (آفرین)



- شرح حال
- متولد ۱۳۳۰ در تهران.
- همسر مرحوم ایرج صادقپور (فیلمبردار، عکاس، تدوینگر و تهیه کننده)
- دارای مدرک تحصیلی متوسطه.
- شروع فعالیت در سینما با بازی در فیلم لیلی و مجنون.
- در سینمای قبل از انقلاب تنها در چهار فیلم بازی کرد که بازی او در فیلم طوقی یکی از بازیهای ماندگار اوست.
- در سال ۱۳۷۸ با بازی در فیلم شهرت به کارگردانی ایرج قادری پس از ۲۸ سال دوری از دنیای بازیگری به سینما بازگشت. در همان سال نقش کوتاهی در فیلم کودک و سرباز ساخته رضا میرکریمی ایفا کرد. اما بازی بسیار زیبایش در فیلم نیمه پنهان بار دیگر توانایی های او را به اثبات رساند و نشان داد که حضور بازیگران توانای سینمای قبل از انقلاب در سینمای فعلی اینچنین به نتایج مثبت ختم خواهد شد.
- فیلم شناسی:
 - همسر دلخواه من (افشین شرکت - ۱۳۷۹)
 - نیمه پنهان (تهمینه میلانی - ۱۳۷۹)
 - کاغذ بی خط (ناصر تقوایی - ۱۳۸۰)
 - نان و عشق و موتور هزار (ابوالحسن داودی - ۱۳۸۰)
 - واکنش پنجم (تهمینه میلانی - ۱۳۸۱)
 - ملاقات با طوطی (علیرضا داودنژاد - ۱۳۸۱)
 - رستگاری (سیروس انوند، ۱۳۸۳)
 - کودک و سرباز (سیدرضا میرکریمی - ۱۳۷۸)
 - تقاطع (ابوالحسن داوودی ، ۱۳۸۵)
 - شکلات (۱۳۸۲)
 - لیلی و مجنون (۱۳۴۹)
 - طوقی (علی حاتمی - ۱۳۴۹)
 - پل (۱۳۵۰)

• کاکو (شاپور قریب - ۱۳۵۰)

• شهرت (ایرج قادری - ۱۳۷۸)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85494>

 vista.ir
Online Classified Service

عزت الله انتظامی

همه چیز برای سینما روهایی که حالا باید سن و سالی از آنها گذشته باشد با فیلم " گاو " شروع شد.

سال ۱۳۴۸ نمایش پر سر و صدای اثری که با درد سر فراوان راهش را تا پرده سپید طی کرده بود. اما همه آن ددرسرها ارزشش را داشت. بعدها از این سال، به عنوان سالی تعیین کننده در سینمای ایران یاد کردند و در عین حال سالی هم بود که تماشاگران سینمای ایران برای نخستین بار، فارغ از روزمرگی های دوران، شاهد یک بازی تکان دهنده شدند. عزت الله انتظامی بازیگر تئاتر که توانست با حضور در فیلم " گاو " اعتبار بازیگری سینما را به رخ بکشد. چهره شاخصی که با همین یک فیلم درخششی نامتعارف داشت. در حالیکه ستاره گونه هم ظاهر نشده بود. حتی بعدها هم با وجود حضور دیرپایش، قامت ستاره سینما را نگرفت در حالی که به تعبیر واقعی ستاره هم بود. درست مثل نخستین حضورش در سینما؛ بی شک فیلم گاو با حضور بازیگران نخبه و پر شمارش شکل گرفت، جلوه ای یافت و تثبیت شد. اما نقش آفرینی



همه آنها را تنها بازی استادانه انتظامی در خلق شخصیت اغراق یافته " مش حسن " و استحالته اش را به واسطه بازی او باور کردیم. گویی همه چیز آن روستای ماتم زده واقعی بود. گویی به یکی از آدمهای اطرافمان نگاه می کردیم.....

حالا که به انتظامی نگاه می کنیم و سالهای گذشته را از ذهن می گذرانیم، در عین هجوم فزاینده چروک های صورتش، تغییر چندانی را در سیمایش نمی بینیم. گویی امروز هم به همان " مش حسن " دیروز نگاه می کنیم. حقیقت این است که او هرگز در فیلم هایش جوان نبود و نقش مردان جوان را هم بازی نکرد. همیشه و همه جا نقش مرد پا به سن گذاشته تنهایی را داشت که مجبور بود با خودش کلنجار برود. مثل " گاو " یا " خانه خلوت " و یا به واسطه تنهایی اش دیگران را به بازی بگیرد، مثل " اجاره نشین ها " یا " کمال الملک "؛ اما

وجوه مشترک اصلی تر فیلم " انتظامی " را وسواس همیشگی اش برای پذیرش نقش هایش رقم زدند. جایی که با وجود حضور دیرپایش، تعداد فیلم هایش پر شمار نیستند، اما در برخورد اول تنوع قابل ملاحظه ای را نشان می دهند. امروزه او توانسته است که به یکی از اسطوره های بازیگری سینمای ایران بدل شود. بازیگری فارغ از دغدغه های ستاره سالاری که بی شک یکی از بزرگان این قلمروی بی انتها محسوب می شود.

<http://poshtibani-maghalena.blogfa.com/post-۲۸.aspx>

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=93634>



عباس کیارستمی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1319 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: کارگردان

لیسانس نقاشی از دانشکده هنرهای زیبا.



با طراحی پوستر و ساخت تیتراژ برای چند فیلم مهم از جمله قیصر و رضا موتوری به سینما راه یافت و با ساخت فیلم مسافر مطرح شد. او در سینمای بعد از انقلاب پایه‌گذار سینمایی شد که تا به حال فیلمسازان زیادی پیرو این نوع سینما فیلم ساخته و مطرح شده‌اند. عباس کیارستمی با فیلم طعم گیلان در سال 1997 جایزه نخل طلای جشنواره کن را هم از آن خود کرده است.

فیلم‌ها:

مسافر (1353)

گزارش (1356)

اولی‌ها (1362)

خانه دوست کجاست؟ (1365)

مشق شب (1366)

کلوز آپ (1368)
زندگی و دیگر هیچ (1370)
زیر درختان زیتون (1373)
بادکنک سفید (فقط نویسنده، 1374)
سفر (فقط نویسنده، 1374)
طعم گیلان (1376)
باد ما را خواهد برد (1378)
آ. ب. ث. آفریقا (1379)
ده (1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59006>


Online Classified Service

عباس گنجوی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1320 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: تدوینگر

دارای مدرک تحصیلی دیپلم.

شیطون بلا (1344)

تک تازان صحرا (1347)

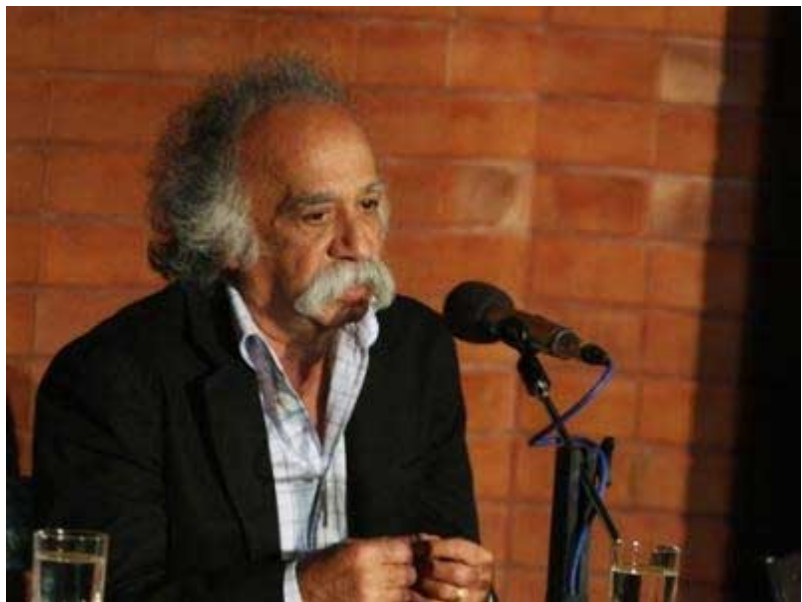
آرامش در حضور دیگران (1349)

سینمای ایران از مشروطیت تا سہنتا (1349)

شیر تو شیر (1351)

صادق کرده (1351)

خاک (1352)



نفرین (1352)
سازش (1353)
شارده احتجاج (1353)
گوزنها (1354)
شطرنج باد (1355)
غزل (1355)
سفر سنگ (1357)
طوطی (1357)
سابه‌های بلند باد (1357)
1936 (1359)
خط قرمز (1361)
تاتوره (1362)
گل‌های داودی (1363)
مردی که موش شد (1364)
وکیل اول (1365)
تحفه‌ها (1366)
پائیزان (1366)
جعفر خان از فرنگ برگشته (1367)
کشتی آنجلیکا (1367)
ریحانه (1368)
ای ایران (1368)
جستجو گر (1368)
عروس حلبچه (1369)
دو فیلم با يك بلیط (1369)
قربانی (1370)
راز خنجر (1371)
آذرخش (1371)
جنگ نفت‌کش‌ها (1372)
سمفونی تهران (1372)
چهره (1373)
روسری آبی (1373)
کیمیا (1373)
سرزمین خورشید (1375)
توفان (1375)

ستاره‌های سربی (1375)
زندگی (1376)
شبیخون (1377)
شهر زنان (1377)
قصه‌های کیش (1377)
بوی کافور، عطر یاس (1378)
خانه‌ای روی آب (1380)
کاغذ بی خط (1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59049>

 **vista.ir**
Online Classified Service

عبدالرضا اکبری

عبدالرضا اکبری متولد ۱۳۳۳ در بافت کرمان و دارای مدرک تحصیلی دیپلم طبیعی است. او طی این سال‌ها به ایفای نقش در سریال‌ها و فیلم‌های سینمایی متعددی پرداخته است.

از جمله آثار سینمایی او می‌توان به این

عناوین اشاره کرد:

- جدال در تاسوکی (۱۳۶۵)،
- بی پناه (۱۳۶۵)،
- اتاق یک (۱۳۶۵)،
- کانی مانگا (۱۳۶۶)،
- مکافات (۱۳۶۶)،
- فانی (۱۳۶۸)،
- آخرین پرواز (۱۳۶۸)،
- آقای بخشدار (۱۳۷۰)،



▪ ماموریت آقای شادی)
(۱۳۷۱)



▪ مستاجر (۱۳۷۱)،

▪ آنها هیچ کس را دوست ندارند (۱۳۷۲)،

▪ پناهنده (۱۳۷۲)،

▪ زیر سایه کنار (۱۳۷۲)،

▪ روز شیطان (۱۳۷۳)،

▪ بازی با مرگ (۱۳۷۴)،

▪ قانون (۱۳۷۴)،

▪ سرعت (۱۳۷۵)،

▪ ساغر (۱۳۷۶)،

▪ دختری با کفش های کنانی

▪ (۱۳۷۷) و توآزادی (محمدعلی طالبی) و

اکبری که مدت ها بود بیشتر در تلویزیون دیده می شد، اکنون با پروژه سینمایی «فرزند صبح» به دنیای سینما بازگشته است. او در این فیلم، نقش رهبر کبیر انقلاب اسلامی را ایفا خواهد کرد. پیش از این، قرار بود جمشید هاشم پور در این نقش ظاهر شود، اما در نهایت عبدالرضا اکبری جایگزین او شد.

بهروز افخمی که کارگردانی فرزند صبح را به عهده دارد، درباره نقش اکبری گفته است؛ عبدالرضا اکبری به جای جمشید هاشم پور در نقش ۶۳ سالگی امام ایفای نقش می کند. البته ما گرمی مشکل و طولانی را به مدت یک هفته روی چهره اکبری انجام دادیم که خوشبختانه به طرح موردنظر رسیدیم.

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=80455>

 **vista.ir**
Online Classified Service

عبدالرضا زهره کرمانی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1354 - ...)

محل تولد: ایران - کرمان - کرمان



شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر



فارغ التحصیل رشته تدوین از مرکز اسلامی آموزش فیلمسازی. دوره بازیگری را در کلاس‌های کارگاه آزاد بازیگری گذراند.

با حضور در فیلم‌های ملاقلی پور به سینما راه یافت. بازی در نقش امیربهادر در اپیزود اول فیلم نسل سوخته او را به‌عنوان بازیگری توانا معرفی کرد. اما شاید با حضور در مجموعه تلویزیونی غریبه بود که شناخته شد. آخرین حضور سینمایی او بازی در نقش کوتاهی در فیلم قارچ سمی ساخته ملاقلی پور است.

بازگشت پرستوها (مجموعه تلویزیونی، 1376)

هیوا (1377)

سال‌های خاکستری (مجموعه تلویزیونی، 1378)

نسل سوخته (1378)

شب چراغ (مجموعه تلویزیونی، 80-1378)

غریبه (مجموعه تلویزیونی، 80-1379)

قارچ سمی (1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58854>

 **vista.ir**
Online Classified Service

عبدالله اسکندری

جنسیت: مرد

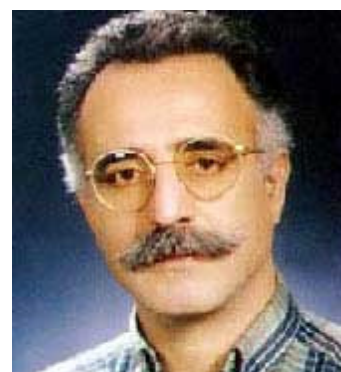
تولد و وفات: (1324 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: چهره‌پرداز

شروع فعالیت در تلویزیون: از سال 1351 زیر نظر بیژن محتشم در تلویزیون ملی ایران.

شروع فعالیت در سینما: از سال 1354 با فیلم "گوزنها" (مسعود کیمیائی).



از فیلم‌های مطرح او در قیل از انقلاب می‌توان به "ذبیح" (محمد متوسلانی)، "کندو" (فریدون گله)، "تب" (ایرج قادری) و "ملکوت" (خسرو هرتیاش) اشاره کرد.



اسکندری کار خود را با سریال "هزاردستان" پس از انقلاب ادامه داد که طراحی و اجراء چهره‌پردازی این مجموعه هنوز هم یکی از کارهای شاخص این رشته در ایران محسوب می‌شود.

از دیگر کارهای شاخص این هنرمند می‌توان به طراحی و اجراء چهره محمود بصیری در نقش يك پیرزن در اپیزود دوم فیلم "دستفروش" ساخته محسن مخملباف و چهره عزت‌الله انتظامی و گوهر خیراندیش در فیلم "بانو" به کارگردانی داریوش مهرجویی اشاره کرد که نشان از تبحر بالای این هنرمند دارد.

گفتنی است بعد از گنجاندن بخش چهره‌پردازی در لیست بهترین‌های جشنواره فیلم فجر که از دوره هفتم اتفاق افتاد اسکندری برای فیلم‌های "مادر" (علی حاتمی)، "ناصرالدین شاه اکتور سینما" (محسن مخملباف)، "بلندی‌های صفر" (فلاح لیالستانی)، "آخرین بندر" (حسن هدایت)، "روز واقعه" (شهرام اسدی) و "ساحره" (داوود میرباقری) برنده سیمرغ بلورین این رشته شده است.

گوزنها (مسعود کیمیائی، 1354)

تیغ و ابریشم (مسعود کیمیائی، 1364)

دستفروش (محسن مخملباف، 1365)

بای سیکل ران (محسن مخملباف، 1367)

هامون (داریوش مهرجویی، 1368)

بانو (داریوش مهرجویی، 1370)

نرگس (رخشان بنی اعتماد، 1370)

ناصرالدین شاه اکتور سینما (محسن مخملباف، 1370)

امام علی (ع) (مجموعه، داود میرباقری، 1370)

هنرپیشه (محسن مخملباف، 1371)

روز فرشته (بهرز افخمی، 1372)

چهره (سیروس الوند، 1373)

پری (داریوش مهرجویی، 1373)

روز واقعه (شهرام اسدی، 1373)

روسری آبی (رخشان بنی اعتماد، 1373)

آخرین بندر (حسن هدایت، 1373)

آدم برفی (داود میرباقری، 1373)

ساحره (داود میرباقری، 1376)

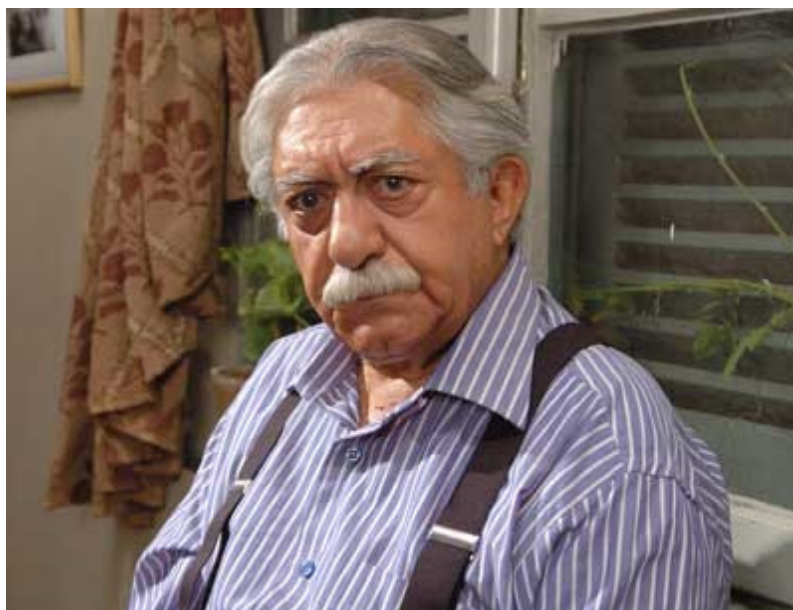
درخت گلابی (داریوش مهرجویی، 1376)

مسافر ری (داود میرباقری، 1379)

به رنگ ارغوان (ابراهیم حاتمی کیا، 1383)

عزت الله انتظامی

جنسیت: مرد
تولد و وفات: (1304 - ...)
محل تولد: ایران
شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر
پدر مجید انتظامی (آهنگساز)
بازیگری را از تئاتر آغاز کرد.



نمایش فیلم گاو نوشته غلامحسین ساعدی با بازی او و علی نصیریان و دیگر هنرمندان تازه کار اما با استعداد آن زمان داریوش مهرجویی را وادار کرد تا از روی نمایشنامه گاو و با همان اکپ گروه بازیگری، فیلم گاو را بسازد. فیلم گاو ساخته شد و بازی عزت الله انتظامی شد یکی از بهترین نقش‌آفرینی‌های

تاریخ سینمای ایران.

انتظامی پس از انقلاب و به‌خصوص در دهه شصت در انواع و اقسام نقش‌ها به بهترین نحو ممکن ظاهر شد. بازی او در فیلم‌های حاجی واشنگتن، اجاره نشین‌ها، گراند سینما، هامون، بانو، خانه خلوت، ناصرالدین شاه اکتور سینما، روز فرشته، روسری آبی و خانه‌ای روی آب اوج هنرنمایی او در کارنامه سینمایی‌اش است.

عزت‌الله انتظامی در جشنواره بیست و یکم فیلم فجر با فیلم دیوانه ای از قفس پرید (احمدرضا معتمدی) حضور داشت. او در گاوخونی دومین همکاری‌اش با بهروز افخمی را تجربه کرد و جایی برای زندگی چهارمین تجربه‌اش با محمدرضا بزرگ‌نیا بود. او برای اولین بار با مسعود کیمیایی یکی از کارگردانان صاحب سبک سینمای ایران و در سن 79 سالگی در فیلم «حکم» همکاری کرد. شاید نقش «رضا» در فیلم حکم یک دن کورلئونه باشد. فیلمی که شاید حال و هوای پدرخوانده را برآیمن زنده کند.

گاو (داریوش مهرجویی، 1348)

آقای هالو (داریوش مهرجویی، 1349)

- بی‌تا (هژیر داریوش، 1351)
- صادق کرده (ناصر تقوایی، 1351)
- پستچی (داریوش مهرجویی، 1351)
- ملکوت (پرویز کیمیاوی، 1355)
- شیر خفته (1355)
- دایره مینا (داریوش مهرجویی، 1357)
- مدرسه‌ای که می‌رفتیم (داریوش مهرجویی، 1359)
- حاجی واشنگتن (علی حاتمی، 1360)
- کمال‌الملک (علی حاتمی، 1362)
- خانه عنکبوت (علیرضا داوودنژاد، 1362)
- اجاره نشین‌ها (داریوش مهرجویی، 1365)
- شیر سنگی (مسعود جعفری جوزانی، 1365)
- شیرک (داریوش مهرجویی، 1366)
- گراند سینما (حسن هدایت، 1367)
- کشتی آنجلیکا (محمدرضا بزرگ نیا، 1367)
- در مسیر تندباد (مسعود جعفری جوزانی، 1367)
- هامون (داریوش مهرجویی، 1368)
- بانو (داریوش مهرجویی، 1370)
- خانه خلوت (داریوش مهرجویی، 1370)
- ناصرالدین شاه اکتور سینما (محسن مخملباف، 1370)
- روز فرشته (بهرز افخمی، 1372)
- جنگ نفت‌کش‌ها (محمدرضا بزرگ نیا، 1372)
- روسری آبی (رخشان بنی اعتماد، 1373)
- روز واقعه (شهرام اسدی، 1373)
- باد و شقایق (سیدضیاءالدین دری، 1377)
- کمپته مجازات (علی حاتمی، 1377)
- محاكمه (مجموعه، حسن هدایت، 1378)
- میکس (داریوش مهرجویی، 1378)
- طهران روزگار نو (علی حاتمی، 1378)
- سایه روشن (حسن هدایت، 1380)
- خانه ای روی آب (بهمن فرمان آرا، 1380)
- دیوانه‌ای از قفس پرید (احمدرضا معتمدی، 1381)
- گاوخونی (بهرز افخمی، 1381)
- جانی برای زندگی (محمدرضا بزرگ نیا، 1382)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58775>

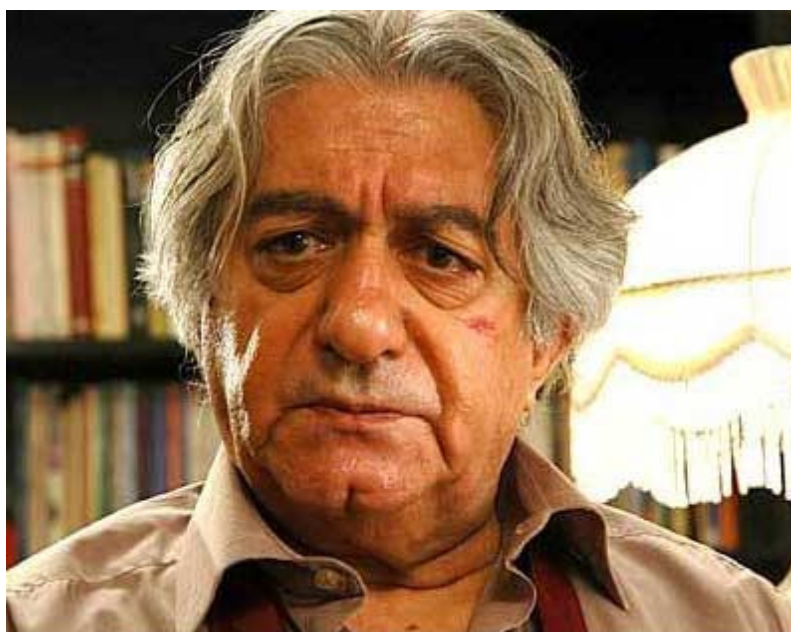
عزت الله انتظامی

- تاریخ تولد: ۱۳۰۴
- شروع فعالیت در سینما: گاو (داریوش مهرجویی، ۱۳۴۸)

بازیهای منتخب در پانزده سال اخیر: بانو، خانه خلوت، ناصرالدین شاه اکتور سینما، روز فرشته، روسری آبی، سایه روشن، خانه ای روی آب، دیوانه ای از قفس پرید، گاوخونی، جایی برای زندگی

در میانسالی و از سن ۴۴ سالگی در سال ۱۳۴۸ با بازی عالی اش در نقش مشد حسن در فیلم « گاو » مطرح شد.

در دهه شصت بازیهای ماندگاری از خود به جای گذاشت و يك بار هم سیمرغ بلورین را برای بازی اش در نقش موسیو آقایوف در فیلم « گراند سینما »



(۱۳۶۷) از هفتمین جشنواره فیلم فجر از آن خود کرد.

عزت الله انتظامی (آقای بازیگری سینمای ایران) در سال ۱۳۷۰ سه نقش بیادماندنی ایفا کرد که در تاریخ سینمای ایران بی سابقه بود: بازی در نقش قربان سالار (یکی از بهترین و متفاوت ترین شخصیت های منفی سینمای ایران) با آن گریم سنگین و طاقت فرسا روی چشم راست در فیلم « بانو » (داریوش مهرجویی)، بازی در نقش امیر جلال الدین نویسنده ای که نوشته هایش دیگر مخاطب ندارد در فیلم « خانه خلوت » (مهدی صباغزاده) و بازی در دو نقش ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه در یکی از بهترین فیلم های محسن مخملباف « ناصرالدین شاه اکتور سینما ».

در حالیکه پیش بینی می شد با وجود توقیف فیلم « بانو » در جشنواره دهم فیلم فجر که شش سال بعد مجوز اکران گرفت انتظامی برای دو بازی دیگرش سیمرغ بلورین بگیرد، هیئت داوران تنها به يك تقدیر خشك و خالی از او بسنده کردند و سیمرغ به کسی رسید که دو سال قبل و در

جشنواره هشتم می توانست حقیقت باشد: فرامرز صدیقی (دادستان).

نیمه دوم دهه شصت و نیمه اول دهه هفتاد برای انتظامی و طرفدارانش دهه خاطره انگیزی بود. او در طی این ده سال نقشهای ماندگاری بر کارنامه سینمایی اش افزود: « در مسیر تندباد » (مسعود جعفری جوزانی، ۱۳۶۷)، « کشتی آنجلیکا » (محمد بزرگ نیا، ۱۳۶۷)، « هامون » (داریوش مهرجویی، ۱۳۶۸)، « روز فرشته » (بهروز افخمی، ۱۳۷۲) (که برای این فیلم سیمرغ بلورین را از جشنواره دوازدهم فیلم فجر دریافت کرد)، « روسری آبی » (رخشان بنی اعتماد، ۱۳۷۳) (برای این فیلم کاندید سیمرغ بلورین شد).

از سال ۱۳۷۳ تا سال ۱۳۸۰ از انتظامی خبری نشد.

طی این فاصله شاید تنها نقش آفرینی مهم اش بازی در مجموعه تلویزیونی « محاکمه » (حسن هدایت) بود. از سال ۱۳۸۰ او بار دیگر سینما را جدی گرفت و برای بازی در نقش کوتاهی در فیلم « خانه ای روی آب » سومین سیمرغ بلورین را از جشنواره بیستم فیلم فجر دریافت کرد. در « دیوانه ای از قفس پرید » (احمدرضا معتمدی، ۱۳۸۱) بار دیگر نقش منفی را پس از سالها تجربه کرد و باز هم برای بازی در فیلم « گاوخونی » (بهروز افخمی، ۱۳۸۱) سیمرغ بلورین بهترین بازیگر را از بخش بین الملل جشنواره بیست و دوم فیلم فجر از آن خود کرد. عزت الله انتظامی در حالیکه « جایی برای زندگی » (محمد بزرگ نیا، ۱۳۸۲) را بهار امسال بر پرده سینماها داشت، در سال ۱۳۸۳ برای اولین در فیلم مسعود کیمیایی « حکم » بازی کرد که به گفته خودش یکی از بهترین بازیهای عمر سینمایی اش است. آخرین نقش آفرینی انتظامی، فیلمی به کارگردانی فریدون جیرانی است: « ستاره ها ».

منبع : پایگاه خبری هنر ایران

<http://vista.ir/?view=article&id=82827>

 **vista.ir**
Online Classified Service

علی حاتمی

• شرح حال

- متولد ۱۳۲۳ در تهران
- تاریخ وفات: ۱۴ آذر ۱۳۷۵
- پدر لیلا حاتمی (بازیگر)
- لیسانس دانشکده هنرهای دراماتیک.
- با نویسندگی فیلمنامه های کوتاه تلویزیونی فعالیت خود را آغاز کرد. اولین فیلم او (حسن کچل)، اولین فیلم موزیکال سینمای ایران نامیده شد. مجموعه تلویزیونی ماندگار «هزارستان» باعث ساخته شدن شهرک سینمایی توسط علی حاتمی شد.



علی حاتمی در حالیکه با بیماری دست و پنجه نرم می کرد فیلم جهان پهلوان تختی را کلید زد. اما اجل مهلت نداد و این فیلم همچنان نیمه کاره مانده است. خلیها عقیده دارند که هیچکس جز علی حاتمی نمی توانست این فیلم را تمام کند.

• فیلم شناسی:

- حاجی واشنگتن (۱۳۶۱)
- هزارستان (مجموعه ۱۳۵۹-۶۶)
- جعفر خان از فرنگ برگشته (۱۳۶۷)
- مادر (۱۳۶۸)
- دلشدگان (۱۳۷۰)
- جهان پهلوان تختی (نیمه تمام ، ۱۳۷۵)
- حسن کچل (۱۳۴۹)
- طوقی (۱۳۴۹)
- باباشمل (۱۳۵۰)
- خواستگار (۱۳۵۱)
- ستار خان (۱۳۵۱)
- قلندر (۱۳۵۱)
- سونه دلان (۱۳۵۶)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=125117>

 **vista.ir**
Online Classified Service

علی صادقی

- نام و نام خانوادگی: علی صادقی
 - تاریخ تولد: ۱۴ آذر ۱۳۵۹
 - محل تولد: بیمارستان طرفه تهران
 - مدرک تحصیلی: فوق دیپلم کامپیوتر
 - ساکن: خیابان شریعتی تهران
- علی صادقی متولد ۱۴ آذر ۵۹ است و در بیمارستان طرفه تهران متولد شده



است. پدرش تراشکار و مادرش خانه دار است یک خواهر کوچکتر و یک برادر بزرگتر از خودش دارد.



بیوگرافی هنری وی شامل آثار زیر می باشد:

آفتاب عالم تاب، فرزندان ایران، تابستانه پاییزه زمستانه، دردسر والدین، پشت کنکوری ها، کوچه افاقیا، هوو، خانه به دوش، ترش و شیرین، تیغ زن، ...

با مجموعه آفتاب عالم تاب ساخته امیر سماواتی و مازیار حبیبی نیا وارد عرصه ی سینما شد.

اصلاً اهل فوتبال نیست و بین سازها به گیتار برقی بیشتر علاقه دارد.

خود او کار کوچه ی افاقیااش را بیشتر از بقیه دوست دارد.

بزرگترین آرزوی وی این است که آخر و عاقبتش به خیر باشد.

ایده ی وی در زندگی این است که یک مزرعه داشته باشد در استرالیا با گاو ((

خوبی اخلاق وی این است که دروغ در کارش نیست. بدی اخلاقش هم اینه که خیلی رک است.

در زندگی بیشتر از موسیقی گوش دادن لذت می برد.

کارتون مورد علاقه علی صادقی در دوران کودکی به کارتون عروسکی به نام ارگ و جیرجیر. بن و سباستین، گامبا (یه موش بود که خونه شود گم کرده بود) یونیکو اسب شاخداراست.

• فیلم شناسی:

▪ پیک نیک در جنگ (سیدرحیم حسینی، ۱۳۸۳)

▪ هشت پا (علیرضا داودنژاد، ۱۳۸۳)

▪ هوو (علیرضا داودنژاد، ۱۳۸۴)

▪ آگه میتونی منو بگیر (شاهد احمدلو، ۱۳۸۵)

▪ تیغ زن (علیرضا داودنژاد، ۱۳۸۵)

▪ حرکت اول

▪ چپ دست (۱۳۸۴)

▪ پیک نیک در میدان جنگ (۱۳۸۳)

▪ آقا (۱۳۸۲)

▪ روایت سه گانه (اپیزود دوم، شوخی های خدا) (۱۳۸۲)

• مجموعه های تلویزیونی:

▪ آفتاب عالم تاب

▪ کوچه افاقیا (رضا عطاران)

▪ پشت کنکوری ها (پریسا بخت آور)

▪ خانه به دوش (رضا عطاران)

▪ متهم گریخت (رضا عطاران)

▪ ۳ در ۴ (مجید صالحی)

علی قربان زاده

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1357 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك: ديپلم علوم ریاضی.

شانس او حضور در فیلم سیاوش در کنار هدیه تهرانی بود که او را يك شبه به شدت مطرح کرد. بلافاصله بعد از این فیلم در سری اول مجموعه داستان يك شهر ظاهر شد و بر محبوبیت خود افزود، اما دیگر نتوانست موفقیت سیاوش و داستان يك شهر را تکرار کند.

سیاوش (سامان مقدم، 1377)

داستان يك شهر (مجموعه تلویزیونی، 1378)

همکلاس (سعید خورشیدیان، 1379)

غزل (محمدرضا زهتابی، 1380)

شب برهنه (سعید سهیلی، 1380)

بی تو تنهایم (قدرت الله صلح میرزایی، 1380)

بانوی كوچك (مهدی صباغزاده، 1380)

بدون شرح (مجموعه تلویزیونی، 1381)

واکنش پنجم (تهمینه میلانی - 1381)



منبع : مطالب ارسالی

علی مصفا

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1345 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرک تحصیلی: فارغ التحصیل مهندسی عمران از دانشکده فنی دانشگاه تهران.

همسر لیلا حاتمی.



نخستین بار در فیلم امید جلوی دوربین رفت. اما با حضور در فیلم پری موفق شد جایزه بهترین بازیگر نقش دوم را از سیزدهمین جشنواره فیلم فجر به دست آورد.

او برای بازی در فیلم‌های لیلا و پارتی کاندیدای دریافت جایزه بود.

او همچنین دو فیلم کوتاه ساخته است به نام‌های فریب شعر و هم سایه.

امید (حبیب کاوش، 1371)

همه دختران من (اسماعیل سلطانیان، 1372)

پری (داریوش مهرجویی، 1373)

برج مینو (ابراهیم حاتمی کیا، 1374)

لیلا (داریوش مهرجویی، 1375)

دختردانی گمشده (داریوش مهرجویی، 1378)

میکس (داریوش مهرجویی، 1378)

کیف انگلیسی (مجموعه، سیدضیاءالدین دری، 1378)

پارتی (سامان مقدم، 1379)

فریب شعر (فیلم کوتاه، فقط کارگردانی، 1379)

هم سایه (فیلم کوتاه، فقط کارگردانی، 1380)

جائی دیگر (مهدی کرم پور، 1381)

سیمای زنی در دور دست (فقط کارگردانی، 1382)

علی نصیریان

- تاریخ تولد: ۱۳۱۳
- فیلم شناسی
- ناخدا خورشید (۱۳۶۵)
- ترنج (۱۳۶۵)
- سال های خاکستر (۱۳۶۷)
- روز با شکوه (۱۳۶۷)
- پول خارجی (۱۳۶۸)
- عشق من شهر من (۱۳۷۰)
- شعله های خشم (۱۳۷۱)
- بوی پیراهن یوسف (۱۳۷۴)
- برج مینو (۱۳۷۴)
- کمیته مجازات (۱۳۷۷)
- زیر گنبد کبود (مجموعه، ۱۳۷۷)
- زندانی ۷۰۷ (حبیب الله بهمنی، ۱۳۷۹)
- همسایه ها (مجموعه، ۱۳۷۹)
- دیوانه ای از قفس پرید (۱۳۸۱)
- شاه خاموش (همایون شهنواز - ۱۳۸۲)
- گاو (داریوش مهرجویی، ۱۳۴۸)



- آقای هالو (۱۳۴۹)
- پستیچی (۱۳۵۰)
- ستارخان (۱۳۵۱)
- دایره مینا (۱۳۵۲)
- مهر گیاه (۱۳۵۴)

- سرایدار (۱۳۵۵)
- مدرسه ای که می رفتیم (۱۳۵۹)
- آفتاب نشین ها (۱۳۵۹)
- فصل خون (۱۳۶۰)
- جایزه (۱۳۶۱)
- کمال الملك (۱۳۶۲)
- جاده های سرد (۱۳۶۴)
- کفش های میرزا نوروز (۱۳۶۴)
- دزد و نویسنده (۱۳۶۴)
- شیر سنگی (۱۳۶۵)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85497>

 **vista.ir**
Online Classified Service

علی اصغر گرمسیری

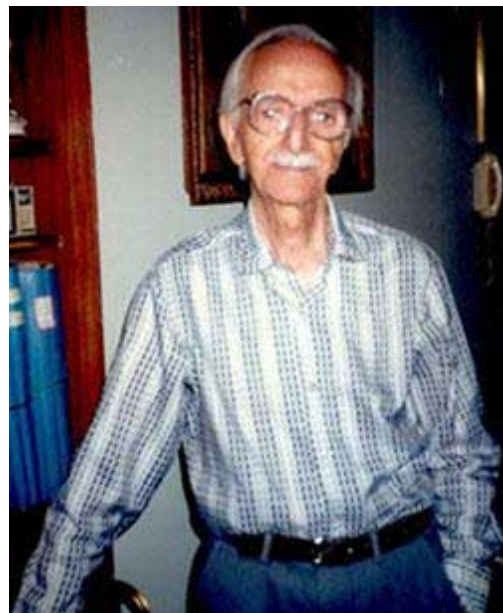
جنسیت: مرد

تولد و وفات: (۱۳۷۹- ۱۳۹۰) شمسی

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر و موسیقیدان

از پیشکسوتان و اساتید هنری تئاتر بود. از سال ۱۳۰۵ ش همکاری خود را با گروه کمدی ایران آغاز کرد. در ۱۳۰۸ با گروه تئاتر دائمی سیروی به عنوان بازیگر مشغول کار شد. او در طی این مدت با گروه‌های تئاتری متعددی همکاری داشت و آخرین سمت ریاست اداره هنرهای ملی ، در وزارت فرهنگ و هنر بود. گرمسیری در هنرستان هنرپیشگی زیر نظر نعمت‌الله مصبّری با اصول نقاشی آشنا شد و موسیقی و سلفژ را از استاد فقید جواد معروفی و موسیقی سنتی ایران را هم نزد استاد اسماعیل مهرتاش و احمد عبادی آموخت. او همچنین با زبان فرانسه و عربی آشنا بود و ادبیات فارسی را نزد محمد حجازی و دکتر ناظرزاده کرمانی فرا گرفت. از شاگردان وی: علی



نصیریان ، داریوش اسدزاده ، محمدعلی کشاورز و غیره بودند. گرمسیری در بیش از یکصد نمایشنامه از آثار نویسندگان ایرانی و جهانی ، از سبک کلاسیک گرفته تا مدرن به ایفاء نقش پرداخت و نویسندگی هفده نمایشنامه و ترجمهٔ چهار نمایشنامه و کارگردانی پنجاه و دو تئاتر را عهده‌دار بود. وی در ۱۳۳۹ش به انگلستان رفت و در آنجا در بارهٔ تئاتر ایران سخنرانی‌های مهمی ایراد کرد. وی همچنین سفرهایی به ایتالیا ، سوئیس ، بلژیک و هلند داشته است. برخی از فیلم‌هایی که او در آنها بازی داشت عبارتند از: "ناخدا خورشید"؛ "گزارش یک قتل"؛ "غریبه"؛ "مدرسهٔ پیرمردها"؛ "دلشدگان" ، "رابطهٔ پنهانی"؛ "آرایشگاه زیبا".

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58746>

 **vista.ir**
Online Classified Service

علیرام نورانی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (متولد فروردین 1356 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

تحصیلات در رشته کامپیوتر / نرم افزار.

شروع فعالیت هنری از سال 1376.

تجربه بازی در چند تئاتر و فیلم کوتاه. بازی در تلویزیون را با مجموعه راهی به ملکوت آغاز کرد. در مجموعه تلویزیونی شب آفتابی در نقش "بهنام" بازی کرد و تا حدودی در میان بینندگان شناخته شد. او در ابتدای راه است و تا رسیدن به اوج شهرت و



محبوبیت راه بس دشوار و طولانی را در پیش خواهد داشت.

راهی به ملکوت (مجموعه تلویزیونی)

سایکو درام (مجموعه ویدیویی)

شب آفتابی (مجموعه - قاسم جعفری - 1380)
آخرین آواز ققنوس (مجموعه - مسعود تکاور - 1381)
دور خوزستان در 80 ساعت (مجموعه - به سفارش مرکز خوزستان)
مسافری از هند (مجموعه قاسم جعفری، 1381)
رفقای خوب (آرش معیریان، 1382)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58958>

 vista.ir
Online Classified Service

علیرضا اوسیوند

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1336 - ...)

محل تولد: ایران - خوزستان - مسجد سلیمان

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

فوق لیسانس بازیگری و کارگردانی نمایش از دانشکده تربیت مدرس. او

دوبله را هم مدتی زیر نظر ناصر تهماسب تجربه کرده و در چند نمایش

رادیویی هم بازی کرده است.

همسر حمیرا ریاضی (بازیگر)



بازی کوتاه او در پناهنده می‌توانست جایگاه او را در سینما تثبیت کند اما بازی او در انواع و اقسام مجموعه‌های تلویزیونی او را از تبدیل شدن به یک بازیگر توانا دور نگه داشت. شاید بازی کوتاه او در فیلم زیر پوست شهر فرصت دوباره‌ای باشد تا قدر استعداد خود را که پیش از این در نمایش‌ها و تله تئاترها به رخ کشیده بود، بداند.

فیلم‌های سینمایی:

پناهنده (1372)

تعقیب (1374)

مردی از جنس بلور (1377)

هفت سنگ (1376)

سهراب (1378)

مجموعه‌های تلوزیونی:

آوارگان عشق (1371)

میهمان مرو (1371)

همسایه‌ها (1372)

شیخ مفید (1374)

پهلوانان نمی‌میرند (1376)

میهمانی از بهشت (1379)

گروه هفت (1379)

خط قرمز (1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58766>

 **vista.ir**
Online Classified Service

علیرضا خمسه

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1331 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

نیمه دوم دهه شصت و نیمه اول دهه هفتاد اوج هنرنمایی علیرضا خمسه بود. بازی‌های خوب و ماندگار او در فیلم‌های "روز باشکوه"، "آپارتمان شماره 13"، "جیب‌برها به بهشت نمی‌روند" و به‌خصوص بازی معرکه‌اش در فیلم "شکار خاموش" نشان از توانایی‌های او داشت.



او در سال
1382 با اجراء منحصر به فردش در برنامه زنده
تلویزیونی "جمعه تعطیل نیست" و اجراء مراسم
اختتامیه هفتمین جشن خانه سینما - شهریور 1382 -
و بیست دومین جشنواره فیلم فجر - بهمن 1382 -
نشان داد که در امر اجراء يك استاد به تمام معناست.



- مرگ یزدگرد (بهرام بیضانی، 1361)
- لنگرگاه (کیومرث پوراحمد، 1367)
- روز باشکوه (کیانوش عیاری، 1367)
- زیر بامهای شهر (اصغر هاشمی، 1368)
- آپارتمان شماره 13 (یدالله صمدی، 1369)
- شکار خاموش (کیومرث پوراحمد، 1369)
- جیب‌برها به بهشت نمی‌روند (ابوالحسن داودی، 1370)
- دو نفر و نصفی (یدالله صمدی، 1370)
- چهارشنبه عزیز (حمید تمجیدی، 1371)
- مأموریت آقای شادی (محمد رضا زهتابی، 1371)
- دلوران کوچه دلگشا (حسن هدایت، 1371)
- چشم شیطان (حسن هدایت، 1372)
- من زمین را دوست دارم (ابوالحسن داودی، 1372)
- بوی خوش زندگی (ابوالحسن داودی، 1373)
- مهریه بی‌بی (اصغر هاشمی، 1373)
- ماه پیشونی (1374)
- پاکباخته (غلامحسین لطفی، 1374)
- مینا و غنچه (1375)
- کلید ازدواج (1375)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58827>

علیرضا زرین دست

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1330 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: فیلمبردار

جوایز:

- پری (سیزدهمین جشنواره فیلم فجر)

- سیندرلا (ششمین جشن خانه سینما)

کاندیدها:

- خارج از محدوده (ششمین جشنواره فیلم فجر)

- بای سیکل ران (هفتمین دوره جشنواره فیلم فجر)

- خانه خلوت (دهمین دوره جشنواره فیلم فجر)

- بلوغ (هجدهمین جشنواره فیلم فجر)

بخشی از فیلم‌ها:



شکوه قهرمان (1348)

لوطی (1350)

فاتحین صحرا (1350)

رشید (پرویز نوری - 1350)

خداحافظ رفیق (امیر نادری - 1350)

خواستگار (علی حاتمی - 1351)

مردی در طوفان (1351)

شاه‌رگ (علیرضا داودنژاد - 1354)

سازدهنی (امیر نادری - 1352)

صمد آرتیست می‌شود (1353)

پشمالو (1355)

گزارش (عباس کیارستمی - 1356)

در امتداد شب (پرویز صیاد - 1356)

سایه‌های بلند باد (بهمن فرمان‌آرا - 1358)

صمد به شهر می‌رود (1358)

خط قرمز (مسعود کیمیائی - 1361)

- نقطه ضعف (محمدرضا اعلامی - 1363)
- گمشده (مهدی صباغزاده - 1364)
- مشت (سیامک اطلسی - 1364)
- تصویر آخر (مهدی صباغزاده - 1365)
- دستفروش (محسن مخملباف - 1365)
- طلسم (داریوش فرهنگ - 1365)
- خارج از محدوده (رخشان بنی اعتماد - 1366)
- گنج (محمدعلی سجادی - 1366)
- بای سیکل ران (محسن مخملباف - 1367)
- عروسی خوبان (محسن مخملباف - 1367)
- کلوزآپ (عباس کیارستمی - 1368)
- دو فیلم با یک بلیط (داریوش فرهنگ - 1369)
- شب‌های زاینده رود (محسن مخملباف - 1369)
- عروس حلبچه (حسن کاربخش - 1369)
- گزل (محمدعلی سجادی - 1369)
- خانه خلوت (مهدی صباغزاده - 1370)
- آقای بخشدار (خسرو معصومی - 1370)
- قافله (مجید جوانمرد - 1371)
- آبادانی‌ها (کیانوش عیاری - 1371)
- پری (داریوش مهرجویی - 1372)
- بازمانده (سیف الله داد - 1373)
- پاکباخته (غلامحسین لطفی - 1374)
- ضیافت (مسعود کیمیائی - 1374)
- نابخشوده (ایرج قادری - 1374/75)
- سجده بر آب (حمید خیرالدین - 1375)
- ساحره (داود میرباقری - 1376)
- فریاد (مسعود کیمیائی - 1377)
- بلوغ (مسعود جعفری جوزانی - 1377)
- رقص شیطان (اسماعیل براری - 1378)
- سیندرلا (بیژن بیرنگ، مسعود رسام - 1380)
- ملاقات با طوطی (علیرضا داودنژاد - 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59032>

علیرضا صنعتی رودی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1346 - ...)

محل تولد: ایران - خراسان - خواف

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

از ولایت خواف و مرزی - متأهل - ساکن مشهد.



بازیگری را از دوران ابتدائی در دبستان شروع کرد. چند تئاتر مدرسه‌هایی را کارگردانی و بازیگری نموده ستا. در دوران متوسطه مقام اول کارگردانی و مقام سوم بازیگری را در استان کسب نمود. و با اعزام به اردوگاه میرزا کوچک خان رامسر و گذراندن یکدوره آموزش مقدماتی و کوتاه بازیگری علاقه‌اش دو چندان شد.

با ایفاء دو نقش کوتاه در سریال تلویزیونی روایت

عشق در کنار اساتید و بازیگران با سابقه خراسان و ایفاء نقش هانی ابن هانی و مردان مکی و نیز همکاری با مرکز صدا و سیما خراسان در ساخت مجموعه چراغون و نماهنگ سرو خرامان و مجموعه تلویزیونی آئینی ورشرنگ و همچنین ساخت يك فیلم کوتاه ویدئویی به نام "سلیم جان" مرا بر آن داشت تا به فکر تشکیل يك گروه جوان و منسجم بیفتد و در سال 78 با نمایش خیابانی ورشرنگ که برگرفته از آداب و رسوم قدیمی مراسم عروسی ولایت خواف بود در جشنواره بین المللی تئاتر فجر کشور شرکت نمود و بیشتر به کار خود دلگرم شد و در واقع نطفه علاقه او به کار نمایش خیابانی در همان سال بسته شد و دو دوره متوالی مسئولیت انجمن نمایش خواف را به عهده داشت.

در سال 71 با راه اندازی سینما در خواف و همه این موارد باعث شد که کار نمایش را به طور جدی دنبال کند چون به قول بزرگی: نمایش بنای سینماست او در برنامه‌های فرهنگی، هنری در اقصی نقاط کشور و حتی خارج از کشور فعالیت داشته است. هدف او از اجراء برنامه‌های محلی و فولکلور فقط به فقط حفظ سنت‌ها، یادآوری و پرداخت نو به مسائل قدیمی و سنتی ولایت خواف در خراسانات بزرگ است. و به گفته خودش انتخاب و حضور در ترکیب اصلی هیئت مدیره انجمن سینماداران استان خراسان از سال 81 یکی دیگر از افتخارات خدمتی‌اش می‌باشد.

در خاتمه از آغاز تا حضور فعالیت فرهنگی و هنری در گذر زمان:

حضور در دومین جشنواره روستا- استان گلستان (1380- اجراء گروهی)

حضور در سومین جشنواره بین المللی تئاتر ایران زمین- خوزستان (1380- اجراء گروهی)
حضور در جشن ازدواج دانشجوئی- استان سمنان (1380- اجراء گروهی)
حضور در اولین نمایشگاه ایرانگردی و جهانگردی- خراسان (1381- اجراء گروهی)
حضور در سلسله جشن‌های غدیر- کوی دانشگاه تهران (1381- اجراء گروهی)
حضور در اولین جشنواره فرهنگی استان‌ها- کوی دانشگاه تهران (1380- اجراء گروهی)
حضور در دومین جشنواره فرهنگی استان‌ها- کوی دانشگاه تهران (1382- اجراء گروهی)

نشانی:

خراسان، مشهد، انتهای خیابان امیر کبیر، مقابل آژانس پامچال

تلفن: 05118407931

نمایش خسیس (1358- کارگردان- بازیگر)
نمایش راه (1359- کارگردان- بازیگر)
نمایش جنبش تنباکو (1360- کارگردان- بازیگر)
نمایش دقیانوس (1360- کارگردان)
نمایش خواب دیدی خیر باشه (1361- کارگردان- بازیگر)
نمایش هلوع (1362- کارگردان- بازیگر)
نمایش قیام (1363- کارگردان- بازیگر)
نمایش پشیمان (1363- کارگردان)
نمایش معراج (1363- کارگردان- بازیگر)
نمایش غسلخانه (1364- کارگردان- بازیگر)
نمایش صدام در دام (1365- کارگردان- بازیگر)
نمایش بهلول (1365- کارگردان- بازیگر)
نمایش شبی در هتل (1366- کارگردان- بازیگر)
سریال تلویزیونی ولایت عشق (1366- بازیگر)
نمایش زارع شیکاگو (1367- بازیگر)
نمایش آژاکس (1371- بازیگر)
فیلم کوتاه ویدئویی سلیم جان (1375- کارگردان)
نمایش حارث (1376- بازیگر)
نمایش آواز دهل شنیدن... (1377- کارگردان- بازیگر)
نمایش ورشرنگ (1378- کارگردان- بازیگر- نویسنده)
نمایش حتن (1380- کارگردان- بازیگر- نویسنده)
نمایش تمنای باران (1380- کارگردان- بازیگر- نویسنده)
نمایش چراغ باد (1380- بازیگر)

نمایش روزگار فراموشکاری (1380- بازیگر)

مجموعه تلویزیونی چراغون- استان خراسان (1380- اجراء گروهی)

نماهنگ تلویزیونی سروخرامان- خراسان (1380- اجراء گروهی)

مجموعه تلویزیونی آئینی ورشرنگ- خراسان (1381- اجراء گروهی)

نمایش دهلی (1381- کارگردان- بازیگر- نویسنده)

نمایش امان (1381- بازیگر)

نمایش قلندران سبز پوش (1381- بازیگر)

تك پرده‌های نمایشی:

راهنمایی و رانندگی- شوخی با پیامهای بازرگانی- دزد ناشی- احتکار- عبدلی و آقا میرزا- قاسم يك چشم- چینی را پاس بدارید- ملوسك- مرتعداری- مرخصی در اداره و ...

همکاری با مرکز تئاتر استان و بنیاد شهید خواف- امور تربیتی- انجمن اسلامی مدارس- عقیدتی سیاسی پدافند هوایی تهران در سالهای 67-69- شرکت در هفته فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در کشور ترکمنستان- تاجیکستان به اتفاق گروه محلی ورشرنگ- شرکت در هجدهمین و بیستمین و نیز بیست و یکمین جشنواره بین المللی تئاتر فجر کشور- شرکت در سیزدهمین و چهاردهمین جشنواره تئاتر استانی- شرکت در طرح 7000 اجراء نمایش خیابانی کشور به دستور مرکز هنرهای نمایشی تهران- دریافت 4 دیپلم افتخار و لوایح تقدیر و همچنین تندیس جشنواره از جشنواره‌های مختلف استانی و کشوری.

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58877>

 Vista.ir
Online Classified Service

عمر شریف

عمر شریف، بازیگر و کارگردان مصری الاصل سینمای آمریکا متولد ۱۰ آوریل سال ۱۹۳۲ در اسکندریه است. او کار بازیگری را از سال ۱۹۵۴ شروع کرد و در طول این سال ها در ۹۵ پروژه سینمایی و تلویزیونی حضور داشته است. بازی در فیلم های «لورنس عربستان» و «دکتر ژواگو» از شاخص ترین نقش های سینمایی وی به شمار می رود.

از عمر شریف کارگردان، فیلم «موسیو ابراهیم و گل های قرآن» در شصتمین جشنواره فیلم ونیز به نمایش



درآمد و شیر طلایی جشنواره به خاطر تقدیر از ۵۰ سال فعالیت اش در عرصه سینما به او داده شد. ایام الحلولی (بهترین روزهای ما)، ارض السلام (سرزمین صلح)، سقوط امپراتوری رم، شب ژنرال ها، چه، جزیره اسرارآمیز دکتر نیمو، پلنگ صورتی ضربه متقابل می زند، کلیدهایی به سوی آزادی و سیزدهمین



سلحشور از دیگر فیلم هایی هستند که عمر شریف با بازی در آنها توانست به ستاره دهه های ۶۰ و ۷۰ سینمای جهان بدل شود. او به زبان های انگلیسی، یونانی، فرانسوی و عربی مسلط است و این موضوع در کنار قدرت بازیگری اش او را به هنرپیشه ای بین المللی بدل کرده است. از دیگر فیلم های عمر شریف می توان به سال های خاطره (۱۹۶۸)، بازی فستیوال (۱۹۷۰)، مصر (۱۹۹۸) و صد موزیسین بزرگ (۲۰۰۳) اشاره کرد. او در سال ۱۹۶۵ مستندی درباره فیلم دکتر ژیاگو ساخت. آخرین فیلم به نمایش درآمده اش «هیدالگو» نام دارد که یک وسترن پرتحرک است و ویگو مورتنسن نقش اصلی اش را بازی می کند. شریف به زودی در فیلم «گیلگمش» به کارگردانی راجر کریستین و «بازگشت دزد بغداد» دوچن گرش بازی خواهد کرد.

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=80998>



غلامحسین لطفی

• شرح حال

• تاریخ تولد: ۱۳۲۸

• بیستم آبان ماه سال ۱۳۲۸

غلامحسین لطفی در سال ۱۳۲۸ در قزوین متولد شد. دیپلم فنی را در رشته برق اخذ نمود. پس از آن به تحصیلات خود ادامه داد و فوق لیسانس بازیگری و کارگردانی را از دانشکده هنرهای زیبا دانشگاه تهران و دکترای افتخاری تئاتر را دریافت نمود. او فعالیت خود را با آموزش تئاتر و سینما در قزوین آغاز نمود و سپس برای ادامه تحصیل به تهران آمد.

اجرای ۲۰ نمایشنامه تئاتری در دوران دانشجویی و بازی در ۱۵ نمایش نامه تلویزیونی و ۱۷ سریال تلویزیونی حاصل فعالیت هنری وی می باشد. او



نویسنده‌گی و کارگردانی فیلم سینمایی «سرخ پوستها» و «پاکبخته» را به عهده گرفت و پس از آن در سریال تلویزیونی «دلبران تنگستان» بازی نمود. بازی در فیلم‌های سینمایی «قصاص» و «سرب» نیز از جمله فعالیت‌های هنری او در سمت بازیگر می‌باشد.

• فیلم شناسی:

- سمفونی تهران (۱۳۷۳)
- نیش (۱۳۷۳)
- هبوط (۱۳۷۲)
- اتل متل توتوله (۱۳۷۰)



▪ جیب برها به بهشت نمی‌روند (۱۳۷۰)

▪ سیرک بزرگ (۱۳۷۰)

▪ پرده آخر (۱۳۶۹)

▪ علی و غول جنگل (۱۳۶۹)

▪ سرب (۱۳۶۷)

▪ قتل آنلین (کارگردان مسعود آب پرور ، ۱۳۸۵)

▪ عروس فراری (۱۳۸۲)

▪ من بن لادن نیستم (۱۳۸۲)

▪ شیفته (۱۳۷۹)

▪ بازیگر (۱۳۷۷)

▪ شب رویاه (۱۳۷۵)

▪ هتل کارتن (۱۳۷۵)

▪ بوی خوش زندگی (۱۳۷۳)

▪ در کمال خونسردی (۱۳۷۲)

▪ دیوانه وار (۱۳۷۲)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85500>

غلامحسین نقشینه

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (۱۲۸۲ - ...) شمسی

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

وی بازی در تئاتر را از ۱۲۹۷ش با گروه کمدی یران در سالن گراند هتل که بعدها به تئاتر دهقان تغییر نام یافت ، شرکت کرد و پس از آن در تئاتر تهران مشغول بازیگری شد. نقشینه در ۱۳۱۸ش از هنرستان هنرپیشگی تهران فارغالتحصیل شد و جزو نخستین فارغالتحصیلان این هنرستان بود. او در نمایش‌های متعددی به ایفای نقش پرداخته است ، از جمله: "گنج" ، "قمار" ، "عاشق غیب" ، "محاكمه". نقشینه در ۱۳۲۲ش با

شرکت در فیلم "میهن پرست" به سینما آمد و پس از آن در فیلم‌های "مستشار جزیره" ، "لیلی و مجنون" ، "چشمه آب حیات" ، "زشت و زیبا" ، "نشکيلات" ، "ناخدا خورشید" ، "سراب" ، و غیره به ایفاء نقش پرداخت. وی همچنین در سریال‌های تلویزیونی: "دلبران تنکستان" ، "غریبه" و "دایی جان ناپلئون" شرکت نموده است.

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58751>

 **vista.ir**
Online Classified Service

فاطمه گودرزی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (متولد نوزدهم تیر ماه ۱۳۴۲ - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

همسر عبدالرضا گنجی (کارگردان تئاتر و سینما).

دارای مدرک تحصیلی دیپلم اقتصاد.

گذراندن دوره دو ساله تئاتر در اداره بازیگری.



شروع فعالیت از سال

1367 با مجموعه تلویزیونی گالش‌های مادر بزرگ. با بازی در فیلم می‌خواهم زنده بمانم ثابت کرد که تا قبل از این توانائی‌هایش را نادیده گرفته بودند. در سیزدهمین جشنواره فیلم فجر بازی‌اش به عمد



نادیده گرفته شد، اما در دوره بعدی، جایزه‌اش برای بازی در فیلم غزال گرفت.

تا مدت‌ها بعد از "می‌خواهم زنده بمانم"، دیگر فرصت نمایش توانائی‌هایش را پیدا نکرد تا اینکه در مجموعه تلویزیونی دردسر والدین بار دیگر ثابت کرد که همچنان توانائی‌هایش نادیده گرفته می‌شود.

به‌خاطر همه چیز (رجب محمدین - 1369)

رعنا (مجموعه - داود میرباقری - 1369)

خانه خلوت (مهدی صباغزاده - 1370)

مهاجران (مهدی صباغزاده - 1371)

افسانه مه پلنگ (محمدعلی سجادی - 1371)

جنگ نفت کش‌ها (محمدرضا بزرگ نیا - 1371-72)

می‌خواهم زنده بمانم (ایرج قادری - 1372-73)

آپارتمان (مجموعه - اصغر هاشمی - 1372)

آرزوی بزرگ (خسرو شجاعی - 1373)

بهشت پنهان (کامران قدکچیان - 1373)

غزال (مجتبی راعی - 1374)

حریف دل (عبدالرضا گنجی - 1375)

جنگجوی پیروز (مجتبی راعی - 1377)

تابلوئی برای عشق (حسینعلی لیالستانی - 1377)

تلفن (شفیع آقامحمدیان - 1378)

همسر دلخواه من (افشین شرکت - 1379)

فوتبالپست‌ها (علی اکبر ثقفی - 1379)

دردسر والدین (مسعود نوایی - مجموعه، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

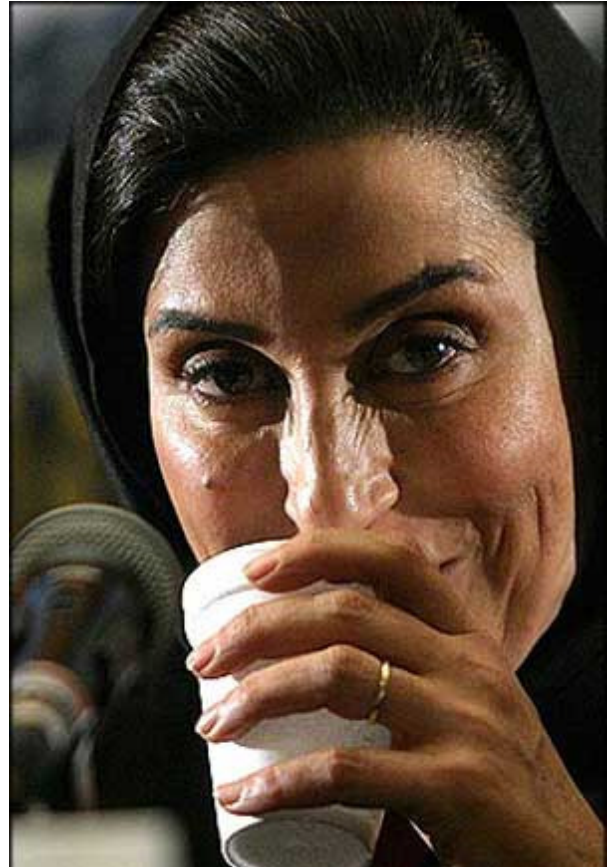
<http://vista.ir/?view=article&id=58929>

فاطمه معتمد آریا

فاطمه معتمد آریا با نام اصلی سیمین معتمد آریا، یکی از بازیگران سینمای ایران است. او در فیلم های کارگردانان بزرگ سینمای ایران چون بهرام بیضایی، محسن مخملباف، رخشان بنی اعتماد و بهمن فرمان آرا بازی کرده و بازی وی بارها مورد توجه و تحسین قرار گرفته است.

• زندگی نامه

معتمد آریا متولد سال ۱۳۴۰ در تهران، فارغ التحصیل بازیگری از دانشسرای هنر تهران است. با شرکت در کلاس های موسیقی، نقاشی، فیلمسازی، تئاتر و تئاتر عروسکی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، به اجرای نمایش های عروسکی و تئاترهای کودکان در سراسر کشور پرداخت. همکاری با گروه تئاتر دانشجویان دانشکده هنرهای زیبا و با صدا و سیما در زمینه کارهای کودکان و تئاتر زنده و عروسکی از سوابق هنری اوست. شروع فعالیت از در تلویزیون با عروسک گردانی مجموعه مدرسه موش ها در سال ۱۳۶۰ بود. او از سال ۶۴ بازیگری در سینما را با فیلم جدال آغاز کرد. از نقش آفرینی های محبوب معتمد آریا باید به بازی هایش در کنار ایرج طهماسب و حمید جلی اشاره کرد. این سه نفر با همکاری در چندین فیلم از جمله کلاه قرمزی و پسرخاله، کلاه قرمزی و سروناز، دختر شیرینی فروش و یکی بود و یکی نبود یکی از موفق ترین گروه های هنری در سینمای ایران هستند.



آدرس وب سایت ایشان : www.motamedaria.com این وب سایت شامل بیوگرافی، فیلم ها، جوایز، گالری عکس و فیلم، اخبار و تماس می باشد.

• مجموعه تلویزیونی

الف) شهر موش ها (۱۳۶۳)

ب) گل پامچال (۱۳۷۰)

ج) آرایشگاه زیبا (۱۳۷۳)

• فیلم شناسی

۱) جدال (۱۳۶۴)

۲) تحفه ها (۱۳۶۶)

۳) گمشدگان (۱۳۶۶)

۴) تجهیزیه برای ریاب (۱۳۶۶)

۵) محموله (۱۳۶۶)

- ۶) یاد و دیدار (۱۳۶۶)
- ۷) ستاره و الماس (۱۳۶۷)
- ۸) برهوت (۱۳۶۷)
- ۹) ریحانه (۱۳۶۸)
- ۱۰) ناصرالدین شاه آکتور سینما (۱۳۷۰)
- ۱۱) مسافران (۱۳۷۰)
- ۱۲) هنرپیشه (۱۳۷۱)
- ۱۳) یکبار برای همیشه (۱۳۷۱)
- ۱۴) همسر (۱۳۷۲)
- ۱۵) سفر (۱۳۷۳)
- ۱۶) کلاه قرمزی و پسرخاله (۱۳۷۳)
- ۱۷) روسری آبی (۱۳۷۳)
- ۱۸) مرد آفتابی (۱۳۷۴)
- ۱۹) زندگی (۱۳۷۴)
- ۲۰) مهر مادری (۱۳۷۶)
- ۲۱) مرد عوضی (۱۳۷۷)
- ۲۲) عشق + ۲ (۱۳۷۷)
- ۲۳) یکی بود، یکی نبود (۱۳۷۸)
- ۲۴) عینک دودی (۱۳۷۹)
- ۲۵) دختر شیرینی فروش (۱۳۸۰)
- ۲۶) کلاه قرمزی و سروناز (۱۳۸۱)
- ۲۷) گیلانه (۱۳۸۲)
- ۲۸) یک بوس کوچولو (۱۳۸۲)
- ۲۹) کارگران مشغول کارند (۱۳۸۴)
- ۳۰) زیر درخت هلو (۱۳۸۴)
- ۳۱) تقاطع (۱۳۸۴)

• جوایز

- الف) نامزد تندیس زرین بهترین بازیگر نقش اول زن (گیلانه) هشتمین دوره جشن خانه سینما (مسابقه) (۱۳۸۲)
- ب) نامزد سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن (گیلانه) (۱۳۸۲)
- ج) نامزد تندیس زرین بهترین بازیگر نقش اول زن (دختر شیرینی فروش) ششمین دوره جشن خانه سینما (مسابقه) (۱۳۸۱)
- د) نامزد سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن (زندگی) (۱۳۷۶)
- و) نامزد سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن (روسری آبی) (۱۳۷۳)
- هـ) برنده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن (همسر) (۱۳۷۲)
- ی) برنده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن (هنرپیشه) (۱۳۷۱)

- ر) برنده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل زن (مسافران) (۱۳۷۰)
- ز) برنده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل زن (برهوت) (۱۳۶۷)
- ژ) نامزد سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن (ریحانه) (۱۳۶۷)
- ص) نامزد لوح زرین بهترین بازیگر نقش مکمل زن (جهیزیه برای رباب) (۱۳۶۶)

منبع : ویکی پدیا

<http://vista.ir/?view=article&id=239222>



فاطمه معتمدآریا

• شرح حال

• تاریخ تولد: ۱۳۴۰

فاطمه معتمدآریا دارای مدرک تحصیلی دیپلم دانش سرای هنر است، و در فاصله سالهای ۶۱-۱۳۶۰ در دفتر پژوهش امور هنری آموزش و پرورش کمک کارشناس عروسکی بود.

از سال ۱۳۵۲ با شرکت در کلاسهای آموزشی «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» فعالیت در نمایشهای عروسکی را آغاز کرد و از سال ۱۳۵۴ در نمایشهای طوقی، حادثه در شهر عروسکها، خرده بورژواها، آهو، دایره گچی قفقازی (داریوش فرهنگ)، آدینه، یک جفت کفش برای زهرا و ریچارد سوم (داود



رشیدی) به ایفای نقش پرداخت.

او از عروسک گردانی به بازی گری علاقه‌مند شد. معتمدآریا قبل از آن که به فعالیت در سینما بپردازد در نمایشها و مجموعه‌های تلویزیونی آسمون و ریسمون (۱۳۶۰) ستانک و شانه به سر (۱۳۶۰) مدرسه موشها (مرضیه برومند ۱۳۶۳) به عنوان بازیگر و عروسک گردان به کار پرداخت و همزمان با فعالیت‌های سینمایی با (کامبیز صمیمی مفتح، ۱۳۶۴) هادی و هدی (اردشیر کشاورزی، ۱۳۶۸)، زال و سیمرغ (مرضیه برومند ۱۳۶۹)، عطر و گلاب بپاشید (ایرج تهماسب، ۱۳۷۰)، گل پامچال (محمدعلی طلبی، ۱۳۷۰)، بازپرس وارد می‌شود (رضا بابک، ۱۳۷۰)، خونه مادر بزرگه (مرضیه برومند، ۱۳۷۱)، آرایشگاه زیبا (مرضیه برومند، ۱۳۷۲) و خاله قورباغه (مرضیه محبوب، ۱۳۷۴) ادامه داد.

مجموعه گل پامچال نام او را بر سر زبان‌ها انداخت، و کارش را در تلویزیون و سینما رونق بخشید. فاطمه معتمدآریا پس از موفقیت مجموعه تلویزیونی مدرسه موش‌ها فعالیت سینمایی خود را به عنوان عروسک‌گردان با فیلم شهر موش‌ها (مرضیه برومند و محمدعلی طالبی، ۱۳۶۳) آغاز کرد، و نخستین حضور او جلو دوربین يك فیلم سینمایی برای محمدعلی سجادی در فیلم جدال (۱۳۶۵) بود. معتمدآریا نخستین فیلم‌هایش را برای کارگردان‌هایی بازی کرد که خودشان هم اولین تجربه‌های‌شان را در سینما انجام می‌دادند؛ به عنوان مثال: تحفه‌ها (ابراهیم و حیدرزاده، ۱۳۶۶)، جهیزه برای رباب (سیامک شایقی، ۱۳۶۶)، یاد و دیدار (رجب محمدین، ۱۳۶۶) برخون (محمد علی طالبی، ۱۳۶۷) و ریحانه (علیرضا ربیسیان، ۱۳۶۸). او قبل از شروع فیلمبرداری و موقع تمرین به روخوانی متن معتقد است؛ زیرا با «روخوانی» می‌تواند شخصیت‌ها و ارتباط آنها را با یکدیگر ببورد و گره‌های مختلف فیلم‌نامه را بگشاید. او در فیلم‌های مسافران (بهرام بیضایی، ۱۳۷۰)، ناصرالدین شاه آکتور سینما (محسن مخملباف، ۱۳۷۰)، هنرپیشه (محسن مخملباف، ۱۳۷۱)، يك بار برای همیشه (سیروس الوند، ۱۳۷۱)، و همسر (مهدی فخیمزاده، ۱۳۷۲) به این شیوه عمل کرد، که حاصل کارش قابل قبول‌تر است.

معتمدآریا در فیلم‌های کلاه قرمزی و پسرخاله (ایرج طهماسب، ۱۳۷۳) روسری آبی (رخشان بنی‌اعتماد، ۱۳۷۳)، مرد آفتابی (همایون اسعدیان، ۱۳۷۶)، مهر مادری (کمال تبریزی، ۱۳۷۶)، بانوی اردیبهشت (رخشان بنی‌اعتماد، ۱۳۷۶) مرد عوضی (محمدرضا هنرمند، ۱۳۷۷)، مربای شیرین (مرضیه برومند، ۱۳۸۰) و پرنده‌ای از قفس پرید (شهرام اسدی، ۱۳۸۰) نقش‌های متفاوتی ارایه نداد.

معتمدآریا تنها بازیگر سینمای ایران است که در چهار دوره جشنواره فیلم فجر موفق به دریافت سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول و دوم شد؛ به جز برهوت، از دهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم مسافران (بهرام بیضایی، ۱۳۷۰) از یازدهمین جشنواره برای فیلم يك بار برای همیشه (سیروس الوند، ۱۳۷۱) و از جشنواره دوازدهم برای فیلم همسر (مهدی فخیمزاده، ۱۳۷۲) برنده جایزه شد. او همچنین جایزه بهترین بازیگر نقش اول از جشنواره فیلم مونترال (کانادا) برای فیلم مهر مادری (کمال تبریزی، ۱۳۷۶) را دریافت داشته است.

• فیلم شناسی:

- همسر (مهدی فخیمزاده، ۱۳۷۲)
- کلاه قرمزی و پسرخاله (ایرج طهماسب، ۱۳۷۳)
- روسری آبی (رخشان بنی‌اعتماد، ۱۳۷۳)
- سفر (علیرضا ربیسیان، ۱۳۷۳)
- مرد آفتابی (همایون اسعدیان، ۱۳۷۴)
- مهر مادری (کمال تبریزی، ۱۳۷۶)
- زندگی (اصغر هاشمی، ۱۳۷۶)
- مرد عوضی (محمدرضا هنرمند، ۱۳۷۷)
- عشق + ۲ (رضا کریمی، ۱۳۷۷)
- شوخی (همایون اسعدیان، ۱۳۷۸)
- آسمان پرستاره (حسن قلی‌زاده، ۱۳۷۸)
- یکی بود یکی نبود (ایرج طهماسب، ۱۳۷۸)
- عینک دودی (محمدحسین لطیفی، ۷۹/۱۳۷۸)
- عزیزم من كوگ نیستم (محمدرضا هنرمند، ۱۳۸۰)
- دختر شیرینی فروش (ایرج طهماسب، ۱۳۸۰)
- کلاه قرمزی و سروناز (ایرج طهماسب، ۱۳۸۱)
- افسانه شهر جنگی (اپیزود سوم، رخشان بنی‌اعتماد، ۱۳۸۲)

- تقاطع (ابوالحسن داوودی ، ۱۳۸۵)
- زیر درخت هلو(ایرج طهماسب ، ۱۳۸۴)
- به بوس کوچولو(بهمن فرمان آرا، ۱۳۸۴)
- به من نگاه کن (شهرام اسدی، ۱۳۷۹-۱۳۸۰)
- جدال (محمدعلی سجادی، ۱۳۶۵)
- تحفه ها (ابراهیم وحیدزاده، ۱۳۶۶)
- گمشدگان (محمدعلی سجادی، ۱۳۶۶)
- جهیزیه برای رباب (سیامک شایقی، ۱۳۶۶)
- محموله (سیروس الوند، ۱۳۶۶)
- یاد و دیدار (رحب محمدین، ۱۳۶۶)
- برهوت (محمدعلی طالبی، ۱۳۶۷)
- ستاره و الماس (سیامک شایقی، ۱۳۶۷)
- ریحانه (علیرضا رئیسیان، ۱۳۶۸)
- مسافران (بهرام بیضایی، ۱۳۷۰)
- ناصرالدین شاه آکتور سینما (محسن مخملباف، ۱۳۷۰)
- هنرپیشه (محسن مخملباف، ۱۳۷۱)
- یکبار برای همیشه (سیروس الوند، ۱۳۷۱).

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85501>

 **vista.ir**
Online Classified Service

فاطمه هاشمی

فاطمه هاشمی متولد ۱۳۴۷ بندر انزلی و فارغ التحصیل ادبیات نمایشی از فرهنگسرای نیاوران است. وی پیش از آن در سینمای جوان گیلان آموزش دیده و پس از آن در فرهنگسرای نیاوران زیر نظر اساتیدی چون قطب الدین صادقی ، خسرو حکیم رابط



و رکن الدین خسروی در رشته ادبیات نمایشی (تئاتر) آموزش دیده و فارغ التحصیل شد و در زمینه بازیگری بویژه طنز و کمدی در تلویزیون به فعالیت پرداخت.

• اثرشناسی

پرواز ۵۷ (داریوش کاردان مجموعه تلویزیونی، ۱۳۷۲)
ساعت خوش و سال خوش (مجموعه تلویزیونی،
مهران مدیری ۱۳۷۳)
حرف تو حرف (مهران غفوریان مجموعه تلویزیونی،
۱۳۷۷)



سریال گل‌های آفتابگردان (۱۳۷۶)

سریال آتیه (ارژنگ امیرفضلی مجموعه تلویزیونی، ۱۳۸۱)

دوباره زندگی (۱۳۸۵)

گل‌های ۷۷ (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۷۷)

شبهای برره (مجموعه تلویزیونی، مهران مدیری ، ۱۳۸۴)

سی و نه (مجموعه تلویزیونی، داریوش کاردان ۱۳۸۲)

قصه‌های فلانی (۱۳۷۸)

جمعه بازار (رامبد جوان ، ۱۳۷۸)

• تئاتر

کوهولین (رکن الدین خسروی ۱۳۷۰)

ادیب شهریار (دکتر قطب الدین صادقی)

• منابع

۱) با مردم ناکجاآبادی بنام برره گفتگو با فاطمه هاشمی.

۲) نگاهی به مجموعه جنجال برانگیز شبهای برره، بی‌بی‌سی فارسی.

۳) «شب‌های برره»، پاییز روی آنتن تلویزیون، وب‌گاه ترفند.

۴) نگاهی به مجموعه جنجال برانگیز شبهای برره، بی‌بی‌سی فارسی.

۵) ماهنامه سروش زنان. شماره ۶۶: ۱۳۸۴

منبع : ویکی پدیا

<http://vista.ir/?view=article&id=73124>

فتحعلی اویسی

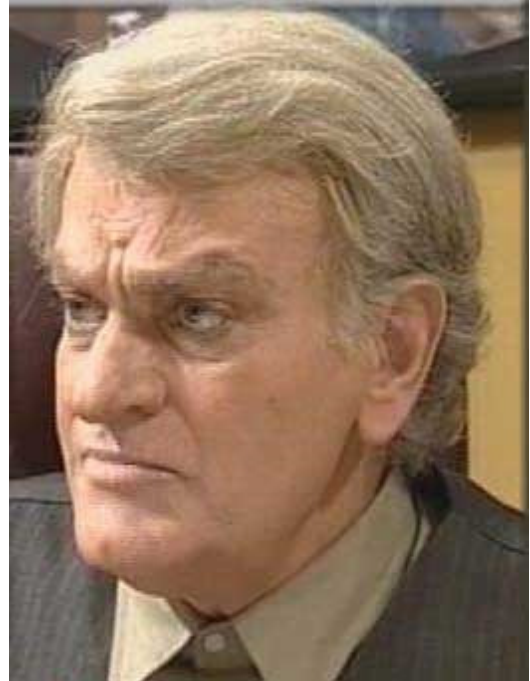
جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1324 - ...)

محل تولد: ایران - قم - قم

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: لیسانس بازیگری و کارگردانی از دانشگاه ایالتی تگزاس.



پس از اتمام تحصیل به عضویت سیماي جمهوری اسلامی درآمد و در دهه شصت در فیلم‌های بسیاری بازی کرد چند فیلم ناموفق هم کارگردانی کرد. در اوایل دهه هفتاد دوباره به کارگردانی روی آورد و سومین فیلم بلندش (مریم و میتیل) فیلم موفقی از آب درآمد. اما در چهارمین فیلمش (سربلند) به هیچ وجه موفق نبود. فتحعلی اویسی در نیمه دوم دهه هفتاد در تلویزیون فعال بود و بازی‌های زیبایی هم از خود به نمایش گذاشت.

در سینما هم بازی ماندگار او در فیلم‌های ناخدا خورشید (ناصر تقوایی، 1365)، سرب (مسعود کیمیائی، 1367)، هی جو (منوچهر عسگری نسب، 1367)، بانو

(داریوش مهرجویی، 1370)، جهان پهلوان تختی (بهروز افخمی، 1376) و فیلم مومیائی3 (محمدرضا هنرمند، 1378) در یادها مانده است.

در تلویزیون هم نقش‌آفرینی او در يك قسمت از مجموعه تهران 11 و مجموعه چمدان‌های بسته تحسین همگان را برانگیخت.

اوج هنرنمایی و موفقیت فتحعلی اویسی، بازی در مجموعه تلویزیونی بدون شرح بود.

- نامزد بهترین بازیگر نقش دوم مرد برای فیلم ناخدا خورشید (پنجمین جشنواره فیلم فجر)

- نامزد بهترین بازیگر نقش دوم مرد برای فیلم سرب (هفتمین جشنواره فیلم فجر)

فیلم‌های سینمایی:

قدغن (علیرضا داودنژاد، 1357)

راهی به سوی خدا (1359)

میرزا کوچک خان (امیر فویدل، 1363)

مادر (فقط کارگردانی، 1363)

ناخدا خورشید (ناصر تقوایی، 1365)

پرنده کوچک خوشبختی (پوران درخشنده، 1366)

باؤ (فقط کارگردان، 1367)

سرب (مسعود کیمیائی، 1367)

هی جو (منوچهر عسگری نسب، 1367)

- گل سرخ (حمید تمجیدی، 1368)
- ریحانه (علیرضا رسیان، 1368)
- هامون (داریوش مهرجویی، 1368)
- حکایت آن مرد خوشبخت (رضا حیدرنژاد، 1369)
- سایه خیال (حسین دلیر، 1369)
- بانو (داریوش مهرجویی، 1370)
- دلشدگان (علی حاتمی، 1370)
- فرق (احمد هاشمی، 1370)
- مسافران دره انار (یدالله نوعصری، 1370)
- پرنده آهنین (علی شاه حاتمی، 1370)
- مریم و میتیل (فقط کارگردانی، 1371)
- پرواز را به خاطر بسپار (حمید رخشانی، 1371)
- آخرین خون (منوچهر مصیری، 1372)
- بدل (جهانگیر جهانگیری، 1372)
- سربلند (+ کارگردانی، 1373)
- مرضیه (اسفندیار شهیدی، 1373)
- لژیون (سیدضیاءالدین دری، 1373)
- می‌خواهم زنده بمانم (ایرج قادری، 1373)
- اعاده امنیت (حمید رخشانی، 1374)
- پاتك (1374)
- حادثه در کندوان (جهانگیر جهانگیری، 1374)
- جهان پهلوان تختی (بهرروز افخمی، 1376)
- يك قدم تا مرگ (1377)
- مومیانی 3 (محمدرضا هنرمند، 1378)
- دوشیزه (محمد درمنش، 1381)
- بله برون (داود موثقی، 1382)

مجموعه‌های تلویزیونی:

- سربداران (مجموعه تلویزیونی، محمدعلی نجفی، 1362)
- تنهاترین سردار (مجموعه تلویزیونی، مهدی فخیم زاده، 1375)
- تهران 11 (مجموعه تلویزیونی، مرضیه برومند، 1377)
- پس از باران (مجموعه تلویزیونی، سعید سلطانی، 1379)
- تفنگ سرپر (مجموعه تلویزیونی، امرالله احمدجو، 1380)
- چمدان‌های بسته (مجموعه تلویزیونی، بهروز بقائی، 1380)

بدون شرح (مجموعه تلویزیونی، مهدی مظلومی، 1381)
در کنار هم (مجموعه تلویزیونی، + کارگردانی، 1381)
باغچه مینو (مجموعه، 1381)
کمربندها را ببندیم (مجموعه، مهدی مظلومی، 1383)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58777>

 **vista.ir**
Online Classified Service

فرامرز قریبیان

• شرح حال

▪ تاریخ تولد: ۱۳۲۰

▪ پدر سام قریبیان (بازیگر و مجری)

فرامرز قریبیان بازی در سینما را با فیلم «بیگانه بیا» ساخته مسعود کیمیایی در سال ۱۳۴۷ آغاز کرد. سپس به دلیل مسافرت به خارج از کشور چند سالی از سینما دور بود. در سال ۱۳۵۱ بار دیگر در فیلمی از مسعود کیمیایی به نام «خاک بازی» کرد و بازی خوب و روانش در فیلم «گوزنها» در کنار بازی قدرتمندانه بهروز وثوقی، نام او را سر زبانها انداخت. پس از انقلاب و در دهه شصت در فیلمهای بسیاری بازی کرد. و موفق شد از جشنواره ششم فیلم فجر جایزه بهترین بازیگر نقش اول مرد را برای بازی در فیلم



«ترن» دریافت کند. او در ضمن در سال ۱۳۶۵ طعم کارگردانی را هم با فیلم قابل قبول «جدال در تاسوکی» چشیده است.

در اوایل دهه هفتاد و در سال ۱۳۷۰ پس از ۱۵ سال بار دیگر در فیلمی از مسعود کیمیایی بازی کرد: ردپای گرگ. يك بازی ماندگار در فیلمی ماندگار. اما فرامرز قریبیان مزد بازی خویش در این فیلم را از جشنواره یازدهم فیلم فجر بخاطر بازی در فیلم بندر مه آلود گرفت.

قریبیان در سال ۱۳۷۴ دومین فیلم خود را کارگردانی کرد. قانون يك فیلم پلیسی معمولی بود که برای قریبیان امتیازی به حساب نمی آمد. اما قریبیان توانایی هایش در امر کارگردانی را در سال ۱۳۷۸ و با فیلم چشمهایش به همگان ثابت کرد. فیلمی شسته رفته با فصلهایی ماندگار با نگاه

به داستان داش آکل صادق هدایت.

فرامرز قریبیان سومین سیمرغ بلورینش را در جشنواره هجدهم فیلم فجر را برای بازی در ملودرام خوش ساخت مرد بارانی بدست آورد. آخرین

بازی او یکی از بهترین بازیهای اوست: رقص در غبار

• فیلم شناسی:

- تبعیدی ها (جهانگیر جهانگیری، ۱۳۷۰)
- طعمه (فرامرز صدیقی، ۱۳۷۱)
- دو نفر و نصفی (یدالله صمدی، ۱۳۷۰)
- بندر مه آلود (امیر قویدل، ۱۳۷۱)
- ردپای گرگ (مسعود کیمیایی، ۱۳۷۱)
- ترانزیت (علی سجادی حسینی، ۱۳۷۲)
- می خواهم زنده بمانم (ایرج قادری، ۷۳/۱۳۷۲)
- تجارت (مسعود کیمیایی، ۱۳۷۳)
- مروارید سیاه (شفیع آقا محمدیان، حبیب الله بهمنی، ۱۳۷۳)
- دایره سرخ (جمال شورجه، ۱۳۷۴)
- قانون (بازی و کارگردانی، ۱۳۷۴)
- اشك و لیخند (شاپور قریب، ۱۳۷۴)
- مرد بارانی (ابوالحسن داودی، ۱۳۷۸)
- چشمهایش (بازی و کارگردانی، ۱۳۷۸)
- نیستان (مجموعه، حسین مختاری، ۱۳۸۰)
- رقص در غبار (اصغر فرهادی، ۱۳۸۱)
- رویای خیس (پوران درخشنده، ۱۳۸۵)
- بیگانه بیا (مسعود کیمیایی، ۱۳۴۷)
- خاك (مسعود کیمیایی، ۱۳۵۱)
- صلوهُ ظهر (۱۳۵۲)
- گوزنها (مسعود کیمیایی، ۱۳۵۴)
- غزل (مسعود کیمیایی، ۱۳۵۵)
- جنگ اطهر (۱۳۵۸)
- سایه های بلند باد (۱۳۵۸)
- امشب اشکی می ریزد (۱۳۵۹)
- پرونده (مهدی صباغزاده، ۱۳۶۲)
- پایگاه جهنمی (اکبر صادقی، ۱۳۶۳)
- ریشه در خون (سیروس الوند، ۱۳۶۳)
- سناتور (مهدی صباغزاده، ۱۳۶۲)
- آوار (سیروس الوند، ۱۳۶۴)

- گردباد (کامران قدکچیان، ۱۳۶۴)
- جدال در تاسوکی (فقط کارگردانی، ۱۳۶۵)
- ترن (امیر قویدل، ۱۳۶۶)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85508>



فرانسیس فورد کاپولا

فرانسیس فورد کاپولا (Francis Ford Coppola) در ۷ آوریل سال ۱۹۳۹ در دیترویت میشیگان به دنیا آمد او یکی از مشهورترین کارگردانان و تهیه کنندگان آمریکایی - ایتالیایی تبار سینمای هالیوود است که وی را بیشتر به خاطر ساخت ۳ گانه پدر خوانده می‌شناسند. کودکی و نوجوانی کاپولا در نیویورک گذشت. پدرش کارمینه کاپولا آهنگساز و موسیقیدان و مادرش بازیگر بود. او مدرک خود را در ادبیات نمایشی از دانشگاه هوفسترا گرفت و سپس به دانشگاه کالیفرنیا در لس آنجلس رفت و به تحصیل در رشته فیلمسازی پرداخت و کار خود را در سینما با دستکاری راجر کورمن شروع کرد.



کاپولا در سال ۱۹۶۳ اولین فیلم خود را ساخت و ۴ سال بعد به فیلمنامه نویسی روی آورد و توانست در سال ۱۹۶۶ برنده اسکار بهترین فیلمنامه اقتباسی شود. در همان سال کمپانی مستقل فیلم زئوتروپ را همراه با جورج لوکاس تاسیس کرد. اولین فیلم این کمپانی به کارگردانی جورج لوکاس و تهیه کنندگی کاپولا ساخته شد.

دومین فیلم آنها توانست در ۵ رشته از جمله بهترین فیلم نامزد دریافت جایزه اسکار شود. کاپولا در سال ۱۹۶۶ حالا تو بچه بزرگی هستی را کارگردانی کرد که نامزد نخل طلای جشنواره کن ۱۹۶۷ شد.

۳ گانه پدر خوانده که برای کاپولا شهرت جهانی به همراه آورد در سال‌های ۱۹۷۲، ۱۹۷۴ و ۱۹۹۰ ساخته شد. این فیلم در سال ۱۹۷۳ برنده اسکار فیلمنامه اقتباسی و نامزد اسکار کارگردانی شد.

در سال ۱۹۷۵ کاپولا توانست برنده اسکار کارگردانی برای پدر خوانده ۲ شود. این فیلم همچنین اسکار بهترین فیلم و بهترین فیلمنامه اقتباسی را

از آن خود کرد. این سال برای کاپولا با موفقیت دیگری نیز همراه بود.

فیلم مکالمه محصول سال ۱۹۷۴ نامزد اسکار بهترین فیلم و فیلمنامه غیراقتباسی شد. پدر خوانده ۳ هم در سال ۱۹۹۱ نامزد اسکار بهترین فیلم و بهترین کارگردانی شد.

اینک آخرالزمان (۱۹۷۹) نیز در میان آثار کاپولا از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. فیلمنامه این اثر را خودش نوشته است. این فیلم در سال ۱۹۸۰ نامزد اسکار کارگردانی، بهترین فیلم و فیلمنامه اقتباسی و همچنین برنده نخل طلا و جایزه فیپرسکی جشنواره کن ۱۹۷۹ شد.

از دیگر کارهای او می‌توان دراکولای برام استوکر ۱۹۹۲ و باران ساز ۱۹۹۷ را نام برد. فیلم دیگر وی جوانی بدون جوانی نام دارد که در سال ۲۰۰۷ ساخت و داستان یک پیرمردی است که پروفیسور زبان است و در اثر اصابت صاعقه نه تنها جان خود را از دست نمی‌دهد بلکه بدن و فکر او جوانی خود را بازمی‌یابد.

• افتخارت هنری کاپولا:

- ۱۹۹۱ ، نامزد اسکار کارگردانی برای فیلم پدرخوانده: قسمت سوم
- ۱۹۹۱ ، نامزد اسکار بهترین فیلم برای فیلم پدرخوانده: قسمت سوم
- ۱۹۸۰ ، نامزد اسکار کارگردانی برای فیلم اینک آخرالزمان
- ۱۹۸۰ ، نامزد اسکار بهترین فیلم برای فیلم اینک آخرالزمان به همراه فرد روس، گری فدریکسون و تام استرنبرگ
- ۱۹۸۰ ، نامزد اسکار فیلمنامه اقتباسی برای فیلم اینک آخرالزمان به همراه جان میلوش
- ۱۹۷۵ ، برنده اسکار کارگردانی برای فیلم پدرخوانده: قسمت دوم
- ۱۹۷۵ ، برنده اسکار بهترین فیلم برای فیلم پدرخوانده: قسمت دوم به همراه گری فدریکسون و فرد روس
- ۱۹۷۵ ، برنده اسکار فیلمنامه اقتباسی برای فیلم پدرخوانده: قسمت دوم به همراه ماریو پوزو
- ۱۹۷۵ ، نامزد اسکار بهترین فیلم برای فیلم مکالمه
- ۱۹۷۵ ، نامزد اسکار فیلمنامه غیر اقتباسی برای فیلم مکالمه
- ۱۹۷۴ ، نامزد اسکار بهترین فیلم برای فیلم گرافیتی امریکایی به همراه گری کورتز
- ۱۹۷۳ ، برنده اسکار فیلمنامه اقتباسی برای فیلم پدرخوانده به همراه ماریو پوزو
- ۱۹۷۳ ، نامزد اسکار کارگردانی برای فیلم پدرخوانده
- ۱۹۷۱ ، برنده اسکار فیلمنامه غیر اقتباسی برای فیلم پاتن به همراه ادموند نورث
- ۱۹۷۹ ، برنده جایزه فیپرسکی جشنواره کن برای فیلم اینک آخرالزمان
- ۱۹۷۹ ، برنده نخل طلای جشنواره کن برای فیلم اینک آخرالزمان
- ۱۹۷۴ ، برنده نخل طلای جشنواره کن برای فیلم مکالمه
- ۱۹۶۷ ، نامزد نخل طلای جشنواره کن برای فیلم حالا تو بچه بزرگی هستی

• برخی از آثار کاپولا:

- حالا تو بچه بزرگی هستی، ۱۹۶۶
- پدرخوانده، ۱۹۷۲
- مکالمه، ۱۹۷۴
- پدرخوانده: قسمت دوم، ۱۹۷۴
- اینک آخرالزمان، ۱۹۷۹
- پدرخوانده: قسمت سوم، ۱۹۹۰

▪ دراکولای برام استوکر، ۱۹۹۲

▪ باران‌ساز، ۱۹۹۷

▪ جوانی بدون جوانی، ۲۰۰۷

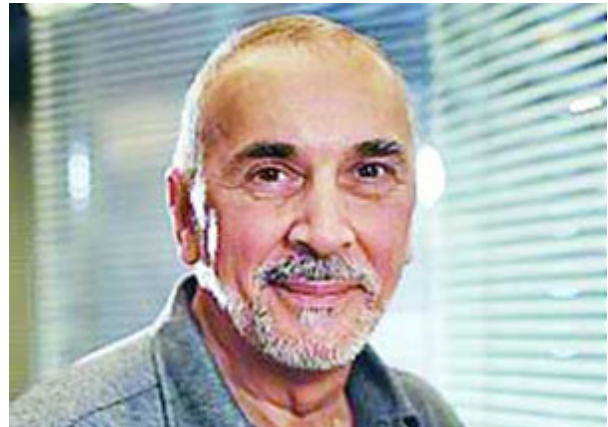
منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=120474>

 vista.ir
Online Classified Service

فرانک لانگلا

همبازی مایکل شین در فیلم فراست / نلکسون در نقش ریچارد نیکسون بازی کرده است. او اول ژانویه ۱۹۳۸ در شهر نیوجرسی به دنیا آمد. فرانک لانگلا هم مثل شین بیشتر یک بازیگر تئاتری است. منتقدین او را بازیگری دقیق و ریزبین می‌دانند که با ایفای نقش‌های متفاوت و سخت بر روی صحنه تئاتر، توانایی خود را به منصفه نمایش گذاشته است. بازی‌اش در نمایش دراکولا به قدری مورد توجه قرار گرفت که نسخه سینمایی آن هم در سال ۱۹۷۹ ساخته شد. همین فیلم او را در سطح بین‌المللی تبدیل به یک چهره معروف کرد.



در طول این سالها در تعدادی فیلم سینمایی بازی کرده، ولی همیشه ترجیح داده که بر روی عشق و علاقه اول و اصلی زندگی‌اش یعنی تئاتر تمرکز کند. او روی صحنه تئاتر در نقش‌های کمدی، درام و حتی جدی و عبوس بازی کرده است. اکثر نمایشنامه‌های معروف و قدیمی و جدید دنیا، تئاتر، او را در یکی از نقش‌های مهم خود داشته است. با این حال، ترجیح می‌دهد نقش کاراکترهای نمایشنامه‌های ویلیام شکسپیر را روی صحنه تئاتر بازی کند.

وویی گلدبرگ بازیگر معروف سینما همسر دومش بود. آنها در سال ۲۰۰۱ از یکدیگر جدا شدند. یک دوچین جایزه تئاتری دارد، ولی هنوز موفق به دریافت جایزه اسکار نشده است. منتقدین سینمایی عقیده دارند هم او و هم مایکل شین برای نقش‌های خود در «فراست / نیکسون» امسال نامزد دریافت جایزه اسکار خواهند شد. لانگلا اولین جایزه تئاتری خود را در سال ۱۹۶۵ گرفت که اوایل کار هنری‌اش بود. جزو معدود بازیگرانی است که تا به حال دو بار جایزه تونی (اسکار تئاتری) را در سال‌های ۱۹۷۵ و ۲۰۰۲ گرفته است. لانگلا در کنار کریستوفر لری و ریچارد ااکسنبرگ، جزو معدود بازیگرانی است که روی صحنه تئاتر و جلوی دوربین سینما در دو نقش دراکولا و شرلوک هولمز بازی کرده است. این بازیگر که نیمه ایتالیایی است، تا به حال سفرهای کاری زیادی به این کشور اروپایی داشته و نمایش‌های زیادی را در آنجا به دو زبان انگلیسی و ایتالیایی به روی صحنه برده است. دستمزدش از بازی در «پیش‌تازان فضا» را به کودکان استثنایی هدیه کرد و در حال حاضر در چند دانشگاه معتبر به عنوان استاد هنر (در

منبع : بازیاب

<http://vista.ir/?view=article&id=127204>

فرحناز منافی ظاهر

جنسیت: زن

تولد و وفات: (متولد اول خرداد ماه 1339 - ...)

محل تولد: ایران - اردبیل - اردبیل

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

همسر حسین محب اهری (بازیگر سینما و تلویزیون)

فوق دیپلم هنر از دانش سرای هنر.

شروع فعالیت با گویندگی در گروه کودک رادیو و بازی در نمایش‌های رادیویی.

عروس (بهرروز افخمی - 1369)

مدرسه پیرمردها (علی سجاید حسینی - 1370)

سیرک بزرگ (اکبر خواجوئی - 1370)

پرواز در نهایت (1370)

راز چشمه سرخ (علی سجادی حسینی - 1371)

روز فرشته (بهرروز افخمی - 1372)

همسر (مهدی فخیم زاده - 1372)

راه افتخار (داریوش فرهنگ - 1373)



هدف (بهرام کاظمی - 1373)

تحفه هند (محمد رضا زهتابی - 1374)

عروس کاغذی (1374)

شریک زندگی (سیدعلی خوشن نشین - 1374)

روزی که خواستگار آمد (فریال بهزاد - 1375)
دختر شیرینی فروش (ایرج طهماسب - 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58947>

 **vista.ir**
Online Classified Service

فرشته صدر عرفایی

- شرح حال
- تاریخ تولد: ۱۳۴۱
- مدرک تحصیلی: دیپلم.
- همسر کامبوزیا پرتوی (نویسنده و کارگردان سینما)
- شروع فعالیت از سال ۱۳۵۳ با تئاتر عروسکی در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. نامزد دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش دوم زن در سیزدهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم بادکنک سفید.
- فیلم شناسی:
- دو خواهر (بازی عروسکی + گوینده، ۱۳۷۳)
- دایره (جعفر پناهی - ۱۳۷۸)



- زیر نور ماه (سیدرضا میرکریمی، ۱۳۷۹)
- کافه ترانزیت (کامبوزیا پرتوی، ۱۳۸۲)
- روزهای انتظار (اصغر هاشمی، ۱۳۶۵)
- صعود (فریدون جیرانی، ۱۳۶۶)
- گلنار (کامبوزیا پرتوی - بازی عروسکی، ۱۳۶۷)
- بادکنک سفید (جعفر پناهی - ۱۳۷۳)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85502>

فرهاد اصلانی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1345 - ...)

محل تولد: ایران - کردستان - بیجار

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

فارغ التحصیل دوره کارگردانی و بازیگر تئاتر از فرهنگسرای نیاوران.

اولین بار در نقش جوان میوه فروش در مجموعه تلویزیونی همسایه‌ها که در سال 1372 و به مناسبت ماه مبارک رمضان از تلویزیون پخش می‌شد، نظرها را به سوی خود جلب کرد و سپس بازی کوتاهش در همان نقش در فیلم روسری آبی او را به سینما کشاند.

فیلم‌های سینمایی:

روسری آبی (رخشان بنی اعتماد، 1373)

سفر به چزابه (رسول ملاقلی پور، 1374)

باشگاه سری (جمال شورجه، 1377)



عشق فیلم (ابراهیم وحیدزاده، 1379)

مجموعه‌های تلویزیونی:

ایلغار (فیلم کوتاه 1370)

امام‌علی علی (ع) (1370-5)

نقش عشق (فیلم کوتاه 1371)

همسایه‌ها (1373)

بهاران در بهار (1373)

خانه در آتش (1373)

چشم سوم (1374)

خاطره‌ها (1375)

خاطرات يك خبرنگار (1375)

سفر به جزایه (1375)

پزشکان (1377)

زیر بازارچه (1377)

آسمان پرستاره / بن بست (1378)

کیف انگلیسی (1378)

داستان يك شهر (1379)

پلیس جوان (1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58767>

 **vista.ir**
Online Classified Service

فرهاد جم

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1345 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

لیسانس تئاتر از دانشکده هنر.



با مجموعه موفق "همسران" نخستین بار به تلویزیون آمد و همزمان با این مجموعه در فیلم پری ساخته داریوش مهرجویی نقش کوتاهی ایفاء کرد. او هیچگاه در سینما موفق نبود. اما در

تلویزیون بازی‌های درخور توجهی ارائه داد.

پری (1373)

همسران (مجموعه تلویزیونی، 74/1373)

دزدان مادر بزرگ (مجموعه تلویزیونی، 1374)

راز سب (مجرى، 75/1374)

سرزمینی دیگر (1375)

فرزندم بزرگ شده (مجموعه تلویزیونی، 1375)

در پی فاخته (مجموعه تلویزیونی، 1376)

ماه مهربان (مجموعه تلویزیونی، 1376)

جنون (ویدئوکلیپ، 1376)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58806>



فریبا کامران

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1346 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: لیسانس زبان فرانسه - فارغ التحصیل بازیگری از فرهنگسرای نیاوران.



فعالیت هنری خود را از سال 1366 در کلاس‌های آزاد بازیگری دانشگاه تهران آغاز کرد.

بین فیلم‌های اول و دوم سینمائی‌اش وقفه‌ای بسیار طولانی افتاد. اما برای دومین و سومین فیلم سینمائی‌اش - از کنار هم می‌گذریم و فرش باد - نامزد دریافت جایزه از نوزدهمین و بیست و یکمین جشنواره فیلم فجر شد.

سقفی که بود (فیلم کوتاه، 1370)

جاده عشق (رجب محمدین، 1371)

همسایه (مجموعه تلویزیونی، 1372)

پهلوانان نمی‌میرند (مجموعه تلویزیونی، 1374)

سمفونی فرشتگان (فیلم کوتاه، 1377)

گل طلائی (فیلم کوتاه، 1378)

فرزند (داستانی تلویزیونی، 1378)

از کنار هم می‌گذریم (ایرج کریمی، 1379)
شب لطیف است (ویدئوئی، 1380)
فرش باد (کمال تبریزی، 1381)
چند تار مو (ایرج کریمی، 1382)
باغ‌های کندلوس (ایرج کریمی، 1383)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58914>

 **vista.ir**
Online Classified Service

فریبرز عرب نیا

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1343 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرک تحصیلی: لیسانس گرافیک از دانشکده هنرهای تجسمی دانشگاه هنر.

همسر سابق آتیه فقیه نصیری.

همسر فعلی عسل بدیعی.



- همزمان با تحصیلات دانشگاهی، آموزش سینما را در مجتمع آموزشی

سینما آغاز کرد و مدتی نیز کلاس‌های بازیگر تئاتر را در کانون تئاتر تجربی گذراند.

- نمایش‌هایی که طی این دوره بازی و کارگردانی کرده عبارتند از: آوازخوان طاس، کالیگولا، دایره گچی ففقاژی و ...

- فریبرز عرب نیا تا قبل از سال 1374 در هشت فیلم در نقش‌های دوم و سوم ظاهر شد و هیچ‌گاه نتوانست توانایی‌هایش را به معرض نمایش بگذارد. اما وقتی از طرف مسعود کیمیائی برای بازی در فیلم ضیافت از او دعوت شد، همگان بر این عقیده بودند که کیمیائی قهرمان خود را یافته است. بازی او در فیلم ضیافت یکی از بهترین بازی‌های جشنواره چهاردهم فیلم فجر بود.

- اوج هنرنمایی فریبرز عرب نیا در فیلم سلطان بود. او توانست شمایل یک قهرمان به ته خط رسیده را به زیبایی هرچه تمام‌تر ایفاء کند. این نقش‌آفرینی تا حدی خوب و پذیرفتنی بود که منتقدان ماهنامه فیلم بازی او را بهترین بازی جشنواره پانزدهم فیلم فجر خواندند. این در حالی بود

که عرب نیا حتی کاندید دریافت جایزه هم نشده بود.

- فریبرز عرب نیا در فاصله بین ضیافت و سلطان سه فیلم بازی کرد. سه فیلم حادثه‌ای. فیلم‌هایی که نه ارزش ماندگاری داشتند و نه عرب نیا نشانی از خود داشت. عرب نیا تا به امروز همچنان در فیلم‌های نچندان مطرح بازی می‌کند. او می‌توانست چهره‌ای ماندگار در سینمای ایران از خود به‌جای بگذارد اما بیراهه‌های کارنامه بازیگری او شاید حتی بازی‌های بسیار خوبش را زیر سؤال ببرد.

- فریبرز عرب نیا پس از سلطان، سه چهار بازی خود هم در کارنامه سینمایی‌اش ثبت کرد تا همچنان خیلی‌ها به او امیدوار باشند. بازی قابل قبول او در فیلم جهان پهلوان تختی و به‌خصوص شوکران - هر دو ساخته بهروز افخمی - و بازی متفاوت و بسیار دشوارش در فیلم شیفته فریبرز عرب نیا را به‌عنوان یکی از چهره‌های برتر دهه هفتاد سینمای ایران معرفی کرد.

وصل نیکان (ابراهیم حاتمی کیا، 1370)

مسافران (بهرام بیضانی، 1370)

خسوف (رسول ملاقلی پور، 1371)

من زمین را دوست دارم (ابوالحسن داودی، 1372)

آهوی وحشی (حمید خیرالدین، 1371)

مرد پنجم (سیدمحسن شهابی، 1373)

سال‌های بیقراری (مسعود نوابی، 1373)

کاکادو (تهمینه میلانی، 1373)

ضیافت (مسعود کیمیائی، 1374)

ستاره‌های سربی (مهدی ودادی، 1375)

فرار مرگبار (تورج منصوری، 1374)

بالاخر از خطر (سعید عالم زاده، 1375)

سلطان (مسعود کیمیائی، 1375)

جهان پهلوان تختی (بهروز افخمی، 1376)

شاهرگ (علی غفاری، 1376)

بادام‌های تلخ (کاظم معصومی، 77/1376)

شوکران (بهروز افخمی، 1377)

دلباخته (خسرو معصومی، 1378)

شیفته (محمدعلی سجادی، 1378)

هزاران زن مثل من (رضا کریمی، 1378)

رنگ شب (محمدعلی سجادی، 1379)

هفت پرده (فرزاد مؤتمن، 1379)

از صمیم قلب (بهرام کاظمی، 1379)

وکیل (مجموعه تلویزیونی، سیروس مقدم، 1381)

دختری در قفس (قدرت الله صلح میرزایی، 1381)

عطش (محمدحسین فرح بخش، 1381)

برگ برنده (سیروس الوند، 1381)

پروانه (عباس رافعی، 1382)

باج خور (فرزاد مؤتمن، 1382)

مختارنامه (داود میرباقری، 1383)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58884>



فریمه فرجامی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (متولد هجدهم اردیبهشت ماه 1331 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

لیسانس رشته ادبیات دراماتیک از دانشکده هنرهای دراماتیک.

شروع فعالیت از سال 1355 با بازی در نمایش تلویزیونی آدمک مومی.



با بازی در فیلمی از مسعود کیمیائی - خط قرمز (1361) به سینما آمد و با بازی در فیلمی از مسعود کیمیائی اولین جایزه‌اش را گرفت: سرب (1367).

بازی‌های درخشانش در سه فیلم مادر (1368)، پرده آخر (1369) و به خصوص نرگس (1370) او را به‌عنوان بهترین بازیگر اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد مطرح کرد. اما نزدیک به يك دهه است که دیگر از فریمه فرجامی خبری نیست. حضور کوتاه او در فیلم آب و آتش علی‌رغم سعی و تلاش فراوانش برای بازگشت به دوران اوج گذشته چندان کارساز نبود.

او اواخر سال 1381 در فیلم يك کارگردان / بازیگر به‌نام زهر عسل (ابراهیم شیبانی) در نقش اول ظاهر شد.

خط قرمز (مسعود کیمیائی، 1361)

تیغ و ابریشم (مسعود کیمیائی، 1365)

اجاره نشین‌ها (داریوش مهرجویی، 1365)
بی‌پناه (علیرضا داودنژاد، 1365)
سرب (مسعود کیمیائی، 1367)
مادر (علی حاتمی، 1368)
پرده آخر (واروژ کریم مسیحی، 1369)
بخش 4 جراحی (مجموعه، 1369)
نرگس (رخشان بنی اعتماد، 1370)
تماس شیطانی (حسن قلی زاده، 1371)
بانی چاو (فیلم / مجموعه، احمدرضا گرشاسبی، 1374)
جوانمرد (جمشید آهنگرانی، 75/1374)
عشق گمشده (سعید اسدی، 76/1375)
ساغر (سیروس الوند، 1376)
پهلوانان نمی‌میرند (مجموعه، حسن فتحی، 1375)
راه سوم (مجموعه، قاسم جعفری، 1377)
آب و آتش (فریدون جیرانی - 79/1378)
فرمان (مجموعه، 1381)
زهر عسل (ابراهیم شیبانی، 1382)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58896>


Online Classified Service

فقیهه سلطانی

- شرح حال
- متولد ۱۳۵۲ در تهران
- کارشناس ادبیات نمایشی از دانشگاه آزاد اسلامی
- يك دوره بازیگری را زیر نظر گلاب آدینه گذرانده است.
- با فیلم معجزه خنده استعداد دیگری به عرصه





سینما قدم نهاد.

▪ اما به دلیل کم کاری تنها در يك فیلم دیگر به نام عینک دودی ظاهر شد که بسیار موفق تر از فیلم قبلی بود.

▪ او در بیست و یکمین جشنواره فیلم فجر با ۳ فیلم پرکارترین بازیگر بود و بازی اش در صورتی اوج

هنرنمایی او بود.

• فیلم شناسی:

▪ میهمانی از بهشت (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۷۹)

▪ دوشیزه (محمد درمنش، ۱۳۸۱)

▪ نغمه (ابوالقاسم طالبی، ۱۳۸۱)

▪ صورتی (فریدون جیرانی، ۱۳۸۱)

▪ بی بی یون (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۷۳)

▪ معجزه خنده (فقیه سلطانی، ۱۳۷۵)

▪ ای حریر عشق (۱۳۷۷)

▪ سایه (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۷۷)

▪ عینک دودی (محمدحسین لطیفی، ۱۳۷۸).

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85505>

 Vista.ir
Online Classified Service

فورست ویتاگر

<فورست ویتاگر> در مراسم اسکار که در تاریخ ۲۵ فوریه ۲۰۰۷ صورت پذیرفت، به عنوان برترین هنرپیشه مرد سال انتخاب شد. او پیش از این نیز بارها جوایز مختلف سینمایی از جمله <گلدن گلاب> و <SAG> را از آن خود کرده بود. ویتاگر علاوه بر سینما در تئاتر و تلویزیون نیز فعال بوده و به کار تهیه‌کنندگی و کارگردانی نیز پرداخته است. در اسکار امسال او با بازی در



نقش <عیدی امین>، دیکتاتور معروف اوگاندا در فیلم <آخرین پادشاه اسکاتلند>، توانست این جایزه بزرگ را از آن خود کند.

• زندگی‌نامه

<فورست ویتاکر> در ۱۵ جولای سال ۱۹۶۱ در <لانگ ویو> واقع در نگزاس چشم به جهان گشود. پدرش <فورست ویتاکرجونیور> کارمند اداره بیمه و



فرزند فورست ویتاکر رمان‌نویس بود و مادرش <لورا فرانسیس اسمیت>، شغل آموزگاری داشت. مادرش <لورا> در کنار بزرگ کردن و تربیت فرزندان به دانشگاه می‌رفت و توانست دو مدرک دانشگاهی اخذ کند. فورست، دو برادر به نام‌های <کن> و <دیمون> و یک خواهر بزرگ‌تر به نام <دبورا> دارد. وقتی ویتاکر کوچک بود، خانواده‌اش به لوس‌آنجلس نقل مکان کردند و او در مدرسه جدید به تیم فوتبال پیوست و در قسمت دفاع بازی می‌کرد. مدتی بعد ویتاکر عضو تیم فوتبال دانشگاه <پلی‌تکنیک کالیفرنیا> شد، تا این‌که بالاخره مجبور شد به‌خاطر مصدومیت از ناحیه کمر و ضعیف شدن آن قسمت از بدن، این ورزش را کنار بگذارد. پس از آن او در هنرستان هنرهای زیبای دانشگاه کالیفرنیا جنوبی در رشته موسیقی اوپرا پذیرفته شد و بعد به گرایش نمایش روی آورد. در سال ۱۹۸۲ در این رشته فارغ‌التحصیل شد و در همان زمان عضو شعبه استودیوی نمایش لندن در کالیفرنیا شد. او در طول مدت تحصیل برای کسب درآمد و رفع احتیاجات خود به شغل راننده تاکسی روی آورد. معروف است که او دیگر عادت کرده بود که شب‌ها افراد مست لایعقل را از کلوپ <هارپ> به خانه‌هایشان برساند. نخستین کارگردانی که ویتاکر را کشف کرد، از او خواست در فیلم <اوپرای گدایان> آواز بخواند.

• کار حرفه‌ای

اولین کار قابل ملاحظه ویتاکر در عرصه سینما به سال ۱۹۸۲ باز می‌گردد. در آن سال او در کنار هنرپیشگان شناخته شده‌ای که آن زمان مثل او تازه کار بودند، همچون نیکلاس کیج، فوب گیتس و شون پن در فیلم <زمان‌های سریع در بلندی‌های ریجمنت> بازی کرد. پس از آن او در فیلم‌هایی مثل <جوخه>، <صبح به‌خیر ویتنام> و <رنگ پول> ظاهر شد. در سال ۱۹۸۸ فورست در فیلم <پرنده> به کارگردانی <کلینت اسپت وود> نقش موسیقی‌دانی به نام <چارلی پارکر> را ایفا کرد و با این کار خود برنده عنوان بهترین هنرپیشه مرد جشنواره فیلم کن و نامزد دریافت جایزه گلدن گلوب شد. گفته می‌شود قرار بود ویتاکر کار نویسندگی و کارگردانی فیلم اکشن <آلبرت چاق> را انجام دهد ولی به‌خاطر اختلافاتی که بین او و تهیه‌کننده وجود داشت ویتاکر این پروژه را رها کرد.

فورست ویتاکر در دهه نود به تهیه‌کنندگی و کارگردانی روی آورد. او در سال ۱۹۹۱ دستیار کارگردان و تهیه‌کننده فیلم <خشونت در دره‌ارلم> بود و در سال ۲۰۰۲ تهیه‌کننده فیلم تلویزیونی <Door to door> با بازی <ویلیام میسی> بود که برنده جایزه شد. ویتاکر در سال ۱۹۹۳ اولین فیلم خود را با نام <رکاب‌دار> کارگردانی کرد که درباره خشونت‌های داخل شهری بود. در سال ۱۹۹۵ فیلم <در انتظار دم برآوردن> را کارگردانی کرد و در سال ۲۰۰۴ کارگردان فیلم کم‌دی رمانتیک، <اولین فرزند دختری> بود. سال ۲۰۰۶ سال پرکاری برای فورست ویتاکر بود. در این سال او در سریالی تلویزیونی به نام <محافظ> در نقش ستوان <پان کاوانوف> به ایفای نقش پرداخت. یک پلیس با فشارهای روحی شدید که بسیار مورد توجه سینمادوستان قرار گرفت. در پاییز سال ۲۰۰۶ ویتاکر در فیلم <ER> ظاهر شد. او در نقش مردی بود که با یک سرفه ساده به بیمارستان مراجعه کرد ولی این بیماری سطحی به‌خاطر تشخیص غلط پزشکان در نهایت به سکنه مغزی و فلج ناشی از آن انجامید. همین موضوع سبب شد که او از پزشکان به شدت خشمگین شود. در همین سال، او در کنار <جیمی فاکس> در فیلم ویدئویی <زندگی در آسمان> ظاهر شد. ویتاکر به‌خاطر بازی در نقش <عیدی امین> در فیلم <آخرین پادشاه اسکاتلند> که آن نیز در سال ۲۰۰۶ فیلم‌برداری شد، مورد توجه منتقدان قرار گرفت و توانست جایزه بهترین هنرپیشه را از سوی مراکز همچون منتقدان فیلم نیویورک، اتحادیه منتقدان فیلم لوس‌آنجلس، هیئت ملی فیلم و اتحادیه منتقدان پخش فیلم به دست آورد. در ۱۵ ژانویه سال ۲۰۰۷ او جایزه بهترین هنرپیشه مرد جشنواره گلدن گلوب و در روز ۲۸ ژانویه ۲۰۰۷ جایزه صنف هنرپیشگان سینما را نصیب خود کرد. ویتاکر برای بازی در این نقش تحقیقات مفصلی به عمل آورد، کتاب‌های بسیاری درباره عیدی امین، دیکتاتور اوگاندایی مطالعه کرد، چندین فیلم مستند درباره زندگی و روحیات او دید و با دوستان و خانواده امین از نزدیک ملاقات کرد. او لهجه شرق

آفریقا را کاملا فرا گرفت و زبان <سواهیلی> را که در طول فیلم به خوبی با آن صحبت می‌کند، آموخت.

• زندگی خانوادگی

<فورست ویتاکر> در سال ۱۹۹۶ در ۳۵ سالگی با <کیث ویتاکر> همکار بازیگر خود ازدواج کرد. آنها دو دختر به نام‌های <سونت> و <ترو> دارند. آنها از ازدواج‌های قبلی خود یک پسر به نام <اوشن> و یک دخترخوانده به نام <اوتم> دارند. ظاهر به یادماندنی فورست به‌خاطر نوع خاص چشم اوست که باید گفت یک حالت مادرزادی است و از بدو تولد به همین صورت بوده. فورست ویتاکر انسانی ورزشکار و ورزیده است. او در رشته کنگ‌فو و در ورزش کاراته صاحب کمربند مشکی است ولی با وجود درشتی جنه جالب است بدانید که او یک گیاهخوار بوده و به تازگی یک رستوران غذاهای خام و گیاهی با نام <طعم الهه> در غرب لوس‌آنجلس افتتاح کرده است.

• آخرین پادشاه اسکاتلند

در فیلم <صبح به‌خیر ویتنام>، فورست ویتاکر یک سرجوخه بشاش بود. در <رنگ پول> یک کلاهبردار سطح پایین بود و در <بازی گریه‌آور> در نقش یک سرباز اسیر انگلیسی ظاهر شد. او نقش‌های بزن بهادری مثل فیلم روح سگ تا نقش‌های کلاس بالایی همچون فیلم، Pret a porter را بازی کرده است ولی باز نقش او با همیشه تفاوت داشت؛ نقش عیدی امین، دیکتاتور آفریقای در فیلم <آخرین پادشاه اسکاتلند> نقشی بود که او را به سطح برترین‌های سینمای دنیا رساند و برنده اسکار کرد. هر چند که او تقریباً هر نوع نقشی را بازی کرده بود ولی این نقش برای او تازگی خاصی داشت. او در زمان فیلمبرداری این فیلم در مصاحبه‌ای با <ساندی مورنینگ> می‌گوید: این نقش خیلی غیرعادی و جدید است. هنوز هم دارم سعی می‌کنم به آن عادت کنم. می‌فهمید چی می‌گویم؟ خیلی دوستش دارم. ویتاکر با آرامشی بزرگوارانه که در هالیوود کمیاب است، از کارش سخن می‌گوید. موضوعی که بیش از هر چیز در او جلب توجه می‌کند، انسانیت ذاتی اوست. او می‌گوید <نمی‌گویم آدمی خاکی هستم، ولی سعی می‌کنم از حد خودم فراتر نروم و بلندپرواز نباشم. سعی می‌کنم نجیب باشم و انسان بهتری شوم. نمی‌دانم می‌توانم یا نه؟>

• گفتگو پس از اسکار

هر ساله پس از اتمام مراسم اسکار برندگان در اتاق جمع می‌شوند تا از آنها عکس‌های ویژه گرفته شود. خبرنگاران نیز از این فرصت استفاده کرده و به آنجا می‌روند تا با آنها مصاحبه به عمل آورند. در این‌جا بخشی از مصاحبه با ویتاکر را می‌خوانید:

- سلام فورست، مبارکه.

_ متشکرم.

- بالاخره شب جادویی رسید. در مصاحبه قبلی گفتی باید نوعی انسانیت در وجود عیدی امین پیدا کنی و وقت زیادی را صرف این موضوع کردی. تو در یک دیکتاتور ظالم و قاتل چه چیزی را یافتی؟

_ خب، من سعی کردم بفهمم وقتی بچه بود، چه بر او گذشته است. او در مزرعه نیشکر کار می‌کرد. پدرش او را رها کرد. بعد کم‌کم زندگی او جنبه‌های تیره‌تر خود را به ما نشان داد و توانستیم تا حدودی درک کنیم چطور این کودک که شادمانه در مزرعه می‌دوید به مرحله‌ای می‌رسد که مردم او را به چشم یک هیولا می‌نگرند.

- تو انسان نرم‌خوبی هستی. آیا بازی در نقش یک انسان ستمگر بر روحیه خودت تاثیر منفی نگذاشت؟

_ می‌دانید من نقش او را بازی نمی‌کردم که از دست او دیوانه شوم، من خود او شدم، ولی در مواردی مثل فیلم <پرنده> یا فیلم‌هایی که باید در آن نقش یک انسان معتاد را بازی می‌کردم برایم سخت‌تر بود. این افراد از زندگی سیر

هستند، ولی عیدی امین زندگی را دوست داشت. ایفای نقش آنها سخت‌تر بود. هر روز صبح باید بیدار شوی و فکر کنی من می‌خواهم زندگی کنم، ولی مجبور باشی طور دیگری نشان دهی.

- شما برای افتتاحیه اکران این فیلم در اوگاندا بودی، بازتاب در آنجا چطور بود؟

_ من سه روز پیش آنجا بودم. این فیلم را برای مردم اوگاندا و رییس‌جمهور آن کشور نمایش دادیم. مردم واقعا، آن را پذیرفتند و رییس‌جمهور گفت از این به بعد وقتی قرار باشد درباره آن دوران صحبت کنم، همه را به این فیلم ارجاع می‌دهم. بنابراین این فیلم بازتاب خوبی داشت. آنها می‌گفتند

این یکی از مهم‌ترین اتفاقات اوگاندا پس از سال‌های طولانی است.

• کوتاه از زندگی ویتاگر

- کیث و فورست نخستین‌بار در بوستون و در زمان فیلمبرداری فیلم «رانده شده» یکدیگر را ملاقات کردند.

- آنها در چهارم می سال ۱۹۹۶ در خلیج مونتگو در جامائیکا ازدواج کردند. در این مراسم «اوشن» پسر فورست حلقه ازدواج و «اوتم» دختر کیث دسته‌گل عروس را حمل می‌کردند.

- کیث درباره فورست می‌گوید: وقتی برای اولین بار فورست را دیدم با خود گفتم او مرد نجیب و خوبی است. او مرد خوش برخوردی است و خیلی راحت می‌شود با او دوست شد.

- آنها با داشتن چهار فرزند اوقات فراغت خیلی کمی دارند. ویتاگر با حرفه بازیگری، آهنگسازی و کارگردانی گاه ماه‌ها از لوس‌آنجلس دور است، ولی هر روز تلفنی با همسرش صحبت می‌کند.

- با وجود رقیق‌القلب بودن ویتاگر، چهره ظاهری‌اش سبب شده که به او لقب بدهیبت‌ترین برنده اسکار را بدهند.

منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=253185>



فیلیپ کوپر

بازیگر فرانسوی، متولد ۲۱ سپتامبر ۱۹۵۰ در مارسی. از سال ۱۹۶۸، کار بازیگری را در TEX (تئاتر تجربی شهر اکسان پرووانس) شروع کرد و بعد از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۸، به عضویت گروه تئاتر سولی (خورشید) درآمد و در نمایش های «۱۷۸۹» (۱۹۷۰-۱۹۷۱)، «۱۷۹۳» (۱۹۷۲-۱۹۷۳) و «عصرطلایی» (۱۹۷۵) به کارگردانی آراین موشکین بازی کرد.

در سال ۱۹۷۶، شروع کرد به نوشتن یادداشت های روزانه اش تحت عنوان «یادداشت های یک مرد جوان» که دربرگیرنده خاطراتش بین سال های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱ بود و در سال ۱۹۹۹ به چاپ رسید. او در فیلم «مولیر» (۱۹۷۷) به کارگردانی آراین موشکین، نقش مولیر را بازی کرد و یک سال بعد نمایشنامه «دون ژوان» اثر مولیر را

در تئاتر سولی بازی و کارگردانی کرد. از سال ۱۹۷۹ به همکاری با کارگاه تئاتر لوون لانوو پرداخت و نقش لورنزو را در نمایش «لورنزااسیا» از آلفرد دو موسه و به کارگردانی اتمار کرجکا بازی کرد. در جشنواره آوبنیون همان سال در نمایش «سه خواهر» چخوف به کارگردانی همین کارگردان، نقش توزنباخ را بازی کرد.

دو سال بعد، او با الهام از زندگی خود، اولین اپیزود از مجموعه نمایشی ۱۱ اپیزودی را که بعدها «رمان یک بازیگر» نام گرفت، در بروکسل اجرا کرد. نسخه نهایی این نمایش تک نفره که «رقص شیطان» نام داشت همان سال با بازی و کارگردانی خود کوپر در جشنواره آوبنیون اجرا شد و بعد از آن



طی یک تور نمایشی، در پاریس و چند شهر اروپا به روی صحنه رفت. کوبر در اجرای «رقص شیطان» و دیگر اپیزودهای «رمان بازیگر»، از بداهه سازی استفاده می کرد و سعی داشت به سبک خاصی از اجرا برسد. اجرای تمام اپیزودهای «رمان بازیگر» تا سال ۱۹۹۳ طول کشید و کوبر در آوینیون همان سال نسخه کامل آن را به روی صحنه برد.

طی این سال ها، کوبر همزمان با بداهه سازی اپیزودهای «رمان بازیگر»، با همکاری ورونیک کوکه موسسه «کمدی نو» را تاسیس کرد و متن «رمان بازیگر» را در آنجا به چاپ رساند، همچنین با حمایت همین موسسه برنار دارتیگه فیلم هایی بر اساس نمایش های او ساخت. تا سال ۱۹۹۵، کوربه ورسیون های مختلفی از «رقص شیطان» و «رمان بازیگر» را در بسیاری از شهرهای جهان به روی صحنه برد.

در سال ۱۹۹۵، نمایشنامه «چقدر دوستت دارم» اثر کلمانس ماسار را بازی و کارگردانی کرد و در پاریس و دور اروپا به روی صحنه برد. سال بعد نمایشنامه ای بر اساس اشعار لویی آراگون تنظیم و بازی کرد و تا سال ۱۹۹۸ در دور اروپا اجرا کرد.

در ژوئیه همان سال برنار دارتیگه فیلمی بر اساس اجرا های او ساخت که به همراه چهار قسمت از فیلم های ساخته شده بر اساس «رمان بازیگر»، از Canal+ فرانسه پخش شدند.

کوبر در سال ۱۹۹۹، همزمان با چاپ «یادداشت های یک مرد جوان»، نمایشنامه «مارشیو» را به روی صحنه برد. بین سال های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ چند نمایشنامه دیگر نوشت که خود آنها را بازی و کارگردانی کرد و به روال کارهای قبلی اش در جشنواره آوینیون و بعد در شهرهای مختلف اروپا به روی صحنه برد. در سال ۲۰۰۴، نمایشنامه ای را به نام «مردی که می رقصد» نوشت و برای اولین بار در آوریل سال ۲۰۰۶ به روی صحنه برد. فیلیپ کوبر همواره نمایش های بلندپروازانه ای طرح ریزی می کند که استعدادهای بی شمار او را بروز می دهند.

او نویسنده، بازیگر و کارگردانی است که تئاتر شخصی خود را دارد و معمولا از فضای حاکم بر تئاتر فرانسه دوری می کند تا دنیای شخصی خود را در نمایش هایش خلق کند.

ترجمه: اصغر نوری

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=80673>

 **vista.ir**
Online Classified Service

قاسم زارعی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1336 - ...)

محل تولد: ایران - همدان - همدان

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر





او از سال 1368 عضو "گروه تئاتر بازی" به سرپرستی آتیلا پسیانی است. با فیلم آژانس شیشه‌ای شناخته شد و بعد از آن همان نقش احمد کوهی را به اشکال مختلف در فیلم‌های دیگر تکرار کرد. شاید تنها بازی متفاوت او در یکی از قسمت‌های مجموعه تلویزیونی هتل باشد.

- راهبان شهادت (فیلم کوتاه، 1360)
- صنوبرهای سوزان (1368)
- آئینه (مجموعه تلویزیونی، 1370)
- خانه بخت (مجموعه تلویزیونی، 1370)
- مدالی برای ویلی (تله تئاتر، 1371)
- استپان (تله تئاتر، 1371)
- نبردی دیگر (مجموعه تلویزیونی، 1373)
- بوی پیراهن یوسف (ابراهیم حاتمی‌کیا - 1374)
- نابغه‌های قرن بیستم (مجموعه تلویزیونی، 1375)
- حباب (مجموعه تلویزیونی، 1375)
- آژانس شیشه‌ای (ابراهیم حاتمی‌کیا - 1376)
- رقص شیطان (اسماعیل براری - 1378)
- هتل (مرضیه برومند - مجموعه تلویزیونی، يك قسمت، 1378)
- گروه ویژه (1379)
- موج مرده (ابراهیم حاتمی‌کیا - 1379)
- سفر به فردا (محمدحسین حقیقی - 1380)
- آواز قو (سعید اسدی - 1380)
- دختر شیرینی‌فروش (ایرج طهماسب - 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58849>

کامرون دیاز

کامرون در سی ام آگوست ۱۹۷۲ در سن دیه گو کالیفرنیا بدنیا آمد او هنرپیشه ای معروف و موفق است. کامرون دختر یک پدر آمریکایی کوبایی از نسل دوم و یک مادر که ملیتی آمریکایی ایتالیایی و آلمانی دارد می باشد.

استعدادش او را به مجلاتی مانند مادمازل و seventeen و فعالیتهای تبلیغاتی برای کمپنیهای مانند Calina Klein و کوکاکولا و لوئیس کشاند. بعد از ترک کردن خانه در سن ۱۶ سالگی او به عنوان مدل به دور دنیا رفت موفقیت حرفه ای او را به ژاپن، استرالیا، مراکش و پاریس کشاند کامرون در سن ۲۱ سالگی به کالیفرنیا برگشت.



در سال ۱۹۹۴ کامرون اولین نقش خود را در فیلم کمدی-اکشن ماسک بدست آورد و ستاره ما با کمدین بزرگ جیم کری رویو شد. بدون هیچ تجربه قبلی او یک نقش اصلی در این فیلم بازی کرد. بعد از بازی در فیلم ماسک کامرون دیاز درخواستهای زیادی از طرف چند فیلمساز برجسته برای بازی در فیلمهایشان دریافت کرد.

در حالیکه کامرون برای ایفای نقش در نسخه تبدیل به فیلم شده بازی معروف مورتال کمبات آموزش می دید مچ دستش صدمه دید که باعث شد از بازی در این فیلم صرفنظر کند. در عوض او یکسری فیلمهای مستقل ساخت که شامل "the last super" و "Feeling Minnesota" با شرکت "Keanu Reeves" و "she's the One" با شرکت «اد برنز» و «جنیفر آنیستون» و "Head Above Water" با شرکت "Harrey Keitey" می شد.

در سال ۱۹۹۷ شایعاتی در مقالات از نامزد شدن کامرون برای بازی در برابر جولیا رابرتز در فیلم کمدی پرترفدار "My Best Friend Wedding" بوجود آمد با وجود اینکه این درخواست برای کامرون فرستاده شد او به ظاهر شدن در فیلمهای مستقل با هزینه کم از قبیل « چیزهای خیلی بد » ، « چیزهایی که فقط با نگاه کردن به او می توانی بگویی » ادامه داد.

در پاییز سال ۲۰۰۰ او در « فرشته های چارلی » ظاهر شد و پروژه بعدی او فیلمی از مارتین اسکورسیزی است که در برابر لئوناردو دی کاپریو ایفای نقش می کند.

منبع : سایت یاد بگير

<http://vista.ir/?view=article&id=94794>

کتابون ریاحی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1340 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: لیسانس ادبیات و مردم شناسی.

خواهر علیرضا ریاحی (بازیگر).



با نویسندگی برای کودکان شروع کرد و با فیلم "خبرچین" به سینما آمد. اما فیلم در نیمه راه متوقف شد و او برای بازی در فیلم "پائیزان" انتخاب شد. در آن زمان در سینما چندان موفق نبود اما با بازی در مجموعه "پدرسالار" توانست خود را مطرح کند و حضور

او در مجموعه‌های "روزهای زندگی" و خصوصاً "سریال" پس از باران" از او چهره محبوبی ساخت.

ریاحی موفق شد در مجموعه‌های "پس از باران" و "شب دهم" بازی بسیار زیبایی ارائه دهد.

او پس از پنج سال دوری از سینما با بازی در "شام آخر" مهمترین و زیباترین بازی دوران زندگی خود را به معرض نمایش گذاشت و برای بازی در همین فیلم کاندیدای جایزه بهترین بازی نقش اول زن از بیستمین جشنواره فیلم فجر شد.

"این زن حرف نمی‌زند" دیگر فیلمی بود که توانائی‌های کتابون ریاحی را به رخ همگان می کشید. ریاحی برای بازی در این فیلم هم کاندید جایزه از هفتمین جشن خانه سینما شد.

فیلم‌های سینمایی:

پائیزان (رسول صدراعلمی - 1366)

خبرچین (نصرت الله زمردیان، ماریار پرتو - 1366)

غریبه (رحمان رضائی - 1366)

آخرین لحظه (فرخ انصاری بصیر - 1367)

کشتی آنجلیکا (محمدرضا بزرگ نیا - 1367)

آپارتمان شماره 13 (یدالله صمدی - 1369)

حکایت آن مرد خوشبخت (رضا حیدرئزاد - 1369)

تماس شیطانی (حسن فلی زاده - 1371)

قافله (مجید جوانمرد - 1371)

ماه مهربان (قاسم جعفری - 1374)

لاك پشت (على شاه حاتمى - 1375)

شام آخر (فریدون جیرانى - 1380)

جائى ديگر (مهدى كرم پور - 1381)

بانوى من (يدالله صمدى - 1381)

اين زن حرف نمى زند (احمد امينى - 1381)

تارا و تب توت فرنگى (سعید سهیلی - 1382)

مجموعه‌های تلویزیونی:

همسایه‌ها (مجموعه، يك قسمت، 1372)

پدر سالار (مجموعه، اكبر خواجوى، 1373)

پهلوانان نمى‌ميرند (مجموعه، حسن فتحى، 1375)

روزهای زندگى (مجموعه، سيروس مقدم، 78 - 1377)

پس از باران (مجموعه، سعید سلطانى، 79 - 1378)

شب دهم (فيلم / مجموعه، حسن فتحى، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58847>

 Vista.ir
Online Classified Service

كريستوف كيشلوفسكى

كريستوف كيشلوفسكى ۲۷ ژانويه سال ۱۹۴۱ در شهر ورشو لهستان به دنيا آمد.

كيشلوفسكى در شهر ورشو به دنيا آمد و كودكى خود را در چند شهر كوچك لهستان گذراند. وى همراه با پدر مهندسش كه مبتلا به سل بود به شهرهاى مختلفى در پى بهبودى مى‌رفت.

در ۱۶ سالگى در يك دوره آموزش آتش‌نشانى شركت كرد اما پس از ۳ ماه آن را رها كرد.

در سال ۱۹۵۷ بدون هدف شغلى، وارد دانشگاه ورشو در رشته كارشناسى



تئاتر شد. سپس تصمیم گرفت کارگردان تئاتر شود اما آن زمان دوره کارگردانی تئاتر نبود، پس تصمیم گرفت سینما را به عنوان راه واسط انتخاب



کند.

کیشلوفسکی از دوران کودکی‌اش خاطرات چندان خوشی نداشت و از آن به خوبی یاد نمی‌کرد.

وی علاقه‌مند به تحصیل در مدرسهٔ فیلم لودز بود جایی که دو کارگردان دیگر لهستانی، آندره وایدا و رومن پولانسکی را تربیت کرده بود.

برای نرفتن به خدمت سربازی در این زمان او دانش‌آموز هنر شد سپس یک رژیم غذایی سخت گرفت تا معافیت پزشکی بگیرد. پس از چند ماه تلاش برای سربازی نرفتن بالاخره مدرسه لودز درخواست او را پذیرفت.

فیلم‌های او در شروع دههٔ هفتاد در زمانی ساخته می‌شدند که فیلم مستند و سازندگان آن‌ها نقش مهمی در زندگی اجتماعی لهستان داشتند.

در آن زمان به دلیل سانسور موجود در دولت کمونیستی، فیلمسازان قادر به نمایش حقایق به آن شکل که درخور نام فیلم مستند باشد نبودند.

همین مسئله موجب شد که مستندسازان برای بیان عقایدشان و ارائه پیام مورد نظرشان، از کنایه‌هایی استفاده کنند که به عنوان کدهای مشترک بین آنها و تماشاچیان عمل کند، بدون آنکه دستگاه سانسور بتواند جلوی آن‌ها را بگیرد.

این بیان پر از نیش و کنایه و به کار نبردن زبانی ساده و بی‌پیرایه، بعدها، حتی زمانی که کیشلوفسکی از ساختن فیلم‌های سیاسی دست کشید هم ادامه یافت.

اولین فیلم غیرمستند او کارکنان، فیلمی تلویزیونی بود و او اولین جایزه‌اش را از جشنواره مانهایم بدست آورد. این فیلم و فیلم بعدی او اثر زخم هر دو درباره واقعیت‌های اجتماعی بودند.

وی را در جهان بیشتر با فیلم‌های سهرنگ و ده فرمان می‌شناسند.

ده فرمان مجموعه‌ای است از ده فیلم کوتاه که در مجموعه‌ای آپارتمانی در ورشو فیلمبرداری شد. این مجموعه، یکی از بهترین مجموعه فیلم‌های تحسین شده توسط منتقدان در همه دوران‌ها است.

کیشلوفسکی و پیسویچ فیلمنامه‌نویسان مجموعه بودند و قرار بود ده کارگردان مختلف این ده قسمت را بسازند. اما وی خود را ناتوان از کنترل همه پروژه یافت و سرانجام تمام قسمت‌ها را کارگردانی کرد و تنها مدیران فیلمبرداری متفاوت بودند.

کیشلوفسکی در سن ۵۴ سالگی در ۱۳ مارس سال ۱۹۹۶ در حین عمل قلب باز پس از حمله قلبی درگذشت و در قبرستان یوازکی در ورشو به خاک سپرده شد.

قبر او در قطعه مخصوص شماره ۲۲ قرار دارد و مجسمه‌ای از انگشتان شست و اشاره هر دو دست او که همان شکل معروف کادر دوربین فیلمبرداری را تشکیل می‌دهند روی آن قرار دارد.

• برخی از آثار کریستوف کیشلوفسکی:

• کارکنان، ۱۹۷۵

• جای زخم، ۱۹۷۶

• Camera Buff سال ۱۹۷۹

• Blind Chance سال ۱۹۸۱

• بی‌سرانجام، ۱۹۸۴

• ده فرمان ۱۹۸۸

• فیلمی کوتاه درباره کشتن ۱۹۸۸

• فیلمی کوتاه درباره عشق ۱۹۸۸

• زندگی دوگانه ورونیک ۱۹۹۰

▪ سه‌رنگ: آبی ۱۹۹۳

▪ سه‌رنگ: سفید ۱۹۹۴

▪ سه‌رنگ: قرمز ۱۹۹۴

منبع : همشهری آنلاین

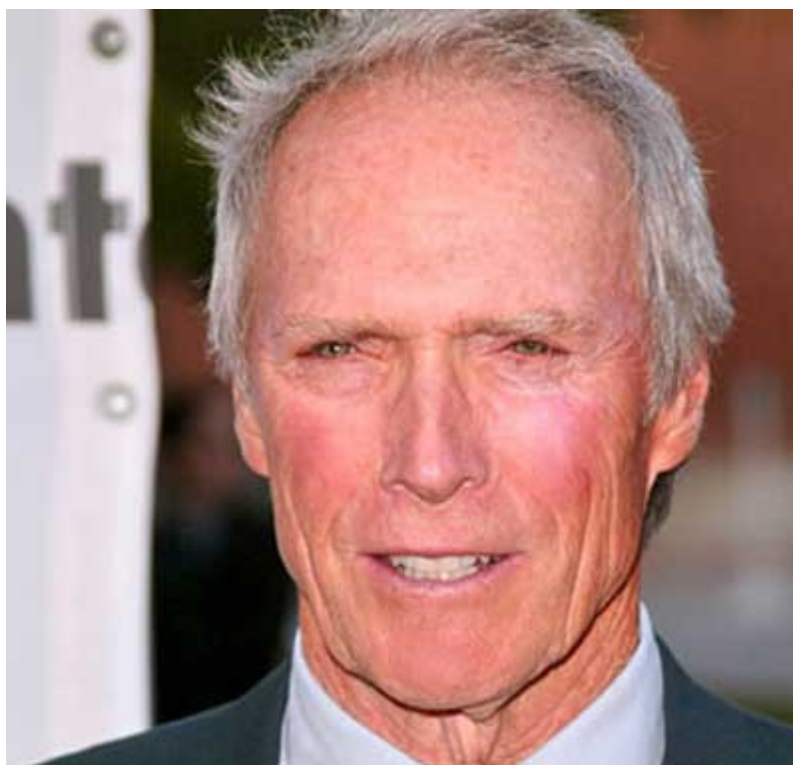
<http://vista.ir/?view=article&id=131811>


Online Classified Service

کلینت ایستوود

کلینت ایستوود در ۳۱ مه سال ۱۹۳۰ در سان فرانسیسکو ایالت کالیفرنیا آمریکا متولد شد. این بازیگر، کارگردان و تهیه‌کننده برنده چندین جایزه اسکار است. پدر او سنیور کلینت ایستوود هلندی‌تبار و مادرش مارگارت راث رانر اسکاتلندی‌تبار است. وی در سمت کارگردانی فیلم‌های فوق‌العاده‌ای ساخته است که هر کدام بیانگر حقایقی تلخ از دنیای بدون نقص اطراف ما می‌باشد. یکی از این فیلم‌ها رود میستیک است که در آن بازیگرانی چون شان پن و تیم رایینز بازی کردند و جوایزی نیز برای بازی در این فیلم دریافت کرده‌اند.

کلینت ایستوود مسن‌ترین فیلمساز است که در تاریخ اسکار جایزه بهترین فیلم را از آن خود کرده است. او تاکنون چندین بار به عنوان بهترین هنرپیشه مرد نقش اصلی و بهترین هنرپیشه مرد نقش مکمل جوایز زیادی دریافت کرده است. وی



همیشه نقش محوری را در فیلم‌ها داشته‌است.

وی در جایگاه کارگردانی در سال ۱۹۹۲ با ساختن فیلم نابخشوده و در سال ۲۰۰۴ با عزیز میلیون دلاری به بزرگترین موفقیت خود که کسب جایزه اسکار بهترین کارگردانی و بهترین تهیه‌کنندگی است دست یافت. آکادمی اسکار در سال ۱۹۹۵ با دادن اسکاری دیگر به او برای کار تهیه

کنندگی از او تشکر کرد.

• از افتخارات کلینت ایستوود:

- دستیابی به ۵ عنوان محبوب‌ترین بازیگر در طول تاریخ
- جایگاه دوم در مجله امپایر انگلیس در بین ۱۰۰ ستاره هالیوود
- دریافت مدال افتخار از سوی انجمن جاناف کندی در سال ۲۰۰۰
- دریافت ۲ جایزه اسکار کارگردانی
- از آثار هنری کلینت ایستوود:
 - هنگ جانبازان
 - هیچ وقت خداحافظی نکن
 - فرار از آلکاتراز
 - جوکید
 - کادپلاک صورتی
 - نابخشوده
 - در خط آتش
 - جهان کامل
 - قدرت مطلق
 - جنایت واقعی
 - کابوهای فضایی
 - عزیز میلیون دلاری

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=120928>

 Vista.ir
Online Classified Service

کلینت ایستوود کابوی ۷۷ساله

سینما در خود بازیگر- کارگردانانی دیده که در عرصه این هنر- صنعت با توفیق و تشویق همراه بوده اند، «کلینت ایستوود» بازیگر کهنه کار و کارگردان سینما نیز از این دسته است که برای خود در دنیای بازیگری و کارگردانی اعتباری دست و پا کرده است.



ایستوود که با فیلم های «وسترن اسپاگتی» با سبک و سیاق سینمای دهه ۵۰ و ۶۰ ایتالیایی و با آثاری نظیر «خوب ، بد ، زشت» و «به خاطر يك مشت دلار» در عرصه بازیگری مطرح شد، خود را در گونه های دیگری همچون آثار حادثه ای- پلیسی مطرح ساخت.

این «کابوی پیر» پس از تجربه اندوزی در بازیگری با کارگردانی فیلم های «نابخشوده»، «رودخانه مرموز» و «عزیز میلیون دلاری» جایزه اسکار را برای خود و همراهانش در این فیلم ها دریافت کرد.

ایستوود مسن ترین فیلمسازی است که در تاریخ اسکار جایزه بهترین فیلم را از آن خود کرده است. این هنرپیشه و بازیگر سینما از دوران جوانی تا به امروز که با ه میانسالی



گذاشته است، چه در فیلم های وسترن و چه با کارگردانی های خود، توانسته توجه همگان را به خود جلب کند.

او تاکنون چندین بار به عنوان بهترین هنرپیشه مرد نقش اصلی و بهترین هنرپیشه مرد و نقش مکمل جوایز زیادی را دریافت کرده است.

ایستوود همیشه نقش محوری را در فیلم ها داشته است کلینت ایستوود جی آر در ۳۱ می (۱۰ خردادماه) ۱۹۳۰ در سان فرانسیسکو در ایالت کالیفرنیا متولد شد.

پدرش هلندی تبار و مادرش اسکاتلندی بودند. کلینت تحصیلاتش را در بهترین مدرسه سان فرانسیسکو که واحد آموزش بازیگری داشت، آغاز کرد. به گزارش ایرنا کلینت با ورود به مدرسه هنرپیشگی لس آنجلس تازه متوجه شد از این هنر چیزی نمی داند، اما ناامید نشد و با بازی در چند تئاترخوبانی به تجربیاتش افزود و چند نقش کوچک وپیش پا افتاده در فیلم هایی چون چراغ و شهرآشوبگران داشت.

تا اواسط دهه ۱۹۵۰، ایستوود در فیلم معروف و قابل توجهی بازی نکرده بود. اولین فیلم ایستوود با نام (رتیل) در سال ۱۹۵۵ ساخته شد و نقش بسیار کم رنگی را بر عهده داشت. البته بازی در این فیلم پس از به اتمام رسیدن دوران سربازی اش بود.

او در سال ۱۹۵۱ وارد ارتش شد. در آن زمان جنگ شبه جزیره کره در اوج خود بود لذا کلینت از سوی ارتش آمریکا به سواحل مونتري کالیفرنیا فرستاده شد تا آموزش نظامی ببیند.

سپس به کره رفت تا در جنگ شرکت کند. محیط خشک نظامی با روحیه هنری کلینت مغایرت داشت، از این رو او دچار افسردگی و اضطراب شده بود و می خواست هرچه زودتر به خانه اش بازگردد و در نهایت به آمریکا بازگشت.

با به پایان رسیدن دوران سربازی، کلینت به لس آنجلس بازگشت و در دانشگاه (لس آنجلس سینتی) در رشته بازیگری و کارگردانی به تحصیل پرداخت. او تا زمانی که در سریال تلویزیونی rawhide در سال های ۱۹۵۹ تا ۶۶ بازی نکرده بود همچنان در گمنامی بسر می برد. ایستوود شهرت واقعی خود را با بازی در فیلم وسترن اسپاگتی به دست آورد.

«به خاطر يك مشت دلار» در سال ۱۹۶۴ و به خاطر «چند دلار بیشتر» در سال ۱۹۶۵ و «خوب ، بد ، زشت» در سال ۱۹۶۶ به شهرت جهانی رسید. ایستوود شخصیت خود را در هالیوود فقط به عنوان يك کابوی نگه نداشت او در سال ۱۹۷۱ با بازی در نقش «هری کثیف» گونه (ژانر) جدیدی در فیلم های پلیسی بنا گذاشت. هری، پلیسی بود که برای اجرای قانون از کارهای غیرقانونی استفاده می کرد.

بزرگترین موفقیت ایستوود در جایگاه کارگردانی در سال ۱۹۹۲ با ساخت فیلم «نابخشوده» و در سال ۲۰۰۴ با «عزیز میلیون دلاری» رقم خورد که هر بار موفق شد جایزه اسکار بهترین کارگردان و بهترین تهیه کنندگی را دریافت کند. آکادمی اسکار در سال ۱۹۹۵ نیز با اعطای اسکاری دیگر به او برای کار تهیه کنندگی از ایستوود قدردانی کرد. حضور ایستوود در فیلم ها به پنج دهه می رسد، او در این مدت یکی از پرکارترین ها بوده است. گفتنی است وی ۱۴ بار مسوولیت کارگردانی، تهیه کنندگی و بازیگری را در يك فیلم به طور همزمان انجام داده است. او حتی مدتی را به خوانندگی پرداخت و سپس از سوی مردم، شهردار «کارمل» در کالیفرنیا شد. ایستوود همچنین با فیلم «نامه های ایووچیم»

امسال نیز نامزد دریافت جایزه اسکار بود.

کمال تبریزی

- شرح حال

- تاریخ تولد: ۱۳۳۸

- متولد: ۱۳۳۸ تهران

- تحصیلات: فارغ التحصیل رشته سینما از مجتمع دانشگاهی هنر

- فعالیت در سینما: از سال ۱۳۵۸ با فیلم کوتاه «انقلابی بزرگتر از انقلاب اول

کمال تبریزی از جمله فیلمسازانی است که در حوزه سینمای جنگ (دفاع مقدس) فعالیت چشمگیری از خود

نشان داده است. تبریزی با فیلم «لیلی با من است» توانایی های خود را به اثبات رساند. این فیلم یکی از

بهترین نمونه های سینمای کمدی به شمار می آید. تبریزی چندی بعد با فیلم «مهر مادری» که فضای تلخ زندگی بچه های بی سرپرست را به

نمایش می گذاشت جای پای خود را در سینمای ایران محکم تر کرد.

- جوایز:

- برنده جایزه بهترین فیلمنامه از چهاردهمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۷۴ برای فیلم «لیلی با من است»

- فیلم شناسی:

- در مسلخ عشق (۱۳۶۹)

- پایان کودکی (۱۳۷۳)

- لیلی با من است (۱۳۷۴)

- مهر مادری (۱۳۷۶)

- شیدا (۱۳۷۷)

- فرش باد (۱۳۸۳)

- په تکه نان (۱۳۸۴)

- اینجا دانشگاه است (فیلم کوتاه ۱۳۵۹)

- شهادت طلبان (فیلم کوتاه ۱۳۵۹)

- فیلمی که ما ساختم (فیلم کوتاه ۱۳۵۹)

- بچه های دیار با صفا (فیلم کوتاه ۱۳۶۰)



منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85509>

کمند امیرسلیمانی

جنسیت: زن

نام پدر: سعید امیرسلیمانی

تولد و وفات: (1351 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: لیسانس رشته بازیگری تئاتر از

دانشگاه آزاد اسلامی.

دختر سعید امیرسلیمانی (کارگردان سینما و تئاتر)

خواهر سپند امیرسلیمانی (بازیگر)



شروع فعالیت از سال 1359 در نمایش سنجاب‌ها.

در نوجوانی با بازی در فیلم ترنج (1365) به سینما

آمد. اما در تلویزیون و با بازی در نقش "آذر" در مجموعه پدرسالار بود که به شهرت رسید. اوج هنرنمایی‌اش بازی در مجموعه همسایه‌ها بود که بسیار مورد توجه واقع شد.

کمند امیرسلیمانی در سینما هم موفق بود. او برای بازی قابل قبولش در فیلم قرمز در هفدهمین جشنواره فیلم فجر مود تقدیر قرار گرفت.

ترنج (محمدرضا اعلامی، 1365)

سفر عشق (ابوالحسن داودی، 1367)

دخترک کنار مرداب (علی ژکان، 1369)

در آرزوی ازدواج (اصغر هاشمی، 1369)

چون ابر در بهاران (سعید امیرسلیمانی، 1369)

راز خنجر (محمدحسین حقیقی، 1371)
پانیز بلند (فیلم - مجموعه، 1372)
پدرسالار (مجموعه، اکبر خواجویی، 1373)
مهریه بی بی (اصغر هاشمی، 1373)
هفت سنگ (1376)
قاعده بازی (1376)
قرمز (فریدون جیرانی، 1377)
شیدا (کمال تبریزی، 1377)
برگبار (مجموعه، اکبر خواجویی، 1379)
همسایه‌ها (مجموعه، محمدحسین لطیفی، 1379)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58774>



کن لوچ

کن لوچ متولد هفدهم ژوئن ۱۹۲۶ در وارویک شایر بریتانیا در ابتدا به آکسفورد رفت تا حقوق بخواند اما در عوض مجذوب بازیگری شد و عضو کلوب تئاتر تجربی همانجا شد. او بازیگری را در تئاتر آغاز کرد اما بعد با پیوستن به BBC در سال ۱۹۶۱ کارگردانی را تجربه کرد و همکاری او با تهیه کننده ای به نام تونی گارنت به خلق مجموعه ای از مستندهای دراماتیک برای BBC انجامید. یکی از این اپیزودها تحت عنوان کتی به خانه بیا که در



سال ۱۹۶۵ تولید شد مشکل بی خانمانی شهروندان و سطح رفاه مردم بریتانیا را هدف قرار داد. «کتی به خانه بیا» به عنوان یکی از جنجالی ترین فیلمهایی که توسط BBC تولید شد به تغییراتی بنیادین در قانون و اساسنامه این کشور در ارتباط با افراد بی خانمان انجامید. لوچ در سال ۱۹۶۸ با فیلم «گاو بیچاره» اولین فیلم بلند خود را کارگردانی کرد. این فیلم در باره دزد خرده پایی که به زندان فرستاده می شود رئالیسم گزنده را برای به تصویرکشیدن مشقاتی که همسر این زندانی با آن مواجه می شود به کار گرفت و دریچه ای به دنیای فیلمسازی لوچ گشود. دومین فیلم موفق او با نام «kes» که در سال ۱۹۷۰ ساخته شد به عنوان یکی از بهترین فیلمهای تاریخ سینمای بریتانیا شناخته شده است. داستان تکان دهنده پسر جوانی که از مدرسه بیزار است و با خانواده اش مشکل دارد اما با یافتن یک دلیچه (شاهین کوچک) و دست آموز

کردن آن زندگی اش زیر و رو می شود تجربه ای متفاوت برای این فیلمساز واقعیت گرا بود. متأسفانه به دنبال موفقیت فیلم «kes» حرفه فیلمسازی لوچ به واسطه توزیع ضعیف فیلم هایش و امتناع او از نمایش برخی فیلمهای تلویزیونی اش دچار فراز و نشیب شد با این حال در دهه ۱۹۹۰ رنسانسی در حرفه فیلمسازی او به وجود آمد و فیلمهای منتقد پسند او یکی پس از دیگری به بازار آمدند. «Hidden Agenda»، تریلری سیاسی که در ایرلند شمالی اتفاق می افتد از سوی محافظه کاران به خاطر موضع شدیداً چپ گرایانه اش مورد انتقاد قرار گرفت اما جایزه هیأت داوران کن را دریافت کرد و یکی از معدود فیلمهای چپ گرایانه ضد استالینیستی بود که مورد توجه عوام قرار گرفت. فیلمهای بعدی او «۱۹۹۱ و ۱۹۹۳» (RiffRaff) نیز هردو با نگاهی طنز سیاستهای طبقه کارگری و مشقات و تلاشهای آنان را نشانه گرفته بودند و در کن جوایزی نصیب خود کردند.

فیلم بعدی لوچ «۱۹۹۴» (ladybird,ladybird) یکی از تحسین برانگیزترین فیلم های او بود. داستان تکان دهنده مادری مطلقه که سعی می کند حضانت فرزندانش را به دست بگیرد انتقادی گزنده از نظام خدمات اجتماعی بریتانیا و برخورد این کشور با مستمندان بود. این فیلم جوایز برتر جشنواره فیلم برلین را به دست آورد و افتخارات سینمایی دیگری را نیز نصیب خود کرد.

«سرزمین و آزادی» (۱۹۹۵) و «ترانه کارلا» (۱۹۹۶) دو فیلم کمتر درخشان کارنامه حرفه ای لوچ بودند اگرچه باید گفت که در هردو این فیلم لوچ کارگردانی بازیگرانش را به نحو احسنی انجام داد و آنها بازی درخشانی از خود ارائه دادند. این بازی قوی به نقطه قوتی برای فیلم بعدی او «نام من جو است» (۱۹۹۸) مبدل شد. پیتر مولان برای بازی در نقش شخصیتی به نام جو که بیکار است و سعی دارد در یکی از بدترین محله های گلاسکو زندگی بخور و نمیری برای خود دست و پا کند جایزه بهترین بازیگر مرد کن را به دست آورد. پس از این فیلم دو فیلم «نان ورزها» (۲۰۰۰) و «شانزده سالگی شیرین» (۲۰۰۲) موفقیتی نسبی برای لوچ به ارمغان آوردند. «بادی که بارلی را تکان داد» جدیدترین فیلم لوچ نیز در جشنواره کن امسال نخل طلای بهترین فیلم را از آن خود کرد و لوچ را بیش از پیش به عنوان يك فیلمساز مستعد به جهانیان معرفی کرد.

برای کارگردانی که اغلب به دو برجسب «سوسیال رئالیست» نواخته می شود ساخت فیلمی که تاریخ امپریالیستی بریتانیا را به زیر سؤال می برد و در حقیقت گوشه و کنایه ای به سیاستهای استعماری و جنگ افروزی دولت‌های ابرقدرت امروزی است کارنامه حرفه ای او را به زیر ذره بین منتقدان سینمایی و مطبوعات برده است. فیلم مناقشه برانگیز «بادی که در مرگزار می پیچد» در دهه ۱۹۲۰ به وقوع می پیوندد و شرح وقایعی است که به استقلال ایرلند و شکل گیری ایرلند شمالی منجر شد اما در پس این پوسته ظاهری و فیلمنامه حماسی «لوچ» دوربین سیاسی خود را بر روی اتفاقات و برگ هایی از تاریخ متمرکز کرده که در بریتانیا و حتی آن سوی مرزها کمتر از آن حرفی زده می شود اما همچنان پس از گذشت همه این سالها زخم کهنه ای برای بسیاری از شهروندان ایرلندی است.

لوچ پس از تصاحب نخل طلای کن امسال برای این فیلم به خیانت و وطن فروشی متهم شد و برای او که يك فیلمساز بریتانیایی است توجیه منطقی این فیلم انعکاس تداوم اشغالگری ها نه در ایرلند امروزی بلکه در اقصی نقاط جهان همچون عراق است. او در مصاحبه ای گفته بود: «ایده ساخت این فیلم بیش از يك دهه با من بوده و فکر می کنم موضوع این فیلم چیزی نیست که برای دنیای امروزی کهنه شده باشد. همیشه يك ارتش اشغالگر در جایی وجود دارد و در مقابل آنها نیز مردم رنج دیده ای هستند که می خواهند استقلال و دموکراسی خود را به دست آورند. در حال حاضر این اشغالگری در عراق هست».

جشنواره ها اثر جدید کن لوچ را فیلمی جسورانه که اشغالگری ها و تجاوزات حکومت امپریالیستی بریتانیا را به تصویر می کشد توصیف کرده اند و این در حالی است که برای مطبوعات این کشور پیروزی لوچ در کن و اعتبار او در هالیوود به عنوان يك فیلمساز افشاگر انگلیسی گران تمام شده است.

کن لوچ در مصاحبه ای دیگر در مورد نگاه مغرضانه بریتانیایی ها و مطبوعات این کشور به این فیلم گفت: «واکنش راستی ها خیلی منفی و طعیانگر بود.» دیلی میل نوشت: «چرا این مرد آنقدر از کشورش نفرت دارد؟ تایمز مرا با لنی ریفشال که مبلغ نازیها بود مقایسه کرده است. چنین واکنش هایی واقعاً بی رحمانه و ادعای آنها کذب و از سر اغماض است. پس معلوم می شود آنها را دلخور کرده ایم و این بدین خاطر است که آنها نمی توانند تحمل کنند که کسی سلطه و حکومت بریتانیا را به زیر سؤال ببرد.»

لوچ با آگاهی از شهرت جهانی اش حتی اگر این شهرت بواسطه ساخت آثار افشاگرانه به دست آمده باشد همچنان به آرمانهای کهنه خود پای بند است.

او گفته است: «ما وظیفه داریم اشتباهات و وحشی‌گری‌های رهبرانمان را چه در گذشته و چه در حال به زیر سؤال ببریم».

«بادی که در مرغزار می‌پیچد» فیلمی درباره تلاشهای مردمی است که برای استقلال ایرلند مبارزه می‌کنند و از هر لحاظ می‌توان این اثر را به شاهکار سینمایی لوچ درباره جنگ داخلی اسپانیا «سرزمین و آزادی» تشبیه کرد اما به جای خورشید و غبار اسپانیا لوکیشن این فیلم در حومه‌های سرسبز و مه‌آلود کانتی کورک واقع شده است. همچون سایر فیلم‌های لوچ باید تا چند دقیقه اول گوشها را تیز کرد تا به لهجه محلی و ایرلندی که آرام و نجواگونه هستند عادت کنیم. فیلم در سال ۱۹۲۰ اتفاق می‌افتد؛ دو سال پس از آنکه ملی‌گرایان ایرلند اکثریت آرا را در پارلمان جدید ایرلند به دست می‌آورند اما تنها مشکل در اینجا است که برای دولت بریتانیا چنین چیزی غیرقابل قبول است و در نتیجه قوای بیشتری به ایرلند می‌فرستاد تا حاکمیت اش را تقویت کند. «بادی که بارلی را تکان داد» خشونت و وحشی‌گری‌های جنگ را از هر دو منظره تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که چگونه مردم به جنگیدن با یک ارتش اشغالگر خارجی سوق داده می‌شوند و چرا چنین تعهد بزرگی در صورت رخ ندادن تغییرات بنیادی بی‌حاصل است. فیلم با سربازان بریتانیایی شروع می‌شود که به یک خانه رعیتی حمله می‌کنند. به عقیده مردم ایرلند در رفتار این سربازان که به وحشی‌گری معروف بودند شکی نیست و شاید توجیه این وحشی‌گری این باشد که آنها از هیچ‌گونه حمایت محلی برخوردار نبودند و هیچ‌کس نمی‌توانست حضور آنها را در ایرلند تحمل کند.

مردم عادی مهره اصلی جنبش ایرلند شمالی علیه اشغالگری بریتانیا را تشکیل می‌دهند و از همین رو فیلم لوچ قطعاً با انتقاد شدید تجدیدنظرطلبان و مورخان مواجه خواهند شد که مدعی هستند مبارزات ایرلند یک جنبش ملی برای استقلال ملی نبود. کن لوچ معتقد است: «در پایان فکر می‌کنم شعار «اگر عدالت نباشد از صلح هم خبری نیست» درست باشد. باید آن لحظه سرنوشت‌ساز را بپذیرید؛ وقتی ایرلند به استقلال کامل دست یافت، وقتی مردم همه یکپارچه برای استقلال رأی دادند و بریتانیایی‌ها حاضر نبودند این استقلال و دموکراسی را به آنها تفویض کنند. در نتیجه ارتش اشغالگر خود را فرستادند، جمعیت بسیاری را مورد خشونت قرار دادند و سپس نهضت مقاومت شکل گرفت. ما باید همه این حقایق تاریخی را بپذیریم و عمق فجایع را ببینیم اما آنها (بریتانیایی‌ها) سعی می‌کنند حقایق را طور دیگر جلوه بدهند یا آن را بپوشانند و برای ۸۰ سال این کار مشکلی را حل نکرده است.

موضوع دیگری که در این فیلم به کرات از آن یاد می‌شود وفور حمایت‌های محلی و داخلی است که بدون آن هیچ جنبش چریکی ای‌پا نمی‌گرفت. زنان در خط مقدم حامل پیام و گاه اسلحه هستند. خانه‌های سر‌مزرعه پایگاهی برای آذوقه و استراحت سربازان ارتش جمهوری خواه ایرلند بودند. اتحادیه‌های صنفی هم با یکدیگر متحد بودند و از جابه‌جایی سربازان بریتانیایی و رساندن تجهیزات به آنان امتناع می‌ورزیدند. اگرچه در این فیلم صحنه خشونت آمیز به وفور یافت می‌شوند اما برخلاف آثار هالیوودی هیچ‌یک از این خشونت‌ها با شکوه و مقدس جلوه داده نمی‌شوند.

در صحنه‌ای از فیلم فعالان محلی متوجه می‌شوند چه کسی به آنها خیانت کرده: کریس.

فرمان کشتن او صادر می‌شود بسیاری از اعضای گروه مخالف کشتن یک فرد جوان هستند اما سرانجام یک نفر به خود جرأت پرسیدن سؤال را می‌دهد: متأسفم این جنگ است. ما اینجا چه می‌کنیم این یک جنگ است!

با پایان گرفتن فیلم حضور ارتش بریتانیا در عراق امروزی بیش از پیش در ذهن هر تماشاگر تداعی می‌شود و لوچ خود به آن اعتراف می‌کند. او می‌گوید: «فکر می‌کنم آنچه در ایرلند اتفاق افتاد داستان کلاسیک نبرد برای استقلال و برقراری دموکراسی و مقابله با ارتش اشغالگر است. همچنین مبارزه‌ای بود برای کشوری که ساختار اجتماعی جدیدی داشت. ارتش بریتانیا در سال ۲۱ - ۱۹۲۰ در ایرلند همان کاری را کرد که امروزه ارتش‌های اشغالگر در سرتا سر جهان انجام می‌دهند و آن اتخاذ رفتاری نژادپرستانه در برابر مردمی است که به آنها حمله می‌کنند و کشورشان را اشغال می‌کنند. این ارتش‌ها خانه‌های مردم را خراب می‌کنند، با آنان با خشونت رفتار می‌کنند.

و در یک کلام آنها را سرکوب می‌کنند. در عراق این دقیقاً همان کاری است که ارتش بریتانیا انجام می‌دهد. علی‌رغم تمام مشقاتی که در

دستیابی به استقلال به تصویر کشیده می شود این حقیقت همچنان وجود دارد که بریتانیا خود را از خاک ایرلند عقب کشید و در همین باریکه ای از امید هست.»

منبع : روزنامه ایران

<http://vista.ir/?view=article&id=237664>

vista.ir
Online Classified Service

کوئینتین تارانتینو و سینما

کوئینتین تارانتینو کارگردان صاحب سبکی است. کارگردانی که فیلمنامه های متفاوتی نوشته است. در صورت تمایل برای آشنایی با این سینماگر متن این مقاله را مطالعه کنید .

• پالپ فیکشن، نویسندگان فیلمنامه : کوئینتین تارانتینو ، راجر اوری:

نگاه ما این بار به یکی از فیلمنامه های متفاوت و غیر کلاسیک دو دهه اخیر است که توسط کوئینتین تارانتینو و راجر اوری به شیوه ای نامتعارف نگاشته شده است . شیوه متفاوت پالپ فیکشن ، در روایت ، ساختار شخصیت پردازی ، گفتگو نویسی و ارائه



دنیای خاص فیلمنامه نویسان آن - که بیشترین سهم در این میان به تارانتینو تعلق دار - واجد درس هایی آموزنده است .

کوئینتین تارانتینو به گواه مطالب گوناگونی که درباره او و کارهای سینمایی اش در مجلات و روزنامه های مختلف ترجمه و نوشته شده است ، در ایران چهره شناخته شده ای است و نیازی به بازگویی آنها نیست . فیلم های او واجد خصوصیتی است که او را از دیگر همکارانش جدا می مند . یکی از این ویژگی ها فیلمنامه فوی آنهاست . فیلمنامه هایی با داستان جذاب و غیر قابل پیش بینی ، با ساختاری فکر شده و محکم . فیلم پالپ فیکشن ، که خارج از جریان استودیو هیپ هالیوودی و به سبک و زبانی شخصی ساخته شد، یکی از مهمترین فیلم های دهه نود محسوب می شود که در جشنواره کن سال ۱۹۹۴ جایزه نخل طلا را برای تارانتینو به ارمغان آورد و نامزد جایزه اسکار بهترین فیلم شد . ولی در رقابت با فیلم فارست گامپ از دستیابی به آن باز ماند . اما تارانتینو و اوری توانستند جایزه بهترین فیلمنامه را بدست آورند و تارانتینو به شاهزاده داستان های عامه پسند و تبه کاران جوان شهره شد.

• تارانتینو چگونه می نویسد؟

"من هیچ قانون مشخص و از پیش تعیین شده ای برای کارم ندارم ، ولی همیشه فکر می کنم اگر قرار است داستانی درگیری عاطفی بیشتری ایجاد کند ، در اول ، وسط و آخر آن باید از این روش استفاده کنم . اصلا قرار نیست کاری انجام دهم که باهوش بودنم را به نمایش بگذارم . احساسات همیشه به زیرکی چیره می شود و در نهایت صحنه ای که هوش و احساسات را با هم دارد فوق العاده به نظر می رسد ... من هیچ شیوه مشخص و منحصر به فردی ندارم ، هیچ کتاب راهنمایی برای این کار ندارم ... صادقانه بگویم ، سعی نمی کنم در موقع نوشتن منطقی

باشم ، واقعا سعی نمی کنم .

فقط سعط می کنم جریانی که بین مغز و دستم جاری می شود را حفظ کنم تا به قلمم برسد ... با لحظه و غریزه ام پیش می روم . این فرق می کند با این که بخواهید بازی کنید یا هوشمندی به خرج دهید. صداقت برای من مسئله مهمی است . شما همینطور می نویسید و به جایی می رسید که شخصیتان می تواند از این راه برود یا از آن راه .

من نمی خواهم دروغ بگویم ، شخصیت ها باید خودشان صادق باشند و این چیزی است که من در بیشتر فیلم های هالیوودی نمی بینم. من شخصیت هایی را [در آن ها] می بینم که پشت سر هم دروغ می گویند ... از نظر من شخصیت ها کار خوب یا بد انجام نمی دهند ، بلکه فقط کار واقعی یا غیر واقعی انجام می دهند . اصولا نوشتن برای من مثل سفر کردن است . من بعضی از ایستگاه های بین راه را می شناسم ، حالا در بعضی توقف می کنم و در بعضی نه . از بعضی مطمئن نیستم تا این که به آنها برسم .

نوشتن مثل راه رفتن است ، همانطور که باها موقع راه رفتن خود به خود جلوی یکدیگر قرار می گیرند ، من هم به شخصیت هایم اجازه می دهم که کار خودشان را بکنند . آنها شروع به حرف زدن می کنند و همین طور ادامه می دهند . بازی بداهه بازیگران به من در نوشتن و درآمدن شخصیت ها کمک می کند . عادت این است که با کاغذ و قلم بنویسم ، چون معتقدم چنین عملط به روند نوشتن کمک می کند ... من با شخصیت ها شروع می کنم و بعد از آن هر چیزی ممکن است پیش بیاید ، درست مثل زندگی . نباید از پیش تعیین کنی به کجا می خواهی بروی و چه چیز هایی می خواهی ببینی ، می توانی فکر کنی ، اما باید آزاد باشی تا چیزهایی که حتی تصورش را هم نمی کردی برایت پیش بیایند . من تا حدی مرد لحظه ها هستم . می توانم یک سال به یک ایده فکر کنم ، حتی دو ، سه یا چهار سال ، اما در نهایت چیزی که در لحظه پیش می آید راهش را به سوی فیلمنامه باز می کند ."

• از گفتگوی اریک با تارانتینو

در این گفتار ها ، تارانتینو شیوه خود را در نوشتن فیلمنامه به روشنی بازگو می کند . فیلمنامه نویسی یکی از نقاط قوت او به حساب می آید که به وسیله آن با نگاه ویژه اش ، دنیای خاص خودش را تعریف می کند و داستانش را در آن قرار می دهد .

توجه تارانتینو در نگارش فیلمنامه بیشتر به اقتباس است ، زیرا آن را واسطه خوبی می داند که می تواند گفتگوها ، استعداد و هر چه را که برای عرضه کردن دارد ، از طریق آن نشان دهد . منبع اقتباس های او نیز رمان های المور لئونارد هستند ، که در نوشتن به شدت تحت تاثیر او قرار دارد . تارانتینو به صراحت اعلام می کند که سعی دارد در قالب فیلمنامه چیزی شبیه داستان های لئونارد خلق کند که به شیوه و حس او نزدیک است . مثل گفتگو های طولانی برای معرفی شخصیت ها و ...

"... او به من یاد داد که شخصیت ها می توانند همیشه مماس و در کنار موضوع صحبت کنند و این مماس ها به اندازه اصل موضوع اهمیت دارند ، مثل حرف زدن مردم عادی ."

المور لئونارد ، نویسنده آمریکایی متولد ۱۹۲۵ است که آثار معتبری در حیطه رمان های جنایی دارد و شهرت کتاب هایش به دلیل توصیف دقیق حال و هوای بومط آنهاست . او در نوشتن گفتگو های واقع گرایانه حسی قوی دارد .

جالب است بدانیم تارانتینو در نوجوانی به دلیل سرقت نسخه ای از کتاب "سوویچ" نوشته لئونارد ، دستگیر می شود و مادرش برای تنبیه او بقیه روزهای تابستان همان سال ، کوننتین را در اتاقش حبس می کند و وادارش می کند که یک خروار کتاب بخواند . بعد ها تارانتینو در دو فیلمنامه "رمانس حقیقی" و "جکی براون" از دو رمان لئونارد اقتباس می کند .

از دیگر جنبه های نویسندگی تارانتینو این است که عادت دارد زیاد بنویسد . مثلا ۵۰۰ صفحه برای "پالپ فیکشن" می نویسد و بعد شروع به حذف آن می کند تا فیلمنامه شکل واقعی خود را پیدا کند . او معتقد است این کار برای او نتیجه خوبی داشته و هرگز به طولانی بودن فیلمنامه فکر نمی کند .

"شما می توانید در شروع هر غلطی بخواهید بکنید ، در حالیکه برای تمام کردنش اصلا صبر و حوصله ندارید ، می خواهید بدانید چطور تمام می شود . در "جکی براون" سعی کردم از شر ۱۲۰ صفحه معمول خودم را خلاص کنم . من فکر می کنم بیش از حد به صفحات فیلمنامه اهمیت داده

می شود . این یک مشکل اساسی است . وقتی پای "جکی براون" وسط باشد ، خوب من هم می گویم گور پدر تعداد صفحات ... من سرو ته نوشته هایم را نمی زرم تا شماره صفحات درست شود ... من رمان نمی نویسم . این فیلمنامه ها رمان های من هستند ، پس به بهترین شکا آن ها را می نویسم ... فیلمنامه ها را هر وقت احساس کنم طولانی شده تمام می کنم . "

نارانتینو اعتقاد دارد که هر فیلمنامه ۴ تا ۶ صحنه اصلی دارد و صحنه های میانی جایی هستند که شخصیت های دیگر معرفی می شوند و باید بدون آنکه واقعا با آن ها درگیر شوید ، بنویسید . او پیدا شدن شخصیت هارا از همین جا می داند .

در مورد نوشتن هم معتقد است که باید درست و روان نوشت نه با زحمت و کلنجار ، نوشته ها همین طور باید بیایند و آنجاست که آنها پیدا می شوند و زندگی می کنند .

"بنابر این من یک سری ایده کلی برای رسیدن به جایی که می خواهم بروم دارم ، ولی در واقع این مسافرت را تازه شروع کرده ام . اگر گم بشوم به راهنماهای کلی رجوع می کنم ، در غیر این صورت اتفاق ها در لحظه می افتد . فکر می کنم شیوه کار کردن رمان نویس ها از جمله المور لئونارد هم همین طور است."

• پالپ فیکشن

نارانتینو می گوید که "پالپ فیکشن" از اول تا آخر کار خود اوست و داستان میانی را از فیلمنامه ای که راجر اوری نوشته بود اقتباس کرده و هر تغییری لازم بود انجام داده است . برای نوشتن فیلمنامه نزدیک به یک سال ، تقریبا خودش را در آمستردام زندانی می کند و کار می کند تا آن را به سرانجام رساند .

"پالپ فیکشن" فیلمنامه ای است با ساختار و روایتی پیچیده و تو در تو و آمیزه ایست از واقع گرایی و ترفند ، طنز و تیرگی ، ژانر و زندگی واقعی و

...

• خلاصه داستان

زوج جوانی به نام های پامکین و هانی بانی در یک رستوران معمولی نشسته اند و تصمیم به سرقت می گیرند و سلاح هایشان را به طرف مشتریان نشانه می روند "وینست وگا و همسر مارسه لوس والاس" عنوان اولین اپیزود است .

دو گانگستر به نام های وینست و جولز برای گرفتن کیفی که متعلق به رئیسشان مارسلوس والاس است ، به سوی آپارتمانی می روند . وینست به جولز می گوید که والاس عازم سفر است و از او خواسته تا میا همسر جوانش را برای گردش بیرون ببرد . جولز و وینست در آپارتمان با سه جوان که در حال صبحانه خوردن هستند رو به رو می شوند ، کیف را می گیرند و دو نفر از آن ها را می کشند ... والاس در یک بار خالی به بوچ که یک مشت زن حرفه ایست پول می دهد تا در مسابقه پیش رو بازنده شود وینست و میا به رستورانی می روند و میا در بازگشت به دلیل مصرف هروئین به جای کوکائین به حال مرگ می افتد . وینست او را به خانه مردی که از او مواد مخدر خریداری می کند می برد و با زدن آمپولی او را نجات می دهد ، در اینجا با یک فلاش بک صحنه تغییر می کند . کاپیتان کونز یک ساعت به پسر بچه ای می دهد که متعلق به پدر مرده اوست . این پسر بچه بوچ نام دارد .

بوچ در زمان حال بر خلاف قولی که داده ، در مسابقه حریفش را شکست می دهد و از صحنه می گریزد و به سراغ دوستش ، دختری به نام فایان می رود و با هم فرار می کنند . اما بوچ برای برداشتن ساعت یادگاری اش به آپارتمانش برمی گردد و با وینست که برای کشتن او آمده است روبرو می شود . وینست را با سلاح خود او می کشد و در جریان فرار تصادفی با والاس برخورد می کند . او را با اتومبیل زیر می گیرد و طی تعقیب و گریزی سر از مغازه در می آورند که توسط صاحب مغازه و دوستش به دام می افتند . آنها را به زیر زمین مغازه می برند و والاس را مورد شکنجه [تجاوز] قرار می دهند . بوچ دست هایش را باز می کند و با حمله به آنها والاس را نجات می دهد . والاس به بوچ می گوید بی آنکه از این حادثه برای کسی حرفی بزند ، شهر را ترک کند . این بخش ساعت طلایی نام دارد . باز هم یک فلاش بک می آید . وینست و جولز در آپارتمان سه جوان هستند .

نفر بعدی از دستشویی خارج می شود و به طرف آن ها شلیک می کند اما گلوله ها به آنها اصابت نمی کند . آن دو ، همان جوان را می کشند و با

تنها جوان باقیمانده آپارتمان را ترک می کنند. در اتومبیل وینسنت اتفاقی سر جوان را مورد هدف قرار داده و متلاشی می کند . سپس برای تمیز کردن اتومبیل به خانه جیمی می روند و گانگستری به نام وول برای عادی کردن اوضاع به آنها کمک می کند . وینسنت و جولز برای خوردن صبحانه به همان رستورانی می روند که پامپکین و هانی بانی در حال سرقت از مشتریان آن هستند . جولز سلاح پامپکین را می گیرد ، وینسنت هم بانی را خلع سلاح می کند . جولز آنها را با نصیحت وادار به ترک آنجا می کند . جولز و وینسنت رستوران را ترک می کنند ، داستان پایانی "موقعیت بانی" نام دارد.

• ساختار و روایت در فیلمنامه

" به نظر من ۹۰% مشکل فیلم های امروزی در فیلمنامه نهفته است . قصه گویی تبدیل شده است به هنری فراموش شده . قصه گویی ای در کار نیست . فقط به موقعیت پرداخته می شود . به ندرت با قصه گویی روبرو می شوید . قصه این نیست که افسر پلیس کانادا برای دستگیری یک نابکار به نیویورک می رود و یا ... این ها موقعیت اند که می توانند جذاب باشند ..."

پالپ فیکشن برخوردار از سه قصه است که در دنیایی واحد گرد هم آمده اند و در نهایت تفسیری است درباره ژانر گانگستری. قصه ها ، کمابیش قصه های قدیمی و آشنا هستند . در اولی مردی باید محافظ و مشایعت کننده ارباب باشد . در دومی مشت زنی است که قرار است مسابقه ای را ببازد ولی نمی بازد . در قصه سوم نیز دو ضارب از راه می رسند و کسی را از بین می برند و بعد راهشان را می گیرند و از معرکه دور می شوند . تارانتینو در برخورد با این قصه های آشنای ژانر ، شیوه ای غیر متعارف اختیار می کند . اگر از قواعد و الگوی کلاسیک استفاده نمی کند اما از الگوی تازه ای در روایت و ساختار بهره می برد . او قصه های قدیمی را با حوادث امروزی در هم می آمیزد . وقایع بر بستر شرایط واقعی رخ می دهند .

شرایطی که ریشه در فرهنگ پاپ و شهر دارد و این عاملی است که هم قصه ها را به هم پیوند می دهد و هم ایجاد انگیزه و ارتباط با مخاطب می کند .

این ترکیب ، البته تضادی را بین ژانر و واقعیت ایجاد می کند که بازگو کننده دنیای تارانتینو است . او به سراغ ژانر جنایی می رود ولی به شیوه خودش از خصوصیات آن استفاده می کند و این ژانر در دنیای متفاوت او جریان پیدا می کند؛ دنیایی واقع گرا که شخصیت ها در صحنه زندگی باقی می مانند و وقایع بعدی برای آنها اتفاق می افتد و دنیای سینما که با شکستن تخیل باعث می شود تماشاگر از قصه ها فاصله بگیرد . یکی دنیایی است که تخیلی و عاطفی است و دیگری نقد و تفسیر سینماست . این ها دنیا هایی جداگانه نیستند بلکه دنیای واحد تارانتینو هستند که علی رغم سطوح متفاوت ، در هم تنیده شده اند و تضادی را شکل داده اند که سرانجام به نفع واقعیت پایان می گیرد . چرا که شخصیت های او در واقعیت زندگی می کنند .

" در ده دقیقه نخست هر نه فیلم از ده فیلم هر یک به شما می گویند که فیلم از چه نوعی است . هر چه که اساسا باید بدانید به شما می گویند و بعد ، زمانی که فیلم آماده می شود تا مسیرش را کج کند ، تماشاگران نیز به همان سمت کج می شوند و زمانی که قرار است جذب فیلم شوند ، آنها نیز به جلو خم می شوند ... همه چیز قابل پیش بینی است . نمی دانی که می دانی ، ولی می دانی . در واقع عکس این را انجام دادن خیلی لذت دارد. منظورم استفاده از پیش پندار های ضمیر ناخودآگاه تماشاگران بر علیه خود آنهاست تا بتوانند در عمل تجربه ای دیداری بیابند ، عملا درگیر فیلم شده اند ، درست به همین دلیل در مقام قصه گو دوست دام همین کار را بکنم ."

اگر تارانتینو به این الگو می تازد ، اما شیوه ای نوین را ارائه می کند ، شیوه ای که ساختاری پیچیده و روایتی تو در تو دارد . به عنوان مثال وینسنت را در ابتدا به عنوان یک گنگستر بی رحم معرفی می کند که از ژانر گنگستری گرفته شده است ، ولی بعد که با جزئیات شخصیتی او آشنا می شویم می بینیم که رفتارش با ژانر همخوان نیست . قصه از ژانر عقب نشینی می کند . خط مستقیم روایت را می شکند . زمان و مکان را مرتب تغییر می دهد و قصه ها را به بخش های مجزا تقسیم می کند . با این نگاه فیلمنامه را با یک پیش درآمد شروع می کند ، با سه قصه پیش می برد و در انتها با تکمیل واقعه ای که در پیش در آمد رخ داده به انجام می رساند ..

• ساختار و روایت در فیلمنامه

در این شیوه بیانی، تأثیر سینمای ژان لوک گدار که تارانتینو بارها به آن اشاره کرده خود را نشان می‌دهد. این نشانه‌ها را می‌توان در "پالپ فیکشن" دنبال کرد. تارانتینو همچون گدار از ایده‌ها و موضوعات حاشیه‌ای که ساختمان کلی را شکل می‌دهند استفاده می‌کند. همین‌طور استفاده از میان‌نویس که هر قصه‌ای با عنوانی آغاز می‌شود.

عنوانی که تنها معرف لایه سطحی و ظاهری آن است و در اصل دعوتی است به درک عمیق‌تر در آن. در قصه اول با عنوان "وینسنت وگا و همسر مارسلوس والاس"، نکته مهم و اصلی رابطه میان میا و وینسنت نیست بلکه نمایش عواطف و احساسات انسانی وینسنت در پس‌ظاهر خشن اوست. در "ساعت طلایی" که بوچ تصمیم می‌گیرد به خانه برگردد و ساعت یادگاری پدرش را بردارد، بهانه‌ای برای نشان دادن پاره‌ای از پابندی‌ها در اوست. و در "موقعیت بانوی" اصلاً بانوی حضور ندارد و ترس جیمی همسر بانوی از بازگشت او فقط زمینه‌ای برای نشان دادن حقارت، درماندگی و ناشیگری وینسنت و جولز است.

همچنین، تارانتینو، همچون گدار، در انتخاب شخصیت‌های اصلی، از تبهکارانی ناشی، تازه‌کار، قابل تحقیر و بی‌دست و پا که صفات دوست‌داشتنی و ترحم‌برانگیز دارند استفاده می‌کند. در چنین ساختاری در ابتدا چنین به نظر می‌رسد که قصه دچار پراکندگی است، که هست، اما تارانتینو پراکندگی زمانی قصه را با رفت و برگشت‌ها و با دو تکه شدن یک فصل مثل سرقت رستوران، یا گرفتن کیف از جوان‌ها و یا رفت و برگشت به یک مکان مثل خانه میا و بوچ و رستوران، پیوند می‌دهد و با چنین روایت تو در تو، حس محبوس بودن را در این حلقه‌های تنیده القا می‌کند.

تارانتینو وقایع را جا به جا می‌کند و از این شیوه روایی، برای مخاطب -توهم‌کشف- را بوجود می‌آورد و او را دنبال خود می‌کشاند تا با این کشف سر از رازها در بیاورد که البته توهمی بیش نیست. به عنوان مثال قضیه کیف است که به خاطر آن چند نفر کشته می‌شوند و در پایان نیز پاسخ روشنی پیدا نمی‌کنیم که درون کیف چه هست.

"پالپ فیکشن" در پی کشف گره‌های قصه‌اش نیست، بلکه همان‌طور که تارانتینو گفته بود به نوعی دست‌انداختن باورهای شکل‌گرفته مخاطب و طعنه‌زدن است، نقدی طعنه‌آمیز که در بسیاری از صحنه‌ها خود را نشان می‌دهد. او به همه چیز طعنه می‌زند و آن را به انتقاد می‌گیرد. بیشتر گفت و گوها حول و حوش خوراکی‌هاست که اشاره‌ای غیرمستقیم به جامعه مصرفی می‌کند. جان به در بردن جولز و وینسنت از شلیک گلوله‌ها طعنه‌ایست به مسئله تقدیر، موضوع پراکندگی نیز اشاره‌ای است به زندگی، دنیایی تکه‌تکه شده. که از سقوط و مرگ در امان نیستند. طبیعی است که برای روایت دنیای پیچیده و تکه‌تکه شده، روایت خطی محمل مناسبی نیست و تارانتینو به شیوه خودش، برای چنین نمایشی، روایت را در چند مقطع و به شکلی ناپیوسته پیش می‌برد.

• شخصیت‌های واقع‌گرای تارانتینو

همان‌طور که تارانتینو می‌گوید، بخشی از شخصیت‌ها را هنگام نوشتن کشف می‌کند. او آن‌ها را از ژانر جنایی می‌گیرد و در موقعیت‌های واقعی زندگی قرار می‌دهد تا بوسیله قوانین واقعی زندگی جان بگیرند. شخصیت‌های او ما به ازای واقعی دارند. آدم‌هایی که آمیزه‌ای از جنایتکار، بازیگر و کودکانی هستند که نقش بازی می‌کنند. مردان بزرگسالی که در واقع پسر بچه‌هایی هستند با سلاح واقعی.

زمانی که جولز و وینسنت در منزل جیمی هستند، این امر به خوبی خود را نشان می‌دهد. آنها نگران بازگشت همسر جیمی به خانه هستند. فرش کثیف شده و قبل از رسیدن او باید تمام ریخت و پاش‌ها را مرتب‌کنند که هم لایه‌هایی از شخصیت آنها را برملا می‌کند هم وجوه واقعیتشان را. این شخصیت‌ها زاده شرایط اند. از دل آن بر می‌آیند و همین شرایط آنها را به هم پیوند می‌دهد و از این پیوند زوج‌ها تشکیل می‌شوند؛ زوج پامپکین و هانی بانوی، وینسنت و جولز، والاس و میا. وقتی زوج‌ها شکل می‌گیرند دست به عمل می‌زنند و حوادث بوجود می‌آیند و معرفی می‌شوند. معرفی آنها با نوع روایت در هم تنیده است.

در قصه اول، جولز و وینسنت از طریق یک سرقت مسلحانه و دو قتل پیاپی به صورت آدم‌های خبیث و کلیشه‌ای بر اساس ژانر - به عنوان مزدورانی تابع دستور اربابشان معرفی می‌شوند و ماجرا نیمه تمام‌رها می‌شود. در قصه دوم، اما، چهره خشک و بی‌انعطاف آنها تغییر می‌کند و با اتفاقی که برای والاس می‌افتد، هیبتش به عنوان یک ارباب فرو می‌ریزد و شخصیت‌ها از کلیشه‌های مرسوم ژانر فاصله می‌گیرند و

رنگ و بویی واقعی پیدا می کنند . در قصه سوم از این نیز فراتر می روند و از هیبت مامورانی حلقه به گوش ، بیرون آمده و ویژگی های انسانیشان عیان می شود و احساسات عاطفی آنها مجال ظهور می یابد . در ابتدا ، آنها به طور ساده و سطحی معرفی و با ادامه داستان ، رفته رفته ، بیشتر شناسانده و بتدیل به شخصیت هایی با هویت می شوند .

آنها با توجه به همان شرایط زندگی ، بدون نیاز به زمینه پردازی می توانند در مقابل یکدیگر قرار بگیرند و دیگری را نابود کنند . دنیایی که این شخصیت ها در آن زندگی می کنند ، دنیایی ناپایدار و در حال تعلیق است . از این روست که آنها پا در هوا سرگشته و بلا تکلیف اند ، زیرا در چنگ مناسبات ناگزیر اجتماعی گرفتارند . معلق بودن آنها اشاره ایست به اینکه هیچ چیز قطعی نیست . لذا پایداری قطعی چون مرگ یا رهایی نمی تواند وجود داشته باشد . در پایان وقتی جولز و وینسنت از رستوران بیرون می روند ، تعلیق و نامشخص بودن باقی می ماند . جولز تصمیم می گیرد به سفر برود و دنیا را زیر پا بگذارد . اما تحولی در او به وقوع نپیوسته .

همین طور است که لحظات قدرت و سرخوشی این آدم ها که موقتی و ناپایدار است که گاه حالت هجو آمیز پیدا می کند که با طنزی تلخ همراه می شود . مثل زوج پامپکین و بانی که در ابتدا و زمانی با گانگستر های حرفه ای رو به رو می شوند ، قدرتشان فرو می ریزد و به مدافعانی بی پناه تبدیل می شوند ، یا والاس قبل و بعد از حادثه ای که برایش بوجود می آید و تفریح وینسنت و میا و اتفاقی که در پی آن رخ می دهد .

آنها آدم هایی قدرتمند و در عین حال ضعیف اند ، هم مدافع اند ، هم مهاجم ، شرایط است که آنها را در این موقعیت ها می نشاند . آنها با حرکتشان با یکدیگر تلاقی می کنند و اتفاقات نیز از این تلاقی ها بوجود می آیند که به فرجامی تلخ منجر می شوند . زوج ها به نتیجه نمی رسند و روابط از هم می پاشد .

میا و وینسنت به اعتیاد هم پی برده از یکدیگر جدا می شوند ، بوچ و فابیان به نقطه ای نامعلوم فرار می کنند ، پامپکین و بانی با حقارت رستوران را ترک می کنند و جولز و وینسنت هم به سوپی نامعلوم بیرون می روند . هیچ چیز قطعی نیست و چیزی هم به نتیجه ای قطعی یا رضایت بخش منجر نمی شود .

منبع : وب سایت سینمایی هنر هفتم

<http://vista.ir/?view=article&id=244766>

 **vista.ir**
Online Classified Service

کیانو ریوز؛ کابوی فضایی

کیانو ریوز بازیگر آثاری چون «کنستانتین» و «وکیل مدافع شیطان» در پروژه سینمایی جدید کمپانی «فاکس قرن بیستم» با عنوان «کابوی بیاب» نقش آفرینی می کند. این فیلم براساس یک سریال تلویزیونی انیمیشن ژاپنی با همین عنوان برای نمایش در سینما، آماده می شود. فیلم «کابوی بیاب» به ماجراهای یک سفر فضایی در حوالی سال های ۲۰۷۱ میلادی





است.

می‌پردازد. فیلمنامه این پروژه سینمایی توسط «پیتر کریگ» به نگارش در می‌آید. علاوه بر «فاکس قرن بیستم»، شرکت فیلمسازی «تری آرتز» نیز بخشی از تهیه و تولید «کابوی بیاب» را برعهده دارد. شرکت فاکس قرن بیستم در دوماه گذشته با اکران جدیدترین فیلمش «روزی که زمین از حرکت باز ایستاد» با بازی «کیانو ریوز» به‌عنوان یکی از تولیدکنندگان بزرگ فیلم همچنان مطرح

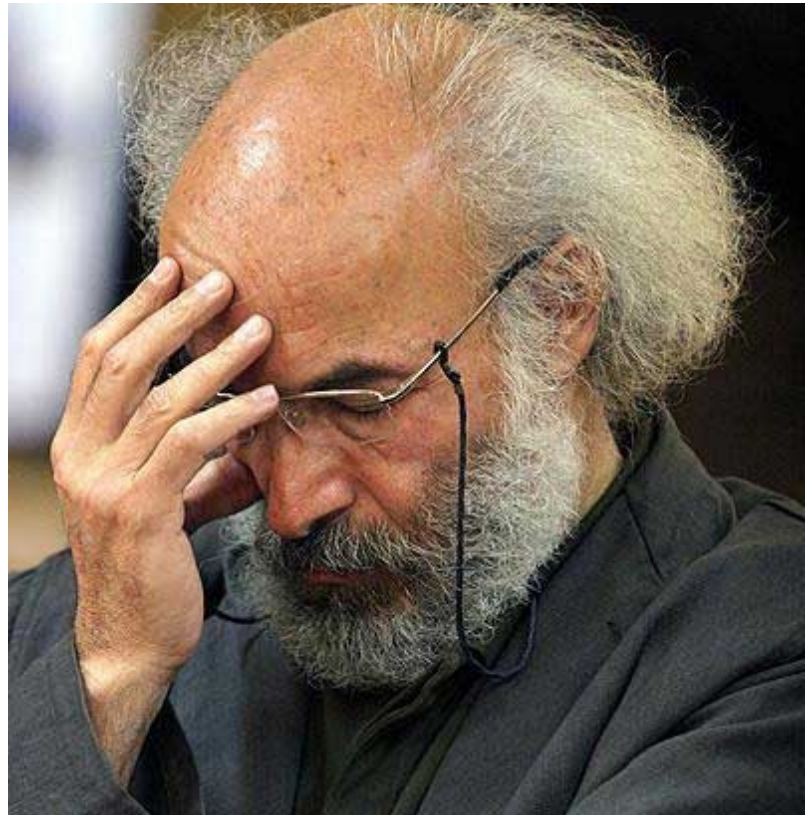
منبع : روزنامه فرهنگ آشتی

<http://vista.ir/?view=article&id=128723>

 **vista.ir**
Online Classified Service

کیانوش عیاری

- شرح حال
- تولد: ۱۳۳۰ اهواز
- تحصیلات: دیپلم
- فعالیت در سینما: از سال ۱۳۴۹ با ساخت فیلمهای کوتاه در سینمای آزاد اهواز
- کیانوش عیاری یکی از بهترین فیلمسازان زائر اجتماعی بعد از انقلاب به شمار می‌آید. «آنسوی آتش»، «آبادانی‌ها» (برگردان ایرانی دزد دوچرخه اثر ویتوریو دیسکا) و «بودن یا نبودن» از آثاری سینمای واقع‌گرای ایران محسوب می‌شوند. آخرین اثر وی «سفره ایرانی» نمونه بارزی از سینمای تجربی و خلاقانه اوست، فیلمی درباره مناسبات اقتصادی - اجتماعی مردم ایران در سفر يك اسکناس هزار تومانی قلابی.
- جوایز:



- برنده جایزه بهترین کارگردانی از چهارمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۶۴ برای فیلم «تنوره دیو»
- جایزه بهترین کارگردانی از ششمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۶۶، جایزه بهترین فیلم و فیلمنامه از



- انجمن مولفین و مصنفین دراماتیک در جشنواره فیپا ۱۹۸۹، جایزه بزرگ جشنواره پروژدره بلژیک ۱۹۹۰ و جایزه بزرگ فیلمهای تلویزیونی توکیو ۱۹۹۰
- برای فیلم «آنسوی آتش»
- جایزه بهترین کارگردانی بخش بین المللی و بهترین فیلم بخش سینمای ایران یازدهمین جشنواره فیلم کودکان و نوجوانان اصفهان ۱۳۷۴ برای فیلم «شاخ گاو»

▪ چندین جایزه بین المللی برای فیلم «بودن یا نبودن» و بهترین فیلم اجتماعی سینمای بعد از انقلاب اسلامی و ...

• فیلم شناسی:

- آبادانی ها (۱۳۷۱)
- شاخ گاو (۱۳۷۴)
- زن امروز (فقط تدوین کننده ۱۳۷۵)
- سریال خانه به خانه (۱۳۷۵)
- بودن یا نبودن (۱۳۷۷)
- سفره ایرانی (۱۳۷۹ - ۱۳۸۰)
- پر پرواز (فقط تدوین کننده)
- آواز تابستانی (۱۶ میلی متری ۱۳۵۶)
- خاک شیری (۱۶ میلی متری ۱۳۵۹)
- تنوره دیو (۱۳۶۴)
- شبیح کزدم (۱۳۶۵)
- آنسوی آتش (۱۳۶۶)
- روز با شکوه شهر کوچک (۱۳۶۷)
- دو نیمه سیب (۱۳۷۰)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85510>

 **vista.ir**
Online Classified Service

کیت وینسنت

کیت الیزابت وینسلت مشهور به رز انگلیسی با ۱۶۸ سانتی متر قد یکی از بازیگران معروف هالیوود است. از کیت می پرسیم که کدام یک از شخصیت‌هایی که تاکنون در نقش آنها بازی کرده است بیشتر علاقه دارد. او جواب می دهد بالسی.

او ترجیح می دهد چکمه بپوشد تا کفش معمولی چون احساس می کند پاهایش بر روی زمین استوارتر است.

خانه اصلی کیت در انگلیس است البته او هم در انگلستان (لندن) و هم در آمریکا (نیویورک) خانه دارد و می توان گفت مقیم هر دو کشور است به خاطر تعصبی که به ملیت و خانواده خود دارد خانه اصلی خود را لندن می داند.

او بعد از فیلم تایتانیک گفته بود: «من یک انگلیسی هستم و همیشه عاشق انگلستان بوده ام من هیچگاه علاقه به ترک کشورم به هیچ دلیل خاصی ندارم.»

او در یک خانواده هنرپیشه دنیا آمد پدرش راجر وینسلت و مادرش سالی بریج - وینسلت هر دو بازیگر بودند پدر بزرگ و مادر بزرگ مادری او الیور و لیندا بریج هم در کار تئاتر بودند. و دایی او رابرت بریج در کار صحنه تئاتر مشغول به کار بود. کیت هم در سن کم به سمت استعداد خود رفت. او در سن ۱۱



سالگی در یک پیام بازرگانی ایفای نقش کرد.

او درس هنرپیشگی را در همان سن شروع کرد و نتیجه آن راه یافتن به دبیرستان هنر بود. در چند سال بعد او به طور مرتب در تئاتر ایفای نقش می کرد. او اولین بازی خود را در سن ۱۷ سالگی در نقش یک نوجوان در فیلم Heavenly Creatures بازی می کرد در این فیلم دو دختر نوجوان مرتکب یک قتل حیوانی می شوند اگر چه این فیلم خیلی معروف نشد ولی مورد ستایش منتقدان قرار گرفت.

کیت هنوز یک بازیگر نه چندان معروف بود. او سال بعد (۱۹۹۵) را با بازی در فیلم Sense and Sensibility گذراند.

اما او با این فیلم خود را به عنوان یک ستاره مطرح کرد. او پاداش خود را با یک جایزه از آکادمی انگلیس و یک نامزدی اسکار برای هنرپیشه نقش مقابل دریافت کرد. او مسیر موفقیت را در سال ۱۹۹۶ با فیلم حملت ادامه داد.

اما نقشی که او را از یک هنرپیشه عادی به یک هنرپیشه جهانی تبدیل کرد. فیلم تایتانیک ساخته جیمز کامرون بود. (محصول ۱۹۹۷). او در این فیلم نقش رز دویت بوکاتر یک نجیب زاده لب قرمز آتشی مزاج را بازی می کرد.

او در مقابل لئوناردو دی کاپریو ظاهر شد. عملکرد خوب کیت سبب شد که یک نامزدی اسکار به عنوان بهترین هنرپیشه زن نصیب او شود و او جوانترین هنرپیشه ای بود که دوباره به این افتخار می رسید.

بعد از موفقیت بیش از انتظار تایتانیک کیت وینسلت به پروژه های مستقل اکتفا کرد.

در سال ۱۹۹۸ در فیلم «شکسپیر عاشق» و در سال ۱۹۹۹ در فیلم آنا و پادشاه بازی کرد. کیت در سن ۲۹ سالگی چهارمین نامزدی برای یک جایزه آکادمیک را دریافت کرد و او هنوز جوانترین هنرپیشه ای است که این افتخار را دارد.

وینسلت به خاطر شوخی هایی که با بدجنسی همراه است و تعصب خانوادگی معروف است. او دو خواهر به نامهای آنا وینسلت و بس وینسلت دارد که هر دو هنرپیشه هستند.

او یک برادر به نام جاش دارد. او در سال ۱۹۹۸ با جیمز تریپلتون دستیار کارگردان ازدواج کرد. آنها در سال ۲۰۰۰ صاحب یک دختر شدند و در سال ۲۰۰۱ از یکدیگر جدا شدند. کیت در سال ۲۰۰۳ با سم مندز کارگردان ازدواج کرد و حاصل این ازدواج هم یک دختر بود. کیت و لئوناردو دی کاپریو دوستان بسیار نزدیکی هستند. فرزندانش به لئوناردو دایی لئو می گویند او در یک مصاحبه اعلام کرد که یکسال (از آوریل ۲۰۰۶ تا آوریل ۲۰۰۷) را به خود مرخصی داده تا وقت بیشتری را با خانواده خود بگذراند. کیت درباره پدر و مادرش می گوید: «مامان و بابا بیشتر با من دوست بودند تا پدر و مادر، آنها هیچگاه دلوپسی و تشویش برایم بوجود نیاوردند آنها به من آموختند خودم باشم.

• چند نمونه از دستمزدهایی که کیت دریافت کرده است.

- ۶ میلیون دلار / یافتن ناکجا آباد محصول (۲۰۰۴)

- ۳ میلیون دلار / اینگما محصول (۲۰۰۱)

- ۴.۵ میلیون دلار / Quills محصول (۲۰۰۰)

- ۳.۶ میلیون دلار / Holly Smoke محصول (۱۹۹۹)

- ۲ میلیون دلار / تایتانیک محصول (۱۹۹۷)

منبع : سایت یاد بگیر

<http://vista.ir/?view=article&id=289670>

 Vista.ir
Online Classified Service

کیومرث پوراحمد

• شرح حال

• متولد: ۱۳۲۸ نجف آباد اصفهان

• تحصیلات: فارغ التحصیل رشته برق از هنرستان صنعتی اصفهان

• فعالیت در سینما: از سال ۱۳۵۳ با دستکاری کارگردان و بازیگری در سریال «آتش بدون دود»

کیومرث پوراحمد یکی از پرکارترین کارگردانان سینمای ایران در ژانر «کودک و نوجوان» است. جدای از این آثار پوراحمد چه به لحاظ فیلمنامه و چه به لحاظ کارگردانی از سطح قابل قبولی در سینمای ایران برخوردار است. مجموعه «قصه های مجید» و سه فیلم سینمایی «شرم»، «صبح روز بعد» و «نان و شعر» که با شخصیت واحد «مجید» روایت

می شوند از ماندگارترین آثار سینمای کودک و نوجوان به شمار می آیند. پوراحمد در آخرین اثر خود «شب پلدا» که از یک بازیگر و یک کوشش ثابت



بهره می برد- تجربه تازه ای در آرمود با موفقیت همراه بود.

• جوایز:

- برنده جایزه بهترین فیلم کوتاه از چهارمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۶۴ برای «تار و پود»
- جایزه بهترین کارگردانی هشتمین جشنواره فیلمهای کودکان و نوجوانان اصفهان ۱۳۷۱ و جایزه ویژه هیات داوران یازدهمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۷۱ برای فیلم «شرم»
- جایزه بهترین کارگردانی چهاردهمین جشنواره فیلم فجر تهران ۱۳۷۴ و جایزه بهترین فیلم از جشنواره پنانگ مالزی ۱۳۷۶ برای فیلم «خواهران غریب» و ...

• فیلم شناسی:

- لنگرگاه (۱۳۶۷)
- شکار خاموش (۱۳۶۹)
- مجموعه قصه های مجید (۱۳۷۲-۱۳۷۰)
- شرم (۱۳۷۱)
- صبح روز بعد (۱۳۷۱)
- نان و شعر (۱۳۷۲)
- بخاطر هانیه (۱۳۷۳)
- خواهران غریب (۱۳۷۴)
- مجموعه سرخ (۱۳۷۶)
- شب یلدا (۱۳۷۹)
- هدف (فیلم کوتاه ۱۳۵۵)
- زنگ اول، زنگ دوم (فیلم کوتاه ۱۳۶۵)
- هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق (فیلم کوتاه ۱۳۵۶)
- آواز خوان (فیلم کوتاه ۱۳۵۷)
- به ترتیب قد (فیلم کوتاه ۱۳۵۹)
- باران (فیلم کوتاه ۱۳۶۴)
- تار و پود (فیلم کوتاه ۱۳۶۴)
- تاتوره (۱۳۶۵)
- بی بی چلچله (۱۳۶۵)
- گاویار (۱۳۶۶)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85512>

کیهان ملکی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1347 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

فارغ التحصیل تئاتر از دانشگاه آزاد اسلامی.

با جنگ 39 شناخته شد. هرچند که قبل از آن در فیلم سینمایی آروزهای بزرگ بازی کرده بود. اما با مجموعه تلویزیونی روزگار جوانی بود که محبوب شد و با مجموعه همسایه توانانی‌هایش را به رخ همگان کشید. او در سینما هم موفق بود. در معجزه خنده بازی زیبایی ارائه داد و بازی‌اش در فیلم مرد بارانی نظرات متفاوتی را برانگیخت.

آزروی بزرگ (1373)

نوروز 73 (جنگ تلویزیونی، 1372)



جنگ 39 (1373)

مصائب عاشق فقیر (1374)

معجزه خنده (1375)

پهلوانان نمی‌میرند (مجموعه تلویزیونی، 1376)

هوای تازه (مجموعه تلویزیونی، 1376)

سبز زخمی (مجموعه تلویزیونی، 1376)

روزگار جوانی (مجموعه تلویزیونی، 1377)

مرد بارانی (1378)

همسفر (مجموعه تلویزیونی، 1379)

کلبه سپید (مجموعه تلویزیونی، 1379)

همسایه‌ها (مجموعه تلویزیونی، 1379)

بچه‌های شط (فقط بازیگردان، 1379)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58946>

گریگوری پک

الدرد گریگوری پک ۵ آوریل (۱۶ فروردین) ۱۹۱۶ در کالیفرنیا به دنیا آمد. در شش سالگی پدر و مادرش از هم جدا شدند و سرپرستی او را مادر بزرگش برعهده گرفت. از کالج سن دیه گو فارغ التحصیل شد و سپس به دانشگاه برکلی رفت. بعد از اتمام تحصیلات دانشگاهی راهی برادوی شد تا بخت خود را در عرصه بازیگری بیازماید.

پک اولین نقش خود را در نمایش «ستاره صبح» (۱۹۴۲) ایفا کرد و پس از آن دیوید سلزنیک او را برای بازی در فیلم «روزهای افتخار» (۱۹۴۳) انتخاب کرد. گریگوری پک در سال ۱۹۴۴ وارد هالیوود شد و تقریباً از همان آغاز به عنوان یک ستاره درخشید. او ظرف پنج سال ۴ بار نامزد دریافت جایزه اسکار بهترین بازیگر شد.



پک اولین نقش مهم خود را در سینما با بازی در «طلسم شده» آلفرد هیچکاک (۱۹۴۵) تجربه کرد. او در فیلم های کلاسیک و به یادماندنی «کشتن مرغ مقلد» (۱۹۶۲)، تعطیلات رمی (۱۹۵۳)، اسب کهر را بنگر (۱۹۶۴) و برف های کلیمانجارو (۱۹۵۲) بازی کرد. کاراکتر آتیکوس فینچ در «کشتن مرغ مقلد» با بازی گریگوری پک در نظرسنجی انستیتوی فیلم آمریکا بهترین و محبوب ترین قهرمان در فیلم های سینمایی تاریخ هالیوود شناخته شد. پک برای بازی در این فیلم اسکار بهترین بازیگر نقش اول را گرفت.

او از آن دست بازیگرانی بود که نمی شد نقش های منفی را به آنها سپرد. پک دوبار آدم بد قصه ها شد؛ یکی در «جدال در آفتاب» (۱۹۴۶) و دیگری در «پسران برزیلی» (۱۹۸۷) نقش کاپیتان اهب در (موبی دیک) محصول ۱۹۵۶ به کارگردانی جان هیوستن، از نقش های پرطرفدار پک بود. «کلید های بهشت» (۱۹۴۴)، «قرارداد شرافتمندانه» (۱۹۴۷)، «توپ های ناوارون» (۱۹۶۱)، «طالع نحس» (۱۹۷۶) و «مک آرتور» (۱۹۷۱) از دیگر کارهای شاخص اوست. گریگوری پک در سال ۱۹۶۸ جایزه انسان دوستی جین هرشولت را از آن خود کرد. او تقریباً آخرین بازمانده مردان بزرگ هالیوود بود که در دهه ۴۰ درخشیدند. «گرینگوی پیر» که در سال ۱۹۸۹ ساخته شد، آخرین هنرنمایی پک در سینما بود. او در ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۲ درگذشت.

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=80721>

گلاب آدینه

جنسیت: زن

تولد و وفات: (۱۳۳۲ - ...) شمسی

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

لیسانس اقتصاد سیاسی از دانشگاه شهید بهشتی.



فعالیت حرفه‌ای خود را از سال 1354 با گروه تئاتر دانشجویی "پیاده" به سرپرستی مهدی هاشمی و داریوش فرهنگ آغاز کرد.

از تئاتر آغاز کرد و بسیار هم موفق بود. برای اولین بار با مجموعه تلویزیونی "سلطان و شیان" به محبوبیت رسید و یازده سال بعد برای نقش آفرینی بسیار زیبای خود در فیلم "روسری آبی" سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش دوم زن را از سیزدهمین جشنواره فیلم فجر دریافت کرد. "روسری آبی" برای او یک نقطه شروع بود. در دو فیلم دیگر از رخشان بنی اعتماد هم خوش درخشید: "بانوی اردیبهشت" و "زیر پوست شهر" که این آخری بهترین بازی گلاب آدینه و یکی از بهترین بازی‌های ماندگار تاریخ سینمای ایران است. گلاب آدینه در "مهمان مامان" ثابت کرد که یکی از بازیگران قدرتمند سینمای ایران است. او به تازگی در چند فیلم عهده‌دار سمت "بازیگردان" نیز شده است.

• فیلم شناسی:

- فصل پنجم (۱۳۷۵)
- معجزه خنده (۱۳۷۵)
- بانوی اردیبهشت (۱۳۷۶)
- زیر پوست شهر (۱۳۷۸/۷۹)
- زندان زنان (۱۳۸۰)
- آغوشهای خالی (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۸۰)
- مهمان مامان (داریوش مهرجویی، ۱۳۸۲)
- آرامش در میان مردگان (مهرداد فرید، ۱۳۸۶)
- رسول پسر ابوالقاسم (۱۳۵۹)

- چوپانان کویر (۱۳۵۹)
- سلطان و شبان (۱۳۴۳)
- زرد قناری (۱۳۴۷)
- شکار خاموش (۱۳۴۹)
- بهترین بابای دنیا (۱۳۷۰)
- روسری آبی (۱۳۷۳)
- فصل پنجم (۱۳۷۵)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58754>

 **vista.ir**
Online Classified Service

گلشيفته فراهانى

- شرح حال
- دختر بهزاد فراهانى و فهيمه رحيم نيا - خواهر شفايق فراهانى
- متولد ۱۳۴۲ در تهران.
- تنها خوش شانسى بزرگ او بازى در فيلم درخت گلابى - يکى از بهترين فيلم هاى مهرجويى - است.
- برنده سيمرغ بلورين بهترين بازيگر از بخش بين الملل شانزدهمين جشنواره فيلم فجر.
- بهترين بازيگر جشنواره بيست و دوم فيلم فجر براى بازيهاى خيره کننده اش در دو فيلم « بوتيك » و « اشك سرما »
- فيلم شناسى:



- جايى ديگر (مهدى كرم پور - ۱۳۸۱)
- دو فرشته (محمد حقيقت - ۱۳۸۱)
- اشك سرما (عزيز الله حميد نژاد - ۱۳۸۱)

- بابا عزیز (محمد ناصر خمیر - ۱۳۸۲)
- میم مثل مادر (رسول ملاقلی پور - ۱۳۸۵)
- ماهی ها هم عاشق می شوند (دکتر علی رفیعی، ۱۳۸۳)
- گیس بریده (جمشید حیدری - ۱۳۸۵)
- به نام پدر (ابراهیم حاتمی کیا، ۱۳۸۵)
- درخت گلابی (داریوش مهرجویی - ۱۳۷۶)
- هفت پرده (فرزاد مؤتمن - ۱۳۷۹)
- زمانه (حمیدرضا صلاحمند - ۱۳۷۹)
- بوتیک (حمید نعمت الله - ۱۳۸۱)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85520>



گوهر خیر اندیش گوهر سینما و تلویزیون

در این بخش به معرفی بیشتر یکی از بازیگران زن سینما و تلویزیون ایران می پردازیم. بازیگری که تاکنون در تمامی نقش آفرینی های خود موفق ظاهر شده و توانسته است با بازی های خوب خود جایگاه مناسبی نزد مخاطبان سینما و تلویزیون به دست آورد. یکی از نکات بارز بازیگری او در این است که هیچ گاه بد و ضعیف بازی نکرده و همیشه بازی های قابل قبول و باورپذیری از او دیده ایم. نوع بازی و جنس صدای وی باعث می شود که بدون توجه به نقشی که بازی می کند، مخاطب از او انرژی بگیرد. یک جور آرامش خاصی در بازی او نهفته است که همین آرامش به تماشاگر نیز انتقال پیدا می کند.

یکی دیگر از ارزش های والا ی بازیگری او در این است که بدون استفاده از امتیاز خوش چهره بودن، در عرصه تلویزیون و سینمای ایران به موفقیت رسید و ماندگار شد.

گوهر خیر اندیش متولد اول شهریور ماه سال ۱۳۳۳ در شیراز است. وی



همسر مرحوم جمشید اسماعیل خانی بود. خانم خیراندیش فعالیت هنری



خود را با گروه های تئاتر استان فارس در سال ۱۳۴۹ آغاز کرد و در همان سال در اداره فرهنگ و هنر استان فارس نیز مشغول به کار شد. سپس در سال ۱۳۶۵ و در پی مهاجرت به تهران، از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد.

کارنامه سینمایی وی با فیلم روزهای انتظار (اصغر هاشمی) در سال ۱۳۶۵ شروع شد.

در سال ۱۳۶۶ در فیلم با من از فردا بگو (فریدون کوچکیان) بازی کرد. سال ۱۳۶۷ برای خانم خیراندیش سال نسبتاً پرکاری بود. او در این سال در فیلم های روز باشکوه به کارگردانی کیانوش عیاری، شب حادثه (سیروس الوند) و شاخه های بید (امراالله احمدجو) بازی کرد. فیلم زیر بام های شهر به کارگردانی اصغر هاشمی را در سال ۱۳۶۸ بازی کرد که به خاطر آن کاندید دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش مکمل زن از هشتمین دوره جشنواره بین المللی فیلم فجر شد. سال ۱۳۶۹ را با فیلم های همه یک ملت (حسین مختاری) و سایه خیال (حسین دلیر) پشت سر گذاشت. در سال ۱۳۷۰ در فیلم بانو (داریوش مهرجویی) بازی کرد که یکی از فیلم های برجسته سینمای ایران است. در همان سال فیلم مدرسه پیرمردها (علی سجادی حسینی) را نیز در کارنامه خود قرار داد. در سال ۱۳۷۱ نیز در فیلم های عیالوار (پرویز صبری)، لبه تیغ (جمال شورجه) و یک مرد یک خرس (مسعود جعفری جوزانی) نقش آفرینی کرد. فیلم بوی خوش زندگی به کارگردانی ابوالحسن داودی را در سال ۱۳۷۲ بازی کرد. در سال ۱۳۷۴ در فیلم موفق چهره به کارگردانی سیروس الوند ایفای نقش کرد که به خاطر آن کاندید دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش مکمل زن از چهاردهمین جشنواره بین المللی فیلم فجر شد. دو سال بعد یعنی در سال ۱۳۷۶ در فیلم ساغر، باز هم به کارگردانی سیروس الوند بازی کرد. در سال ۱۳۷۷ در فیلم جنگجوی پیروز (مجتبی راعی) بازی کرد که به خاطر آن کاندید دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش مکمل زن از هفدهمین جشنواره بین المللی فیلم فجر و همین طور چهارمین جشن خانه سینما گردید. در سال ۷۷ در فیلم زیبای شنیدا به کارگردانی کمال تبریزی بازی کرد.

سال ۷۸ را با فیلم میکس (داریوش مهرجویی) پشت سر گذاشت. در سال ۷۹ در فیلم مریای شیرین (مرضیه برومند) بازی کرد. فیلم نان، عشق و موتور هزار (ابوالحسن داودی) را در سال ۸۰ بازی کرد که هم فیلمی کمدی بود و هم از سوژه جدید و جذابی بهره می گرفت. در همان سال در فیلم موفق ارتفاع پست به کارگردانی ابراهیم حاتمی کیا ایفای نقش نمود که به خاطر آن دیپلم افتخار بهترین بازیگر نقش مکمل زن را از بیستمین جشنواره فیلم فجر دریافت کرد. همین طور به عنوان بهترین بازیگر نقش مکمل زن از هفدهمین دوره جشن نویسندگان و منتقدان شناخته شد و درعین حال کاندیدای دریافت تندیس بهترین بازیگر نقش مکمل زن از ششمین دوره جشن خانه سینما گردید. سال ۸۱ هم سال پرکار و پرباری برای او بود. در آن سال در فیلم سیزده گریه روی شیروانی (علی عبدالعلی زاده) بازی کرد. در فیلم توکیو بدون توقف (سعید عالم زاده) حضور داشت. در فیلم دنیا (منوچهر مصیری) ایفای نقش کرد که به خاطر آن تندیس زرین بهترین بازیگر نقش مکمل زن را از هفتمین جشن خانه سینما دریافت کرد و سرانجام در فیلم واکنش پنجم (تهمینه میلانی) بازی کرد که به خاطر آن نیز کاندیدای دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش مکمل زن از بیست و یکمین جشنواره فیلم فجر گردید و همین طور برنده تندیس بهترین بازیگر نقش مکمل زن از هفتمین جشن خانه سینما شد.

در سال ۸۲ بازی در فیلم موزیکال مکس (سامان مقدم) را تجربه کرد. اما در همان سال با بازی در فیلم رسم عاشق کشی به کارگردانی خسرو معصومی سرانجام به حق خود رسید و سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن را از بیست و دومین جشنواره بین المللی فیلم فجر دریافت نمود. در سال ۸۳ نیز در سه فیلم ایفای نقش کرد. فیلم های نقاب به کارگردانی کاظم راست گفتار، گل یخ به کارگردانی کیومرث پور احمد و تردست به کارگردانی محمد علی سجادی. در سال ۸۵ هم در فیلم های قاعده بازی (احمد رضا معتمدی)، محاکمه (ایرج قادری)، بی وفا (اصغر نعیمی) و خواستگار محترم (داود موثقی) بازی کرد. سال ۸۶ را هم با بازی در فیلم پرستاره دایره زندگی به کارگردانی پریسا بختآور گذراند و اما در سال جاری تاکنون در دو فیلم ایفای نقش کرده است. یکی فیلم یک اشتباه کوچولو (محسن دامادی) و دیگری فیلم صندلی خالی (سامان استرکی).

حضور خانم خیراندیش در تلویزیون هم پررنگ و پر بار بوده است. او در تعداد زیادی از آثار به یادماندنی تلویزیون حضور داشته که می توان از بین آنها به سریال های مدرس، آینه، سریال موفق و ماندگار روزی روزگاری، روزگار وصل، همسایه ها به کارگردانی محمد حسین لطیفی که در کنار علی

نصیریان حضور داشت، سریال سفر سبز که در آن یکی از متفاوت ترین و زیباترین نقش های دوران کاری خود بازی کرد و ... سریال میوه ممنوعه که در ماه رمضان گذشته پخش شد که با بازی خوب خود در کنار علی نصیریان و سریال موفقی را به کارگردانی حسن فتحی رقم زد. با نگاهی به کارنامه کاری خانم خیراندیش این نتیجه حاصل می شود که او همیشه به دنبال ارائه بازی خوب و حضور موثر بوده است. کاندیدا شدن چند باره به عنوان بازیگر نقش مکمل دلیل این مدعاست. وی از آن دسته از بازیگرانی است که معتقدند نقش اول و دوم مهم نیست، مهم ماندگاری و اثر بخشی نقشی است که ایفا می کنند. به همین خاطر امثال خانم خیراندیش را می توان گوهری ارزشمند برای سینما و تلویزیون ایران دانست.

منبع : روزنامه مردم سالاری

<http://vista.ir/?view=article&id=336048>

 **vista.ir**
Online Classified Service

گوهر خیراندیش

- شرح حال
 - همسر : مرحوم جمشید اسماعیل خانی
 - لیسانس بازیگری و کارگردانی تئاتر از دانشکده هنرهای زیبا.
 - شروع فعالیت از سال ۱۳۴۹ با گروه تئاتر در استان فارس. از ابتدا که وارد عرصه سینما و تلویزیون شد بازی اش را همگان پسندیدند. با فیلم روزهای انتظار آغاز کرد و با فیلم بانو خوش درخشید.
 - گوهر خیراندیش بازیهای ماندگار زیاد دارد. از فیلمهای زیر بامهای شهر، روز باشکوه، مدرسه پیرمردها، چهره تا ارتفاع پست که بخاطر این آخری دیپلم افتخار بهترین بازیگر نقش مکمل زن را از بیستمین جشنواره فیلم فجر دریافت کرد.
- فیلم شناسی:
 - روزگار وصل (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۷۱)
 - چهره (سیروس الوند - ۱۳۷۴)



- بوی خوش زندگی (ابوالحسن داودی - ۱۳۷۳)
- ساغر (سیروس الوند - ۱۳۷۶)
- جنگجوی پیروز (کمال تبریزی - ۱۳۷۷)



- شیدا (کمال تبریزی - ۱۳۷۷)
- میکس (داریوش مهرجویی - ۱۳۷۸)
- سهراب (سعید سهیلی - ۱۳۷۸)
- مربای شیرین (مرضیه برومند - ۱۳۷۹)
- همسایه ها (مجموعه تلویزیونی - محمد حسین لطیفی - ۱۳۷۹)
- نان و عشق و موتور ۱۰۰۰ (ابوالحسن داودی - ۸۰/۱۳۷۹)
- ارتفاع پست (ابراهیم حاتمی کیا - ۱۳۸۰)
- توکیو بدون توقف (سعید عالم زاده - ۱۳۸۱)
- دنیا (منوچهر مصیری - ۱۳۸۱)
- واکنش پنجم (تهمینه میلانی - ۱۳۸۱)
- مکس (سامان مقدم، ۱۳۸۲)
- نقاب (کاظم راست گفتار، ۱۳۸۶)
- بی وفا (اصغر نعیمی، ۱۳۸۵)
- مربای شیرین (مرضیه برومند، ۱۳۸۵)
- روزهای انتظار (اصغر هاشمی - ۱۳۶۵)
- با من از فردا بگو (۱۳۶۶)
- مدرس (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۶۶)
- شاخه های بید (امراالله احمدجو - ۱۳۶۷)
- شب حادثه (سیروس الوند - ۱۳۶۷)
- روز باشکوه (کیانوش عیاری - ۱۳۶۷)
- زیر بامهای شهر (اصغر هاشمی - ۱۳۶۸)
- آینه (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۶۸)
- سایه خیال (حسین دلیر - ۱۳۶۹)
- مدرسه پیرمردها (علی سجادی حسینی - ۱۳۷۰)
- بانو (داریوش مهرجویی - ۱۳۷۰)
- عبالوار (پرویز صبری - ۱۳۷۱)
- لبه تیغ (جمال شورجه - ۱۳۷۱)
- یک مرد، یک خرس (مسعود جعفری جوزانی - ۱۳۷۱)
- روزی روزگاری (امراالله احمدجو - مجموعه تلویزیونی، ۱۳۷۱)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85517>

گیتی معینی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

پست الکترونیک: Mahtabi56@yahoo.com

- متولد شهری در غرب کشور

- از خانواده صد در صد نظامی از کودکی علاقه خاصی به کار خود دارد و به همین دلیل چون یکی از بستگان درجه یکم در رادیو فعال بود. گرایش به کار رادیو پیدا کرد و از کودکی عمر خود را در استودیو 8 سپری کرد به عناوین مختلف و درس از بزرگ مردانی مثل: آقای شاهرخ نادری، اکبر مشکینی، عباس مصدق، خانم دهیم گرفت او با کوشش و تلاش سعی میکردم از کوچکترین فرصت استفاده کند.

در سال 1348 به استخدام نیروهای مسلح درآمد و کار هنری اش به تعویق افتاد به دلیل اینکه زندگی مشترکی شروع کرد و مدت 5 سال کارش عقب افتاد و در سال 1352 مجدداً کار هنری را از سر گرفت. در سالهای شکوهمند 57-58 به کار تصویری مشغول



شد ولی همچنان علاقه خاصی به رادیو دارد.

- نویسنده مطالب طنز.

منبع : مطالب ارسالی

لادن طباطبائی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1349 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

فارغ التحصیل بازیگری تئاتر از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران.

هیچ‌گاه آنطور که باید، نتوانست بدرخشد هرچند که بازی‌های نسبتاً خوبی در کارنامه دارد. بازی در مجموعه پلیسی خواب و بیدار فرصت بسیار خوبی برای هنرنمایی او بود.

بازیگر برگزیده از دوازدهمین جشنواره سراسری تئاتر فجر برای نمایش سورنا و مادر لوك.

فیلم‌های سینمایی:

خواهران غریب (کیومرث پوراحمد، 1374)

میکس (داریوش مهرجویی، 1378)

همسر دلخواه من (افشین شرکت، 1379)

واکنش پنجم (تهمینه میلانی، 1381)

حکم (مسعود کیمیائی، 1383)



مجموعه‌های تلویزیونی:

عطر و گلاب بپاشید (مجموعه تلویزیونی، 1370)

يك سؤال و چند جواب (مجموعه تلویزیونی، 1372)

نیمه پنهان ماه (مجموعه تلویزیونی، 1373)
یک داستان (مجموعه نمایش، 1373)
دزدان مادر بزرگ (مجموعه، مهدی فخیم زاده، 1374)
عیاران (مجموعه تلویزیونی، 1374)
سایه به سایه (فیلم / مجموعه، علی زکان، 1374)
سرنخ (مجموعه، کیومرث پوراحمد، یک قسمت، 1375)
ناگفته‌ها (کوتاه ویدئویی، 1375)
ولایت عشق (مجموعه، مهدی فخیم زاده، 78 - 1376)
باد و شقایق (فیلم / مجموعه، سیدضیاءالدین دری، 1377)
نیستان (مجموعه، حسین مختاری، 1379)
گام‌های لرزان (ویدئویی، 80-1379)
خواب و بیدار (مجموعه، مهدی فخیم زاده، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58879>

 Vista.ir
Online Classified Service

لارنس اولیویه

اگر چه پسر پنج نسل از روحانیون انگلیکن محسوب می شد، اما گرایش خاصی به تئاتر و نمایشنامه در وجود خود احساس می کرد. به عنوان اولین هنرمند کلاسیک عصر خود با ارائه نقش در آثاری چون «بلندیهای بادگیر» در سال ۱۹۳۹ و «ربه کا» در ۱۹۴۰ به شهرت بسیار دست یافت. لارنس اولیویه تأثیرگذارتر از هر بازیگر دیگری، کلمات را از میان متون نمایشنامه می ربود. با احساسی خاص در صحنه های تاریک نمایشها منعکس می کرد چنانچه در ذهن بینندگان ثبت می شد. وی در سال ۱۹۰۷ در دورکینگ انگلستان به دنیا آمد. در اوج کاری خود بر روی صحنه های مختلف، در اواسط دهه ۴۰، می توانست تنها در یک نمایش یک شبه گسترده ای از تناقضات موجود را مطرح نماید. در نمایشی پیش از میان پرده نقش اودیپ و پس از میان پرده



نقش آقای پوف را بازی کند. او در تغییر قیافه از روش خاصی پیروی نمی کرد و تنها به شخصیت خود اتکا می کرد. در سال ۱۹۴۰ پس از بازی در فیلم «آتش بر فراز انگلستان» گرفتار عشق ویوین لی شد و با او ازدواج کرد.

در اواسط دهه پنجاه همسرش به بیماری روحی دچار شد. او در سال ۱۹۶۰ از همسرش جدا شد. اولیویه نقش آرچی ریس همان شخصیت برجسته ی اثر «مهماندار» (۱۹۵۷) نوشته جان اوسپورن را بر عهده گرفت. در سال

۱۹۷۰ به دلیل حمایت مردم، از زندگی شاهانه و اشرافی برخوردار گردید. در سال ۱۹۷۴ به بیماری فساد ماهیچه ها و پوست دچار شد. از این رو بیش از هشت بار در هفته، نمی توانست بر روی صحنه برود. از آن پس شخصیت های کارتونی بسیاری بر اساس زندگی او ساخته گردید. در آخرین روزهای زندگی اجرای نقش شاه لیر نوشته شکسپیر را برای برنامه تلویزیونی پذیرفت و در سال ۱۹۸۹ و در سن ۸۲ سالگی، چهره ای جاودانی از خود به جا گذاشت. او می دانست چگونه باید با مردم وداع کرد.



نوشته شده توسط سعید فراستخواه

<http://biography.blogsky.com/category/cat-۶>

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=121943>

 **vista.ir**
Online Classified Service

لاله اسکندری

- شرح حال
- تاریخ تولد: ۱۳۵۴
- خواهر ستاره اسکندری (بازیگر)
- فارغ التحصیل گرافیک از دانشگاه آزاد اسلامی
- او کار بازیگری را به صورت حرفه‌ای از سال ۷۸ با نقش کوتاهی در فیلم سینمایی متولد ماه مهر آغاز کرده است. اسکندری کتابخانه تقریباً بزرگی دارد که کتاب‌های داستانی و غیرداستانی فراوانی در آن وجود



دارد. او در مورد مطالعه کتاب در اوقات فراغت می‌گوید: «من مطالعه رمان، داستان‌های کوتاه و شعر آن هم از نوع شعر نو را خیلی دوست دارم. برای همین اخبار کتاب‌های روز را دنبال می‌کنم و نقد داستان‌ها و کتاب‌های ادبی را در روزنامه‌ها و مجلات تا آنجا که وقتم اجازه بدهد دنبال می‌کنم.» او در مورد اولین کتاب داستانی که خوانده هم می‌گوید: «



ماهی سیاه کوچولو اولین کتابی بود که مادرم برای من و ستاره گرفت. حدوداً ۵ ساله بودم که مادرم آن کتاب‌ها را برای ما خواند. در همان دوران تصویر فشنگی از آن ماهی سیاه در ذهنم به وجود آمد.» او در مورد مطالعه شعر نو هم می‌گوید: «شاملو را خیلی دوست دارم و همین چند وقت پیش بود که کتاب ابراهیم در آتش را خواندم.»

▪ با بازی در مجموعه تلویزیونی خاک سرخ استعدادهايش را به معرض نمایش گذاشت و با بازی در نقش زنی که حرف نمی‌زند در فیلم این زن حرف نمی‌زند، بازی قابل توجهی از خود ارائه داده است.

فیلم‌های سینمایی:

متولد ماه مهر (احمدرضا درویش، 1378)

شراره (سیامک شایقی، 1378)

مسافر ری (داود میرباقری، 1379)

این زن حرف نمی‌زند (احمد امینی، 1381)

گرداب (حسن هدایت، 1383)

مجموعه‌های تلویزیونی:

خاک سرخ (مجموعه، ابراهیم حاتمی کیا، 80-1379)

رسم عاشقی (مجموعه تلویزیونی، 1383)

منبع: ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85522>

 **vista.ir**
Online Classified Service

لاله صبوری

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1346 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: فارغ التحصیل رشته تئاتر از دانشگاه هنر.

در اولین بازی تلویزیونی‌اش چنان محبوب شد که غیبت چند روزه‌اش در اواسط پخش جنگ 77، برنامه را با افت محسوسی روبه‌رو ساخت. اما هیچ‌گاه نتوانست يك درصد از محبوبیتی را که در کنار مهران مدیری به‌دست آورده بود بار دیگر به‌دست بیاورد.



جنگ 77 (مهران مدیری، 1377)

بگذار آفتاب برآید (مجموعه، يك قسمت، 1378)

ببخشید شما (فقط نویسندگی، 1378)

این زمینی‌ها (مجموعه تلویزیونی، 1379)

رستوران خانوادگی (مجموعه، يك قسمت، 1380)

دوقلوها (مجموعه تلویزیونی، 1381)

فقط به‌خاطر تو (مجموعه تلویزیونی، 1382)

کمربندها را ببندیم (مجموعه، مهدی مظلومی، 1383)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58872>

 **vista.ir**
Online Classified Service

لئوناردو دی‌کاپریو

لئوناردو ویلهلم دی‌کاپریو در ۱۱ نوامبر سال ۱۹۷۴ در کالیفورنای آمریکا به دنیا آمد. پدرش جورج دی کاپریو نویسنده و مادرش ارمه‌این



ایندربرن. اجداد لئوناردو اهل ایتالیا و آلمان بودند. نام لئوناردو توسط مادر او و به خاطر نام لئوناردو داوینچی و هنگامی که نقاشی این هنرمند را در ایتالیا مشاهده کرد، برای او انتخاب شد.

مادر و پدر لئو هنگامی که او تنها ۱ سال داشت از یکدیگر جدا شدند و وی همراه مادرش در محله فقیرنشین ایکو پارک که معروف به زاقه‌های هالیوود است، زندگی کرد و بزرگ شد.

دی‌کاپریو بازیگری را در ۵ سالگی با بازی در مجموعه تلویزیونی امپر روم آغاز کرد اما به علت رفتارش از پروژه اخراج شد و پس از آن تصمیم گرفت تا تحصیلاتش را به طور جدی آغاز کند.

در ابتدای دوران کارش مدیر آژانس و مدیر برنامه‌هایش به او گوش زد کردند که نام لئوناردو بیش از حد غیرانگلیسی و خارجی است و او باید نامش را به لنی ولیامز تغییر



دهد اما لئوناردو نپذیرفت و با بازی در فیلم زندگی بچه در سال ۱۹۹۲ وارد سینما شد.

آغاز کار لئوناردو در سال ۱۹۸۹ با بازی در نقش گری بکمن در سریال تلویزیونی بود، در همین هنگام بود که با یکی دیگر از بازیگران سینما توبی مگی آشنا شد. در سال ۱۹۹۲ در نقش توبی در فیلم خوش درخشید و نامش در فهرست عنوان بهترین هنرپیشه نقش دوم قرار گرفت. در همان سال با ایفای زیبای نقش یک معلول ذهنی در فیلم گیلبرت گرب چه می‌خورد؟ در کنار جانی دپ قرار گرفت که ثمره‌اش کاندید شدن برای جایزه اسکار در سن ۱۹ سالگی بود.

در سال ۱۹۹۶ دی‌کاپریو در نقش رومنو در فیلم جدید رومنو و ژولیت حاضر شد. اما با این همه فعالیت و کارنامه خوب هنری فیلم پر سرو صدای تایتانیک (۱۹۹۷) بود که او را تبدیل به فوق‌ستاره‌ای در دنیای هالیوود کرد. تایتانیک فیلمی بود با ۱۱ کاندیدای اسکار با درصد بیشترین فروش فیلم در تاریخ سینما.

بعد از موفقیت بزرگ تایتانیک او حضوری نچندان دلچسب در فیلم سلبرتی وودی آلن داشت. بعد از آن لئوناردو در فیلم ضعیف ساحل ظاهر شد، فیلمی که از نظر منتقدان و تماشاگران راضی کننده نبود.

در سال ۲۰۰۲ دی‌کاپریو تمرکزش را روی دو اثر؛ اگر می‌تونی منو بگیر به کارگردانی استیون اسپیلبرگ و دارودسته نیویورکی به کارگردانی مارتین اسکورسیزی قرار داد که هر دو فیلم مورد توجه منتقدین قرار گرفت.

بعد از آن نوبت به اثر قابل توجه هوانورد که بر اساس زندگی واقعی هاوارد هیوز تاجر معروف آمریکایی ساخته شده بود، رسید. دومین کار مشترک اسکورسیزی دومین کاندیدایی جایزه اسکار بهترین هنرپیشه نقش اول را برای او به ارمغان آورد.

همچنان دی‌کاپریو همکاری‌اش را با اسکورسیزی ادامه داد به طوری که خیلی‌ها او را دنیروی جدید اسکور می‌خواندند.

دی‌کاپریو در سال ۲۰۰۵ مشغول همکاری سومش با اسکورسیزی به نام مردگان با حضور ستارگان دیگری چون جک نیکلسون، الک بالدوین و مت دیمون شد.

دی‌کاپریو فعالیت‌های وسیعی برای منابع طبیعی بخصوص حفظ و نگهداری گوریل‌ها انجام داده. لئو با موفقیت در سال ۲۰۰۶ مشغول ساختن فیلمی در مورد محیط زیست شد و این فیلم را به فستیوال کن برد.

وی در سال ۲۰۰۸ با راسل کرو در فیلم مجموعه دروغ‌ها ایفای نقش کرد.

• افتخارات هنری دی کاپریو:

- نامزد اسکار بازیگر نقش اول مرد برای فیلم الماس خونین، ۲۰۰۶
- نامزد اسکار بازیگر نقش اول مرد برای فیلم هوانورد، ۲۰۰۵
- نامزد اسکار بازیگر نقش مکمل مرد برای فیلم گیلبرت گرپ چه می‌خورد، ۲۰۰۴
- برنده جایزه بهترین بازیگر خرس نقره‌ای جشنواره برلین برای فیلم رومنو و ژولیت، ۱۹۹۷
- برخی از آثار هنری لئوناردو دی‌کاپریو:
 - جاده انقلابی، ۲۰۰۸
 - مجموعه دروغ‌ها، ۲۰۰۸
 - الماس خونین، ۲۰۰۶
 - مردگان، ۲۰۰۴
 - هوانورد، ۲۰۰۴
 - اگر می‌توانی منو بگیر، ۲۰۰۲
 - دار و دسته‌های نیویورکی، ۲۰۰۲
 - ساحل، ۲۰۰۰
 - شهرت، ۱۹۹۸
 - مردی در نقاب آهنی، ۱۹۹۸
 - تاپتانیك، ۱۹۹۷
 - اتاق ماروین، ۱۹۹۶
 - رومنو و ژولیت، ۱۹۹۶
 - خورشیدگرفتگی کامل، ۱۹۹۵
 - خاطرات بسکتبال، ۱۹۹۵
 - سریع و مرده، ۱۹۹۵
 - مهمانی شلیک با پا، ۱۹۹۴
 - گیلبرت گرپ چه می‌خورد، ۱۹۹۳
 - زندگی بچه، ۱۹۹۳
 - پیچک سمی، ۱۹۹۲

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=121223>

لعیا زنگنه

- شرح حال

- تاریخ تولد: ۱۳۴۴

- لیسانس تئاتر از دانشگاه هنر.

- يك دوره کلاس نقاشی را گذرانده است.

- در دوران دانشجویی در چند نمایش از جمله پارانویا، یادگار، خال خالی

- (عروسکی) و نیز در فیلم کوتاه دانشجویی در کنج تنهایی بازی کرد.

- نخستین کار حرفه ای اش در تئاتر، بازی در نمایش « یادگار سال های شن

- » (علی رفیعی، ۱۳۷۱) بود.

- بازی زیبای او در مجموعه تلویزیونی « در پناه تو » (حمید لبخنده، ۱۳۷۳)



هنوز در یادها مانده است.

- فیلم شناسی:

- رنگ شب (محمدعلی سجادی، ۱۳۷۹)

- مزاحم (سیروس الوند، ۱۳۸۰)

- باران عشق (مجموعه، احمد امینی، يك قسمت، ۱۳۸۰)

- هفت ترانه (بهمن زرین پور، ۱۳۸۰)

- تب (رضا کریمی، ۱۳۸۱)

- در پناه تو (مجموعه تلویزیونی - حمید لبخنده، ۷۴/۱۳۷۳)

- راز مینا (عباس رافعی، ۱۳۷۵)

- در قلب من (مجموعه تلویزیونی - حمید لبخنده، ۷۷/۱۳۷۶)

- تولدی دیگر (مجموعه تلویزیونی - داریوش فرهنگ، ۱۳۷۸)

- شیفته (محمدعلی سجادی، ۱۳۷۸)

- تکیه بر باد (داریوش فرهنگ، ۱۳۷۸)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85523>

لوییس بونوئل

لوییس بونوئل در سال ۱۹۰۰ در یکی از شهرهای اسپانیا دیده به جهان گشود. دوران کودکی را در زادگاه خود سپری کرد و از همان کودکی به سوی سینما گرایش پیدا کرد. مدتی بعنوان دستیار نزد ژان اپشتاین کار کرد و تا اندازه ای با فنون سینما آشنا شد.

در سال ۱۹۲۲ «آندره برتون» با همکاری «لوی آراگون» و «بنژامین پره» مکتب سوررئالیسم را بنیاد نهاد و بونوئل که ذهن طغیانگرش از مدت‌ها قبل علیه میانی مذهبی، اجتماعی و اخلاقی غربی و منطق بورژوازی هنر بنا خواسته بود آنرا پذیرفت. نخستین فیلم سوررئالیستی را به نام «صدف و مرد روحانی» عنوان کرده اند که در سال ۱۹۲۷ بر اساس سناریویی از آنتوان آرتو و توسط ژرمن دولاک ساخته شده است. این فیلم سرگذشت حیرت انگیز جوانی معیوب است که برای جلب نظر زنی زیبا با ژنرالی صاحب قدرت به مبارزه بر می خیزد. در این فیلم حملات شدید به کلیسا و مسیحیت به صورتی خواب گونه و کابوس وار و شاعرانه انجام می شود.

در سال ۱۹۲۹ «من ری» با الهام از یک شعر «روبر دسنوس» فیلم سوررئالیستی «ستاره دریایی» را ساخت که در آن دنیا بشکلی سیال در



هم فرو می رود و فرمهایی عجیب ایجاد می شود که در آن انسانها چون ماهیهای آکواریوم در هم می پیچند و کابوسهای خوفناک با طنز و احساسی شاعرانه در هم می آمیزند.

اما بونوئل با ساخت «سگ آندلسی» UNCHIEN ANDALOU در سال ۱۹۲۸ گام بزرگی در بیان سوررئالیستی بر می دارد. او و «سالوادور دالی» موفق شدند که انقلاب سوررئالیستی را به سینما بکشانند. آنها نقطه دیدشان را از یک تصویر رویایی اخذ کردند که بنوبه خود تصویر دیگری را بدنبال آورد تا کلیت پیوسته ای شکل گرفت. اگر تصویر یا ایده ای ناشی از خاطره یا الگوی فرهنگی آنها بود یا دارای رابطه ای خود آگاه با یک ایده قبلی بود کنار گذاشته می شد و بدینسان به یک تجربه ناب سوررئالیستی رسیدند. در پیدایش فیلم هیچگونه توجه منطقی، زیبایی شناختی به مسائل تکنیکی مد نظر نبوده و و یک عملکرد آگاهانه «ناخودآگاه روانی» را ایجاد می کند. از اینرو نمی کوشد یک رویا را تداعی کند هر چند از مکانیسمی شبیه مکانیسم رویا بهره می گیرد. این فیلم قدرت سینما را در بیان سوررئالیستی جلوه گر ساخت.

فیلم بعدی بونوئل که در سال ۱۹۳۰ به کمک دالی ساخت «عصر طلایی» L'AGED`OR نام داشت. که در آن هم تصاویر کابوس گونه و هولناک در هم می آمیزد و بونوئل بعمد علیه نهادها و ایدئولوژیهای اجتماعی و اخلاقی نظام بورژوازی دنیای غرب بپا می خیزد.

او در سال ۱۹۳۲ فیلم مستند «LAS HURDES، سرزمین بدون نان» را می سازد که از برجسته ترین فیلمهای کوتاه و مستند تاریخ سینماست. پس از آن به پیشنهاد کمپانی برادران وارنر برای کار در زمینه صداگذاری فیلم به پاریس می رود. بین سالهای ۱۹۳۷_۱۹۳۵ چهار فیلم داستانی و یک فیلم کوتاه می سازد که اسمش را در عنوان بندی آنها نمی آورد. در سال ۱۹۳۸ برای مدتی به نمایندگی دولت به هالیوود می رود اما با روی کار آمدن فرانکو بار دیگر به کمپانی برادران وارنر می پیوندد. در این سالها او تنها به ساخت فیلمهای تجاری می پردازد تا اینکه در سال ۱۹۵۰ با فیلم فراموش شدگان بار دیگر مطرح می شود و جایزه بزرگ کن را با سر و صدا می برد. فیلمی در مورد کودکان و نوجوانان مکزیکی و زندگی

خشن و بی سرانجام آنها. در فیلم، بونوئل به شیوه هموطنش پیکاسو عناصر واقعیت را تشریح عضوی می کند و با بازسازی آن بر پرده با تدوینی تکان دهنده به بیان خشن واقعیت می پردازد و با نگاهی ژرف تا اعماق مسائل اجتماع فرو می رود، آن را می کاود و با تخیلات و تصورات رویایی خود در هم می آمیزد.

«صعود به آسمان» فیلم دیگری است که در سال ۱۹۵۱ می سازد و با وجود ارزش هنری فوق العاده از نظر شهرت به پای فراموش شدگان نمی رسد. این فیلم سرگذشت مسافرت گروهی است که با یک اتوبوس از روی تنگه ای در بالای کوهستان و به هنگام رعد و برق عبور می کنند. تصاویر رویایی بونوئل در لحظاتی حساس با قطع فیلم به آن حالتی کابوس گونه می بخشد.

در سال ۱۹۵۲ فیلم «مرد بیرحم» را می سازد که داستان آن در محیط کشتارگاه اتفاق می افتد. اما در فیلم «او» (۱۹۵۲) EL) بونوئل به تجزیه و تحلیل روانی مردی به نام فرانچسکو می پردازد که فردی مومن و مورد احترام است ولی نسبت به همسر جوانش سوء ظن دارد تا حدی که دچار جنون شده و شبها از ترس میله بافتنی همسرش را به سوراخ کلید فرو می کند تا چشم موجودات خیالی ترس آور را کور کند. اوج فیلم در صحنه بحران روحی مرد است که حسادتش نسبت به همسرش در یک کلیسا به جنونی مبدل می شود و چهره کشیش و مردمی که برای دعا آمده اند در چشم او بصورت موجوداتی کریه در می آید که در گوش هم نجوا می کنند و لیخنه میزنند.

فیلم بعدی بونوئل، رابینسون کروزو (۱۹۵۳) بر خلاف «او» که ضد مسیحیت و بورژوازی بود تنها جنبه افسانه ای داشت. در همین سال بلندبهای بادگیر امیلی برونته را نیز دستمایه فیلمی قرار داد. اما دو سال بعد در سال ۱۹۵۵ با فیلم «آرچیالدو دلاکروز» بار دیگر به تمهای «او» برگشت. آرچیالدو که هنوز کودکی بیش نیست در خیال خود مرگ دلخراشی را برای زنان طراحی می کند اما هر بار پیش از اجرای نقشه دچار شک و تردید می شود و تعجب اینجاست که هر بار این زنان زیبا به طریقی مشابه آنچه آرچیالدو در ذهن داشته کشته می شوند. رویاهای آرچیالدو در واقع انعکاس تخیلات جنسی اوست. خیال و واقعیت در فیلم جوی متراکم و خفقان آور ایجاد کرده اند. فیلم سرشار از طنزی تلخ و گزنده و استعاراتی از مارکی دوساد است که تاثیر زیادی بر بونوئل داشته است.

بونوئل از سال ۱۹۵۶ به بعد در فرانسه دو فیلم تجاری «نامش سرخی صبح است» و «هاله طاعون جنگل» را می سازد که در آنها داستانهایی ساده را در قالبی سوررئالیستی بیان می کند. اما در سال ۱۹۵۹ در مکزیک فیلم «نازارین» NAZARIN را می سازد که شاهکاری دیگر است. نازارین کشیشی مکزیک است که سعی دارد فرامین مذهب را بی هیچ سازشی با محیط تحقق بخشد. حمایت مستقیم او از رنجیدگان، دشمنی کلیسا را علیه او تحریک می کند و او مجبور است نقش یک انقلابی را بازی کند. پس از آنکه او را به زنجیر می کشند زن فقیری هدیه کوچکی به او می دهد که از نظر بونوئل نمایشگر انسانی ترین همبستگیهای بشری است و این در حالی است که نازارین نسبت به ایده آلهای انسانی قوانین مسیحیت دچار تردید شده است.

در سال ۱۹۶۰ بونوئل فیلم «دختر جوان» را می سازد که در مورد مرد سیاهپوستی است که به یکی از سواحل جنوب آمریکا فرار کرده و او را متهم کرده اند که به زن سفیدپوستی تجاوز کرده است. در همین سال «ویریدیا» را می سازد که در آن عشق به هم نوع و دیگر موازین اخلاقی را به سخره می گیرد. اوج فیلم یکی صحنه عریان کردن ویریدیا بیهوش توسط عمویش با موسیقی رکونیم موتزارت و دیگری صحنه شام آخر فقرا با موسیقی هاله لویای هندل است. اشارات مذهبی بونوئل همچون تاج خار ویریدیا و صحنه شام آخر با جزئیات و خواندن خروس و... اشاره ای است بر تاثیرات ناخودآگاه بونوئل در ساخت فیلم.

فیلم بعدی بونوئل که در سال ۱۹۶۱ ساخته می شود «فرشته مرگ» نام دارد که از نظر فرم و موضوع شبیه «عصر طلایی» است. گروهی از ثروتمندان یک شهر در قصر بزرگی به دور هم جمع شده اند و تحت تاثیر یک نیروی نامرئی نمی توانند از آنجا خارج شوند. عصبانیت و دلهره آنها را فرا گرفته و به نظر می رسد که آنها قربانی هوسهای خود شده اند. اینبار بونوئل با پرداخت ویژه خود از دیدگاهی سوررئالیستی انتقادات اجتماعی و مذهبی خود را بیان می کند.

او دو سال بعد «دفتر خاطرات یک مستخدمه» را می سازد که مورد توجه و تحسین منتقدین قرار می گیرد. در این فیلم بونوئل بی هیچ ترحمی به پستیها و حقارتهای انسانی اشاره می کند و انسان برای او موجودی است متظاهر و تهوع آور حتی مستخدمه خوش قلبی که از پاریس آمده تا در

خانه اربابی کار کند! بونوئل سرگذشت افراد این خانه را چیزی عجیب نمیداند و طرز زندگی آنها و روابط اخلاقی بین آنها را بطور سمبلیک نشانه زندگی امروز آدمیان می داند.

«شمعون صحرا» در مورد یک قدیس است و «زیبای روز» BELLE DE JOUR در مورد کابوسهای خیانت یک زن به شوهرش است که به خودفروشی روی می آورد.

بونوئل پس از آن «راه شیری» را می سازد و بعد «تریستانا» TRISTANA که در مورد دختر یتیمی است که مورد تجاوز پیرمردی ثروتمند قرار می گیرد. تریستانا عاشق مرد نقاشی می شود اما بسختی بیمار می شود و مجبور می شوند یک پایش را قطع کنند. و تریستانا بار دیگر مجبور میشود بسوی مرد پیر ثروتمند برگردد و با او ازدواج کند بدون اینکه توانسته باشد استقلال خود را در زندگی دردناکش حفظ کند.

پس از آن بونوئل فیلمهای «جذابیت پنهان بورژوازی»، «شیخ آزادی» و «میل مبهم هوس» را ساخت و در سال ۱۹۸۳ با کوله باری از آثار ارزشمند و در حالی که همچنان به آرمانهای سوررئالیسم وفادار بود دار فانی را بدرود گفت.

منبع : تیان

<http://vista.ir/?view=article&id=239710>

 **vista.ir**
Online Classified Service

لیلا حاتمی

- شرح حال

- تاریخ تولد: ۱۳۵۱

- فرزند : مرحوم علی حاتمی

- همسر : علی مصفا

لیلا حاتمی در ۹ مهر ۱۳۵۱ در تهران متولد شد و از کودکی در فیلمهای پدرش حضور داشت. دیپلم خود را در رشته ریاضی فیزیک از تهران گرفت و برای ادامه تحصیل به لوزان سوئیس رفت. در دانشگاه پلی تکنیک در رشته برق شروع به تحصیل کرد و پس از دو سال این رشته را رها کرد و به تحصیل ادبیات فرانسه در دانشگاه لوزان مشغول شد. سال ۱۳۷۵ به علت بیماری پدرش به ایران آمد و از آن پس در تهران اقامت کرد. سال ۱۳۷۵ اولین کار سینمایی خود را در فیلمی غیر از فیلم پدرش انجام داد. لازم به ذکر است بیش از آن در سال ۱۳۷۰ در فیلم دلشدگان کار





کرده بود.

او برای بازی در فیلم لیلا از پانزدهمین جشنواره فیلم فجر دیپلم افتخار گرفت و برای بازی در فیلم آب و آتش از پنجمین دوره

جشن خانه سینما برنده جایزه بهترین بازیگر نقش اول زن شد. لیلا حاتمی اولین جایزه جهانی اش را در سال ۱۳۸۱ از جشنواره مونترال کانادا برای بازی در فیلم ایستگاه متروک گرفت.

• فیلم شناسی:

▪ کیف انگلیسی (مجموعه، سیدضیاءالدین دری، ۱۳۷۸)

▪ آب و آتش (فریدون جیرانی، ۱۳۷۹)

▪ مربای شیرین (مرضیه برومند، ۱۳۷۹)

▪ ایستگاه متروک (علیرضا رئیسیان، ۸۰/۱۳۷۹)

▪ ارتفاع پست (ابراهیم حاتمی کیا، ۱۳۸۰)

▪ سیمای زنی در دور دست (علی مصفا، ۱۳۸۲)

▪ سالاد فصل (فریدون جیرانی، ۱۳۸۳)

▪ مربای شیرین (مرضیه برومند، ۱۳۸۵)

▪ حکم (مسعود کیمیایی، ۱۳۸۴)

▪ کمال الملك (علی حاتمی، ۱۳۶۳)

▪ دلشدگان (علی حاتمی، ۱۳۷۰)

▪ لیلا (داریوش مهرجویی، ۱۳۷۶)

▪ شیدا (کمال تبریزی، ۱۳۷۷)

▪ میکس (داریوش مهرجویی، ۱۳۷۸)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85521>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مارتین اسکورسیزی

مارتین اسکورسیزی (Martin Scorsese) در ۱۷ نوامبر

سال ۱۹۴۲ در نیویورک متولد شد.





وی پس از دریافت مدرک فوق لیسانس در کارگردانی سینما در سال ۱۹۶۳ از دانشگاه نیویورک فارغ التحصیل شد، اما قبل از آنکه موفق به ورود به دوره فوق لیسانس شود ناچار شد به خدمت سربازی برود و به عنوان تفنگدار دریایی در جنگ ویتنام شرکت کند که به سختی نیز مجروح شد.

پس از آن وی وارد دوره فوق لیسانس سینما در همان دانشگاه شد و در همان دوران شروع به ساخت فیلمهای کوتاه کرد که با توجه بسیار روبرو شد.

در سال ۱۹۶۶ از دانشگاه نیویورک فارغ التحصیل شد

و سال بعد اولین فیلم بلندش؛ چه کسی در خانه من را میزند را با همکاری همکلاسی‌هایش از جمله تلما شونمیکر به عنوان تدوینگر و هاروی کایتل به عنوان بازیگر ساخت. این فیلم که مبنای فیلم دیگری از او به نام پایین شهر بود با همان مشخصات تقریباً همیشگی فیلمهای وی است: زندگی خیابانی آمریکایی‌های ایتالیایی‌تبار نیویورکی، مونتاژ سریع، موسیقی راک و مردی درگیر در مخمصه.

بعد از آشنایی با رابرت دنیرو و ساخت چند فیلم کم‌اهمیت دیگر در سال ۱۹۷۳ خیابان بی‌رحم را با شرکت دنیرو و کیتل ساخت. در سال ۱۹۷۶ او یکی از به یاد ماندنی‌ترین فیلمهای تاریخ سینما و یکی از محبوب‌ترین فیلمهای منتقدان سینما را ساخت: راننده تاکسی با بازی رابرت دنیرو، جودی فاستر، هاروی کیتل و سیبیل شپارد.

در سال ۱۹۸۹ او یکی از اپیزودهای قصه‌های نیویورکی را کارگردانی کرد که دیگر اپیزودهای آن را فرانسیس فورد کاپولا و وودی آلن ساخته بودند. سال بعد او رفقای خوب را ساخت که سومین نامزدی او برای اسکار کارگردانی را در پی آورد و پس از آن به بازسازی فیلم ساخت ۱۹۶۲ یعنی تنگه وحشت پرداخت که با فروش فوق العاده‌ای در سینماها روبرو شد.

در ۲۶ سال اخیر بیش از ۳۰ کتاب در باره او نوشته شده است و گفته می‌شود سبک کاری او روی حداقل یک نسل از فیلمسازان جهان تأثیر گذاشته است.

اسکورسیزی، ۵ بار نامزد دریافت اسکار بهترین کارگردانی شده بود تا سرانجام برای مردگان اسکار سال ۲۰۰۶ را دریافت کرد.

• افتخاران هنری اسکورسیزی:

- برنده اسکار بهترین کارگردانی برای فیلم ازدست‌رفته، ۲۰۰۷
- برنده جایزه گلدن گلوب بهترین کارگردانی برای فیلم ازدست‌رفته، ۲۰۰۷
- نامزد اسکار کارگردانی برای فیلم هوانورد، ۲۰۰۵
- نامزد اسکار کارگردانی برای فیلم دار و دسته‌های نیویورکی، ۲۰۰۳
- برنده جایزه گلدن گلوب بهترین کارگردانی برای فیلم دار و دسته‌های نیویورکی، ۲۰۰۳
- نامزد اسکار فیلمنامه اقتباسی برای فیلم عصر معصومیت به همراه جی کوکس، ۱۹۹۴
- نامزد اسکار کارگردانی برای فیلم رفقای خوب، ۱۹۹۱
- نامزد اسکار فیلمنامه اقتباسی برای فیلم رفقای خوب به همراه نیکولاس پیلگی، ۱۹۹۱
- برنده جایزه بهترین کارگردانی جشنواره بفتا برای فیلم رفقای خوب، ۱۹۹۰
- برنده جایزه شیر نقره‌ای از جشنواره ونیز برای کارگردانی فیلم رفقای خوب، ۱۹۹۰
- نامزد اسکار کارگردانی برای فیلم آخرین وسوسه مسیح، ۱۹۸۹

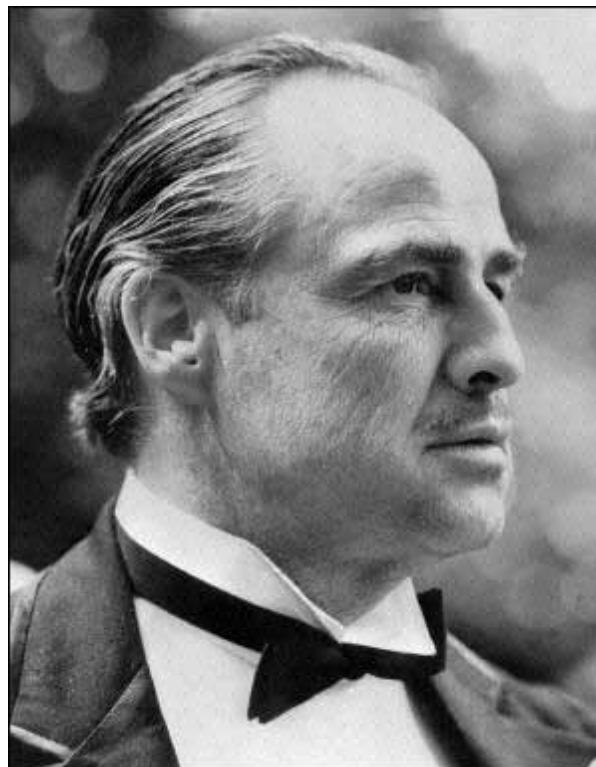
- نامزد اسکار کارگردانی برای فیلم گاو خشمگین، ۱۹۸۱
- برنده بهترین کارگردانی جشنواره کن برای فیلم بعد از ساعت‌ها، ۱۹۸۵
- نامزد نخل طلای جشنواره کن برای فیلم بعد از ساعت‌ها، ۱۹۸۵
- نامزد نخل طلای جشنواره کن برای فیلم سلطان کم‌دی، ۱۹۸۳
- برنده نخل طلای جشنواره کن برای فیلم راننده تاکسی، ۱۹۷۶
- نامزد نخل طلای جشنواره کن برای فیلم آلیس دیگر در اینجا زندگی نمی‌کند، ۱۹۷۵
- آثار هنری اسکورسوزی:
 - خیابان اشرار، ۱۹۷۳
 - آلیس دیگر اینجا زندگی نمی‌کند، ۱۹۷۳
 - راننده تاکسی، ۱۹۷۶
 - نیویورک، نیویورک، ۱۹۷۷
 - گاو خشمگین، ۱۹۸۰
 - سلطان کم‌دی، ۱۹۸۳
 - بعد از ساعت‌ها، ۱۹۸۵
 - رنگ پول، ۱۹۸۶
 - آخرین وسوسه مسیح، ۱۹۸۸
 - تنگه وحشت، ۱۹۹۱
 - عصر معصومیت، ۱۹۹۲
 - کازینو، ۱۹۹۵
 - دار و دسته‌های نیویورکی، ۲۰۰۲
 - هوانورد، ۲۰۰۴
 - داستان کوسه، ۲۰۰۴
 - مردگان، ۲۰۰۶

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=120786>



مارلون براندو



مارلون براندو ۳ آوریل سال ۱۹۲۴ در ایالت نبراسکا آمریکا به دنیا آمد
براندو مدتی به مدرسه نظامی رفت و بعد به کارهای مختلفی مشغول شد
و نهایتاً برای شرکت در کلاس‌های بازیگری راهی نیویورک شد و نزد
استادش؛ استلا آدلر، متد استانیسلاوسکی را آموخت.

مدتی بعد براندو به مدرسه بازیگری اکتورز استودیو که الیا کازان آن را اداره
می‌کرد، راه پیدا کرد و در آنجا زیر نظر لی استراسبرگ متد اکتینگ(روشی
که بازیگر برای اجرای نقش باید مدتی آن نقش را زندگی کند) را تکمیل کرد.
نخستین حضور براندو بر پرده سینما بازی در فیلم مردان ساخته فرد زینه
مان در سال ۱۹۸۵ بود. او برای آماده کردن نقشش در این فیلم بیش از یک
ماه خود را در بیمارستان بستری کرد. کاری که از دید بسیاری از بازیگران
مغرب آن دوران مانند لارنس الیویه یا کلارک گیبل حماقت محض محسوب
می‌شد.

او یکی از تاثیرگذارترین بازیگران تاریخ سینما است. از فیلم‌های مشهوری
که وی در آنها ایفای نقش کرده‌است می‌توان به اتوبوسی به نام هوس در
نقش استنلی کووالسکی، در بارانداز در نقش تری مالوی هر دو به
کارگردانی الیا کازان و پدرخوانده در نقش دون ویتو کورلئونه اشاره کرد.

بسیاری بهترین نقش او را پدر خوانده [بهترین فیلم تاریخ سینما معرفی شد] می‌دانند.

این بازیگر آمریکایی در بین بسیاری از علاقمندان به سینما و منتقدان به عنوان بهترین بازیگر تاریخ سینما شناخته می‌شود.

وی در نقش‌های متفاوتی بازی کرده است؛ از شکسپیر تا موزیکال، از درام تا کمدی. در مردها و عروسک‌ها در نقش اسکای مسترسون همه را
مجدوب کرد. در شوریش در کشتی بونتی نقش فلچر کریسچن ضعیف النفس را داشت.

ساخت بونتی مصادف بود با قطع پیوند براندو با صاحبان هالیوود. در سال ۱۹۶۰ سربازهای یک چشم را کارگردانی کرد و در تعقیب و انعکاس در
چشمان طلایی بازی کرد و سپس در سال ۱۹۷۲ در نقش دون کورلئونه در پدرخوانده ظاهر شد.

هنگامی که آکادمی اسکار او را به عنوان برنده برگزید، وی زن سرخپوستی را برای گرفتن جایزه، از جانب خود مامور کرد تا به این وسیله توجه
عموم را به وضع رقت‌بار سرخپوستان آمریکا جلب کند. وی روز به روز بیشتر معطوف مسائل و مشکلات بشری شد و فیلم‌های آخر او نشانگر این
گونه تمایلات سیاسی و اجتماعی اوست.

براندو پیشکسوت سبکی معروف به نام متدی بود که بلافاصله پس از او بازیگرانی مانند جیمز دین و مونتگومری کلیفت و سال‌ها بعد پل نیومن،
داستین هافمن و رابرت دنیرو با درخشش خود این سبک را در سینمای آمریکا تثبیت کردند.

چاقی مفرط در سال‌های پایانی برای براندو بسیار دردسر آفرین بود. فرانسیس فورد کاپولا کارگردان پدرخوانده برای متقاعد کردن تهیه‌کنندگان فیلم
برای انتخاب براندو تلاش زیادی کرد. چرا که عقیده داشتند زمان این بازیگر دیگر گذشته است.

پس از پدرخوانده دوباره نام براندو در جهان سینما مطرح شد. پس از این بود که براندو در فیلم‌های مطرحی مانند آخرین تانگو در پاریس، اینک آخر
الزمان و آبیگرهای میسوری بازی کرد. نقش کوتاه او در انتهای فیلم اینک آخرالزمان نیز از به یاد ماندنی‌ترین نقش‌های تاریخ سینماست.

مارلون براندو ستاره افسانه‌ای سینما روز جمعه ۲ ژوئیه سال ۲۰۰۴ در سن ۸۰ سالگی پس از مدت‌ها بیماری در بیمارستانی در لس آنجلس
درگذشت.

● افتخارات و آثار هنری مارلون براندو:

- نامزد دریافت جایزه اسکار در سال ۱۹۵۱ به خاطر اتوبوسی به نام هوس
- نامزد دریافت جایزه اسکار در سال ۱۹۵۲ به خاطر زنده باد زاپاتا
- نامزد دریافت جایزه اسکار در سال ۱۹۵۳ به خاطر جولوس سزار
- برنده اسکار بهترین بازیگر مرد در سال ۱۹۵۴ به خاطر One The Waterfront
- نامزد دریافت جایزه اسکار در سال ۱۹۵۷ به خاطر سایونارا
- برنده اسکار بهترین بازیگر مرد در سال ۱۹۷۲ به خاطر The Godfather
- نامزد دریافت جایزه اسکار در سال ۱۹۷۳ به خاطر آخرین تانگو در پاریس
- نامزد دریافت جایزه اسکار در سال ۱۹۸۹ به خاطر A Dry White Season
- مردان، ۱۹۵۰
- اتوبوسی به نام هوس، ۱۹۵۱
- زنده باد زاپاتا، ۱۹۵۲
- جولوس سزار، ۱۹۵۳
- دزیره، ۱۹۵۴
- وحشی، ۱۹۵۴
- در بارانداز، ۱۹۵۴
- مردها و عروسکها، ۱۹۵۵
- چایخانه ماه اوت، ۱۹۵۶
- سایونارا، ۱۹۵۷
- شیرهای جوان، ۱۹۵۸
- فراری، ۱۹۵۹
- سربازهای یک چشم، ۱۹۶۱
- شورش در کشتی یوتتی، ۱۹۶۲
- آمریکایی پلید، ۱۹۶۳
- داستان تختخواب، ۱۹۶۴
- نام رمز مریتوری، ۱۹۶۵
- آپالوزا، ۱۹۶۶
- تعقیب، ۱۹۶۶
- دیدار مارلون براندو، ۱۹۶۶
- کنتسی از هنگ کنگ، ۱۹۶۷
- انعکاس در چشم طلایی، ۱۹۶۷
- کندی، ۱۹۶۸
- بسوزان، ۱۹۶۹
- شب روز بعد، ۱۹۶۹
- پدرخوانده، ۱۹۷۲

- ولگرد نیمه شب، ۱۹۷۲
- آخرین تانگو در پاریس، ۱۹۷۳
- آبخیزهای میسوری، ۱۹۷۶
- سوپرمن، ۱۹۷۸
- اینک آخرالزمان، ۱۹۷۹
- نبرد برای آمازون، ۱۹۷۹
- فورمول، ۱۹۸۰
- فصل سپید و خشک، ۱۹۸۹
- فریش من، ۱۹۹۰
- کریستوفر کلمب، ۱۹۹۲
- جیمی هالیوود، ۱۹۹۴
- دون ژوان دو مارکو، ۱۹۹۵
- جزیره دکتر مورو، ۱۹۹۶
- شجاع، ۱۹۹۷
- پول مفت، ۱۹۹۸
- امتیاز، ۲۰۰۱

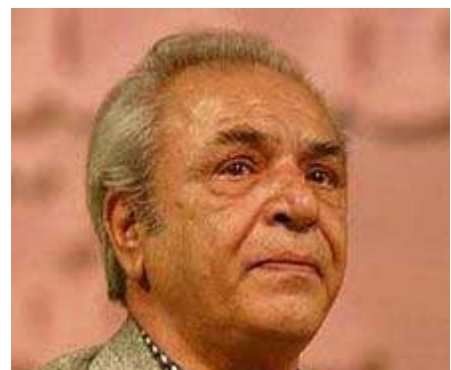
منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=123384>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مازیار پرتو

جنسیت: مرد
تولد و وفات: (1311 - ...)
محل تولد: ایران
شهرت علمی و فرهنگی: فیلمبردار
فیلمها:
هاشم خان (1345)



)

آشام(وامپاير)

خون

زن

(1346)

شکوه جوانمردی (1346)

سه دیوانه (1347)

دزد سیاهپوش (1347)



قیصر (1348)

خانه کنار دریا (1348)

مردان روزگار (1348)

زن وحشی وحشی (1348)

دور دنیا با جیب خالی (1349)

طوقی (1349)

خوشگل محله (1350)

خاطرخواه (1351)

ناخدا (1352)

دشمن (1352)

باباشمل (1350)

قلبها برای که می‌تپد؟ (1350)

گل پری جون (1353)

بابا گلی به جمالت (1355)

برزخی‌ها (1361)

کفش‌های میرزا نوروز (1364)

هزاردستان (مجموعه، 66/1359)

خبرچین (1366)

جعفرخان از فرنگ برگشته (1367)

جستجوگر (1368)

بازی تمام شد (1368)

سفر جادویی (1369)

اوبنار (1370)

امام علی (ع) (مجموعه 1370)

روز واقعه (1372)

آدم برفی (1373)

قانون (1374)

سفر پر ماجرا (1374)

حریف دل (1375)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59025>

مامی نخستین زن سیاهپوست دارنده اسکار

هاتی مک دانیل (۱۸۵۲-۱۸۹۵) (Hattie Mcdaniel) هنرپیشه آمریکایی _ آفریقایی نخستین زن سیاهپوستی بود که به خاطر نقش مامی (Mammy) (لقبی که به لاله و یا خدمتکاران سیاهپوست آن زمان می دادند) در فیلم «بر باد رفته» موفق به دریافت جایزه اسکار شد.

اغلب نقش هایی که او در آنها بهتر ظاهر می شد نقش خدمتکار بود و به علت این نقش آفرینی هایش بسیار معروف شده بود. اگرچه در بین سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ تعداد هنرپیشه های زن سیاهپوست افزایش یافته بود اما او طرح و نمونه اولیه از یک خدمتکار سیاه چاق بود که به همین علت او بسیار محبوب و مشهور شد. قبل از جنبش ها و فعالیت ها در مورد حقوق مدنی در سال ۱۹۶۰ در صنعت فیلم سازی آمریکا موقعیت و فضا برای بازیگران خوب و بااستعداد بسیار خسته کننده و محدود بود.

هاتی مک دانیل در ۱۰ ژوئن سال ۱۸۹۵ در شهر ویجیتا در ایالت کانزاس به دنیا آمد و در شهر دنور ایالت کلورادو بزرگ شد. او در یک خانواده ۱۵ نفری پرجمعیت بزرگ شد.

«هاتی» همچنین نخستین زن سیاهپوستی بود که در رادیو آواز خواند. او نخستین بار در یک شوک سیار که توسط سیاهپوست ها انجام می شد در سن ۱۳ سالگی کارش را آغاز کرد. در این نمایش ها بازیگران دور دهان و



چشمان خود را با رنگ سفید می کردند، انواع کلاه گیس ها را به سر می گذاشتند و پایکوبان انواع آهنگ ها و جوک ها را برای تماشاچیان اجرا می کردند.

او همچنین استعداد خود را در نمایش هایی که در مدرسه اش اجرا می شد نیز نشان داد و برنده مدال طلا برای رسیدن به تکنوازی شعر شد اما مجبور شد برای شرکت در یک تور نمایشی مدرسه را ترک کند و با آنان عازم سفر شود و بعد از آن مجدداً با یک تور موزیکال دیگر همکاری کرد.

در سال ۱۹۲۴ او وارد مرکز رادیویی «دنور» شد و به عنوان یکی از ترانه سراهای با ذوق آن زمان شناخته شد. «هاتی مک دانیل» در بیش از ۳۰۰ فیلم بازی کرد و درخشان ترین حضور او در سال ۱۹۳۹ در فیلم بر باد رفته بود که برنده جایزه اسکار شد. در این فیلم هیچ خبری از تملق و چاپلوسی خدمه خانه دیده نمی شود برعکس او در ظاهر يك خدمه چاق و اخمو که در عین حال قلبی بسیار مهربان دارد ظاهر می شود.

بعد از اینکه سازمان حقوق مدنی نسبت به نقش او در فیلم برباد رفته اعتراض کردند، او گفت: چرا باید برای ایفای نقش يك خدمتکار در يك فیلم که در ازای آن هفته ای هزار دلار بگیرم اعتراض کنم در حالی که اگر می خواستم به تنهایی به عنوان يك خدمتکار در خانه های مردم کار بکنم تنها هفته ای ۷ دلار می توانستم بگیرم. بعد از اینکه شاهکار سلزنيك (Selznick) روی صحنه رفت مقام و شهرت هاتی مک دانیل افزایش پیدا کرد. در این فیلم او در مقابل يك بازیگر سفیدپوست بازی می کرد و همین امر باعث شد بینندگان سپاهپوست دوباره در مقابل او قرار بگیرند و او در جواب انتقادهایی که از او می کردند گفت: ترجیح می دهم که در نقش يك خدمتکار بازی کنم تا اینکه يك خدمتکار باشم. از نقش (Mommy) در فیلم بر باد رفته استفاده شد و الگویی شبیه به آن در کارتون تام و جری نیز ساخته شد. او در مورد شخصیت خود می گوید: همیشه دوست داشتم نقشی متفاوت و منحصر به فرد را ایفا کنم و بالاخره موفق شدم.

هاتی مک دانیل چهار بار ازدواج کرد اما هرگز فرزندی نداشت. او در سن ۵۷ سالگی در سال ۱۹۵۲ بر اثر سرطان سینه در سن فرناندوی کالیفرنیا چشم از جهان فرو بست.

او آرزو داشت که در قبرستان هالیوود در سانتامونیکا دفن شود، جایی که دیگر ستارگان سینما در آنجا مدفون بودند اما به دلیل اینکه او سپاهپوست بود این اجازه را ندادند. تبعیض نژادی چیزی بود که او در دوران حیات و حتی بعد از مرگ نیز تجربه اش کرد. او در حرفه و شغل خود پیشگام و طلیعه دار بود و تمام تلاش خود را کرد تا بتواند راهی را به سوی سینما و حرفه بازیگری برای دیگر هم نژادی های خود باز کند.

منبع : روزنامه ایران

<http://vista.ir/?view=article&id=221656>

 Vista.ir
Online Classified Service

ماهايا پطروسيان

- شرح حال
- متولد ۱۳۴۸ در تهران
- لیسانس بازیگری تئاتر از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران.
- فارغ التحصیل تئاتر از دانشکده هنرهای زیبای



دانشگاه تهران. در دوران تحصیل در تئاترهای تجربی و دانشجویی بازی کرد و به تدریج در تئاترهای حرفه ای نیز حضور یافت.

▪ در نهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم پرده آخر کاندید جایزه بهترین بازیگر نقش دوم زن شد و در دهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم دیگه چه خبر؟ از او تقدیر شد. در ضمن او در نوزدهمین جشنواره



فیلم فجر برای بازی در فیلم هفت پرده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش دوم زن را از آن خود کرد. بازی او در فیلم از صمیم قلب یکی از بهترین بازی های او به حساب می آید.

▪ ماهایا پطروسیان برای بازی در فیلم کوتاه سه کیلومتر جلوتر (شهرام شاه حسینی) کاندید دریافت جایزه از جشن سینمای آزاد (۱۳۸۱) بود.

• فیلم شناسی:

- نابخشوده (ایرج قادری - ۷۵/۱۳۷۴)
- قاصدك (قاسم جعفری - ۱۳۷۵)
- كمكم كن (رسول ملاقلی پور - ۱۳۷۶)
- گل من گلی (مجموعه - قاسم جعفری - ۱۳۷۷)
- دختری بنام تندر (حمیدرضا آشتیانی پور - ۱۳۷۹)
- هفت پرده (فرزاد مؤتمن - ۱۳۷۹)
- از صمیم قلب (بهرام کاظمی - ۸۰/۱۳۷۹)
- سه کیلومتر جلوتر (فیلم کوتاه - شهرام شاه حسینی - ۱۳۸۰)
- عروس خوشقدم (کاظم راست گفتار - ۱۳۸۱)
- ملاقات با طوطی (علیرضا داودنژاد - ۱۳۸۱)
- انتخاب (نورج منصوری ، ۱۳۸۵)
- پیشنهاد ۵۰ میلیونی (مهدی صباغ زاده - ۱۳۸۴)
- هشت پا (علیرضا داوودنژاد - ۱۳۸۳)
- عشق و مرگ (محمد رضا اعلامی - ۱۳۶۸)
- پرده آخر (واروژ کریم مسیحی - ۱۳۶۹)
- دیگه چه خبر؟ (تهمینه میلانی - ۱۳۷۰)
- ناصرالدین شاه آکتور سینما (محسن مخملباف - ۱۳۷۰)
- هنرپیشه (محسن مخملباف - ۱۳۷۱)
- راز گل شب بو (سعید خورشیدیان - ۱۳۷۲)
- در حسرت دیدار (محرم زینال زاده - ۱۳۷۳)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85529>

مایکل شین

بازیگر نقش دیوید فراست در درام تاریخی «فراست / نیکسون» انگلیسی‌تبار و متولد ۵ فوریه ۱۹۶۹ منطقه ولز شهر لندن است. او که در یک دهه اخیر با حضور در تعدادی نمایش صحنه‌ای بسیار موفق، منتقدین و تماشاگران حرفه‌ای تئاتر را به تعجب و شگفتی واداشته است، در انگلستان شهرت خیلی زیادی دارد. البته شهرت تئاتر او بیشتر از شهرت سینمایی‌اش است. او که در چند فیلم سینمایی انگلیسی هم بازی داشته، اولین بار با نمایش صحنه‌ای «آمادئوس» در سال ۱۹۹۹ توسط تماشاگران آمریکایی کشف شد.

در این نمایش (که منتقدان هم‌بازی او و هم خود کار را بشدت تحسین کردند) وی در نقش ووفگانگ آمادئوس موتزارت آهنگساز برجسته کلاسیک ایفای نقش کرد. مایکل شین که تنها پسر خانواده خود است و هیچ نسبتی هم با مارتین شین و پسرش چارلی ندارد موجودی خونگرم و مهربان است که در یک شهر بندری و در خانواده‌ای متوسط بزرگ شد. با آن که حرفه اصلی والدینش هیچ ارتباطی با دنیای هنر نداشت (آنها کارمندانی معمولی بودند) ولی بشدت علاقه‌مند حرفه بازیگری بودند و این علاقه را به فرزندان خود هم منتقل کردند. خواهر مایکل هیچ وقت به سراغ بازیگری نرفت و یک زندگی معمولی را در پیش گرفت. اما خود مایکل در نوجوانی شانس حضور در دنیای فوتبال (او یک فوتبالیست حرفه‌ای شدن) را رها کرد تا به بازیگری بپردازد. او قدم جای پای دانیل دی لوئیس و پاتریک استوارت (دو



چهره بین‌المللی و مطرح سینمای انگلیس) گذاشت و در مدرسه تئاتر معروف «بريستول اولدویک» ثبت‌نام کرد. این مساله باعث شد که وی نتواند تحصیلات دانشگاهی را ادامه دهد. در دومین سال تحصیلی هنری جایزه معتبر و ویژه لاورنس اولیویه را برای یکی از نمایش‌هایش گرفت. در همین ایام بود که نقش مقابل وشا ردگریو بازیگر افسانه‌ای سینما و تئاتر انگلیس را در فیلم مارتین شرمین به نام وقتی او رقصید بازی کرد. تحصیلات بازیگری را هم نیمه‌کاره رها کرد تا در اولین نمایش صحنه‌ای خود در مرکز معتبر تئاتر شهر لندن «وست اند» بازی کند. بازی او تحسین فراوان منتقدین و تماشاگران را برانگیخت و مطبوعات درباره‌اش نوشتند که در تاریخ تئاتر لندن کمتر بازیگر جوانی، توانسته این‌چنین خوب و عالی بازی کند. از آن زمان به بعد مایکل شین در تعدادی تئاتر پرسروصدا و موفق ظاهر شد که از بین آنها می‌توان به رومنو و ژولیت و هنری پنجم اشاره کرد. فیلم‌های مطرح او «اوتللو»، «وایلد»، «چهارپر»، «زبرزمین» و «خط زمان» هستند.

مایکل کین

موریک جوزف مایکل وایت (مایکل کین) ۱۴ مارچ ۱۹۳۹ در لندن به دنیا آمد. پدرش در بازار ماهی فروش ها باربری می کرد. مایکل در ۱۵ سالگی مدرسه را رها کرد و به کارگری مشغول شد.

سپس به ارتش پیوست و به کره رفت. بعد از بازگشت به کشور، به عنوان دستیار مدیر صحنه کارش را در تئاتر آغاز کرد. در این زمان نام خانوادگی خود را به توصیه رئیسش به (کین) تغییر داد.

او در سال های بعد در بیش از صد درام تلویزیونی ایفای نقش کرد. بعد دوباره به تئاتر رفت و توانست به عنوان هنرپیشه ذخیره پیتر اوتول در نمایش دراز و کوتاه حضور یابد. او در سال ۱۹۶۴ با بازی در فیلم (زولو) توجه جهانی را به هنرش جلب کرد و پس از آن نقش های مهم در انتظار کین بودند.

موفقیت مایکل کین با ایفای نقش هری پالمر در (پرونده ایبکرس) و الفی در سال ۱۹۶۶ او را به بازیگری درجه یک بدل کرد. او با لهجه عجیب و عینک مخصوص و ایفای چهره ای متعلق به آدم های متوسط جامعه توانست نوع جدیدی از بازیگری را در میان هنرپیشه های انگلیسی

رواج دهد. کین با بازی در فیلم های «حرکت اول» و «تشییع جنازه در برلین» (۱۹۶۶)، «بازی کثیف» (۱۹۶۸)، «قهرمانی دیرنگام» (۱۹۷۰) و «کارتر را بگیرد» (۱۹۷۱) به شهرت فراوانی دست یافت. مایکل کین دو بار اسکار گرفت. یک بار برای بازی در فیلم «هانا و خواهرانش» (۱۹۸۷) و بار دیگر برای ایفای نقش در فیلم «قوانین خانه سیدر» (۲۰۰۰). در سال ۲۰۰۳ نیز نامزد دریافت اسکار برای بازی در فیلم «آمریکایی آرام» شد.

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=80095>

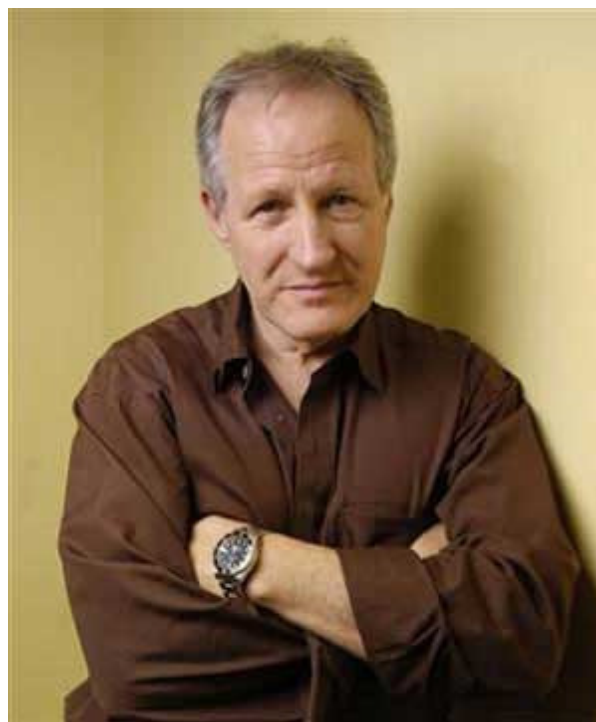


مایکل مان

- کی فهمیدید که می‌خواهید Miami Vice را به فیلم تبدیل کنید؟ مایکل مان: وقتی فیلمنامه "تونی پرکوویچ" را خواندم، نخستین انگیزه‌ام بود که آن را به یک فیلم بلند تبدیل کنم، این اولین کاری بود که می‌خواستم انجام دهم.

داستان فیلم در مورد پنهان شدن و آنچه که هنگام عمیق شدن این پنهان‌سازی رخ می‌دهد، است اگر شما در یک کشور خارجی کار کنی که نتوانی یک گروه خوب برای نجات خود داشته باشی در واقع روی یک لبه قرار داری و این خطرناک‌ترین پنهان‌سازی است که می‌توان انجام داد. به‌ویژه هنگامی که به یک سازمان جنائی نفوذ می‌کنید که منابع جاسوسی بسیاری دارند و به‌طور دائم مراقب افرادی مانند شما هستند.

- انگیزه‌تان در مورد استفاده از مکان‌های واقعی در فیلم چه بوده است؟ مایکل مان فهمیدم که اگر بتوانم بازیگران را وارد این مکان‌ها کنم بینندگان حس می‌کنند محیطی که حادثه در آن رخ می‌دهد، بیانگر واقعیت بیشتری است. شما نمی‌توانید در این مکان، چیزی مصنوعی خلق کنید. گروه ما بسیار خوب است، هیچ چیزی جالب‌تر و هیجان‌انگیزتر از مردم واقعی و مکان



واقعی روی پرده نیست.

- عقیده شخصی‌تان در مورد کار کردن به‌عنوان یک مأمور مخفی چیست؟ مایکل مان یک اوج وجود دارد. در انجام این کار یک تجربه عالی وجود دارد و این چیزی بود که آنها را ترغیب می‌کرد. در این لحظه است که می‌فهمید آنها شما را صددرصد قبول دارند و شما آنها را در اختیار دارید. شما این سناریوی ساختگی و هویت ساخته شده را خلق کرده‌اید و به آن موجودیت بخشیده‌اید، پس آن را حس می‌کنید و میدانید که مال خود شما است.

- بازیگران مأموران مخفی چگونه‌اند؟

مایکل مان: هنگام ملاقات با بسیاری از آنها متوجه شدم که آنها همان کاراکتری را ارائه می‌دادند که یک بازیگر در عمق شخصیت خود ارائه می‌دهد، با این تفاوت که آنها این کارها را به‌صورت واقعی انجام می‌دهند.

منبع: نشریه تخصصی هنر و رایانه

<http://vista.ir/?view=article&id=80849>

متیو مکانهی

در سال ۱۹۹۶ منتقدها و سینماگرها و فیلم بین‌ها معتقد بودند متیو مکانهی به خاطر شباهت ظاهری، رفتاری و بازی، به زودی تبدیل به پل نیومن نسل جدید می‌شود. این پیش‌بینی از نظر اعتبار هنری درست از آب در نیامد؛ اما جایگاه او به عنوان یکی از ستاره‌های بی‌افول هالیوود امروز، چیزی کم از پل نیومن در دوران اوجش ندارد.

متیو مکانهی خیلی سریع در سینما رشد کرد و به ایفای نقش اصلی فیلم‌های مهم رسید. او که در دوران دبیرستان می‌خواست وکیل بشود، در آستانه ورود به دانشگاه نظرش را عوض کرد و در رشته سینما وارد دانشگاه نگزاس شد. مکانهی از سال ۱۹۹۱ شروع به بازی در فیلم‌های دانشجویی و تبلیغاتی کرد و در همین حال خودش هم فیلم‌های کوتاه می‌ساخت. یک ملاقات اتفاقی با دان فلیپس، تهیه‌کننده و مسئول انتخاب بازیگران، باعث شد مکانهی به ریچارد لینکلتر معرفی شود که در آن



زمان می‌خواست فیلم «گیج و ویج» را کارگردانی کند. لینکلتر معتقد بود این بازیگر جوان با توجه به خوش‌تیپی و وفاری که دارد نمی‌تواند نقش منفی فیلم او را ایفا کند؛ اما مکانهی موها و ریشش را بلند کرد و به او نشان داد که می‌تواند در قالب چنین شخصیتی هم فرو برود. نقش او در فیلمنامه فقط شامل سه صحنه می‌شد، اما به تشویق کارگردان آنقدر بداهه پردازی کرد که تبدیل به یکی از شخصیت‌های اصلی فیلم شد. حضور در «بازگشت کشتار با اره برقی در نگزاس» (در برابر رنی زلوه گر) و «پسرهای اضافی» (در برابر درو بریمور) به سرعت جایگاه او را تحکیم نمود. اما در سال ۱۹۹۶ و با دو فیلم «ستاره تنها» و «زمانی برای کشتن» بود که متیو مکانهی رسماً جایگاهی در بین بازیگران تراز اول هالیوود کسب کرد. جوئل شوماکر، کارگردان «زمانی برای کشتن»، مکانهی را برای نقش قاتل نژادپرست فیلم (که در نهایت توسط کیفر سادرلند ایفا شد) در نظر داشت و برای نقش اصلی فیلم صحبت از براد پیت، وودی هارلسون یا ول کیلمر بود. اما جان گریشام که به عنوان نویسنده رمان و تهیه‌کننده فیلم حق انتخاب بازیگر را هم داشت، هیچ‌کدام آنها را نپسندید و مکانهی را انتخاب کرد.

موفقیت فراوان تجاری و هنری «زمانی برای کشتن» باعث شد مکانهی سال ۱۹۹۷ را با چنان موفقیتی آغاز کند که از دست دادن نقش اصلی «تایتانیک» برایش مشکلی ایجاد نکرده و حتی خود او بازی در فیلم «شغال» را رد کرد. او در این سال با دو فیلم «تماس» و «آمیستاد» نشان داد که موفقیتش اتفاقی نبوده و می‌تواند به اوج‌گیری ادامه بدهد.

بعد از کارگردانی «یاغی» در سال ۱۹۹۸، مکانهی فعالیتش را روی حضور در فیلم‌های تجاری متمرکز کرد و در انواع فیلم‌ها _ از کمدی و رمانتیک گرفته تا جنگی و فانتزی _ حاضر شد که اکثر آنها هم با موفقیت تجاری همراه بودند. مهمترین فیلم‌های او در این دوره عبارت بودند از «اد تی وی»، «یو _ ۵۷۱»، «برنامه ریز عروسی»، «ضعف اخلاقی»، «قلمرو آتش» و «چگونه یک مرد را در ۱۰ روز از دست بدهیم». دو فیلم آخر نشان داد که او به خوبی می‌تواند از عهده نقش‌های اکشن و کمدی هم بر بیاید.

سال ۲۰۰۵ برای متیو مکانهی موفقیت مضاعفی به همراه داشت. او نه تنها به عنوان ستاره فیلم «صحرا» و ایفاگر نقش اصلی این فیلم ایندیانا جونزی در موفقیت فیلم سهیم بود، بلکه برای نخستین بار مسئولیت تهیه یک فیلم بزرگ و پرخرج را هم به عهده گرفته بود که به این ترتیب تواناییش در بخش دیگری از سینما را هم اثبات کرد. ظاهراً این موفقیت به مذاق او خوش آمده و تهیه‌کننده دو فیلم دیگر هم شده که «چرخه» و «دلایای عزیز» نام دارند و سال آینده به نمایش در خواهند آمد.

مکانهی که سال گذشته از سوی مجله پپیل به عنوان جذاب‌ترین مرد زنده سال انتخاب شد، چند هفته قبل فیلم «شکست در بیرون کردن» را بر

برده سینماها داشت که با موفقیت تجاری هم روبرو شد. او در این فیلم نقش تریپ، مردی سی و چند ساله، را دارد که ازدواج نکرده و هنوز با پدر و مادرش زندگی می کند. وقتی بالاخره زن رؤیاهای او (سارا جسیکا پارکر) از راه می رسد و به نظر می آید که همه چیز برای ازدواج آن دو فراهم می شود، تریپ به شك می افتد که شاید این نقشه پدر و مادرش است تا او را بالاخره از خانه بیرون کنند. مکاناهی با موفقیت فیلم هایی مثل «برنامه ریز عروسی»، «چگونه يك مرد را در ۱۰ روز از دست بدهیم» و «شکست در بیرون کردن» تبدیل به یکی از معتبرترین نام ها در بین بازیگران کمدی های رمانتیک شده است. هر چند که این مسیر بسیار متفاوت از مسیری است که پل نیومن طی کرد، اما موفقیت کمی محسوب نمی شود. افشین ابراهیمی

منبع : روزنامه ایران

<http://vista.ir/?view=article&id=220376>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مجید مجیدی

مجید مجیدی بازیگر و کارگردان سینما متولدسال ۱۳۲۸ در تهران است
مجیدی لیسانس دانشکده هنرهای دراماتیک است و با زبان انگلیسی آشنایی
دارد.

• سابقه بازیگری درفیلم:

توجیه-۱۳۶۰، مرگ دیگری-۱۳۶۱، استعاده-۱۳۶۳، دو چشم بی سو-۱۳۶۳،
بایکوت-۱۳۶۴، تیر باران - ۱۳۶۵، قاصد - ۱۳۶۶، در جستجوی قهرمان-۱۳۶۶،
روز امتحان-۱۳۶۷، تا مرز دیدار-۱۳۶۹، شنا در زمستان - ۱۳۶۹
• فیلمنامه ها:

روز امتحان (۱۳۶۷)، یک روز زندگی با اسیر (۱۳۶۸)، بدوک (۱۳۷۱)، آخرین آباده (۱۳۷۲)، خدا می آید (۱۳۷۴)، پدر (۱۳۷۵)، بچه های آسمان
(۱۳۷۶)، رنگ خدا (۱۳۷۸)، باران (۱۳۷۸) پابرهنه تا هرات (۱۳۸۱)، بید مجنون (۱۳۸۳)
• کارگردانی فیلم:

انفجار (۱۳۶۰)، هودج (۱۳۶۳)، روز امتحان (۱۳۶۷)، یک روز زندگی با اسیر (۱۳۶۸)، بدوک (۱۳۷۱)، آخرین آباده (۱۳۷۲)، پدر (۱۳۷۵)، خدا می آید
(۱۳۷۵)، بچه های آسمان (۱۳۷۶)، رنگ خدا (۱۳۷۸)، باران (۱۳۸۰)، پابرهنه تا هرات (۱۳۸۰)، بید مجنون (۱۳۸۳)
• فعالیت های علمی، فرهنگی و هنری:



- عضو پیوسته فرهنگستان هنر
- رییس پیشین گروه تخصصی سینما در فرهنگستان هنر
- جایزه بهترین فیلم از فستیوال بین المللی فیلم مونترال (۱۹۹۷) برای فیلم بچه های آسمان
- جایزه بهترین فیلم از فستیوال فیلم مونترال (۱۹۹۹) برای فیلم رنگ خدا
- برنده هفت جایزه از جشنواره بین المللی فیلم فجر (۱۳۸۰) برای فیلم باران
- جایزه بهترین فیلم از فستیوال بین المللی فیلم مونترال (۲۰۰۱) برای فیلم باران
- حضور فیلم "بچه های آسمان" در مراسم اسکار سال ۱۹۹۹
- جایزه بزرگ، جایزه بهترین کارگردان، جایزه بهترین بازیگر مرد- جایزه فیلم منتخب تماشاگران از جشنواره فیلم والنسین - سینمای حادثه ای و ماجرائی (فرانسه) برای فیلم رنگ خدا
- جایزه بزرگ جشنواره برای بهترین فیلم و جایزه بهترین بازیگر به محسن رضانی از دومین جشنواره سینه مانیلا (فیلیپین) برای فیلم رنگ خدا
- جایزه پلاک نقره از سی امین جشنواره فیلم جیفونی (ایتالیا) برای فیلم رنگ خدا
- جوایز ویژه هیئت داوران و ویژه هیئت داوران جوان از سی و هفتمین جشنواره فیلم گیخون (اسپانیا) برای فیلم رنگ خدا
- جایزه قاره آمریکا برای بهترین فیلم از بیست و سومین جشنواره فیلم مونترال (کانادا) برای فیلم رنگ خدا
- جایزه بهترین فیلم داستانی از جشنواره فیلم محیط زیست (فرانسه) برای فیلم رنگ خدا
- جایزه بهترین فیلم از یازدهمین جشنواره فیلم سنگاپور برای فیلم بچه های آسمان
- جایزه اول سیفژ از شانزدهمین جشنواره فیلم اولو (فنلاند) برای فیلم بچه های آسمان
- جایزه بهترین فیلم از جشنواره فیلم لوکاس (آلمان) برای فیلم بچه های آسمان
- جوایز کلیسای جهانی، تقدیرنامه منتقدان بین المللی، بهترین فیلم از نگاه تماشاگران و جایزه ویژه از بیست و یکمین جشنواره فیلم مونترال (کانادا) برای فیلم بچه های آسمان
- جوایز دوم هیئت داوران و تماشاگران از جشنواره فیلم خانوادگی سنول (کره جنوبی) برای فیلم پدر
- جوایز بهترین بازیگر جوان و دیپلم افتخار هیئت داوران کودکان از شانزدهمین جشنواره فیلم آله کینو (لهستان) برای فیلم پدر
- تقدیر نامه فیلم برتر از چهاردهمین جشنواره فیلم لندن (انگلستان) برای فیلم پدر
- جوایز بهترین فیلمنامه، بهترین بازیگر نقش دوم مرد، بهترین بازیگر نقش اول مرد و بهترین فیلم از اولین جشنواره فیلم پنانگ (مالزی) برای فیلم "پدر"
- جایزه دولفین طلایی برای بهترین فیلم از سیزدهمین جشنواره فیلم ترویا (پرتغال) برای فیلم "پدر"
- جوایز ویژه هیئت داوران کنفدراسیون هنر و تجربه و بهترین فیلمنامه از طرف مدرسه هولدن از چهاردهمین جشنواره فیلم تورین (ایتالیا) برای فیلم "پدر"
- تقدیرنامه هیئت داوران از بیستمین جشنواره فیلم سائوپولو (برزیل) برای فیلم پدر.

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=99837>

مجید مشیری

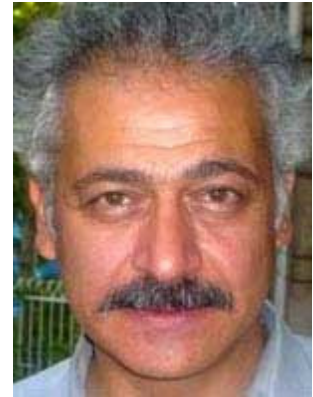
جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1340 - ...)

محل تولد: ایران - فارس - شیراز

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

لیسانس مهندسی راه و ساختمان از دانشگاه فنی مهندسی شیراز.



مدتی در معدن سنگ بوشهر فعالیت کرده است. ضمناً او يك دوره کلاس‌های کارگاه آزاد بازیگری را گذرانده است.

همه چیز از مجموعه تلویزیونی "سرنخ" شروع شد. بعد از آن او هم در سینما و هم در تلویزیون نقش‌های

متفاوتی را بازی کرد.

اما در فیلم رای باز (مهدی نوربخش، 1381) بود که بازی بسیار درخشانی از خود به‌جای گذاشت و تحسین همگان را برانگیخت.

سرنخ (مجموعه تلویزیونی، کیومرث پوراحمد، 1375)

خلبان (جمال شورجه، 75/1374)

آژانس شیشه‌ای (ابراهیمی حاتمی کیا، 1376)

ساغر (سیروس الوند، 1376)

به‌سوی افتخار (مجموعه تلویزیونی، 1376)

عشق + 2 (رضا کریمی، 1377)

مردان آنجلس (فیلم - مجموعه، 1377)

غریبه‌ای در راه (مجموعه تلویزیونی، 1377)

دفتری از آسمان (پرویز شیخ طادی، 1378)

سام و نرگس (ایرج قادری، 1378)

قانون کارما (کوتاه، 1378)

آخر بازی (همايون اسعدیان، 1379)

هفت پرده (فرزاد مؤتمن، 1379)

بی تو تنهايم (قدرت الله صلح میرزایی، 1379)

ساقی (محمد رضا اعلامی، 1379)

قصه‌های شهرک (مجموعه تلویزیونی، 1379)

همسفر (مجموعه تلویزیونی، 1379)
هم پیمان (مجموعه تلویزیونی، 1379)
نامه به يك زمنده (فیلم داستانی، 1379)
ماه پشت ابر (فیلم داستانی، 1380)
نگین (اصغر هاشمی، 1380)
خط قرمز (مجموعه تلویزیونی، 1380)
غریبه‌ای در چاه (مجموعه تلویزیونی، 1380)
رای باز (مهدی نوربخش، 1381)
آخرین پرواز ققنوس (مسعود تکاوری، 1381)
دنیا (منوچهر مصیری، 1381)
چند تار مو (ایرج کریمی، 1382)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58939>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مجید مظفری

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1330 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

دارای مدرک تحصیلی دیپلم و گذراندن دوره دو ساله بازیگری در دانشگاه ون

سن پاریس.

شروع فعالیت در سینما با بازی در فیلم شهر قصه (1352).



شهر قصه (1352)

ترکمن (1353)

زیر پوست شب (1353)
سازش (1353)
غریبه و مه (1354)
همسفر (1354)
جنگ اطهر (1357)
سرخ پوست‌ها (1357)
دانه‌های گندم (1358)
تفنگدار (1361)
عبور از میدان مین (1361)
زخمه (1362)
آوار (1364)
تنوره دیو (1364)
یوز پلنگ (1364)
تیغ و ابریشم (1365)
تشکیلات (1365)
روزهای انتظار (1365)
گل مریم (1366)
کشتی آنجلیکا (1367)
در مسیر تند باد (1367)
فانی (1368)
ریحانه (1368)
ساوالان (1368)
شهر خاکستری (1369)
مسافران (1370)
سایه‌های هجوم (1371)
راز خنجر (1371)
بیا با من (1371)
تماس شیطانی (1371)
جنگ نفتکشها (1372)
سه مرد عامی (1372)
آرایش مرگ (1373)
توفان (1375)
جان سخت (1376)
آسمان پر ستاره (1378)

سگ کشی (1379)

قلب‌های نا آرام (فقط کارگردان، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58941>



محبوبه بیات

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1328 - ...)

محل تولد: ایران - خراسان - مشهد

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

تحصیل ناتمام در رشته بازیگری و کارگردانی در دانشکده هنرهای دراماتیک.



شروع فعالیت از سال 1350 در گروه تئاتر اداره فرهنگ و هنر مشهد.

نامزد دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش دوم زن در دهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم مسافران.

گوزن‌ها (1352)

در امتداد شب (1355)

ماه‌ها در خاک می‌میرند (1356)

فریاد مجاهد (1358)

موج طوفان (1359)

سیم خاردار (1360)

دست شیطان (1360)

آفتاب نشین‌ها (1360)

بازجویی يك جنایت (1362)

آوار (1363)

زنگ اول (1363)

همه فرزندان من (1363)
آتش در زمستان (1364)
مردی که موش شد (1364)
زایر خلف (1364)
سراب (1365)
جدال (1365)
بگذار زندگی کنم (1365)
بهار در پائیز (1366)
غریبه (1366)
جمیل (1366)
ماهی (1367)
دو سرنوشت (1368)
مادر (1368)
جستجو در جزیره (1369)
قرق (1370)
مسافران (1370)
سوءظن (1371)
بندر مه آلود (1371)
از بلور خون (1371)
بازیچه (1372)
مجازات (1372)
معصوم (1376)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58783>

 **vista.ir**
Online Classified Service

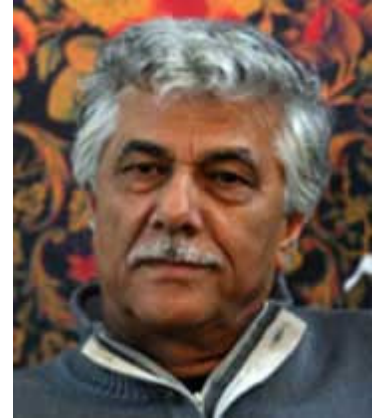
محمد بزرگ نیا

• شرح حال

• متولد ۱۳۲۳ در مشهد

محمد بزرگ نیا فیلمساز کم کاری است و این کم کاری هرگز به معنای گزیده کاری که منجر به ساخت اثری با وسواس و دقت فراوان شود، نیست.

محمد بزرگ نیا فارغ التحصیل مدرسه عالی تلویزیون و سینما. فعالیتش در سینما با دستیار کارگردانی داریوش مهرجویی برای فیلم پستیچی آغاز شده و آثار مستند و کوتاه زیادی ساخته مثل خدمتگزاران بشر، راه آهن سراسری ایران، نگاهی به درون اعتیاد، اسب و... این روزها او جایی برای زندگی را بر پرده های سینما دارد که با هفت سال فاصله از فیلم پیشین او توفان (۱۳۷۵)، در سال ۸۲ ساخته شد. جایی برای زندگی به جشنواره فجر سال ۸۲ نرسید اما در جشنواره ۸۳ شرکت کرد و نامزد یازده



سیمرغ از جشنواره شد که در نهایت برای دو مورد جایزه دریافت کرد.

• فیلم شناسی:

• ۱۹۳۶ (۱۳۵۹)

• کشتی آنجلیکا (۱۳۶۷)

• جنگ نفت کشها (۱۳۷۲)

• توفان (۱۳۷۵)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85525>

 **vista.ir**
Online Classified Service

محمد علی کشاورز

محمدعلی کشاورز ۲۶ فروردین سال ۱۳۰۹ در اصفهان به دنیا آمد. او فارغ التحصیل هنرستان هنرپیشگی تهران و دانشکده هنرهای دراماتیک است. فعالیت هنری اش را از سال ۱۳۳۹ با حضور در نمایش «ویولن ساز» کره مونا آغاز کرد و سپس با ایفای نقش در نمایش هایی همچون «آنتیگون»، «آندورا»، «ادیپوس شهریار»، «بازی استریندبرگ»، «دابی وانیا»، «عاشق مترسک»، «لیخند باشکوه آقای گیل» و شماری دیگر به بازیگری حرفه ای در تئاتر بدل شد. در سال ۴۷ به تلویزیون رفت و کارگردانی هنری قسمت هایی از سریال «خانه قمر خانم» را به عهده گرفت.

کشاورز در سریال های تلویزیونی زیادی همچون دابی جان ناپلئون، هزارستان، سربداران، سلطان و



شبان، گرگ ها خاکستری رنگ اند، پدرسالار و... به نقش آفرینی پرداخته است. او برای نخستین بار در

سال ۱۳۴۳ با فیلم «شب قوری» ساخته فرخ غفاری بازیگری سینما را نیز تجربه کرد و تاکنون در ۴۷ فیلم سینمایی ایفای نقش کرده است. از جمله کارهای اوست؛ رگبار، خشت و آینه، برزخی ها، کمال الملک، مردی که موش شد، کفش های میرزانوروز، مادر، جست و جو در جزیره، ناصرالدین شاه آکتور سینما، دلشدگان، آقای بخشدار، زیر درختان زیتون، روز واقعه و کمیته مجازات. کشاورز برای بازی در فیلم مادر ساخته علی حاتمی نامزد دریافت سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد شد.

منبع : روزنامه کارگزاران

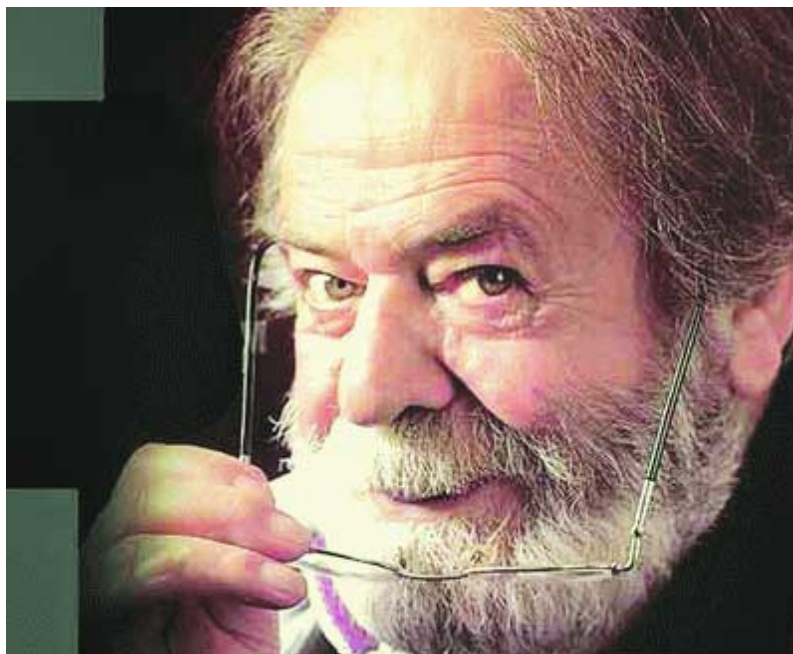
<http://vista.ir/?view=article&id=81352>

 **vista.ir**
Online Classified Service

محمد علی کشاورز

• شرح حال

- تاریخ تولد: ۱۳۰۹
- متولد ۱۳۰۹ در اصفهان.
- تحصیلات: فارغ التحصیل هنرستان هنرپیشگی تهران و دانشکده هنرهای دراماتیک.
- آغاز فعالیت هنری از سال ۱۳۳۹ با حضور در نمایش «ویلن ساز» کره مونا، از عمده نمایش هایی که کشاورز در آنها ایفای نقش کرده، می توان به اینها اشاره کرد: «آنتیگون»، «آندورا»، «ادیپوس شهریار»، «اشباح»، «افول»، «بازی استریندبرگ»، «بختک»، «چند لحظه تا مرگ»، «چوب به دست های ورزیل»، «دایی وانیا»، «دست بالای دست»، «دشمنان»، «دوزخ»، «عاشق مترسک»، «عروسی باقرخان»، «فرشته برف»، «کالسکه طلایی»، «لیخند باشکوه



آقای گیل»، «سیاه زنگی دایره زنگی و مرد فرنگی»، «مترسک های شب» و ... کشاورز از سال ۱۳۴۷ به تلویزیون رفت و کارگردانی هنری قسمت هایی از سریال «خانه قمر خانم» را به عهده گرفت. وی همچنین در مجموعه هایی چون «دایی جان ناپلئون»، «هزاردستان»، «سربداران»، «سلطان و شبان»، «گرگ ها خاکستری رنگند»، «پدر سالار»، «نگاهی دیگر»، «وکلا جان»، «کهنه سوار»،

«جوانی»، «خانه ای در تاریکی» و ... حضور داشته است. کشاورز نخستین بار در سال ۱۳۴۳ با فیلم «شب قوزی» ساخته فرخ غفاری بازیگری

سینما را تجربه کرد.

• فیلم شناسی:

▪ جستجوگر (۱۳۶۸)

▪ گل سرخ (۱۳۶۸)

▪ مادر (۱۳۶۸)

▪ جعفرخان از فرنگ برگشته (۱۳۶۶)

▪ جمیل (۱۳۶۶)

▪ ستاره دنباله دار (۱۳۶۴)

▪ کفش های میرزا نوروز (۱۳۶۴)

▪ مردی که موش شد (۱۳۶۴)

▪ سریداران (۱۳۶۳)

▪ طائل (۱۳۶۳)

▪ کمال الملك (۱۳۶۲)

▪ برزخی ها (۱۳۶۱)

▪ دست شیطان (۱۳۶۰)

▪ گرداب (۱۳۶۰)

▪ این گروه محکومین (۱۳۵۶)

▪ شام آخر (۱۳۵۵)

▪ شطرنج باد (۱۳۵۵)

▪ وقتی که آسمان بشکافتد (۱۳۵۵)

▪ خورشید در مرداب (۱۳۵۲)

▪ قصه ماهان (۱۳۵۲)

▪ رگبار (۱۳۵۱)

▪ انتظار (۱۳۸۲)

▪ مزرعه آفتابگردان (۱۳۸۲)

▪ به من نگاه کن (۱۳۸۱)

▪ تهران روزی روزگاری (۱۳۷۸)

▪ کمیته مجازات (۱۳۷۷)

▪ لژیون (۱۳۷۷)

▪ روزی که خواستگار آمد (۱۳۷۵)

▪ دام (۱۳۷۴)

▪ سلام به انتظار (۱۳۷۴)

▪ غزال (۱۳۷۴)

- روز واقعه (۱۳۷۳)
- نگاهی دیگر (۱۳۷۳)
- زیر درختان زیتون (۱۳۷۲)
- چهارشنبه عزیز (۱۳۷۱)
- خسوف (۱۳۷۱)
- يك مرد يك خرس (۱۳۷۱)
- آقای بخشدار (۱۳۷۰)
- دلشدگان (۱۳۷۰)
- ناصرالدین شاه آکتور سینما (۱۳۷۰)
- جستجو در جزیره (۱۳۶۹)
- پول خارجی (۱۳۶۸)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85533>

 **vista.ir**
Online Classified Service

محمد رضا داودنژاد

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1336 - ...)

محل تولد: تهران - ایران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

برادر علیرضا داودنژاد (کارگردان).

دارای مدرک دیپلم ریاضی.



با دستپاری برادرش در فیلم شاه‌رگ به سینما آمد و برای اولین بار در

فیلم خانه عنکبوت به کارگردانی برادرش بازیگری را تجربه کرد.

در هفت فیلم از ساخته‌های برادرش بازی کرد و بازی‌های موفقی هم از خود به نمایش گذاشت. برای بازی در خلع سلاح - که همچنان نمایش آن پس از 8 سال دچار مشکل است - کاندید دریافت جایزه از سیزدهمین جشنواره فیلم فجر شد. بازی او در فیلم‌های عاشقانه، غریبانه و مصائب

شیرین اوج توانائی‌های اوست.

- عفریت (به نمایش درنیامده، 1360)
- خانه عنکبوت (علیرضا داودنژاد - 1362)
- تاریخ قشتم (مجموعه تلویزیونی، 1365)
- نیاز (علیرضا داود نژاد - 1370)
- خلع سلاح (علیرضا داودنژاد - 1373)
- عاشقانه (علیرضا داودنژاد - 1374)
- سرنخ (مجموعه - کیومرث پوراحمد - 1375)
- غریبانه (احمد امینی - 1376)
- مهر مادری (کمال تبریزی - 1376)
- مصائب شیرین (علیرضا داودنژاد - 1377)
- پرونده ژینو (مجموعه تلویزیونی، 1379)
- دیوار شیشه‌ای (مجموعه - مهدی صباغزاده - 1379)
- آقای رئیس‌جمهور (ابوالقاسم طالبی - 1379)
- ساقی (محمد رضا اعلامی - 1379)
- بهشت از آن تو (علیرضا داودنژاد - 1379)
- پلیس جوان (مجموعه - سیروس مقدم - 1380)
- ملاقات با طوطی (علیرضا داودنژاد - 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58834>

 **vista.ir**
Online Classified Service

محمد رضا شریفی‌نیا

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1334 - ...)

محل تولد: ایران



بازیگر

فرهنگی:

و

علمی

شهرت



همسر آریتا حاجیان (بازیگر)

پدر مهراوه و ملیکا شریفی نیا (بازیگران)

برای اولین بار با بازی در نقش بسیار کوتاهی (استاد دانشگاه) در فیلم پری (داریوش مهرجویی، 1373) دیده شد. اما قبل از آن و در سالهای 1370 تا 1372 مشغول بازی در نقش ولید در مجموعه تلویزیونی امامعلی (ع) (داود میرباقری) بود که با پخش این مجموعه در سال 1375 مطرح و شناخته شد.

پس از پری آدم برفی (داود میرباقری، 1373) را بازی کرد که این فیلم به مدت سه سال توقیف شد.

محمدرضا شریفی نیا علاوه بر بازی در فیلمهای سینمایی و مجموعههای تلویزیونی سمتهای دستیار کارگردان، برنامه ریز، عکاس را هم بر عهده داشت. او علاوه بر اینها بهترین انتخاب برای بازیگر برای فیلمهای سینمایی است. در بسیاری از فیلمها انتخاب بازیگران بر عهده او بوده است.

محمدرضا شریفی نیا بهترین بازی عمرش را در فیلم دنیا (منوچهر مصیری، 1381) ارائه داد. یک بازی قدرتمندانه از کسی که تواناییهای بالقوه‌ای در ارائه نقش دارد.

آدم برفی (داود میر باقری، 1373)

پری (داریوش مهرجویی، 1373)

برج مینو (ابراهیم حاتمی کیا، 1374)

ابر و آفتاب (محمود کلاری، 1375)

لیلا (علی حاتمی، 1375)

سینما سینماست (سید ضیاء دری، 1375)

جهان پهلوان تختی (بهرز افخمی، 1376)

بازیگر (محمد علی شجادی، 1377)

شیدا (کمال تبریزی، 1377)

عشق کافی نیست (مهدی صباقراده، 1377)

بلوغ (مسعود جعفری جوزانی، 78/1377)

دختردانی گمشده (داریوش مهرجویی، 1377)

میکس (داریوش مهرجویی، 1378)

مونس (حمید رخشانی، 1378)

دختری به نام تندر (حمید رضا آشتیانی پور، 1379)

مسافر ری (داود میر باقری، 1379)

مربای شیرین (مرضیه برومند، 1379)

عروس خوش قدم (کاظم راست گفتار، 1381)

دنیا (منوچهر مصیبی، 1381)

واکنش پنجم (تهمینه میلانی، 1381)
13 گریه روی شیروانی (علی اکبر عبدالعلی زاده، 1382)
مکس (سامان مقدم، 1382)
سالاد فصل (فریدون جیرانی، 1383)
ازدواج به سبک ایرانی (حسن فتحی، 1383)
پوکر (کاظم راست گفتار، 1383)

مجموعه‌های تلویزیونی:

امام علی (ع) (مجموعه، داود میرباقری، 1370)
همسایه‌ها (مجموعه، محمدحسین لطیفی، 1380)
سفر سبز (مجموعه، محمدحسین لطیفی، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58862>

 **vista.ir**
Online Classified Service

محمد رضا فروتن

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1347 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: لیسانس روانشناسی بالینی از دانشگاه آزاد.

- بازیگری را از سال 1373 آغاز کرد و پس از بازی در سریال « سرنخ » (قسمت تماشاخانه) يك دوره بازیگری و کارگردانی تئاتر و يك دوره فیلمنامه نویسی گذراند.



- او با بازی در فیلم «مرسدس» شناخته شد و با بازی در فیلمهای «قرمز»، «دو زن»، «متولد ماه مهر»، «زیر



پوست شهر" و به خصوص "شب یلدا" توانائی‌هایش را به رخ همگان کشید.

- او برای بازی در فیلم "قرمز" در هفدهمین جشنواره فیلم فجر و در فیلم "شب یلدا" از پنجمین جشن خانه سینما جایزه بهترین بازیگر نقش اول مرد را به دست آورد.

- پس از بازی ماندگارش در فیلم "شب یلدا" نزدیک به چهار سال است که با وجود اکران فیلم‌هایش (آخرین آن "سربازهای جمعه") کمتر خبری مربوط به بازی او می‌شنویم!

- او دو فیلم به نمایش در نیامده نیز در کارنامه دارد: "رقص با رؤیا" و "بر باد رفته".

- پس از بازی در چهار فیلم متوالی از مسعود کیمیائی (مرسدس، فریاد، اعتراض و سربازهای جمعه) در بیست و پنجمین فیلم مسعود کیمیائی جایی نداشت. او در کنار بهروز وثوقی، فرامرز قریبیان، فرامرز صدیقی، فریبرز عرب نیا، داریوش ارجمند، محمدعلی فردین، سعید راد، احمد نجفی، عزت الله انتظامی و بهرام رادان در نقش قهرمان همیشگی آثار کیمیائی در چهار فیلم ایفاء نقش کرد.

- جایزه: بهترین بازیگر نقش اول مرد در هفدهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم "قرمز" (1377)

- جایزه: بهترین بازیگر نقش اول مرد در پنجمین جشن خانه سینما برای فیلم "شب یلدا" (1380)

- جایزه: بهترین بازیگر نقش اول مرد در پنجمین جشن دنیای تصویر برای فیلم "شب یلدا" (1380)

فیلم‌های سینمایی:

- هدف (بهرام کاظمی - 1373)

- آخرین بندر (حسن هدایت - 1373)

- فاتح (بهرام ری پور - 1374)

- ماه و خورشید (محمدحسین حقیقی - 1375)

- مرسدس (مسعود کیمیائی - 1376)

- قرمز (فریدون جیرانی - 1377)

- دوزن (تهمینه میلانی - 1377)

- فریاد (مسعود کیمیائی - 1377)

- متولد ماه مهر (احمدرضا درویش - 1378)

- اعتراض (مسعود کیمیائی - 1378)

- زیر پوست شهر (رخشان بنی اعتماد - 1378)

- شب یلدا (کیومرث پوراحمد - 1379)

- رقص با رویا (محمود کلاری - 1380)

- بر باد رفته (صدرا عبداللهی - 1381)

- ملاقات با طوطی (علیرضا داودنژاد - 1381)

- سربازهای جمعه (مسعود کیمیائی - 1382)

- هشت پا (علیرضا داودنژاد - 1383)

- بازنده (قاسم جعفری - 1383)

- باغ‌های کندلوس (ایرج کریمی - 1383)
- مجردها (اصغر هاشمی - 1383)
- به آهستگی (مازیار میری - 1383)
- نوک برج (کیومرث پوراحمد، 1384)
- خاک سرد (رضا سبحانی، 1384)

مجموعه‌های تلویزیونی:

- تماشاخانه (پوراحمد - از مجموعه « سرنخ », 1375)
- روزهای به یادماندنی (مجموعه تلویزیونی - 1381)

تئاتر (نمایش):

- رومنو و ژولیت (علی رفیعی - نمایش، 1379)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58899>



محمدرضا قومی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1342 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - کرج

شهرت علمی و فرهنگی: چهره‌پرداز

برادر علیرضا قومی (مسئول جلوه‌های ویژه).

دارای مدرک تحصیلی دیپلم هنرستان فنی.

شروع فعالیت در سینما باچهره‌پردازی و اجراء جلوه‌های ویژه در فیلم دادشاه.

فیلم‌ها:



)

دادشاه

(1362)

نقطه ضعف (1362)

تاراج (1363)

مادیان (1364)



طغیان (1364)

مزدوران (1365)

سرزمین آرزوها (1366)

آری اینچنین بود (1366)

افسون (1367)

هی جو (1367)

دوران سربى (1367)

سلام سرزمین من (1367)

باد سرخ (1367)

عبور از غبار (1368)

دندان مار (1368)

شب بیست و نهم (1368)

دخترک کنار مرداب (1368)

چاووش (1369)

گریه آوازه خوان (1369)

نقش عشق (1369)

گروهیان (1369)

دو نیمه سیب (1370)

مسافران (1370)

پرنده آهنین (1370)

مردی در آئینه (1371)

از بلور خون (1371)

اتل متل توتوله (1371)

چشم‌هایم برای تو (1371)

بلوف (1372)

آخرین شناساتی (1372)

ضربه آخر (1372)

زینت (1372)

آرایش مرگ (1373)

ستارگان خاک (1373)
فرار از جهنم (1374)
سفر پر ماجرا (1374)
سایه به سایه (1374)
لاکپشت (1375)
هتل کارتن (1375)
تارهای نامرئی (1376)
خفاش (1376)
جوانی (1377)
فریاد (1377)
اعتراض (1378)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59054>

 **vista.ir**
Online Classified Service

محمدرضا گلزار

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1354 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: فارغ التحصیل رشته مهندسی مکانیک از دانشگاه آزاد اسلامی.

قبل از اینکه به سینما بیايد، نوازنده بود و به‌عنوان گیتاریست با گروه آریان همکاری می‌کرد. آشنائی اتفاقی‌اش با ایرج قادری باعث می‌شود تا در فیلم "سام و نرگس" بازی کند. از آن به بعد در فیلم‌های"



زمانه"، "بالای شهر، پایین شهر" و "شام آخر" بازی کرد که فیلم آخری زودتر از دیگر فیلم‌هایش به نمایش درآمد.



محمدرضا گلزار در سال 1381 در فیلم‌های "بوتیک" و

چشمان سیاه" بازی و سال 1382 را با بازی در فیلم "13 گربه روی شیروانی" آغاز کرد.

شاید کسی باور نمی‌کرد که گلزار هم بتواند خوب بازی کند. اما او در فیلم "بوتیک" نشان داد که اگر بخواهد می‌تواند بازیگر موفقی باشد. به شرطی که ...

سام و نرگس (ایرج قادری، 1378)

زمانه (حمیدرضا صلاح‌محمد، 1379)

بالای شهر، پایین شهر (اکبر خامین، 1380)

شام آخر (فریدون جیرانی، 1380)

بوتیک (حمید نعمت‌الله، 1381)

چشمان سیاه (ایرج قادری، 1381)

زهر عسل (ابراهیم شیبانی، 1381)

13 گربه روی شیروانی (علی اکبر عبدالعلی زاده، 1382)

کما (آرش معیریان، 1382)

گل یخ (کیومرث پوراحمد، 1383)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58926>

 **vista.ir**
Online Classified Service

محمدرضا هنرمند

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1332 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: کارگردان



فوق دیپلم رشته الکترونیک مخابرات.

محمدرضا هنرمند تقریباً همه نوع‌های سینمایی را تجربه کرده و در همه آنها نیز موفق بوده است.

از فیلم جنائی / پلیسی زنگ‌ها و فیلم سیاسی ردپائی بر شن گرفته تا فانتزی دزد عروسک‌ها و عاشقانه دیدار و این اواخر که سه تجربه پشت سر هم کمدی مرد عوضی، مومیائی 3 و عزیزم من کوك نیستم در کارنامه متنوع‌اش به چشم می‌خورد.

فیلم‌ها:



مرگ دیگری (1361)

گورکن (1363)

زنگ‌ها (1364)

ردپائی بر شن (1366)

دزد عروسک‌ها (1368)

دیدار (1372)

مرد عوضی (1377)

مومیائی 3 (1378)

عزیزم من کوك نیستم (81-1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59022>

 **vista.ir**
Online Classified Service

محمود پاک نیت

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1331 - ...)



محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر
دارای مدرک تحصیلی دیپلم. در سال 1352 به
استخدام اداره کل فرهنگ و هنر درآمد و در تعداد
زیادی نمایش بازی کرد.

با مجموعه پرتعداد روزی روزگاری به محبوبیت دست
یافت. و محبوبیت او با مجموعه‌های پدرسالار و پس از
باران ادامه یافت. با اینکه او از سینما شروع کرد اما
همه او را به‌عنوان يك بازیگر تلویزیونی می‌شناسند.

سیم حوت (مجموعه تلویزیونی، 1362)



بهار بودی، تو بودی (مجموعه تلویزیونی، 1364)

گشتی‌ها (فیلم داستانی، 1364)

شاخه‌های بید (1367)

تابستان 58 (1368)

روزی روزگاری (مجموعه تلویزیونی، 1370)

جای امن (1372)

امشب باید بروم (تله تئاتر، 1371)

پدرسالار (مجموعه تلویزیونی، 1373)

شیخ مفید (مجموعه تلویزیونی، 1374)

قله دنیا (1374)

آرایش مرگ (1374)

غزال (1374)

سرزمین خورشید (1375)

لاک پشت (1375)

دنیاى وارونه (1376)

کهنه سوار (مجموعه تلویزیونی، 1376)

باشگاه سری (1377)

جنگجوی بیروز (1377)

سیب سرخ حوا (1377)

مرد عوضی (1377)

صندوق سبز (1379)

پس از باران (مجموعه تلویزیونی، 1379)

شب دهم (مجموعه تلویزیونی، 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58785>

 Vista.ir
Online Classified Service

محمود کلاری

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1330 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: فیلمبردار

فیلمها:

جاده‌های سرد (1364)

آن سوی مه (1364)

شیر سنگی (1365)

روزهای انتظار (1365)

ویزا (1366)

سرب (1366)

ریحانه (1368)

مادر (1368)

ای ایران (1368)



نوبت عاشقی (1369)

گروهیان (1369)

مرغابی وحشی (1370)

دو نفر و نصفی (1370)

دلشدگان (1370)

ردپای گرگ (71/1370)

سارا (1371)
از کرخه تا راین (1371)
چشم‌هایم برای تو (1371)
همسر (1372)
سمفونی تهران (1372)
سلام سینما (1373)
تجارت (1373)
روز شیطان (1373)
کیمیا (1373)
نون و گلدون (1374)
گبه (1374)
غزال (1374)
ابر و آفتاب (1375)
لیلا (1375)
نامزدی (1375)
درخت گلابی (1376)
سیاوش (1377)
قرمز (1377)
باد ما را خواهد برد (1377)
میکس (1378)
بوی کافور عطر یاس (1378)
آب و آتش (79/1378)
رقص با رویا (کارگردان، 1379)
خانه‌ای روی آب (1380)
آبادان (1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59039>

مرتضی احمدی

مرتضی احمدی هنرمند پیشکسوت تئاتر، سینما و تلویزیون، نشان ویژه خانه تئاتر را در جشن کانون کارگردانان دریافت کرد. وی با نام اصلی مرتضی حاج سیداحمدی، متولد ۱۳۰۳ در تهران و دارای مدرک تحصیلی متوسطه است. احمدی فعالیت هنری را از سال ۱۳۲۱ و با پیش برده خوانی در تئاتر «فرهنگ» و «پارس» آغاز کرد. سپس به خوانندگی، بازیگری و دوبلاژ در رادیو پرداخت. نتیجه حضور او در تئاتر، بازی در نمایش هایی چون :

- «عروسی فیگارو»،
- «هزار و یک شب»،
- «خسیس»،



▪ «مریض خیالی»

▪ «مشهدی عباد» است.

بازی در فیلم «ماجرای زندگی» به کارگردانی نصرت الله محتشم، نخستین تجربه سینمایی احمدی است. هرچند که حرفه اصلی او بازیگری بوده است. اما احمدی کارمند امور مالی و حسابداری اداره کل حسابداری راه آهن نیز بوده و در کنار این فعالیت، از بنیانگذاران باشگاه ورزشی راه آهن هم هست. صدای «روباہ مکار» در کارتون «پینوکیو» از جمله کارهای درخشان و ماندگار مرتضی احمدی است. این بازیگر پیشکسوت در بیش از پنجاه فیلم سینمایی ایفای نقش کرده است که آخرین آنها فیلم «ستاره ها» (جلد سوم؛ ستاره بود) به کارگردانی فریدون جیرانی بوده است.

منبع : روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=82451>


Online Classified Service

مرتضی قلی خان قاجار مؤیدالممالک فکری

جنسیت: مرد

نام پدر: میرزا علی امیرالامرا

تولد و وفات: (۱۲۵۰ - ۱۲۹۷) شمسی

محل تولد: مشخص نیست.

شهرت علمی و فرهنگی: نمایش‌نامه‌نویس و روزنامه‌نگار

وی تحصیلات خود را در مدرسه دارالفنون فرا گرفت و با زبان فرانسه آشنا شد و بعد از آن به خدمت دولت درآمد و چند نیز حکومت مازندران، عراق و گلپایگان را به عهده داشت. او در ۱۳۲۵ ق روزنامه "صبح صادق" را در تهران منتشر کرد. مؤیدالممالک از آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان به شمار می‌رفت و روزنامه‌اش بعد از بمباران مجلس شورای ملی مورد غارت قرار گرفت. وی پس از آن مدتی در بادکوبه و بخارا و سمرقند و مصر متواری بود. فکری پس از بازگشت به ایران روزنامه‌های "پلیس ایران" و "ارشاد" را منتشر کرد. او در تهران درگذشت. از آثار وی: نمایش‌نامه‌های: "سیروس کبیر"، "سرگذشت یک روزنامه‌نگار"، "عشق پیری"، "حکام قدیم و حکام جدید" و "سه روز در مالیه" است که آنها را برای کمک به روزنامه "ارشاد" و با همکاری شرکت نمایش عالی ارشاد به نمایش گذاشت.

منبع: مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58749>



مرجانه دلدار گلچین

جنسیت: زن

تولد و وفات: (متولد دوم اسفند ماه ۱۳۴۷ - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

لیسانس کارگردانی سینما از دانشکده سوره.

شروع فعالیت از سال ۱۳۶۲ با بازی در مجموعه‌های تلویزیونی.

در نیمه دوم دهه شصت بازیگر معروف و مشهور سریال‌های تلویزیونی بود و اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد توانست چهره قابل قبولی در میان عامه تماشاگران از خود به نمایش بگذارد. شاید بازی او در فیلم‌های شب بیست و نهم و چشم‌هایم



برای تو در ذهن مخاطب عام مانده باشد.

او در سال‌های ۷۴ و ۷۵ و به‌خصوص با بازی در فیلم‌های کریم‌آتشی ضعیف‌ترین و یا شاید بدترین نمره را در کارنامه خود ثبت کرد.

قصه زندگی (1365)
پرنده کوچک خوشبختی (1366)
شب بیست و نهم (1368)
رانده شده (1368)
دو سرنوشت (1368)
دو نیمه سیب (1370)
دیدار در استانبول (1370)
چشم‌هایم برای تو (1371)
چهارشنبه عزیز (1371)
ضربه طوفان (1372)
عروسی خون (1373)
مجازات (1373)
بی‌قرار (1374)
دام (1374)
سلام به انتظار (1374)
منهم (1375)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58923>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مریلا زارعی

جنسیت: زن
تولد و وفات: (25 فروردین 1353 - ...)
محل تولد: ایران
شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر
مدرك تحصیلی: فارغ التحصیل مهندسی صنایع



غذایی از دانشگاه آزاد اسلامی.

با مجموعه تلویزیونی "کاراگاه" به دنیای بازیگری روی آورد. و با مجموعه تلویزیونی "هوای تازه" بیشتر شناخته شد. بازی در فیلم "دو زن" یکی از



شانس‌های بزرگ او بود.

پس از آن توانایی‌هایش را در "واکنش پنجم" به رخ همگان کشید و سرانجام با بازی کوتاه اما بسیار تاثیرگذارش در "سربازهای جمعه" مزد زحماتش را از بیست و دومین جشنواره فیلم فجر، از هشتمین جشن خانه سینما و از نویسندگان و منتقدان دریافت کرد.

فیلم‌ها:

- پاتک (علی اصغر شادروان، 1374)
- روی خط مرگ (شفیع آقامحمدیان، 1375)
- زن شرقی (رامبد لطفی، 1376)
- دو زن (تهمینه میلانی، 1377)
- تکیه بر باد (داریوش فرهنگ، 1378)
- عشق فیلم (ابراهیم وحیدزاده، 1379)
- واکنش پنجم (تهمینه میلانی، 1381)
- سیزده گربه روی شیروانی (علی عبدالعلی زاده، 1381)
- هم‌نفس (مهدی فخیم زاده، 1382)
- معادله (ابراهیم وحیدزاده، 1382)
- سربازهای جمعه (مسعود کیمیایی، 1382)
- زن زیادی (تهمینه میلانی، 1383)
- مجردها (اصغر هاشمی، 1383)
- حکم (مسعود کیمیایی، 1383)

مجموعه‌های تلویزیونی:

- کاراگاه (مجموعه، حسن هدایت، 1374)
- مهر خوبان (مجموعه، 1374)
- خلبان (مجموعه، 1374)
- جهان وارونه (مجموعه، 1374)
- دبیرستان خضراء (مجموعه، اکبر خواجویی، 1374-75)
- خانه‌های اجاره‌ای (تله تئاتر، 1375)
- هوای تازه (مجموعه، محمد رحمانیان، 1375)

- کهنه سوار (مجموعه، اکبر خواجه‌وی، 1376)
- شن‌های کف رودخانه (مجموعه تلویزیونی، 1376)
- فردا دیر است (مجموعه، حسن فتحی، 1376)
- ولایت عشق (مجموعه، مهدی فخیم زاده، 1377)
- داستان يك شهر (مجموعه، اصغر فرهادی، 1378)
- زمان شوریدگی (مجموعه تلویزیونی، 1379)
- پلیس جوان (مجموعه، سیروس مقدم، 1380)
- دریائی‌ها (مجموعه، سیروس مقدم، 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58850>



مریم سعادت

• شرح حال

- متولد ۱۳۳۷ در تهران.
- لیسانس رشته تئاتر عروسکی از دانشکده هنرهای دراماتیک.
- شروع فعالیت از سال ۱۳۶۰ با فعالیت در نمایش های عروسکی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان.

همه چیز از آرایشگاه زیبا و با بازی در نقش عروس کم حرف خجالتی شروع شد. بازی اش به چشم نیامد اما مریم سعادت بازیگری را تجربه کرد و با بازی در سریال زی زی گولو استعدادش را به رخ همگان کشید. از آن پس دیگر بازیگری را رها نکرد و تا به امروز پای ثابت مجموعه های تلویزیون بوده و انصافا خیلی راحت و قابل قبول هم ظاهر شده است.



• فیلم شناسی:

- تهران ۱۱ (مجموعه تلویزیونی، يك قسمت، ۱۳۷۶)
- شهر زنان (۱۳۷۷)
- تارزن و تارزان (۱۳۷۹)
- رستوران خانوادگی (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۸۰)

- بدون شرح (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۸۱)
- ماهی ها هم عاشق می شوند (۱۳۸۲)
- شهر موش ها (عروسك گردان، ۱۳۶۳)
- گلنار (گوینده، ۱۳۶۷)
- آرایشگاه زیبا (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۷۱)
- الو الو من جوجوام (عروسك گردان+طراح و ساخت عروسك ۱۳۷۲)
- زی زی گولو (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۷۴)
- فرزندم بزرگ شده (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۷۶)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85524>

 Vista.ir
Online Classified Service

مسعود کیمیایی

مسعود کیمیایی در سال ۱۳۲۲ در یکی از محلات جنوب تهران به دنیا آمد.

او تحصیلاتش را تا مقطع دیپلم ادامه داد ولی شوق و علاقه به سینما باعث شد به جای تحصیل در دانشگاه کار خود را به صورت عملی در نزد بزرگان سینما آغاز کند.

وی فعالیت خود را در سینما با دستکاری مرحوم ساموئل خاچیکیان در فیلم خداحافظ تهران آغاز کرد و با این فیلم او با محیط حرفه‌ای سینما آشنا شد.

مسعود کیمیایی در سال ۱۳۴۷ اولین فیلمش؛ بیگانه بیا را کارگردانی کرد و با همین فیلم مخاطبان خاص



خود را پیدا کرد.

وی در سال ۱۳۴۸ فیلم بعدی خود قیصر را ساخت؛ فیلمی که سینمای آن سالها را تحت تاثیر قرارداد و آن را آغازگر موج نوی سینمای آن سالها می‌دانند. موجی که به همراه خود استعدادهای نهانی مانند داریوش مهرجویی را کشف کرد.

وی در سال ۱۳۵۰ داش آکل را کارگردانی کرد و در سال ۱۳۵۴ گوزن‌ها را خلق کرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در سال ۱۳۶۱ فیلم خط قرمز را با بازی سعید راد کارگردانی کرد. او در دهه ۶۰ فیلم‌های تیغ و ابریشم، سرب، دندان مار و گروهبان را کارگردانی کرد. در سال ۷۳ و ۷۴ فیلم‌های تجارت و ضیافت را کارگردانی کرد و بازیگران جوانی را با این دو فیلم به سینمای ایران معرفی کرد.

• برخی از آثار مسعود کیمیایی:

▪ جسدهای شیشه‌ای، رمان، آتیه، ۱۳۸۰

▪ زخم عقل، دفتر شعر، ورجاوند، ۱۳۸۲

▪ بیگانه، ۱۳۴۷

▪ قیصر، ۱۳۴۸

▪ رضا موتوری، ۱۳۴۹

▪ داش‌آکل، ۱۳۵۰

▪ گوزن‌ها، ۱۳۵۴

▪ سفر سنگ، ۱۳۵۶

▪ خط قرمز، ۱۳۶۱

▪ تیغ و ابریشم، ۱۳۶۴

▪ سرب، ۱۳۶۷

▪ دندان مار، ۱۳۶۸

▪ گروهبان، ۱۳۶۹

▪ تجارت، ۱۳۷۳

▪ ضیافت، ۱۳۷۴

▪ سلطان، ۱۳۷۵

▪ مرسدس، ۱۳۷۶

▪ فریاد، ۱۳۷۷

▪ اعتراض، ۱۳۷۸

▪ سربازان جمعه، ۱۳۸۲

▪ حکم، ۱۳۸۲

▪ رئیس، ۱۳۸۵

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=121355>

مسعود ولد بیگی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1314 - ...)

محل تولد: ایران - کرمانشاه - کرمانشاه

شهرت علمی و فرهنگی: چهره پرداز

دارای مدرک تحصیلی دیپلم.



شروع فعالیت هنری با بازی در تئاتر.

جوایز:

- سیمرغ بلورین بهترین چهره پرداز برای فیلم پرده آخر در نهمین جشنواره فیلم فجر.
- سیمرغ بلورین بهترین چهره پرداز برای فیلم از کرخه تا راین در یازدهمین جشنواره فیلم فجر.
- سیمرغ بلورین بهترین چهره پرداز برای فیلم زشت و زیبا در هفدهمین جشنواره فیلم فجر.

فیلمها:

- عروس بیانکا (1349)
- یک خوشگل و 1000 مشکل (1350)
- طغرل (1351)
- عاصی (1351)
- پریزاد (1352)
- در آخرین لحظه (1352)
- دل خودش می‌خواد (1352)
- آب (1353)
- توبه نصوح (1361)
- کمال الملك (1362)
- گنج (1363)
- محموله (1366)
- جعفرخان از فرنگ برگشته (1367)
- شاخه‌های بید (1367)
- بازی تمام شد (1368)

53 نفر (1368)
گزل (1368)
پرده آخر (1369)
در آرزوی ازدواج (1369)
ساده لوح (1370)
شتابزده (1370)
پرواز را به خاطر بسپار (1371)
رابطه پنهانی (1371)
از کرخه تا راین (1371)
دمرل (1372)
نیش (1372)
بدل (1373)
مروارید سیاه (1373)
دیوانه‌وار (1373)
مجازات (1373)
راه افتخار (1373)
روز شیطان (1373)
ضیافت (1374)
حادثه در کندوان (1374)
نابخشوده (1375)
ستاره‌های سربی (1375)
سلطان (1375)
قاصدک (1375)
یاغی (1376)
بدلکاران (1376)
حماسه فه‌رمانان (1376)
زشت و زیبا (1377)
قرمز (1377)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59057>

مصطفی زمانی (یوزارسیف)

- نام : مصطفی

- نام خانوادگی : زمانی

- اصلیت : شمالی

- تابعیت : ایران

- اولین نقش : حضرت یوسف

- تحصیلات : کارشناس مدیریت صنعتی

- محل زندگی : تهران

پیش از این از رویارویی با خبر نگاران احساس خوبی نداشته از عنوان کردن حرفهای تکراری بیزار است اعتماد به نفس زیادی دارد میدانست نقش حضرت یوسف سرو صدای زیادی میکند آدم محتاطی است ۹۹ درصد از آشنایان او را نسبت به مطبوعات دچار دلهره کرده اند از بچگی عاشق بازیگری بوده وقتی وارد دانشگاه شد به بازیگری در تئاتر پرداخت معتقد است فضای رشد پیشرفت برای جوانان و نوجوانان علاقه مند در شهرستانها کم و محدود است میان بازیگران مرد محمدرضا فروتن را خیلی دوست دارد به نظر او هدیه تهرانی هنرپیشه تاثیرگذاری است بازی فروتن و تهرانی را در قرمز خیلی دوست دارد از طریق دوستش متوجه شد برای سریال یوسف دنبال بازیگر هستند ابتدا هیچ شانی برای خود قائل نبوده روز اول تست هول شده و دیالوگهایش را فراموش کرده پیش از تست دوم کتاب



یوسف در آینه تاریخ را خواند بعد از تست دوم قراردادی ۶ ماهه امضا کرد . برای ایفای بهتر نقش به کلاسهای بازیگری سوارکاری و بدنسازی رفت به خاطر فشارهای حاکم بر فضای کار ۲ بار انصراف داده .معتقد است سلحشور پای او ایستاد .خود را مدیون صداقت و اعتماد سلحشور میدانند .اولین پلان را ۸ بهمن ۱۳۸۳ بازی کرد .بازیگر نقش نوجوانی یوسف پسرعمه زمانی است .کتایون ریاحی را بهترین انتخاب برای نقش زلیخا میدانند .هیچکس بدون گریم او را نمیشناسد .در باشگاه بدنسازی با محمدرضا فروتن آشنا شد .آرزوی بازی با مرحوم خسرو شکیبایی را داشت .بسیار احساساتی است . بازیگری را دوست دارد .امیدوار است بازی در نقش یوسف ویتترین خوبی برای او باشد اجازه بازی در کلاه پهلوی را نداشت .هنوز ازدواج نکرده و مجرد است .طبق قرارداد تا پایان سریال حق بازی در هیچ فیلمی را ندارد معتقد است محمدرضا گلزار حقش بوده که دارای چنین جایگاهی در سینما شده . پارسا پیروزفر را هنرپیشه ای باسواد میدانند . از نظر او حامد بهداد دوست داشتنی و عجیب است . علی دایی را سمبل اراده میدانند .

• ۴۰ نکته در مورد مصطفی زمانی

(۱) نام مصطفی را مادرش برایش انتخاب کرده است.

- (۲) از اسم فامیلش که " زمانی " است بسیار راضی است.
- (۳) او ۲۶ سال سن دارد و دقیقا روز سی ام خرداد ۱۳۶۱ به دنیا آمده است.
- (۴) زاده شهر بروج و دریا است یعنی فریدون کنار.
- (۵) از همان بدو کودکی چشم هایش زبانزد افراد فامیل شد.
- (۶) به رفیق بازی چندان اهمیتی نمی دهد و در طول ۲۶ سال سن تنها ۲ دوست دائمی برای خود نگه داشته است.
- (۷) خیلی از افرادی که او را می شناسند ، می گویند او خودش را می گیرد!!؟؟
- (۸) مثل بسیاری از جوانها پس از مدتی از فریدون کنار سر از تهران درآورد.
- (۹) یکی از منتقدان نام او را آقای شاناس گذاشته چرا که او از بین ۳۰۰۰ نفر برای نقش یوسف انتخاب شده است.
- (۱۰) کاندیداهای نقش یوسف حتی از بین خارجی ها هم بودند و او توانست آنها را هم عقب بزند.
- (۱۱) قرارداد مصطفی زمانی عجیب ترین قرارداد در تلوزیون برای ساخت یک سریال بود چرا که در یکی از ماده های این قرارداد ثبت شد هر وقت چهره بهتری از زمانی پیدا شد او کنار برود.
- (۱۲) لباس پوشیدن او مثل بسیاری از جوان هاست خوش پوش و خوش تیپ.
- (۱۳) خانواده او هم اکنون در شهرستان ساکن هستند و مصطفی ناراحتی شدیدی از لحاظ دوری با آنها دارد.
- (۱۴) منتقدان بسیاری از بازی او خرده گرفتند و او را نابازیگر شهرستانی خواندند اما او می گوید: من همه حضورم را مدیون خدا هستم و بس!
- (۱۵) گریم روی صورت مصطفی در مورد نقش یوسف روزانه بیش از ۳ ساعت به طول می انجامید.
- (۱۶) مصطفی زمانی یکی از معدود بازیگرانی است که در کوچه و خیابان هیچ کس او را نمی شناسد و باورش نمی شود او همان یوسف سریال تلویزیونی است.
- (۱۷) آرزوی مصطفی حضور در سینما است اما نه هر کاری! هر چند اخیرا عواملی او را در مورد چند قرارداد سینمایی سرکار گذاشته اند.
- (۱۸) او آنقدر به محمد رضا فروتن اعتقاد دارد که می گوید: یکی از قوت قلب هایم جهت حضور در این سریال یوسف پیامبر ، او بود.
- (۱۹) آرزوی پرپر شده مصطفی این بود که او دوست داشت برای یکبار هم که شده مقابل مرحوم خسرو شکیبایی ایفای نقش کند.
- (۲۰) او در مورد محمد رضا گلزار می گوید: حقیقتش بوده که به اینجا رسیده است!
- (۲۱) مصطفی زمانی از طرفداران علی دایی است و می گوید: او اسوه ی اراده است.
- (۲۲) هنوز در جایی اعلام نکرده که طرفدار آبی است یا طرفدار قرمز است؟!
- (۲۳) از طرفداران صدای محمد اصفهانی است و می گوید دوست دارد به کنسرتش برود و صدایی کم نظیر دارد.
- (۲۴) همیشه برای تیم ملی دعا می کند و می گوید امیدوارم به جام جهانی برویم.
- (۲۵) در مجالس اگر بگوید او بازیگر نقش یوسف است کسی حرفش را باور نمی کند چون چهره گریم شده اش با گریم نشده اش زمین تا آسمان فرق دارد.
- (۲۶) او اسب سوار و شمشیرباز خوبی است چرا که برای اجرای بسیاری از صحنه های سریال می بایست اسب سواری و شمشیر بازی کند و این دو حرفه را در مدت کوتاهی فرا گرفت.
- (۲۷) او به خاطر ایفای نقش یوسف دشمنان بسیاری را در این صنف که به نوعی رقبا می شوند پیدا نموده است.
- (۲۸) به گفته برخی ها مصطفی زمانی در این سریال به نوعی پارتی بازی کرده است و پسر عمه خود را که می گویند یکی از بازیگران نوجوان استان مازندران است را به کارگردان معرفی نمود تا پسر عمه مصطفی نقش نوجوانی یوسف را بازی کند.
- (۲۹) تحصیلات خود را در رشته مدیریت صنعتی گذرانده است.
- (۳۰) جهت تامین امرار معاش حسابدار یک شرکت خصوصی است.

(۳۱) بیش از سینما رفتن به تلوزیون علاقه دارد. خودش می گوید: در مدت زمان عمرش ۴ بار بیشتر به سینما نرفته است.

(۳۲) از بین بازیگران مرد سینما هنرمند محبوبش محمد رضا فروتن است و می گوید او الگوی خوبی برای هنر سینما و من است و همین طور از هدیه تهرانی به عنوان بهترین بازیگر زن نام می برد.

(۳۳) حقوق او از ابتدا تا پایان سریال از قرار ماهی ۵۰۰ هزار تومان تعیین شد.

(۳۴) اوایل سریال او آنقدر در فشارهای روحی قرار گرفت که ۲ بار استعفا داد.

(۳۵) اولین بار که مصطفی جلوی دوربین رفته است ۸ بهمن ۱۳۸۳ ساعت ۱۱ صبح بوده است آن هم بازی در نقش یوسف در سکانسی که از تلوزیون هم پخش شد: سکانس شکنجه کردن یوسف به دستور بانو زلیخا که به قول خودش سخت ترین سکانس کارش در یوسف پیامبر بوده است.

(۳۶) یکی از مشتریان پر و پا قرص سریال یوسف پیامبر است و بیشتر دوست دارد این سریال را تنها مشاهده کند.

(۳۷) تنها در دو مجله با ژست و فیگور واقعی خودش عکس گرفته است و آنقدر از مطبوعات می ترسد که نکند حرفش را وارونه جلوه دهند. او با مجله رویش و مجله سینمای امروز حضوری مصاحبه کرده است و با مجله خانواده سبز تلفنی مصاحبه کرده است. بسیاری از مجلات عکس و مصاحبه های تکراری او را چاپ کردند زیرا او کم حرف است و از مطبوعات بیم دارد.

(۳۸) او در مورد پوریا پورسرخ و شهرت یکباره اش اظهار نظری نکرده است.

(۳۹) می گویند مجرد است و قصد ازدواج ندارد.

(۴۰) ارادت خاصی به حضرت علی علیه السلام دارد و با استفاده از همین علاقه فرج الله سلحشور ، کارگردان این کار ، یکی از سکانس هایی که مصطفی نمی توانست آن را خوب بازی کند ، به بهترین نحو گرفت. برای سکانسی که یوسف به ماورا می رود و فرشتگان دور او می چرخند ، آقای سلحشور به مصطفی که نمی توانست این صحنه را خوب بازی کند ، گفت: گمان کن گناه زیاد کرده ای و حضرت علی حالا برای شفاعت تو آمده است ، چه می کنی؟ مصطفی می گوید: با این جمله به هم ریختم و آن سکانس را خوب بازی کردم.

<http://vista.ir/?view=article&id=366767>

 **vista.ir**
Online Classified Service

معصومه اسکندری

جنسیت: زن
تولد و وفات: (1304 - ...)
محل تولد: ایران - خراسان - مشهد
شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر
مادر محمدرضا سرهنگی (تهیه کننده و کارگردان سینما)



دارای مدرک تحصیلی ششم ابتدایی.

شروع فعالیت از سال 1320 در تئاتر مشهد. بازی در نمایش صورت بنفش. فعالیت حرفه‌ای از سال 1363 با فیلم کوتاه کودک و کیوتر.



بازی در مجموعه‌های تلویزیونی وزیر مختار، نگهبان، پرنده، زندگی، سرنخ، ضیافت سبز، بازگشت به خانه و بچه‌های آپارتمان. دیپلم افتخار از جشنواره بین‌المللی رشد برای بازی در فیلم کیسه برنج (1375).

فیلم‌های سینمایی:

پاتال و آرزوهای کوچک (1368)

عروس (1369)

کیسه برنج (1375)

ایران سرای من است (1377)

آسمان پر ستاره (1378)

من ترانه پانزده سال دارم (1380)

شب‌های روشن (1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58764>



مورگان فریمن

مورگان فریمن در اول ژوئن سال ۱۹۳۷ در شهر ممفیس ایالت تنسی آمریکا به دنیا آمد. این بازیگر بلند قد و سیه‌چرده سینما با سابقه‌ای طولانی در نقش‌های مکمل و دوم توانسته به عنوان یکی از قطب‌های کاراکترهای فرعی در هالیوود خودش





را تثبیت کند.

پس از مدت‌ها کسب تجربه در صحنه نمایش و صفحه کوچک تلویزیون، فریمن با اولین حضور خود در اثری به نام زبل خیابانگرد تماشاگران را شوکه کرد و به خاطر همین نقش، نامزد اسکار بهترین بازیگر نقش مکمل سال ۱۹۸۷ شد.

پس از آن نقش‌های کوچکی در فیلم‌هایی چون بریکر۱۹۸۰، چشم شاهد ۱۹۸۱، معلمین ۱۹۸۴ ماری، یک قصه حقیقی و آنطور بود اینطور شد هر دو محصول ۱۹۸۵ ایفا کرد.

فریمن از آن پس کوشید تا به جایگاه یک ستاره واقعی سینما برسد، فیلم‌هایی چون شیک و پیک ۱۹۸۸، آتش خودپرستی و رابین‌هود و شاهزاده دزدان ۱۹۹۱

در راستای همین هدف بودند. اما آنچه باعث شد فریمن در نقش منتقدان نیز بدرخشد بازی‌اش در نقش شوهر یک خانم پیر در فیلم رانندگی برای خانم دیزی بود که به خاطر آن برنده اسکار شد.

او با نقش یک پلیس فاسد در فیلم جانی خوش تیپ مسیر جدیدی را در بازیگری آغاز کرد. پس از آن به خاستگاه دیرینش نمایش بازگشت و کمتر در آثار هالیوودی ظاهر شد تا اینکه سرانجام با نابخشوده در سال ۱۹۹۲ ساخته کلینت ایستوود به پرده نقره‌ای بازگشت. او یک نامزدی اسکار دیگری نیز به خاطر جان بخشیدن به یک زندانی در فیلم تحسین شده در رستگاری در شاوشنگ به دست آورد. از جمله نقش‌های به یاد ماندنی او می‌توان به کاراکتر پیر فیلم هفت اشاره کرد.

فریمن در سال ۲۰۰۵ دوباره با تیم فیلمسازی کلینت ایستوود همراه شد و در فیلم دختر میلیون دلاری بازی کرد. او در نقش ادی اسکرپ که وظیفه آموزش بوکس را بر عهده دارد بازی تاثیر گذاری از خود نشان داد. بازی او سبب شد که برنده اسکار بازیگر نقش مکمل مرد برای بازی در این فیلم شود.

صدای مناسب فریمن باعث شد تا او در چندین برنامه و وظیفه گویندگی نیز داشته باشد. او در برنامه‌هایی چون جنگ داخلی آمریکایی، موسسه فیلمسازی آمریکایی، کاخ سفید و بسیاری دیگر از برنامه‌ها که در بردارنده صنعت فیلمسازی آمریکا بود، گویندگی کرده است.

• بخشی از کارنامه فریمن:

- نامزد اسکار بازیگر نقش مکمل مرد برای هوش خیابانی، ۱۹۸۸
- برنده جایزه خرس نقره‌ای بهترین گروه بازیگری همراه با جسیکا تندی برای فیلم رانندگی برای خانم دیزی، ۱۹۹۰
- نامزد اسکار بازیگر نقش اول مرد برای رانندگی برای خانم دیزی، ۱۹۹۰
- نامزد اسکار بازیگر نقش اول مرد برای رستگاری از شاوشنگ، ۱۹۹۵
- برنده اسکار برای نقش مکمل مرد در فیلم دختر میلیون دلاری، ۲۰۰۵
- برخی از آثار فریمن:
 - فهرست آرزوها، ۲۰۰۷
 - رفته عزیزم رفته، ۲۰۰۷
 - اوان توانا، ۲۰۰۷

- قرارداد، ۲۰۰۶
- عدد شانس اسلوتین، ۲۰۰۶
- ادیسون، ۲۰۰۵
- یک زندگی تمام نشدنی، ۲۰۰۵
- جنگ دنیاها، ۲۰۰۵
- آغاز بتمن، ۲۰۰۵
- دنی سگه، ۲۰۰۵
- دختر میلیون دلاری، ۲۰۰۴
- امتیاز بزرگ، ۲۰۰۴

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=121007>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مهتاب کرامتی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1349 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

همسر: بابک ریاحی پور (نوازنده گیتار).

کارشناسی میکروبیولوژی از دانشگاه آزاد اسلامی.

پس از آنکه در کلاس‌های کارگاه آزد بازیگری شرکت کرد، برای ایفاء

نقش هلن در فیلم / مجموعه مردان آنجلس برگزیده شد.

او برای بازی در فیلم مرد بارانی کاندید دریافت جایزه از هجدهمین

جشنواره فیلم فجر شد.

مردی از جنس بلور (سعید سهیلی - 1377)



مومیائی

3 (محمدرضا هنرمند - 1378)

مرد بارانی (ابوالحسن داودی - 1378)

بهشت از آن تو (علیرضا داودنژاد - 1380-79)



ملاقات با طوطی (علیرضا داودنژاد - 1381)

شاه خاموش (همایون شهنواز - 1382)

هشت پا (علیرضا داودنژاد - 1382)

رستگاری در هشت و بیست دقیقه (سیروس الوند - 1383)

مجموعه‌های تلویزیونی:

مردان آنجلس (مجموعه - فرج الله سلحشور - 1376-77)

مریم مقدس (مجموعه - شهریار بحرانی - 1379)

خاک سرخ (مجموعه - ابراهیم حاتمی کیا - 1379-80)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58915>



مهدی رجائیان

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1323 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: تدوینگر

دارای مدرک تحصیلی دیپلم.



وسوسه شیطان (1346)

بیگانه بیا (1347)

امشب دختری می‌میرد (1348)

شکوه قهرمان (1348)
از یاد رفته (1349)
پنجره (1349)
مرد جنگلی (1349)
راز درخت سنجد (1350)
رشید (1350)
فرار از تله (1350)
تجاوز (1351)
رگبار (1351)
ستارخان (1351)
فتنه چکمه پوش (1351)
تنگسیر (1352)
تنگنا (1352)
شهر قصه (1352)
الکی خوش (1353)
آلوده (1354)
انگشت نما (1354)
خانه خراب (1354)
غلام زنگی (1354)
کمین (1354)
شام آخر (1355)
قاصدک (1355)
خاکستری (1356)
شب زخمی (1356)
ماه‌های‌ها در خاک می‌میرند (1356)
بوی گندم (1357)
عبور از شب (1357)
خیابانی‌ها ... (1357)
مبارزی در نیمه راه (1357)
هجرت (1357)
سرباز اسلام (1358)
کرکس‌ها می‌میرند (1359)
اعدامی (1359)
فصل خون (1360)

جایزه (1361)
بنفشه زار (1362)
خانه عنکبوت (1362)
پیک جنگل (1362)
حماسه مهران (1363)
شب شکن (1363)
دوله تو (1363)
صف (1363)
گمشده (1364)
مدار بسته (1364)
کفش‌های میرزا نوروز (1364)
دزد و نویسنده (1364)
ملاقات (1365)
چمدان (1365)
جنگلیان (1366)
در انتظار شیطان (1366)
خانه‌ای مثل شهر (1366)
صعود (1366)
بحران (1366)
دندان مار (1368)
تیغ آفتاب (1369)
گریه آوازه خوان (1369)
مرغابی وحشی (1370)
برخورد (1370)
آواز تهران (1370)
مار (1370)
مأموریت آقای شادی (1371)
رابطه پنهانی (1371)
یک‌بار برای همیشه (1371)
قافله (1371)
حسنک (1371)
ردپای گرگ (1371)
ضربه آخر (1372)
مرد نامرئی (1372)

بی تو هرگز (1372)
شاهین طلائی (1372)
بدل (1372)
حامی (1373)
تجارت (1373)
عروسی خون (1373)
منطقه ممنوعه (1373)
بیقرار (1373)
شريك زندگی (1373)
اشك و لبخند (1373)
روز واقعه (1374)
مسافر غریب (1374)
قانون (1374)
تنگنا (1374)
ویرانگر (1374)
گریز از مرگ (1374)
در سرزمینی دیگر (1375)
هفت سنگ (1375)
هتل کارتن (1375)
تهاجم (1375)
حماسه بیست و پنج نوزده (1376)
کلید ازدواج (1376)
علفهای هرز (1378)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59046>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مهدی سلوکی

مهدی سلوکی در سال ۱۳۶۱ در اصفهان به دنیا آمد، دیپلم خود را در مقطع گرافیک گرفت و در سال ۱۳۷۵ با کلیپ سریالی به نام گنجشک و ماه کاری از گروه کودک، فعالیت خود را در تلویزیون آغاز کرد، سپس به دنبال آن در برنامه نیم رخ و آقای رئیس جمهور شرکت جست و با سریال «چراغهای خاموش» کاری از کاظم بلوچی چهره شد و در سریال «روشنایی دشت» کاری از عبدالله باکیده هم شرکت کرده است که این سریال هنوز پخش نشده و به تازگی قرار است در سریالی ۹۰ قسمتی که هنوز کلید نخورده و کاری



است به کارگردانی کیومرث پوراحمد به همراه دکتر عزیزی و حدیث فولادوند ایفای نقش کند.

• کودکی او

وی در مورد کودکی خود می‌گوید: دوران کودکی ام را خیلی دوست داشتم، همان طور که می‌دانید در اصفهان به دنیا آمدم، اما پس از مدتی به تهران آمدم و بزرگ شده محله نارمک هستم و در این بین چندین مرتبه دیگر به خاطر شغل پدرم به اصفهان رفتیم، البته پیش از به دنیا آمدن من، خانواده ام در تهران زندگی می‌کردند، دوران کودکی ام مثل سایر پسر بچه ها به بازیگوشی می‌گذشت، در کودکی آرزو داشتم خلبان شوم، نقاشی را هم خیلی دوست داشتم، استعداد زیادی داشتم، سعی می‌کردم تحصیلاتم را در این زمینه ادامه دهم، اما نشد. یکی از خاطرات با مزه من در کودکی یا شاید نوجوانی مربوط می‌شود به ۱۲ سالگی ام، که روی سی و سه پل در حال دوچرخه سواری با یک موتور تصادف کردم و بیهوش شدم، بنده خدا پدر و مادرم تا دو روز از من بی خبر بودند و به تمام بیمارستان های شهر اصفهان سرک کشیدند تا این که مرا پیدا کردند.

• بهترین مشوق هایم

بدون اغراق پدر و مادرم اولین مشوق‌های من بودند، آنها با فعالیت من در زمینه هنر همیشه موافق بودند و هیچ گاه مرا منع نکردند. و همیشه دوستان خوبی برای من بودند، در زندگی شخصی ام پدر و مادرم جزو بهترین دوستان من بودند و می‌باشند. هم چنین تنها برادرم محمد... (گفتنی است که خانواده سلوکی از همین دو پسر تشکیل شده است).

• خاطرات

ایفای هنر همیشه دارای خاطرات خوب و بد است، یعنی دنیای هنر بدون خاطره معنایی ندارد، مهدی سلوکی در مورد این خاطرات می‌گوید: «فکر کنم مربوط به همین سریال چراغ‌های خاموش بود، ما در آن سریال روزی ۷، ۸ ساعت باید جلوی دوربین بازی می‌کردیم. در آن زمان موتوری زیر پایم بود که با آن به منزل می‌رفتم، یک روز که از صحنه فیلم برداری برمی‌گشتم، با پژو تصادف کردم و یک هفته کار خوابید یک بار هم در سه صحنه روشنایی دشت، موتوری به من زد و فیلم برداری نیمه تمام ماند. در همان سریال یک بار هم هنگامی که هوا بسیار سرد بود، داخل آب افتادم، خاطره‌ای بسیار زیبا بود که همیشه در ذهن من می‌ماند».

• آرزوهای خوب

«بزرگترین آرزویم در زمینه کاری ام می‌باشد که دوست دارم آدم موفق در جامعه شوم، سعی کردم بیشتر خودم الگو باشم تا این که الگویی برای خود انتخاب کنم، دوست دارم آدمی باشم که با بقیه فرق داشته باشم».

• از نگاه مهدی سلوکی رمز موفقیت چیست؟

«فکر کنم این بود که نصیحت ها و راهنمایی های پدر و مادرم را با آغوشی باز پذیرفتم و هم چنین برادر بزرگترم را البته در زمینه هنری هم نباید

راهنمایی های «کاظم بلوچی» کارگردان چراغهای خاموش را نادیده گرفت که کمک های شایانی به من کرد. اما به طور کلی از نظر من انسانی موفق است که اطلاعات عمومی بالایی در همه زمینه‌ها داشته باشد.

• هنر، استعدادی ذاتی است

• هنر، از نگاه مهدی سلوکی چیست؟

«هنر یک نوع استعداد ذاتی در انسان است، که در اکثر آدم‌ها وجود دارد و انسان‌ها هر یک به نوعی در خود استعدادهایی دارند که باید آنها را شناخته و سپس پرورش دهند».

آیا خود او هم به کارهای هنری می‌پردازد؟

«همان‌طور که گفتیم به نقاشی علاقه زیادی دارم، از این‌رو بعضی اوقات کارهای گرافیکی انجام می‌دهم، با یکی از دوستانم گالری نقاشی برگزار کردیم، به نام «گالری سحرآمیز»، که انواع و اقسام نقاشی‌های رنگ روغن، نقاشی روی پوست و هم چنین نقاشی‌های رئال در آن به نمایش گذاشتیم، البته با کمک دوستان...» فکر می‌کنید که مهدی سلوکی به جز هنر بازیگری به کاری می‌پردازد؟
«با برادرم دفتر مونتاژ فیلم داریم که از این‌کار بسیار راضی هستیم».

• پرسپولیسی‌ام

خیلی عجیب است، معمولاً هنرمندان بیشتر نمی‌گویند که طرفدار چه تیمی هستند، اما مهدی سلوکی عکس دیگر همکارانش عمل کرد: «طرفدار دو آتشه پرسپولیس، بهترین بازیکنان ایرانی هم به نظر من علی کریمی و احمدرضا عابدزاده هستند، از تیم‌های خارجی هم طرفدار رئال مادرید هستم».

و حال در زمینه هنر: «بهترین فیلم به نظر من رنگ خدا است و بهترین فیلم خارجی، جنایت و مکافات، بهترین سریال: شب دهم، بهترین بازیگر مرد و زن ایرانی: محمدرضا فروتن و کتایون ریاحی و از خارجی‌ها، باید به تام کروز و نیکول کیدمن اشاره کنم. بهترین کارگردان ایرانی، مسعود کیمیایی و کارگردان خارجی مارتین اسکورسیزی است».

منبع : سایت ننجون

<http://vista.ir/?view=article&id=92734>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مهدی فخیم زاده

- شرح حال
- متولد ۱۳۲۱ در تهران.
- لیسانس ادبیات و زبان فرانسه از دانشگاه تهران،
- تحصیلات ناتمام در دانشکده هنرهای دراماتیک.





▪ فعالیت در سینما را در بازی در فیلم تهلی (رضا میر لوجی - ۱۳۵۱) آغاز کرد.

▪ دو فیلم خواستگاری و همسر از ساخته های او به ترتیب در سالهای ۱۳۶۹ و ۱۳۷۳ به عنوان دومین فیلم پرفروش سال نمایش خود دست یافتند.

▪ مهدی فخیم زاده تا به حال سه مجموعه عظیم را برای تلویزیون کارگردانی کرده است: تنهاترین سردار (۱۳۷۳ تا ۱۳۷۵)، ولایت عشق (۱۳۷۶ تا ۱۳۷۷)، خواب و بیدار (۱۳۸۰)

• جوایز و تقدیرها:

▪ دیپلم افتخار بهترین فیلمنامه: شتابزده (دهمین جشنواره فیلم فجر)

▪ تقدیر برای نوشتن فیلمنامه: همسر(دوازدهمین جشنواره فیلم فجر)

▪ تقدیر برای بازی در فیلم: ناواریش(دوازدهمین جشنواره فیلم فجر)

• فیلم شناسی:

▪ زخمه (فقط بازی، خسرو ملک، ۱۳۶۲)

▪ خاک و خون (فقط بازی، کامران قدکچیان، ۱۳۶۲)

▪ فرار (فقط بازی، جمشید حیدری، ۱۳۶۳)

▪ تشریفات (بازی، مشاور فیلم نامه و کارگردان، ۱۳۶۴)

▪ جدال (فقط بازی، محمدعلی سجادی، ۱۳۶۵)

▪ مسافران مهتاب (نویسنده، بازی، تهیه کننده و کارگردان، ۱۳۶۶)

▪ بهار در پاییز (همکار فیلم نامه و کارگردان، ۱۳۶۶)

▪ طهش (نویسنده و کارگردان، ۱۳۶۷)

▪ خواستگاری (نویسنده و کارگردان، ۱۳۶۸)

▪ رنو تهران ۲۹ (فقط بازی، سیامک شایقی، ۱۳۶۹)

▪ شتابزده (نویسنده، بازی، تهیه کننده مشترک و کارگردان، ۱۳۷۰)

▪ ساده لوح (همکار نویسنده و کارگردان، ۱۳۷۰)

▪ ناواریش (نویسنده، کارگردان و بازی، ۱۳۷۲)

▪ همسر (نویسنده و کارگردان، ۱۳۷۲)

▪ تنهاترین سردار (مجموعه، بازی، نویسنده و کارگردان ۷۳ تا ۷۵)

▪ ولایت عشق (مجموعه، بازی، نویسنده و کارگردان ۷۶ تا ۷۷)

▪ خواب و بیدار (مجموعه، بازی و کارگردانی ۱۳۸۰)

▪ هم نفس (بازی، نویسنده و کارگردان، ۱۳۸۲)

▪ تهلی (فقط بازی، ۱۳۵۱)

▪ خانواده سرکار غضنفر (فقط بازی، ۱۳۵۱)

▪ زن باکره (فقط بازی، ۱۳۵۱)

▪ پشمالو (نویسنده و کارگردان، ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵)

▪ مکافات (فقط بازی، ۱۳۵۲)

- باور (فقط بازی، ۱۳۵۴)
- پلنگ در شب (فقط بازی، ۱۳۵۴)
- هم خون (فقط بازی، ۱۳۵۴)
- کمین (بازی و فیلم نامه، ۱۳۵۴)
- مجازات (بازی، نویسنده و کارگردان، ۱۳۵۴)
- پیشکسوت (بازی و فیلم نامه، ۱۳۵۵)
- هزار بار مردن (فقط بازی، ۱۳۵۶)
- غربتی ها (فقط بازی، ۱۳۵۶)
- در شهر خبری نیست (تهیه کننده و کارگردان، ۱۳۵۶)
- فری دست قشنگه (بازی، مشاور فیلم نامه و کارگردان، ۱۳۵۶)
- به دادم برس رفیق (بازی، نویسنده، کارگردان، ۱۳۵۷)
- میراث من جنون (بازی، نویسنده و کارگردان، ۱۳۶۰)
- اشباح (بازی و طراح اولیه داستان، ۱۳۶۰)
- تفنگدار (فقط بازی، جمشید حیدری، ۱۳۶۱)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=85531>



مهدی معدنیان

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: کارگردان



مهدی معدنیان فعالیت هنری خود را با تئاتر شروع کرد. سپس در گروه دوم هنر ملی تحت نظارت استاد عباس جوانمرد و

به رهبری زنده یاد هادی اسلامی کار تئاتر را به صورت جدی ادامه داد.

وی در سال 1351 با سمت فیلمنامه‌نویس و دستیار کارگردان به سینما آمد و تا سال 1357 چهار فیلم با سمت ذکر شده و یک فیلم کوتاه جهت

اخذ مجوز کارگردانی از وزارت فرهنگ و هنر وقت ساخت که مورد قبول شورا قرار گرفت.

معدنیان اوایل انقلاب سه فیلم بلند ساخت و در سال 1364 ایران را به قصد سفری طولانی ترك كرد. پس از گذشت 17 سال، مهدی معدنیان در سال 1381 به ایران بازگشت و با يك اکیپ تازه نفس پنجمین فیلم بلند خود را با نام فانوس سیاه را کارگردانی کرد.

فیلمها:

فریاد مجاهد (1358)

سیمخاردار (1358)

مترسك (فقط نویسنده فیلمنامه، 1362)

تفنگ شکسته (1362)

فانوس سیاه (1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59012>



مهدی هاشمی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1325 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

همسر گلاب آدینه (بازیگر).

برادر ناصر هاشمی (بازیگر).



مهدی هاشمی بازیگر موفق دهه شصت و نیمه اول دهه هفتاد سینمای

ایران، اولین بازی سینمایی‌اش را در فیلم زنده باد ساخته خسرو سینائی

تجربه کرد. اما بازی او در مجموعه تلویزیونی سلطان و شیاب بود که نامش را سر زبان‌ها انداخت و او را به شهرت رساند. نقش‌آفرینی مهدی

هاشمی در ملودرام بگذار زندگی کنم میلیون‌ها نفر را در شهرستان به سینماها فرستاد و بازی‌اش در فیلم دو فیلم با يك بلیط سیمرغ بلورین

بهترین بازیگر نقش اول جشنواره نهم فیلم فجر را برای او به ارمغان آورد.

مهدی هاشمی در دهه هفتاد باز هم درخشید. در فیلم‌های همسر و معجزه خنده، خیلی از منتقدان سیمرغ بلورین جشنواره دوازدهم فیلم فجر را از آن مهدی هاشمی برای بازی بسیار خوبش در فیلم همسر می‌دانستند. مهدی هاشمی پس از شش سال دوری از سینما، بار دیگری با فیلمی ساخته مسعود کرامتی با نام روز کارنامه به سینما بازگشت.

- زنده باد (خسرو سینائی - 1359)
- مرگ یزدگرد (بهرام بیضائی - 1361)
- سلطان و شبان (مجموعه - داریوش فرهنگ - 1363)
- بگذار زندگی کنم (شاپور قریب - 1365)
- خارج از محدوده (رخشان بنی اعتماد - 1366)
- غریبه (رحمان رضائی - 1366)
- زرد قناری (رخشان بنی اعتماد - 1367)
- کوچک جنگلی (مجموعه - بهروز افخمی - 67 - 1366)
- دو فیلم با یک بلیط (داریوش فرهنگ - 1369)
- شکار خاموش (کیومرث پوراحمد - 1369)
- علی و غول جنگل (بیژن بیرنگ ، مسعود رسام - 1369)
- بهترین بابای دنیا (داریوش فرهنگ - 1370)
- ناصرالدین شاه اکتور سینما (محسن مخملباف - 1370)
- همسر (مهدی فخیم زاده - 1372)
- دیپلمات (داریوش فرهنگ - 1374)
- معجزه خنده (یدالله صمدی - 75 - 1374)
- چراغ جادو (مجموعه - همایون اسعدیان - 1380)
- روز کارنامه (مسعود کرامتی - 1381)
- طلسم‌شدگان (مجموعه، داریوش فرهنگ، 1382)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58963>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مهدی هاشمی

مهدی هاشمی با نام اصلی مهدی هاشمی قرمزی بازیگر، کارگردان و فیلمنامه‌نویس تلویزیون، سینما و تئاتر ایران است. او همسر گلاب آدینه بازیگر و برادر ناصر هاشمی کارگردان سینما است. او بارها به خاطر بازی هایش در سینما و تلویزیون تحسین شده و در آثار کارگردانان بزرگ سینمای ایران چون بهرام بیضایی، رخشان بنی اعتماد و محسن مخملباف نقش آفرینی کرده است.

• زندگی‌نامه

مهدی هاشمی متولد ۱۳۲۵ در لنگرود است. وی در سال ۱۳۵۲ در رشته هنرهای نمایشی از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. فعالیت در تئاتر به عنوان بازیگر را به همراه داریوش فرهنگ در سال ۱۳۴۸ آغاز کرد.

مهدی هاشمی بازیگر موفق دهه شصت و نیمه اول دهه هفتاد سینمای ایران، اولین بازی سینمایی اش را در فیلم زنده باد ساخته خسرو سینایی تجربه کرد. اما بازی او در مجموعه تلویزیونی سلطان و شبان بود که نامش را سر زبانها انداخت و او را به شهرت رساند. بازی او در فیلم دو فیلم با یک بلیط سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول جشنواره نهم فیلم فجر را برای او به ارمغان آورد. مهدی هاشمی در دهه هفتاد باز هم در فیلمهای همسر و



معجزه خنده درخشید. بسیاری از منتقدان سیمرغ بلورین جشنواره دوازدهم فیلم فجر را از آن مهدی هاشمی برای بازی بسیار خوبش در فیلم همسر می دانستند.

مهدی هاشمی پس از شش سال دوری از سینما، بار دیگر با فیلمی ساخته مسعود کرامتی با نام روز کارنامه به سینما بازگشت. او با سریال هزاران چشم به کارگردانی کیانوش عیاری بازگشت موفقیت آمیزی هم به تلویزیون داشت.

• مجموعه تلویزیونی

الف) هزاران چشم (کیانوش عیاری) (۱۳۸۱)

ب) چراغ جادو

ج) سلطان و شبان (داریوش فرهنگ)

• فیلم‌شناسی

۱) روز کارنامه (مسعود کرامتی) (بازیگر) [۱۳۸۱]

۲) بال های سپید (مهدی هاشمی ناصر هاشمی) (کارگردان-فیلمنامه نویس) [۱۳۷۷]

ج) معجزه خنده (یدالله صمدی) (بازیگر-) [۱۳۷۵]

۴) دیپلمات (داریوش فرهنگ) (بازیگر) [۱۳۷۴]

۵) الو! الو! من جوجو ام (مرضیه برومند) (بازیگر) [۱۳۷۲]

۶) همسر (مهدی فخمیزاده) (بازیگر) [۱۳۷۲]

۷) بهترین بابای دنیا (داریوش فرهنگ) (بازیگر) [۱۳۷۰]

۸) آقای بخشدار (خسرو معصومی) (بازیگر) [۱۳۷۰]

- ۹) ناصرالدین شاه آکتور سینما (محسن مخملباف) [بازیگر] (۱۳۷۰)
- ۱۰) دو فیلم با یک بلیط (داریوش فرهنگ) [بازیگر] (۱۳۶۹)
- ۱۱) علی و غول جنگل (بیژن بیرنگ مسعود رسام) [بازیگر] (۱۳۶۹)
- ۱۲) شکار خاموش (کیومرث پوراحمد) [بازیگر] (۱۳۶۸)
- ۱۳) زرد فناری (رخشان بنی اعتماد) [بازیگر] (۱۳۶۷)
- ۱۴) غریبه (رحمان رضایی) [بازیگر] (۱۳۶۶)
- ۱۵) خارج از محدوده (رخشان بنی اعتماد) [بازیگر] (۱۳۶۶)
- ۱۶) بگذار زندگی کنم (شاپور قریب) [بازیگر] (۱۳۶۵)
- ۱۷) مرگ یزدگرد (بهرام بیضایی) [بازیگر] (۱۳۶۱)
- ۱۸) زنده باد ... (خسرو سینابی) [بازیگر] (۱۳۵۸)
- جوایز

الف) نامزد سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد (همسر) (۱۳۷۳)

ب) برنده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد (دو فیلم با یک بلیط) (۱۳۶۹)

منبع : ویکی پدیا

<http://vista.ir/?view=article&id=238996>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مهران رجبی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1340 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - کرج

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

کارشناس گرافیک از دانشگاه گرافیک از دانشگاه تهران.

کارشناسی ارشد گرافیک از دانشگاه تربیت مدرس تهران.



برای نخستین بار در مجموعه تلویزیونی " بچه های مدرسه همت " به کارگردانی رضا میرکریمی در نقش ناظم بازی کرد. و توسط رضا میرکریمی

بود که به سینما راه یافت و در فیلم‌های بعدی میرکریمی هم به‌عنوان بازیگر حضور پیدا کرد: کودک و سرباز و زیر نور ماه. بازی او در نقش روحانی در فیلم زیر نور ماه تحسین همگان را برانگیخت. مهران رجبی بازی‌های ماندگاری در سینمای ایران از خود به‌جای گذاشته است.

بچه‌های مدرسه همت (مجموعه - سیدرضا میرکریمی - 1376)

کودک و سرباز (سیدرضا میرکریمی - 1378)

زیر نور ماه (سیدرضا میرکریمی - 1379)

دوران سرکشی (مجموعه - کمال تبریزی - 1379)

از کنار هم می‌گذریم (ایرج کریمی - 1379)

ایستگاه متروک (علیرضا رئیسیان - 1380)

خانه‌ای روی آب (بهمن فرمان‌آرا - 1380)

عزیزم من کوک نیستم (محمدرضا هنرمند - 1380)

تهران ساعت هفت صبح (امیرشهاب رضویان - 1381)

صورتی (فریدون جیرانی، 1381)

دو فرشته (محمد حقیقت - 1381)

منبع : مطالب ارسالی

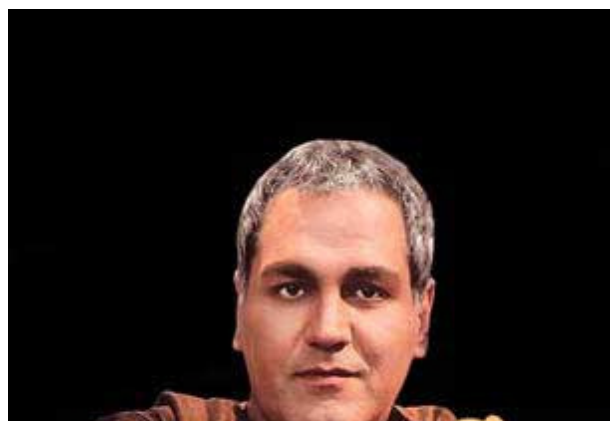
<http://vista.ir/?view=article&id=58840>

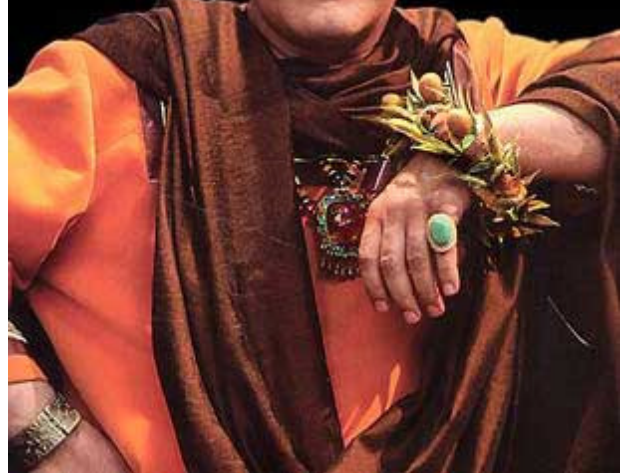
 **vista.ir**
Online Classified Service

مهران مدیری

• بیوگرافی :

مهران مدیری متولد دهه ۴۰ در تهران است. او که در خانواده‌ای هنردوست به دنیا آمده بود فعالیت‌های هنری خود را از نخستین سال‌های نوجوانی شروع کرد و تا قبل از ورود به رشته تئاتر در دانشگاه، در چندین اثر نمایشی به عنوان بازیگر شرکت نمود. تحصیلات آکادمیک او در رشته «تئاتر» ، به دلیل حضور او در جبهه‌های جنگ، ناتمام ماند اما عشق او به هنرهای نمایشی ، بار دیگر او را به عرصه نمایش در تئاتر و رادیو کشانید. او





تا سال ۱۳۷۲ با نمایشهای زیادی چون: شوخی، تلگراف، آرسنال، پانسیون، سیمرغ، هملت، کیسه بوکس و ... روی صحنه رفت. و در این دوران با بسیاری از بزرگان تئاتر کشور چون «قطب الدین صادقی» و «میکائیل شهرستانی» همکاری شد.

وی همچنین در این دوران به عنوان بازیگر در نمایشهای رادیویی «قصه های شب» نیز حضور یافت. مدیری در سالهای آغازین دهه ۸۰، نخستین تجربه حضور خود را در برنامه های مذهبی تلویزیون تجربه کرد تا آنکه بر حسب اتفاق، وارد وادی «طنز نمایشی» در تلویزیون گردید. او که تا پیش از آن تنها یک اثر کمدی نمایشی بنام «پانسیون» را روی صحنه داشت، با نخستین جرقه های نبوغ و ابتکار خود در زمینه کمدی در مجموعه های

تلویزیونی «نوروز ۷۲» - در سمت بازیگر- و «پرواز ۵۷» - به عنوان بازیگر و کارگردان- که در بهار و زمستان ۱۳۷۲، روی آنتن رفته بود به عنوان یک بازیگر کمدی خوش درخشید. چنان که یک سال بعد در مقام کارگردانی مجموعه طنز «ساعت خوش» توانست اثری ماندگار را در ژانر کمدی تلویزیونی به نام خود به ثبت برساند. «ساعت خوش» نخستین مجموعه آئمی طنز در طول تاریخ تلویزیون ایران بود و حواشی این برنامه پربیننده چنان دست و پاگیر دست اندرکاران آن شد که تا سه سال امکان فعالیت مجدد تصویری را از آنان گرفت. مهران مدیری که به سبب این محرومیت سه ساله، امکان بازی در فیلمهای مطرح «ضیافت» و «سلطان» مسعود کیمیایی را از دست داده بود، در نوروز ۷۷ همزمان با اکران فیلم سینمایی «دیدار» - که در آن در سمت بازیگر حضور یافته بود- و نیز پخش برنامه طنز «نوروز ۷۷» بار دیگر به صحنه نمایش بازگشت. او چند ماه بعد با ساختن مجموعه طنز «جنگ ۷۷» که آغاز دوباره دوران شهرت و محبوبیت او را نوید می داد، بار دیگر با ساختار شکنی در این ژانر از برنامه های تلویزیونی به نوع جدیدی از سبک نمایش کمدی رسید که مبتنی بر داستان گویی بود.

کارگردانی مجموعه های: بیخشد شما (۱۳۷۸)، پلاک ۱۴ (۱۳۷۸-۱۳۷۹)، نودشب (۱۳۷۹) و طنز ۸۰ (نوروز ۸۰)، بازی در یک سریال تلویزیونی بنام «در درسوالدین» (۱۳۸۰) و بازیگری و کارگردانی فیلم سینمایی «توکیو بدون توقف»، که به نوعی ادامه روند تکمیلی تجربه های هنری او محسوب می شد، وی را به چنان پختگی و تجربه رسانیده بود تا بار دیگر اتفاق جدیدی را در عرصه کمدی نمایشی ایران به ثبت برساند.

در سال ۸۱، او به همراه همکار نویسنده اش «پیمان قاسم خانی»، قومی را خلق کردند بنام «برره»، اهل ناکجا آبادی به همین نام. «پاورچین» با طرح معضلات فرهنگی و بیماری های اخلاقی ساکنان روستای خیالی «برره»، ردای اخلاقی اجتماع و سنتهای غلط مردم آن را چنان بی رحمانه به نقد کشید که این مجموعه را بزرگترین اتفاق نمایشی در تاریخ تلویزیون ایران لقب داد و این تازه آغاز ماجرا بود. در حالی که مجموعه تلویزیونی «نقطه چین» آنچنان که شایسته ی مدیری و همکارانش بود مطرح نشد و مجموعه داستانی «جایزه بزرگ» نیز با وجود پربیننده بودن، در حد و اندازه های مدیری از آب در نیامد، او به گذشته ی برره سفر کرد تا داستان هایی جدید را در فضای ۵۰ سال قبل ایران روایت کند.

«شبهای برره» که در سال ۸۴ ساخته شد و به روی آنتن رفت، جایگاهی بود تا حرفهای در گلو مانده جامعه به زبان بیاید. از دردها، مشکلات و ناهنجاری های فرهنگی مردم ایران که سالها در قالب سنت ها و آداب و رسوم غلط و بی ریشه دامنگیر آنان شده بود. مدیری و گروهش در طی چند ماه سختی ها و ناهمواری های زیادی را تحمل کردند و از زیر تیغ تیز بی مهری ها، کوتاه فکری ها، انتقادهای تند و شایعات بی اساس گذشتند تا «شبهای برره» بار خود را سالم به مقصد برساند ... و «برره» ماندگار شد...

مهران مدیری در کنار علاقمندی هایش به هنر نمایش و کارگردانی و تلاشی که برای رسید به جایگاه کنونی اش کرده است همواره به عالم موسیقی نیز عشق و ارادت خاصی داشته است. او با انتشار نخستین آلبوم موسیقی اش در سال ۷۹، در مقام خواننده و نیز در نخستین کنسرت رسمی خود که در بهمن ماه ۱۳۸۲ در تهران اجرا کرد، با انتخاب هوشمندانه ملودی ها، تصنیف ها و صدای دلنشینی که از سوی شنوندگان آثارش مقبول افتاده بود، ثابت کرد که موسیقی را خوب می شناسد و نیز سلیقه مردم هنردوست ایران را!

امروز او معتقد است بیش از آنچه که باید، برای کار وقت صرف کرده است. سالی که پیش روست شاید باز هم برای او سال پرکاری باشد و شاید هم آنچنان که خود او می خواهد با پایان «شبهای برره»، به عنوان آخرین سریال نود شیبی اش امسال را به استراحت سپری کند. هنوز هیچ چیز معلوم نیست. اما نا گفته پیداست که عرصه طنز تلویزیونی ایران، بدون حضور او چیزی کم دارد.

فیلمهای سینمایی:

دیدار (محمدرضا هنرمند، فقط بازیگر، 1373)

توکیو، بدون توقف (سعید عالم زاده، فقط بازیگر، 1381)

مجموعه‌های تلویزیونی:

نوروز 72 (جنگ تلویزیونی، داریوش کاردان، فقط بازیگر، 1371)

پرواز 57 (جنگ تلویزیونی، بازیگر، 1372)

ساعت خوش (جنگ تلویزیونی، بازیگر و کارگردان، 1373)

سال خوش (جنگ تلویزیونی، بازیگر و کارگردان، 1373)

نوروز 77 (جنگ تلویزیونی، بازیگر و کارگردان، 1376)

جنگ 77 (مجری، کارگردان و بازیگر، 1377)

بخشید شما؟ (جنگ تلویزیونی، کارگردان، مجری و بازیگر، 1378)

پلاک 14 (جنگ تلویزیونی، بازیگر و کارگردان، 1378)

نود شب (جنگ تلویزیونی، بازیگر و کارگردان، 1379)

بررسی طنز در تلویزیون (مجری و کارگردان، 1379)

دردسر والدین (مجموعه، مسعود نوایی، فقط بازیگر، 80/1379)

پاورچین (مجموعه، بازیگر و کارگردان، 1381)

منبع: پارسى باکس

<http://vista.ir/?view=article&id=90754>


Online Classified Service

مهران مدیری

- در دبیرستان دلگشای تهران تحصیل کرده است.
- دوران مدرسه شاگرد خوبی بود



- برادر بزرگترش در ادبیات و موسیقی فعال است و در ایران زندگی می کند.
- دو برادر دیگرش سالهاست ساکن سوئد هستند.
- دروس زیست شناسی و ادبیاتش فوق العاده خوب بودند.
- گاهی معلم ادبیاتش کلاس را در اختیار او می گذاشت و می رفت.
- سال ۱۳۴۰ متولد شد.
- محل تولدش میدان بروجردی واقع در سر آسیاب دلاب تهران است.
- در خانواده‌های متوسط به دنیا آمد.
- در کودکی بسیار دمدمی مزاج بود.
- یکی از آرزوهایش این بود که زیست شناس شود.
- بر عکس ساخته هایش بیشتر به آثار جدی در فیلم سازی علاقه



دارد.

- شروع کار طنز وی بسیار اتفاقی بود و علی عمرانی در واقع پیشنهاد همکاری در نوروز ۷۲ را به او می دهد.
- سال ۱۳۶۲ در نمایش هملت بازی کرد.
- در یک مجموعه تلویزیونی با خانم ثریا قاسمی کار کرده است.
- چند کار مذهبی در تلویزیون انجام داده بود.
- سال ۶۵ وارد دانشگاه می شود ولی تحصیل را نیمه کاره رها می کند.
- در دوران سربازی عازم جبهه شده و در عملیات های مرصاد و حلبچه هم جنگیده است.
- او می خواست نقاش شود ولی استعدادش را نداشت.
- از صدای خودش لذت می برد.
- معتقد است بیش از آنکه شاد باشد آدم غمگینی است.
- علاقه مند به کارگردانی سینما است.
- از شلوغی به سرعت خسته می شود.
- از ویژگی های بازیگری اش مستقیم به دوربین خیره شدن است.
- دارای دو فرزند است.
- معتقد است که شهرت سرطان است.
- پرواز شب اولین جرقه کارگردانی او در کار طنز است.
- با کارگردانی و بازی در ساعت خوش معروف شد.
- متاسفانه حواشی ساعت خوش باعث شد تا سه سال ممنوع فعالیت شود.
- قرار بود در دو فیلم مسعود کیمیایی با عناوین «ضیافت» و «سلطان» بازی کند که به علت ممنوع فعالیت بودن میسر نشد.
- با جنگ نوروز دوباره به تلویزیون بازگشت.
- اولین کنسرت رسمی وی در بهمن ماه ۱۳۸۲ در تهران اجرا شد.
- سال ۸۳ برنده جایزه طوطی طلایی بهترین بازیگر برای نمایش «خرگوش» شد.

- سال ۸۴ بهترین کارگردان طنز از سوی شبکه ۲ انتخاب شد.
 - سال ۸۲ برای فیلم سینمایی «همنفس» آواز خواند.
 - به تازگی خواننده تیتراژ مجموعه های خودش است
 - انتخاب تصنیف قدیمی مجموعه باغ مظفر را به علت علاقه اش به «شجریان» انجام داد که پیشتر این تصنیف را اجرا کرده بود.
- جالب است بدانید که شقایق دهقان سر صحنه پاورچین با مهرباب قاسم خانی آشنا شد و با هم ازدواج کردند. در حال حاضر صاحب دختری کوچک به نام نیروانا می باشد. مهرباب قاسم خانی از جمله نویسندگان مجموعه طنز های مدیری است.

نوشته شده توسط امیر حسین خواجهونی

<http://amir-khajouie.blogfa.com>

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=110543>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مهرانه مهین ترابی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1336 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - کرج

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

لیسانس بازیگری و کارگردانی از دانشکده هنرهای زیبا.

با تئاتر آغاز کرد و با فیلم گل بهار (1365) به سینما آمد. اما در تلویزیون درخشید. با مجموعه تلویزیونی "خیرالله صدقچه اسرار" مطرح شد و با نقش آفرینی زیبایش در مجموعه تلویزیونی همسران به محبوبیت رسید. او همچنان یکی از بازیگران موفق تلویزیون به شمار می رود.

گل بهار (1365)

ردپانی بر شن (1366)



) سربى دوران
(1367)
راز كوكب (1368)



ملك خاتون (1369)
مسافران دره انار (1370)
دادستان (1370)
خيرالله، صندوقچه اسرار (مجموعه تلويزيونى، 1371)
استپان (تله تئاتر، 1372)
بهاران در بهاران (مجموعه تلويزيونى، 1373)
همسران (مجموعه تلويزيونى، 1374)
فاتح (1374)
خانه سبز (مجموعه تلويزيونى، 1375)
سفر پرماجرا (1375)
قطار ابدى (مجموعه تلويزيونى، 1378)
نگين (1380)
نيستان (مجموعه تلويزيونى، 1380)
يادداشت‌هاى كودكى (مجموعه تلويزيونى، 1380)
باران عشق (مجموعه تلويزيونى، يك قسمت، 1380)

منبع : مطالب ارسالى

<http://vista.ir/?view=article&id=58950>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مهرآوه شريفى نيا

جنسيت: زن
نام پدر: محمدرضا شريفى نيا
تولد و وفات: (1360 - ...)
محل تولد: ايران - تهران - تهران



شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

دیپلم ریاضی فیزیک و دانشجوی سال اول رشته
موسیقی دانشگاه هنر.

دختر محمدرضا شریفی نیا و آریتا حاجیان



در کودکی در دو فیلم بازی کرد. در مجموعه امام علی

(ع) هم در نقش کودکی‌های قطام ظاهر شد. اما بعد از چند سال بازی او در فیلم زیر پوست شهر مورد توجه قرار گرفت. بازی او شباهت‌های بسیاری به بازی مادرش دارد.

دزد عروسک‌ها (1368)

روز خاکستری (1370)

این قافله عمر (مجموعه تلویزیونی، 1371)

امام علی (ع) (مجموعه تلویزیونی 74/1370)

زیر پوست شهر (1378)

شبحی در تاریکی (مجموعه تلویزیونی، 1375)

قصه‌های رودخانه سیاکا (مجموعه، 1378)

دختری به نام تندر (1379)

پرنده‌ای از قفس پرید (1379)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58863>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مهرداد میرکیانی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1342 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران



شهرت علمی و فرهنگی: چهره پرداز

دارای مدرک تحصیلی دیپلم اقتصاد اجتماعی.

فیلمها:

- وکیل اول (1365)
- پرستار شب (1366)
- شاخه های بید (1367)
- کشتی آنجلیکا (1367)
- در مسیر تندباد (1367)



- زمان از دست رفته (1368)
- سایه خیال (1369)
- مرغابی وحشی (1370)
- قرق (1370)
- دلاوران کوچه دلگشا (1371)
- چشم شیطان (1372)
- ایوب پیامبر (1372)
- جنگ نفت کشها (1372)
- عصیان (1373)
- دل و دشنه (1373)
- سفر (1373)
- بازی های پنهان (1373)
- برج مینو (1374)
- بوی پیراهن یوسف (1374)
- جان سخت (1376)
- جهان پهلوان تختی (1376)
- آژانس شیشه ای (1376)
- روبان قرمز (1377)
- شبیخون (1377)
- شوکران (1377)
- شوخی (1378)
- مومیائی 3 (1378)
- صورتی (فریدون جیرانی، 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59056>

مهرزاد مینوئی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1328- 18 اسفند 1381)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: تدوینگر

رئیس کانون تدوینگران خانه سینما در زمان حیات.

او از اوایل دهه شصت با سمت تدوینگر در سینمای

ایران فعالیت کرد. و در همان ابتدای ورودش به سینما،

فیلم دست نوشته‌ها را با فیلمنامه‌ای از بهروز افخمی

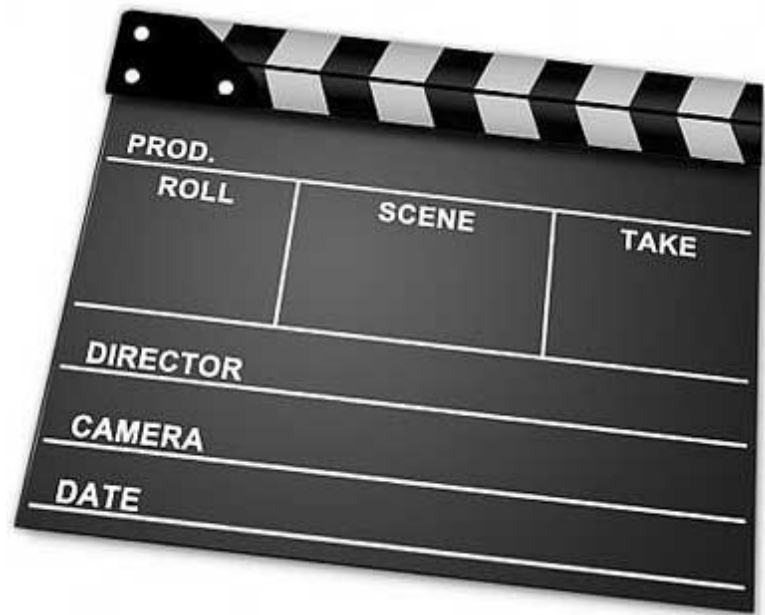
کارگردانی کرد.

کار او در فیلمهای شوکران و آب و آتش در یادها

خواهد ماند.

مهرزاد مینوئی در تاریخ 18 اسفند 1381 و در سن 53

سالگی در يك سانحه رانندگی از دنیا رفت.



مادبان (علی ژکان، 1364)

زیر باران (سیف الله داد، 1364)

دست‌نوشته‌ها (+ کارگردانی، 1365)

سرزمین آرزوها (مجید قاری زاده، 1366)

شب حادثه (سیروس الوند، 1367)

شنا در زمستان (محمد کاسبی، 1368)

دخترک کنار مرداب (علی ژکان، 1368)

زیر بامهای شهر (اصغر هاشمی، 1368)

تعقیب سایه‌ها (علی شاه حاتمی، 1369)

چشم شیشه‌ای (حسین قاسمی جامی، 1369)
پرنده آهنین (علی شاه حاتمی، 1370)
وصل نیکان (ابراهیم حاتمی کیا، 1370)
پوتین (عبدالله باکیده، 1370)
بر بال فرشتگان (جواد شمقدری، 1371)
سجاده آتش (احمد مرادپور، 1372)
لاکپشت (علی شاه حاتمی، 1375)
ساحره (داود میرباقری، 1376)
جان سخت (علی اکبر ثقفی، 1376)
عشق شیشه‌ای (رضا حیدرنژاد، 1377)
شوکران (بهرروز افخمی، 1377)
آب و آتش (فریدون جیرانی، 1379)
سفر به فردا (محمدحسین حقیقی، 1380)
عیسی می‌آید (علی ژکان، 1380)
سال سخت در خمین (مجتبی راعی، 1381)
دوشیزه (محمد درمنش، 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59051>

 Vista.ir
Online Classified Service

مهری مهرنیا

مهری مهرنیا بازیگر سینما در سال ۱۳۰۶ در آلاشت سوادکوه استان مازندران متولد شد. نام اصلی وی فاطمه مرموزنیا بود که با نام هنری مهرنیا به فعالیت می‌پرداخت. وی تحصیلات خود را تا ششم ابتدایی آن دوران ادامه داد و بعد از آن به تعلیم آواز در جامعه بارید و زیر نظر استاد اسماعیل مهرتاش پرداخت. جامعه بارید این ویژگی را داشت که علاوه بر موسیقی و آواز به هنرآموزان





نمایش و تئاتر هم آموزش می‌داد.

مهر نیا فعالیت خود در بازیگری سینما را از سال ۱۳۳۹ با فیلم بچه‌ننه امین

امینی شروع کرد.

بازی در فیلم‌هایی چون خشت و آینه، آرامش در حضور دیگران، شازده احتجاب از جمله کارهای مهم وی در قبل انقلاب به شمار می‌رود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم وی در فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی متعددی بازی کرد که مهمترین آنها اتوبوس، مسافران مهتاب، روسری آبی و خارج از محدوده بود.

مهرنیا سابقه بازی در بیش از ۴۰ فیلم و دریافت سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش دوم برای بازی در فیلم «تنوره دیو» از چهارمین جشنواره فیلم فجر را در پرونده بازیگری خود دارد.

آخرین فیلم وی «همیشه پای یک زن در میان است» به کارگردانی کمال تبریزی بود که تابستان سال ۸۷ اکران عمومی شد. مهرنیا اواخر عمرش را در آسایشگاه سالمندان کهریزک گذراند و بامداد روز چهارشنبه، ۳۰ بهمن در بیمارستان باهر در گذشت.

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=131439>

 Vista.ir
Online Classified Service

مهری مهرنیا



- نام اصلی: فاطمه

- نام خانوادگی اصلی: مرموزنیا

- سمت (در بخش های):

- تاریخ تولد: ۱۳۰۶

- محل تولد: سوادکوه

- ملیت: ایران

- مدرک تحصیلی: ششم ابتدایی

* بخشی از فیلم شناسی:

- ۱۳۸۳ ازدواج به سبک ایرانی (حسن فتحی) [بازیگر]

- ۱۳۸۱ قلب های ناآرام (مجید مظفری) [بازیگر]

- ۱۳۷۶ آن سوی آینه (محمدرضا اعلامی) [بازیگر]

- ۱۳۷۵ سرحد (اکبر صادقی) [بازیگر]

- ۱۳۷۴ سکوت کوهستان (یدالله نوعصری) [بازیگر]
- ۱۳۷۴ تنگنا (علی درخشى) [بازیگر]
- ۱۳۷۳ کلاه قرمزی و پسر خاله (ایرج طهماسب) [بازیگر]
- ۱۳۷۲ دمرل (یدالله صمدی) [بازیگر]
- ۱۳۷۲ من زمین را دوست دارم (ابوالحسن داودی) [بازیگر]
- ۱۳۷۱ راه و بی راه (سیامک شایقی) [بازیگر]
- ۱۳۷۱ چهارشنبه عزیز (حمید تمجیدی) [بازیگر]
- ۱۳۷۰ دیدار در استانبول (افشین شرکت) [بازیگر]
- ۱۳۷۰ مسافران دره انار (یدالله نوعصری) [بازیگر]
- ۱۳۶۹ نقش عشق (شهریار پارسی پور) [بازیگر]
- ۱۳۶۸ گل سرخ (حمید تمجیدی) [بازیگر]
- ۱۳۶۸ زمان از دست رفته (پوران درخشنده) [بازیگر]
- ۱۳۶۷ روز باشکوه (کیانوش عیاری) [بازیگر]
- ۱۳۶۷ گل (رجب محمدین) [بازیگر]
- ۱۳۶۶ شکوه زندگی (حسن محمدزاده) [بازیگر]
- ۱۳۶۶ جهیزیه برای رباب (سیامک شایقی) [بازیگر]
- ۱۳۶۶ خارج از محدوده (رخشان بنی اعتماد) [بازیگر]
- ۱۳۶۶ مسافران مهتاب (مهدی فخریمزاده) [بازیگر]
- ۱۳۶۵ حریم مهرورزی (ناصر غلامرضایی) [بازیگر]
- ۱۳۶۵ دزد و نویسنده (کاظم معصومی) [بازیگر]
- ۱۳۶۵ هشت و نیم شب (اسماعیل رحیمزاده) [بازیگر]
- ۱۳۶۴ اتوبوس (یدالله صمدی) [بازیگر]
- ۱۳۶۴ تنوره دیو (کیانوش عیاری) [بازیگر]
- ۱۳۶۴ زیر باران (سیف الله داد) [بازیگر]
- ۱۳۶۳ مادر (فتحعلی اویسی) [بازیگر]
- ۱۳۶۳ مشیت (سیامک اطلسی) [بازیگر]
- ۱۳۶۲ هیولای درون (خسرو سینایی) [بازیگر]
- ۱۳۵۹ چوپانان کویر (حسین محجوب) [بازیگر]
- ۱۳۵۳ شازده احتجاب (بهمن فرمان‌آرا) [بازیگر]
- ۱۳۵۰ سه قاپ (زکریا هاشمی) [بازیگر]
- ۱۳۴۹ آرامش در حضور دیگران (ناصر تقوایی) [بازیگر]
- ۱۳۴۸ دنیای آبی (صابر رهبر) [بازیگر]
- ۱۳۴۴ خشت و آینه (ابراهیم گلستان) [بازیگر]
- ۱۳۴۳ عروس فرنگی (نصرت‌الله وحدت) [بازیگر]

▪ جوایز و انتخابها

- برنده لوح زرین بهترین بازیگر نقش مکمل زن (تنوره دیو)

دوره ۴ جشنواره فیلم فجر (مسابقه سینمای ایران) - سال ۱۳۶۴

<http://vista.ir/?view=article&id=364739>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مهشید افشار زاده

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1344 - ...)

محل تولد: ایران - خوزستان - آبادان

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

دارای مدرک تحصیلی دیپلم. گذراندن دوره دو ساله کاردانی تئاتر از کانون تئاتر

بانوان. عضو تیم والیبال باشگاه نصر و عضو تیم باشگاه تهران و یک دوره تیم ملی

ایران.

شروع فعالیت از سال 1366 با فیلم کوتاه دانشجویی ارث باد.



نامزد دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش دوم زن در هفتمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم بای سیکل ران.

فیلمهای سینمایی:

بای سیکل ران (1367)

دوران سربی (1367)

افسون (1367)

آخرین پرواز (1368)

بچه‌های طلاق (1368)

دخترم سحر (1368)

افسانه آه (1369)

شقایق (1370)

مستأجر (1371)

مردی در آئینه (1371)

بلوف (1372)
پاران (1372)
شاهین طلائی (1372)
انتهای قدرت (1373)
شريك زندگى (1374)
توفان شن (1375)
آی پارا (1377)
خط ها و سایه ها (1377)
علف های هرز (1379)
آقای رئیس جمهور (1379)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58770>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مهناز افشار

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1356 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرک: دیپلم علوم تجربی.

شباهت بیش از حد او به فائقه آتشین (گوگوش) باعث شد تا قبل و بعد از اکران فیلم شور عشق به خواست خود سوژه اول مطبوعات باشد. بعد از مدتی جنجال مطبوعاتی و پس از توقیف فیلم خاکستری مدتی از او خبری نبود. تا اینکه پس از يك سال با بازی در فیلم نگین به سینما بازگشت. او در سال 1383 سه فیلم بر پرده سینماهای تهران



داشت که هر سه فیلم با استقبال مخاطبان روبه‌رو شدند: "کما"، "13 گریه روی شیروانی" و "زهر عسل".

فیلم‌های سینمایی:

خاکستری (مهرداد میرفلاح، 80-1379)



نگین (اصغر هاشمی، 1380)

دختری در قفس (قدرت الله صلح میرزایی، 1381)

13 گریه روی شیروانی (علی اکبر عبدالعلی زاده، 1382)

سالاد فصل (فریدون جیرانی، 1383)

آکواریوم (ایرج قادری، 1383)

کارگران مشغول کارند (مانی حقیقی، 1384)

دوستان (علی شاه حاتمی، 1377)

شیرهای جوان (محسن محسنی نسب، 1378)

شور عشق (نادر مقدس، 1378)

زهر عسل (ابراهیم شیبانی، 1382)

کما (آرش معیریان، 1382)

مجموعه تلویزیونی:

گمشده (مجموعه تلویزیونی، 1376)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58768>

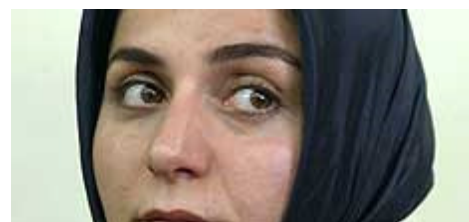
 Vista.ir
Online Classified Service

مهناز افضلی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1342 - ...)

محل تولد: ایران - کرمانشاه - کلکش



شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر



همسر حسن پور شیرازی (بازیگر و کارگردان نمایش عروسکی)

دارای مدرک تحصیلی دیپلم تجربی. گذراندن دوره دو ساله بازیگری در مدرسه هنرپیشگی آناهیتا. شروع فعالیت از سال 1358 با بازی در نمایش‌های غیرحرفه‌ای.

فیلم‌های سینمایی:

- گزارش يك قتل (محمدعلی نجفی - 1365)
- پرستار شب (محمدعلی نجفی - 1366)
- عبور از غبار (پوران درخشنده - 1368)
- سوءظن (کاظم معصومی - 1371)
- زمین آسمانی (محمدعلی نجفی - 1372)
- آخرین بندر (حسن هدایت - 1373)
- اشك و لبخند (شاپور قریب - 1374)
- توفان شن (جواد شمقدری - 1375)
- آن سوی آئینه (محمدرضا اعلامی - 1376)

مجموعه‌های تلویزیونی:

محاكمه (حسن هدایت 1378)

جاده‌های سبز شمالی (1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58771>

 **vista.ir**
Online Classified Service

مهوش افشار پناه



جنسیت: زن

تولد و وفات: (1328 - ...)

محل تولد: ایران - کردستان - سقر

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

لیسانس بازیگری و کارگردانی تئاتر از دانشگاه هنرهای دراماتیک. شروع فعالیت از سال 1346 در تئاترهای تجربی و کارگاه نمایش.

نامزد دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش اول زن در هشتمین جشنواره فیلم فجر برای بازی در قسمت اول مجموعه تلویزیونی خانه در انتظار.

نامزد دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش دوم زن در هشتمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم زیر بامهای

شهر.

نامزد دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش دوم زن در سیزدهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم به خاطر هانیه.

فیلمهای سینمایی

لنگرگاه (1367)

زیر بامهای شهر (1368)

زینت (1372)

به خاطر هانیه (1373)

ابراهیم (1375)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58769>

 **vista.ir**
Online Classified Service

میترا حجار

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1355 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر



مدرك تحصیلى: دیپلم ریاضی فیزیک.

دوره دو ساله کارگردانی را در کلاس‌های بزرگمهر رفیعا گذراند.

او نخستین بار با بازی در نقش دوم در فیلم غریبانه به سینما آمد.



اما در فیلم فریاد خوب ظاهر شد و برای بازی در فیلم متولد ماه مهر از هجدهمین جشنواره فیلم فجر جایزه بهترین بازیگر نقش اول زن را دریافت کرد.

مترا چهار در سال 1382 فیلم صورتی (فریدون جیرانی، 1381) را بر پرده سینماها داشت. بازی متفاوت او در این فیلم نامزدی بهترین بازیگر زن را از بیست و یکمین جشنواره فیلم فجر برای او به ارمغان آورد. او همچنان یکی از بهترین انتخاب‌ها برای فیلم‌های بزرگ است.

غریبانه (احمد امینی - 1376)

فریاد (مسعود کیمیائی - 1377)

متولد ماه مهر (احمدرضا درویش - 1378)

شب‌های تهران (داریوش فرهنگ - 1379)

اعتراض (مسعود کیمیائی - 1378)

سگ کشی (بهرام بیضایی - 1379)

رخساره (امیر قویدل - 1379)

پلیس جوان (مجموعه - سیروس مقدم - 1379/80)

مزامح (سیروس الوند - 1380)

فارچ سمی (رسول ملاقلی پور - 1380)

فراری (رضا جعفری - 1380)

صورتی (فریدون جیرانی - 1381)

ملاقات با طوطی (علیرضا داودنژاد - 1381)

جنایت (محمدعلی سجادی - 1381)

رازها (محمدرضا اعلامی - 1383)

بازنده (قاسم جعفری - 1383)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58817>

میرزا محمد حسین دابی نمایشی

جنسیت: مرد

نام پدر: احمد صراف

تولد و وفات: (۱۳۴۴- ۱۳۸۷) قمری

محل تولد: مشخص نیست.

شهرت علمی و فرهنگی: هنرمند

تا سال ۱۳۵۱ ق نزد پدرش بود و سپس برای کسب و تجارت به رشت رفت و در آن شهر ساکن شد و با سمت منشیگری به خدمت تجارتخانه سیدعلی تبریزی درآمد. از زمانی که میرزا حسن خان ناصر ، جمعیت امید ترقی را به عنوان نخستین گروه نمایشی گیلان تشکیل داد ، میرزا محمد نیز عضویت آن جمعیت را پذیرفت و وارد کار نمایش شد. وی نخستین کسی بود که در رشت ، در محل سرای گلشن مجلس جشنی به نام مشروطیت برپا کرد. در زمان آمدن هنرپیشه‌های قفقازی به رشت و اجرای نمایشنامه نادرشاه به روی صحنه آمد. نقش میرزامهدی‌خان را اجرا کرد و چوت صاحب ذوق و استعداد بود ، در کار نمایش مهارت کامل پیدا کرد و کم‌کم معروف به دابی نمایشی شد. بعدها در تشکیل دارالایتام در رشت خدمات مؤثری کرد.

وی در بنیانگذاری و گسترش تئاتر واقع‌گرا و انتقادی در شهرستانها که نوعی مبارزه با خرافات در میان مردم از طریق تئاتر بود ، فعالیت مثمر و پیشرو داشت.



منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58735>

 **vista.ir**
Online Classified Service

میرسیف‌الدین کرمانشاهی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (۱۳۵۵- ۱۳۱۲) شمسی



محل تولد: مشخص نیست.



شهرت علمی و فرهنگی: نمایشنامه‌نویس و کارگردان در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد. در هفت سالگی به مکتب رفت ، اما تحصیلات خود را ترک کرد و بعد از مدتی به فراگیری و خواندن درس تئاتر عازم تفلیس شد. در آنجا زبان روسی و ترکی را آموخت و در هنر نمایش و نقاشی کار کرد و در فن نمایش به مقام کارگردانی رسید. او برای تکمیل معلومات خود به مسکو رفت و در ۱۳۰۰ش به باکو سفر کرد و در مدرسهٔ هنرپیشگی آنجا تعلیم فن خطابت و بیان و آرایش صحنه را به عهده گرفت و نمایشنامه‌هایی به معرض تماشا گذاشت. وی بعد از مدتی به تبریز رفت و در آنجا نمایش‌نامه به صحنه درآورد. سپس به تهران آمد و به جامعهٔ بارید راه یافت و در تئاتر نکیسا استخدام شد. او در میزانشن و دکور صحنه‌ها تصرفاتی کرد که تا آن روز در ایران مجهول و بی‌سابقه بود. وی چون شیوهٔ کارش با دیگران فرق می‌کرد مورد حسادت همکاران واقع شد ، تا آنجا که او را به جرم

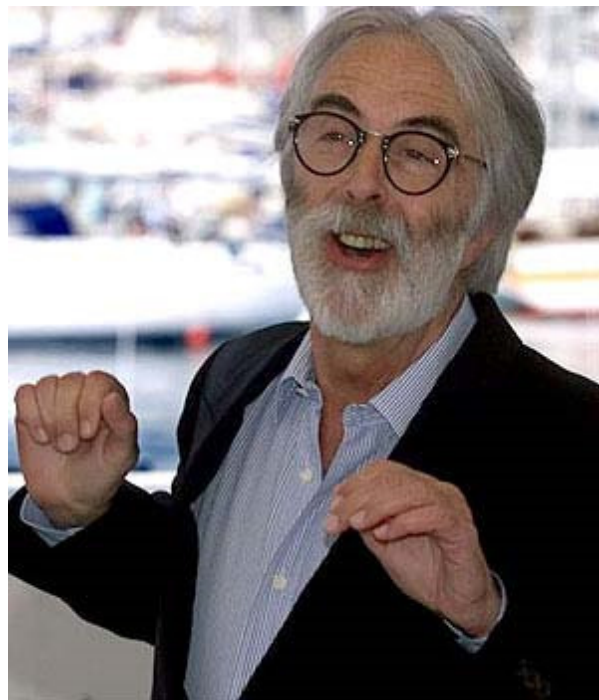
قفقازی بودن به زندان انداختند. بعد از آزادی اجازهٔ تأسیس استودیو کرمانشاهی را به دست آورد. از ابتکارات وی نمایش در صحنه‌گردان بود. او که زبان فارسی را خوب نمی‌دانست ، بعضی از نمایش‌نامه‌ها را به کمک دوستان خود به فارسی ترجمه کرد و نمایش می‌داد. کرمانشاهی به دلیل دشمنی رقبا با دستهٔ سیار نمایشی به شهرستان‌ها سفر می‌کرد و دستهٔ سیار او با موفقیت روبرو شد. وی عاقبت به دلیل دسیسه‌های دشمنان خود تحت پیگرد شهربانی قرار گرفت و بعد از پنجاه و هفت سال تحمل رنج و مشقت ، با اقدام به خودکشی از دنیا رفت. از نمایش‌نامه‌های او: "خسرو و شیرین"؛ "لیلی و مجنون"؛ "بتکدهٔ هندی"؛ "عزیز و عزیزه"؛ "یوسف و زلیخا"؛ "کلبهٔ عموتم"؛ "حسن صورت یا حسن سیرت"؛ "حیله و حقیقت"؛ "پول یا وجدان".

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58744>

 **vista.ir**
Online Classified Service

میشانیل هانکه



میشائیل هانکه با فیلم های قاره هفتم و ویدیوی بنی برای تماشاگر ایرانی کمابیش نامی آشناست. اما فیلم های اخیر وی بخت نمایش در ایران را نیافته اند که دلیل آن را بعد از خواندن این مصاحبه به راحتی در خواهید یافت. هانکه متولد ۲۲ مارچ ۱۹۴۲ در مونیخ از ایالت باواریای آلمان است. در رشته های فلسفه، روانشناسی و تئاتر در وین تحصیل کرده و از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ به عنوان نمایشنامه نویس در Südwestfunk کار کرده و از ۱۹۷۰ با نوشتن و کارگردانی فیلم تلویزیونی بعد از لیورپول وارد عالم فیلمسازی شده است. هانکه همزمان در تئاترهای اشتوتگارت، دوسلدورف، فرانکفورت، هامبورگ مونیخ، برلین و وین نمایش های متعددی روی صحنه برده و در فاصله ساخت فیلم هایش به تدریس در آکادمی فیلم وین نیز پرداخته است.

وی در سال ۱۹۸۹ بعد از ساختن هشت فیلم تلویزیونی، اولین فیلم بلند سینمایی خود به نام قاره هفتم را کارگردانی کرد که موفق به دریافت جایزه ای از جشنواره لوکارنو شد. با دومین فیلمش ویدیوی بنی در سال ۱۹۹۲ - که دو جایزه از جشنواره وین و مراسم فیلم های اروپایی دریافت کرد-

منتقدان و تماشاگران او را کشف کردند. سومین فیلمش ۷۱ جزء از روزشمار یک شانس جایزه بهترین فیلم، بهترین فیلمنامه و جایزه منتقدان و نویسندگان را از جشنواره کاتالونیا گرفت. فیلم بعدی اش بازیهای عجیب در ۱۹۹۷ نامزد نخل طلای جشنواره کن شد و از جشنواره های شیکاگو، فانتاسپرو و فلاندرز جوایز مهمی دریافت کرد.

ششمین فیلمش رمز ناشناخته - با شرکت ژولیت بینوش- نیز در سال ۲۰۰۰ نامزد نخل طلا شد و جایزه ویژه کلیسای جهانی را دریافت کرد. یک سال بعد بار دیگر با پیاپیست نامزد نخل طلا و برنده جایزه ویژه هیئت داوران کن شد و جایزه بهترین فیلم خارجی را از German Film Awards دریافت کرد. هانکه در سال ۲۰۰۲ ساعت گرگ را کارگردانی کرد که توجه چندانی برانیا نگیخت. اما پنهان، آخرین ساخته او تا این لحظه توانسته نظر مثبت تمامی منتقدان و تماشاگران دنیا را به خود جلب کند. پنهان که مانند رمز ناشناخته درباره ریشه های نژادپرستی است، موفق ترین ساخته هانکه تا این لحظه به شمار می رود. گفت و گوی زیر با وی پس از دریافت جایزه بهترین کارگردانی برای فیلم پنهان از جشنواره فیلم کن انجام شده است.

• در فیلم پنهان زمانی که مجید خانه لورن ها را ترک می کند، ژرژ فقط شش سال دارد. به خاطر خردسال بودن ژرژ ارتباط تماشاگر با حس نژاد پرستی و پیشداوری های او کمی سخت است. آیا می خواستید بگوئید که احساس گناه نه فقط در ناخودآگاه فرد، بلکه در خودآگاه جمع نیز می تواند ریشه بگیرد؟

• می توان این برداشت را هم کرد. فقط من عموماً دوست ندارم از موضوعاتی که خیلی واضح می شود درباره آنها بحث کرد، صحبت کنم. به جای پاسخ دادن به سوال ها دوست دارم سوال های تازه ای بپرسم. دوست دارم تماشاگر جواب سوال ها را خودش پیدا کند. اگر من جواب سوال ها را بدهم، راه او را سد کرده ام. راستش را بخواهید من هم نمی توانم ادعا کنم که چه کاری را برای چه هدفی انجام داده ام.

اگر یک هنرمند ادعا کند که پاسخ تمامی پرسش ها را می داند، یقیناً دروغ می گوید. تنها کسانی که ادعا می کنند جواب تمام سوال ها را می دانند، سیاستمدارها هستند، آنها هم ذاتاً دروغگو هستند. (می خندد)... من از تماشاگر می پرسم " شما چی فکر می کنید؟". می پرسم. " آیا در شش سالگی می شود گناهکار بود؟". فقط یادتان باشد احساس گناهی را که درباره آن صحبت می کنیم، بیش از آن که درباره یک بچه شش ساله باشد، درباره کسی است که بزرگ شده و می تواند رفتار متفاوتی داشته باشد و این حس گناه نسبت به رفتار گذشته در او وجود دارد. این

حس نتیجه رفتاری است که زمانی او داشته و حالا شانس این را دارد که عکس العمل متفاوتی از خودش بروز بدهد... به عنوان مثال ، امروز ژرژ به جای دعوا کردن با مجید، می تواند به او کمک کند. سوال شما درباره احساس گناه یا عذاب وجدان، در واقع درباره احساسی است که ژرژ امروز دارد؛ نه آن چه که در کودکی داشته...

• شما به شکل آکادمیک روانشناسی و فلسفه خوانده اید...

• نمی دانم به شکل آکادمیک چقدر خواندم! تنها چیزی که از روانشناسی و فلسفه یاد گرفتم این بود: قبل از مطالعه فکر می کنیم که جوابی برای سوال های مان پیدا خواهیم کرد. اما در پایان جوابی در کار نیست، بلکه فقط پرسش ها برای مان باقی می ماند. تنها چیزی که از تحصیل برایمان باقی مانده همین است! به سوال کردن ادامه خواهیم داد؛ اما این به معنی یافتن پاسخی برای سوال های مان نخواهد بود.

• خیلی از تماشاگران می خواهند جواب این سوال را بدانند که... این که چه کسی کاست های ویدیویی را می فرستد؟

• این راز را فاش نمی کنم...

• نه، سوالم این نبود. بین فیلم شما و بزرگراه گمشده دیوید لینچ شباهت هایی وجود دارد. تم های رازداری، زیر نظر بودن و هویت به شکلی عمیق در هر دو فیلم وجود دارد. به نظر شما چیزهایی که دو فیلم را به هم شبیه و از هم متمایز می کند، چیست؟

• من کسی نیستم که باید به این سوال جواب بدهم. این کار من نیست، کار شما منتقدان سینماست (قهقهه می زند) دیوید لینچ را دوست دارم، اما نگاه او به سینما به شدت با من فرق دارد.

• پنهان در میان آثار شما، خوش ترین پایان را دارد.

• در این مورد هم می شود نظرات متفاوتی داشت. شخصاً نظرات متفاوت و متضادی دریافت کردم. کسانی بودند که می گفتند دو کودک به توافقی پنهانی رسیده اند... کسانی بودند که به کوشش مجید برای ربودن بچه اشاره می کردند. از این که برداشت های متفاوتی وجود دارد، خیلی خوشحال شدم. چون فیلم به نظر من مثل یک باند پرواز است و تماشاگر از آن باند می تواند به هر کجا که بخواهد پرواز کند.

• عموماً از فیلم های شما به عنوان آثاری "ضد ژانر" نام می برند. مخصوصاً بازی عجیب [۱۹۹۷] که در آن هر لحظه با انتظارات تماشاگر بازی می کنید. امروز مرز میان ژانرها در حال از میان رفتن است، آیا شما فکر می کنید ژانرها هنوز قادر به محافظت از خودشان هستند؟

• ژانرها وجود دارند و هر کس در ژانر خودش فیلم می سازد. من کمی از ژانرهای ترسناک و تریلر [مهیب] در فیلم هایم استفاده می کنم. مثلاً همین بازی عجیب که به نظرم پارودی [نقیضه/مضحکه] ژانر تریلر است. برای روایت یک قصه اخلاقی از این ژانر استفاده کردم. اما مسئله "ژانر" واقعاً برای من اهمیت چندانی ندارد، دغدغه اصلی من، استفاده از ژانری است که در روایت قصه به بهترین وجه به کار می آید. اگر قصه ای داشته باشم که باید در ژانر وسترن ساخته شود، خیلی راحت از وسترن هم استفاده می کنم. زبان های مختلفی در سینما هست و هر کدام شان امکانات خاصی را در اختیار آدم می گذارند. چرا از آنها استفاده نکنم؟

• در فیلم تشخیص تفاوت میان تصاویر کاست های ویدیویی فرستاده شده و فیلم اصلی بسیار سخت است. این که روایت های مختلفی از یک واقعیت وجود دارد، در فیلم تان تبدیل به یک تکنیک شده. آیا می خواهید بیننده مرتباً در حال سوال کردن از خودش باشد که آیا چیزهایی که می بیند واقعی است یا خیر؟

• این مسئله از نگرانی من در مورد ادعای رسانه ها ناشی می شود که ادعا می کنند چیزهایی که عرضه می کنند "حقیقی" است. رسانه ها امروز کار بسیار خطرناکی انجام می دهند؛ به ما تصاویری دستکاری شده عرضه می کند و می گوید که واقعی است. اگر سینما برایتان جدی است، باید به تردید ها میدان بدهید و باور به تصاویر عرضه شده را زیر سوال ببرید. دلیل این تعبیر، ناامیدی ام از رسانه است.

به همین خاطر این موضوع را مرتباً یادآوری می کنم، این از خشم من نسبت به این که رسانه امروز به همه جا نفوذ کرده و ادعا می کند که هر چیزی را می داند، ناشی می شود. انسان هرگز به اندازه امروز به این سادگی صاحب دانسته هایی و رای تجربیات شخصی خودش نبوده. قبل از این که این تجربیات توسط رسانه وارد زندگی ما بشود، باورها و دانسته های آدم ها فقط از تجربیات خودشان می آمد. امروز به خاطر وجود بازتاب های حقیقت که به داخل خانه ها راه پیدا کرده، انسان با این حس که همه کس و همه چیز را می شناسد انباشته شده است. این یک جنون و

توهم بزرگ است! اگر کار سینما را به شکلی جدی دنبال می کنیم، بحث درباره این موضوع دینی است که بر گردن ما قرار دارد.

• در فیلم های تان اشاره های فراوان به بحران هویت در میان جوامع پیشرفته سرمایه داری، مخصوصاً اروپا وجود دارد.

• من فیلم سیاسی نمی سازم. فیلم هایی که می سازم بسیار شخصی هستند. البته به عنوان کسی که در چنین جامعه ای زندگی می کنند می توانم دیدگاه های سیاسی هم داشته باشم، اما من در فیلم هایم به شخصیت ها می پردازم. این شخصیت ها نماینده یک جامعه خاص نیستند. مثلاً پنهان، طبیعی است که در آن واحد از یک موضوع سیاسی حرف می زند؛ یعنی رابطه میان فرانسه و الجزایر... اما در هر کشور می توانید به مشکلات دفن شده در حافظه جمعی برخورد کنید. مثلاً می توانید این فیلم را در اطریش بسازید و به نازیسم ارجاع بدهید. در چنین فیلم هایی می توان انطباق وضعیت عذاب وجدان فردی و حس گناه جمعی را به هر کشوری تعمیم داد. • شما در وین زندگی می کنید. جایی که اشتفان زوایگ در کتاب "دنیای دیروز" خودش آنجا را در پایان قرن نوزدهم آزادترین و مطلوب ترین محیط برای زندگی می داند. در عین حال، شهری که است زوایگ سختی های زیادی از رهگذر دو جنگ جهانی در آن متحمل شده و با سرخوردگی های بزرگی از جامعه اروپا از دنیا رفته است... • امروز ما به صورت مستعمره فرهنگی آمریکا در آمده ایم. به تعداد بینندگان فیلم های آمریکایی نگاه کنید؛ در همه جای دنیا- البته فرانسه کمی از این قاعده مستثنی است- ۹۰ درصد آدم ها فیلم آمریکایی تماشا می کنند. ۱۰ درصد باقیمانده اقلیت کوچکی است. این یک واقعیت است. نباید اسیر توهم شد.

• وین به عنوان یکی از زنده ترین شهرهای دنیا شناخته می شود. خیابان های تر و تمیز و وسیع، با آدم هایی سالم و با وضعیت اقتصادی بسیار متعادل... یک بی خانمان در این شهر به چشم نمی خورد.

• بله، وین یک ابرشهر مثل لندن یا پاریس نیست، بیشتر شبیه یک روستاست. در ابرشهرها بدبختی آدم ها بیشتر به چشم می خورد. ولی وین یک شهرستان بی نهایت دوست داشتنی است؛ البته اگر وضعیت اقتصادی شما از پس چنین وضعیتی بر بیاید.

• چیزی که برای من جذاب است، بیرون آمدن کارگردانی مثل شما- کسی که با تم های تاریک سر و کار دارد- از شهری روشن مثل وین است...

• وین یکی از شهرهای دنیاست که در صد خودکشی در آن بسیار بالاست. فکر می کنم بعد از فنلاند و مجارستان صاحب بیشترین میزان خودکشی هستیم. ما جامعه سالخورده ای هستیم. به نظر می رسد کمی از زندگی کردن خسته شده ایم.

• آیا می توانیم بگویم که زنان فیلم های شما احساس نرینه روانی پیشرفته ای دارند؟ انگار که سویه ای مردانه دارند...

• اگر از ایزابل هوپر در پیاپیست صحبت می کنید، در این مورد من کاملاً مقصر نیستم. آن فیلم از یک رمان اقتباس شده بود. هوپر در آن فیلم زنی بی نهایت روشنفکر و ستیزه جو است، اما نمی توانم بگویم که ستیزه جویی یک ویژگی مردانه است. این یک مسئله شخصیتی است. زن های فیلم های من عموماً دلسوز هستند، مگر نه؟

• داشتن بعد مردانه به معنای دلسوز نبودن شان نیست...

• زنانی که خصلت های مردانه دارند برای من جذاب نیستند. مردها را ذاتاً فقط از روی خودم می شناسم. (می خندد) خود زن ها برای من بسیار جذاب هستند. به همین خاطر بازیگران زن دوست دارند با من کار کنند، چون همیشه نقش های خوبی دارند. در صورتی که نقش مردها همیشه در فیلم های من چندان خوب نیست.

• چه فیلمسازها، فیلسوف ها و نویسندگانی شما را تحت تاثیر قرار داده اند؟ برای رسیدن به سبک فعلی تان از چه فیلمسازی بیشترین تاثیر را گرفتید؟

• وقتی خیلی جوان بودم از برسون تاثیر زیادی گرفتم. فیلم های دهه ۱۹۵۰ را خیلی تماشا کردم. در کنار اینها از گودار، آنتونیونی و روسلینی همواره تاثیر گرفته ام. راستش؛ می توانم بگویم که از کل سینمای ایتالیا تاثیر گرفته ام. مخصوصاً از صحرای سرخ آنتونیونی [۱۹۶۴] که خیلی برایم اهمیت دارد. در مورد فیلسوف ها باید بگویم فقط پاسکال، که در قرن هفدهم زندگی می کرد. خیلی وقت ها به آثارش مراجعه می کنم.

• در زمانه ما به خاطر پیشرفت های تکنولوژیک برقراری رابطه بسیار سهل شده، اما از طرف دیگر به نظر می آید سلامت خودش را از دست داده. مثلاً خود من تبدیل به آدمی شده ام که با لب تاپ به این طرف و آن طرف می رود. بدون دوربین دیجیتال، تلفن همراه، سی دی من یا دوربین

عکاسی از خانه بیرون نمی آیم. طوری که خیلی از دوستانم شروع به گلابه کرده اند. آیا شما هم نگران از دست رفتن روابط انسان امروز هستید؟

• در تمام فیلم هایم مشکلات رابطه میان انسان ها مطرح شده . به نظر من رابطه از چیزی که به نظر می رسد، پیچیده تر است. هر کس دنیای خودش و زبان خودش را خلق را می کند و باری که انسان ها روی کلمات می گذارند بسیار متفاوت است. مثلاً وقتی من می گویم آبی، شاید برداشت شما از چیزی که منظور من است متفاوت باشد. فکر می کنیم درباره چیز واحدی با هم صحبت می کنیم، به همین خاطر در بعضی موارد و برخی وضعیت ها روابط بسیار سخت و پیچیده می شود. هر چقدر که روشنفکر باشید، به خاطر پیچیده بودن زبان تان، برقراری رابطه هم سخت تر می شود. به همین خاطر به نظر من کلمات خطرناکند و نمی توانم به آنها اعتماد کنم. کلمات می تواند شما را به راه های غلط سوق بدهند و گم بشوید... به نظر من تنها راه درست ارتباط میان انسان سکس و موسیقی است.

• واقعا؟

• واقعا... چون که روابط جنسی به زبان صادفانه تری صحبت می کند. بدن آدمی دروغ نمی گوید.

منبع : وب سایت سینمایی هنر هفتم

<http://vista.ir/?view=article&id=237255>

 **vista.ir**
Online Classified Service

میکل آنجلو آنتونیونی

• آنتونیونی، سرآغاز

میکل آنجلو آنتونیونی در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۲ در شهر فراره واقع در منطقه ای میان امیلی و ونه تی دیده به جهان گشود. از همان آغازین سالهای کودکی به موسیقی و نقاشی علاقه فراوان داشت و ویولون می نواخت. میکل کوچک در نقاشی هایش توجه بسیار زیادی به نحوه معماری شهری می نمود و پیوسته موضوع نقاشی های خود را کشیدن تصاویری از خانه ها، خیابان ها و شهرک ها قرار می داد. پس از گذاندن دوران کودکی و نوجوانی، آنتونیونی در رشته علوم اقتصاد و بازرگانی دانشگاه بولونیا پذیرفته شد. او در دوران دانشجویی به تدریج به سمت تئاتر کشیده شد تا جایی که با همراهی عده ای دیگر از دانشجویان توانست چند نمایش را به روی صحنه ببرد. آنتونیونی همچنین در این دوران در یک روزنامه محلی به نام "کوری پره پادانو" به نوشتن مقالات هنری و نقد فیلم می پرداخت. اما پس از مدتی به



دلیل جهت گیری تندى که در نوشته هایش نسبت به فاشیسم و سیاست های دولت موسولینی می گرفت با مسئولان مجله میانه اش به هم خورد و از آنجا بیرون آمد. در سال ۱۹۳۹ و پس از فارغ التحصیلی از دانشگاه، آنتونیونی راهی رم شد و در آنجا به عضویت هیئت تحریریه مجله "چینما"



که توسط پسر موسولینی، ویتوریو موسولینی، اداره می شد. میکل در چینما نیز چند ماهی بیش دوام نیاورد و به دلیل اختلافات سیاسی از آنجا اخراج شد. در سال ۱۹۴۳ آنتونیونی در مجله دیگری به نام "لوسکرمو" مشغول به کار شد و در آنجا مقاله ای با موضوع دفاع از حق هنرمند در کنار نگه داشتن خود از وقایع سیاسی و اجتماعی را نوشت که موجب شگفتی بسیاری از مخاطبان شد و توجه بسیاری از سینمانویسان را به خود معطوف کرد. آنتونیونی در این مقاله بیان داشت که سینما ارزش های خاص خود را دارد که جدا از الزامات جنگ، بحران های اجتماعی و شرایط سیاسی است و در ادامه می افزاید که نخستین تعهد سینماگر به سینماست و نه چیز دیگر. پس از این، میکل آنجلو تا سال ۱۹۴۹ پیوسته نقد فیلم نوشت و در این میان توانست تا چند فیلم کوتاه و مستند را با دوربین ۱۶ میلیمتری بسازد. نخستین این فیلم ها، اثر مستندی در مورد زندگی ماهیگران دره پو واقع در شمال ایتالیا به نام "اهالی پو" بود. او پس از یک ماه فیلمبرداری در آن منطقه به رم بازگشت و این زمان مصادف شد با سقوط حکومت فاشیستی موسولینی و امضای قرارداد آتش بس میان ایتالیا و ارتش متفقین. آنتونیونی پس از این واقعه به پو بازگشت تا حلقه های مونتاز نشده فیلم خود را پیدا کند اما تنها با نگاتیوهایی نیمه سوخته روبرو شد که بخش اعظم آن نیز از بین رفته بود. آنتونیونی به هر شکل بازمانده های فیلم را در سال ۱۹۴۷ مونتاز کرد. پس از این سال آنتونیونی تعدادی فیلم کوتاه و مستند دیگر را نیز ساخت که از جمله مهمترین آنها می توان به "نظافت شهری" و "دروغ عاشقانه" اشاره نمود. "نظافت شهری" درباره عده ای از رفتگران شهر رم است که از صبح زود تا پایان شب به نظافت خیابانها مشغولند، بی آنکه این کار آنها هرگز مورد توجه قرار گیرد و "دروغ عاشقانه" مستندی است با موضوع داستان های مصور مجلات و خوانندگان آنها که اغلب از دختران فقیر شهر هستند. این فیلم در سال ۱۹۵۱ دست مایه فردریکو فلینی برای ساخت "شیخ سفید" شد و از این جهت در میان کارهای کوتاه و مستند آنتونیونی اهمیتی ویژه یافت.

<http://www.salam۳۰nama.blogfa.com/post-۸۳.aspx>

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=106280>

 **vista.ir**
Online Classified Service

نازنین فراهانی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1352 - ...)



محل تولد: ایران - تهران - تهران



شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر
فارغ التحصیل علوم ارتباطات با گرایش روزنامه نگاری از دانشگاه علامه طباطبائی.
هنرآمخته کانون پانتومیم ایران به سرپرستی سیروس شاملو.

با سینما و با بازی در زیر پوست شهر آغاز کرد اما در "از کنار هم می‌گذریم" بیشتر دیده شد. اما توانائی خود را در يك قسمت از سری دوم مجموعه داستان يك شهر - بخش مربوط به ایدز - به رخ کشید.

لاله زار (کوتاه، 1378)

زیر پوست شهر (رخشان بنی اعتماد، 1378)

نیمه پنهان (تهمینه میلانی، 1379)

از کنار هم می‌گذریم (ایرج کریمی، 1379)

داستان يك شهر (مجموعه تلویزیونی، اصغر فرهادی، 1379)

بشارت منجی (مجموعه تلویزیونی، 1380)

تهران ساعت 7 صبح (امیرشهاب رضویان، 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58895>

 **vista.ir**
Online Classified Service

ناصر تقوایی

ناصر تقوایی در سال ۱۳۲۰ در آبادان به دنیا آمد. تقوایی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران تحصیل کرد و قبل از شروع کار در سینما، جذب تلویزیون شد. او با ساخت سریال تلویزیونی مورد توجه قرار گرفت. وی فعالیت سینمایی خود را با همکاری در گروه فنی فیلم خشت و آینه به کارگردانی ابراهیم گلستان آغاز کرد. تقوایی شروعی بسیار مهم در سینما داشت و آرامش در حضور دیگران را در



سال ۱۳۴۹ ساخت. وی هوشمندانه به سراغ کاری از غلامحسین ساعدی



رفت و آن را به فیلمنامه برگرداند.

دهه ۱۳۶۰ دهه شگفتی‌های سینمای ایران بود و یکی از این شگفتی‌ها بازگشت تعدادی از فیلمسازان باسابقه به سینمای بعد از انقلاب بود. ناصر تقوایی با فیلم ناخدا خورشید (۱۳۶۵) که در جشنواره فجر به نمایش درآمد و چند جایزه دریافت کرد و منتقدان نیز حسابی فیلم را تحویل گرفتند، بازگشت خود را اعلام کرد. تقوایی داستان فیلمش را بر اساس رمان داشتن و نداشتن اثر ارنست همینگوی بنا کرد و به خوبی توانست آن را با فضای بومی یک جزیره جنوبی منطبق کند.

وی بیش از چهار دهه است که در گستره ادبیات و سینما فعالیت دارد؛ اگر چه او را اغلب به عنوان سینماگر می‌شناسند؛ سینماگری که در طول فعالیت سینمایی‌اش هیچگاه شتابی برای تولید انبوه نداشته است.

• آثار ناصر تقوایی:

- صادق کرده
- آرامش در حضور دیگران
- نفرین
- ناخدا خورشید
- ای ایران
- کشتی یونانی
- کاغذ بی‌خط
- رومی و زنگی
- چای تلخ

منبع : همشهری آنلاین

<http://vista.ir/?view=article&id=121855>

 **vista.ir**
Online Classified Service

نسرین مقالو

جنسیت: زن
تولد و وفات: (1341 - ...)
محل تولد: ایران



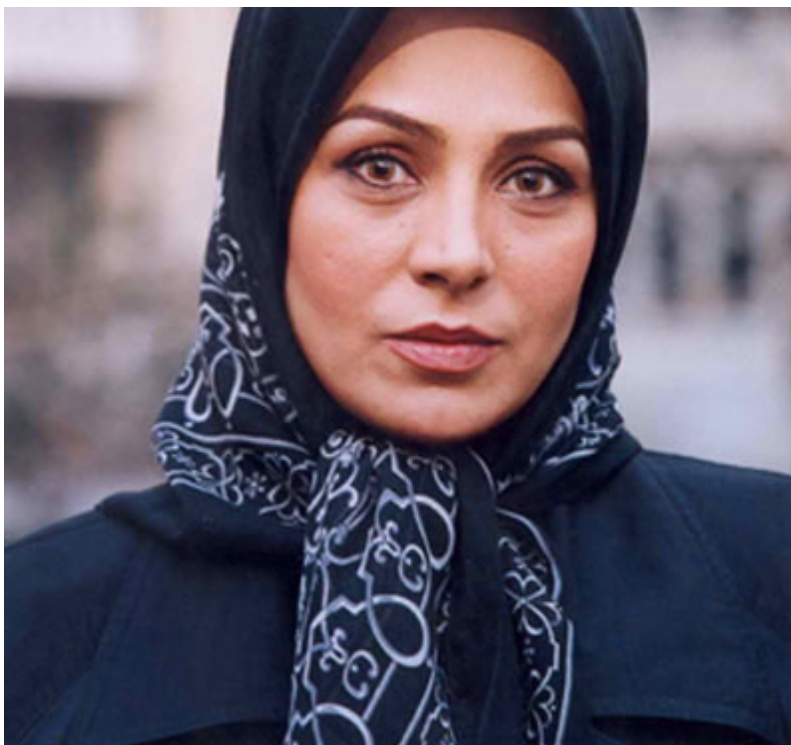
شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: دیپلمه

با فیلم "امید" به سینما آمد. اما شاید در فیلم "همسر" بیشتر دیده شد و پس از بازی در فیلم "نابخشوده" چند سالی خارج از کشور گذراند. پس از بازگشت به ایران بار دیگر بازی در سینما را با حضور در فیلم‌های نچندان خوب ادامه داد تا اینکه به‌عنوان یکی از نقش‌های اصلی فیلم "مهمان مامان" انتخاب شد. بازی روان و فوق العاده او، نام او را به‌عنوان یک بازیگر توانا مطرح کرد.

- امید (حبیب کاوش، 1371)

- قربانی (رسول صدراعلمی، 1370)



- بازیچه (تورج منصوری، 1372)

- همه دختران من (اسماعیل سلطانیان، 1372)

- همسر (مهدی فخیم زاده، 1372)

- نابخشوده (ابرج قادری، 1375)

- بن بست (فیلم کوتاه، اصغر نعیمی، 1378)

- مسافری از هند (مجموعه، قاسم جعفری، 1381)

- دختری در قفس (قدرت الله صلح میرزایی، 1381)

- مهمان مامان (داریوش مهرجویی، 1382)

- مختارنامه (مجموعه. داومیربافری، 1383)

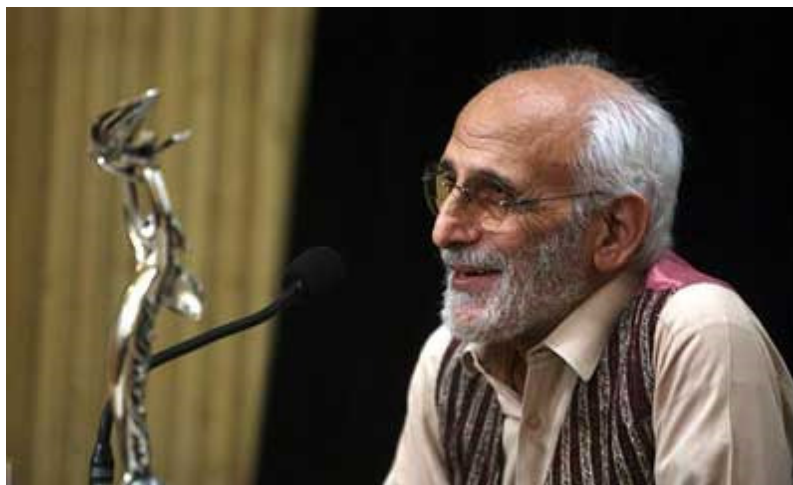
منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58944>

 **vista.ir**
Online Classified Service

نعمت حقیقی

جنسیت: مرد
تولد و وفات: (1318 - ...)
محل تولد: ایران
شهرت علمی و فرهنگی: فیلمبردار
فیلمها:
خانه خدا (1345)
داش آکل (1350)
بدنام (1350)
دشنه (1351)
چشمه (1351)



صمد و فولاد زره دیو (1351)
بلوچ (1351)
تنگسیر (1352)
نفرین (1352)
خاک (1352)
شازده احتجاب (1353)
ممل آمریکایی (1353)
سازش (1353)
همسفر (1354)
خانه خراب (1354)
گوزنها (1354)
غزل (1355)
اعدامی (1360)
سفیر (1361)
دادشاه (1362)
ردپائی بر شن (1366)
کوچک جنگلی (مجموعه، 1367)
دزد عروسکها (1368)
توئی که نمی‌شناختم (1369)
عروس (1369)
ناصرالدین شاه اکتور سینما (1370)
مهاجران (1371)
روز فرشته (بخش‌های تهران، 1371)

روز شیطان (بخش‌های اعظم فیلم، 1373)

معجزه خنده (75/1374)

فصل پنجم (1375)

جهان پهلوان تختی (1376)

شوکران (1377)

مارال (1379)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=59028>

 **vista.ir**
Online Classified Service

نگار فروزنده

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1357 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

دیپلم علوم انسانی. یک دوره کلاس بازیگری را زیر

نظر حمید سمندریان گذراند.

پس از بازی در فیلم‌ها و مجموعه‌های چندان موفق،

شانس حضور در دو فیلم از داریوش مهرجویی را پیدا

کرد. اما پس از آن همچنان در انتخاب نقش‌ها چندان

دقت به خرج نمی‌دهد.

چه باید کرد؟ (مجموعه تلویزیونی، 1372)



بازی‌های پنهان (کریم هاتفی نیا - 1374)

میرزا یحیی (مجموعه تلویزیونی، 1374)

کارآگاه (مجموعه تلویزیونی / حسن هدایت - 1375)

پشت دیوار شب (مهران تاییدی - 1375)
ورای طلوع (مجموعه تلویزیونی، 1375)
افق (ویدئو کلیپ، 1375)
دو پنجره (مجموعه تلویزیونی، 1376)
گل‌های آفتابگردان (مجموعه تلویزیونی، 1376)
معصوم (داود توحیدپرست - 1376)
راه سوم (مجموعه تلویزیونی / قاسم جعفری - 1377)
دختردانی گمشده (داریوش مهرجویی - 1377)
میکس (داریوش مهرجویی - 1378)
شك (ساموئل خاچیکیان / داود موثقی - 1379)
همسفر (مجموعه تلویزیونی / قاسم جعفری - 1379)
جوان امروز (مجموعه تلویزیونی، 1380)
شب آفتابی (مجموعه تلویزیونی / قاسم جعفری - 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58900>

 **vista.ir**
Online Classified Service

نیکو خردمند

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1311 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

خواهر آهو خردمند (بازیگر سینما و تئاتر).

دارای مدرک تحصیلی دیپلم.

شروع فعالیت از سال 1337 با گویندگی در رادیو.

سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش دوم زن در نهمین جشنواره فیلم فجر برای



فیلم پرده آخر.

سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش دوم زن در دوازدهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم بازیچه.
نامزد دریافت جایزه بهترین بازیگر نقش دوم زن در چهاردهمین جشنواره فیلم فجر برای فیلم غزال.

پرده آخر (1369)

حکایت آن مرد خوشبخت (1369)

خانه خلوت (1370)

مسافران (1370)

بازیچه (1372)

راز گل شب بو (1372)

زینت (1372)

روزهای خوب زندگی (1373)

نگاهی دیگر (1373)

غزال (1374)

سفر پر ماجرا (1375)

روانی (1376)

قاصدك (1376)

قاعده بازی (1376)

هفت سنگ (1376)

شراره (1378)

کاغذ بی خط (1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58826>

 **vista.ir**
Online Classified Service

نیکول کیدمن

نیکول در بیستم ژوئن سال ۱۹۶۷ در هاوایی بدنیا آمد. او یک ستاره



سینماست و دارای شهرت فراوانی است. پدرش یک متخصص شیمی و مادرش استاد پرستاری بود نیکول از سن ۴ سالگی در سیدنی استرالیا پرورش یافت و این علت شهرت او به لهجه منحصر به فردش است. دوران کودکی او به شدت با فعالیتهای اجتماعی پدر و مادرش آمیخته بود مادرش که یک فیمینیست تند و تیز بود و حتی حاضر نبود برای او عروسک بخرد پدرش او را با خرک ورزشی تمرین می داد. ورزش یک قسمت از زندگی او در خانه بود نیکول مجبور بود در پایان روز با والدینش درباره یک نشریه سیاسی یا اتفاقات روز بحث و گفتگو کند.



نیکول به شدت از این اوضاع احساس بدی داشت همینطور که بزرگ می شد اولین تجربه بازیگری او در سن ۶ سالگی بوقوع پیوست زمانیکه او در یک نمایش مدرسه ای در کریسمس ظاهر شد در سنین نوجوانی آموزش رقص، تئاتر و پانتومیم دید بخصوص علاقه شدید به رقص باله داشت. امروزه اندام متناسب او بخشی از زیبایی اوست. اما در کودکی بخاطر قد بلندش نسبت به همکلاسیهایش خیلی متناسب نبود و چهره رنگ پریده او در جوانی امتیازی برای او محسوب نمی شد.

او معمولاً در تئاتر « فیلیپ استریت » در سیدنی شرکت می کرد. علاقه اش به باله و هنرهای نمایشی برای نیکول کافی بود تا به هنرپیشگی علاقه مند شود. در سال ۱۹۸۲ نیکول اولین نقش خود را در فیلم استرالیایی Bush Christmas بازی کرد. او یک اثر به یاد ماندنی در پیشینه استرالیایی خود آفرید به طوریکه هنوز هر دسامبر تلوزیون آن را پخش می کند. در سال ۱۹۸۵ زمانیکه او فقط ۱۷ سال داشت به عنوان هنرپیشه زن سال در استرالیا برگزیده شد. زمانیکه در آمریکا در فیلم پر هیجان Dead Calm; ظاهر شد خیلی زود به عنوان یک هنرپیشه شناخته شده در کل دنیا پذیرفته شده بود نیکول بزرگ شده بود و زیبایی خاص خودش را پیدا کرده بود همانطور که امروزه می شناسیمش فیلم بعدی نیکول Days of Thunde نام داشت که در زندگی آینده او اثر گذار بود. در فیلم ماشین مسابقه او دل تام کروزر را دزدید و بالاخره در سال ۱۹۹۰ نیکول و تام در کلرادو ازدواج کردند. در چند سال بعد از آن نیکول در تقلا برای برای این بود که خود را نه فقط به عنوان همسر تام کروزر بلکه به عنوان یک هنرپیشه مطرح کند. نیکول در سال ۱۹۹۵ جایزه بهترین هنرپیشه زن Golden Globes را ازان خود کرد. در فیلم بعدی نیکول به عنوان زن بتمن در فیلم پرترفدار آن زمان «بتمن برای همیشه» بازی کرد.

نیکول در فیلم Eyes Wide Shut با همسرش تام کروزر روبرو شد که به کارگردانی استنلی کوبریک ساخته شد. مقاله های متعددی در مورد این فیلم نوشته شد و این دو به عنوان یک زوج موفق در هالیوود سلطنت می کنند. فیلم قابل توجه بعدی نیکول «مولن روح» بود و بخاطر صدمه دیدن زانویش در این فیلم از فیلم The Panic Room; کنار گذاشته شد. نیکول و تام سرپرستی دو کودک به نامهای ایزابل جین و کونور آنتونی را به عهده گرفتند. تام و نیکول بعد از ۱۰ سال زندگی مشترک در فوریه ۲۰۰۱ از یکدیگر جدا شدند و سخنگوی نیکول این را یک ماه بعد رسماً اعلام کرد و طلاق در یکم آگوست ۲۰۰۱ رسماً انجام شد.

منبع : بیا تو جوان

<http://vista.ir/?view=article&id=101069>

نیکی کریمی

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1350 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

مدرك تحصیلی: دیپلمه.

- فعالیت هنری را با بازی در تئاترهای مدرسه‌ای آغاز کرد و پس از پایان تحصیلات با فیلم وسوسه جلوی دوربین رفت.

- اما نخستین حضور جدی‌اش بازی در فیلم عروس بود.



- در چهل و یکمین جشنواره سن سباستین (اسپانیا، 1992) برای بازی در سارا جایزه بهترین بازیگر زن را به‌طور مشترک دریافت کرد و در همین سال برای همین فیلم (باز هم به‌طور مشترک) از جشنواره سه قاره نانت فرانسه جایزه گرفت.

- در دوره‌های مختلف جشنواره فجر برای بازی در فیلم‌های عروس، سارا، پری، روانی و دو زن کاندید بوده است.

- او به‌خاطر بازی در فیلم دو زن جایزه بهترین بازیگر زن را از جشنواره تائورمینا (ایتالیا، 1999) دریافت کرد.

- او فیلم کوتاه "داشتن و نداشتن" را هم کارگردانی کرده است.

- او برای بازی در فیلم نیمه پنهان از بیست و پنجمین جشنواره فیلم قاهره جایزه بهترین بازیگر را دریافت کرد.

- پس از ده سال نامزدی برای دریافت سیمرغ بلورین بهترین بازیگر از دوره‌های مختلف جشنواره فیلم فجر، سرانجام در بیست و یکمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر نیکی کریمی برای بازی در فیلم‌های واکنش پنجم و دیوانه‌ای از قفس پرید این جایزه را دریافت کرد.

به‌عنوان بازیگر:

وسوسه (جمشید حیدری، 1368)

عروس (بهروز افخمی، 1369)

ردپای گرگ (مسعود کیمیائی، 71 - 1370)

سارا (داریوش مهرجویی، 1371)

پری (داریوش مهرجویی، 1373)

بوی پیراهن یوسف (ابراهیم حاتمی کیا، 1374)

سایه به سایه (علی ژکان، 1374)

برج مینو (ابراهیم حاتمی کیا، 1374)

روانی (داریوش فرهنگ، 1376)
جهان پهلوان تختی (بهرروز افخمی، 1376)
بازیگر (محمدعلی سجادی، 1377)
دو زن (تهمینه میلانی، 1377)
سیب سرخ حوا (سعید اسدی، 78 - 1377)
دختران انتظار (رحمان رضایی، 1378)
نسل سوخته (رسول ملاقلی پور، 1378)
هزاران زن مثل من (رضا کریمی، 79 - 1378)
نیمه پنهان (تهمینه میلانی، 1379)
دیوانه‌ای از قفس پرید (احمدرضا معتمدی، 81 - 1380)
بر باد رفته (صدرا عبداللهی، 1381)
واکنش پنجم (تهمینه میلانی، 1381)
باغ خور (فرزاد مؤتمن، 1382)
پرونده هاوانا (علیرضا رئیسیان، 1383)
ستاره‌ها (فریدون جیرانی، 1384)
نوک برج (کیومرث پوراحمد، 1384)

به‌عنوان کارگردان:
داشتن و نداشتن (مستند، 1381)
یک شب (سینمایی، 1383)

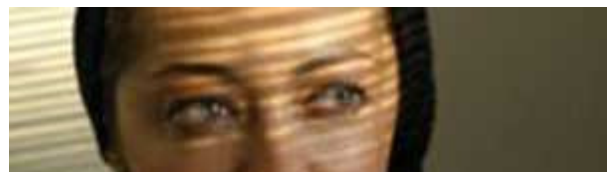
منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58916>

 **vista.ir**
Online Classified Service

نیکی کریمی

نیکی کریمی (متولد ۱۳۵۰ در تهران) بازیگر، کارگردان و یک مترجم ایرانی است. او در چند جشنواره جهانی فیلم نیز به عنوان داور حضور داشته



است.

• زندگی‌نامه

زاده سال ۱۳۵۰ در تهران است. او از دوران دبستان بازی در گروه‌های کوچک تئاتری را آغاز کرد. نخستین نقش سینمایی‌اش را در سال ۱۳۶۸ در فیلم «وسوسه» به کارگردانی جمشید حیدری به دست آورد. اما نخستین حضور جدی‌اش را میتوان در فیلم «عروس» به کارگردانی بهروز افخمی در سال



۱۳۶۹ دانست. او و ابوالفضل پورعرب را اولین جوان اولهای سینمای ایران پس از انقلاب می‌دانند.

پس از آن، کریمی در دو فیلم مهم از داریوش مهرجویی به نامهای «سارا» و «پری» بازی کرد. بازی‌اش در فیلم «سارا» اقتباسی از «خانه عروسک» اثر هنریک ایبسن بود، برایش جایزه بهترین بازیگر زن جشنواره‌های سن سباستین و نانت را به ارمغان آورد.

در همان سال برای تحصیل در رشته طراحی به آمریکا رفت و تا زمان بازی در فیلم «پری» اثر داریوش مهرجویی به ایران بازنگشت. بازی‌اش در این فیلم که اقتباسی از کتاب «فرنی و زویی» اثر سلینجر بود مورد توجه قرار گرفت و برای بار سوم در جشنواره فیلم فجر نامزد سیمرغ بلورین شد.

پس از بازی در چند فیلم از کارگردانانی چون ابراهیم حاتمی‌کیا، بهروز افخمی و داریوش فرهنگ در سال ۱۳۷۷ در فیلم «دو زن» به کارگردانی تهمینه میلانی بازی کرد. او با بازی در این فیلم، به بازیگر ثابت چند فیلم بعدی میلانی با مایه‌های فمینیستی تبدیل شد و این همکاری تا فیلم «واکنش پنجم» ادامه یافت. کریمی برای پنجمین بار برای فیلم «دو زن» نامزد دریافت سیمرغ بلورین جشنواره فیلم فجر شد. و جایزه بهترین بازیگر زن را به خاطر بازی در همین فیلم از جشنواره تاورمینا ایتالیا گرفت.

پس از اینکه دستپاری عباس کیارستمی‌را در فیلم «A.B.C. Africa» به عهده گرفت، در سال ۱۳۸۰ فیلم کوتاه مستندی با مضمون نازایی با عنوان «داشتن یا نداشتن» ساخت که برنده جایزه باران شد. در سال ۱۳۸۱ در دو فیلم «دیوانه‌ای از قفس پرید» به کارگردانی احمدرضا معتمدی و «واکنش پنجم» به کارگردانی تهمینه میلانی بازی کرد که به خاطر بازی در این دو فیلم جایزه سیمرغ بلورین جشنواره فجر را گرفت.

او برای اولین بار در فیلم «باچ خور» اثر «فرزاد مؤتمن» در یک نقش منفی بازی کرد.

در سال ۱۳۸۳ اولین فیلم بلندش به نام «یک شب» را کارگردانی کرد.

• کارنامه فیلمسازی

(الف) داشتن یا نداشتن (۱۳۸۲)

(ب) یک شب (۱۳۸۳)

(ج) گریز (۱۳۸۴)

• کارنامه بازیگری

(الف) وسوسه

(ب) عروس

(ج) ردپای گرگ

(د) سارا

(و) پری

(هـ) بوی پیراهن یوسف

(ی) سایه‌به‌سایه

(ر) برج مینو

(ز) روانی

- ز) تختی
- ص) دو زن
- ض) بازیگر
- پ) سیب
- ت) دختران انتظار
- ف) نسل سوخته
- ق) هزار زن مانند من
- ع) نیمه پنهان
- غ) دیوانه از قفس پرید
- ح) واکنش پنجم
- خ) باج خور
- ج) پرونده هاوانا
- چ) گریز
- ل) چه کسی امیر را کشت؟
- س) شام عروسی
- ش) نوک برج
- م) ستاره ها
- کتاب‌شناسی

الف) آوازه‌ایی که مادرم به من آموخت (زندگی‌نامه مارلون براندو) [ترجمه]

Intimacy پ) اثر حنیف قریبشی [ترجمه]

• جوایز

- الف) نامزد تندیس زرین بهترین بازیگر نقش اول زن (واکنش پنجم) [دوره ۷ جشن خانه سینما (مسابقه) - سال ۱۳۸۲]
- ب) برنده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر زن (دیوانه ای از قفس پرید) [دوره ۳۱ جشنواره فیلم فجر (مسابقه سینمای ایران) - ۱۳۸۱]
- ج) نامزد تندیس زرین بهترین بازیگر نقش اول زن (نیمه پنهان) [دوره ۵ جشن خانه سینما (مسابقه) - سال ۱۳۸۰]
- د) با تقدیر از بهترین بازیگر نقش اول زن (دو زن) [دوره ۱۷ جشنواره فیلم فجر (مسابقه سینمای ایران) - سال ۱۳۷۷]
- و) نامزد سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن (روانی) [دوره ۱۶ جشنواره فیلم فجر (مسابقه سینمای ایران) - سال ۱۳۷۶]
- ه) نامزد سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن (پری) [دوره ۱۳ جشنواره فیلم فجر (مسابقه سینمای ایران) - سال ۱۳۷۳]
- ی) نامزد سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن (سارا) [دوره ۱۱ جشنواره فیلم فجر (مسابقه سینمای ایران) - سال ۱۳۷۱]
- ر) نامزد سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن (عروس) [دوره ۹ جشنواره فیلم فجر (مسابقه سینمای ایران) - سال ۱۳۶۹]

• داوری

الف) جشنواره فیلم تسالونیک یونان

ب) جشنواره رن فرانسه

ج) خاور میانه (لبنان)

د) دمشق (سوریه)

و) جشنواره فیلم لوکارنو (سوئیس) ۲۰۰۶

ه) جشنواره فیلم دهلی ۲۰۰۵

ی) جشنواره ریچاویک (ایسلند) ۲۰۰۶

منبع : ویکی پدیا

<http://vista.ir/?view=article&id=239219>

 **vista.ir**
Online Classified Service

نیکیتا میخالکوف . اسپیلبرگ روسیه

اگر تا سال ۲۰۰۶ از هر فرد روس می پرسیدید بهترین کارگردان روس کیست؟ کدام کارگردان روس را دوست دارید؟ محبوب ترین کارگردان شما کیست؟ حتماً می گفتند نیکیتا میخالکوف. اما اگر اکنون از آنها پرسید که بدترین کارگردان تاریخ روسیه کیست، همان جواب را خواهند داد، شهرت میخالکوف اکنون در سرزمین روسیه هم طراز با لنین و ولادیمیر پوتین (کارگردانی که ولادیمیر پوتین شخصاً تولدش را به او تبریک می گوید) و الساندرو سولزینتسین است. آنچه نام این کارگردان سینما را در میان خیل عظیم کارگردانان روس



نزد خاص و عام مطرح ساخته است، چیست؟ شاید با دیدن فیلم جدید وی در جشنواره فیلم فجر اهمیت و عظمت این کارگردان به خوبی مشخص شود. فیلم «۱۲» گواهی است بر دیدگاه اندیشمندانه و نافذ این کارگردان بزرگ روس.

نیکیتا سرگنی یوویچ میخالکوف کارگردان و بازیگر شهیر روس - مشهور به اسپیلبرگ روسیه- در ۲۱ اکتبر ۱۹۴۵ در شهر مسکو به دنیا آمد. پدر بزرگش از خاندان سلطنتی و حاکم یاروسلاول بود. پدر نیکیتا نویسنده داستان های کودکان بود و بیشتر به خاطر سرودن ترانه های ملی و انقلابی مشهور شد، مادر شاعرش نیز دختر هنرمند آوانگارد روس «پیوتر کونچالوفسکی» و نوه دختری نقاش مشهور «واسیلی سوریکوف» بود، ضمن آنکه برادر بزرگ تر نیکیتا «آندری کونچالوفسکی» نیز کارگردان بسیار مشهوری است که به واسطه همکاری و دوستی اش با آندری تارکوفسکی (و حضور در فیلم «کودکی ایوان») و ساختن فیلم های اکشن هالیوودی سرشناس شده است.

نیکیتا میخالکوف مطالعات بازیگری را در استودیوهای تئاتر هنری مسکو فرا گرفت و در حالی که هنوز از آنجا فارغ التحصیل نشده بود در فیلم «در مسکو قدم می زنم» (۱۹۶۳) ساخته گنورگی دانلیا بازی کرد و این در حالی بود که میخالکوف تا پیش از این در سه فیلم «خورشید همچنان می

درخشد» (۱۹۵۹)، «ابرها بر فراز بورسک» (۱۹۶۰)، «ماجرای کروش» (۱۹۶۱) نیز حضور یافته بود. سپس به VGIK (مدرسه دولتی فیلم مسکو) وارد شد و در کلاس های میخائیل رم حضور یافت. پس از بازی کردن در شش فیلم دیگر سرانجام او هم به کارگردانی روی آورد و «من به خانه می روم» (۱۹۶۸) را ساخت؛ درست شش سال بعد از برادرش آندری. تا سال ۱۹۷۰ که فیلم دوم؛ درام کوتاه ۳۲ دقیقه پی «روزی آرام در انتهای نبرد» را ساخت، در پنج فیلم دیگر به عنوان بازیگر ظاهر شد که از آن میان می توان به «قرمز و سفید»

- (۱۹۶۷ / میکوش یانچو): «جنگ و صلح»
- (۱۹۶۸ / سرگنی باندروک): «آوازی درباره مانشوک» (۱۹۶۹ / مازیت بگالین): و «خانه تربیت»
- (۱۹۶۹ / ساخته برادرش آندری کونچالوفسکی)

اشاره کرد.

میخالکوف در سال ۱۹۷۴ نخستین فیلم بلندش را با عنوان «در خانه پی در میان بیگانگان» ساخت؛ فیلمی اکشن با بازی آناتولی سولونیسستین و خود میخالکوف که داستان آن در بحبوحه سال ۱۹۱۷ رخ می دهد. فیلم بلند دوم میخالکوف «بنده عشق» (۱۹۷۶) شهرت جهانی را برای او به همراه آورد. درام رمانسی که به آخرین روزهای زندگی ورا خلودنایا خواننده مشهور می پردازد و ساختاری شبیه به درام های سینمای صامت دارد. در سال ۱۹۷۷ میخالکوف شاهکار «قطعه پی ناتمام برای نوازنده پیانو» را خلق کرد که اقتباسی از نمایشنامه پی از چخوف (پلاتونوف) بود. این فیلم که برنده جایزه سن سیاستین شد، برای میخالکوف لقب چخوف سینما را به همراه داشت. در سال ۱۹۷۸ در فیلم بی نظیر برادرش «سیبیریا» ایفای نقش کرد و در همان سال «پنج بعدازظهر» را ساخت، داستانی عاشقانه درباره زوجی که جنگ جهانی دوم آنها را از یکدیگر جدا کرده است و آنها پس از ۱۸ سال یکدیگر را می بینند.

در سال ۱۹۸۰ میخالکوف با ساخت فیلم «چند روز از زندگی ابلوموف» بر اساس نوول «ابلوموف» نوشته ایوان گونچاروف (در سال ۱۸۵۸ نوشته شده است)، با بازی درخشان اولگ تاباکوف، جسارت خود را در ساخت فیلمی نشان داد که زندگی اشرافزاده پی سست و بی اراده را نشان می دهد که حتی حاضر به ترک کردن رختخواب خود نیست. کاراکتر ابلوموف که تقریباً شبیه به شخصیت خود گونچاروف است، یکی از رخوت انگیزترین کاراکترهای تاریخ سینما است. استفاده میخالکوف از المان های آثار چخوف و حرکات دوربین، در واقع تخیل دورانی از زندگی آدم ها را به تصویر می کشد که در میانسالگی اغلب آدم ها به وقوع می پیوندد. (اصطلاح ابلوموفیسم در سال ۱۹۲۲ برای نخستین بار از زبان نلین شنیده شد) (قابل ذکر است در سال ۱۹۸۹، بر اساس این نوول شبکه بی بی سی نسخه پی تلویزیونی را به نمایش درآورد).

درام نیمه کمدی «روابط خانوادگی» (۱۹۸۱) فیلم بعدی میخالکوف بود، درباره زنی که در روابط گیج کننده خویشاوندانش گیر افتاده است. سپس «گفت وگویی محرمانه» (۱۹۸۲) را ساخت، درام نفسگیری که تماماً به گفت وگو میان زن (ایرینا کوپچنکو) و شوهری (میخائیل اولیانوف) می گذرد که سابقاً از هم جدا شده اند و به طرزی ناگهانی یکدیگر را در یک اتاق محبوس می یابند.

سال های آغازین دهه هشتاد اوج فعالیت بازیگری میخالکوف بود، هرچند در بیشتر این فیلم ها نقشی فرعی و کوتاه داشت؛ «پرتره همسر یک هنرمند»

- (۱۹۸۱ / الکساندر بانکاراتوف)، «افسر پلیس» (الدور اورازبایف)، «پرواز در خواب و بیداری»
- (۱۹۸۲ / رومن بالایان)، «ایستگاهی برای ۲» (۱۹۸۲ / الدار ریازانوف)، «دویست و پنجاه گرم» (۱۹۸۳ / پیرژو هونکاسالو و پکا لتو) و «رمانس ظلم» (الدور ریازانوف / ۱۹۸۵).

نیکیتا میخالکوف در سال ۱۹۸۷ با ترکیب و ادغام چند داستان کوتاه چخوف، فیلم «چشم سیاه» را با بازی مارچلو ماسترویانی خلق کرد؛ مرد مسنی که داستان عاشقانه پی از دوران جوانی اش را روایت می کند. فیلم به شدت از سوی منتقدان مورد ستایش قرار گرفت ضمن آنکه مارچلو ماسترویانی برای ایفای این نقش جایزه بهترین بازیگر را از جشنواره کن همان سال به دست آورد و نامزد جایزه اسکار مرد شد. حضور سیلوانا مانگانو، اولگ تاباکوف و یلنا سافونووا در این کمدی درام که «سوسو چکو دامیکی» همراه با میخالکوف فیلمنامه آن را نوشته بود فیلم را به یکی از پرتعدادترین آثار میخالکوف بدل کرد. فیلم بعدی میخالکوف «اورگا» یا «نزدیک به بهشت» (۱۹۹۲) نخستین فیلم میخالکوف پس از فروپاشی

شوروی بود؛ درام درخشانی درباره پیوند زدن فرهنگ‌ها به یکدیگر و تعامل واقعیات انسانی. داستان فیلم در سرزمین مغولستان در منطقه بی میان روسیه و چین می‌گذرد. این فیلم در همان سال جایزه شیرطلایی جشنواره ونیز را تصاحب کرد و از سوی آکادمی اسکار کاندیدای بهترین فیلم خارجی شد. بالاخره در سال ۱۹۹۳ میخالکوف با ساخت فیلم «چخوف خاطره انگیز» دین خود را به تاثیرگذارترین فرد بر سینمایش ادا کرد. میخالکوف در سال ۱۹۹۳، مستند «آنا؛ از ۶ تا ۱۸ سالگی» را ساخت که داستان زندگی دخترش آنا را از کودکی تا دوران بلوغ روایت می‌کند و در پس زمینه فیلم، این داستان تاریخ روسیه است که از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۱ مورد بررسی قرار می‌گیرد. اما «آفتاب سوخته» (۱۹۹۴) با بازی خود میخالکوف درخشان‌ترین فیلم کارنامه میخالکوف است. میخالکوف در این درام جاودانه، در نقش کلنل کوتوف زندگی یک قهرمان انقلابی را در سال ۱۹۲۶ به تصویر درمی‌آورد. این فیلم جایزه ویژه جشنواره کن ۱۹۹۴ را از آن خود کرد و در همان سال جایزه اسکار بهترین فیلم خارجی را برنده شد. میخالکوف با سود حاصل از فروش کم نظیر «آفتاب سوخته»، فیلم پرهزینه «آرابشگر سبیری» (۱۹۹۸) را ساخت. این فیلم (که فیلمنامه آن را مانند سه فیلم قبلی میخالکوف، رستم ابراهیمکوف نوشته بود) کمدی درام که در واقع تصنیفی فانتزی بود درآمیخته با روح میهن پرستی و جمعی از بازیگران خارجی (جولیا اورمون، ریچارد هریس) را در خود داشت (خود نیکیتا میخالکوف نقش تزار سوم را بازی می‌کند)، فیلم روز افتتاحیه جشنواره کن ۱۹۹۸ شد. به رغم استقبال مردم روسیه از این فیلم، منتقدان سینما از این فیلم، به عنوان اثری ضعیف و کم‌مایه یاد کردند.

میخالکوف از جانب دولت روسیه به عنوان مدیر اولین دوره جشنواره فیلم مسکو در سال ۲۰۰۰ منصوب شد و جز چند حضور در فیلم‌های مختلف، تا سال ۲۰۰۷ هیچ فیلمی نساخت.

در سال ۲۰۰۷، نیکیتا میخالکوف بالاخره پس از ۹ سال، فیلم «۱۲» را ساخت. «۱۲» که اقتباسی است از «دوازده مرد خشمگین» (۱۹۵۷) سیدنی لومت، نامزد دریافت شیرطلایی جشنواره ونیز ۲۰۰۷ بود و کاندیدای اسکار بهترین فیلم خارجی شده است. این فیلم از جانب منتقدان و تماشاگران سینما به عنوان بهترین و عالی‌ترین فیلم میخالکوف تا به امروز معرفی شده است. هیات داوران جشنواره فیلم ونیز این فیلم میخالکوف را به عنوان «نمونه بی‌موتق بر استادی و فراست میخالکوف در وارسوی و افشاسازی مضمون» برشمردند و از آن به مثابه اثری مشحون از «انسانیت، احساس، عاطفه و درهم تنیدگی هستی» یاد کردند. این فیلم در اقامتگاه ولادیمیر پوتین در نوو-اواگروو با حضور دست اندرکاران فیلم، پرزیدنت چچن رمضان کودیروف و مورات یازیکوف پرزیدنت انگوشتیا و به مهمانی ولادیمیر پوتین به نمایش درآمد. پس از نمایش فیلم پوتین اظهار داشت که این فیلم «اشک آدم را درمی‌آورد». از طرفی برخی از روزنامه نگاران این فیلم را در جهت منافع و خواست‌های پوتین برشمردند و اینکه میخالکوف مزدور سیاست پوتین است.

بسیاری از مشتاقان سینما میخالکوف را با فیلم «آفتاب سوخته» (۱۹۹۴) به عنوان کارگردانی طراز اول برشمردند. اما با فیلم «۱۲» این قضاوت به درستی به اثبات می‌رسد؛ فیلم به روز درآمده «دوازده مرد خشمگین» لومت، فضایی کاملاً روسی دارد و در قالبی منحصر و دراماتیک ارائه می‌شود. پسری چینی متهم به قتل ناپدری اش می‌شود که یک افسر نظامی روس بوده است. در آغاز به نظر می‌رسد که واقعاً پسر قاتل است، یکی از اعضای هیات منصفه (سرگئی ماکووتسکی) حکم به براءت پسر می‌دهد. از آنجایی که تمامی اعضای هیات منصفه باید متفق‌الرای باشند تقاضای تجدید نظر می‌کنند. و اینجا است که فلاش‌بک‌های فیلم کودکی پسر را مطرح می‌سازد...

میخالکوف اذعان داشته است که فیلم بزرگ لومت تنها دستاویزی است برای آنچه درباره آن نگران است؛ سهل‌انگاری، تبعیض و خشم. اما «او» (این پسر) شخصی است که هیچ‌کس را ندارد تا از وی کمک کند. او پسری چینی است که خانواده بی‌ندارد... آنها گمان می‌کنند که او یک گانگستر است...» و در واقع این چینی بودن پسر است که مورد اتهام قرار می‌گیرد. دوازده مرد مختلف از ملیت‌های مختلف می‌خواهند تصمیمی عادلانه بگیرند، هر مرد داستان خودش را دارد و هر یک داستانی را بیان می‌کند. آنچه اتفاق می‌افتد همیشه در همه جای جهان رخ داده است.

به هر ترتیب سواک بدبینی امروزه روس‌ها نسبت به شخصیت نیکیتا میخالکوف، فیلم «۱۲» نمونه شاهکاری است ستودنی.

منبع : روزنامه اعتماد

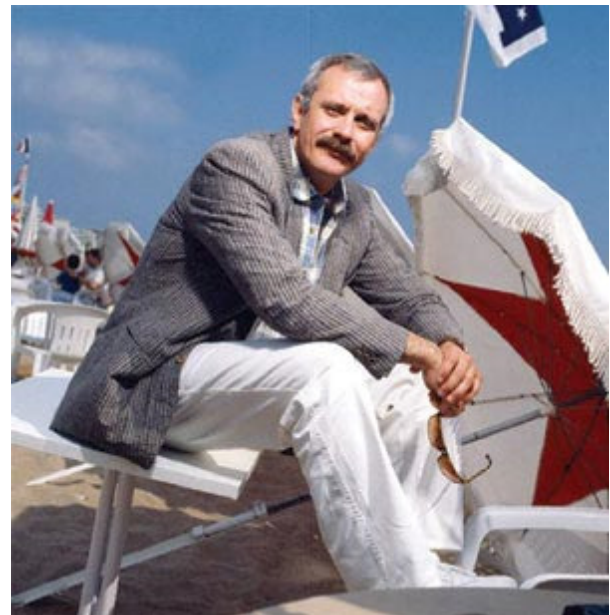
<http://vista.ir/?view=article&id=296327>

نیکیتا میخالکوف بزرگمرد سینمای روسیه

نیکیتا میخالکوف، سینماگر مشهور روس که در آمریکا لقب <اسپیلبرگ روسی> را به او داده‌اند. این روزها با فیلم‌هایش میهمان بیست و ششمین دوره جشنواره فیلم فجر است.

کارگردانی که دنیای فیلم‌هایش در واقع هنرهای هفت‌گانه جهان را دربرمی‌گیرد و به قول <امیر کاستاریکا> دوست نزدیکش: <سینمای میخالکوف به واسطه شیفتگی به ادبیات، نقاشی و فعالیت‌های انسان‌دوستانه‌اش آنچنان عمیق است که هر بیننده‌ای می‌تواند چیزی در آن بیابد.>

او با فیلم‌هایی همچون دوستان نزد دشمنان، دشمنان نزد دوستان (۱۹۷۴۴)، قطعه‌ای ناتمام برای پیانوی مکانیکی (۱۹۷۷۷)، پنج شب (۱۹۷۸۸)، ایلوموف (۱۹۷۶۶)، بدون شاهد (۱۹۸۴۴)، آفتاب سوخته (۱۹۸۳۳)، آرایشگری از سبیری (۱۹۹۹۹) در بخش مرور آثار یک کارگردان حضور دارد. علاوه بر این فیلم <دوازده> آخرین ساخته میخالکوف نیز در بخش مسابقه



بین‌الملل بیست و ششمین جشنواره فیلم فجر به نمایش درمی‌آید.

میخالکوف برنده جایزه اسکار به‌خاطر فیلم <آفتاب سوخته> متولد ۲۱ اکتبر ۱۹۴۵ در روسیه متولد شد. او در خانواده‌ای اهل فرهنگ متولد شد، پدرش نویسنده ادبیات کودک و یک شاعر انقلابی همسنگ ولادیمیر مایاکوفسکی بود. ترانه‌هایی که پدر نیکیتا میخالکوف سروده بود تا سال‌های سال در برنامه‌های رسمی اتحاد جماهیر شوروی اجرا می‌شد. مادر نیکیتا نیز شاعر بود. ناتالیا پیتروانا کانچالوفسکی، شاعری رمانتیک و دختر نقاش معروف روسیه پیوتر پتروویچ کانچالوفسکی بود. نیکیتا میخالکوف و برادرش آندره هر دو به عرصه سینما قدم گذاشتند، هرچند که برادرش در آمریکا فیلم می‌سازد و علاقه‌مند است که از فامیل مادری‌اش استفاده کند.

نیکیتا میخالکوف در عین حال بازیگری مشهور هست و تا امروز در بیشتر از ۴۰ فیلم نقش‌آفرینی کرده است. او بارها و بارها در لیست نامزدهای نهایی جوایزی همچون کن، ونیز، مسکو، کارلوواری و جشنواره‌های اروپایی حضور داشته است.

او اولین بار در سال ۱۹۷۱ با فیلم <یک روز آرام در پایان جنگ> که برای فارغ‌التحصیلی‌اش ساخته بود، پا به دنیای سینما گذاشت و مورد توجه قرار گرفت.

میخالکوف در یکی از گفت‌وگوهایش در این باره می‌گوید: <من در ابتدای راه مسیرم را انتخاب کردم و شاید برای همین است که از دسترنج این سال‌هایم راضی هستم.>

میخالکوف مرد شماره یک سینمای روسیه به سنت‌های خانوادگی‌اش پایبند است و ادبیات را فراموش نکرده است. سال ۱۹۸۷ مجموعه فیلم کوتاهی تحت عنوان <چشم‌های تیره> را ساخت که برداشتی آزاد و در عین حال ادای دینی به داستان‌های چخوف بود، میخالکوف معتقد است: <سینمای روسیه هر آنچه که دارد، مدیون ادبیات است.>

خانواده میخالکوف در تمام فیلم‌خانه‌ها و کتابخانه‌های کشور روسیه یکی از منابع اصلی به‌شمار می‌روند، خانه پدری او حالا یک کتابخانه عظیم است.

<پوری لوژکوف> شهردار شهر مسکو در مراسم جشن تولد ۶۱ سالگی نیکیتا میخالکوف گفت: <میخالکوف طی این سال‌ها روح تازه‌ای در کالبد در حال اغمای سینمای روسیه دمیده است. سینمای ما به واسطه مشکلات اقتصادی که در سال‌های اخیر داشت، در آستانه سقوط بود، اما با ابتکار میخالکوف و همکارانش نجات یافت. خانواده او سال‌هاست که به فرهنگ سرزمین ما کمک می‌کنند و حالا نیکیتا میخالکوف هم چهار فرزند تربیت کرده است که هر کدام دستی در عرصه فرهنگ و سینما دارند. او در فیلم دوازده توانست روسیه هزار پارچه را در کلازی رنگارنگ به تصویر بکشد.>

نیکیتا میخالکوف چهار فرزند دارد و همگی آنها از چهره‌های صاحب سبک سینمای روسیه محسوب می‌شوند. استیپان پسر بزرگ او، کارگردان فیلم کوتاه موزیکال است، دخترش آنا مدیر فیلمبرداری تلویزیون دولتی مسکو، آرتیوم استاد تدریس فیلمبرداری و مانادیزدا کوچک‌ترین دختر میخالکوف بازیگری مطرح است که در فیلم <خورشید خسته‌ها> ایفای نقش کرده است.

<نیکیتا میخالکوف> را <توماس مان> سینما هم می‌داند. او شیفته روایت گذشته باشکوه است، گذشته‌ای که هر روز رو به زوال پیش می‌رود. میخالکوف که خود در دوره‌ای که کمونیسم بر روسیه حاکم بود، رشد کرده است. در اغلب فیلم‌هایش به زوال زندگی باشکوه در آن دوره می‌پردازد، بی‌آنکه نامی از کسی یا زمان خاصی ببرد.

روایت‌های داستان‌گونه او و بازسازی فضاهای قدیمی از جمله قابلیت‌های او در سینما است. سینمای روسیه که در دهه ۹۰ میلادی به شدت در سراسرایی سقوط فرار گرفته بود، خود را به شدت مدیون چهره‌هایی همچون میخالکوف می‌داند.

آنچنان که ظرف چند سال اخیر ولادیمیر پوتین که میانه خوشی با اهالی فرهنگ و ادبیات ندارد، هر سال به مناسبت تولد میخالکوف پیام تبریکی به او ابلاغ می‌کند، پوتین در آخرین پیام تبریک تولد میخالکوف به جایگاه ارزشمند این چهره سینمایی در جامعه روسیه اشاره کرد و او را کارگردان مستعد با ایده‌های ممتاز دانست.

جشنواره فیلم مسکو که سی و دومین دوره برگزاری‌اش را پشت سر می‌گذارد، طی چند سال اخیر با مدیریت و ریاست میخالکوف برگزار می‌شود و به این ترتیب هر سال چهره‌های مطرح سینمای جهان را به مسکو می‌کشاند.

از حاضران همیشگی این سال‌ها می‌توان به امیر کوستوریتسا، استیون سودربرگ و وودی آلن و... اشاره کرد. این جشنواره هر سال از تاریخ ۲۱ تا ۳۰ ژوئن و با نمایش ۲۰۰ فیلم مطرح در بخش‌های مختلف برگزار می‌شود.

امیر کوستوریتسا دوست نزدیک میخالکوف بارها اعلام کرده است که بسیار علاقه‌مند است تا فیلم‌هایش را در جشنواره مسکو برای اولین بار به نمایش بگذارد. فیلم <وصیت> او چند سال پیش به‌عنوان فیلم افتتاحیه جشنواره مسکو روی پرده رفت.

امیر کوستوریتسا در جریان برگزاری جشنواره فیلم <کاستندروف> در بلگراد، میخالکوف و الکساندر سوکوروپ را پرچمدار سینمای اروپای شرقی دانست و گفت: <تنها راه نجات سینمای ما در مقابل آثار آیکی هالیوود تکیه بر پایه‌هایی همچون سینمای میخالکوف است.>

در سال‌های ابتدایی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، صنعت سینمای این کشور که کاملاً متکی به دولت بود، کاملاً از کار ایستاد. آنچنان که در سال ۱۹۹۴ وقتی فیلم <آفتاب سوخته> او برنده اسکار بهترین فیلم خارجی شد، مردم روسیه ماه‌ها بعد تازه به نسخه‌های ویدئویی این فیلم دست یافتند.

سال ۱۹۹۷ در واقع بدترین سال صنعت سینمای روسیه بود، یعنی تنها ۱۳ فیلم در روسیه ساخته شد. این وضعیت ادامه داشت تا سال ۲۰۰۰ که پوتین روی کار آمد و با توجه به ثبات اقتصادی روسیه شرایط سینما هم بهتر شد. در این اثنا پوتین تصمیم گرفت که از نامداران بدنه سینمای روسیه برای بهبود شرایط استفاده کند و به این ترتیب میخالکوف و همکارانش با ساخت فیلم‌هایی در روسیه که تهیه‌کنندگان خارجی داشت و دعوت چهره‌های نامدار سینمای جهان به روسیه به کمک سینمای رو به اضمحلال روسیه آمدند.

منبع : روزنامه اعتماد ملی

<http://vista.ir/?view=article&id=296851>



نیما فلاح

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (1351 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

کارشناس گرافیک مطبوعاتی از دانشگاه علوم مطبوعاتی وزارت ارشاد.



اگر برنامه کاملاً موفق ساعت خوش در اوج محبوبیت توقیف نمی‌شد شاید نیما فلاح زودتر از اینها به محبوبیت می‌رسید. او از بازی در نقش دستیار درک (هنرا) در مجموعه طنز ساعت خوش آغاز کرد و پس از چند سال وقفه دوباره

با مهران مدیری و این بار در برنامه جنگ 77 فعالیت بازیگری‌اش را ادامه داد. بدن نرم و نوع بازی‌اش از او بازیگری منحصر به فرد ساخت. وقتی در فیلم دست‌های آلوده در نقش داماد بازی کرد همه را به خنده واداشت.

نوروز 74 (مجموعه تلویزیونی 1373)

ساعت خوش (مجموعه تلویزیونی 1374)

جنگ 77 (مجموعه تلویزیونی 1377)

بیست (مجموعه تلویزیونی، 1378)

بخشید شما؟ (مجموعه تلویزیونی 1378)

قطار ابدی (مجموعه تلویزیونی، 1378)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58904>

نیوشا ضیغمی

• نام و نام خانوادگی: نیوشا ضیغمی

• تاریخ تولد: تیر سال ۱۳۵۹

• رشته تحصیلی: روانشناسی کودک

بازیگری که در جشنواره ۲۴ فیلم فجر چهره ای ناآشنا بود و در حال حاضر خیلی از هنردوستان هم او را نمی شناسند.

از بازیگران موفق کانون سینما گران جوان (ورودی سال ۱۳۸۲) که بلافاصله پس از پایان دوره آموزشی خود مشغول به کار در عرصه حرفه ای سینما و تلویزیون شد. نیوشا بواسطه استعداد و توانایی و تلاش مستمر خود



توانست در مدت کوتاهی در فیلم های سینمایی بزرگی در نقش اول کار کند.

نیوشا ضیغمی تازگی ها نامزد کرده که همسرش در کار هنری فعالیت ندارد. دوره بازیگری کانون سینما گران جوان با سریال «در چشم باد» مسعود جعفری جوازانی در سال ۱۳۸۲ کار حرفه ای را آغاز کرد. یک سال بعد با بازی در فیلم «تر دست» محمد علی سجادی و کار با این کارگردان با تجربه به او بازیگری را بیشتر آموخت تا این باعث شد که محمد علی سجادی نام او را در کنار بازیگرهای مورد علاقه اش قرار دهد.

بعد از تجربه «تر دست» محمد علی سجادی او را برای بازی در فیلم «شوریده» در اواخر سال ۱۳۸۳ انتخاب کرد.

نیوشا ضیغمی با بازی در فیلم «شوریده» گامی بزرگ در سینما برداشت و با حضور در جشنواره ۲۴ فیلم فجر باعث شد نامزد دریافت نندیس بهترین بازیگر نقش اول زن شود و با هدیه تهرانی رقابت کند. که خودش گوشه ایی از موفقیتش را بازی در فیلم «شوریده» و همکاری اش با محمد علی سجادی می داند.

«مواجهه» که در جشنواره ۲۴ فیلم فجر هم حضور داشت باعث شد تا داوران جشنواره تهر جالبی روی نیوشا داشته باشند و او را جز بازیگران حرفه ایی قرار دهند.

«اخراجی ها» بدلیل حضور بازیگران بزرگ خانه درس بزرگی برای نیوشا ضیغمی بود. که پرفروش ترین فیلم تاریخ سینمای ایران را با بازی در فیلم مسعود ده نمکی پدک می کشد.

نیوشا ضیغمی در سال ۱۳۸۵ بازی خود را در «پارک وی» به اتمام رساند. «پارک وی» مطمئناً یکی از کارهای ارزشمند او ست به خاطر کار کردن با کارگردان بزرگی همچون فریدون جیرانی. اما نیوشا زیاد در بازی در این فیلم راضی نیست چون در زمان متناژ فیلم سکانس های خوب نیوشا را حذف کرده بودند.

اما در جشنواره ۲۵ فیلم فجر هم حضور خوبی داشت با سه فیلم «پارک وی» «اخراجی ها» و «گناه من» که در این فیلم با حمید گودرزی همبازی بوده است که در این میان کار ده نمکی یعنی «اخراجی ها» با استقبال مردم روبرو شد و در ایام عید در حال اکران است که در آن فیلم که تنها فیلم اکران شده از اوست حضور درخشانی داشته است و از نظر خیلی از سینماگران آینده روشنی در انتظار اوست. همیشه می دانستم و اعتقاد داشتم که مرز بین داشتن و نداشتن ، تصمیمی و اراده ایست استوار. پس خواستم که بروم. راه سخت بود ، باید بسیار می آموختم و تجربه می کردم .

باید از خودم کس دیگری می ساختم ، اما عشق ، عشق رسیدن به هدف هر روز در من پر رنگ تر شد.

عشق و اراده به یاریم آمدند تا به هدف نزدیک شوم و هر روز به شکرانه این عشق تلاش می کنم قدمی به سوی راههای بزرگتر بردارم ، مبارزه کنم و امیدوار باشم...

منبع : زنده رود

<http://vista.ir/?view=article&id=123975>

 **vista.ir**
Online Classified Service

ویتشکا آسایش

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1351 - ...)

محل تولد: ایران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

لیسانس طراحی صحنه از دانشگاه لندن.

با بازی در نقش قطام در مجموعه تلویزیونی امام علی (ع) به شهرت رسید. سپس در نقش يك عروسك در فیلم ساحره توانایی‌های خود را به رخ همگان کشید و موافق و مخالفان زیادی پیدا کرد و بازی‌های موفق او در دو فیلم عشق + 2 و بلوغ او را به‌عنوان بازیگری





آگاه معرفی کرد.
بازی او که در فیلم "مسافر ری" در نسخه به نمایش
درآمده در اکران عمومی بسیار لطمه خورد،

متفاوت‌ترین نقش سینمایی او به حساب می‌آید. او طراحی صحنه را هم برای اولین بار در فیلم دنیا تجربه کرد.

فیلم‌های سینمایی:

ساحره (داود میرباقری - 1376)

عشق + 2 (رضا کریمی - 1377)

بلوغ (مسعود جعفری جوزانی - 1378)

مسافر ری (داود میرباقری - 1379)

دنیا (فقط به‌عنوان طراح صحنه - منوچهر مصیری - 1381)

هشت پا (علیرضا داودنژاد - 1383)

گل یخ (کیومرث پوراحمد - 1383)

مجموعه‌های تلویزیونی:

امام‌علی (ع) (مجموعه - داود میرباقری - 1370)

معصومیت از دست رفته (فقط طراحی صحنه - داود میرباقری - 1381)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58753>



ویل اسمیت

ویل اسمیت ۲۵ سپتامبر ۱۹۶۸ در شهر فیلادلفیا از ایالت پنسیلوانیا متولد شد. او دومین فرزند از چهار فرزند کارولین (Caroline Smith) و ویلارد اسمیت (Willard Smith) صاحب کارخانه یخچال‌سازی است.
ویل در سال ۱۹۸۰ با تشکیل یک گروه موسیقی دو نفره به نام (DJ JAZZY & THE FRESH PRINCE) به همراه دوستش جف تونز (Jeff Townes)



(وارد عرصه موسیقی شد. پس از مدتی آهنگ‌های گروه دو نفره ویل و جف به شهرت رسید اما ویل اسمیت همچنان در انتظار پیشرفت بود تا سال ۱۹۸۹ که به او پیشنهاد کار در یک برنامه طنز تلویزیونی شد، اسمیت و شبکه NBC از این طرح استقبال کردند و به این شکل برنامه‌ای به نام THE FRESH PRINCE OF BEL-AIR به مدت ۵ سال (۱۹۹۱ الی ۱۹۹۶) از شبکه NBC پخش شد.

طرح سریال بسیار ساده بود و اکثر بازی‌ها توسط ویل صورت می‌گرفت. در این سال‌ها با پخش سریال او از تلویزیون و بازی در چند فیلم سینمایی شهرتش افزایش یافت. اما ویل زمانی به اوج شهرت رسید که با بازی زیبا و کم‌نظیر خود در فیلم پسران بد (Bad Boys) به همراه مارتین لارنس تحسین همگان را برانگیخت. ویل اسمیت از معدود بازیگران سینماست که



در سه حوزه هنری سینما، موسیقی و تلویزیون موفق بوده است.

او از جمله بازیگرانی است که به عنوان یکی از ستاره‌های این دهه بیش از پیش اعتبار کسب کرده در سال ۲۰۰۴ او با فیلم علمی، تخیلی «من روبات هستم» موفقیت بسیار به دست آورد و پس از آن با فیلمی دیگر از این ژانر به نام «من افسانه هستم» باز هم درخشش را تکرار کرد. این فیلم با هفتاد و شش میلیون و پانصد هزار دلار فروش در هفته نخست نمایش در آمریکا، رکورد بهترین فروش افتتاحیه فیلمی در ماه دسامبر را شکست و پس از آن هم در چند کشور اروپایی به روی پرده سینماها رفت که مورد استقبال واقع شد.

بی.بی.سی، سعیده خدابخش-درباره شخصیت رابرت نویل در فیلم «من افسانه هستم» توضیح دهید.

این نقش، کشفی شگفت‌انگیز از خودم بود. موقعیت من در این فیلم به این صورت است که انسان‌هایی پیرامون من وجود نداشتند که انگیزه‌ای برای واکنش و پاسخگویی ایجاد نمایند. باید این انگیزه را خود خلق می‌کردم. من در این نقش با خودم ارتباط داشتم و چیزهایی درباره خودم آموختم که حتی تصور آن را نمی‌کردم.

▪ در صحنه‌های زیادی از این فیلم به تنهایی بازی کردی این برایت مشکل نبود؟

- خیلی مشکل بود چرا که رابرت نویل یک فرد تنها است، در بخش‌های ابتدایی فیلم، من باید همه صحنه‌ها را به تنهایی بازی می‌کردم. این باعث شد که خیلی روی بازی خودم دقیق شوم. وقتی در صحنه بازیگر دیگری نیست تا در مقابلتان بازی کند و عکس‌العمل نشان دهد، شما باید خودتان کار را بکنید که این کمی مشکل است. فرار گرفتن در موقعیت‌های داستانی عجیب این فیلم باعث شد تا من به نکات جدیدی درباره خودم برسم چون برای بازی در نقش باید خودتان را جای کاراکتر بگذارید و به این فکر بیفتید که اگر خودتان واقعا در چنین موقعیت‌هایی گرفتار می‌شدید، چه می‌کردید.

▪ رابرت نویل شخصیت عجیبی است. فکر می‌کنی در اجرای نقش موفق بودی؟

- رابرت نویل دو بعد مهم در زندگی‌اش دارد و تنها چیزی که برای او مهم است این دو بعد است اینکه چه اعتقاداتی درباره زندگی شخصی‌اش دارد و به دنیا چگونه نگاه می‌کند من فکر می‌کنم توانستم بدون در نظر گرفتن دیالوگ‌ها هر دو بعد زندگی این کاراکتر را در صحنه خلق کنم. به نظر من بازیگری یعنی توانایی ارتباط برقرار کردن بدون استفاده از کلمات. در کل باید بگویم که این یکی از لذت‌بخش‌ترین نقش‌هایی بود که تا به حال بازی کردم و فکر می‌کنم تاثیر مثبت زیادی هم روی آینده کارم بگذارد.

▪ نزدیک‌ترین و در واقع تنها دوست تو در بخش اعظم فیلم یک سگ است. چگونه توانستی آنقدر به این سگ نزدیک شوی؟

- من وقتی ۹ ساله بودم سگی داشتم که خیلی از نظر عاطفی به او وابسته بودم. اما آن سگ در یک تصادف کشته شد. ضربه احساسی بدی از آن حادثه خوردم اما دیگر هیچ حیوانی نگه نداشتم. تا اینکه در این فیلم مجبور شدم با این سگ که اسم اصلی‌اش «آبی» است همکار شوم، از

اول با خودم قرار گذاشتم که هیچ علاقه‌ای به این موجود پیدا نکنم اما آبی آنقدر باهوش، بامزه و خونگرم بود که نتوانستم سر قرارم بمانم. او واقعا در بعضی مواقع به من کمک می‌کرد. بعد از اتمام فیلم خواستم او را از صاحبش بخرم اما صاحبش گفت که این سگ منبع درآمد اوست و حاضر نشد او را بفروشد. باید بگویم قلم یک بار دیگر شکسته شد.

▪ در یکی از گفت‌وگوها گفت که برای نزدیک شدن به این نقش با زندانیانی که در انفرادی بودند صحبت کردی.

- بله، من به زندان رفتم و در آنجا با زندانیانی که در انفرادی بودند صحبت کردم تجربه جالبی بود تعریف می‌کردند که چقدر مشکل است که بخواهی تنهایی زندگی کنی. آنها مجبورند هر روز یک سری تمرینات ورزشی را به تنهایی انجام دهند برای این که عقلشان را از دست ندهند. این اطلاعات برای من بی‌نهایت مهم بود تا بتوانم در نقش فرو روم.

▪ چقدر شخصیت نوبل به تو نزدیک بود؟

- ما به هیچ وجه شباهتی با هم نداریم. من آدم تنهایی نیستم در خانواده پرجمعیتی متولد شدم سه خواهر و برادر دارم و تا ۱۳ سالگی با برادر کوچکم در یک تخت می‌خوابیدم. بعد هم دو فرزند دارم که زمان‌های زیادی با من هستند تجربه تنهایی بودن برای من تازه بود. از زمان بازی در فیلمها چنین نیازی در من رشد کرد؛ نیازی که قبلا در من نبود.

▪ از اینکه چنین تجربه‌ای داشتی راضی هستی؟

- خیلی زیاد.

▪ به اعتقاد بسیاری از منتقدان هالیوود تاثیرگذارترین صحنه‌ها در «من افسانه هستم» تصاویر خیابان‌های خالی از انسان در نیویورک است. چطور توانستید چنین صحنه‌هایی را بگیرید؟

- همیشه چهار پنج بلوک را می‌بستیم و با گیاهان تزئین می‌کردیم. به این ترتیب چنین فضای عجیبی به وجود آمد. راستش را بخواهی اول فکر کردیم نیویورک بدون انسان باید خاکستری و غمگین به نظر برسد. اما بعد، لاورنس، کارگردان فیلم، تصمیم گرفت که صحنه‌ها را عوض کنیم او مدام می‌پرسید که به نظرتان بهتر نیست اگر نیویورک را جوری جلوه دهیم که با طبیعت آمیخته باشد؟ و این آغاز کار صحنه بود. نیویورک به اعتقاد لاروس باید آرام و زیبا به نظر می‌رسید.

سال ۱۹۶۴ هم فیلمی به همین سبک با عنوان «آخرین مرد روی زمین» با بازی وینسنت پرایس روی صحنه رفت و پس از آن هم در سال ۱۹۷۱ فیلمی با عنوان «مرد بزرگ» (The Omega Man) با بازی چارلتون هستون. که البته هر دو اقتباسی از رمان ریچارد ماتسن بود ساخته شد بسیاری معتقدند که «من افسانه هستم» یک فیلم بازسازی شده است که از روی این فیلمها ساخته شده است. تو خودت این فیلم را بازسازی از روی فیلمهای قبلی می‌بینی یا فکر می‌کنی این یک اقتباس سینمایی است؟

چیزی که در ابتدا مدنظر بود؛ فیلمی میان رمان و فیلم «مرد بزرگ» بود. اما هر چه بیشتر با موضوع کلنجر رفتیم در نهایت به این نتیجه رسیدیم که «من افسانه هستم» فیلمی باید باشد که تعلق به هیچ ژانری نداشته باشد.

▪ یعنی می‌خواهی بگویی که به هیچکدام از آن فیلمها نزدیک نیست؟

- نه در واقع ما نمی‌خواستیم فیلمی از نوع سینمای وحشت یا اکشن بشود. «من افسانه هستم» می‌خواهد به این پرسش پاسخ دهد که آخرین انسان روی زمین بودن چه حسی دارد.

که البته از سوی یک دسته موجودات وحشی گریزان از نور محاصره شده است.

دقیقا.

▪ لارونس می‌گوید که کتاب و فیلم پایان متفاوتی دارند؟

- بله در کتاب اتفاقات دیگری می‌افتد در واقع در کتاب، رابرت نوبل، آخرین انسان زنده در حال دفع این موجودات وحشی است و به همین خاطر آنها را می‌کشد، می‌کشد و می‌کشد... تا جایی که ناگهان درمی‌یابد خود یک هیولای واقعی است.

▪ چرا پایان کتاب و فیلم متفاوت است؟

- می‌دانید، این که پرسوناژی را در فیلمی به مدت یک ساعت و نیم دنبال کنید که در انتها پی برد در اشتباه بوده شاید طرحی روشنفکرانه باشد اما از پایداری که ما برگزیدیم کمتر منقلب‌کننده است.

▪ فکر نمی‌کنی پایان فیلم تا حدی عوام‌پسندانه و تا حدودی مذهبی است؟

- به نظر من باور مذهبی‌ای که در اینجا بروز می‌کند از رویای یک جوان سیاه پوست اهل فیلادلفیا برای تبدیل شدن به یک ستاره جهانی، غیرواقعی‌تر نیست. وقتی مردم به چیزی اعتقاد دارند و به این اعتقاد خود جامه عمل می‌پوشانند را خیلی دوست دارم. به باور من سنوآل جالب این است که آیا یک موضوع به شکل عینی وجود دارد یا فقط در برداشت و درک ما واقعیت می‌یابد؟ درک و فهم شخصیتی که تو در این فیلم بازی می‌کنی سخت است. این اولین باری است که شما در نقش چنین شخصیتی بازی می‌کنی که صحنه‌های زیادی را هم مجبوری به تنهایی بازی کنی.

نه اینطور که می‌گویی نیست. اما فیلم‌هایی که به خاطر آنها معروف شدم هیچکدام به این شکل نبودند. در عین حال سعی می‌کنم شخصیت‌هایی که بازی می‌کنم را بر اساس تجربه‌ای منفی بنا کنم؛ تجربه‌ای که چه بودن و که بودن آنها را تعریف می‌کند. بار دراماتیک این موضوع بیشتر است و به من کمک می‌کند تا نقش‌های جالبی را پیدا کنم.

▪ توپیش از این نیز تجربه‌هایی برای بازی در فیلم‌هایی با موضوع نجات زندگی مردم داشتی؟

- بله، فیلم‌های «روز استقلال» و «مردان سیاهپوش».

▪ فکر نمی‌کنی فیلم‌هایی که بازی می‌کنی کمی شبیه هم شده؟

- اگر بخواهید منصفانه نظر دهید من فقط در «مردان سیاهپوش» دنیا را نجات دادم. ولی این تصویر ناجی دنیا به نوعی با من است. حتی پسر من در این مورد به من گفته است: «بابا کافی است. فهمیدم».

شما بازیگری هستید که گفته می‌شود در فیلم‌های کم هزینه بازی می‌کنید در حالیکه کمتر بازیگری در هالیوود علاقه به بازی در چنین فیلم‌هایی را دارد چه انگیزه‌ای از بازی در چنین فیلم‌هایی داری؟

شاید به این خاطر که من به دنبال فیلم‌هایی می‌گردم که ایده بزرگی پشت آنها باشد. حتی در میان فیلم‌هایی با بودجه کم. «من افسانه هستم» راجع به آخرین انسان روی زمین است و این ایده بزرگیست و «در جست‌وجوی خوشبختی» حکایت مردی است که برای زنده ماندن خود و پسرش تلاش می‌کند. این هم طرح بزرگیست؛ به رغم این که فیلم کم هزینه به شمار می‌رفت.

▪ تاکنون با فرزندانان جیدن و ویلو بازی کرده‌اید، آنها از لحاظ حرفه‌ای چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟

- جیدن مانند جانی دپ است. او فقط می‌خواهد کار خوب ارائه داده و در فیلم‌های خوب بازی کند. اینکه چقدر پول به دست می‌آورد و مردم او را می‌بینند یا نه، برایش اهمیت ندارد. او بازیگری را دوست دارد. اما ویلو اینگونه نیست. او بیشتر تمایل دارد در تلویزیون بازی کند.

منبع : روزنامه حیات نو

<http://vista.ir/?view=article&id=293939>

 **vista.ir**
Online Classified Service

وین دیزل

این فهردان جدید اکشن سینما که بسیاری او را جانشین آرنولد شوارتزنگر می‌دانند، هجدهم ژولای سال ۱۹۶۷ در شهر نیویورک به دنیا آمد. نام اصلی‌اش مارک سینکلر وینسنت است و این روزها با فیلم علمی تخیلی و ماجراجویانه «بایبلون آ.دی» دوباره مورد توجه دوستداران سینمای اکشن قرار گرفته است. دیزل که سر تراشیده‌اش وجه مشخصه سینمایی‌اش است، علاقه به کار هنری را از پدرش آموخت که در رشته تئاتر کار می‌کرد.



مادرش روان‌شناس بود و دوست داشت فرزندش مهندس شود. کسی چیز زیادی از دوران کودکی، نوجوانی و حتی جوانی وین دیزل نمی‌داند، زیرا وی در

گفتگوهایش خیلی کم درباره این دوران صحبت کرده است. بنا به دلایلی که برای رسانه‌های گروهی مشخص نیست، او ترجیح می‌دهد درباره گذشته غیرهنری‌اش سکوت کند. با این حال، همه می‌دانند که وی سال ۱۹۹۴ از کالج اخراج شد، زیرا اصرار داشت که فیلم «چند چهره‌ای» را بسازد. این فیلم یک کار کوتاه درباره بازیگر پرتلاشی بود که می‌خواست موفقیت را تجربه کند.

این فیلم ساخته شد و سال ۱۹۹۵ در جشنواره بین‌المللی فیلم کن به نمایش درآمد. استیون اسپیلبرگ که آن سال مهمان کن بود، این فیلم را دید و پسندید. توجه این کارگردان سرشناس به فیلم دیزل باعث شد تا وی این جوان پرانرژی را برای ایفای یکی از نقش‌های درام جنگی‌اش «نجات سرباز رایان» (۱۹۹۸) انتخاب کند. از همین جا فعالیت رسمی و حرفه‌ای وین دیزل شروع شد. این فیلم تعداد زیادی بازیگر جوان داشت و دیزل در آن نقش اول را نداشت. به این ترتیب چهره او خیلی خوب در فیلم دیده نشد، ولی او توانست در کارهای بعدی‌اش موفقیت بیشتری را تجربه کند. با آن که پدرش یک کمپانی کوچک تئاتری در برادوی داشت، ولی دیزل هیچ وقت با پدرش کارهای تئاتری نکرد. از همان سن ۱۷ سالگی بدن ورزیده‌ای داشت و در کنار فوتبال، در رشته بدن‌سازی هم فعال بود. نمی‌خواست سرباز خانواده باشد و همین باعث شد در همان دوران به دنبال کار بگردد و حرفه‌های معمولی مختلفی را تجربه و کار کرد که همه آنها برای کسب درآمد و گذران زندگی بود. در هالیوود به دنبال حرفه بازیگری رفت و در چند نمایش مستقل هم بازی کرد.

سال ۱۹۹۷ با سرمایه شخصی‌اش اولین فیلم بلند حرفه‌ای خود «استری‌ها» را کارگردانی کرد. این فیلم در جشنواره ساندنس پذیرفته شد و علی‌رغم استقبال منتقدین، در نمایش عمومی (برخلاف تصور دیزل) با موفقیت مالی روبرو نشد. اولین فیلم موفق دیزل در مقام بازیگر، اکشن «سه‌ایکس» (۲۰۰۲) است. پس از آن او در فیلم‌هایی مثل «مرا مقصر پیدا کن»، «پاسی فیر»، «جدا افتاده»، «پیچ بلک» و «سریع و آتشی» ظاهر شده که برخی از آنها کمدی و نوجوانانه بوده‌اند. برادر دوقلویش پل دیزل تدوینگر سینماست. این بازیگر عضلانی اکنون قسمت جدید فیلم «سریع و آتشی» را آماده نمایش دارد. او در انیمیشن جدید «راک فیش» هم به جای یکی از کاراکترهای اصلی صحبت می‌کند.

منبع : بازیاب

<http://vista.ir/?view=article&id=127190>

هائیه توسلی

- شرح حال

- تاریخ تولد: ۱۳۵۶

در تنها بازی تلویزیونی اش (غریبه) موفق ظاهر شد و بلافاصله از او برای بازی در فیلم شام آخر دعوت به عمل آمد. در شام آخر خیلی ها به او امید بستند. بازی منحصر بفرد او در فیلم شبهای روشن نشان داد که یک رقیب سرسخت برای بازیگران بزرگ سینمای ایران پیدا شده است. در حالی که در بیست و یکمین جشنواره فیلم فجر، سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن حق مسلم او بود، جایزه را نیکو کریمی گرفت.

او تندیس بهترین بازیگر نقش اول زن را برای بازی در "شبهای روشن" از هفتمین جشن خانه سینما (22 شهریور 1382) دریافت کرد.

- فیلم شناسی:

- اثیری (محمدعلی سجادی، ۱۳۸۰)

- شبهای روشن (فرزاد مؤتمن، ۸۱/۱۳۸۰)



- گاهی به آسمان نگاه کن (کمال تبریزی، ۱۳۸۱)

- جایی برای زندگی (محمدرضا بزرگ نیا، ۱۳۸۲)

- عاشق (افشین شرکت ، ۱۳۸۵)

- کافه ستاره (سامان مقدم ، ۱۳۸۵)

- عصر جمعه (مونا زندی حقیقی، ۱۳۸۵)

- غریبه (مجموعه تلویزیونی، ۱۳۷۹)

- روی جاده نمناک (۱۳۸۰)

- شام آخر (۱۳۸۰)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=114947>

هاوارد برکر



هاواردبرکر متولد ۱۹۴۶ در دالویچ انگلستان؛ نمایشنامه نویس، نقاش، شاعر، تئوریسین درام و کارگردان. پس از آنکه به مانند ادوارد باند و دیوید ادگار، مدتی با تئاتر سیاسی رویال کورت لندن همکاری کرد، در سال ۱۹۸۷ با گروهی از دوستان بازیگر و کارگردان خود، کمپانی «The Wrestling School» (مدرسهٔ جنگ) را تاسیس کرد تا نمایشنامه هایش را آنجا به روی صحنه ببرد.

دراماتورژی برکر تحت تاثیر نمایشنامه های برشت و شکسپیر است و سعی دارد درک مدرنی از تراژدی را پایه گذاری کند که در آن پیچیدگی های انسان ها و روش مبارزه شان با حرکت های تاریخ و ارزش های اخلاقی حاکم توصیف می شود. در نمایشنامه های برکر، همیشه با موقعیت بعد از مصیبت مواجه هستیم، با دوره های بعد از انقلاب و بلافاصله بعد از پایان جنگ.

برکر با نمایشنامه های افسانه ای و حماسی خود و همچنین با نمایشنامه هایی که در آنها به موضوع

جنگ می پردازد، روح بشر را که بین منطق و بی منطقی، عقل و احساس در نوسان است می کاود و بخش های وحشتناک و باشکوه آن را به نمایش می گذارد. هاوارد برکر جایی گفته است: «در تراژدی های من، موقعیت هایی را می بینیم که باعث زوال ارزش ها می شوند و انسان ها با آزادند و یا مجبورند با قواعدی زندگی کنند که خودشان آنها را به وجود نیاورده اند. نتیجه این نوع برخورد با تراژدی این می شود که تماشاگر نباید عکس العملی نسبت به آنچه روی صحنه می بیند داشته باشد.»

تماشاگران مجبور نیستند به یک اتفاق نظر برسند... من این را تئاتر مصیبت می نامم که معنای متفاوتی با تراژدی کلاسیک دارد، چون تراژدی کلاسیک روی ارزش های اخلاقی تاکید می کند در حالی که نمایشنامه های من در پی «منفجرکردن» هستند.»

نمایشنامه های برکر تاکنون به شش زبان ترجمه شده اند و در بیش از هفده کشور دنیا نظیر فرانسه، کانادا، اسلوانی و زلاند نو به اجرا درآمده اند. او بیش پنجاه نمایشنامه دارد. نخستین آثارش نمایشنامه های واقع گرایی هستند که به موضوع های تاریخی می پردازند و تماشاگر را با شخصیت هایی روبه رو می کنند که اعتنایی به مسائل انسانی ندارند. معروف ترین نمایشنامه او، «تابلوی یک اعدام»، به رابطه بین هنر و قدرت می پردازد؛ به زنی نقاش سفارش می دهند که تابلویی به افتخار ونیز بکشد و او یک نقاشی دیواری درباره وحشت از جنگ تهیه می کند.

برکر در این نمایشنامه همانند اکثر نمایشنامه هایش، مرزهای تحمل را کشف می کند و کسانی را خطاب قرار می دهد که تمرین نخ نمای بندگی های اجتماعی، خواه پیروی از جناح راست خواه جناح چپ، مثل یک میراث بیهوده بهشان منتقل شده است. کتاب نظری هاوارد برکر، «تبادل نظر برای تئاتر»، پارامترهایی را تعریف می کند که او و دوستان بازیگر و کارگردانش در «مدرسه جنگ» به کار می برند.

نمایشنامه های مهم هاوارد برکر عبارتند از: اروپایی ها (۱۹۸۹)، هفت پادشاه (۱۹۹۰)، امکان ها (۱۹۹۵)، عشق یک مرد خوب (۱۹۹۵)، تابلوی یک اعدام (۱۹۹۶)، زخم های روی چهره (۱۹۹۶)، مبارزه برای عشق (۱۹۹۸)، ژودیت یا تن جداشده (۱۹۹۸)، حیوانات در بهشت (۲۰۰۰)، دومین جنگ ایرونو (۲۰۰۲)، گرتروود (۲۰۰۲)، ۱۲ موضوع (۲۰۰۴).

ترجمه: اصغر نوری

منبع: روزنامه کارگزاران

<http://vista.ir/?view=article&id=81524>

هدیه تهرانی

• نام: هدیه تهرانی

• تاریخ تولد: ۱۳۵۱

• مدرک تحصیلی: دیپلم

برای بازی در فیلم « روز واقعه » انتخاب شد اما بعد ها لادن مستوفی جای او را گرفت. کیانوش عیاری هم او را برای بازی در « بودن یا نبودن » انتخاب کرد که بعدها عسل بدیعی به جای او برگزیده شد. اما سرانجام مسعود کیمیایی او را برای فیلم « سلطان » انتخاب کرد و هدیه تهرانی وارد سینمای حرفه‌ای شد. بازیهای راحت و روان او در فیلمهای « غریبانه » و به خصوص « شوکران » تحسین همگان را برانگیخت. او سال ۱۳۸۱ را با بازی در فیلمهای « آبادان » و « دنیا



« آغاز کرد و بازی اش در فیلم « رومی و زنگی » - جدیدترین فیلم ناصر تقوایی - با توقف کامل فیلمبرداری عملاً منتفی شد. او در فیلم دختر ایرونی هم خوش درخشید.

الف) برنده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن از هفدهمین جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم قرمز - ۱۳۷۷

ب) برنده جایزه از جشنواره پیونگ یانگ برای بازی در فیلم پارتی - ۱۳۸۱

ج) برنده سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن از بیست و چهارمین جشنواره فیلم فجر برای بازی در فیلم چهارشنبه سوری - ۱۳۸۴

• فیلمهای سینمایی

الف) سلطان (مسعود کیمیایی، ۱۳۷۵)

ب) غریبانه (احمد امینی، ۱۳۷۶)

ج) قرمز (فریدون جیرانی، ۷۷ - ۱۳۷۶)

د) شوکران (بهروز افخمی، ۱۳۷۷)

و) سیاوش (سامان مقدم، ۱۳۷۷)

ه) دست های آلوده (سیروس الوند، ۷۸ - ۱۳۷۷)

ی) پارتی (سامان مقدم، ۷۹ - ۱۳۷۸)

(ر)آبی (حمید لیخنده، ۱۳۷۹)
(ز)چتری برای دو نفر (احمد امینی، ۱۳۷۹)
(ژ)زمانه (حمیدرضا صلاحمند، ۱۳۷۹)
(ص)کاغذ بی خط (ناصر تقوایی، ۸۰ - ۱۳۷۹)
(ض)خانه‌ای روی آب (بهمن فرمان آرا، ۱۳۸۰)
(پ)آبادان (مانی حقیقی، ۱۳۸۱)
(ت)دنیا (منوچهر مصیری، ۱۳۸۱)
(ف)دختر ایرونی (محمدحسین لطیفی، ۱۳۸۱)
(ق)جایی برای زندگی (محمدرضا بزرگ نیا، ۱۳۸۲)
(ع)شبانه (امید بنکدار، کیوان علی محمدی، ۱۳۸۳). که به دلیل حذف شبنم طلوعی از این پروژه جایگزین او شد.
(غ)یک بوس کوچولو (بهمن فرمان آرا، ۱۳۸۳)
(ح)چهارشنبه سوری (اصغر فرهادی، ۱۳۸۴)
برنده تندیس زرین بهترین بازیگر نقش اول زن برای فیلم چهارشنبه سوری از دهمین جشن خانه ی سینما.

منبع : ویکی پدیا

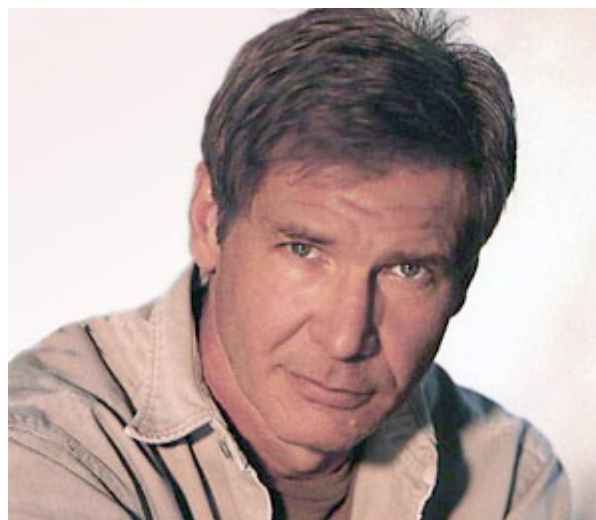
<http://vista.ir/?view=article&id=73117>

 **vista.ir**
Online Classified Service

هریسن فورد در یک نگاه - قهرمان ملاحظه‌کار

در ۱۹۴۲ در شیکاگوی ایلینویز از پدری ایرلندی و مادری روس یهود به دنیا آمد. بازیگری را از زمان تحصیل در کالج ریپن در ویسکانسین آغاز کرد. در اواسط دهه ۱۹۶۰ و در دورانی که سیستم استودیویی دیگر نفس‌های آخرش را می‌کشید، موفق به عقد قرارداد با کلمبیا و سپس یونیورسال شد، با این امید که تبدیل به یک ستاره سینمایی شود. در سال ۱۹۶۶ نخستین نقش سینمایی‌اش بازی در نقش یک پادوی هتل بود که جمله‌ای را هم بیان می‌کرد.

در این دوره همچنین نقش‌هایی کوتاه در مجموعه‌های تلویزیونی مثل دود اسلحه (۱۹۷۵ ۱۹۵۵)، ویرجینیایی (۱۹۷۵ ۱۹۶۷) بازی کرد با این همه پس





از یک سال و نیم کار توأم با عدم موفقیت از کمپانی یونیورسال اخراج شد. پس از آن بازیگری را رها کرد و به مدت ۵ سال به کار نجاری پرداخت. پس از آن بود که موفق شد نقش کوتاهی در دیوار نوشته‌های آمریکایی (جرج لوکاس) برای خود دست‌وپا کند. نقشی که به رغم کوتاهی برای او قرین موفقیت بود. چرا که زمینه‌ساز حضورش در نقش هان سولو در فیلم بعدی

لوکاس یعنی جنگ ستارگان شد و هریسون فورد بعدها در دو قسمت دیگر این مجموعه یعنی ضربه متقابل امپراتوری و بازگشت جدای نیز به ایفای نقش پرداخت.

فورد البته پیش از جنگ ستارگان بازی در چند فیلم دیگر را هم تجربه کرده بود که سفر به شایلو (۱۹۶۸) و بلیام هیل)، زابریسکی پوینت (۱۹۷۰) آنتونیونی) و مکالمه (۱۹۷۲) فرانسیس فورد کاپولا) از جمله آنها بودند. اما هیچ یک از اینها کار مهمی در کارنامه فورد محسوب نمی‌شود و به نوعی با حضور در جنگ ستارگان و دنباله‌های آن بود که فورد به عنوان بازیگری معروف و پرطرفدار شناخته شد. پس از قسمت اول جنگ ستارگان در ۱۹۷۸ در فیلم ۱۰ نفر از ناوارون (هامیلتن) بازی کرد و نقشی هم در اینک آخرالزمان (۱۹۷۹) به عهده گرفت. پس از بازی در بخش دوم سری جنگ ستارگان با نام ضربه متقابل امپراتوری در ۱۹۸۰ یک سال بعد یکی از معروف‌ترین و محبوب‌ترین و شاید بهترین بازی‌هایش را در قسمت اول مجموعه ایندیانا جونز (ایندیانا جونز و معبد مرگ) به نمایش گذاشت.

جالب این‌جاست که او نخستین انتخاب لوکاس و اسپیلبرگ برای این نقش نبود. آنها ابتدا تام سلک را در نظر داشتند اما تعهدکاری او مانع از حضورش در این نقش شد. در این زمان بود که به توصیه جورج لوکاس، فورد نقش باستان‌شناس ماجراجوی این فیلم‌ها را که ملهم از قهرمانان داستان‌های مصور و سریال‌های قدیمی بود به خود اختصاص داد. یک سال پس از بازی در قسمت اول مجموعه ایندیانا جونز، این بار نقش اصلی یکی از بهترین فیلم‌های ریدلی اسکات را در بلید رانر به عهده گرفت. در این جا او نقش یکی از اعضای سابق یک واحد ویژه پلیس (که اجازه کشتن دارند) را بازی می‌کند که مجبور می‌شود گروهی از ربات‌ها را بیابد و از بین ببرد. این گروه متشکل از ۶ ربات است که با ظاهری انسانی با یک سفینه فضایی به زمین آمده‌اند. فورد در این فیلم بازی فوق‌العاده‌ای را از خود به نمایش می‌گذارد که یادآور کارآگاه‌های دلسرد و ناامید فیلم نوارهای دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ است.

پس از این فیلم نقش هان سولو را در سومین قسمت مجموعه جنگ‌های ستاره‌ای (بازگشت جدای) ایفا کرد و در ۱۹۸۴ در دومین قسمت سری ایندیانا جونز (ایندیانا جونز و معبد مرگ)، وظیفه یافتن سنگ مقدس گمشده دهکده‌ای در هند را به عهده گرفت و در اینجا نیز بازی خوبی از خود به نمایش گذاشت. شاهد (۱۹۸۵) پیترور) فیلم بعدی او بود که روایتگر داستان یک بیوه جوان است که به همراه پسر ۸ ساله‌اش از یکی از روستاهای پنسیلوانیا برای دیدار خواهرش به بالتیمور سفر می‌کند، اما در دستشویی ایستگاه قطار، ساموئل شاهد قتل یک مامور پلیس می‌شود. هریسون فورد در نقش مامور رسیدگی به پرونده برای حفظ جان مادر و پسر، آنان را به روستایشان می‌برد و همان جا می‌ماند.

ساحل ماسکیتو (۱۹۸۶) پیترور) دومین همکاری فورد با ویر کارگردان بود که در اینجا فورد در نقش یک مبتکر وسایل الکترونیکی از شرایط نامناسب محل کارش به تنگ می‌آید و با ایده دوری از تباهی از دنیای مدرن همراه همسر و دختران و فرزندانش سوار بر قایق رهسپار منطقه‌ای در آمریکای مرکزی می‌شود. هر چند در آنجا نقشه‌هایش برای پیاده کردن یک زندگی خوب و آرام درست پیش نمی‌رود. فیلم از آثار ناموفق فورد بود که آنقدرها مورد توجه منتقدان قرار نگرفت. دختر کارمند (۱۹۸۸) مایک نیکولز) فیلم بعدی او بود که یکی از محبوب‌ترین کمدی رمانتیک‌های دهه ۱۹۸۰ به شمار می‌آید و فورد هم بازی قابل‌قبول و جذابی از خود به نمایش گذاشته است. در همان سال در فیلمی از رومن پولانسکی به نام دیوانه‌وار ظاهر شد و در یکی از تریلرهای که به سبک آثار هیچکاک ساخته شده‌اند، نقش آدمی حیران و سرگردان و بی‌خبر از مناسبات اطرافش را با مهارت و بسیار عالی بازی کرد.

تماشاگر در طول تماشای فیلم وحشت و اضطراب و ناامنی را حس می‌کند که شاید پیش از این در کارنامه فورد نظیر نداشته و همین است که با دیوانه‌وار می‌توانیم شاهد یکی از خلاقانه‌ترین و بهترین بازی‌های او در طول کارنامه بازیگری‌اش باشیم. پس از دیوانه‌وار در ۱۹۸۹ در قسمت سوم

سری ایندیانا جونز با عنوان ایندیانا جونز و معبد مرگ ظاهر شد و در ماموریتش برای یافتن جام مقدس این بار پدرش (با بازی شون کانری) نیز همراهش بود. از دیگر نقش‌های این دوره او دادیار فیلم بی‌گناه فرض می‌شود و مرد به غلط متهم شده نسخه به روز شده تعقیب و گریز بی‌پایان ژان والزان و ژاور، یعنی فراری (نقشی که در مجموعه تلویزیونی دهه ۱۹۶۰ توسط دیوید جانسن ایفا می‌شد) قابل اشاره‌اند. بازی‌های میهن‌پرستانه (۱۹۹۲) فیلمی بود که ایفای نقش در آن خیلی اتفاقی نصیب فورد شد.

قرار بود الک بالدوین نقش جک رایان تحلیلگر سازمان سیا و مخلوق ذهن تام کلنسی این نقش را بازی کند که از آن سربراز زد. ضمن این که پیشنهاد دستمزد ۴ میلیون دلاری او برای بازی در این نقش به مذاق تهیه‌کنندگان خوش نیامده بود. در اینجا بود که فورد با دریافت ۹ میلیون دلار ایفای نقش رایان در این فیلم را به عهده گرفت. موفقیت تجاری این فیلم منجر به عقد قراردادی بی‌سابقه شد: دریافت مبلغ ۵۰ میلیون دلار در طول ۱۰ سال در ازای ۵ بار حضور در نقش جک رایان، ویژگی عمده شخصیت رایان البته آسیب‌پذیری او بود که بخصوص در مواردی مثل روابط خانوادگی او تجلی پیدا می‌کرد و در این راستا حضور فورد که پیش از این نقش همانندی را در دیوانه‌وار (رومن پولانسکی) بازی کرده بود، می‌توانست بسیار موثر و باورپذیر باشد. هرچند این ویژگی در سری دوم یعنی خطر واضح و عیان به کلی رنگ باخت و رایان تبدیل به نماینده میلیتاریسم آمریکا در آمریکای لاتین و عامل گرایش‌های دست‌راستی شد.

تفاوت شخصیت رایان در این دو فیلم را می‌توان از تفاوت شعارهای تبلیغاتی آن دو فیلم دریافت. شعار تبلیغاتی «نه برای افتخار، نه برای کشور، بلکه برای همسر و فرزند» در بازی‌های میهن‌پرستانه به «حقیقت به یک سربراز نیاز دارد» در خطر واضح و عیان تبدیل شده بود. در تمامی سال‌های فعالیت فورد در سینما حضور فیزیکی و نه بازی او به یک اندازه مورد اقبال تماشاگران زن و مرد قرار گرفته است.

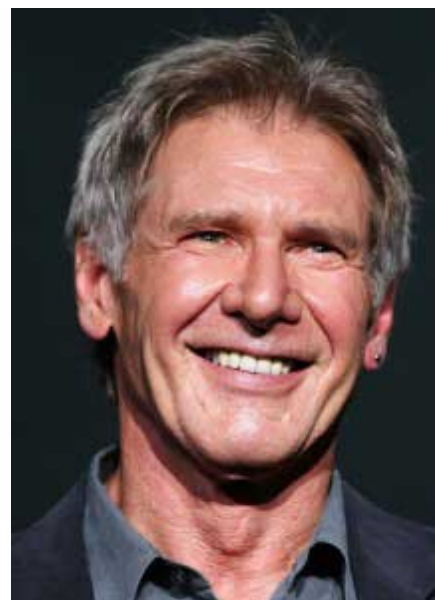
حضور او در چند فیلم از پرفروش‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما و این نکته که پولسازترین بازیگر دهه ۱۹۸۰ بوده است همگی می‌توانند برای اثبات این مدعا کافی باشند، اما به رغم این موفقیت‌ها، هریسون فورد در اغلب آثارش ناتوان از نمایش شخصیت‌هایی چندوجهی و عمیق و درونگرا بوده و نوع بازی‌اش فاقد هر گونه نرمش و انعطاف است. به همین خاطر است که مثلا حضورش در نقش هان سولو و حتی ایندیانا جونز با موفقیت و اقبال بیشتری مواجه می‌شود تا حضورش در نقش‌های درام که غالبا به شکست انجامیده است. مثل مراقبت هنری که بازی او در آن، در نقش آدمی که حافظه‌اش را از دست داده، صرفا در حرکات‌های کودکانه یک آدم بزرگ خلاصه می‌شد یا در ساحل ماسکیتو در قالب یکی از شخصیت‌های خودبیرانگر آثار پل شریدر ظاهر می‌شود و بازی‌اش اساسا و اصولا فاقد آن حس درونگرایی است که لازمه چنین نقشی است.

این نکات را حتی می‌توان در فیلم‌هایی مثل ایندیانا جونز هم کم و بیش ردیابی کرد، اما دلیل ماندگاری او در هالیوود به رغم همه این ضعف‌ها شاید در این نکته باشد که فورد در پذیرش نقش‌ها بسیار ملاحظه‌کار عمل کرده است. او برخلاف دیگر سوپرستارهای سینمای آمریکا، بندرت در نقش منفی یا حتی غیرمتمعارف ظاهر شده است. مثلا نگاه کنید به نقش او در هواپیمای رئیس‌جمهور که با بدل ساختن رئیس‌جمهور به یک فرمان اکشن در رده آثاری مثل ایندیانا جونز قرار می‌گیرد. نمایش ایندیانا جونز و قلمرو مجمه بلورین در این اواخر نشان داد که فورد همچنان علاقه‌مند حضور در نقش‌هایی است که او را به شهرت و معروفیت رسانده‌اند.

منبع : بازیاب

<http://vista.ir/?view=article&id=357318>

هریسون فورد



بزرگ‌ترین سوپرستارهای هالیوود آنهایی هستند که بیشترین دستمزدها را می‌گیرند. (نام هنکس)، (مل‌گیسون) و (جیم کری) فقط برای این که ژست بگیرند تا از آنها عکس گرفته شود، ۲۰ میلیون دلار پول می‌گیرند. چون اسم آنها تضمین‌کننده یک فیلم است. مردم وقتی می‌بینند (هنکس) در فیلمی بازی می‌کند برای تماشای آن پول می‌دهند زیرا می‌دانند هنکس فیلم بد بازی نمی‌کند. ولی هیچ یک از این آقایان هنوز هم نمی‌توانند پا جای پای سوپرستارها بگذارند. (هریسون فورد) ثروتمندترین سوپرستار است. فیلم‌های او نزدیک به شش میلیارد دلار فروش داشته است و در مورد (جنگ ستارگان) و (این دیاجونز) از این هم بیشتر بوده است. فورد حتی در شصت سالگی نیز برای هر عکسش ۲۵ میلیون دلار دریافت می‌نماید. اگر از نظر مالی به این هنرپیشه بپردازیم، می‌بینیم که در تاریخ سینما برترین است. دلیل این اتفاق مشخص می‌باشد. در بیشتر فیلم‌ها، او یک شخصیت تماما آمریکایی دارد و از آن جا که آمریکا همیشه خود را خوب می‌داند، فورد نیز از نظر آنها شخصیتی دوست‌داشتنی دارد. آمریکایی‌ها می‌گویند، آمریکا جنگ می‌کند ولی هیچ وقت جنگ را آغاز نمی‌نماید و همیشه تمایل دارد که آن را تمام کند؟! هریسون فورد نیز این گونه است.

او مثل آرنولد یا استالونه جنگ طلب نیست. شخصیت او دوست ندارد مشکل ایجاد کند ولی وقتی مجبور شود به خوبی می‌جنگد و همیشه نیز پیروز است. فورد بیش از هر چیز به خاطر فیلم‌های اکشن خود معروف است. پس از چهار دهه کار در عرصه هنر و نقش و شخصیت‌های متفاوتی را ایفا کرده است.

• متولد شیکاگو

(هریسون فورد) روز سیزدهم جولای سال ۱۹۴۲ در شیکاگو به دنیا آمد. پدر کاتولیک و نامش، کریستوفر است و کار تبلیغاتی می‌کرد و مادر روسی و یهودی بود، او همیشه مراقب هریسون و برادرش (تریسن) بود. هریسون در کودکی بسیار خجالتی بود و همیشه احساس می‌کرد با بقیه بچه‌ها فرق دارد. در مدرسه پیوسته قوی‌ترها به او زور می‌گفتند و هر روز جونز آینده‌را به پارک می‌بردند و حسابی کتک می‌زدند و سپس از بالای تپه‌ای به پایین قل می‌دادند. او هیچ وقت از خودش دفاع نمی‌کرد. هر چند که از درون از خشم می‌سوخت، خشمی که سال‌ها در او ماند ولی همیشه سیاست گاندی را در پیش می‌گرفت و صبر پیشه می‌کرد و با این عکس‌العمل دشمنان خود را جری‌تر می‌نمود. سال‌های دبیرستان را در مدرسه (مین‌تون شیب) در شمال شیکاگو گذراند. در آن جا نیز همچنان گوشه‌گیر بود. او در ورزش اصلا خوب کار نمی‌کرد و نمره‌هایش همیشه در سطح پایین بود. والدینش هیچ امیدی به موفقیت او در آینده نداشتند. از تنها چیزی که کمی لذت می‌برد، کاردر رادیو بود. صدای او اولین صدایی بود که از رادیو داخلی دبیرستان پخش شد.

• تحصیل در رشته ادبیات

پس از فارغ‌التحصیل شدن از دبیرستان در سال ۱۹۶۰، وارد دانشگاه (ریبون) شد و رشته ادبیات انگلیسی را ادامه داد. رشته‌ای که از آن متنفر بود. کم‌کم علائم افسردگی در او نمودار گشت. مدت‌ها پشت سرهم می‌خوابید و برایش سخت بود که بلند شود. او می‌گوید یک روز بعد از سه شبانه روز جرت زدن از رختخواب برخاستم تا به دانشگاه بروم. انگار همه چیز در حرکت آهسته بود. وقتی به کلاس رسیدم، آن قدر بی‌حال و بی‌حوصله بودم که نتوانستم دستگیره را بچرخانم و آن را بازکنم. برگشتم و دوباره به رختخواب رفتم. این حالت سه سال طول کشید. در این سه سال کاری نمی‌کرد و اغلب در کلاس‌ها شرکت نمی‌نمود. او بعدها می‌گفت: (بهترین کلمه‌ای که می‌شد به من گفت تنبل بود. چند روز قبل از فارغ

التحصیل شدن استادان دانشگاه وضعیتم را فهمیدند و به من مدرک ندادند. ولی در آن سالها دو اتفاق خوب برایش افتاد. یکی آشنایی با (ماری مارکواریت) بود که در سال ۱۹۶۴ یعنی يك سال پس از ترك دانشكده با يكديگر ازدواج نمودند و صاحب دو پسر به نامهای (بنجامین) که بعدها سرآشپز شد و (ویلارد) که معلم تاریخ شد، گشتند. اتفاق دوم آشنایی با گروه بازیگری (بلفری پلیرز) بود. او يك بار در آن گروه بازی کرد و از همان زمان بود که فهمید به این کار علاقه دارد. کارگردان گروه به او پیشنهاد داد که به (کالیفرنیا) برود و درس بازیگری بخواند.

فورد با آرزوهای بسیار ماری را در فولکس واگن قدیمی خود به غرب آمریکا برد و در مدرسه بازیگری (لاگونا) شروع به تحصیل نمود. همان زمان بود که به هنگام رانندگی کنترل خود را از دست داد و تصادف کرد و چانه اش زخمی شد. جای آن زخم هنوز هم روی صورت هریسون مانده است و او رادر ایفای نقشها کمک می نماید.

در قسمت سوم فیلم ایندیانا جونز نشان می دهند که در کودکی شلاق به صورت ایندیانا خورده و جای آن هنوز هم روی چانه اش باقی است، و در فیلم (دختر کارگر) فورد می گوید وقتی در نوجوانی می خواستم خودم گوشم را سوراخ کنم، غش کردم و چانه ام به لبه دستشویی خورد. در آن زمان استودیوهای فیلمسازی بزرگ از استعدادهای جوان بهره می بردند. بنابراین در سال ۱۹۶۵ هریسون برای کار به استودیو (کلمبیا) رفت. آنها با او مصاحبه کردند و طبق معمول تمام مصاحبه ها، گفتند (با شما تماس خواهیم گرفت) فورد از شرکت بیرون آمد. می دانست که به آن جا نیز امیدی نیست.

قبل از این که سوار آسانسور شود فکر کرد به دستشویی برود. وقتی از دستشویی بیرون آمد، دستیار کارگردان رادیو که به دنبال او می رود. او از فورد پرسید: (با ما قرارداد امضا می کنید؟ صد و پنجاه دلار در هفته خوبه؟) معلوم بود که خوب است و هریسون کارش را شروع کرد.

اولین فیلم او (گرمای مرگ در شهر بازی) نام داشت که در آن نقش خیلی کوتاهی را ایفا کرد. اولین و تنها حرفی که گفت این بود که از پشت پنجره گفت: (آقای جونز... آقای جونز...) و پس از آن نقش کوتاه دیگری در يك فیلم کمدی بازی کرد. اوضاع خوب پیش نمی رفت. شرکت (کلمبیا) او را کنار گذاشت و در سال ۱۹۶۷ وارد شرکت (یونیورسال) شد.

ولی اوضاع هنوز بد بود و نقشهای کم و کوتاهی به او می دادند. کسی توجه چندانی به استعدادهای او نمی کرد. او در نقشهایی مثل گاوچران، جوان ژینگول، مظنون به قتل و... بازی کرد ولی نتوانست هنر خود را به دیگران بشناساند. تنبلی و بی اهمیت بودن اوضربه سختی به او زد. يك روز یکی از کارگردانان با لحن تحقیرکننده ای به او گفت: (این چه وضع بازی است). هریسون پاسخ داد: (من سعی خودم را می کنم ولی من که يك ستاره نیستم!) آن کارگردان گفت: (تونی کورتیس را ببین! در اولین فیلمش يك قصاب واقعی است در حالی که می دانیم او دارد نقش بازی می کند و يك ستاره است). هریسون با بی حوصلگی جواب داد: (فکر کردم شما فکر می کنید قصاب است). و کارگردان فریاد زد: (این لعنتی را از دفتر من بیرون بیندازید!) این جور اتفاقات برای او پیش می آمد.

چند سال بعد در فیلمی بازی کرد که داستان زندگی يك معلم بود. این معلم در قسمتی از فیلم باید درباره عنكبوتها سخنرانی می کرد. هریسون يك رتیل خرید و در مورد آن به مطالعه پرداخت. روز فیلمبرداری رتیل را درون يك قوطی با خود برد و فکر کرد حتما کارگردان از این کار او خوشش می آید و از آن در فیلم استفاده می نماید ولی عکس العمل کارگردان جور دیگری بود.

او فریاد زد: (این قوطی لعنتی را از این جابیندازید بیرون!) زندگی سخت بود. کار خوب پیش نمی رفت. او حالا دو بچه داشت و در يك خانه ۱۸۵۰۰ دلاری زندگی می کرد که باید پول آن را می پرداخت. باید کاری می کرد. يك روز با یکی از دوستانش به مغازه آنتیک فروشی رفته بود. دوستش تصمیم گرفت دو میز که هر کدام ۱۱۰۰ دلار قیمت داشتند را خریداری نماید. فورد گفت: این کار را نکن. من با ۲۰۰ دلار برایت می سازم. دوستش ۴۰۰ دلار خرج کرد و وسایل کار را آماده نمود و رفت. ولی آن میزها هیچ وقت ساخته نشدند و در عوض چند سال بعد فورد يك میز آنتیک برای دوستش خرید.

• جنگ ستارگان

در سال ۱۹۷۲ تهیه کننده ای به نام (فرد روس) که به توانایی بازیگری فورد اعتقاد داشت، از او برای فیلم جدیدی به کارگردانی کارگردان تازه کاری به نام (جورج لوکاس) دعوت کرد. (در نوشته های آمریکایی) قرار بود فورد یکی از هنرپیشه ها را کتک بزند. کمی بعد

لوکاس به اوپیشنهاد کرد که در فیلم آواز نیز بخواند ولی هیچکس صدای او را نپسندید به جز لوکاس، فیلم (نوشته‌های آمریکایی) در زمان خودفروش خیلی خوبی داشت و مقدمه‌ای بر کارهای بزرگ لوکاس در آینده بود. پس از آن در فیلم (مکالمه) به کارگردانی (فرانسیس کوپولا) بازی کرد و این فیلم نیز در دهه هفتاد یکی از برترین‌ها شد. ولی فورد هنوز هم به شهرت زیادی دست نیافته بود.

او همچنان نجاری می‌کرد و به (نچار ستاره‌ها) معروف شده بود. در همان زمان اتفاق جالبی افتاد. یک روز که داشت درب خانه فرانسیس کوپولا را می‌ساخت، جورج لوکاس از آن جا رد شد. وقتی فورد را دید با خود گفت: حیف است که یک انسان مستعد عمرش را هدر بدهد. جلورفت و به او گفت می‌خواهد فیلم کوچکی بسازد واز او خواست در آن بازی نماید. این فیلم کوچک همان (جنگ ستارگان) بود. لوکاس در ابتدای کار نمی‌خواست نقش (هان سولو) را در (جنگ ستارگان) به فورد بدهد، ولی کمی بعد متوجه شد او برای این کار بهترین است و بدین ترتیب فورد وارد کلهکشان ستارگان شد.

● و حالا ایندیانا جونز

سال‌های دهه هشتاد موفقیتی باور نکردنی را برای فورد به همراه داشتند. ابتدا او نقش (هان سولو) را بازی کرد. سپس در فیلم (امپراطور سرنگون می‌شود)، (دارت ویدر) شد و پس از آن نوبت به اوج موفقیتش در فیلم (مهاجمان صندوقچه گم شده) رسید. نویسنده این فیلم جورج لوکاس و کارگردان آن (اسپیلبرگ) بود. فیلمی کاملاً کلاسیک با داستانی بسیار سرگرم کننده از جاسوسان، جویندگان گنج و نازی‌های بد ذات (در آن زمان تب ضد نازی در میان مردم گسترش یافته بود). در این فیلم فورد برای اولین بار (ایندیانا جونز) شد.

جوانی باشهامت و تکه کلام‌های فراوان، بالاخره فورد به نقشی بزرگ رسید. (تام سلک) اولین انتخاب اسپیلبرگ بود ولی او در آن زمان با استودیوی دیگری کار می‌کرد و بدین ترتیب توجهات به هریسون فورد جلب شد. او بارها به هنگام فیلمبرداری زخمی شد. در نقش ایندیانا جونز یک بار به سختی زانویش آسیب دید و در فیلم دیگری دو دندانش شکست. در (فراری) زانوی راستش شکست و در فیلم دیگری دو تا از دیسک‌های کمرش جا به جا شد و شانهاش در رفت. او با خنده می‌گوید: (نجات دنیا کار سختی است!)

سال ۱۹۸۲ در فیلم (ET) به کارگردانی اسپیلبرگ بازی کرد و در همان زمان با نویسنده آن فیلم (ملیسا متسیون) ازدواج نمود. زندگی مشترک آنها نیز تا سال ۲۰۰۱ ادامه داشت و صاحب دو فرزند دیگر به نام‌های مالکوم و جورجیا شد. پس از آن در قسمت دوم (جنگ ستارگان) بازی کرد و به شهرتش افزود.

سپس نوبت به (ایندیانا جونز) و (معبود قدیمی) رسید. در سال ۱۹۸۹ هریسون بار دیگر شلاق خود را به دست گرفت و در (ایندیانا جونز و آخرین نبرد) در کنار (شون کانری) که نقش پدر او را داشت، ظاهر شد. از فیلم‌های دیگر او می‌توان به (ساحل پشه)، (آتشین مزاج)، (شکار اکتبر سرخ)، (بازی‌های میهن پرستانه)، (فراری) که در آن کاندید جایزه شد، (شش روز و هفت شب) اشاره نمود. او به تازگی قرار است در فیلمی درباره جنگ عراق در نقش یک ژنرال آمریکایی ایفای نقش نماید. هریسون فورد یکبار گفت: (از دست دادن گمنامی چیزی است که هیچ کس آمادگی آن را ندارد. وقتی این اتفاق برای من افتاد، تازه فهمیدم یکی از باارزش‌ترین چیزها را از دست داده‌ام.) شهرت برای فورد چندان هم بد نبوده است و او امروزه با موسسات بزرگ بین‌المللی رقابت می‌کند. او قصد دارد ۱/۴ درصد از زمین‌های خود را تبدیل به پارک ملی نماید. این مقدار زمین به اندازه کالیفرنیا می‌باشد. او آدم معروفی است ولی هرگز از نامش بهره‌برداری نمی‌کند.)

منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=245806>

هلن میرن بانوی اسکار

(دیم هلن میرن) متولد ۲۶ جولای سال ۱۹۴۵ هنرپیشه انگلیسی ولی روسی‌الاصول سینما و تلویزیون و تئاتر است که جایزه بهترین هنرپیشه نقش اول زن را در مراسم اسکار ۲۰۰۷ به خود اختصاص داد. او برای بازی در نقش ملکه جوایز دیگری همچون SAG، BAFTA، گلدن گلاب و... را نیز از آن خود کرد. میرن به نام کامل (ایلینا واسیلیونا میرونوف) در (ایلِفورد) واقع در (اسکس) که هم اکنون بخشی از لندن می‌باشد دیده به جهان گشود. او دومین کودک از سه فرزند پدر روس‌تبار و مادر انگلیسی‌اش بود. یکی از اجداد پدری میرن (میخائیل کامفسکی) فیلد مارشال روسی و از قهرمانان جنگ با ناپلئون بود. پدر بزرگ پدری میرن که يك نجیب‌زاده روس و سرهنگ و دیپلمات بود در زمان انقلاب روسیه برای مشاوره در معاملات اسلحه در انگلیس به سر می‌برد و خانواده‌اش نیز همراه او بودند. پدرش (واسیلی پتروویچ میرونوف) در دهه ۱۹۵۰ نام خود را (باسیل) گذاشت و نام خانوادگی خود را از میرونوف به میرن



تغییر داد. او قبل از جنگ جهانی دوم در گروه ارکستر لندن ویولا (ویولن بزرگ) می‌نواخت و پس از جنگ راننده و ممتحن آزمون رانندگی شد. (کاتلین روجرز) مادر میرن سیزدهمین فرزند از چهارده فرزند يك قصاب بود.

پدر بزرگ کاتلین قصاب ویژه ملکه ویکتوریا به حساب می‌آمد ولی میرن می‌گوید او کاملاً ضدسلطنت تربیت شده است. هلن در شش سالگی دریافت که نه تنها دوست دارد هنرپیشه شود بلکه می‌خواهد يك هنرپیشه بزرگ شود.

او در مدرسه کاتولیک (سنت برناردز) تحصیل کرد و پس از آن به کالج لندن رفت. در هجده سالگی برای ورود به (تئاتر ملی جوانان) در آزمون شرکت کرد و پذیرفته شد. او در بیست سالگی در اولین نمایش خود بازی کرد.

• ازدواج

میرن در روز ۲۱ دسامبر ۱۹۹۷ در اسکاتلند با (تیلور هک‌فورد) کارگردان ازدواج کرد. روز جشن ازدواجشان سالگرد تولد تیور نیز بود. این اولین ازدواج میرن و دومین ازدواج تیلور بود. تیلور از ازدواج اول خود دو فرزند داشت. میرن فرزندی ندارد و خودش اعتراف می‌کند که هیچ حس مادرانه‌ای نیز در خود نمی‌بیند. پس از سال‌ها که مردم می‌گفتند هلن اهل ازدواج نیست او شهر (آروسیه) در اسکاتلند را با ازدواج و ایستادن در برابر محراب کلیسای بزرگ شهر در عید سال نوی ۱۹۹۷ غافلگیر کرد. هلن و تیلور در میان اعضای خانواده و فامیل با یکدیگر پیوند زناشویی بستند و سپس

برای پذیرایی از مهمانان عازم (کاسل استوارت) فصری با قدمت چهارصد ساله شدند. او در آخرین لحظه گفت: (باورم نمی‌شود دارم ازدواج می‌کنم. ولی فکر می‌کنم این يك گام رو به عقب است دلیل این‌که هیچ وقت نمی‌خواستم ازدواج کنم این بود که هیچ وقت دوست ندارم طلاق بگیرم.) او يك سال پس از ازدواج در يك مصاحبه اظهار داشت: (بهترین کاری که در طول عمرم انجام دادم این بود که يك همسر شدم. همیشه از ازدواج متنفر بودم. فکر می‌کردم این يك اشتباه بزرگ است ولی يك روز یعنی درست يك سال پیش ناگهان به نظرم رسید این تنها کار درست است. من پانزده سال بود که تیلور را می‌شناختم. او مرد محترم و وفاداری بود.

صددرصد به او اطمینان داشتم ولی باز هم از ازدواج هراسان بودم. به او گفتم فقط به شرطی ازدواج می‌کنم که هیچ چیز پس از زناشویی تغییر نکند. ولی صبح روز بعد از عروسی فهمیدم همه چیز تغییر کرده است. تغییری که واقعا دوست‌داشتنی بود. احساس کاملا متفاوتی داشتم. او همسرم بود. هنوز بعد از يك سال وقتی به من می‌گوید (همسر) دلم می‌لرزد و احساس شیرینی به من دست می‌دهد.

• همسر کارگردان

(تیلور هک‌فورد) متولد ۳۱ دسامبر ۱۹۴۴ در سانتا باربارا کالیفرنیاست و يك کارگردان سینما می‌باشد. تیلور فارغ‌التحصیل رشته علوم سیاسی از دانشگاه (ساوترن کالیفرنیا) است. او سابقا گزارشگر تلویزیونی بود و تاکنون به خاطر کارهای موفقش دو جایزه Emmy را به خود اختصاص داده است.

او در سال ۱۹۷۹ به دلیل ساخت فیلم کوتاه و تاثیرگذار (پدر نوجوان) برنده جایزه اسکار شد و پس از آن رو به کارگردانی فیلم‌های بلندی همچون (علیه تمام نابرابری‌ها) و (شب‌های سپید) آورد. تیلور هک‌فورد پیش از ازدواج با میرن با هنرپیشه‌ای روسی به نام (گالینا ایوانوا) ازدواج کرد. (اسلحه) ۲۰۰۴، (اثبات زندگی) ۲۰۰۰، (وکیل شیطان) ۱۹۹۷ و (بوکووسکی) (۱۹۷۰) از جمله فیلم‌های او هستند. او خود در فیلم بوکووسکی بازی کرده بود.

• شادی مردم اسکس

شهر (اسکس) پس از مراسم اسکار مالا مال از شادی و شور بود مردم آنجا از این‌که یکی از فرزندانشان توانسته است برنده بزرگ‌ترین جایزه سینما یعنی اسکار گردد در پوست خود نمی‌گنجیدند و به جشن پرداختند. رییس دبیرستان (سنت برنارد) همان مدرسه‌ای که هلن زمانی در آن تحصیل می‌کرد و هم‌اکنون از حامیان مالی آن به شمار می‌رود می‌گوید: (تمام اعضای مدرسه از این‌که هلن میرن برنده جایزه اسکار شد خوشحالند. آنها در اولین فرصت پیام تبریک خود را برای او فرستادند. او انسان بسیار بخشنده‌ای است و مشوق دانش‌آموزان ما و به ویژه هنرجویان رشته بازیگری می‌باشد.) هلن میرن با این‌که یکی از سرشناس‌ترین هنرپیشگان دنیا به شمار می‌رود ولی باز هم در تئاترهای محلی بازی می‌کند. رییس صنف هنرپیشگان اسکس می‌گوید: (این موفقیت خانم میرن بزرگ‌ترین جایزه به همه ماست. او حامی خیلی خوبی برای ماست و خوشحال می‌شویم که هر وقت بتواند سری به ما بزند و جایزه اسکارش را هم اگر میل داشت به همراه بیاورد.)

• کلید جوانی

(هلن میرن) به هنگام دریافت مجسمه طلایی اسکار اعتماد به نفس بالایی داشت. میرن باسلیقه بی‌عیب و نقص خود در انتخاب لباس مناسب با وجود هیچ نوع عمل جراحی پلاستیک و زیبایی، قابل قبول و شیک به نظر می‌رسید و نمونه بارز يك خانم مسن و ایده‌آل بود. وقتی از او پرسیدند راز جوانی و شادابی او چیست، این بازیگر شصت و يك ساله گفت: کلید زیبایی و شادابی او تنها در لیخند زدن است ولی وقتی پس از مراسم به سوی ساندویچ‌های همبرگر رفت تا از آنها بخورد اعتراف کرد باید رژیم غذایی و سبک زندگی سالم‌تری را انتخاب نماید. وی اظهار داشت: (من آدم خیلی شادی هستم. همیشه شاد بوده‌ام و ذاتا میل دارم لیخند بزنم. من آب کافی نمی‌نوشم. ورزش کافی هم انجام نمی‌دهم. غذاهایم نسبتا سالم هستند ولی نه کاملا. ولی باید بگویم چهار سال بود همبرگر نخورده بودم. جزو برنامه غذایی‌ام نیست. فکر می‌کنم هیچکس نباید این جور غذاها را در برنامه منظم هفتگی‌اش بگذارد.)

• کیف دستی گران‌قیمت

او در مراسم اسکار کیف کوچکی در دست گرفته بود که دویست و پنجاه هزار دلار قیمت داشت. کیف زنانه (کلنوپاترا) با طراحی (لانامارکس) طراح

و مدساز لباس بانوان. میرن در حالی که بر روی سن رفته بود گفت: (من با این کیفم این‌جا هستم...) واقعا هم این کیف نیاز به معرفی داشت. شاید بهتر بود برای آن بادی گارد هم می‌گذاشتند زیرا تعداد ۷۷۶ الماس‌تراش خورده بر روی قاب طلائی آن کار گذاشته شده بود و يك تاج سلطنتی جواهرنشان در کنار نوشته‌هایی از طلا درست در وسط این کیف پوست تمساح کرم‌رنگ خودنمایی می‌کرد. طراح آن که زحمت زیادی برای آن کشیده است می‌گوید: (خیلی‌ها متقاضی این کیف که نام آن را کلتوپاترا گذاشته‌ایم بودند ولی من دوست داشتم بهترین و خلاقانه‌ترین طرحم را برای چنین بانوی خوش قریحه‌ای به کار ببرم.) پیش از این چند بازیگر دیگر نیز هنگام عبور از روی فرش قرمز اسکار کیف الماس نشان کلتوپاترا را در دست داشته‌اند ولی ارزش آنها صدهزار دلار بود. اولین بازیگر (شارلیز ترن) بود که در مراسم اسکار ۲۰۰۴ شرکت کرد. نفر دوم کیت وینسلت در مراسم ۲۰۰۵ و سومین بازیگر (جنیفر آنیستون) در مراسم اسکار ۲۰۰۶ بودند.

• کمی حسادت

(دیم هلن میرن) از این‌که دیگر زنان هالیوود به او حسادت کنند نگران است و فکر می‌کند رقابیش از شدت حسادت نمی‌دانند چه کار کنند. میرن به مجله Hello گفت: (مطمئنم آن بیرون زنانی هستند که می‌گویند دلم نمی‌خواهد چشمم به چشم این زن بیفتد. این يك حقیقت است و کاریش نمی‌شود کرد. ولی اکثر خانمها خیلی خوب برخورد کردند به طوری که من عمیقا احساس همدلی و حمایت کردم.) وی افزود: (پنه لویه کروز بازیگر زن مورد علاقه من است. من دوزر را با او گذراندم. او دختر فوق‌العاده‌ای است.)

• نیو اورلئان بهترین شهر

ممکن است میرن خانه خود در نیو اورلئان را بفروشد ولی به این زودی‌ها این شهر را ترك نمی‌کند. این هنرپیشه انگلیسی و همسرش در نیو اورلئان زندگی می‌کنند. میرن می‌گوید: (ما هرگز زیباترین شهر آمریکا را ترك نمی‌کنیم. نیو اورلئان فضایی کاملا بی‌همتا دارد. من هر وقت که به لندن می‌روم دلم برای این‌جا تنگ می‌شود و احساس غربت می‌کنم.)

منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=254440>

 Vista.ir
Online Classified Service

هما روستا

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1325 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

همسر حمید سمندریان (کارگردان).



فوق لیسانس هنرهای دراماتیک بخارست. تدریس در دانشکده هنرهای دراماتیک.

شروع فعالیت از سال 1349 با فیلم دیوار شیشه‌ای.

دیوار شیشه‌ای (1349)

گزارش يك قتل (محمدعلی نجفی - 1365)

پرنده كوچك خوشبختی (پوران درخشنده - 1366)

تمام وسوسه‌های زمین (حمید سمندریان - 1368)

تیغ آفتاب (مجید جوانمرد - 1369)



ملك خاتون (حسن محمدزاده - 1369)

مسافران (بهرام بیضانی - 1370)

از کرخه تا راین (ابراهیم حاتمی‌کیا - 1371)

آخرین ستاره شب (مجموعه - منوچهر پوراحمد - 1373)

لژیون (سیدضیاءالدین دری - 1373)

زن امروز (مجید قاری زاده - 1375)

خاک سرخ (مجموعه - ابراهیم حاتمی‌کیا - 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58844>

 **vista.ir**
Online Classified Service

همایون ارشادی

جنسیت: مرد

تولد و وفات: (...)

محل تولد: ایران - اصفهان - اصفهان

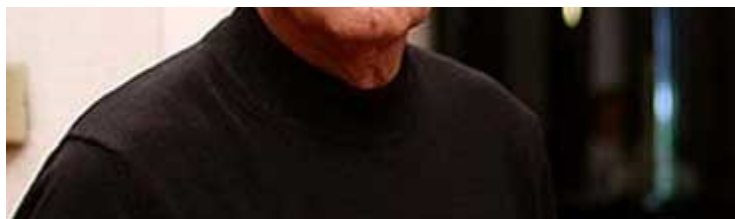
شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

تا مقطع دبیرستان در آبادان درس خواند. پس از دیپلم به

ایتالیا رفت و در آنجا معماری خواند و یازده سال بعد به ایران



بازگشت.



در سال 1375 توسط تهمینه میلانی به عباس کیارستمی معرفی و موفق شد در فیلم طعم گیلان بازی کند. فیلم جایزه نخل طلا را به دست آورد و همایون ارشادی یک‌شبه ره

صدساله رفت. بازی او در فیلم ماندگار درخت گلابی افتخار دیگری برای او به حساب آمد.

فیلم‌های سینمایی:

- کاکادو (تهمینه میلانی - 1373)
- طعم گیلان (عباس کیارستمی - 1375)
- درخت گلابی (داریوش مهرجویی - 1376)
- پارتی (علی مصفا - 1379)
- مزاحم (سیروس الوند - 1380)
- بوی گل سرخ (ناصر محمدی - 1380)
- واکنش پنجم (تهمینه میلانی، 1381)
- سیمای زنی در دوردست (علی مصفا، 1382)
- از دور دست (رامین محسنی - 1383)

مجموعه‌های تلویزیونی:

- عشق گمشده (سعید اسدی - 1376)
- رویای نقره‌ای (فیلم کوتاه، 1376)
- همشاگردی‌ها (مجموعه تلویزیونی، 1377)
- دیوار (فیلم کوتاه، 1379)
- باران عشق (مجموعه - احمد امینی - 1380)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58759>

 Vista.ir
Online Classified Service

همفري بوگارت



همفردی دی فارست بوگارت متولد نیویورک ، بعد از پایان جنگ جهانی اول به نیروی دریایی آمریکا پیوست و بعد از جنگ به کار در مشاغل پشت صحنه پرداخت. در تئاتر نقشهایی را ایفا کرد . آنگاه به سینما راه یافت و در فیلمهای حادثه ای نقشهایی را ایفا کرد .

• فیلمهایی مثل :

يك شیطان با زنان (۱۹۳۰) اثر اروینگ کامینگر ، زنان تمام ملل (۱۹۳۱) اثر راتول والش .

بوگارت در ۱۹۳۹ به ایفای نقش در قالب گنگسترها پرداخت که می توان به " فرشتگان آلوده صورت " (۱۹۳۸) اثر مایکل کورتیز و " دهه بیست پر جنب و جوش " ساخته رالول والش اشاره کرد .

که این نقشها به بوگارت شکل و شمابیلی نمادین در عالم سینما داد .
بنگارت پس از ایفای نقش در ژانرها ملودرام و حادثه ای و جنایی ، با بازی در فیلمهای " های سی پرا " (۱۹۴۱ اثر والش) و " شاهین مالت " (۱۹۴۱ ساخته جان هیوستون) با تواناییهای خود پرده سینماها را تسخیر کرد .

آنچنان که در شاهین مالت تجسم بخش انسان مدرن شد .

بوگارت با شروع جنگ دوم جهانی ایفاگر نقش آدمهایی شد که با انزوای خود ضامن آزادی دیگران می شود .

مثل فیلمهای " در تمام طول شب " ساخته شده به سال ۱۹۴۳ و " کازابلانکا " اثر به یاد ماندنی مایکل کورتیز که در سال ۱۹۴۳ ساخته شد و همین طور " داشتن و نداشتن " ساخته هوارد هاکز در سال ۱۹۴۳ .

وجود بوگی در این فیلمها به مثابه انسانی با اصول اخلاقی و هاله ای رومانتيك و توام با شك و بدبینی و بی طرفی دیده می شد .

• بوگارت با بازی در فیلمهای

خواب بزرگ (۱۹۴۶ ساخته هاکز) - کی لارگو و گنجهای سیه را مادره (۱۹۴۸ اثر جان هیوستون) به گونه متفاوت تری با نقشهای خود برخورد می کند که توام با تصاویری هنرمندانه و بکر و غنا یافته از خویشتن خود است .

و در فیلمهای : توکیو جو (۱۹۴۹ اثر استیوارت هابسلر) - شیروکو (۱۹۵۱ ساخته کرتیس برنهارت) - به هر دری بز (۱۹۴۹ اثر نیکلاس ری) - و مجری قانون (۱۹۵۱ ساخته بریتاین وینداست) شخصیت درونی خود را با نوعی اخلاق درونی ارائه می دهد .

• بوگارت در فیلمهای دهه ۵۰ مثل :

در مکانی خلوت (۱۹۵۰ اثر نیکلاس ری) - ملکه افریقا (۱۹۵۲ ساخته هیوستن) - شورش در کشتی کین (۱۹۵۴ اثر ادوارد دیمیتريک) و ساپرینا (۱۹۵۴ اثر بیلی وایلد) شخصیتهای متنوعی را ارائه می دهد . شخصیتهایی آرام که هم در تضاد با نقشهای قبلی اوست و هم خاستگاه منطقی او برای جاودانه شدن در سینما .

بوگارت شاهین سینماست و به طرز زنده و فعالی ، سایه بالهای گشوده اش در عالم سینما هنوز هم یاد آور حیران کردن تماشاچی نسبت به خود است و تا سینما هست به او خیره می ماند و با او سینما را جذاب و دوست داشتنی می یابند .

• فیلم نگاری :

برادوی این گونه است (۱۹۳۰) - يك شیطان با زنان (۱۹۳۰) - زنان تمام ملل (۱۹۳۱) - جنگل اسفالت (۱۹۳۶) - بن بست (۱۹۳۷) - فرشتگان آلوده صورت (۱۹۳۸) - دهه ۲۰ پر جنب و جوش (۱۹۳۹) - شاهین مالت (۱۹۴۱) - در تمام طول شب (۱۹۴۳) - کازابلانکا (۱۹۴۳) -

داشتن و نداشتن (۱۹۴۳) - خواب بزرگ (۱۹۴۶) - گذرگاه تاریک (۱۹۴۷) - کی لارگو (۱۹۴۸) - گنجهای سیاه را مادره (۱۹۴۸) - به هر دری
بز (۱۹۴۹) - توکیو جو (۱۹۴۹) - در مکانی خلوت (۱۹۵۰) - شیروکو (۱۹۵۱) - سابرینا (۱۹۵۴) - کنتس پابرهنه (۱۹۵۴)

• تاریخ تولد: ۲۳ ژانویه ۱۸۹۹

محل تولد: نیویورک

• تاریخ فوت: ۱۹۵۷

• سن در زمان فوت: ۵۸ سال

• شغل: بازیگر

یوگارت، تقریباً مثل "مریلین مونرو" و "جیمز دین" حالت تقدس پیدا کرده. شخصیت سینمایی او آدمی بود خشن، محکم و باصلابت. از آن قبیل
آدم‌هایی که وقتی اوضاع خراب است، پدایشان می‌شود، ولی در اوضاع و احوال مساعد هم آماده اند که کارها را شرافتمندانه سر و صورت
بدهند. با این خصوصیات طبعاً وی طبیعی‌ترین انتخاب برای نقش فیلیپ مارلو در "خواب بزرگ" و نقش سام اسپید در "شاهین مالت" بود. نقش
او در "کازابلانکا" یعنی "ریک" نیز همین شخصیت را نشان می‌داد: آدمی سخت و خشن، بدبین و عمل‌گرا.

تیپ یوگارت مطلوب و محبوب اغلب اشخاصی است که به طور حرفه‌ای یا آماتور نقش اشخاصی مشهور را بازی می‌کنند، با آن بارانی معروف
نسبتاً کهنه و سیگاری لای دندان.

یوگارت چهار بار ازدواج کرد و از این میان ازدواج آخری با "لورن باکال" (Lauren Bacall) که با او "داشتن و نداشتن"، "خواب بزرگ" و "کی لارگو" را
بازی کرد، از همه خوش‌عاقبت‌تر بود. این دوران خوش‌مشترک با باکال مقارن بود با موفقیت‌های دیگر سینمایی او از جمله بردن اسکار به خاطر
بازی در "قایق آفریکن کوئین".

اما سرطان در ۱۹۵۷ رشته عمر او را کوتاه کرد که شاید سیگار و مشروب در آن نقش موثری داشته باشد.

منبع: ایران کلاسیک

<http://vista.ir/?view=article&id=252459>

 Vista.ir
Online Classified Service

هیو جکمن

همبازی نیکول کیدمن در «استرالیا» ۱۲ اکتبر سال ۱۹۶۸ در شهر سیدنی به دنیا
آمد، در حالی که والدینش انگلیسی هستند. خانواده وی به دلیل شغل پدر به
سیدنی مهاجرت کرده بودند که هیو جکمن به دنیا آمد. او جوان‌ترین فرزند خانواده
هفت نفری خود است و فارغ‌التحصیل رشته روزنامه‌نگاری دانشگاه سیدنی است.
پس از پایان تحصیلات، رشته درام و تئاتر را در آکادمی هنرهای زیبای غرب استرالیا



ادامه داد.

در دوران تحصیل در همین مکان بود که دعوت به بازی در یک مجموعه تلویزیونی به نام «کوره لی» (۱۹۹۵) شد، در همین مجموعه بود که همسر آینده‌اش را ملاقات و با وی ازدواج کرد. در ادامه چند نقش کوتاه و بلند تلویزیونی دیگر بازی کرد. سال ۱۹۹۸ در چند نمایش خوب صحنه‌ای در تئاتر رویال نشنال سیدنی بازی کرد که نقش‌های خوبی را در این نمایش‌ها به عهده داشت.



در همین ایام بازی در فیلم‌های سینمایی را در استرالیا شروع کرد که برای یکی از آنها در سال ۱۹۹۹ نامزد دریافت جایزه بهترین بازیگر مرد از انستیتو فیلم استرالیا شد. سال ۲۰۰۰ از سوی برابان سینگر دعوت شد تا نقش اصلی فیلم آمریکایی «مردان ایکس» را بازی کند و او در نقش مرد گرگ‌نما توانست شهرت زیادی کسب کند و در بقیه قسمت‌های آن هم ظاهر شد. هیو جکمن یک ورزشکار است که در کنار بدنسازی به گلف و موج‌سواری هم علاقه زیادی دارد. پیانو را خیلی خوب می‌نوازد. دوست دارد در فیلم‌های غیرمتعارف بازی کند، ولی هنوز در این رابطه با پیشنهاد خوبی روبه‌رو نشده است. در نسخه سینمایی «اوکلاهما» بازی کرد، که نمایش آن را روی صحنه هم داشت. سال ۱۹۹۹ جایزه تئاتری سرلورنس اولیویه را برای بازی‌اش در نسخه تئاتری «اوکلاهما» دریافت کرد. از فیلم‌های مطرح او می‌توان به «شیرماهی»، «کیت و لیوپولد»، «ون هلسینگ» و «پرستیژ» اشاره کرد. نکته جالب این که هیو جکمن در کنار نیکول کیدمن، در دو انیمیشن «خوش‌قدم» و «رانده شده» به جای دو شخصیت اصلی قصه صحبت کرده‌اند. از این بازیگر برای سال جدید میلادی، اکشن ماجراجویانه «مرد گرگ‌نما» روی پرده سینماها می‌رود. کاراکتر او در این فیلم دنباله‌ای بر همان شخصیتی است که او در فیلم سه قسمتی «مردان ایکس» بازی کرد.

منبع : بازیاب

<http://vista.ir/?view=article&id=127202>

 **vista.ir**
Online Classified Service

یاسمین ملک نصر

جنسیت: زن

تولد و وفات: (1334 - ...)

محل تولد: ایران - تهران - تهران

شهرت علمی و فرهنگی: بازیگر

فارغ التحصیل کارگردانی و تولید سینما و تلویزیون از دانشگاه کالیفرنیا جنوبی در سال 1980 (1359).



پس از بازگشت از آمریکا، در اولین بازی سینمایی خود در فیلم سارا، خوش درخشید و موفق شد جایزه سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل زن را از یازدهمین جشنواره فیلم فجر به دست آورد.



دو سال بعد دست به کارگردانی زد و نخستین فیلم بلندش - درد مشترک - هم در نمایش عمومی و هم در نزد منتقدان شکست خورد. او 8 سال بعد و بار دیگر در کنار نیکو کریمی در فیلم هزاران زن مثل من بازی کرد و باز هم کاندید دریافت جایزه از نوزدهمین جشنواره فیلم فجر شد.

باله جاز (فیلم کوتاه - فقط کارگردانی - 1980)

سارا (داریوش مهرجویی - 1371)

درد مشترک (بازی + نویسندگی + کارگردانی، 1373)

مادرم گیسو (سیامک شایقی - 1374)

سینما سینماست (سیدضیاءالدین دری - 1375)

خانواده رضایت (مجموعه - حمید امجد - 1375)

بابا باغی (کوتاه، فقط کارگردان، 1376)

ایران از نگاه زنان خارجی (مستند، فقط کارگردان، 1378)

هزاران زن مثل من (رضا کریمی - 1379)

منبع : مطالب ارسالی

<http://vista.ir/?view=article&id=58945>



یانگوم (بازیگر سریال جواهری در قصر)

لی یانگ ا متولد ۳۱ ژانویه ۱۹۷۱ در سنول هنرمند معروف کره جنوبی است که طرفداران زیادی در کشورهای مختلف دارد مخصوصا در شرق و کشورهای جنوبی آسیا .

زمانی که به عنوان مدل در تلویزیون ظاهر شد لقب بانوی اکسیژن را کسب کرد . در سال های اخیر او به عنوان دختر دوست داشتنی و به خاطر چهره فرشته گونه اش قلب خیلی از طرفداران را تسخیر کرده است . محبوبیت او در کشورهای آسیای شرقی به خاطر ایفای نقش در درام محبوب کره ای در نقش یانگوم بسیار افزایش یافت.



این درام آن قدر موفق بود که بسیاری از کشورها پس از پایان مجموعه آن را دوباره به صورت خلاصه پخش کردند .



در هنگ کنگ زمان پخش قسمت آخر سریال نصف جمعیت هنگ کنگ در منزل بودند فقط برای تماشای این سریال ! در چین میلیون ها بیننده سریال را میدیدند حتی اگر زمان پخش آن نصف شب بود . بعد از آن " لی یانگ ا " دعوت به بازدید از هنگ کنگ ، سنگاپور ، تایوان ، چین و ژاپن شد .

در ۱۲ سال اخیر برای اولین بار ازدحام جمعیت شگفت انگیز بود . در چین مدرسه ای بعد از اهدای مدرک خلبانی به لی نام خود را به مدرسه ابتدایی لی یانگ ا تغییر داد .

دومین خط هوایی کره جنوبی یعنی ایژیانا برای ترویج و تبلیغ این سریال چهار نقاشی از پرتره لی در سریال تهیه و در بدنه هواپیمایش به نمایش گذاشت .

او در زندگی نامه اش به نام " عهد لی یانگ " در سال ۲۰۰۶ راجع به این که چگونه بازیگر شده است صحبت کرد .

او به یاد آورد که چگونه همکاری اش با اندی لو در سال ۱۹۹۱ برای تبلیغ شکلات باعث ورود او به کار صحنه شد .

در سال ۱۹۹۵ لی تصمیم گرفت برای یادگیری اصول بازیگری به مدرسه حرفه ای برود . از آن پس او برنامه ایفای نقش در کاراکترهای مختلف را تغییر نداد . مانند کاراکترش در سریال جواهری در قصر (یانگوم) و بعد از آن نقش بسیار متفاوت در فیلم "همراهی با بانوی انتقام" .

او گفت چیزی که نمی خواهد هیچ وقت آن را از دست بدهد بازی از ته قلبش است . لی جایزه بهترین بازیگر زن را از جشنواره فیلم ازدهای آبی در سال ۲۰۰۵ و Beaksang Art Awards در سال ۲۰۰۶ برای فیلم "همراهی با بانوی انتقام" به دست آورد .

در سال ۲۰۰۶ قراردادی دو ساله با کمپانی LG که کمپانی کره ای محصولات الکترونیکی است بست که مدل تبلیغاتی برای تمام محصولات الکترونیکی LG باشد . ضمن بستن این قراردادها او تورهایی ترویجی را به کشورهای آسیایی برگزار خواهد کرد .

ر - دانشور

منبع : مجله خانواده سبز

<http://vista.ir/?view=article&id=81390>

 Vista.ir
Online Classified Service

یکتا ناصر

اوایل تنها تئاتر بازی می کرده و بعد به دفاتر سینمایی معرفی میشود
متولد آبان ۱۳۵۷ است از سال ۷۴ فعالیت هنری خودش رو آغاز کرد در دبیرستان رشته ی تجربی را گذرانده و در حال حاضر رشته ی تحصیلی اش



مهندسی محیط زیست است ... به گفته ی خودش آدم تبلیه و برای بدست آوردن هر آنچه که دوست می داشت به کمک شانس بدست آورده و به همین خاطر خیلی تلاش برای بازیگری (تحصیل بازیگری) نکرده ... او در سال ۷۵ در حالی که فقط ۱۸ سال داشت برای نخستین بار مقابل دوربین رفت و در کار تلویزیونی گلهای کاغذی ایفای نقش کرد ... در سال ۷۶ که مسیر و سلیقه ی سینمای ایران تغییر کرد و به سمت جوانگرایی و جوان پسندی رفت یکتا ناصر که از قبل زمینه ی حضور در سینما را داشت ترجیح داد به درسهای دانشگاه بپردازد ! در این سالها موجی از جوانان به صورت فراگیر وارد سینما شدند و آنهایی که استعداد داشتند خود را نشان دادند و آنهایی هم که استعداد نداشتند این فرصت را بدست آوردند تا در چند پروژه خوب خود را مطرح کنند امی در این میان تنها کارهایی برای یکتا پیش آمد که خیلی باعث مطرح کردن این هنرمند نشد (از جمله : پدر خوانده - شب چراغ) این روند کار تا سال ۷۹ ادامه داشت تا اینکه در سال ۷۹ تغییر سرنوشت یکتا به دست حمید لبخنده با کار



تلویزیونی (با من بمان) رقم خورد ...

بهرام رادان که تازه با شور عشق نادر مقدس در کنار مهناز افشار به شهرت و محبوبیت رسیده بود در فیلم ساقی به کارگردانی محمدرضا اعلامی در کنار یکتا فرار گرفت و این خود باعث مطرح شدن یکتا در سینما شد ... بعد از فیلم ساقی سیلی از پیشنهادات به سمت یکتا آمد و یکتا در اواخر سال ۷۹ یک فیلم تلویزیونی به نام (ضربه سوم) را کار کرد ...

در دهه ی ۸۰ او بخاطر کار کردن با کارگردانان مطرحی چون لبخنده و اعلامی بازیگری را جدی گرفت و به عنوان اولین انتخاب . پروژه ی سینمایی (ناه پشت ابر) را برگزید ... که البته این فیلم بخاطر اینکه ستارگان نامدار در این فیلم حضور نداشتند و همچنین تبلیغات ضعیف فیلم باعث شد فیلم فروش چندانی نداشته باشد ... بعد از این فیلم یکتا در کنار میترا حجار فیلم (فراری) را به ساخته ی رضا جعفری بازی کرد ... که البته فراری هم مانند ساقی توقیف شد !!!!

سال ۸۱ را یکتا با امیدواری برای اکران دو فیلم اصلی ایش که توقیف شده بود آغاز کرد ... وقتی امید او مانند سازندگان ساقی و فراری نقش بر آب شد دوباره راه تلویزیون را پیش گرفت و با مجموعه ی (عید آن سالها) دوباره به تلویزیون آمد ...

(پیش پرده) نام فیلم تلویزیونی دیگر یکتا در سال ۸۱ بود و با همین اثر این سال کاری هم به پایان برد تا وقت بیشتری برای پرداختن به موسیقی و نقاشی داشته باشد .

وقتی در سال ۸۲ یکتا پیشنهاد بازی در فیلم (عاشق مترسک) را پذیرفت نه خود یکتا و نه هیچکدام از اهالی سینما فکر نمی کردند که این فیلم هم به سرنوشت دو فیلم قبلی بازیگر جوان دچار شود !!!! اما این اتفاق افتاد و این فیلم یکتا هم توقیف شد !!!!

!!!!!! دیگر همه باور کرده بودند که طلسمی در سینما برای ستاره ی سینما بوجود آمده که مشخص نیست کی خواهد شکست و بد شانسی کی دست از سر یکتا ناصر بر می دارد !!!!!!! و دوباره یکتا مجبور شد به تلویزیون بیاید ...

او در سالهای ۸۲ تا ۸۴ ترجیح داد فقط به پیشنهادهای تلویزیونی پاسخ مثبت بدهد ... بعد از با من بمان لبخنده - سریال (لبه تاریکی) ساخته سعید سلطانی را بازی کرد و در پی پخش این مجموعه از تلویزیون و درصد بالای بیننده اش محبوبیت و شهرت یکتا به چند برابر رسید

... و در سال ۸۴ که به پیشنهاد احمد امینی پاسخ مثبت داد و یکی از نقش های اصلی مجموعه ((اولین شب آرامش)) را بازی کرد البته یک فیلم تلویزیونی دیگر از یکتا به نام (قند ترش) ساخته کوروش خزایی نیز از دیگر کارهای یکتا در این سالهاست

و بالاخره در ۲۱ مرداد (فردای تولد خودم) سال ۸۳ با اکران فیلم فراری طلسم سینمایی یکتا شکست که البته قبل از آن و با فاصله ی دراز از تولید (ساقی) نخستین فیلم یکتا ساخته ی اعلامی اکران شده بود که با تغییر ذائقه ی سینما دوستان به موفقیت لازم نرسید ... این موضوع دقیقا برای فیلم فراری هم بود که وقتی اکران شد که سینما از سوزه ی فرار دختران اشباع شده بود (عاشق مترسک) هم نیز از ۲۴ فروردین ۸۴ اکران شد و دقیقا سومین کار یکتا هم دچار سرنوشت دو کار قبلی اش شد و خیلی موفق نشد

بعد از این او کارهای بسیار دیگری کار کرد . از جمله : (خنگ آباد) مهدی اباسلط - (مستند خانه ای در شن) اردشیر افشین راد - (ابر می بارید . باران نه) محمدرضا آهنگ - (قتل آنلاین) مسعود آب پرور که در حال حاضر بر پرده ی سینماهاست که این فیلم در پائیز و زمستان ۸۴ فیلمبرداری شد و به مراحل فنی رفت . - (افسانه شادیاها) یا (روزهای نازنین) علی قوی تن که این فیلم از دی ماه ۸۴ کلید خورد و تا پایان فروردین ۸۵ ادامه داشت . - (سود تولد) علی قوی تن در بهار ۸۵ - (باران رویا ها را نمی شوید) اصغر یوسفی نژاد

<http://vista.ir/?view=article&id=283957>

vista.ir
Online Classified Service

یوسف مرادیان

• شرح حال

▪ متولد ۱۳۴۹ در تهران.

از کودکی در صداوسیما کرمانشاه به عنوان بازیگر فعالیت کرد. او یک دوره بازیگری را در کارگاه آزاد بازیگری گذرانده است.

با بازی در فیلم دوستان به دلیل فیزیک ظاهر و به دلیل حرف و حدیثهای مبنی بر صحبت چنگیز جلیلود به جای او در این فیلم که نقش او یادآور محمدعلی فردین شده - که بعدها به دلیل همین شباهت خسرو خسروشاهی به جای او صحبت کرد- ، مشهور شد. اما با بازی در فیلمهای مختلف استعدادی از خود بروز نداد.

• فیلم شناسی:

▪ آقای رئیس جمهور (ابوالقاسم طالبی - ۱۳۷۹)



▪ آوازخوان (کاظم معصومی - ۱۳۷۹)

▪ غزل (محمدرضا زهتابی - ۱۳۷۹)

- شبهای تهران (داریوش فرهنگ - ۸۰/۱۳۷۹)
- بوی گل سرخ (ناصر محمدی - ۱۳۸۰)
- لاک پشت (علی شاه حاتمی - ۱۳۷۵)
- اصحاب کهف (فیلم / مجموعه - فرج الله سلحشور - ۱۳۷۶)
- دوستان (علی شاه حاتمی - ۱۳۷۷)
- رنجر (احمد مرادپور - ۱۳۷۸)
- شک (ساموئل خاچیکیان، داود موثقی - ۱۳۷۸)
- چریکه هورام (فرهاد مهرانفر - ۱۳۷۸)

منبع : ایران مانیا

<http://vista.ir/?view=article&id=114966>



support@vista.ir